



نوشته محمد رضا خسروی

# طغیان نایبیان

در جریان انقلاب مشروطیت ایران

به اهتمام علی دهباشی



طغیان نایبیان



نوشته محمد رضا خسروی  
به اهتمام علی دهباشی







# طغیان نایبیان در جریان انقلاب مشروطیت ایران

نوشته  
محمدرضا خسروی

به اهتمام  
علی دهباشی



انتشارات به نگار

طرح روی جلد: مرتضی ممیز  
طرح آرم، مریم خزاعی

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی

کتابخانه ملی ایران



طغیان نایبمان  
در جریان  
انقلاب مشروطیت ایران  
نوشته محمد رضا خسروی  
به اهتمام علی دهباشی  
چاپ اول ۱۳۶۸  
تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه  
چاپ و صحافی: صنوبر

انتشارات بهنگار تهران - صندوق پستی ۶۸۵ - ۱۳۱۴۵

اگر چه من به چاهم، شاه در ماه،  
من یاغی شرف دارم به صد شاه :  
بگیرد بهر خود اموال مردم،  
بگیرم بهر مردم، بساج از شاه !  
پهلوان حسین سالار اسلام  
در سیاهچال ارگ ناصرالدین شاه، ۱۲۸۹ قمری



## فهرست

۷-۱۱	توضیح
۱۳-۳۳	مقدمه
	فصل اول . محیط نایبیان
۳۷-۵۵	۰۱ . جامعه ایرانی
۵۷-۷۷	۰۲ . اجتماع کاشان
	فصل دوم . حلقه نایبی و طغیان آن
۸۱-۹۴	۰۱ . لران تبعیدی در کاشان
۹۵-۱۱۲	۰۲ . طغیان پهلوان حسین در کاشان
	فصل سوم . نایبیان در نخستین مراحل انقلاب مشروطیت
۱۱۵-۱۲۸	۰۱ . انقلاب مشروطیت ایران
۱۲۹-۱۸۴	۰۲ . روابط نایبیان و مشروطه خواهان

فصل چهارم. نایبیان در قیام رهایی ملی

۱۸۷-۲۲۶

۱. شرکت نایبیان در قیام رهایی ملی

۲۲۷-۲۵۰

۲. نتایج قیام رهایی ملی برای نایبیان

فصل پنجم. نایبیان در باز پسین مراحل انقلاب مشروطیت

۲۵۳-۲۷۹

۱. بسیج نایبیان برای حمله به پایتخت

۲۸۱-۳۰۷

۲. واکنش دولت در برابر نایبیان

فصل ششم. انهدام نایبیان

۳۱۱-۳۶۵

۱. به دام افتادن سران نایبی

۳۶۷-۴۲۰

۱. کشتار و آزار نایبیان و چپاول کاشان به وسیله دولت و اشراف

۴۲۳-۴۶۴

استنتاج

۴۶۷-۴۸۱

کتابنامه

۴۸۵-۵۱۶

فهرست اعلام

نقشه‌ها و تصاویر و اسناد

۱۱-۲	
۲۱-۳۱	
۳۱-۴۱	
۴۱-۵۱	
۵۱-۶۱	
۶۱-۷۱	
۷۱-۸۱	
۸۱-۹۱	
۹۱-۱۰۱	
۱۰۱-۱۱۱	
۱۱۱-۱۲۱	
۱۲۱-۱۳۱	
۱۳۱-۱۴۱	
۱۴۱-۱۵۱	
۱۵۱-۱۶۱	
۱۶۱-۱۷۱	
۱۷۱-۱۸۱	
۱۸۱-۱۹۱	
۱۹۱-۲۰۱	
۲۰۱-۲۱۱	
۲۱۱-۲۲۱	
۲۲۱-۲۳۱	
۲۳۱-۲۴۱	
۲۴۱-۲۵۱	
۲۵۱-۲۶۱	
۲۶۱-۲۷۱	
۲۷۱-۲۸۱	
۲۸۱-۲۹۱	
۲۹۱-۳۰۱	
۳۰۱-۳۱۱	
۳۱۱-۳۲۱	
۳۲۱-۳۳۱	
۳۳۱-۳۴۱	
۳۴۱-۳۵۱	
۳۵۱-۳۶۱	
۳۶۱-۳۷۱	
۳۷۱-۳۸۱	
۳۸۱-۳۹۱	
۳۹۱-۴۰۱	
۴۰۱-۴۱۱	
۴۱۱-۴۲۱	
۴۲۱-۴۳۱	
۴۳۱-۴۴۱	
۴۴۱-۴۵۱	
۴۵۱-۴۶۱	
۴۶۱-۴۷۱	
۴۷۱-۴۸۱	
۴۸۱-۴۹۱	
۴۹۱-۵۰۱	
۵۰۱-۵۱۱	

## توضیح

در این سالها با جویبار دل انگیز هنر سهراب سپهری، به سرچشمه آن - کاشان - کشانده شدم و از پرمایگی این سرزمین که چون بندری برکناره اقیانوس کویر می درخشد، به شگفت افتادم.

هرچه در هر خطه هست و خواستنی است، کمال آن در این خطه یافت می شود - کار قهرمانی، هنر والا، تصوف معترض، طغیان مردمی ...

مردم کاشان سخت خوش دارند که با حسرتی افتخار آمیز، از بلند پروازان پیشین شهرستان خود یاد کنند: حکیم بابا افضل، منجم غیاث الدین جمشید، شاعر محبتش، فقیه ملامحسن فیض، مورخ لسان الملک سپهر، نقاش کمال الملک غفاری ...

کاشان برخلاف مشهور، سرزمین پر خاش و ستیزه و نا فرمانی است. مردم کاشان عاقبت اندیش و احتیاط کارند؛ ولی بزدل و زبون نیستند و کمتر زیر بار ظلم می روند. از این جاست که در جریان تاریخ طولانی خود، طغیانگران بسیار پرورده و همواره با یاد آنان زندگی کرده اند.

بخوانیم پیر و جوان، همگروه، به آیین دیرین، به شور و شکوه

که کاشان زمین سر به سر شاد باد، ز بیداد اشراف، آزاد باد.

بیش از صد سال است که «طغیانگران نایبی» محور خطرات کاشانیان و همچنین ساکنان دیگر شهرهای حاشیه کویرند. مردم ساده رنجبر عموماً با علاقه

و اعجاب، از « مردانگی » های نایبیان داستان می گویند و مردم مرفه اشراف متشاکراً از « شرارت » های آنان دم می زنند. در حاشیه کویر اگر با آثار ویران شده یا احیاناً سالم مانده نایبیان روبرو نشویم، بی گمان صدها قصه و ترانه درباره آنان می شنویم.

کیانند این نایبیان ؟

در وصف ایشان سخن بسیار رفته است : « مریدان اسد آبادی و مدرس » ، « دیرنده ترین طغیانگران تاریخ اخیر ایران » ، « اولین معارضان رژیم سلطنتی در ایران » ، « نخستین قربانیان قرار داد ننگین ۱۹۱۹ » ....

آنچه مسلم است این است که نایبیان عبارانی عاصی بودند و مدت نیم قرن پر خاشاکرانه زیستند و آنگاه همانند نظایر خود در همه جامعه ها، با خدعه طبقة حاکم نابود شدند.

در جستجوی بازماندگان این طغیانگران، رهسپار آبادی های کویر می شویم. ولی عجباً که نمایندگان بارز آنان را در محیط شهری پیرامون خود، میان قیافه های آشنا می یابیم : این شخصیت درخشان مردمی، آن چهره محبوب دانشگاهی .... سهراب نیز از آنان جدا نیست.

بسا مردم اندیشمند و حتی بسیاری از اهل تاریخ درباره طغیان پنجاه ساله اینان یا چیزی نمی دانند و یا آنچه می دانند منحصر است به دروغ های اهانت آمیزی که معمولاً از دولتیان زمان و اشراف شنیده شده است.

بی تردید باید کارنامه این گونه جماعات را بر کنار از حب و بغض و موافقت و مخالفت خصوصی نوشت، و چنین کاری ایجاب می کند که گزارش های مغرضانه دستگاه های دولتی و وقایع نویسان اشرافی به وسیله آنچه در آثار و اسناد سنجیده و اذهان پاک مردم ساده انعکاس یافته است، تعدیل و تصحیح شود. کاری که آقای محمدرضا خسروی در طی ده سال، به اعتبار منابع گوناگون و بسا دقت و متانت در مورد نایبیان صورت داده است، همین است.

استقبال محققان راستین از حماسه فتحنامه نایبی، اثر منتخب السادات یغمائی که شمه ای از سرگذشت پرشور نایبیان است و اخیراً پس از هفتاد سال وقفه، بسا

اهتمام من منتشر شد، مرا به نشر کتاب حاضر برانگیخته است. امیدوارم که این کتاب بتواند نه تنها مردم انقلابی، بلکه کسانی را که تحت تلقینات دیرینه اشراف و بدآموزی‌های ریشه دار دولتهای نامردمی، با بدخواهی و کوچك شماری به طغیانگران می‌نگرند، با ضرورت و حقانیت و اهمیت اجتماعی انواع مبارزات آشنا کند، چنان که اقتضای عصر انقلاب اسلامی است. بخشی از آنچه قطب نایب‌یان پس از دستگیری، به باز پرسان نظامی صدر-اعظم خائن، و ثوق الدوله، اظهار داشته است، پایان خوشی است برای این مقال. آن را نقل می‌کنم:

س. شما در راه‌ها از مردم باج می‌گرفتید؟

ج. راهداری طرق عمده حاشیه کویر به ما سپرده شده بود. ما حق راه می‌گرفتیم از قافله‌ها و مسافرین متمکن (نه مردم) در مقابل امن کردن طرق و قراء. هر وقت دولت حقوق راهداری ما را تأدیه می‌کرد، حق راه را به خزانه دولت تحویل می‌دادیم. لیکن هر وقت حقوق ما را قطع می‌کرد، حق راه را خودمان به مصرف می‌رساندیم، اساساً برای مخارج دستگاه راهداری.

س. در مواردی اموال غیر را ضبط می‌کردید؟

ج. هر موقع قشون دولت یا قوه حیات داخلی و خارجی می‌آمد به جنگ ما، طبیعتاً هم در ضمن اقدامات خصمانه مان، اموال دولت و اعیان دولتی و محمولات قافله‌های آنها و کمپانی‌های خارجی را مصادره می‌کردیم. هر چه عوض دارد، گله ندارد.

س. می‌دانید که مصادره فقط حق دولت قانونی مملکت است؟

ج. دولت به ادعای خودش (ونه به اعتقاد من که او را خادم اعیان مفتخور می‌دانم) مسئول برقراری عدالت است. پس اگر از این بابت قصور یا تقصیر کند، علی‌رغم شوکت و قدرتش، دیگر قانونیت یا مشروعیت ندارد.

به قول مردم کاشان، مرغ را برای تخم کردنش می‌خواهند، نه برای غدغد کردنش. حق و حتی تکلیف است قیام در مقابل دولتی از این قماش. واجب عینی است مصادره اموال دولت ظالم و هوا دارانش برای هر جماعتی که قیام می‌کند.

همین طور مجازات دولتمیان و هواداراننش. اگر شما صاحب منصبان وطنی قبول نکنید این را، کلنل گلرپ که فرنگ را به رأی العین دیده، نمی تواند قبول نکند.

س. پس شما خودتان را دولتی می دانید در مقابل دولت ایران؟

ج. دولت ایران یا بهتر بگویم، دولت تهران هیچ وقت کاری نداشته است غیر از اجحاف کردن - اجحاف به همه ملت، منجمله به ما و عشیره ما. اجحاف دولت به ما از زمان نادرشاه مضاعف شد. دیوس نادری محکم برگردۀ ما کو بیده شد. تحمل کردیم. مدت هادرمقابل دولت، کجدار و مریز رفتار کردیم. لیکن پنجاه سال پیش اجحاف به غایت رسید، شدیم دانه روی تا به. کاسه صبر ما عاقبت شکست برداشت. شتر که فواله بخواهد، گردن می کشد. ماهم گردن کشیدیم برای رفع اجحاف. یاغی شدیم بردولت. زدیم تیشه بر ریشه اش. دستش را کوتاه کردیم از هر کجا که تو انستیم. برهم زدیم نظم جهنمی دولت را. خودمان نظمی آوردیم. نظم خودمان را نشانیدیم به جای نظم دولت. الحق والانصاف، هر چه بودیم و هر چه کردیم، با مردم بودیم و برای مردم کردیم. فی المثل بالا بردیم قوه دکاندار و برزگر را در مقابل قوه اعیان. با خشونت مالیات گرفتیم از دارا. با عطف هر چه را گرفتیم، گذاشتیم کف دست نادار.

س. اما اگر هر جماعت به دلخواه خودش، نظم برقرار کند، هرج و مرج پیش می آید، نظم عمومی مملکت از میان می رود. وجود دولت برای برقراری نظم عمومی مملکت است.

ج. نظم عمومی مملکت! اولاً کدام نظم عمومی؟ تا آن جا که به یاد داریم ما پیرها، بلکه تا آن جا که شنیده ایم از پیر تاریخ، مملکت همیشه مثل جنگل مولاغرق بوده در هرج و مرج، با آن که دولت هم داشته. اگر صدق مطلب را بخواید، دولت نه فقط برای جلوگیری از هرج و مرج، کفایت ندارد، بلکه با اجحافی که به ملت می کند، خودش علت العلیل هرج و مرج است. علی هذا هرج و مرج فرزند نامشروع دولت است، به قول معروف، این همه آوازه ها از شه بود! ثانیاً اگر گاهی شبهه نظمی به زور شمشیر، در گوشه ای از مملکت برقرار می شود، آن شبهه نظم البته شبهه نظمی دولت پسند یا اعیان پسند است. لیکن نظم وقتی مطلوب است که به

نفع مردم باشد، نه به نفع يك مشت مفتخور مفسد ظالم. نظمی که به نفع مردم نباشد، چه بهتر که اصلاً نباشد. دیگری که برای ما نجوشد، سرسگک درش بجوشد! سرکه نه در راه عزیزان بود، بارگرانی است کشیدن به دوش.

س. شما دولت را تنها در خدمت اعیان می‌دانید. گویا فراموش کرده‌اید که به منظور حفظ مصالح همه ملت، دولت تحت نظارت مقام سلطنت و دارالشورای ملی قرار دارد.

ج. گویا شما هم فراموش کرده‌اید که مقام سلطنت در واقع سلطان الوزراء است و شریک دارالشورا. اگر نظارتی بر دولت دارد، برای حفظ مصالح ایل قاجار است و حواشی آن. دارالشورا هم برای حفظ مصالح سلطان و دولدها و سلطنه هاست. اینها خودشان جزو و بلکه صدر دولت اند. همه سر و ته يك کرباسند.

س. مع ذلك فکر نمی‌کنید که وجود مقام سلطنت و دارالشورا علی‌العجاله به نفع ملت است، و باید احترام هر دورا نگاه داشت؟

ج. احترام این دو دستگاه پرطنطنه پر کبکبه در دست خود آنهاست. از قدیم گفته‌اند: احترام امامزاده با متولی است. هر دستگاهی که خدمتگزار خلاق باشد، خود به خود از خلاق احترام می‌بیند والا فلا.

علی دهباشی

تهران آذر ۱۳۶۸



## مقدمه

موضوع این رساله طغیان نایبیاں یا حلقه نایبی است که در اواسط عصر ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۸۸ هجری قمری) به وسیله پهلوان محمد حسین، کلانتر طایفه بیران و نندی کاشان که بعداً به نایب حسین سالار اسلام شهرت یافت، آغاز شد و به دست فرزندان متعدد او مخصوصاً یار ماشاءالله سردار جنگ در بخش پهناوری از حاشیه شمالی و غربی و جنوبی منطقه کویری ایران گسترش یافت و در اواخر عصر احمد شاه قاجار (۱۳۳۷) درهم شکست.

این طغیان در عصر خود اهمیت اجتماعی بسیار داشت، و انبوهی از مردم ایران به عنوان موافق یا مخالف، درباره آن به بحث و داوری می پرداختند. از دیدگاه مخالفان که بیشتر به طبقات بالای جامعه تعلق دارند، نایبیاں گروه بزرگی از «یاغیان» یا «متجاسران» یا «اشرار» یا حتی «راه زنان» بودند که از سر شیطنت ذاتی یا برای کسب جاه و مال و شهرت، به رهبری نایب حسین و طایفه او و مخصوصاً فرزند معروفش، یار ماشاءالله بر دولت قاجار یاغی شدند و با جنگها و غارتگریهای خود، امنیت شهرها و روستاهای حاشیه کویر را از میان بردند و پس از برقراری نظام مشروطیت، با آن درافتادند و در مواردی با انگلیس و روسیه تزاری و آلمان و

عثمانی همکاری کردند و سرانجام با تدبیر رئیس الوزراء و ثوق الدوله به کیفر رسیدند. اما از دیدگاه موافقان که بیشتر از مردم ساده‌اند، طایفه نایبی که شاخه‌ای از ایل لر بیران‌وند بود و به وسیله نادرشاه افشار در اواسط سده دوازدهم قمری از لرستان به کاشان تبعید شد، در اواخر سده سیزدهم بر اثر مظالم دولتیان، سر به طغیان برداشت و به اقتضای تمایل خود به عیاری و جنبش اتحاد اسلامی، به یاری سایر مردم به صورت حلقه یا فرقه‌ای مبارز درآمد و علیه طبقات حاکم ایران و امپریالیسم حامی آن‌ها جنگید و سپس به پیروی از جناح تندرو انقلاب مشروطیت ایران، به سلطه مشروطه خواهان محافظه‌کار تمکین نکرد و در آغاز جنگ جهانی اول به هدایت مبارزان مردمی چون حاج آقا نورالله ثقة الاسلام و سید حسن مدرس، دعوت کمیته دفاع ملی را پذیرفت و در قیام رهایی ملی که با همکاری عثمانی و آلمان، علیه انگلیس و روسیه تزاری برپا شد، شرکت کرد و آن‌گاه از ساوه تا قصر شیرین در کنار سایر واحدهای قیام رهایی، علیه پیشتازی سپاهیان روسیه به مدافعه پرداخت. ولی به سبب این «گناه» و نیز به سبب «گناه» مخالفت با پیمانی که انگلیس برای قبضه کردن ایران، با و ثوق الدوله بسته بود، با توطئه مشترک کابینه و ثوق الدوله و حامیان انگلیسی آن، در معرض قتل عام قرار گرفت.

با آن که دفاع و ستایش تعصب آمیز موافقان نایبیان با حمله و نکوهش غرض - آلود مخالفان آنان ناسازگار است، هر دو طرف در مورد برخی از حقایق طغیان نایبیان همداستان‌اند و مکمل یکدیگر به شمار می‌روند. مطابق گفته مخالفان، نایبیان در عصر سلطنت ناصرالدین قاجار بر دولت یاغی شدند، و البته این یاغی‌گری، آن‌هم در جامعه‌ای که مردم کشی و چپاول، شیوه دیرینه شاهان و اشراف و وابستگان آنان بود، از جنگ و غارت برکنار نماند، و در نتیجه آرامش جامعه که بر اساس مصالح طبقات حاکم استوار بود، برهم خورد، و خارجیان هم برای تأمین منافع خود، در جلب دوستی یاغیان نایبی کوشیدند. اما مطابق انتظار موافقان، باید گفت که طاغیان نایبی در جریان طغیان خود، با جنبش‌های اجتماعی مردم ایران آشنا و هماهنگ شدند و

در راه جنبش اتحاد اسلامی و جناح تندرو انقلاب مشروطیت ایران تلاش ورزیدند، در قیام رهایی ملت ایران که معروف به «مهاجرت» است، شرکت کردند و در نتیجه، با همکاری آلمان و عثمانی علیه امپریالیسم انگلیس و روسیه جنگیدند و به کیفر این «گناه»، به دست حکومت و ثوق الدوله درهم شکستند.

با این وصف اکثر تاریخ نویسان رسمی ایرانی که در واقع وقایع نگاران ساده بیش نبوده‌اند، بدون اعتنا به دیدگاه موافقان، فقط دیدگاه مخالفان را مورد تأکید قرار داده‌اند.

هر جامعه متعارف در عین وحدت، دستخوش کثرت بوده است و مخصوصاً میان بخش فرازین و فرودین آن ناسازگاری وجود داشته است،<sup>۹</sup> البته بخش فرازین یا طبقات حاکم به وسیله حکومت‌ها، نظامی موافق مصالح خود، بر جامعه تحمیل کرده است. اما بخش فرودین یا طبقات محکوم چنین نظامی را مخل مصالح خود یافته و در هر مجالی از آن سرپیچیده است. از این رو بخش فرازین از سویی با وسایل گوناگون در نابودی و تخریب نظام شکنان همت گمارده است و از سویی دیگر کوشیده است تا با مغزشویی یا دزدیدن شعور مردم، آنان را از مصالح خود غافل گرداند و به قبول ایدئولوژی‌هایی که نظم مطلوب طبقات بالا را تأیید، و هر گونه نظم شکنی را تقبیح می‌کند، وا دارد.

تاریخ نویسان اکثراً مانند سایر کارگردانان فرهنگی جامعه، یا اصالتاً به طبقات بالا تعلق داشته‌اند یا به امید سود، در خدمت آن‌ها به سر برده‌اند و یا به اقتضای تسلط علمی و فکری طبقات بالا، ماشین وار در قالب سنت‌های طبقات بالا اندیشه کرده‌اند. از این رو اینان همواره مخصوصاً هنگامی که میان طبقات جامعه تضاد آشکار برقرار شده و به قول مولوی «موسی با موسی در جنگ» بوده است، به فراخور انتظارات طبقات بالا، بانشر اکاذیب و تحریف واقعیت‌ها و خلط مبحث و مغالطه‌های دیگر، به قلب حقایق پرداخته‌اند. به این معنی که نه تنها بر اثر ضعف حافظه و کمی دقت و کج فهمی و تلقین پذیری و خیال بافی، بلکه عمداً، به جای نقد اسناد، بر منابع

سمت یامشکوک دولت پسند و شایعه‌سازی‌های یک‌دیگر تکیه‌زده‌اند، کثیری از حقایق را نادیده گرفته‌اند، در بسیاری از حقایق دست‌برده‌اند و آن‌ها را کم‌یاز یاد کرده‌اند، خبرهای دروغین ساخته‌اند، دلیل تراشی و تهییج عاطفی را جانشین استدلال صحیح گردانیده‌اند، و بی‌محابا از مقدمات معدود - چه معتبر و چه بی‌اعتبار - نتایج غیرمنطقی ناموجه گرفته‌اند.

در جامعه پراختناق پیشین ما، دولتیان و اشراف هر محل، حوادث اجتماعی را همواره مطابق برداشت و مصلحت خود، با نامه و تلگراف به‌مراکز قدرت دولتی گزارش داده و در صورت لزوم، به‌نام مردم، شکایت‌نامه و دادخواست تسلیم مراکز قدرت کرده‌اند. حکومت‌ها مخصوصاً حکومت مرکزی هم آنچه از این اطلاعات را موافق مصالح خود دانسته‌اند، به‌قصد فریفتن یا ترساندن مردم، به‌صورت اعلامیه و حکم رسمی یا خبر و مقاله غیررسمی در جراید به‌ویژه جراید مزدور خود و اشراف انتشار داده‌اند. مطالب انتشار یافته به‌نوبه‌خود در مذاکرات و مکاتبات طبقات بالا منعکس شده‌اند. آن‌گاه سفارت‌های خارجی مخصوصاً سفارت‌های دولت‌های بزرگ امپریالیست که می‌بایست دولت‌های خود را از اوضاع ایران آگاه گردانند، کمابیش همان مطالب را همراه با خبرهای جاسوسان خود، با نامه یا تلگراف به‌مراکز خود ارسال داشته‌اند. سپس خاطره‌نویسان و وقایع‌نویسان و حتی تاریخ‌نویسان داخلی و سفرنامه‌پردازان خارجی بر اساس نوشته‌های جراید و گفته‌ها و نامه‌های طبقات بالا و شکایت‌نامه‌های روا یا ناروا دست به قلم برده‌اند.

بنابراین به حق باید انتظار داشت که تاریخ‌مدون ایران صرفاً برداشت تعصب‌آمیز طبقات بالا از رویدادهای تاریخی ایران باشد و بخش بزرگی از کارنامه ایرانیان که مربوط به زندگانی مردم ساده و مخصوصاً سرکشی‌های آنان است، اصلاً به روی کاغذ نیامده باشد. بیشتر تاریخ‌نویسان ایرانی بر اثر تعصب خود و انتظارات طبقات بالا، جنبش‌های معاصر خود را که عملاً برای طبقات بالا خطر داشته‌اند، اگر یک سره نادیده نگرفته باشند، دست‌کم تخطئه و محکوم کرده‌اند.

- اینان برای اغفال مردم در مورد جنبش‌های مردمی، اساساً به سه کار دست زده‌اند:
۱. خودداری از انتشار حقایق مربوط به نافرمانان.
  ۲. تفسیر مغرضانه حقایق از زندگی نافرمانان که علی‌رغم مخالفت طبقات بالا، به گوش مردم رسیده‌اند.
  ۳. انتشار مطالب تخطئه‌آمیز درباره نافرمانان.

متأسفانه در سایه تلقینات و تحمیلات طبقات بالا و از آن جمله، یکنوگرایی اکثر مورخان، برخی از افراد طبقات پایین هم تاریخ مدون اشرافی را به عنوان مطلق تاریخ ایران پذیرفته و از دیدگاه طبقات بالا به حوادث اجتماعی و حتی حوادثی که خود شاهد بوده‌اند، نظر افکنده‌اند و در نتیجه، تحکیمات و تجاوزات ظالمان اشرافی و دولتی را نیک پنداشته و ایستادگی‌ها و سرکشی‌های مظلومان را که برای حفظ موجودیت خود سر به طغیان برداشته‌اند، بد شمرده‌اند. به بیان دیگر این گونه مردم، معصومان و ناآگاهانه جای قربانیان جامعه را با قربان‌کنندگان عوض کرده‌اند.

دروغی این چنین، جریان طغیان یاغیان نایبی که به شدت از طرف دولت و اشراف ایران و امپریالیسم محکوم شده است، نمی‌تواند روشن یا خالی از سهو و تحریف و تخطئه باشد. مبلغان طبقات بالا برای دورداشتن مردم از نافرمانان و اساساً هر گونه نافرمانی، با اتخاذ رویه توطئه سکوت و تخطئه، تا توانسته‌اند حقایق را که درباره نایب‌ان پخش شده‌اند، با تفسیرهای موزیانه دگرگونه جلوه داده‌اند و نیز با امکانات تبلیغی فراوان خود، در زشت نمودن و بدنام کردن نایب‌ان اهتمام ورزیده‌اند. این سیاست تبلیغی ظالمانه پس از سقوط نایب‌ان و سرکوبی طرفداران آنان نیز ادامه یافته است.

کابینه و ثوق الدوله که از سال ۱۳۳۶ برای عقد پیمانی ننگین با انگلیس، به هراساندن مردم و درهم شکستن دشمنان خود و انگلیس پرداخته بود، در سال ۱۳۳۷ نایب‌ان را با دسیسه چینی و لشکر کشی نابود کرد و سپس کوشید که تا مرز امکان

طرفداران نایبیان و بر روی هم، مردم معترض را از طرح موضوع نایبیان باز دارد. زیرا بیم آن داشت که در ضمن شرح آن حوادث، از ستمگری‌ها و یغماگری‌هایی که دولت و اشراف در کاشان مرتکب شدند، سخن به میان آید و با انتشار اسناد «صندوق خیانت» یعنی اسنادی که نایبیان در طی سال‌ها علیه طبقات حاکم ایران گرد آورده بودند، وابستگی دولت و اکثر اشراف ایران به کشورهای امپریالیست مخصوصاً انگلیس زبانزد عام و خاص شود و کابینه و ثوق الدوله بیش از پیش مورد مخالفت مردم قرار گیرد. به همین دلیل پس از کشتار و چپاول بزرگ دولتیان در کاشان، کابینه و ثوق الدوله بارها دسته‌های ژاندارم و پلیس را برای کشف و نابودی اسناد و منجمله نامه‌ها و یادبودها و حتی عکس‌های نایبیان به کاشان گسیل داشت. با پخش سخنان نایب حسین و یار ماشاءاله نزد بازپرسان نظامی و همچنین با انتشار خاطرات و یادداشت‌های سران نایبی مخالفت ورزید و هر نوشته‌ای مانند روزنامه کاشان را که بی طرفانه یا بادیده موافقت به نایبیان نگریسته بود برچید. از این‌ها گذشته، از اعلام وصیت‌نامه و نیز وقف نامه یار ماشاءاله که تقریباً همه‌هستی طایفه خود را وقف مردم کاشان کرده بود، ممانعت نمود تا بر همدردی مردم نسبت به نایبیان افزوده نشود و در برابر چپاول اموال نایبیان مانعی به وجود نیاید. بدین ترتیب، اموال طایفه نایبی و حتی محل‌های سکونت و مراکز شغلی افراد آن، پس از غارت، در دست اشراف و دولتیان ماند و از وقف‌نامه هم نامی به میان نیامد، مگر هفتاد سال بعد که حکومت جمهوری اسلامی ایران پس از برانداختن نظام سلطنتی، مصمم به بازیافت موقوفه‌ها در سراسر ایران شد.

کابینه‌هایی که پس از کابینه و ثوق الدوله به روی کار آمدند، از یک سو به سبب سیاست ضد طبقیان خود و از سوی دیگر به اقتضای ادامه حمایت انگلیس از و ثوق الدوله، رویه سکوت و تخطئه را در مورد نایبیان و نیز نافرمانان دیگر به صورت سنت دولتی استواری در آوردند. این رویه پس از سقوط دودمان قاجار، در دوره سلطنت دودمان پهلوی (رضاشاه و محمد رضاشاه) با قوت تمام ادامه یافت.

با این همه، حقایق سر به سر پوشیده نماندند و داورهای مردمی يك سره متوقف نشدند. پاره‌ای از آگاهی‌های نسبتاً درست مربوط به نایب‌ان در آثار برخی از واقعه‌نویسان، خاطره‌نویسان، سفرنامه‌پردازان و تاریخ‌نگاران - چه داخلی و چه خارجی - رخنه کردند. از این زمره‌اند:

عبدالحسین ملك المورخین سپهر: وقایع یومیه .

عبدالحسین وحیدالملک شیبانی: یادداشت‌ها .

امان‌الله عزالممالک اردلان : اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین‌المللی اول.  
دکتر نورالله مجاهدالسلطان دانشور علوی : تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری.

سرلشکر محمد زنجوان : تاریخ نظامی جنگ بین‌المللی ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ .

احمدعلی مورخ‌الدوله سپهر: ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ .

محمدتقی ملك الشعراء بهار : تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران .

احمد احرار : توفان در ایران .

علی شریف : راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان.

حیدر بیتاب و کمال جاوید : نفوذ سید جمال‌الدین در افغانستان و ایران

(افغانی) .

ورنر اوتو فون هنتینگ: سفر سیاسی من در سرزمین در بسته (آلمانی).

اوسکار ریتر فون نیدرمایر: زیرآفتاب سوزان ایران (آلمانی)

==== جنگ جهانی در برابر دروازه‌های هندوستان

(آلمانی) .

داگوبرت فون میگوش : واس موس یا لارنس آلمانی (آلمانی).

اولریش گرکه: ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول (آلمانی).

پ . نیستروم: پنج سال در ایران به عنوان افسر ژاندارم (سوئدی).

کریستوفر سایکس : واس موس یا لارنس آلمانی ( انگلیسی ).

ل.ی. میروش نیکوف: ایران در جنگ جهانی اول ( روسی ) .

در طی هفتاد سال گذشته مخصوصاً در عصر محمدرضا پهلوی، گاه به گاه بر اثر تخفیف اختناق یا کاهش قدرت دولت، مجال‌هایی دست داده‌اند تا اهل قلم با کمی آزادی به «موضوعات ممنوع» پردازند و منجمله به تفصیل از نایبیا یاد کنند. برخی از آثار این گونه نویسندگان چنین‌اند:

«نایب حسین کاشی»، رساله‌ای مبتنی بر خاطرات یحیی غفاری، به قلم ایرج

افشاردر مجله جهان‌نو.

سلسله مقالات حسین حجازی، مدیر مجله جهان‌نو تحت عنوان «پهلوان و

پهلوان دوستان»، مبتنی بر یادداشت‌های امیر مهدی آریان‌پور، فرزند ارشد یار  
ماشاءالله.

سلسله مقالات، مبتنی بر شاهدان عینی در مجله تهران‌شهر.

گزارش مفصل سرهنگ ابراهیم فولادوند در مجله ژاندارمری، تحت عنوان

«داستان خودسری نایب حسین کاشی و فرزندش، ماشاءالله‌خان و مصادمات ژاندارمری  
با آنان».

سلسله مقالات باقر بقائی تحت عنوان «خاطراتی از نایب حسین و ماشاءالله

خان کاشی» در مجله وحید.

از دیدگاه مردمی نیز آثاری ناظر به طغیان نایبیا در دسترس قرار دارند:

دوره روزنامه کاشان.

حماسه فتح‌نامه نایبی، اثر منتخب‌السادات یغمایی.

مبارزات یک فرهنگی، نوشته محب‌علی دبیر سپهری.

ترانه‌های عامیانه کاشان (به فارسی و فرانسه)، به قلم دکتر علی محمد صفدری.

تاریخچه و سنن تاریخی کاشان، تحقیق حسن غفار.

مقالات مهندس محمد برنامقدم تحت عنوان «حیدر خان عمو اوغلی» و «کوچک خان جنگلی» و «نگاهی به یاغیان و یاغیگری در عصر مشروطه» در نامه فرهنگ ما.

از خود نایب‌ان هم آثاری به نثر و نظم مانده است. نایب‌حسین و برخی دیگر از سران نایبی گاهی در مجامع نایب‌ان از گذشته‌ها یاد می‌کردند و نقل می‌گفتند، و برخی از نایب‌ان منقولات آنان را می‌نوشتند. منشیان یارم‌اشاءالله هم خاطرات او را که گاه به گاه به آنان تقریر می‌کرد، به روی کاغذ می‌آوردند. بخشی از منقولات نایب‌حسین به ما رسیده‌اند، و از خاطرات یارم‌اشاءالله چند گزارش که هیچ‌یک کامل یا دقیق نیستند و معتبرترین آن‌ها به قلم سید ابراهیم فلاح است، در اختیار ما قرار دارند. همچنین یار حسن منصور لشکر، یکی از پسران نایب‌حسین، و امیر مهدی و امیر عباس، فرزندان یارم‌اشاءالله خاطرات خود را نوشته‌اند. امیر مهدی بانام مستعار «دادخواه» جزوهای تحت عنوان لایحه دفاعیه انتشار داده و با وسواس تمام کتابی بزرگ نیز تنظیم کرده است.

در جریان انتشار مطالب مربوط به نایب‌ان، معمولاً دولتیان و اشراف به اقتضای رویه توطئه سکوت و تخطئه، در برابر هر نوشته‌ای که به نایب‌ان گرایش داشته است، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم حمله برده‌اند. مثلاً دشمنان قسم خورده نایب‌ان در سال ۱۳۲۷ شمسی که مجله جهان نو در ضمن انتشار سرگذشت «نایب‌حسین کاشی» به قلم ایرج افشار، از استعمال کلمه «یاغی» و «شور» در مورد نایب‌ان اظهار تاسف کرده بود،<sup>۱</sup> به‌مدیر مجله خرده گرفتند و پس از آنکه مدیر مجله با استفاده از یادداشت‌های امیر مهدی، مقالاتی تحت عنوان «پهلوان و پهلوان دوستان» درباره نایب‌ان انتشار داد، او را از تأیید یا تحسین کارهای نایب‌ان بر حذر داشتند. همچنین دشمنان نایب‌ان پس از انتشار نسخه ناقص آشفته‌ای از خاطرات یارم‌اشاءالله در شماره‌های

۱. مجله جهان‌نو، نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۲۷ ش، ص ۷۲.

سال‌های ۵۷-۱۳۵۶ مجله وحید ، جنجال برانگیختند و به مناسبت انتشار آن خاطرات که محررش معلوم نبود و اهمیت چندانی هم نداشت، بار دیگر بر سر نایبیان دشنام باریدند. سپس نه تنها از رادیو دولتی قصه‌های سبک و نادرست درباره نایبیان پخش کردند و دست به تهیه فیلم تله ویزیونی مبتدلی زدند ، بلکه به کتاب نویسی هم پرداختند .

سرمشق این کتاب نویسان مردی بود روان‌بیمار که در قیام‌رهای ملی ایرانیان در برابر انگلیس و روسیه در ۱۳۳۴ هجری قمری ، برای انگلیس جاسوسی می‌کرد و سپس به دستور وثوق الدوله به قصد گرداندن توطئه دولت علیه نایبیان ، به عنوان حاکم در نطنز اقامت گزید. وی در کتابی که با همکاری دیگری سرهم کرده و به اقتضای خود بینی مرضی خود، عنوان کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله بر آن نهاده است، در ضمن تاختن به مبارزانی چون مدرس ، با جعل دروغ‌های شاخداری که وثوق الدوله برای تخطئه نایبیان لازم داشت ، فصل مشبعی درباره نایبیان پریشان‌گویی کرده و پیش‌قدم دروغ پردازان بعدی شده است.

مؤلف دو کتاب به نام تاریخ اجتماعی کاشان و کاشان در جنبش مشروطه ایران به قول خود، خواسته است دور از « اغراض و احساسات شخصی<sup>۱</sup> » و با « رعایت عفت و پاسداری قلم<sup>۲</sup> » چیزی درباره تاریخ یادست کم، بعضی از حوادث شهر کاشان به روی کاغذ ریزد. ولی چون نایبیان را مسئول آزار خود و قتل برادرش می‌داند ، ادعای بی‌طرفی را از یاد برده و آن دو دفتر مسوده را به صورت ادعای نامه یا به راستی، فحش نامه‌ای علیه نایبیان در آورده است .

مؤلف و الامقام دیگری که احتمالاً برای خبررسانی به مقامات انگلیسی، چند

۱. حسن نراقی : کاشان در جنبش مشروطه ایران ، (چاپ دوم)، ص ۳.

۲. همان، ص ۷-۶.

صبحی در سفارت آلمان در تهران، کار کرده است، برای نمایش افتخارات عمر پر بار خود، پریشان نامه‌ای با عنوان دیده‌ها و شنیده‌ها: خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کمال‌زاده به چاپ رسانده است. این سیاه مشق که مانند سرمشق‌های خود، مصداق ضعف لفظی و حقارت معنوی است، در ضمن چاپلوسی نسبت به خائنانی چون وثوق الدوله و قوام‌السلطنه، درست به شیوه فحش‌نامه‌های قبل از خود و با استفاده از مطالب آن‌ها، فحش‌نامه‌ای در یک فصل درباره نایب‌ان فرام آورده است. خاطره‌نویس دیگر که عمرش در کار آگاهی پلیس سپری شده است، برای «جاودانی کردن» خود، به شرح خدماتش پرداخته و پس از ستایش بیگانه پرستانی مانند عین‌الدوله و وثوق الدوله به فراخور دید و داوری پلیسی خود، در پیرامون نایب‌ان قصه‌سازی کرده است. کتاب او خاطرات عبدالله بهرامی نام دارد.

نه تنها این نوشته‌های سبک، بلکه نوشته‌های به ظاهر سنگین و قایع‌نویسان یا به قول خودشان تاریخ‌نویسان هم آلوده غرض‌ورزی‌اند و به سنت طبقات بالا (اگر نه به امرایشان) از طرفی درباره کارهای نایب‌ان دست به توطئه سکوت زده‌اند و از طرف دیگر کارهای منفی آنان را بهانه تخطئه قرار داده‌اند. مثلاً احمد کسروی به این دستاویز که خود در آذربایجان شاهد گوشه‌ای از حوادث انقلاب مشروطیت بوده است، برخی از رویداد های آذربایجان را البته مطابق دیده‌ها و شنیده‌ها و برداشت خاص خود و اطرافیان و همراه با جزئیاتی که به کار تاریخ قلمی خورد، در کتابی به نام تاریخ هیجده ساله آذربایجان گرد آورده است. سپس به فکر نوشتن تاریخ مشروطه ایران افتاده است. ولی چون از انقلاب مشروطیت در خارج آذربایجان اطلاع مستقیمی نداشته است، ضرورتاً مندرجات جرایم و منقولات اشخاص را بدون انتقاد مورد استناد قرار داده و به سبب علاقه تعصب آمیز خود به آذربایجان، حق جنبش‌های سایر ولایات را ادا نکرده است. از این گذشته به اقتضای اخلاق خشک زاهدانه خود، با تنگ‌نظری به حوادث و شخصیت‌ها نگرسته و در همان حال که خائنانی چون وثوق الدوله را تائید و تحسین کرده است،

به محکوم کردن گروه‌هایی چون نایبیان پرداخته است .

دکتر مهدی ملک‌زاده، عضو مجلس سنا در دوره محمدرضا پهلوی از گفته‌ها و نوشته‌های دیگران، ترك جوشی به نام تاریخ انقلاب مشروطیت ایران فراهم آورده و به تناسب پایگاه دولتی خود، زبان به تحقیر نایبیان و نافرمانان دیگر گشوده و بهبود خواهانی چون بهبهانی و ملک‌المکلمین و عمو اوغلی را تخطئه کرده است. در عوض گستاخانه بیگانه پرستانی مانند عبدالحسین محیی و کریم رشتی و عبدالحسین تیمورتاش را ستوده و عجباً تأسف خورده است که انگلیس و ایالات متحد آمریکا در جنگ جهانی دوم برای درهم شکستن نازیسم، به اتحاد جماهیر شوروی دست دوستی دادند!

بر روی هم آنچه در کتاب‌های دولت پسند ما آمده‌اند، نه تنها از منبعی واحد یعنی القآت دولت و اشراف سرچشمه گرفته‌اند، بلکه هم‌بسته یک‌دیگرند. به حق می‌توان گفت که در عصر صدارت و ثوق الدوله، اطلاعات مربوط به نایبیان که عمال او و از آن جمله مؤلف کتاب خاطرات من‌یا روشن شدن تاریخ صدساله از طریق دفتر رئیس‌الوزراء به جراید دادند، در بسیاری از خاطره‌نامه‌ها و وقایع‌نامه‌ها انتشار یافتند و به همراهی اطلاعات سفارت انگلیس در سفرنامه‌های خارجیان و کتاب‌های به اصطلاح «تاریخ» رخنه کردند و سپس به نام «اسناد تاریخی» از کتاب نویسان قبلی به کتاب نویسان بعدی رسیدند. به عنوان نمونه از اثر کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان که با بر خسی اضافات به صورت تاریخ مشروطه ایران به مردم عرضه شد، یاد می‌کنیم. مؤلف آن، خبرهای غرض‌آلود دولتی را که به امر رئیس‌الوزراءایی از قماش و ثوق الدوله پخش می‌شدند، مستقیماً و بدون هیچ‌گونه نقادی، از جراید دولتی مانند روزنامه ایران و روزنامه رعد نقل کرده و فقط به اقتضای ناسیونالیسم زبانی خود، کلمات عربی خبرها را به واژه‌های خود ساخته یا واژه‌های مهجور فارسی گردانیده است!

آن گاه کتاب‌هایی مانند تاریخ اجتماعی کاشان برای تأیید مطالب خود، همان خبرها را - البته به‌آزهم بدون نقادی - از کسروی به‌وام ستانده و به نوبه خود، به نوشته‌های نازل‌تری مثل خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کمال زاده وام داده‌اند. از این جاست که اکثر کتاب‌های دولت‌پسند به وجود تضادهای خود، در زمینه تحقیر مردم و تخطئه نافرمانان و طعنه بر بهبود خواهان و بزرگداشت خائنان توافق دارند.

در این صورت روشن است که سرگذشت راستین نایب‌ان یادرپس پرده سکوت پوشیده مانده است یا به صورت زشتی که طبقات حاکم خواسته‌اند، عرضه شده است؛ و گفتمنی است که این امر در مورد جنبش‌های دیگر مانند جنبش گیلان و جنبش آذربایجان و جنبش بوشهر و جنبش خراسان نیز صدق می‌کند. محقق‌ی در این باره چنین نوشته است: «می‌دانیم که سردار کاشانی چندین سال حاکم بلامنازع مناطق مرکزی ایران بود و در همه آن نقاط حوادثی به وجود آورد که اغلب ضبط نگردیده است. پس بر اساس اطلاعات مختصر افواهی داوری کردن، البته کار مورخ و محقق بی‌نظر نیست، و مسلم است که کسانی که بخواهند تاریخ بی‌نظمی‌های او را در دوران قاجاریه را تنظیم نمایند، بایستی علاوه بر منابع مکتوب، به گزارش شاهدان قضیه که هنوز هم اندک نیستند، توجهی فراوان مبذول دارند.»<sup>۱</sup> نه تنها طغیان نایبی، بلکه ظرف زمانی آن که شامل دوره انقلاب مشروطیت است، ناشناخته مانده است و حتی محیط اصلی طغیان یعنی کاشان هم مورد پژوهش قرار نگرفته است، و اوراقی که در صدسال اخیر درباره تاریخ و اجتماع کاشان سیاه شده‌اند، جز سیاه‌مشق‌هایی سطحی و کم‌اعتبار نبوده‌اند. کتاب پرارج تاریخ کاشان، اثر محقق ژرف‌بین، عبدالرحیم کلانتر ضرابی و نیز تاریخچه و سنن تاریخی کاشان، تحقیق حسن غفار از این اصل

۱. سید علاءالدین آل داود: «نامدها و اظهار نظرها»، مجله وحید، نیمه اول

شهر یور ۱۳۵۷ ش، ص ۵.

مستثنی هستند.

چون طغیان نایبیان قریب نیم قرن فعالانه جریان داشته و بخش اخیر آن با انقلاب مشروطیت همزمان بوده است، روشن شدن آن به روشن شدن تاریخ معاصر ایران مخصوصاً تاریخ انقلاب مشروطیت کمک می کند. از این رو نگارنده این رساله مدت ده سال درباره آن طغیان به تحقیق پرداخت و برای احراز درجه دکتری تاریخ از دانشگاه فرانسوی مون پللیه (Montpellier)، رساله حاضر را زیر نظر پروفیسور ژرژ دمولیه (George Desmouliez) تدارك کرد.

چنان که انتظار می رود، رساله حاضر به انگیزه تحسین و تعظیم دوستانه یا تقییح و تحقیر دشمنانه و برای دفاع یا حمله فراهم نیامده است، بلکه باگرد آوردن هر چه بیشتر حقایق، جریان طغیان را در زمینه تاریخ جدید ایران مخصوصاً تاریخ عصر انقلاب مشروطیت دنبال کرده و بر اساس حقایق، به نتیجه گیری منطقی پرداخته است، صرف نظر از آن که نتیجه گیری مورد قبول طرفداران نایبیان یا مخالفان آنان باشد.

حقایق مورد استناد رساله از منابع گوناگون به دست آمده اند: مصاحبه با شاهدان، پاسخ های پرسش نامه ها، سخنرانی ها، جراید، نامه های معاصران، کتابهای داخلی، کتابها مخصوصاً سفر نامه های خارجی، احکام دولت ایران، اسناد دولت های بیگانه، یادبودهای منشور و منظوم نایبیان، و فولکلور و منقولات مردم ساده. بی گمان این منابع نه کافی هستند و نه غیر قابل تردید. شاهدان مستقیم به فراوانی یافت نمی شوند. احکام دولتی، همانند نامه های اشراف و دولتمردان نه درست محفوظ مانده اند، نه بایگانی منظمی دارند، و نه به آسانی در اختیار محققان قرار می گیرند. بسیاری از نوشته های مردمی و آثار نایبیان هم از میان رفته اند، آنها هم که به جا مانده اند، دست نخورده نیستند، چنان که برخی از مجلدات متعدد دستنوشته وقایع یومیه اثر ملک المورخین سپهر در آتش سوزی خانه او که احتمالاً به امر حکومت صورت گرفت، سوخته یا نیم سوخته شده اند. همچنین بر اثر یغماگری های نیروهای

دولتی و اشراف کاشان در آن شهر، دوره‌های کامل روزنامه‌کاشان و انبوهی از اعلامیه‌ها و عکس‌های سران‌نایبی و کثیری از اسناد «صندوق خیانت» نایبان برباد رفته‌اند. بر همین سیاق نسخه‌های چاپی حماسه فتح‌نامه نایبی، اثر یغمایی هم که ابیاتی از چاپ اول آن در مجله وحید انتشار یافته‌اند، به‌امر و ثوق الدوله برچیده و نایاب شده‌اند، و کتاب بزرگ مستندی که امیرمهدی آریان‌پور و فخرایران سپهری با وسواس فراوان درباره جنبش پنجاه‌ساله نایبان فراهم آورده‌اند، متأسفانه هنوز در اختیار عموم قرار نگرفته است. بر روی هم هیچ‌یک از این منابع تردید ناپذیر نیستند: همه‌خبرها و داوری‌هایی را که از مصاحبه با شاهدان حوادث یا ناقلان آن شاهدان به دست آمده‌اند، نباید معتبر شمرد. افراد کم اطلاع، ظاهرین، بدحافظه، کم دقت، خیال‌باف، کج فهم، تلقین‌پذیر یا حتی مغرض در میان شاهدان و ناقلان، نادر نیستند. بسیاری از آنچه درج‌اید انتشار یافته‌اند، نه تنها فاقد دقت و نظم‌اند، بلکه صرفاً خواست‌های دولت را منعکس کرده‌اند، زیرا اکثر جراید به دولت و اشراف وابستگی داشته‌اند و الزاماً اطلاعاتی را که دولتیان و اشراف مطابق برداشت خاص خود و احیاناً برای خودنمایی و خوش‌خدمتی و سودجویی خود یا فریفتن یا ترساندن مردم جمع‌یا جعل می‌کرده‌اند، به صورت خبر و مقاله به خورد مردم داده‌اند. اسناد دولت‌های خارجی یعنی گزارش‌های متنوعی که سفارت‌های بیگانگان در تهران برای تصمیم‌گیری دولت‌های متبوع خود، نزد آن‌ها فرستاده‌اند، چون بر اخبار جراید و جاسوسان استوارند، ضرورتاً از بی‌اعتباری جراید و بی‌دقتی جاسوسان و نیز از اغراض خصوصی مسئولان سفارت‌ها مصون نمانده‌اند. گذشته از این، می‌توان حدس زد که دولت‌ها اسناد خود را بدون تصرف یا دستکاری در اختیار عموم نگذاشته‌اند. کتاب‌ها و نامه‌ها هم تا آن‌جا که بدون نقادی، بر اسناد دولتی و خبرهای جراید و گفته‌های شاهدان و ناقلان تکیه زده‌اند، درخور تردیدند، حتی اگر با حسن نیت یا از پایگاهی مردمی نوشته شده باشند. می‌توان گفت که نوشته‌های مربوط به نایبان، همانند اکثر آثار مربوط به انقلاب مشروطیت و جنبش‌های آن، مشتمل بر اطلاعات

آشفته و نارسا و سست و نادرست و متضمن استنتاجات غیر منطقی و غیر منصفانه‌اند. کم‌اعتباری آن‌ها از انتقادهایی که نویسندگان آن‌ها از یک دیگر کرده‌اند و خرده‌هایی که محققان مردمی از همه آن‌ها گرفته‌اند، به خوبی آشکار می‌شود. بر همین شیوه، فولکلور و منقولات مردم به ندرت در شمار اسناد می‌آیند، زیرا آنچه در آن‌ها انعکاس می‌یابد، عین حوادث نیست، بلکه داوریه‌های مردم است در باره حوادث. نوشته‌های خود نایببان هم نارسا و نادرست‌اند. مثلاً آنچه به نام «خاطرات ماشاءالله‌خان کاشی» در مجله وحید انتشار یافته است، از نسخه‌ای غیر از نسخه معتبر سید ابراهیم فلاح اقتباس شده و دچار افتادگی و آشفته‌گی و بی‌دقتی است. مقالاتی که از روی یادداشت‌های امیر مهدی فراهم آمده و به نام او در مجله جهان نو انتشار یافته و سپس در منابع دیگر نقل شده‌اند، بر اثر اعمال نفوذ مخالفان و مداخلات نویسندگان مجله، از حذف و حشو و دستکاری ایمن نمانده‌اند.

با این همه در تدارك رساله حاضر کوشش بسیار بذل شده است تا از مدارك کم‌اعتبار موجود، نتایج نسبتاً معتبر به دست آیند. از این رو مدارك گوناگون تامل و امکان به فراوانی گرد آمده و مورد‌گزینش و بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. برای تعیین اعتبار مدارك مربوط به هر موضوع، آن مدارك با یک دیگر مقایسه، و در زمینه کلی حوادث سنجیده شده‌اند. چون اکثر مدارك مربوط به دوره پنجاه ساله طغیان و دوره هفتاد ساله پس از آن، به وسیله مبلغان حکومت‌های ایران و اشراف ایرانی و مقامات خارجی، به قصد تخطئه نافرمانان نایبی فراهم آمده‌اند، در تحقیق حاضر این‌گونه مدارك ضرورتاً بیش از نوشته‌های مردمی مورد تردید و نقادی قرار گرفته‌اند، و این کار نباید بر غرض‌ورزی یا جانبداری حمل شود.

نوشته‌ها یا گفته‌هایی که علناً در قالب تعارف یا فحاشی و به صورت دفاع دوستانه یا حمله دشمنانه باشد، حتی المقدور مورد استناد واقع نمی‌شوند، مگر آن که مطلب تعارف آمیز متضمن نکوهش صمیمانه، و مطلب فحش‌آلوده متضمن ستایش منصفانه باشد! بر روی هم در این رساله نگرش‌های مهرآمیز و گرایش‌های

کینه‌توزانه مبنای داوری نیستند. در نتیجه به نوشته‌های نایب‌ان‌حقی به کتاب بزرگ امیر مهدی آریان‌پور و بانو فخر ایران سپهری که با چشم‌انداز وسیع و مدارک انبوه خود، الهام‌بخش این رساله به شمار می‌رود، کمتر استناد شده است. امیر مهدی در همان حال که سخاوتمندانه همه نوشته‌های خود را در اختیار مؤلف این رساله گذارد، خود به سادگی به او توصیه کرد که به جای تکیه بر این یا آن مأخذ، مستقلاً به تحقیق پردازد و هر مأخذ را پس از نقد دقیق، مورد بهره‌برداری قرار دهد. بدیهی است که نوشته‌های ضد‌نایبی هم مانند آثار وابستگان نایب‌ان‌حقی در خود اعتماد نیستند. چنین انداز تاریخ اجتماعی کاشان و کاشان در جنبش مشروطه ایران، همانند سلف آنها، کتاب خاطرات من و خلف‌های آنها، خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کمال‌زاده و خاطرات عبدالله بهرامی. گرد آورنده آن دو نوشته اولی به اقتضای کینه‌توزی یساقول مرحوم الهیار صالح، «هیستری ضد نایبی»<sup>۱</sup> یک سره از حقیقت‌جویی و انصاف و اعتدال خارج شده است. به تصریح خود، در بیان حوادث نایب‌ان‌حقی، از میان ضدها منبع، به پنج منبع ضد‌نایبی تکیه کرده است: یادداشت‌های ملا عبدالرسول مدنی، کتاب خاطرات من، آثار نظام وفا، نوشته‌های احمد کسروی، گزارش‌های سفارت انگلیس و مذاکرات مجلس شورای ملی و شکایت نامه‌ها و نامه‌های دولتی.<sup>۲</sup> درباره اعتبار این منابع کافی است به یاد آوریم که اولاً نوشته‌های کسروی و گزارش‌های سفارت انگلیس و مذاکرات و مکاتبات دولتی و شکایت نامه‌ها، برداشت‌های طبقات حاکم ایران و مقامات انگلیسی، و البته یک سونگری محض هستند. ثانیاً در یادبودهای نظام وفا جز اشاراتی معدود درباره نایب‌ان‌حقی نیامده است، و بنابراین نمی‌توان آنها را منبعی در این زمینه به شمار آورد. ثالثاً گرد آورنده دو نوشته مورد بحث، خود منابع پنج‌گانه خود را نفی کرده است. نوشته است: «در میان نوشته‌های

۱. الهیار صالح: مصاحبه، ۱۲ مهر ۱۳۵۹ ش.

۲. نراقی: پیشین، ص ۲۶-۲۵.

بسیار و بلکه بی‌شماری که در این موضوع تاکنون به نظر نگارنده رسید - اعم از کتاب‌ها، مقالات، جزوه‌های چاپی و خطی - تنها یک جزوه مختصر... به قلم شادروان «ملا عبدالرسول» شایان توجه و اعتماد کامل است. ولی این یک منبع هم «مسوده» و «جزوه مختصر»، «شامل یادداشت‌ها و خاطره‌های پراکنده شخصی، آن هم بدون نظم و ترتیب» است!<sup>۱</sup>

رساله حاضر مشتمل است بر شش بخش، و هر بخش منقسم است بر دو فصل، در بخش اول برای آشنایی با محیط نایبمیان، نخست جامعه ایرانی و سیر تاریخی و ویژگی‌های آن را می‌نگریم و سپس نظام اجتماعی ایران را در دوره جنبش نایبمیان یعنی اواخر عصر دودمان قاجار مورد تحلیل قرار می‌دهیم و مخصوصاً پایگاه اصلی نایبمیان یعنی ناحیه کاشان را بررسی می‌کنیم. در بخش دوم از تبار نایبمیان و تبعیدنی‌کان آنان از لرستان به کاشان و پرداختن آنان به پهلوانی و عیاری سخن می‌گوییم و حوادثی را که به طغیان پهلوان محمدحسین انجامید، برمی‌شماریم. در بخش سوم پس از تشریح انقلاب مشروطیت ایران، از واکنش نایبمیان در برابر آن یاد می‌کنیم. در بخش چهارم در بیان قیام‌رهایی ملت ایران که در اواخر دوره انقلاب مشروطیت با همکاری آلمان و عثمانی، علیه هجوم انگلیس و روسیه در گرفت، می‌کوشیم و به جریان شرکت نایبمیان در آن قیام و خدماتی که کردند و نتایجی که از آن گرفتند، می‌پردازیم. در بخش‌های پنجم و ششم نایبمیان را می‌بینیم که به هدایت یاران مدرس برای همکاری با مبارزان دیگر و برانداختن حکومت انگلیس‌گرای و ثوق‌الدوله بسیجیده می‌شوند، ولی و ثوق‌الدوله و حامیان خارجی او بر مبارزان پیشدستی می‌کنند و پس از نابودی کمیته مجازات در تهران و حمله به جنبش جنگل در گیلان، نایبمیان را با دسیسه و لشکرکشی، در تهران و کاشان و قم و دیگر نواحی کویری غافلگیرانه درهم می‌شکنند. پس از بخش ششم، برای تعیین نقش نایبمیان در جامعه عصر قاجار و تأثیرات

مبشت و منفی آنان، آنچه را که در بخش‌های شش‌گانه آمده‌اند، می‌سنجیم و نتیجه‌گیری می‌کنیم.

لزوماً برخی از مختصات صوری رساله را بر می‌شماریم:

در این رساله معمولاً تاریخ حوادث بر تقویم قمری استوار است. ولی در مواردی که ذکر تاریخ‌های شمسی (چه ایرانی و چه اروپایی) ضرورت یابد، تاریخ شمسی ایرانی با حرف «ش» و تاریخ شمسی اروپایی با حرف «م» تصریح می‌شود. در هر فصل، مأخذها و احیاناً توضیحات لازم در ذیل صفحات درج می‌گردند. در اولین موردی که از يك مأخذ نام می‌رود، عنوان مأخذ را همراه با نام شخصی و نام خانوادگی صاحب مأخذ به تمامی ذکر می‌کنیم. اگر مأخذی دو یا چند مرتبه به طور بی‌واسطه تکرار شود، برای رعایت اختصار، از مرتبه دوم به بعد، نام صاحب مأخذ حذف، و کلمه «همان» را به جای عنوان، ذکر می‌کنیم. اما در مورد مأخذهایی که به طور باواسطه (بادرج مأخذ یا مأخذهای دیگری در فاصله آن‌ها) تکرار می‌شوند، از مرتبه دوم به بعد، به جای عنوان مأخذ، کلمه «پیشین» را پس از نام صاحب مأخذ به کار می‌بریم. در چنین موردی ذکر نام خانوادگی صاحب مأخذ کافی است. ولی اگر در طی يك فصل، از دو یا چند مأخذ که صاحبان آن‌ها نام خانوادگی مشابهی دارند، نام به میان آید، برای جلوگیری از ابهام، نام شخصی و احیاناً لقب هر يك از صاحبان آن مأخذها را هم پیش از نام خانوادگی آنان می‌آوریم.

اگر کسی در کتاب یا مقاله یا دست‌نوشته یا نامه یا مصاحبه یا پاسخ به پرسشنامه یا سخنرانی یا گفتار رادیویی یا تله‌ویزیونی، مطلبی را از دیگری نقل کند و ما آن مطلب را به نوشته خود انتقال دهیم، در نوشته ما، هم از صاحب آن مطلب و هم از ناقل آن نام می‌رود. در چنین موردی پس از ذکر نام شخصی و نام خانوادگی صاحب مطلب، کلمه «به نقل» را ذکر کنیم و در پی آن، نام شخصی و نام خانوادگی ناقل را می‌نویسیم، و

عنوان و احیاناً سایر مختصات اساسی نوشته یا گفتار او را هم ذکر می‌کنیم.

نکته‌های لازمی را که در مواردی برای توضیح یا تصحیح، بر مطالب منقول از دیگران یا بر عناوین مأخذها می‌افزاییم، در میان علامت قلاب یعنی [ ] قرار می‌دهیم.

رساله حاضر با همه نارسایی‌های خود، از یاری کسان بسیار بهره‌جسته است. از يك سو بسیاری از خانواده‌های کهن کاشان و سایر نواحی پیرامون کویر مانند خانواده‌های سپهر و ضرابی و شیبانی و غفاری و صالح و شریف و رضوی و یثربی و مدنی و بنی آدم و فلاح و محلوچی و تفضلی و یغمائی و آل داوود و عامری و بهمنیار و صالحی و مخصوصاً خانواده‌های وابسته به طایفه و حلقه نایبی سخاوتمندانه اسناد و اطلاعات خود را به این پژوهنده ارزانی داشتند. از سوی دیگر استادان و دانش‌جویان حق‌طلب نوپژوهی که به این موضوع رغبتی داشتند، از هیچ گونه یاری فردگذاری نکردند. منجمه سه‌محقق ارجمند (آقای علی‌رضوی از دانشگاه آکسفورد و آقای غلام‌علی لاجوردیان از دانشگاه پراگ و آقای منوچهر ابرار از دانشگاه بروکسل) بخشی از یافته‌های خود را در اختیار این رساله گذاشتند، و بیش از آنان، بانسوی خردمند، خانم فخر ایران سپهری، توده‌ای از دستاوردهای خود و شوهر و فرزندان دانشمندش را با گشاده‌رویی عرضه داشت. از این رو بر ذمه دارم که از ایشان و همچنین از پژوهشگران دیگری که شماری از مصاحبه‌ها و پرسش‌نامه‌ها را برگزار کرده‌اند، سپاسگزاری کنم.

امید است که رساله حاضر توانسته باشد با رعایت شرافت انسانی و انصاف علمی، از سیاه‌کاری‌های سیاه‌نامه‌های پیش از خود مبرا باشد.

بی‌گمان راهنمایی خوانندگان آگاه و بی‌غل‌وغش در بهبود این رساله مؤثر  
خواهد بود.

م. ر. خسروی

تهران، شهریور ۱۳۶۷



فصل اول

محيط فایبيان



## ۱. جامعه ایرانی

ایران یکی از کشورهای بزرگ آسیای غربی است و مساحت کنونی آن ۱۶۴۸۱۹۵ کیلومتر مربع، و جمعیت آن نزدیک به پنجاه میلیون است. اما در سده‌های پیشین پهناورتر ولی کم جمعیت‌تر بوده است. با کشورهای اتحاد جماهیر شوروی و افغانستان و پاکستان و عراق و ترکیه همسایه است. در شمال آن دریاچه بزرگ خزر و در جنوب آن خلیج فارس و دریای عمان قرار دارند. دریای عمان آن را به اقیانوس هندی پیوند می‌دهد. سرزمینی است نسبتاً پُر ارتفاع و دارای کوهستان‌های فراوان. منطقه مجاور دریای خزر در شمال معتدل و مرطوب است، منطقه شمال شرقی همانند منطقه‌ای که از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده است، معتدل و کوهستانی است، و بقیه ایران یعنی مرکز و شرق و جنوب آن که شامل سه ربع مساحت و ثلث جمعیت است، خشک یا سوزان و کویری یعنی دارای ریگزار و شنزار و ماسه‌زار و نم‌زار و باتلاق و نیز رودها و دریاچه‌های شور است. منطقه کویری دو کویر را که از بزرگ‌ترین کویرهای آسیاست، در بر می‌گیرد: دشت کویر در بخش شمالی و دشت لوت در بخش شرقی منطقه کویر. برخی از شهرهای مهم ایران در

حاشیه کویر قرار دارند. تهران، قم، کاشان، دامغان، سمنان، طبرس، بیرجند، نایین و یزد از این قبیل اند. بر روی هم ایران کشوری است کم آب. مردم آن برای جبران کمبود آب های سطح زمین، به وسیله چاه و کاریز از آب های عمقی استفاده می کنند. کشاورزی دشوار است، ولی مرتع نسبتاً فراوان است. همچنین منابع زیرزمینی مانند معادن نفت و زغال سنگ و آهن و مس و سرب به فراوانی وجود دارند.<sup>۱</sup>

آبادی های ایران به سبب وفور کوهستانها و دشت های بایر نسبتاً از یک دیگر دورند و راه های ارتباطی اندک اند. باین وصف از دیر باز اقوام گوناگون مخصوصاً اقوام خانه به دوش برای گذشتن یا ماندن، به نجد ایران ریخته اند. از این رو ایران عرصه برخورد و آمیزش نژادها و فرهنگ های گوناگون بوده است. اکثر مردم ایران از نژاد سفیدند و به زبان های فارسی دری و آذری و کردی و لری و بلوچی و گیلکی و عربی و جزاینها سخن می گویند و به دین های متفاوت مانند اسلام و مسیحیت و موسویت و زردشتی گروش دارند. زبان رسمی، فارسی دری، و دین رسمی، اسلام مخصوصاً مذهب تشیع است.

اقوام مقیم ایران از لحاظ تکامل اجتماعی برابر نیستند. در مقابل شهرنشینان و روستا نشینان، ربع جمعیت ایران به سنت نیاکان خانه به دوش خود، در مرحله ایلی و به صورت کوچ نشین یا نیمه کوچ نشین به سر می برند، و اکثر دودمان های سلطنتی ایران ریشه ایلی دارند. ایل های ایران متنوع اند. از آن جمله اند ایل های لر مانند بختیاری و بیرانوند و ایل های ترکمان مانند یموت و کوکلان و ایل های کرد مانند شقاقی و مگری و ایل های ترکمانند شاه سون و اینانلو و ایل های عرب مانند بنی کعب و بنی طرف و ایل های بلوچ مانند ریگی و بارکزیایی. هر ایل مشتمل بر واحدهای فرعی است، و زندگی آن عمدتاً از راه دامداری می گذرد. اکثر ایلها بیلاق و

1. R. Ghirshman: *l'Iran, Des Origines à l'Islam*, Ch 1.

قشلاق ثابت دارند و در طی سال به نوبت از یکی به دیگری می‌کوچند. در برخی از ایل‌ها گروه‌هایی نیمه کوچ نشین‌اند و کشاورزی می‌کنند. هر ایل ایلخانی دارد. ایلخان به یاری خان‌ها یا اشراف ایلی، ایل را می‌گرداند. خان‌ها از لحاظ پایگاه اجتماعی در شمار زمین‌داران (فئودال‌ها) هستند و بخش مهمی از دستاوردهای ایل را به خود اختصاص می‌دهند. در گذشته، دولت ایران برای حفظ اقتدار صوری خود در ایل‌ها، ریاست ایلخان‌ها را مورد تأیید قرار می‌داد و در عوض، مالیاتی ناچیز از آنان مطالبه می‌کرد و در مواردی دسته‌ای از افراد هر ایل مخصوصاً عده‌ای از نزدیکان و فرزندان خان‌ها را ظاهراً برای خدمت در موكب شاه و باطناً به عنوان گروگان در پای تخت نگه می‌داشت. ایل‌ها به سبب اقتصاد محدود و انزوای فرهنگی، از سایر اجتماعات ایران عقب‌تر و خشن‌تر بودند و در موارد بسیار با یکدیگر یا با روستا نشینان و شهر نشینان و حکومت جنگ می‌کردند. غرض اصلی ایل‌ها از جنگ، غنیمت‌بری و غارت‌گری بود. به راستی غنایم جنگی و اموال غارتی از منابع مهم عواید ایل به شمار می‌رفتند.

ایران بر اثر هجوم‌های مکرر اقوام خانه به‌دوش آسیا از سوی دچار رکود فرهنگی و آمیختگی فرهنگی شده است و از سوی دیگر ناگزیر از تحمل سلطه اقوام بیگانه‌گوناگون بوده است. دودمان‌های سلطنتی متعدد، مانند ماد و هخامنشی و پارت و ساسانی و صفاری و سامانی و غزنوی و سلجوقی و ایلخانی و تیموری و صفوی و افشار و زند و قاجار و پهلوی بر ایران سلطنت کرده‌اند، و تا دهه اخیر که حکومت جمهوری اسلامی بر اثر انقلاب مردم استقرار یافت، نظام سلطنتی بر ایران سلطه ورزیده است.

در ایران و شاید در سایر جامعه‌ها نیز، هر حکومت یا دولت ادعا داشته است که نماینده همگان و عامل تأمین سعادت عمومی است، حال آن که عملاً، قوه اجرایی طبقه یا طبقاتی از جامعه بوده است. چنان‌که می‌دانیم، طبقه اجتماعی واحدی است بزرگ مرکب از کثیری مرد و زن و کودک که در رابطه با تولید اقتصادی و امتیازات اجتماعی پایگاهی کمابیش یک‌سان دارند. جامعه در هر مرحله

از سیر خود مشتمل بر دو طبقه اصلی حاکم و محکوم است: طبقه برده و طبقه برده‌دار در مرحله برده‌داری، طبقه رعیت و طبقه زمین‌دار در مرحله زمین‌داری، و طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار در مرحله سرمایه‌داری... معمولاً در آغاز هر مرحله جدید، طبقه حاکم نوخاسته برای اثبات موجودیت خود در برابر طبقه حاکم کهنه و برچیدن نظام مرحله پیشین، بر نظم مختار جامعه که ضرورتاً به سود طبقه حاکم پیشین است، می‌شورد، و سپس اگر نیرو گیرد، به وسیله حکومت برگزیده خود، نظمی نو به سود خود برقرار می‌کند. نظم نو همچنان که به سود طبقه حاکم جدید است، در موارد بسیار به زندگی طبقه محکوم لطمه می‌زند. از لحاظ طبقه حاکم، هرچه نظام پرتبعیض جامعه را تثبیت کند و یا هرچه جامعه را در جهت بهبود زندگی صاحبان امتیازات اجتماعی تغییر دهد، نیک است، حال آن که از لحاظ طبقه محکوم، هرچه نظام پرتبعیض، جامعه را برهم زند یا هرچه جامعه را در جهت بهبود زندگی مردم ساده تغییر دهد، نیک است. در سایه این تضاد، بسیاری از مردم ساده از تمکین به نظم جامعه کمابیش شانه خالی می‌کنند و در برابر حکومت سر به نافرمانی بر می‌دارند.

از دیدگاه جامعه‌شناسی نافرمانی<sup>۲</sup> می‌توان بر آن شد که نافرمانی اجتماعی تلاش گروهی از مردم است در جهت نقض نظم جامعه. نافرمانی اجتماعی موجود جنبش‌های اجتماعی است، و جنبش‌های اجتماعی یا مانند جنبش‌های تبلیغی و سیاسی و اقتصادی، نسبتاً آرام است یا مانند طغیان و قیام، قهر آمیز یعنی متضمن زدو خورد و تخریب است. طغیان، جنبش قهر آمیز نسبتاً محدود است علیه حکومت یا طبقات حاکم، و انواعی دارد. از آن جمله است بلوا و آشوب و تروریسم و تمرد و عصیان یا یاغی‌گری. بلوا، جنبش قهر آمیز گروهی از مردم است به صورت زدو خورد یا تخریب خفیف برای شکایت از حکومت یا طبقات حاکم. آشوب، جنبش قهر آمیز

۱. دکتر ا. ح. آریان‌پور: نگاهی به جامعه‌شناسی نافرمانی.

گروهی از مردم است به صورت زرد و خورد یا تخریب شدید برای اعتراض به حکومت یا طبقات حاکم. تروریسم، جنبش قهرآمیز گروهی از مردم است به صورت کشتن و خرابکاری نهانی و گروهان گیری برای هر اسانیدن حکومت یا طبقات حاکم. تمرد، جنبش قهرآمیز گروهی از دولتیان مخصوصاً نظامیان است به صورت سرکوب کردن، راندن، گرفتار کردن، کشتن یا گروهان گرفتن منابع قدرت حاکم و ضبط اموال آنها برای رهایی از فشار حکومت یا کسب امتیاز از آن. عصیان یا یاغی گری، جنبش قهرآمیز گروهی از مردم است به صورت سرکوب کردن، راندن، گرفتار کردن، کشتن یا گروهان گرفتن منابع قدرت حاکم و ضبط اموال آنها برای رهایی از فشار حکومت یا کسب امتیاز از آن. قیام، جنبش قهرآمیز نسبتاً دامنهدار است علیه حکومت یا طبقات حاکم یا حتی سراسر نظام اجتماعی، و انواعی دارد. از آن جمله است شورش و کودتا و قیام رهایی و جنگ داخلی و انقلاب. شورش، جنبش قهرآمیز انبوه مردم است به صورت حرکتی شدید برای برانداختن حکومت یا نایل به خودمختاری. کودتا، جنبش قهرآمیز بخشی از دولتیان مخصوصاً نظامیان است به صورت حرکتی سریع برای برقراری حکومتی جدید. جنگ داخلی، جنبش قهرآمیز است میان حکومت مستقر و نیروی قیامگرای که در راه تبدیل به حکومت سیرمی کند. قیام رهایی، جنبش قهرآمیز است برای برانداختن حکومت یا سلطه خارجیان و وابستگان داخلی آنان. انقلاب، جنبش قهرآمیز یک طبقه نوخاسته است با همکاری طبقات پایین به صورت حرکتی شدید و همهجانبی برای برقراری نظام اجتماعی مردمی تر یا حداقل نظام سیاسی مردمی تر. از میان طغیانها، بلوا و آشوب، فراوان و معمولاً مقدمه طغیانهای دیگرند. تمرد و عصیان نیز کمیاب نیستند. از میان انواع عصیان، در گذشته عصیان بردگان و عصیان رعایا و عصیان اشراف (زمین داران و خانهای ایلی) و عصیان پیشه‌وران، و در عصر جدید، عصیانهای کارگران و فور بیشتری داشته‌اند. کمابیش در بسیاری از عصیانها، علاوه بر گروه اصلی، گروه‌های دیگری هم دخیل می‌شوند.

جنبش‌ها از لحاظ تأثیر یا اهمیت یا سازمان‌دهی یکسان نیستند. قیام‌ها بیش از طغیان‌ها به آرمان‌های اجتماعی بستگی، و سازمانی استوارتر دارند. از میان قیام‌ها شورش، فراوان‌تر، و انقلاب نادرتر است، و از میان طغیان‌ها، عصیان، فراوان‌تر و مؤثرتر است. عصیان‌های رعایا از سایر عصیان‌ها سست‌تر و دارای سازمانی ساده‌ترند، و عصیان‌های کارگران از بقیه سنجیده‌ترند.

کامل‌ترین جلوه قیام اجتماعی و اوج جنبش‌های اجتماعی، انقلاب است. انقلاب گذشته از معنی اصلی خود که دگرگونی بنیادی سراسر نظام اجتماعی است، معنی محدودتری نیز دارد، و آن دگرگونی بنیادی یکی یا معدودی از وجوه نظام اجتماعی یا به‌طور کلی هر دگرگونی بنیادی است. بی‌گمان ظهور انقلاب و بر روی هم، هر جنبش اجتماعی زاده وضع داخلی جامعه مخصوصاً رشد اقتصادی آن و همچنین تأثیر جامعه‌های دیگر در آن جامعه است. انقلاب‌های معاصر معمولاً یا انقلاب طبقه سرمایه‌دار است بر نظام زمین‌داری (انقلاب سوداگری)، یا انقلاب طبقه کارگر است بر نظام سوداگری (انقلاب جامعه‌گرایی). اگر مداخله مردم ساده در انقلاب‌های سرمایه‌داری مخصوصاً در دستگاه رهبری آن عمیق باشد، انقلاب به هدف‌های مردمی گرایش شدید خواهد داشت و «انقلاب سوداگری مردمی» خوانده خواهد شد.

انقلاب با آن که از آغاز تا نیل آن به هدف‌هایش یا از آغاز تا توقف کامل آن جریانی است پیوسته، معمولاً شامل فراز و نشیب‌های گوناگون است. دستگاه رهبری انقلاب اگر در خلاف جهت مصالح انقلاب گام بردارد، به‌دست‌های ضدانقلابی مبدل می‌شود، و اگر به‌سود خود یا اطرافیان خود، دیگران را مورد تعرض قرار دهد، راهزن به‌شمار می‌رود. دسته راهزن گروهی است که در خارج شهرها و گاهی در شهرها به‌نفع خود علناً و با قهر به غارت اموال دیگران که معمولاً توانگران‌اند، می‌پردازد، در برابر دسته‌دزد که بیشتر به‌طور مخفی و بدون قهر فعالیت می‌کند.

انواع جنبش‌ها که وصفشان گذشت، اکثراً با يك ديگر ارتباط دارند، در يك ديگر تأثیر می‌گذارند و حتی به يك ديگر تبدیل می‌شوند. از این‌رو مرزهایی مشخص انواع جنبش را از یکدیگر جدا نمی‌کنند.

در جامعه‌های کم‌تحرک پیشین، مردم در نتیجه ضعف فرهنگ عمومی جامعه و مخصوصاً اقتصاد و قوت تحمیلات طبقات حاکم، به خود اعتماد کافی نداشتند و در مبارزه اجتماعی، بلندپرواز و قاطع نبودند. همچنین به سبب محدودیت‌های مادی و معنوی، بر وحدت و انتظام و وسایل لازم برای مبارزه دست نمی‌یافتند. از این‌رو جنبش‌های آنان بیشتر به صورت عصیان بود و به ندرت به نوعی از قیام مخصوصاً انقلاب می‌انجامید. عصیان‌گران معمولاً به قصد وصول به هدف‌های نسبتاً کوچک مانند اصلاحات سطحی یا انتقام‌کشی از ظالمان یا احیاناً به دست آوردن غنائم، به مبارزه دست می‌زدند و پس از نیل به آن هدف‌ها احساس رضایت می‌کردند و از مبارزه دست می‌کشیدند. عصیان در برابر حکومت، جریانی نسبتاً گذراست. ولی اگر جامعه در تحرك انقلابی باشد، عصیان می‌تواند تکامل کند و به شورش و قیام‌رهایی و انقلاب پیوندد، و اگر چنین تکاملی میسر نباشد، عصیان به احتمال بسیار به انحطاط می‌رود و مصالح مردم را زیر پا می‌گذارد و به صورت راهزنی در می‌آید. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که اوج جنبش‌های اجتماعی قهرآمیز، انقلاب است و حضيض آن بلوا و آشوب و تروریسم است، و هر يك از اینها که به انحطاط گراید، به راهزنی مبدل می‌شود.

جامعه‌های اروپایی در طی تاریخ خود، به برکت تکامل اقتصاد و رشد طبقات اجتماعی، انقلابات متعددی به خود دیدند و پس از طی مرحله تجانس ابتدائی، مرحله‌های برده‌داری و زمین‌داری را پشت سر نهادند و به مرحله سرمایه‌داری و احیاناً مرحله جامعه‌داری رسیدند. اما جامعه ایرانی مراحل تکامل را با این نظم و سرعت نگذرانید. مردم ایران در طی سه‌هزار سال اخیر از مرحله تجانس ابتدائی به مرحله‌های برده‌داری و زمین‌داری ارتقاء یافتند، ولی تا قرن پیش از تحولات بعدی

باز ماندند. از این گذشته برده‌داری ایرانی محدودتر از برده‌داری اروپایی بود، و زمین‌داری با آن که عناصری از مرحله برده‌داری را در خود حفظ کرد، به شدت زمین‌داری اروپایی، رعایا را به املاک زمین‌داران مقید نگردانید.

برای تبیین این تفاوتها می‌توان چنین گفت: «اجتماعات ایرانی از دیرباز بر اثر خشونت محیط طبیعی (خشکی اقلیم و کمی آب و دوری آبادی‌ها از یکدیگر و دشواری ارتباطات) و اختلافات انسانی (تنوع نژادی و زبانی و دینی) و نابرابری فرهنگی (مقابله مخرب فرهنگ کوچ‌نشینی با فرهنگ شهرنشینی)، به خشونت اخلاقی و انزوا طلبی و همستیزی کشانیده شدند، و حکومت‌هایی که این اجتماعات را گردانیدند، در برابر خشونت داخلی و مزاحمت خارجی، به استبداد گراییدند، و سراسر زندگی اجتماعی را زیر سلطه خود گرفتند. در نتیجه مداخله استبداد-آمیز حکومت‌ها در همه شئون اجتماعی و از آن جمله، فعالیت‌های تولیدی، و بر اثر هجوم‌های مخرب بیابانی - چه از داخل و چه از خارج نجد - تکامل عمومی اجتماعات ایرانی بارها دچار توقف و حتی سیرقه‌قرائی شد، و تا قرن گذشته (عصر دودمان-قاجار) ارتقاء از مرحله زمین‌داری به مرحله سرمایه‌داری امکان نیافت. در قرن گذشته با تخفیف هجوم‌های مخرب و با الهام تمدن اروپایی، حرکتی در صنعت ایران پدید آمد. ولی به سبب ادامه مداخله مستبدانه حکومت‌ها و مزاحمت عمیق امپریالیسم اروپائی که برای ربودن بازارهای کشورهای خارجی، صنعتی شدن آن کشورها را نمی‌خواست، پیشرفت صنعت و به تبع آن، رشد اقتصادی و تکامل اجتماعی سخت کند شد.»<sup>۱</sup>

در ایران کم تحرك گذشته، ركود یا سیر قهقرائی جامعه مانع پیدایش طبقات انقلابی نو بود. از این‌رو انقلاب زمینه مساعدی نداشت، و جنبش‌های قهرآمیز ایرانیان بیشتر از نوع طغیان یعنی جنبش‌هایی محدود برای رهایی از فشار حکومت و مشتمل بر بلوا و آشوب و تروریسم و تمرد و مخصوصاً یاغی‌گری

یا عصبیان بودند، و قیام‌ها یعنی جنبش‌های دامنه‌داری که برای برانداختن حکومت صورت می‌پذیرند و شورش و کودتا و جنگ داخلی و قیام‌رهایی و جنگ داخلی و انقلاب را در بر می‌گیرند، کمتر روی می‌دادند.

جنبش‌های مردم ایران دو زمینه اساسی داشتند: مذهب تشیع و طریقه تصوف. با آن که در ایران و سایر جامعه‌های پیشین، بسیاری از دین‌یاران دولت‌پسند با حکومت‌ها دوستی می‌کردند، جنبش‌های ایرانیان معمولاً از حمایت رهبران مذهب تشیع که اصولاً حکومت را حق خود می‌دانستند و حکام جامعه‌های اسلامی را غاصب و جابر می‌شمردند، برخوردار می‌شدند. طریقه تصوف مخصوصاً فرقه‌های اصیل آن با آن که در مورد ظواهر شرع با دین‌یاران همداستان نبود، به اقتضای اعتقاد خود به وحدت وجود و انسان دوستی، مانند مذهب تشیع، از جنبش‌های اجتماعی پاسداری می‌کرد. بنابراین بسیاری از جنبش‌های ایرانیان از مسجدها و مدارس دینی و خانقاه‌های صوفیان نشئه گرفتند، و واعظان منبری و درویشان آواره، همانند نقالان مردمی که در گذرگاه‌ها و مکان‌های عمومی به سخنوری می‌پرداختند، در موارد بسیار به طور مستقیم و غیرمستقیم مردم را به مبارزه برمی‌انگیختند.

«در سراسر تاریخ ایران اسلامی و برخی دیگر از جامعه‌های مسلمان، رهبری جنبش‌های اجتماعی مخصوصاً جنبش‌های شهرنشینان در دست گروه‌های سختی - کش و ورزیده و بی‌پروایی که به الهام تشیع و تصوف، انسان دوستی و حق - طلبی را شعار خود گردانیده بودند، قرار داشت. این گروه‌ها که به نام «عیار» یا «فتی» یا «جوان‌مرد» خوانده می‌شدند، عمدتاً از پیشه‌وران شهری، و در اداره سازمان‌های صنعتی و امور اجتماعی دخیل بودند. ولی جنبش عیاری یا فتوت مانند شوواری اروپایی و بوشیدو (Bushido) یعنی آیین فرقه ژاپونی سامورایی، رنگی معنوی داشت و خود وجه یا شاخه‌ای از تصوف به‌شمار می‌رفت. از این رو عیاران نه تنها از رهبران دینی فرمان می‌بردند و با شیوخ تصوف در ارتباط بودند، بلکه پارسایانی چون سلمان فارسی و امیرالمومنین علی (ع) و امام حسین (ع) را مرشدان

خود می‌انگاشتند.»<sup>۱</sup>

افراد عیار که عموماً لباس مخصوص می‌پوشیدند، پس از کار روزانه در مراکز اختصاصی خود به نام لنگر یا پاتوق گرد می‌آمدند و برای مبارزه با ظالمان و خدمت به مردم، در زمینه تصوف و سخنوری و داروشناسی و تن‌ورزی و کشتی‌گیری و تردستی و تیزپایی و اسب سواری و تیراندازی و کمندافکنی و فلاخن‌پرانی و زنجیرگسلی و نقب‌زنی تعلیم می‌گرفتند. اما به مرور زمان حکومت‌ها به عیاران بدگمان شدند و آنان را زیر فشار قرار دادند. پس عیاران فعالیت‌های نظامی یا جنگی خود را در زیر پوشش فعالیت‌های ورزشی دنبال کردند و کانون‌های آموزشی خود را به صورت زورخانه درآوردند. داوطلب عیاری می‌بایست نیک‌نام و فداکار باشد و حرفه‌ای بداند و در شرایط متعارف، از آن نان به‌دست آورد. از این روی کارگان یا به اصطلاح امروز، «لومپن پرولتاریات» (Lumpen proletariat) به‌صوف آن راهی نداشتند. داوطلبان مورد آزمایش‌های دشوار قرار می‌گرفتند و پس از اثبات شایستگی خود، پذیرفته می‌شدند و سپس مدارج عیاری را یک‌ایک می‌پیمودند. هر گروه را عیاری سیرو سلوک کرده که معمولاً او را «سرهنگ عیاران» می‌نامیدند، اداره می‌کرد.

دسته‌های عیار - چه در یک شهر و چه در شهرهای متعدد - با یک‌دیگر رقابت و حتی ستیزه داشتند. با این وصف تابع نظامی یگانه بودند. بر مبنای دلیری و راستی و مردم‌دوستی می‌زیستند و هر گونه ناجوان‌مردی مخصوصاً پیمان شکنی را پست و مستوجب مرگ می‌شمردند. حکومت و اشراف جامعه را باطناً ظالم و غاصب می‌دانستند و هر گاه می‌توانستند، آنان را به‌برآوردن نیازهای مردم تکلیف می‌کردند، از آنان باج می‌گرفتند و از زدن و کشتن آنان و ضبط اموالشان خودداری نمی‌ورزیدند. برای مجازات بزرگان ستمکار، در وهله اول دست به «سرتراشی» می‌زدند، یعنی موی سر و چهره آنان را می‌زدودند تا انگشت‌نمای

عام و خاص شوند، و در وهله دوم به کشتن آنان می پرداختند . هرچه به دست می آوردند، با گشاده دستی خرج می کردند و همواره در رفع حوائج تهی دستان و ناتوانان می کوشیدند. از مردم ساده مخصوصاً به هنگام پرداخت مالیات یا بهره مالکانه ، در مقابل حکومت و صاحبان املاک دفاع می کردند و در برابر هجوم های خارجی، پیشاپیش مردم به دفاع برمی خاستند . در بحبوحه بحران ها مانند جنگ و قحطی و زلزله و شیوع بیماری مصدر خدمات بزرگ می شدند و به فراخور آن خدمات ، بر مقام های اجتماعی مهم دست می یافتند . در موارد بسیار حکومت ها عیاران را به مشاغل جنگی و قره سورانی (راهبانی) می گماردند ، و گاهی فرمانروایان مقتدر مانند خلیفه عباسی ، الناصرالدین الله برای جلب حمایت آنان، در سلك آنان در می آمدند. علاوه بر این ها برخی از سرهنگان عیاران مانند ابو مسلم و بابک خرم دین با همت خود از یوغ خلافت رستند، و سرهنگ یعقوب به سلطنت رسید.

از عصر دودمان صفوی به بعد (از قرن دهم به بعد) عیاری هم پایه پای انحطاط کلی جامعه، راه انحطاط پوید و بر اثر رخنه کردن عوامل مزدور حکومت ها و اشراف در آن، اخلاق عیاری به تنزل گرایید و سطح خدمات عیاران که از آن پس به نام هایی مانند «لوطی» و «دش» و «مشدی» شهرت یافتند، پایین آمد. با این وصف عیاران اصیل حتی اگر در مواردی به خدمت حکومت ها در می آمدند، همچنان با مردم همبسته بودند و محور مبارزات اجتماعی به شمار می رفتند . چنان که در عصر قاجار به پشتیبانی از مردم و رهبران دینی، کراراً مزاحم حکومت و دربار شدند و حتی به هنگام مرگ فتح علی شاه ، سرهنگ لوطیان اصفهان، آن شهر را گرفت، خود را رمضان شاه نامید و به نام خود سکه زد و در آغاز سلطنت محمد شاه طغیان لوطیان اصفهان و کاشان، او را از لشکر کشی ناگزیر گردانید.

بر روی هم در عصر قاجار جنبش های اجتماعی به فراوانی روی دادند و مخصوصاً در عصر ناصرالدین شاه (قمری ۱۳۱۳ - ۱۲۶۴) وسعت و شدت بیشتی گرفتند و کسانی مانند محمد حسن سالار در خراسان و محمد حسین بیرانوندی در

کاشان سر به طغیان برداشتند. تجاوز روزافزون ناصرالدین و فرزند سفاکش، مسعود ظل السلطان به حریم مردم و دین یاران، سبب تشدید فعالیت دیرینه مردم و دین یاران علیه دربار قاجار شد. رهبران دینی در ۱۲۷۲ در رأس مردم بر سر مسافرت شاه به اروپا و اعطای امتیازات به خارجیان زبان به خرده گیری گشودند و در ۱۳۰۹ به سبب واگذاری امتیاز تنباکو به یک شرکت انگلیسی عصیان کردند و زمینه را برای جنبش اتحاد اسلامی به رهبری سید جمال الدین اسدآبادی که در برابر استبداد داخلی و امپریالیسم خارجی، خواستار اتحاد جوامع اسلامی بود، فراهم آوردند. در همان حین چون دربار قاجار با اصلاح طلبانی مانند قائم مقام و سپهسالار و صنایع الدوله و امین الدوله در افتاد، مردم رفته رفته در پی برخی از گروه های اجتماعی همچون محافل دینی و سازمان های صنفی و دسته های عیاران مردمی و مجامع سری یا نیمه سری روشنفکران بهبودخواه به حرکت درآمدند. می توان جنبش های اجتماعی این دوره را اساساً سه گونه دانست: لیبرالیسم یا برقراری حکومت قانون به نفع سرمایه داران به رهبری کسانی مانند ملکم، سوسیالیسم یا بهبود عمقی جامعه به رهبری کسانی مانند طالبوف، و اتحاد اسلامی یا قیام عمومی جامعه های اسلامی به رهبری اسدآبادی.

در عصر دودمان قاجار، جامعه ایرانی به برکت عواملی چند مانند فشار شدید حکومت و اشراف و امپریالیسم، رشد شهرهای بزرگ و برخی از صنایع ایران، مبارزات جامعه های استعمارزده علیه امپریالیسم اروپایی مخصوصاً پیروزی جنگی ژاپون در برابر روسیه، جنبش های مردم اروپا در برابر حکومت ها و اشراف، و دستاوردهای مثبت تمدن اروپایی به شور افتاد، و در بسیاری از شهرهای ایران وضعی کما بیش انقلابی برای تبدیل نظام زمین داری به نظام سرمایه داری پدید آمد. این وضع نه تنها موجب جنبش های شهری گوناگون شد، بلکه مبارزان روستایی و ایلی را هم به جنبش درآورد. نتیجه نهایی این وضع انقلاب مشروطیت ایران بود. برای دریافت ضرورت آن انقلاب که چارچوب حوادث موضوع این رساله

است، ما را از افکندن نگاهی به جامعه ایرانی در عصر قاجار گزیر نیست. دودمان قاجار بر اثر سقوط دودمان زند به روی کار آمد و پس از سلطنت هفت پادشاه - آغا محمد، فتح‌علی، محمد، ناصرالدین، مظفرالدین، محمدعلی و احمد - در سال ۱۳۴۴ هجری قمری (۱۳۰۴ هجری شمسی، ۱۹۲۵ مسیحی) پایان یافت، و دودمان پهلوی که مشتمل بر دو پادشاه یعنی رضا و محمد رضا بود و تا انقلاب عمومی مردم ایران در سال ۱۳۹۸ هجری قمری (۱۳۵۷ هجری شمسی، ۱۹۷۸ مسیحی) دوام آورد، جای آن را گرفت. جامعه ایران در دوره سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین رفته‌رفته وضعی انقلابی یافت، در دوره سلطنت مظفرالدین و محمدعلی به انقلاب تن در داد، و در دوره سلطنت احمد برای حفظ دستاوردهای انقلاب تلاش کرد.

ایران پیش از انقلاب مشروطیت دارای ۹/۸ میلیون جمعیت بود، و هشتاد درصد این جمعیت زندگی روستایی و ایلی داشتند.<sup>۱</sup> کشور شامل چهار ایالت بزرگ - خراسان و آذربایجان و فارس و کرمان - بود، و این ایالت‌ها سی ولایت را در بر می‌گرفتند، و ولایت‌ها از شهرها و روستاهای فراوان تشکیل می‌شدند. پایتخت ایران، شهر تهران در دویست کیلومتری جنوب دریای خزر قرار داشت، و شهرهای مهم مانند کاشان و اصفهان و یزد در مرکز، تبریز و مشهد در شمال، بیرجند و کرمان در شرق، شیراز و اهواز در جنوب، کرمانشاه و خرم‌آباد در غرب به وسیله راه‌هایی خاکی به پایتخت می‌پیوستند.

نظام زمین‌داری با اقتصاد کشتکاری و دام‌داری بر ایران حاکم بود: زمین‌داران بزرگ و خان‌های عمده ایل‌ها به‌عنوان اشراف، محور جامعه به‌شمار می‌رفتند و کمابیش به استقلال در خطه خود حکومت می‌کردند. حکومت مرکزی خود نیز صاحب اراضی پهناور بود و آنها را یا به‌عنوان تیول به اشراف وابسته خود می‌سپرد و یا مستقیماً به وسیله کارگزاران دولتی مورد بهره‌کشی قرار می‌داد. در شهرها

1. J. Baharier *Economic Development in Iran 1900-70*, P. 13.

طبقات سرمایه‌دار و کارگر به آهستگی ریشه می‌گرفتند. پیشه‌وران صنایع دستی کهن را می‌گرداندند. سرمایه‌داران درجه اول به رباخواری رغبت داشتند و برای بالا بردن مقام اجتماعی خود، دست به زمین‌داری می‌زدند، همچنان که زمین‌داران درجه اول و حتی دربار و حکومت به امید سود، در کارهای سوداگران شرکت می‌کردند. صنف روشن فکر به تدریج در بطن جامعه قوام می‌گرفت، اما هنوز قدرت اجتماعی مهمی محسوب نمی‌شد. صنف دین‌یار که اساساً با مردم شهری مخصوصاً اصناف شهر و عیاران همبستگی داشت، با تسلط بر محاکم شرعی و املاک وقفی و مدارس سنتی و با دریافت مالیات دینی یعنی خمس و زکات، دارای نفوذ اجتماعی بود، و اقامتگاه‌های رهبران دینی همانند مکان‌های دینی، محترم و تحصن گاه تلقی می‌شدند. پادشاه بنا بر سنت کهن، حاکم مطلق العنان کشور بود و به میانجی‌شماری وزیر و امیر و حاکم که عموماً از خاندان سلطنتی بودند، بر کشور فرمان می‌راند. شاهزادگان و وابستگان آنان ایالات و ولایات و شهرها و روستاها را یا به عنوان تیمول خود و یا به عنوان امانت‌دولت، در اختیار داشتند و معمولاً در ازاء مبلغی که به دولت می‌پرداختند، به سود خود از قلمروهایشان بهره‌برداری و مالیات‌گیری می‌کردند و اداره کارها را به گروهی کارگزار مزدور وا می‌گذاشتند. رسیدگی به قانون‌شکنی و تعیین کیفر بر عهده دو دستگاه بود: محاکم شرعی دین‌یاران برای رسیدگی به امور شخصی و تجاری و محاکم عرفی برای رسیدگی به امور دیگر. اما عملاً هر دو دستگاه زیر نفوذ دولت قرار داشتند. هر يك از حاکمان شهرها برای ایمنی خطه خود، کلانتر یا داروغه‌ای برمی‌گزیدند. کلانتر امنیت هر محله را به کدخدا یا سرپرست آن محله که می‌بایست مورد اعتماد مردم آن محله باشد و از آنان حقوق مختصری دریافت دارد، می‌سپرد. کدخدا به وسیله نگهبانان شهری موسوم به «گزمه» یا «عسس» از محله مراقبت می‌کرد. در اواخر عصر قاجار انتظام امور شهری که از دیرباز همانند اداره راه‌ها و روستاها به دسته‌های عیار و آگذار می‌شد، به هدایت اروپاییان، در اختیار دستگاهی دولتی قرار می‌گرفت.

دولت ایران در عصر قاجار با آن که به اردو کشی‌های داخلی و خارجی فراوانی تن در داد، ارتش کوچک نامنظمی داشت. نیروهای نظامی اساساً مرکب از واحدهای نامتجانس نظامی و شبه‌نظامی مانند واحدهای سرباز موظف یا اجیر و مزدوران ایلی دولت و مزدوران محلی زمین‌داران بزرگ بودند. ولی بعداً واحدهای قزاق و ژاندارمری بر نیروهای ایران افزوده شدند. واحدهای قزاق به ریاست افسران روسی، و واحدهای ژاندارمری زیر نظر افسران سوئدی به وجود آمدند. گذشته از این‌ها، واحدهای قره‌سوران که معمولاً از دسته‌های عیار و ندرتاً از دسته‌های ایلی تشکیل می‌شدند و سرانجام جای خود را به ژاندارمری دادند، امنیت راه‌ها و روستاها را در برابر راهزنان و زورگویان محلی بر عهده داشتند.

افراد نیروهای نظامی و انتظامی عموماً حقوقی ناچیز از مردم یا دولت می‌گرفتند، ولی این حقوق ناچیز هم به‌طور منظم به آنان نمی‌رسید. از این‌رو عموماً گرسنه و ژنده‌پوش و بی‌خانمان بودند. در طی اردو کشی‌ها اندیشه‌ای جز غارت نداشتند، و به هنگام صلح، برای گذران زندگی، مردم ساده را زیر فشار قرار می‌نهادند، به‌مشاغلی چون عملگی و نوکری و دزدی می‌پرداختند و در مواردی حتی تفنگ خود را به گرو می‌گذاشتند یا به فروش می‌رساندند.<sup>۱</sup>

دولت چه‌بسا در برابر خدمات واحدهای قره‌سوران، به آن‌ها حقوق نمی‌پرداخت و در عوض اجازه می‌داد که خود به‌عنوان حقوق، از هر کاروان یا مسافر توانگر باج راه یا حق راه مختصری بگیرند. اما در برخی از موارد مثلاً در موردی که راهی مهم در معرض ناامنی شدید بود یا در موردی که راضی نگه داشتن واحد قره‌سوران برای دولت ضرورت داشت، واحد قره‌سوران از حقوق دولتی منظمی برخوردار می‌شد. در چنین موارد واحدهای قره‌سوران یا از گرفتن حق راه خودداری می‌کردند یا آن را به خزانه دولت می‌رساندند. گاهی یک واحد قره‌سوران که به

۱. محمدعلی سیاح: خاطرات حاج سیاح یا دوره‌خوف و وحشت، ص ۱۱-۱۱۰.

علمی حقوق دولتی آن قطع شده بود یا یک دسته طغیانگر که وسیله معاش نداشت، بدون موافقت دولت یا حتی علمی رغم آن، رأساً در حفظ امنیت یک راه می کوشید و در مقابل آن خدمت، به سود خود حق راه می گرفت. ناگفته نماند که گاهی دولت راهبانی را وسیله کسب عایدی قرار می داد. به این معنی که بهره برداری از راه را به یک خان ایلی یا زمین دار بزرگ به اجاره یا مقاطعه واگذار می کرد و در عوض اجاره بهای معینی که از او دریافت می داشت، دست او را برای باج گیری از رهگذران باز می گذاشت.

نیروهای نظامی و انتظامی ظاهراً اراده دولت را بر ملت تحمیل می کردند. ولی مردم مخصوصاً دسته های ایلی هیچ گاه از سرکشی باز نمی ایستادند. حکومت قاجار که خود ریشه ایلی داشت، نسبت به ایل ها حساس بود و در حینی که رؤسای ایل ها را به رسمیت می شناخت، از آن ها مالیات و گروگان و سرباز موظف و نیز سرباز مزدور می گرفت. برخی از ایل ها مخصوصاً ایل های بزرگ برای حفظ خود در برابر دولت، به امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری متکی می شدند.

دولت های اروپائی که پس از استقرار نظام سرمایه داری و زوال وجه انقلابی ابتدایی آن، به امپریالیسم گراییده و برای ربودن بازارهای خارجی به رقابت و حتی ستیزه پرداخته بودند، در سده نوزدهم پریشانی جامعه ایرانی را مغتنم شمردند و برای تحصیل امتیازات اقتصادی و سیاسی و نظامی به تلاش افتادند. از میان دولت های اروپائی، دو دولت انگلیس و روسیه که اولی به میانجی مستعمره خود، هندوستان، و دومی به سبب هم مرزی، همسایه ایران محسوب می شدند، رفته رفته رقیبان خود را در این کشور از میدان به در کردند. این دو دولت گذشته از نمایندگان سیاسی و نظامی، مأمورانی در لباس جهانگرد و بازرگان و مشاور و محقق و معلم و مبلغ دینی به ایران گسیل داشتند و مؤسسات علمی گوناگون و سازمان های مخفی مانند فراماسونری در ایران بر پا کردند و ایرانیان برجسته را در آنها گرد آوردند. در همان حال با استفاده از اختلافات دیرینه اقوام ساکن

ایران و دشمنی ملت با دولت و سادگی یا سودجویی زمین‌داران و خان‌های بزرگ و نیز با لشکرکشی و غلبه نظامی، بخش‌های مهمی از ایران را از آن جدا گردانیدند و به وحدت کشور لطمه زدند. از این‌ها بالاتر، به وسیله عمل نفوذی خود، در مؤسسات دولتی و انجمن‌ها و حزب‌های سیاسی و حتی فرقه‌های دینی راه یافتند و حکومت را تقریباً به‌طور مستمر مهار کردند. پس اکثر دولتمردان و شاهان ایران و قشرهای عمده‌ای از طبقات حاکم به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم خادم امپریالیسم شدند و برای جلب عنایت و حمایت و پول آن به‌هر کاری علیه وطن خود دست زدند. بدین ترتیب ایران در اوایل سده چهاردهم هجری قمری (اواخر قرن نوزدهم مسیحی) با گرفتن قرضه‌های کمرشکن از خارجی‌ان و دادن امتیازات اقتصادی و سیاسی و حتی حق محاکمه کنسولی (کاپیتولاسیون) و گماردن مستشاران اجنبی در مؤسسات دولتی و گشودن مرزها به‌روی کالاهای ماشینی اروپایی و رواج دادن پول‌های بیگانه در بازارهای ایران، نه‌تنها از لحاظ سیاسی به‌صورت نیمه‌مستعمره درآمد، بلکه صناعت و تجارت و حتی زراعت خود را به رکود و احیاناً سیر-قهقرائی کشانید. بی‌گمان در پی انحطاط سیاسی و انحطاط اقتصادی، انحطاط معنوی در آمد. گرگتازی امپریالیسم سبب شد که برخی از وجوه فرهنگ ایرانی از مسیر مناسب خود انحراف جویند، تعجانش و وحدت فرهنگی جامعه از میان بروند و بر اثر آن، هرج و مرج فرهنگی دیرین شدت عظیم گیرد و اخلاق اجتماعی حاکم بیش از پیش نامردمی گردد.

شاهان ناآگاه نامهذب به‌عنوان تبه‌لور فساد، ثروت‌های کشور را برای سر-گرمی‌های پست و عیاشی‌های انحراف‌آمیز خود تلف می‌کردند یا با دست‌های ناپاک خاندان سلطنتی و سایر گروه‌های حاکم، بر باد می‌دادند. سرتاسر سلسله مراتب سیاسی ایران بر سفاکی استوار بود. حکومت جاهل فاسد بیگانه‌پرست غارتگر برای حفظ نظم دلبخواه خود، بدون هیچ مسئولیت، هر

چه صلاح می‌دانست، می‌کرد - از چوب زدن و به زنجیر بستن و تبعید کردن و به زندان انداختن تا چشم در آوردن و لبدوختن و بینی بریدن و دست و پا قطع کردن و شکم دریدن و سر زدن و به دار کشیدن و لای دیوار گذاشتن و دو شقه کردن... آدم‌کشی‌های تفریحی یا انتقامی ناصرالدین شاه در تهران، شکنجه‌دادن‌های مسعود ظل السلطان، فرزند سقله ناصرالدین شاه در اصفهان و فارس، کشتار محمدعلی شاه در سراسر ایران، قتل عام و ثوق الدوله، مزدور شماره یک انگلیس در کاشان و گیلان، خونریزی‌های قوام السلطنه، برادر مزدور شماره یک انگلیس در خراسان، قساوت مشیرالدوله و جیه‌المله در آذربایجان - این‌ها مثنی است از خروارها خروار جنایت.

شاه و دولت فاسد او نوکروار وابسته کشورهای امپریالیست بودند و به اشاره آنها وطن پروران اصلاح طلب از قبیل قائم مقام و امیر کبیر را کشتند و دین پروران مردمی مانند اسدآبادی را زجر دائم دادند.

پیشه ناپسندیده طبقات حاکم همانند شغل شخص شخص شاه، غارتگری بود - انواع غارتگری «قانونی» و «غیرقانونی» از مالیات‌گیری و جریمه ستانی و مصادره تا اخاذی و ارتشاء و گرفتن هدیه و نازشست و باج و جزیه و خون‌بها و غصب و سرقت و راهزنی علنی<sup>۱</sup>. به راستی دربار و حکومت و اشراف مخصوصاً خان‌های ایلی اکثرأ هم راهزن بودند و هم دزد - راهزن به اعتبار تصاحب آشکار، و دزد به اعتبار تصاحب پنهان. برجسته‌ترین مظهر راهزنی و دزدی اشرافی، پس از شاهان قاجار، ظل السلطان و وثوق الدوله بودند. اولی با سفاکی و سفلگی ویژه خود از همه کس می‌دزدید، دومی با وقاحت خاص خود از دزدی‌های خیانت-آمیز خود دفاع می‌کرد. در وضعی این گونه، روشن است که قشرهای پایین طبقات حاکم مخصوصاً مراتب نازل دولتیان به پیروی از رویه سروران خود، سبعمانه مردم را می‌چاپیدند - می‌چاپیدند تا شکم خود را سیر کنند و با رشوه یا هدیه‌ای از

۱. ابراهیم صفائی: «هبران مشروطه»، ص ۵۰۰.

خلیجان اشتهای سیری ناپذیر سروران خود بکاهند.  
 در جامعه‌ای که شاه و درباریان و دولتمردان و زمین‌داران و خان‌های بزرگ  
 و جیره‌خواران آنان با استثمار صریح یعنی تصرف عنف آمیز اموال مردم زندگی  
 می‌کردند، تکلیف مردم ساده دزدده در بجهوجه خشکسالی‌ها و زلزله‌ها و بیماری‌های  
 مسری روشن بود. آنان که شغلی داشتند، جز نانی بخورو نمیر به دست نمی‌آوردند  
 و در نتیجه در گرداب فقر فاحش و عدوان موحش دست و پا می‌زدند، و آنان که  
 بی‌کار بودند، در جست‌وجوی کار و نان، شهر یا حتی کشور موطن خود را ترک  
 می‌گفتند یا الزاماً راهزنی پیش می‌گرفتند یا علیه دولت سر به طغیان برمی‌داشتند.  
 بدیهی است که دولت این هر دو کار-راهزنی و طغیان - را يك سان تلقی می‌کرد  
 و در سرکوبی هر دو می‌کوشید. از این جاست که يك محقق خارجی در بیان  
 ویژگی‌های جامعه ایرانی در سده نوزدهم مسیحی صرفاً از «راهزنی و سرکوبی»  
 نام برده است.<sup>۱</sup> به راستی طبقات بالا به موازات اجحاف و استثمار بی‌دریغ، مردم  
 درمانده را به بهانه اختلافات محلی و زبانی و قومی و دینی و جز این‌ها به جان  
 يك دیگر می‌انداختند و خود از آب گل آلود ماهی می‌گرفتند. بیهوده نیست که  
 این دوره را «دوره خوف و وحشت» نامیده‌اند.<sup>۲</sup>

1. L. I. Miroshnikov : *Iran in World War I*, P.23.

۲. سیاح: پیشین، ص ۴۷۱



## ۲. اجتماع کاشان

شهرستان کاشان که به منزله بازمانده یا دنباله شهر باستانی سیلک است، در حاشیه غربی دشت کویر قرار دارد. مرکز آن، شهر کاشان در دامنه رشته کوه‌های مرکزی ایران واقع و محدود است از شمال و شمال غربی به قم، از جنوب به اصفهان، از جنوب شرقی به اردستان و نایین، از مغرب به محلات و سلطان آباد (اراک)، از جنوب غربی به خمین و گلپایگان و از مشرق به دشت کویر.

دو رشته از کوه‌های مرکزی ایران به موازات یکدیگر از شمال غربی شهرستان کاشان رو به جنوب شرقی کشیده شده و به کوه‌های اردستان و نایین پیوسته‌اند. رشته اول از مشهد اردهال (اردهار) و قمصر و نطنز و نراق و جوشقان قالی و میمه می‌گذرد و به اردستان و نایین می‌رسد و مشتمل است بر قلله‌هایی بلند مانند قلله کوه کرکس در مغرب شهرک نطنز به ارتفاع ۳۸۹۸ متر و قلله کوه هفت کتل در مغرب روستای خناب به ارتفاع ۳۰۰۳ متر. رشته دوم به شهرک‌های میمه و دل‌بجان می‌رسد و مشتمل است بر صالح کوه باقله‌ای به ارتفاع ۳۱۳۲ متر در جنوب روستای لوشاب.<sup>۱</sup>

---

۱. ستاد ارتش: فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۳، ص ۲۲۲.

رودهای کاشان کم آب اند و در بیشتر سال خشک رود به شمار می روند. اما چشمه‌های پر آب کم نیستند. در شمال شرقی شهرستان یعنی حوالی کویر نمک که ارتفاع آن از ۸۰۰ متر در نمی گذرد و بخش هایی از آن باتلاقی و گدازناپذیرند، آب ها اندکی شور مزه اند. شهرستان کاشان با آن که در منطقه ای گرم قرار دارد، از لحاظ آب و هوا به سه ناحیه تقسیم می شود: ناحیه شرقی که جایگه ای است گرمسیر، ناحیه غربی که کوهستانی سردسیر است، و ناحیه میانی که هوایی معتدل دارد.

کشاورزی در وهله اول با آب چشمه ها و قنات ها و چاه ها و در وهله دوم با آب باران صورت می گیرد. از گذشته های دور برای ذخیره کردن آب های رودها، بندهایی مانند بند قمصر و بند قهرود ساخته شده اند. غلات و پنبه و تنباکو و انار و انجیر فرآورده های فلاحتی مهم این شهرستان اند. در برخی از دره ها درختان خود روی انار و انجیر و زرشک و طاق و کویج درختستان های وسیعی به وجود آورده اند. بر روی هم فرآورده های کشاورزی کاشان برای رفع نیازهای مردم آن کافی نیستند. از این رو کاشانیان در طی قرون با استخراج ذخایر معدنی خود چون آهن و مس و زغال سنگ و زاج و لاجورد و صدور و مصنوعات خود، در جبران کم داشت ها کوشیده اند. مردم کاشان که به سبب دور افتادگی شهرستان خود، با بیگانگان و از آن جمله عرب ها و ترک ها کمتر اختلاط کرده اند، عموماً گندم گون و سیاه چشم و سیاه مو و میانه بالا و گشاده پیشانی اند و با مقیاس ایرانیان، زیبا شمرده می شوند. مانند بیشتر ساکنان حاشیه کویر، در نتیجه دشواری معیشت، به فعالیت شدید خو گرفته اند و نسبتاً سالم و پرمقاومت و سرسخت و پرکار و تیز اندیش اند. شماره آنان در سده ه پیش نزدیک ۱۶۵۰۰۰ بود<sup>۱</sup>.

زبان متعارف کاشانیان فارسی دری است. مردم برخی از ناحیه های دور افتاده با گویش های کهن، دری که مردم ناحیه های دیگر در نمی یابند، سخن می گویند، ولی گویش های اکثر ناحیه ها برای عموم فارسی زبانان قابل فهم است.

۱. مرکز آمار ایران: گزارش خلاصه سرشماری عمومی کشور ایران، آبان ۱۳۳۵، ص ۴۴۸.

در کاشان فتوودال مردان در آغاز جوانی زناشویی می کردند . چند زن گیری رایج بود. «هر مردی را چهار عقدی و هر چه بخواهد، متعه یا صیغه مباح و مشروع است»<sup>۱</sup>. کودکان خانواده‌های رنجبر، از چهار - پنج سالگی با مادران و پدران خود در کارهای فلاحتی یا صنعتی یا تجارتنی همکاری می کردند. عموم مردم در سراسر دوره اسلامی به علم و هنر و صنعت گرایش داشتند و در معتقدات خود مخصوصاً مذهب شیعه سختگیر بودند.

در این شهرستان همانند بسیاری دیگر از شهرستان‌های تاریخی ایران، برخی از نمودهای دیرینه فرهنگ ایرانی به صورت‌های اصیل خود، دوام آورده‌اند. از این گونه‌اند گویش‌ها و کیش‌های ایرانی پیش از اسلام و بعضی از آثار نظام مادر - سالاری و جشن‌های بهاری دوران پیش از تاریخ. فرهنگ مردم ابیان، واقع در ۳۸ کیلومتری شمال غربی نطنز در این مورد، درخور توجه است.

هر ساله روزی در ماه مهر، در روستای مشهد ارده‌سال مراسمی برگزار می‌شود که بازمانده یا یادآور شعائری است بسیار کهن - شعائر مرگ آدونیس (Adonis) در فنیقیه، شعائر مرگ آتیس (Attis) در فروگیا، شعائر مرگ نار کیسوس (Narkisos) در یونان، شعائر مرگ یین کیائو (Yin Kiao) در چین و شعائر مرگ سیاوش در ایران.

بنابر روایات، در سده چهارم هجری، سلطان علی، فرزند امام محمد باقر (ع)، پنجمین پیشوای مذهب شیعه در روستای مشهد ارده‌سال سکونت گزید، و مردم دور روستای فین علیا و فین سفلا دفاع از او را در برابر دشمنانش که از ساکنان آران و کرجار و مخصوصاً نراق بودند، برعهده گرفتند. ولی دشمنان به سلطان علی حمله بردند و قبل از رسیدن یارانش، او را کشتند. دیررسیدگان فینی پیکر خونین سلطان علی را از خاک برگرفتند و در یک قالی پیچیدند و بردند و به خاک سپردند و دشمنی قاتلان به ویژه نراقیان را که به گمان عوام بر اثر کردار شیطانی خود، صاحب دمی کوچک شدند،

۱. عبدالرحیم کلانتر ضرابی: تاریخ کاشان، ص ۲۵۳.

بردل گرفتند. از آن زمان تا کنون هر ساله در روز قتل سلطان علی هزاران تن از مردم شهرستان کاشان و نیز شهرستان‌های دیگر در مشهد اردهاال کنار مزار سلطان علی گرد می‌آیند و در مراسمی که رهبری آن از آن فینیان است، به شیوه‌ای نمادی (سمبولیک) قاتلان را لعن و طعن و مجازات می‌کنند، و فینیان (شاید به انگیزه احساس گناه و به قصد شستن گناه خود) در ضمن سوگواری، قالی سابق‌الذکر را از سردابه مزار بیرون می‌آورند و می‌شویند.

در شهرستان کاشان با وجود ویرانگری‌های مهاجمان و زلزله‌های شدیدی چون زلزله سال ۹۸۲ هجری قمری و سوانح طبیعی دیگر، آثار تاریخی متعدد برجای مانده‌اند:

در خارج شهر: تپه‌های سیکلک در ۴ کیلومتری شمال شهر، متعلق به هزاره پنجم پیش از مسیح. آتشکده نیاسر در نیاسر، ۳۶ کیلومتری مغرب شهر، متعلق به دوره پیش از اسلام. آتشکده خرم دشت در خرم دشت، ۲۰ کیلومتری جنوب شهر، متعلق به دوره پیش از اسلام. زیارتگاه امامزاده سلطان علی در مشهد اردهاال، ۴۲ کیلومتری مغرب شهر، متعلق به سده چهارم اسلامی. بقعه افضل‌الدین در مرق، ۴۰ کیلومتری مغرب شهر، متعلق به سده هشتم. بقعه ابوالؤلؤ فیروز، قاتل خلیفه عمر در فین، واقع در سه کیلومتری شهر، متعلق به سده هشتم. باغ‌شاه و کوشک سلطنتی در فین، متعلق به سده دهم.

در داخل شهر: مسجد عتیق در مرکز شهر، متعلق به قرن پنجم. زیارتگاه حبیب ابن موسی در شمال شهر، متعلق به قرن هفتم. بقعه امامزاده امیراحمد در جنوب غربی شهر، متعلق به قرن هفتم. بازارچه میانچال، یکی از بخش‌های متعدد بازار کاشان در مرکز شهر، متعلق به پیش از قرن نهم. بقعه محتشم در محله محتشم، متعلق به قرن دهم. مسجدشاه در مرکز شهر، متعلق به قرن سیزدهم.

در قرن‌های پیشین، از کاشان اندیشه‌مندان و هنرمندان بزرگ برخاسته‌اند،

همچون ابن راوندی، ادیب و متکلم قرن سوم، افضل‌الدین، فیلسوف قرن هفتم، غیاث‌الدین و برادرش، معین‌الدین، ریاضی‌دانان و منجمان قرن هشتم، رضاعباسی، نقاش قرن یازدهم، محمقی‌ثانی، دین‌شناس قرن دهم، محتشم، شاعر قرن دهم، کلیم، شاعر قرن یازدهم، ملا محسن فیض، عالم دین قرن یازدهم، لسان‌الملک سپهر، مورخ و ادیب قرن سیزدهم، ملا احمد زراقی، مجتهد قرن سیزدهم، صبا، شاعر قرن سیزدهم، شیبانی، شاعر قرن سیزدهم، کمال‌الملک، نقاش قرن سیزدهم.

مرکز شهرستان کاشان، شهر کاشان است با طول جغرافیایی ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه شرقی و عرض جغرافیایی ۳۳ درجه و ۵۹ دقیقه شمالی. ارتفاع آن از سطح اقیانوس از ۹۴۵ متر در نمی‌گذرد.<sup>۱</sup> تقریباً در ۲۴۰ کیلومتری تهران، ۱۰۰ کیلومتری قم، ۱۵۰ کیلومتری مزداباد، مرکز اردستان و ۲۰۰ کیلومتری اصفهان قرار دارد. این شهر از سمت مشرق به کویر پیوسته است. ولی از سه سمت دیگر در میان قصبه‌ها یا شهرک‌های آباد محصور شده است: آران و گل‌آرا و نوش‌آباد و راوند در شمال، فین و نیاسر و مشهد اردهال و نسلج و نراق در مغرب، آتخر و ابوزید آباد و قمصر و نطنز و میمه در جنوب. ژان شاردن، سیاح معروف فرانسوی در سده هیجدهم نوشته است که «شهر کاشان در یک دشت بسیار وسیع در نزدیکی کوهستان مرتفعی واقع شده است. درازای آن یک فرسنگ، و پهنایش ربع فرسخ می‌باشد و به‌طور کلی از طرف مشرق به سوی مغرب گسترده شده است.»<sup>۲</sup>

شهر کاشان همانند اکثر شهرهای کویری که در مجاورت کوه‌ها واقع‌اند، بر اثر بازتابیدن گرمای آفتاب به وسیله کوه‌ها، هوایی بسیار گرم دارد و برای پرورش مارها و عقرب‌های خطرناک مناسب است. اما با وجود هوای نامساعد و عوامل مخرب مخصوصاً زلزله‌ها و قحطی‌های متعدد و شیوع مکرر وبا و هجوم‌های مکرر، در طی دو هزار سال اخیر همواره شهری فعال بوده است و دلیرانه در مقابل هر مخاطره‌ای

۱. ستاد ارتش: پیشین، جلد ۳، ص ۲۲۳.

۲. همان، ص ۸۲.

ایستاده و موجودیت خود را حفظ کرده است. این شهر که نیمی از جمعیت شهرستان کاشان را دربر می‌گیرد، در دوره پیش از اسلام، اهمیت بسیار داشت و در عصر ساسانی / ۰۰۰ / ۲۰ سرباز برای ارتش ایران تأمین می‌کرد.<sup>۱</sup> از آن‌پس نیز اعتبار خود را از کف نداد. در دوره اسلامی، کاشان که «کاسان» و «قاسان» نیز خوانده می‌شد، گاهی واحد اداری مستقل و گاهی مانند قم به‌عنوان پاره‌ای از یک کل، جزو واحد اداری اصفهان یا عراق عجم بود و یکی از مراکز مهم صنعتی و دینی به‌شمار می‌رفت. از این گذشته، به سبب رسوخ مذهب شیعه در آن، «دارالمؤمنین» لقب داشت، چنان‌که قم به «دارالعباده» ملقب بود.

معمولاً شاهان، این شهرستان را هم مانند سایر شهرستان‌ها، در برابر پول هنگفتی که از یک شاهزاده یا درباری یا متنفذی دیگر می‌گرفتند، موقتاً به‌عنوان تیول، به او واگذار می‌کردند. صاحب تیول گاهی شخصاً و گاهی به وسیله نماینده یا «نایب‌الحکومه» بر شهرستان حکمرانی می‌کرد. کار اصلی او وصول مالیات‌های گوناگون و سرکوبی مردم معترض یا طاعی بود. حاکم یا نایب‌الحکومه با همکاری گروهی از اشراف و برخی از روحانیان محلی و به میانجی کارگزاران خود، شهر و شهرک‌ها و روستاها را اداره می‌کرد. از میان کارگزاران حکومتی، کالانتر یا داروغه که به کمک عده‌ای عسس، امنیت شهر را استوار می‌گردانید، نفوذی بیشتر داشت.

کاشان به سبب بستگی شدید خود به مذهب تشیع و نیز به سبب سرسختی و قاطعیت مردمش، هیچ‌گاه از دشمنی و آزار خلفا و سلاطین سنی مذهب در امان نبود. بالاتر از این، بارها به وسیله غارتگران بیگانه مانند مهاجمان مغول و سلجوقی و ترکمان و افغان و همچنین چپاول‌گران ایرانی مورد هجوم قرار گرفت. این شهر در عصر دودمان صفوی به صورت یکی از کانون‌های فرقه‌عارف مسلک نقطویه درآمد. از این رو شاهان صفوی که از این فرقه هراس داشتند، بارها برای کشتار نقطویان،

۱. رضا اقصی: دائرةالمعارف فادسی، جلد ۲، ص ۲۱۴۱.

به کاشان تاختند. پس از صفویان، اشرف افغان به سرکوبی کاشانیان پرداخت. سپس نادر افشار که در سال ۱۱۴۲ اشرف را از تخلیه کاشان ناگزیر ساخت، به نوبه خود، کاشان را تحت فشار قرارداد و مخصوصاً کتیسه‌های یهودیان شهر را بست و از آن جماعت جزیه خواست. اما به زودی کاشانیان به هدایت شیخ الاسلام، روحانی برجسته خود، لطف نادر را نسبت به کاشان جلب کردند. در نتیجه، کاشان که در آن زمان از لحاظ اداری، مستقل نبود، به صورت واحدی مستقل درآمد، و مردم شیعه آن از پرداخت مالیات و حق یا باج جنگ معاف گردیدند، و دولت با بازگشایی کتیسه‌های یهودیان کاشان و فعالیت مجدد آنان در آن شهر موافقت نمود.<sup>۱</sup> «هنگام سلطنت نادرشاه افشار (۱۷۴۷-۱۶۸۸) یهودیان کاشان نسبتاً راحت شدند. در صنعت ابریشم بافی موفقیت حاصل نموده و در تحصیل علوم دینی پیشرفت‌هایی حاصل کردند، و کاشان مرکز روحانیت یهود ایران گردید. زیرا چند نفر از پیشوایان روحانی از بیت المقدس به این شهر آمدند و یهودیان این شهر را با کتب میمون [موسی بن میمون] و راشی [شلومو بن اسحاق] آشنا ساختند، و از این موقع است که کاشان مسمی به «اورشلیم کوچک» می‌گردد، و علمای سایر شهرها از علمای کاشان اجازه رهبری امور روحانی را می‌گرفتند.»<sup>۲</sup>

شهر کاشان از دیرباز به وسیله خندق و دو بسارو و چندین برج دیده‌بانی، مستحکم شده بود و دروازه‌های متعدد داشت. کاشانیان در موقع خطر دروازه‌ها را به روی مهاجمان می‌بستند و پشت آنها خاکریزی می‌کردند. از این رو تسخیر کاشان دشوار بود.<sup>۳</sup>

مردم شهر در طی قرن‌ها با ابتکارهای گوناگون محیط نامساعد زندگی خود را راحت‌بخش گردانیدند و مثلاً برای رهایی از سورت‌گرما، بازارهای سرپوشیده و

۱. کلانتر ضرابی: پیشین، ص ۱۲-۲۱۱.

۲. حبیب‌الوی و قنادیخ یهود ایران، ص ۱۰۱۷.

۳. ملا عبدالرسول مدنی: یادداشت‌ها، ص ۲۹-۳۰.

حجره‌هایی با طاق‌های بلند احداث کردند و در خانه‌ها سردابه و بادگیر ساختند . هنرمندان در ساختن و آراستن عمارات ، مهارت بسیار نشان دادند و دیوارهای بناهای مجلل را با آجرهای منقش لعابدار (آجرکاشی) پوشانیدند و برفراز آن بناها، گنبد‌های بیضوی یا هرمی شکل برافراشتند .

چون درکاشان آب‌های سطحی فراوان نیستند و آب‌های زیرزمینی از ژرفای زیاد می‌گذرند، کاشانیان با کندن تونل‌های شیب‌دار طولانی، جریان‌های زیرزمینی پر آب را مورد استفاده قرار داده‌اند. مردم برای دستیابی به جریان‌های زیرزمینی از پلکان‌هایی شامل ده‌ها و حتی چند صد پله به پایین می‌رفتند و در حوضچه‌هایی که در کنار جریان‌های آب به وجود می‌آوردند ، به رخت‌شویی یا تن‌شویی یا حتی مرده‌شویی می‌پرداختند. در مواردی که تعویق تدفین اجساد مردگان لازم می‌آمد ، برای جلوگیری از پوسیدن اجساد، آن‌ها را موقتاً در کنار حوضچه‌ها می‌نهادند . در گذشته از این آبگناه‌ها که «سپیک» نامیده می‌شوند، تعداد زیادی وجود داشتند . کاشان به اقتضای گرمی هوا، از دیرباز دارای بازارهای سرپوشیده بود. هر بازار چند بازارچه، و هر بازارچه چند کاروان‌سرای و تعدادی دکان را در بر می‌گرفت. معمولاً هر رسته یا صنف، مثلاً صنف مسگر، صنف زرگر، صنف بزاز یا صنف کفاش برای خود بازار یا بازارچه‌ای خاص داشت.

مردم کاشان از زندگی اجتماعی پرمایه‌ای برخوردار بودند و در ساختن اماکن عمومی مانند گرمابه و مدرسه و مسجد و کاروان‌سرا و زورخانه و لنگر یا پاطوق عیاری اهتمام می‌ورزیدند.

کاشان در طی سده‌ها یکی از شهرهای صنعتی و تجاری مهم ایران به شمار می‌رفت، زیرا اولاً کثیری از مردم سخت‌کوش آن به کارهای صنعتی و هنری اشتغال می‌ورزیدند و ثانیاً راه تجاری ایران مرکزی از آن می‌گذشت. دارای ضرابخانه بود و به‌هنگام لزوم، سکه مسین و سکه زرین ضرب می‌کرد. در قالبی بافی و زری بافی و ابریشم بافی و کرباس بافی و ریسمان‌تابی و رنگ‌رزی و سفالگری و کاشی‌سازی و

مسگری و برنج‌سازی و قلم‌زنی کم‌نظیر بود. علاوه بر مصنوعات صنعتی و هنری، فرآورده‌های کشاورزی مانند پنبه و تنباکو نیز به سایر شهرهای ایران و حتی کشورهای دیگر صادر می‌کرد و در مقابل آنها، خواروبار و کالاهای گوناگون وارد می‌کرد. صنایع و هنرهای کاشان مخصوصاً قالی‌بافی با آن که از حمله مغولان آسیب بسیار دید، باز رونق خود را از دست نداد و همواره مورد ستایش مسافران خارجی قرار گرفت. جفری دوکت که یکی از عمال انگلیسی بود و در پنجمین سفر دسته کمپانی انگلیسی مسکوی در قرن شانزدهم با کشتی به ایران عزیمت کرده و به سال ۱۵۷۳ م بد کاشان رفته بود، چنین نوشته:

«شهری است سراسر کسب و تجارت و بیشتر از همه جا، در این شهر داد و ستد می‌شود و بازرگان‌های هندی بسیار در آنجا رفت و آمد دارند. شهر از لحاظ حکومت کشوری، صالح و نیک ممتاز است. در آنجا بیکار دیده نمی‌شود. اطفال حتی پنج ساله مشغول کارند. قمار بازی با طاس یا کارت مجازات مرگ دارد. جان‌کارت‌رایت و اعظ در سال ۱۶۰۰ م آنجا را مخزن و انبار کالا برای سراسر ایران یافت. سرتامس هربرت در سال ۱۶۲۷ م نوشته است: در مقام قیاس این شهر نجیب هیچ دست‌کمی از یورک یا نورویچ ندارد. سکنه آن ۴۰۰۰ خانوار است. در صنعت‌گری و آداب زندگانی مردم، شهری بهتر از آن در سراسر ایران نیست.»<sup>۱</sup>

با وجود دور افتادگی کاشان، در طی قرن‌ها جماعتی از مردم ناحیه‌های دیگر بدان خطه کوچیدند. اینان یا به‌خواست خود در پی کار و آسایش به کاشان شتافتند و یا به فرمان شاهان و امیران بدان شهر تبعید شدند و بدین سبب است که کاشان از اقلیت‌های قومی مانند عرب و لر و کولی، و اقلیت‌های دینی مانند یهودی و زردشتی خالی نیست.

کاشانیان به محله‌های قدیمی که در داخل حصار شهر قرار داشتند، «شهر» می‌گفتند و محله‌های جدیدتری را که مهاجران و تبعیدیان در خارج حصار ساخته

بودند، خارج شهر تلقی می کردند، و مهم ترین محله خارج شهر که در شمال شرقی شهر، در کنار زیارتگاه حبیب ابن موسی، فرزند هفتمین امام شیعیان قرار داشت، «محله پشت مشهد» نامیده می شد. محله عرب ها که یکی دیگر از محله های خارج حصار محسوب می گردید، مجاور و بلکه جزو پشت مشهد بود.

علی رغم حکام مقتدری که دوات مرکزی به شهرستان کاشان می فرستاد، بسیاری از کارهای عمومی در دست های اشراف متنفذ محل می گردید. اینان که عموماً زمین داران بزرگ بودند، به قدمت و اصالت خود ارج بسیار می نهادند و از نو-آمدگان دوری می گرفتند. از این رو خاندان ضرابی (دنبلی) که از آذربایجان برخاسته بود و خاندان سادات منزوی که در عصر نادر از خراسان به کاشان کوچانیده شده بود و خاندان شیعیانی که تبار عرب داشت، دیرزمانی بیگانه به شمار می رفتند. خاندان های اشرافی در همان حال که در زبون داشتن مردم زحمتکش همداستان بودند، بر سر کسب ثروت و قدرت بایکدیگر رقابت بلکه عداوت می ورزیدند. در جریان مناقشات خاندان های اشرافی، هر خاندان می کوشید که هر چه بیشتر مردم ساده را به جانب خود کشاند و علیه معاندان به کار اندازد. در سایه این وضع، کاشانیان تقریباً همواره سرگرم ستیزه های داخلی بودند: ستیزه های محله ها علیه یکدیگر، و از همه مهم تر، ستیزه های محله های داخل حصار با محله های خارج حصار. ساکنان محله های داخل حصار با دیده بیگانگی و خوار داشت به ساکنان محله های خارج حصار می نگریستند؛ ولی با وجود کثرت عده، از آنان می هراسیدند. زیرا ساکنان محله های خارج حصار مخصوصاً محله پشت مشهد با آن که مهاجر یا تبعیدی بودند به اقتضای تهنی دستی و بی پناهی، به جان می زدند.

سنت هاسر اسر زندگی شهری و روستایی کاشان را در نور دیده بودند. زمین داران بزرگ که اکثراً در شهر سکونت داشتند، بر کشاورزان و نیز وابستگان شهری خود سلطه می ورزیدند. روابط طبقات و قشرهای اجتماعی بر اساس سنن تنظیم شده بود. سازمان های صنفی به صورت ساده و غیر رسمی میان اعضای هر صنف و گاهی

میان اصناف و دستگاه دیوانی داوری می کردند. دستگاه دینی که مسجد ها و زیارتگاه های مقدس کانون های آن به شمار می رفتند. با وجود ارتباط خود با بزرگان، از مردم دور نبود. برخی از گروه های کهن مانند پهلوانان و عیاران در میان مردم اعتبار بسیار داشتند. عیاران یا به اصطلاح آن زمان، لوطیان به حکم سنن از طرفی به روحانیان و از طرف دیگر به اصناف پیوند می خوردند و به سبب زور بازو و شجاعت و مسرت خود مورد احترام مردم بودند. از این رو هم به عنوان عاملی برای برقراری امنیت و جلوگیری از اجحاف، و هم به عنوان عاملی برای حکمیت و حل اختلافات مردم، به سود مردم عمل می کردند. برای خود سازمان هایی داشتند و منظمأ در پاطوق ها یا لنگر های نیمه مخفی خود یا در ورزشگاه های قدیمی که «زورخانه» نامیده می شدند، گرد می آمدند. شماری از آنان که جزو پیشه وران بودند، معمولاً از طرف آنان به ریاست برخی از اصناف برگزیده می شدند. تقریباً در همه ستیزه های عمده شهر دخالت داشتند. در مواردی به اشاره، روحانیون یا برای دفاع از مردم مظلوم با کارگزاران حکومت و عمال اشراف محل درمی افتادند و در مواردی در مناقشات میان اشراف شرکت می کردند. از این گذشته در عین جوانمردی و گذشت و مدارا، میان خود دستخوش همچشمی و همستیزی بودند. همچنان که مردم هر محله با مردمان محله های دیگر به زدو خورد می پرداختند، لوطیان محله های متفاوت نیز بایک دیگر می جنگیدند.<sup>۱</sup> در برابر لوطیان واقعی، لوطی نمایانی که مشتمل بر دلقکان و بازیگران و مطربان بودند، نیز وجود داشتند، چنان که فلاندن نوشته است.<sup>۲</sup>

به راستی کاشان فتودال، برخلاف اشتهار آن به مسالمت جویی و ترسندگی، همواره شهری پر خاشاکر و ستیزه جو و کینه توز بوده است. اتصاف کاشانیان به ترس، مانند موصوف کردن ساکنان شهرهای دیگر به صفات کلی دیگر، کاری است بی اساس. از لحاظ روان شناسی اجتماعی، اعضای

۱. حسن غفار: تادیکچه دسنن تادیکخی کاشان، ص ۲۸.

۲. اوژن فلاندن: سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ص ۱۲۵.

هر اجتماع مطابق مقتضیات اجتماع خود، ویژگی‌های روانی معینی می‌یابند. ولی این ویژگی‌ها نه در همه افراد به یک نسبت منعکس می‌شوند و نه در جریان زمان ثابت می‌مانند. می‌گویند شایعه ترسندگی کاشانیان از زمانی پدید آمد که امیر کبیر، صدراعظم ترقی خواه ناصرالدین شاه که به امر او مقتول شد، برای پیشرفت صناعت ایران و گرامی داشت مردم خلاق، فرمان داد که در بنیچه یعنی جدول سربازگیری، کاشانیان ویزدیان را مشمول سربازگیری قرار ندهند.<sup>۱</sup> علت دیگری نیز می‌توان برای این شایعه برشمرد، و آن چنین است:

مردم کاشان بر اثر فشارهای طبیعی و اجتماعی فراوان از دیرباز دوران‌دیش و محتاط و صرفه‌جو بوده‌اند، و مسافران عجول معنی و ارزش حیاتی دوران‌دیشی و احتیاط کاری کاشانیان را در نیافته‌اند و به خطا آن‌ها را تظاهرات عاطفه ترس پنداشته‌اند.

تاریخ نشان می‌دهد که مردم کاشان در برابر مهاجمان گوناگون - از اعراب تا سلجوقیان و ترکمانان و افغانان - مجتماً بآبادگیری و فداکاری از شهر خود دفاع کردند و منفرداً نیز به دشمنان سرفرود نیاوردند. در قرن اول، در حمله ابو موسی اشعری به کاشان، مردم چنان مردانه راه شهر خود را بر مهاجمان بستند که آنان برای شکستن مقاومت شهر، تعداد زیادی سبورا پراز عقب‌کردند و به داخل شهر انداختند!<sup>۲</sup> در اوایل قرن یازدهم شاه عباس اول به هنگام بازگشت از مازندران - مورد استقبال کاشانیان قرار گرفت. اما در جشن بزرگی که به افتخار شاه در نطنز برپا شد، مردی کلاه‌پز در حضور شاه بادشنه به خضرا، حاکم شهر حمله کرد و او را به قتل رسانید.<sup>۳</sup> همین پادشاه در نصر آباد کاشان به میرسید احمد کاشی، یکی از مشایخ فرقه نقطویه گفت که اگر آیین خود را انکار کنی، از مرگ می‌رهد. میرسید احمد متهورانه از

۱. عباس محتشم نوری: وقایع صدسال قبل، ص ۶۳.

۲. شمس‌الدین ابو عبد الله مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲-۵۸۱.

۳. عبدالباقی نهایندی: مآثر دحیحیه، ص ۱۴.

قبول پیشنهاد شاه سرباز زد و مطابق اصل تناسخ، توضیح داد که برای او مرگ وجود ندارد: «ما را از کشتن باکی نیست. چه، یقین داریم که پس از اندک زمانی به صورتی بهتر از این می آئیم، و من چند نوبت به جهان آمده و رفته‌ام.» شاه عباس شمشیر از نیام برکشید و پس از پرانیدن سراو، از کمر به دو نیمش کرد و آن گاه فرمان به کشتن نقطویان کاشان داد.<sup>۱</sup>

در پی سخته‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی دولت نادر افشار، شورش‌های گوناگون در گرفت و گروه‌هایی از ایرانیان به خارج کشور مهاجرت کردند. کاشان هم با آن که از لطف نادر برخوردار بود، از پربشانی‌های ایران نادری ایمن نماند. با سقوط دولت نادر و استقرار دولت قاجار لطامات جدیدی بر آن شهرستان وارد آمد. پس از دسته‌های ارتش نادر، سپاهیان محمدحسن و آغا محمد قاجار کاشان را مورد تاخت و تاز قرار دادند. در عصر قاجار استعمار خارجی بر استعمار داخلی مزید شد و اقتصاد ایران منجمله اقتصاد کاشان را بهر کودکشانید. امپریالیسم اروپایی از یک سو با صادر کردن مواد خام ایران، باعث کمیابی مواد خام و افزایش بهای آنها شد و از سوی دیگر با وارد کردن فرآورده‌های ماشینی به ایران، بازار محصولات صنعتی ایران را از رونق انداخت. در اواسط سده سیزدهم هجری قمری اوژن فلاندن، سیاح فرانسوی درباره صنعت کاشان چنین نوشت: «چندین کارخانه پارچه‌بافی دارد که پارچه‌های ابریشمی گلدار، اطلس و به ویژه زری‌هایی که هم محکم [اند] و هم ظرافت خاص دارند، تهیه می‌نمایند. همچنین دارای کارخانه‌های مخمل و شال کشمیری است. ولیکن واردات انگلیسی که پیوسته از سی سال پیش در ایران رو به تزاید گذاشته، روز به روز از تعداد کارخانه‌های کاشان می‌کاهد. با این که هنوز کارخانه‌هایش دایر است، ولی انسان از تماشای قسمت‌های عمده آنها که بایر و بیکار افتاده، سخت مغموم می‌شود. باعث عبرت است که شهری در زمان صفویه اولین شهر صنعتی باشد و امروز به چنین وضعی در آید! دیگر کارخانه‌ای

۱. نصرالله فلسفی: زندگانی شاه‌عباس اول، جلد ۲، ص ۴-۳۴۳.

که دوسه هزار کارگر، مانند دو قرن پیش، داشته باشد، ندارد.» بنابراین چنان که در ۱۳۱۶ قمری در روزنامه‌نریا آمد، «معلوم می‌شود که کاشان در سیصد سال قبل گلشنی بوده و امروز گلخنی گشته است. نه از آن تجارت اثری باقی مانده و نه از آن قشنگی و سطوت ذکری در میان [است]، و جز اماکن بالیه و بیوت خالیه چیزی بر جای نمانده است. جنس کثیف پوسیده کارخانجات مانچستر و مسکو، اقمشه ابریشمی قمیص و نفیس کاشان را منسوخ کرده است. از بی مبالاتی و بی فکری کارگزاران حکومت و بی حمیتی و بی علمی تجار مملکت، کارخانجات ابریشمی و ریسمان بافی خراب و منهدم گشته، و صاحبانش گدا و فقیر گشته است.»<sup>۲</sup>

حوادث طبیعی مخصوصاً زلزله و خشکسالی و با هم در انحطاط اجتماع کاشان سهمی داشتند. در ۱۱۹۲ زلزله‌ای چند هزار از کاشانیان را به هلاکت رسانید و صدها ساختمان را منهدم ساخت. در ۱۲۶۰ زلزله‌ای قمصر را ویران کرد. همچنین از ۱۲۴۴ به این سو بروز بیماری و با کاشانیان را هم مانند مردم تهران و شهرهای دیگر بارها به ماتم نشانید.<sup>۳</sup>

شهر کاشان همانند همه ایران از اواخر عصر ناصرالدین شاه با سرعتی بیشتر راه سقوط پیمود. «اهل کاشان غالباً کارکن و باهوش هستند. مسگرخانه آن جا خوب و مفصل، و مس ساخته آن جا در هر نقطه، مرغوب و با بهاست. و ممر دیگر دخل آن جا نساجی است که تا چندی پیش حریر کاشان و سایر منسوجات آن به همه جا می‌رفت. همچنین عمل صباغی در آن جا خوب بود. لکن این دفعه که آن جا را دیدم، نسبت به سابق زیاد تنزل کرده و خراب گردیده، دکاکین مسگری زیادی بسته شده و عمل نساجی تقریباً موقوف گردیده. عمده جهت آن این است که در سنوات گرانی بلکه قحطی ۱۲۸۸، مردم پامال و مضطر شده‌اند. از یک طرف جور حکام و مقتدرین،

۱. فلاندن: پیشین، ص ۱۲۵.

۲. نریا، ۱۲ شعبان ۱۳۱۶ ق، ص ۱۳.

۳. کلانتر ضرابی: پیشین، ص ۲۰۱.

تمام نقاط ایران را خراب نموده، صنایع قدیمه از میان رفته و می‌رود. تمام حوایج مردم به دست تجارت روسیه و انگلیس و سایر ممالک متمدنه افتاده و می‌افتد، و این کار ممالک ضعیف را بالاخره مثل هند و مصر و سایر ممالک اسلامی، مقهور دول مقتدره خواهد کرد.»<sup>۱</sup>

در اوایل سده چهاردهم جورج کرزن، سیاستمدار مشهور انگلیسی کاشان را این گونه توصیف کرد: «من محلی ماتم خیزتر از آن در ایران ندیده‌ام. حتی یک بنای پاکیزه و آباد در آنجا نبود، و حتی یک دیوار سالم ندیدم. عبور از خیابان و مشاهده خانه‌هایی که در طرفین آن بود و همه سخت ویران می‌نمود، مایه نهایت تأسف می‌گردید.»<sup>۲</sup>

باروها و برج‌های شهر که به تصریح اوژن فلاندن در عصر محمدشاه قاجار «کاملاً خوب و به نظر من، از حصار سایر شهرها به مراتب بهتر آمد»<sup>۳</sup>، در عصر ناصرالدین شاه رو به ویرانی رفت. «محیط حصار کاشان قریب سه میل و نیم است و در حال خرابی می‌باشد. محوطه وسیع داخل حصار تماماً مورد استفاده نیست، و به هر جا شخص نظر می‌افکند، خرابه می‌بیند.»<sup>۴</sup>

یکی از عوارض دیرگذر انحطاط کاشان، مهاجرت بسیاری از مردم آن به تهران و برخی از شهرهای دیگر بود. گروه‌هایی از رنجبران کاشان در پی کار و نان حتی از مرزهای ایران پا فراتر نهادند. در این مورد اقلیت‌های قومی و دینی وضعی اسفناک‌تر داشتند. «از مذاهب مختلفه در این شهر به جز سیصد - چهارصد خانوار یهودی کسی نیست. اگرچه از برای تجارت، کبیرهای ولایت یزدهمیشه بیست - سی نفر در کاشان هستند، ولی در کاروانسرا منزل دارند و به هیچ وجه زن و علقه و

۱. سیاح: پیشین، ص ۵۶.

۲. کرزن: پیشین، ص ۱۷.

۳. فلاندن: پیشین، ص ۱۲۷.

۴. رابرت گرانٹ واتسون: تاریخ قاجار، ص ۹۱.

خانه ندارند و عوض و بدل می‌شوند.»<sup>۱</sup> همه زردشتیان که در روستای گبر آباد ساکن بودند، «از این محل کوچ کرده و آنرا به شکل امروزی که سخت ویران است، گذارده‌اند.»<sup>۲</sup> یهودیان نیز از مهاجرت ناگزیر شدند. «بعد از قتل نادرشاه وضع یهودیان کاشان تغییر یافت و دوره انحطاط شروع گردید و تاسلطنت فتحعلی شاه ادامه داشت. جلوس محمدشاه قاجار وضع را بهبودی داد. ربی بنیامین دوم در سال ۱۸۵۰ جمعیت یهودیان کاشان را ۱۸۰ خانوار صورت می‌دهد. اما قبل از صفویه کاشان و اطراف دارای ۷۰/۰۰۰ نفر یهودی بود. سابقاً سالی ۴۰۰ تومان جزیه می‌دادند. ولی به سالی ۲۵ تومان رسید که آن هم موقوف شد. چون در عصر ناصرالدین شاه بر اهمیت تهران افزوده می‌شد، به تدریج به تهران مراجعت می‌کردند.»<sup>۳</sup>

زندگی برای عموم مهاجران کاشانی در خارج موطن آنان بسیار دشوار بود. ولی قلیلی از مهاجرانی که به طبقات بالا تعلق داشتند، توانستند در تهران و برخی دیگر از شهرستان‌ها بر آسایش و مقام دست یابند. «جوان‌های کاشان از هر صنف به سایر بلاد ایران متفرق شده‌اند و از برای تحصیل روزی، ترک دیار گفته‌اند. اگرچه امروز کاشان خراب و منهدم شده و روز به روز هم خراب‌تر می‌شود، ولی باز باید متشکر بود که از غیرت و سعی جبلی آن‌ها چیزی کاسته نشده، و اغلب مهمات دولتی و امورات ملکی به دست کاشی‌ها فیصله می‌پذیرد. و اگر در ایران ده نفر تربیت شده پیدا شود، پنج نفرشان از اهل کاشان است، و اگر در ادارات معارف خارجه ده نفر متعلم ایرانی پیدا شود، پنج نفر آن‌ها کاشی است.»<sup>۴</sup>

کثیری از جوانان طبقات بالای کاشان در دربار قاجار رخنه کردند و به مقامات

۱. کلانتر ضرابی: پیشین، ص ۲۲۵.

۲. فلاندن: پیشین، ص ۱۲۷.

۳. لوی: پیشین، ص ۱۰۱۷.

۴. ژرژیا، ۱۲ شعبان ۱۳۱۶ ق، ص ۱۳.

شامخ رسیدند، چندان که سایر درباریان از سلطه کاشیان بر دربار به هر اس افتادند. در جریان انحطاط کاشان، مردم دوستان آن شهرستان کراراً برای بازگرداندن رونق دیرین به تلاش افتادند، منجمله خاندان علم پرور سپهر فتحعلی شاه را که گاه به گاه به کاشان می‌رفت و در باغ شاه فین استراحت می‌کرد، به حمایت از صناعت کاشان برانگیخت. او نیز طرحی را که علامه محمدعلی، بزرگ آن خاندان برای بازسازی صنایع مخصوصاً صنعت بافندگی عرضه کرد، پذیرفت و اجرای آن را به خود او وا گذاشت. علامه محمدعلی (که شاه به خطا او را «ملاعلی» خطاب کرد و این نام بر او ماند) مطابق طرح سنجیده خود، به کار پرداخت و مثلاً برای حمایت از بافندگان کاشان، مقرر داشت که دولت از آنان مالیات نگیرد و بخشی از محصولات آنان را با بودجه خود بخرد.<sup>۱</sup>

احیاء صناعت کاشان مورد توجه امیر کبیر، صدراعظم بهبودخواه ناصرالدین شاه نیز بود. امیر کبیر در دوره کوتاه صدارت خود فرمان داد که صنعتگران کاشان را، همانند صنعتگران یزد، به سربازی نبرند و کارگاه‌هایی برای تولید حریر و چلووار در کاشان برپا دارند و قالی‌های شهرهایی چون کاشان را که پس از هجوم قوم افغان، بازاری کاسد یافته بودند، از راه کشور عثمانی به مغرب زمین صادر کنند.

در نتیجه کاشان موقتاً در برابر انحطاط ایستادگی ورزید. در اواسط عصر محمدشاه «جمعیتش بالنسبه زیاد و بیش از سی هزار است که عده‌ای از آن‌ها یهودی می‌باشند»<sup>۲</sup> در عصر ناصرالدین شاه «سرهنگ‌ها و ان اسمیت گزارش داده بود که شهر بیست و چهار کاروانسرا برای فروش کالا و ۳۵ کاروانسرا برای اقامت مسافران بیگانه و ۳۴ حمام عمومی و ۱۸ مسجد بزرگ و ۹۰ مقبره امام‌زاده کوچک داشت. وی جمعیت شهر را ۹۰/۰۰۰ نوشت که خالی از اغراق نیست»<sup>۳</sup>

۱. کلانتر ضرابی: پیشین، ص ۲-۳۸۱.

۲. فلاندن: پیشین، ص ۱۲۵.

۳. کرزن: همان، ص ۱۵.

باین همه پیداست که مساعی اصلاح طلبان نمی توانست تأثیر پایداری در کاشان به جا نهد و جریان انحطاط اجتماعی را که دامنگیر سراسر ایران بود، در آن شهر متوقف سازد. انحطاط اجتماعی نه تنها متوقف نشد، بلکه روز به روز شدت بیشتر یافت، و به موازات آن، وضع توده های شهری و روستایی به وخامتی بیشتر گرایید. در کاشان تقریباً همه زنان و بسیاری از مردان طبقات پایین از کودکی عمر خود را در کارگاه های قالی بافی می گذراندند و برای به دست آوردن دستمزدی ناچیز، در ضمن بافتن قالی ها و قالیچه های زیبا، با هر نفس ذرات پشم را فرو می بردند و تیره پشت خود را خمیده و دردناک می ساختند. رنج های این گونه کارگران «بیاف و بخور» در ترانه هایی که در جریان کار می خواندند، منعکس شده اند. در یک ترانه کاشانی چنین آمده است.<sup>۱</sup>

قالی باقم، قالسی باف : شب بی لحافم، بی لحاف.

خونه ام ز رفته<sup>۲</sup> - قالسی باف، ظرفام نشسته<sup>۳</sup> - قالسی باف...

از بس نشستم، بافتم قالسی، دستام شد، خونی و مالی<sup>۴</sup>...

فقر زحمتکشان شدید بود. «فقرا وضعفا قوتشان نان است هفته ای یک نوبت. دونوبت گوشت طبخ نمایند و شب های عید رمضان و عید نوروز و شب اول اسفند شرط است که برای خود پلاو بپزند. ولی در تابستان [به سبب گرمای و خیم] از خوردن تره بار مثل هندوانه و خربزه و خیار، غنی و فقیر ناچارند. و چون فراوان و بسیار ارزان است، برای همگی میسر می شود»<sup>۵</sup>

شهر کاشان مانند شهرهای دیگر عملاً متعلق به طبقات بسالا یعنی زمین داران بزرگ و بازرگانان و پیشه وران عمده و رباخواران قاهر بود. این گروه ها به کمک

۱. سروناز خسروی : مصاحبه، شهریور ۱۳۵۵ ش.

۲. یعنی «خانه ام رفته نشده است».

۳. یعنی «ظرف هایم شسته نشده است».

۴. یعنی «دست هایم خونین و زخمی شده اند».

۵. کلاتر ضرابی: پیشین، ص ۲۲۸.

حاکم و سایر دیوانیان درگردد آوردن مال فراوان و گرفتن همسران متعدد و کشیدن تریاک و احياناً شرب خمر، با یکدیگر مسابقه می دادند و بی دریغ رنجبران شهری و روستایی را می چابیدند. رباخواران درازاء خانه ها و مزرعه های نیازمندان با بهره ای گزاف به آنان وام می دادند و چون باعجز آنان دراسترداد اصل و تأدیه فرع مواجه می شدند، ودیعه ها را ضبط می کردند. بنا بر اظهار حسین معروفی، متصوف پرسال کاشانی، یکی از رباخواران در مقابل ۴۰ تومان که به او وام داد، زمین پنج جریبی او را تصاحب کرد و بعداً سه جریب آن را به مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان به خود او فروخت! زمین داران بزرگ به یاری حکومت، کشاورزان و پیشه وران را سخت استثمار می کردند. روستاها و مزرعه هایی که تیول موروثی اشراف شهر به شمار می رفتند، و صاحبان آنها از نوعی خود مختاری برخوردار می شدند، فراوان بودند.

مطابق رسم دیرینه، درباریان و وابستگان نزدیک آنان حکومت کاشان را می گردانیدند. از این جاست که در میان حکام کاشان، شاهزادگان درجه اول فراوان بودند. هر حاکم بیشتر به وسیله یک نایب الحکومه، و به ندرت شخصاً به حکمرانی می پرداخت و برای پرکردن خزانه خود و نیز ارضاء توقعات دربار و دولت، معمولاً به وسیله کارگزاران دیوانی و اشراف محلی به جان مردم می افتاد. در مواردی نادر بر اثر فشار مردم یا برای فرونشاندن اعتراضات عمومی، برخی از مشاغل دیوانی را به افراد کاردان محلی می سپرد.

خاندان های اشرافی در همان حال که در بهره کشی از مردم و سرکوبی سرکشان همداستان بودند، بر سر ثروت و قدرت و حرمت بایک دیگر همچشمی و همستیزی می کردند. رقابت بلکه عداوت در میان خاندان های اشرافی و حتی در درون هر خاندان برقرار بود. از این رو خاندان ها همواره به دسته بندی و زد و خورد کشیده می شدند. مناقشات خاندان های اشرافی چنان شدت گرفت که حتی خاندان سپهر

۱. حسین معروفی: مصاحبه، دی ۱۳۵۹ ش.

۲. کلانتر ضرابی: پیشین، ص ۸۵.

با آن که مورد احترام همگان و میانجی یا داور خاندان‌های ستیزه‌جو بود، در مواردی خود از دسته‌بندی‌ها و کشمکش‌ها برکنار نماند. چون خاندان‌های اشرافی مردم ساده و مخصوصاً عیاران را به مناقشات خود می‌کشاندند، کاشان در سراسر عصر قاجار بیش از اکثر شهرهای ایران فتودال عرصه زدو خورد بود.<sup>۱</sup>

کشانیده شدن مردم ساده به مناقشات اشراف، به مرور زمان آنان را بیش از پیش از جسارت و اعتماد به نفس بهره‌ور ساخت. در نتیجه آن، از یک طرف با جرئتی بیشتر علیه استبداد حکومت و استعمار طبقات بالا به مخالفت برخاستند و از طرف دیگر با شدت بیشتر به اختلافات میان محله‌ها و طایفه‌ها دامن زدند. در این مورد ساکنان محله‌های خارج حصار که به دشوارترین و کم‌درآمدترین مشاغل می‌پرداختند و نسبت به ساکنان نسبتاً مرفه و محتاط و حسابگر داخل حصار، خشن و جسور به‌شمار می‌رفتند، از دیگران پیشی گرفتند. اما محله‌های خارج حصار هم یکسان نبودند، چنان که محله عرب‌ها که مردمش بیشتر با شترداری اعاشه می‌کردند، خود را از محله پشت مشهد که مردمش بیشتر به برزگری و کارگری اشتغال می‌ورزیدند، برتر می‌دانستند: «مردمان دلیر و «بزن» بودند، خصوصاً با چوب‌خوب جنگ می‌کردند.»<sup>۲</sup> بر روی هم محله پشت مشهد رفته رفته اقتدار بیشتری یافت و در اواسط عصر ناصرالدین شاه مالک الرقاب همه محله‌ها شد. «پشت مشهد محلی است متصل به شهر، تقریباً نلک کاشان، و اهل آن برخلاف اهل شهر، پردل‌تر و خودسرترومتهورتر و زورگوتر و غالباً مسگر و زارع‌اند.»<sup>۳</sup>

در جریان ستیزه‌های خاندان‌های اشرافی کاشان و اردو کشی‌های دولت به آن شهر، برخی از خاندان‌ها به اقتدار می‌رسیدند و برخی دیگر ناگزیر از کناره‌گیری می‌شدند. اما در هر حال سه خاندان سپهر و ضرابی و غفاری همچنان اعتبار خود را حفظ کردند. در جریان مناقشات داخلی و خارجی خاندان‌های اشرافی، مردم متعارف

۱. همان، ص ۲۴۲.

۲. مدنی: پیشین، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۱۸-۱۷.

که به امید بهبود وضع خود، به معر که کشانیده می شدند، زیان فاحش می دیدند. این گونه مناقشات پس از قتل امیر کبیر شدت گرفت، و بر اثر آنها، مردم بیش از پیش در مناقشات شهری مداخله نمودند و دسته‌های کوچکی از یاغیان ظهور کردند. دسته‌های یاغی در نهانگاه‌های شهرها و روستاها و مخصوصاً در بیابان‌ها و کوهستان‌ها پناه می جستند و به حکم صیانت ذات خود، با کینه توزی به طبقات حاکم می نگریستند و به انبارهای ذخایر زمین داران و کاروان‌های امته سوداگران و مقرهای مقامات دولتی شبیخون می زدند. وای چون توده مردم به سبب زبونی و شکست خوردگی به فراوانی به دسته‌های یاغی نمی پیوستند، این دسته‌ها پس از چند صباحی حق طلبی درهم می شکستند. پس یا به دسته‌های راهزن یا دزدان شهری تبدیل می شدند و یا بر اثر توبه، در سلك اعمال دولت و مزدوران اشراف درمی آمدند. در عصر قاجار، از همان دسته‌های یاغی کاشان، دسته‌های شاه‌میرزا و سیدبیر شهرت بیشتری داشتند.<sup>۱</sup>

۱. کلانتر ضرابی: پیشین، ص ۲۴۴؛ مدنی: پیشین، ص ۸-۹.





فصل دوم  
حلقه نایبی و طغیان آن

## ۱. لران تبعیدی در گاشان

سرزمین کوهستانی گسترده‌ای که بخش عمده ایران باختری را فرا گرفته است، از دیرباز به مناسبت دره‌های فراوان خود، «لرستان» یعنی سرزمین «لرها» یا «دره‌ها» خوانده شده است. ساکنان این سرزمین تیره‌هایی از کردان آریایی‌اند که در طی هزاره‌ها آرام آرام در دره‌های پهناور آن سامان مستقر شدند و به نام بوم طبیعی خود، «لر» نام گرفتند. لران که در جریان زمان بامردمان عرب و ترک و جز این‌ها کمابیش آمیختند، پیکرهایی تناور و نیرومند و خوش‌نما دارند و به لهجه‌های گوناگون زبان لری که یکی از زبان‌های ایرانی است، سخن می‌گویند.

لرستان از لحاظ آثار تاریخی بسیار پرمایه است. ناحیه باستانی شوش در مرز جنوبی آن، و ناحیه کهن ایلام در شمال غربی آن قرار دارد، و فرهنگ‌های کاسی و ایلامی و مادی و ساسانی در آن رخنه کرده‌اند.

در سده‌های اخیر لرستان را سه بخش دانسته‌اند: لرستان بزرگ شامل کوه گیلویه و بختیاری، شولستان یا ممسنی، و لرستان کوچک در شمال آن دو. لرستان کوچک یا خاص منطقه‌ای است کوهستانی و پوشیده از مرتع و جنگل، میان بختیاری و خوزستان و بین النهرین، شامل رشته کوه‌های متعدد مانند کبیر کوه و کیالان یا کیالو

که به موازات يك ديگر کشیده شده‌اند. در میان این رشته کوه‌ها دره‌های ژرف و سرسبزی چون دره‌های خرم آباد و خاوه و الشتر و ازنا به وجود آمده‌اند و به وسیله رود سیمره (کرخه یا گاماساب) و رودهای پر آب دیگر مشروب می‌شوند.

لرستان خاص با آن که دارای خاک حاصلخیز و معدن‌های گوناگون و از آن جمله، معدن نفت است، فلاحیت و صناعت و تجارت پررونقی ندارد، و مردم که به واحدهای ایلی منقسم شده‌اند، اساساً به دامپروری اشتغال می‌ورزند. شهرهای لرستان خاص از قبیل خرم آباد و بروجرد و الیگودرز و گلپایگان کوچک‌اند و به روستامی‌مانند. ایل‌های لر چون ایل بیران‌وند و ایل سگ‌وند و ایل کاکوند و ایل حسن‌وند و ایل یاراحمد و ایل پاپی به شیوه ایل‌های سراسر ایران، به موسم کوچی می‌پردازند، یعنی در هر دوره‌ای از سال برای چرانیدن دام‌های خود، به ناحیه‌ای مساعد کوچ می‌کنند. «در زمستان به عربستان (خوزستان) رفته و در تابستان به این صفحات و کوه‌ها تا نزدیک بروجرد و ملایر می‌آیند.»<sup>۱</sup> تا قرن گذشته معمولاً ایل‌ها در ضمن موسم کوچی با يك ديگر برخورد می‌کردند و دست به جنگ و غارت می‌زدند. راه بر بیگانگان بستن و کالار بودن و باج گرفتن از کارهای متعارف آنان به شمار می‌آیند. لران مردمی بی‌آلایش و پرشورند و به ترانه‌سازی و ترانه‌خوانی و رقص رغبت دارند. سران ایل‌ها خود را برتر از ایل‌وندان ساده می‌دانند و برتبار خود اعتبار بسیاری نهند. همواره می‌کوشند که با قرابت سببی بر قدرت خود بیفزایند. از این رو چند زن‌گیری در میان آنان رایج است.

در طی دوره طولانی فتودالیسم، اداره لرستان خاص برعهده حاکمی بود که از طرف دولت ایران فرستاده می‌شد. حاکم با دادن پیشکشی‌های بزرگ، فرمان حکومت خود را از شاه یا صدر اعظم می‌گرفت، با گروهی از مستوفیان و فراشان و قراولان و سربازان به حوزه‌های مأموریت خود می‌آمد و بیشتر کارها مخصوصاً مالیات‌گیری را به پیشکارانی که از میان خان‌های ایل‌ها برمی‌گزید، وا می‌گذاشت

۱. محمدعلی سیاح: خاطرات حاج سیاح، ص ۲۳۴.

و خود به مال اندوزی و عیاشی می پرداخت. سربازان حاکم برخلاف مستوفیان و فرایشان و قراولان، مستمری منظمی نمی گرفتند و درحین خدماتی که در برابر مزدی اندک برای حاکم صورت می دادند، به کارهایی مانند بقالی و عطاری و قصابی اشتغال می ورزیدند. مقر حکومت قلعه فلك الافلاك در خرم آباد بود. قلعه فلك الافلاك که به «قلعه پدید» نیز نام خوانده می شد، برفراز تپه‌ای مرتفع قرار دارد و بازمانده دژ «شاپورخواست» است که در عصر ساسانی ساخته شده و احتمالاً در آغاز معبد یا رصدخانه بوده است.

یکی از ایل‌های بزرگ ارستان خاص ایل بیرانوند یا پیرانوند است. بیرانوندیان در خطه وسیعی که از شمال خرم آباد تا جنوب بروجرد کشیده شده است، موسم کوچی می کنند. یکی از پایگاه‌های مهم آنان در چغل وندی (شمال شرقی خرم آباد) و پایگاه مهم دیگر در ملاوی (جنوب غربی خرم آباد) قرار دارد، و سیلاخور بیلاق عمده آنان است. این ایل بزرگ شامل دو طایفه بزرگ اصلی، مرکب از ۱۸/۰۰۰ خانوار است و شاخه‌های متعدد مانند عزیزی، مرادی، زینی، بانو و علی محمدی را در بر می گیرد. پیشه اصلی ایل دامداری است ولی ایل‌وندان در خطه پر مرتع و کم جنگل خود گندم و جو و گاو دانه و عدس و لوبیا و جز این‌ها نیز تولید می کنند و کالاهای مورد نیاز خود را از خرم آباد و بروجرد می خرند.

مردان بیرانوندی چارشانه و بلندپا هستند و موی به رنگ سیاه یا قهوه‌ای تیره و روی سفید و چشمان پرفاصله و بینی عقابی نوک‌ساییده دارند. خوراک‌های ساده مخصوصاً لبنیات می خورند و از بساده‌نوشی و تریاک‌کشی می پرهیزند. بسیار دلیر و ستیزه‌جو و کینه‌توزند. در مهمان‌نوازی اصرار می ورزند. سخت خویشتن‌دارند. در میدان جنگ یا در بحبوحه مخاطرات دیگر، مرگ را خوار می دارند و سوگواری بر مرگ عزیزان خود را به زمان صلح و فراغت موکول می کنند.

ایل‌های لر مخصوصاً دو ایل بزرگ بختیاری و بیرانوند با وجود اختلافاتی که بایک‌دیگر داشتند، همواره در برابر بیداد دولت سربه‌طقیان بر می داشتند و معمولاً

پس از دوره کوتاهی خودمختاری سرکوب می‌شدند. از این رو تاریخ لرستان عمدتاً تاریخ تناوب طغیان ایل‌ها و استیلای دولت است.

در سال ۱۱۴۵ نادر افشار، سپهسالار دربار صفوی که در جریان هموار کردن راه خود به سلطنت، سرکوبی ایل‌های سرکش لرستان را لازم می‌دانست، به بهانه کشته شدن احمد بختیاری، حاکم دست‌نشانده دولت در سرزمین بختیاری، به آن دیار لشکر کشید و جنگجویان بختیاری را درهم شکست و برادر احمد را حاکم بختیاریان گردانید. سپس فرمان تبعید / ۳۰۰۰ خانوار بختیاری را به تربت جام در خراسان صادر کرد و برای فرونشاندن طغیان ایل‌های دیگر، سردار معروف، باباخان چاپشلو (یا چاوشلو) را به حکومت لرستان گمارد. باباخان در بروجرد مستقر شد و آرامش را بر ایل‌های لر تحمیل کرد و تبعیدیان را که از راه خراسان گریخته و در کوهستان‌های بختیاری به مقاومت پرداخته بودند، دستگیر کرد و به تربت جام فرستاد. اما از عهده دفع شورش بخشی از ایل بختیاری که در ۱۱۴۸ به رهبری ایلخان علی‌مراد چارلنگک در گرفت، بر نیامد. پس نادر بعد از تاج‌گذاری، برای مجازات ایل بختیاری شخصاً از دشت موغان به شهر اصفهان رفت و پس از جنگی یک ماهه در کوهستان‌های بختیاری و گرفتن ایلخان و بریدن دست‌ها و پاها و نابینا ساختن و کشتن او، سه هزار خانوار از بختیاریان را به خراسان کوچانید. به قصد تحکیم سلطنت خود، به تأدیب سایر ایل‌های لر پرداخت و اعلام داشت که از آن پس پاسخ هر گونه آشوبگری، زندان و تبعید و مرگ است، و دیری نگذشت که عملاً با جماعتی از لران مانند طایفه‌هایی از ایل مافی و ایل بیران‌وند چنان کرد.

در میان سده دوازدهم در یکی از شاخه‌های اصلی ایل بیران‌وند - شاخه بانو - بر سر ریاست ستیزه‌ای در گرفت که در سده بعد ایران مرکزی را عرصه کشاکشی بزرگ گردانید - کشاکشی پنجاه ساله که گرچه با شوریدگی‌های قدر اول آن قرن برابری نمی‌کند، باز هیچ‌گاه از حافظه تاریخ ایران بیرون نمی‌رود.

دست‌یابی بر مقام رهبری که در اجتماعات پیشین یکی از عوامل عمده تفرقه‌افکنی است، دو پسر عمو را که هر یک ریاست را خواستار بود و بخشی از ایل را در پی داشت، در مقابل یکدیگر قرار داد. چون آتش ستیزه بالا گرفت و دنیرو به جان یکدیگر افتادند، نیرویی ثالث، چنان که افتد و دانی، به امید آن‌که از آب گل‌آلود ماهی بگیرد، خود را به میان انداخت. این نیروی ثالث، حکومت مقتدر لرستان بود که با سلطه نادری خود، منازعه را به سود یک طرف - البته آن‌که ممکنت و شوکت وافرتر داشت - خاتمه داد و موافق مصالح دولت، طرف دیگر را که هاشم‌بیگ نام داشت، با اتباع او به شهرکاشان واقع در چند صد کیلومتری لرستان تبعید کرد. «در دوره نادرشاه به علت آن‌که بین خود نزاع داشتند (همان طور که امروز پیوسته میان خود جنگ و ستیز دارند) به کاشان و آن‌حدود تبعید گردیدند.»<sup>۱</sup> در اواخر سال ۱۱۵۲ هاشم‌بیگ و طایفه او با مختصر توشه‌ای که از چپاول حکومت لرستان مصون مانده بود، به شهرکاشان پا نهادند.

بی‌گمان تبعید طایفه هاشم‌بیگ از لرستان به کاشان برای آنان مجازاتی عظیم بود. زیرا نه تنها از پایگاه والای ایل خود محروم شدند، بلکه به محیط جدیدی که با محیط پیشین آنان تفاوت بسیار داشت، رانده شدند. می‌بایست در شهر سوزان کاشان به سر برند و با مردمی بیگانه و بیگانه‌ستیز آمیزش کنند، به زبانی غیر از زبان مأنوس خود سخن گویند و به شیوه زندگی شهری خوگیرند و از راه‌هایی تازه نان در آورند.

کار گزاران نادر افشار طایفه هاشم‌بیگ بیرانوندی را در خارج حصار کاشان، در محله پشت مشهد، نزدیک زیارتگاه حبیب‌ابن موسی ساکن گردانیدند. چون در کاشان برای این طایفه از ادامه زندگی شبانی میسر نبود، مردان طایفه به منظور امرار معاش به کارهای گوناگون تن در دادند، چنان‌که هاشم‌بیگ پیشه رنگ‌رزی را

۱. حسین حجازی، در مقدمه «نایب‌حسین کاشی»، نوشته ابرج افشار، مجله جهان‌نو،

که درکاشان قدمت و اهمیت داشت، پیش گرفت و در بازار مسگران کاشان دکه یا کارگاهی برپا کرد. با این وصف دیرزمانی مردم شهر با چشم بیگانگی به آنان می‌نگریستند، و مخصوصاً طایفه عرب که قبلاً به کاشان کوچیده و در محله خود در نزدیکی محله پشت‌مشهد ساکن بودند) آنان را خوش نداشتند و در هر مورد با آنان رقابت دشمنانه می‌کردند.<sup>۱</sup>

هاشم بیگک چون طایفه خود را از اسب تازی و تیراندازی وشکار و جنگ محروم دید، برای حفظ سلامت و تقویت روحیه مردان طایفه، آنان را به ورزش خواند و به زورخانه کشانید. کاشان مانند سایر شهرهای بزرگ ایران دارای زورخانه‌های متعدد بود. برخی از آنها چون زورخانه سلطان احمد و زورخانه میدان کهنه و زورخانه سرپره و زورخانه سرکوچه و زورخانه درب ورده و زورخانه پشت مشهد در قرن گذشته سخت فعال بودند. معمولاً به اقتضای اختلافاتی که میان ساکنان محلات وجود داشتند، جوانان هر محله فقط در زورخانه محله خود ورزش می‌کردند. از این رو هاشم بیگک و یارانش به زورخانه محله پشت مشهد تعلق یافتند و با پهلوانان و عیاران یا لوطیان آشنا شدند و رفته رفته بر اثر زورمندی و سادگی و مهربانی خود، از سرشناسان محل گردیدند و کمابیش در دل‌های مردم پشت مشهد رخنه کردند.

در سال ۱۱۶۰ به محض آن که خبر مرگ نادر به مردم رسید، بیرانوندی‌های تبعیدی با وجود همسازي با محیط جدید خود، آهنگ بازگشت کردند. ولی عواملی چند و از آن جمله، مخالفت مقامات دیوانی و آشوب سراسر کشور، آنان را بر آن داشتند که چند بار حرکت خود را به تعویق اندازند و سرانجام یکسره منصرف شوند. هاشم بیگک چون مختصر رفاهی یافت، پسران خود، محمد قاسم و محمد ابراهیم را به مکتب فرستاد تا خط‌خوانی و حساب و قرائت قرآن بیاموزند. محمد قاسم شوقی وافر به مکتب داشت. از این رو پس از آموختن مقدمات، چندی از محضر مجتهد

۱. حمیده بانو کلانتر ضرابی: مصاحبه، تیر ۱۳۲۳ ش.

معروف، ملا احمد نراقی استفاده کرد و سپس خانه پدر و شهرکاشان را ترك گفت و در قم و مشهد و عتبات عالیات درسلك طلاب معارف دینی در آمد و هنگامی که به کاشان بازگشت، مردی عرفان‌پیشه و دنیادیده و آگاه برفنون غریب بود و به‌زودی توانست با قیافه و سخن‌گیرا و اطلاعات فراوان خود، مریدانی یابد و در حوادث سیاسی نقشی مؤثر ایفا کند. اما محمد ابراهیم باعلاقه و ابتکار، شغل پدر-رنگری-را دنبال کرد و رفته رفته به نقاشی قالی نیز گرایید. همچنین به‌همت پدر، در ورزش، پرورش دید و در میان جوانان پشت مشهد گل کرد. بعد از چند سال، به‌مقام پهلوانی رسید و به برکت دوستی با پهلوانان شهر که عموماً از عیاران بودند، به پاطوق‌ها یا لنگرهای عیاران راه یافت. به موازات پیشرفت محمد ابراهیم در کار و ورزش، وضع بیران‌وندیان دیگر هم در اجتماع کاشان بهتر شد. مردم شهر بیگانگی آنان را فراموش کردند و به آنان مجال دادند که با کاشانیان اصیل جوش بخورند و لهجه و رسوم آنان را بپذیرند.

هاشم بیگ در دهه هشتم عمر درگذشت، و چون فرزند بزرگش، محمد قاسم سرگرم امور دینی و عرفانی بود، فرزند کوچک او، محمد ابراهیم رئیس طایفه گردید. ولی دیری نگذشت که محمد قاسم بلندپرواز نه‌تنها آرامش خانواده و طایفه خود را متزلزل کرد، بلکه سراسر کاشان و بسیاری از نواحی دیگر را مغشوش گردانید. توضیح این‌که در سال ۱۲۱۲ فتحعلی شاه قاجار پس از نشستن بر تخت سلطنت آغا محمدخان، برادر کهنتر خود، شاهزاده حسین قلی را فرمانروای فارس کرد.<sup>۱</sup> اما حسین قلی به ادعای سلطنت، سر به‌شورش برداشت.<sup>۲</sup> فتحعلی شاه به سفارش مادر خود، حکومت کرمان را هم علاوه بر حکومت فارس بدو داد، ولی حسین قلی حکومت نیمی از کشور را خواست. پس فتحعلی به جنگ برادر برخاست و طغیان او را فرونشاند. سپس او را به عنوان حاکم کاشان، به آن شهر تبعید کرد. حسین قلی که

۱. محمد هاشم دستم‌التواریخ، ص ۴۶۱.

۲. محمد تقی لسان‌الملک سپهر: ناسخ‌التواریخ: سلاطین قاجار، جزء ۱، ص ۹۶.

مانند اکثر شاهزادگان قاجار از عقل سلیم بهره‌ای ناچیز داشت، در کاشان به قصد دست‌یابی بر کشف و شهود، به عرفان گرایید.<sup>۱</sup>

به زودی آوازه ملامحمد قاسم بیران‌وندی، برادر بزرگ محمدابراهیم، کلانتر طایفه بیران‌وندی را شنید. به او گفتند که محمدقاسم دارای شخصیتی مرموز است و در علوم غریبه دست‌دارد و به اتفاق یک سیدروحانی، مردم را برای جهاد در رکاب مهدی موعود که به زودی خواهد آمد تعلیم می‌دهد. بی‌درنگ آن دو را به حضور خود طلبید و مرید آنان گردید.<sup>۲</sup> جنگ افزارهایی برای استفاده مهدی موعود فراهم کرد و در خزانه مزار حضرت معصومه در قم به امانت گذاشت، و «اکنون هم موجود است»<sup>۳</sup>.

در آن میانه محمدقاسم که بنا بر سنت ایل و طایفه خود، شاه و دولت را دشمن می‌داشت به یاری سیدروحانی، از جاه‌طلبی حسین قلی بهره‌جست و او را علیه فتحعلی‌شاه وسوسه کرد. آن‌گاه ایل بیران‌وند را به حمایت شاهزاده برانگیخت و به شاهزاده القاء کرد که می‌تواند با پایمردی او و ایل بیران‌وند کودتا کند و سلطنت را از فتحعلی-شاه بگیرد. پس حسین قلی در ۱۲۱۶ پس از سرکوبی کسانی که با نقشه او مخالف بودند، به کمک طایفه بیران‌وندی کاشان و ایل بیران‌وند و دسته‌هایی از جنگجویان مزدور، از کاشان تا اصفهان و سیلاخور و کمره را گرفت و با ضرب سکه به نام خود، سلطنت خویش را اعلام داشت و محمدقاسم را وزیر خود گردانید. بدیهی است که بر اثر این حادثه شاه بر آشفت و آهنگ اصفهان کرد. پس شاهزاده به قم گریخت و سرانجام تسلیم برادر شد.

فتحعلی‌شاه پس از غلبه بر حسین قلی، فرمان مجازات اطرافیان او مخصوصاً محمدقاسم را صادر کرد. در نتیجه جمعی کثیر و از آن جمله بسیاری از سواران

۱. بامداد: پیشین، جلد اول، ص ۵-۴۴۴.

۲. حامدالکار: نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ص ۷۳.

۳. بامداد: پیشین، ص ۴۴۵.

بیران‌وندی به قتل رسیدند. اما دست شاه به محمدقاسم نرسید. محمدقاسم که بعد از کشانیدن حسین‌قلی به سیلاخور و کمره، مورد قهر او قرار گرفته و به زندان افتاده بود، زیر کانه از زندان گریخت و خود را از قهر شاهزاده و غضب شاه نجات داد؛<sup>۱</sup> و از آن پس توانست تحت حمایت ایل بیران‌وند در کوهستان‌ها به زندگی ادامه دهد و حتی گاه‌گاه در خفا و با هیئت مبدل برای دیدن خانواده خود به کاشان رود. با آن‌که به ظاهر غایب مقودالایر بود و مرده به شمار می‌رفت، بارها دسته‌های مسلح دولتی به بهانه یافتن او به ایل بیران‌وند در لرستان و طایفه بیران‌وند در کاشان شبیخون زدند و به زدن و کشتن و تاراج کردن پرداختند. به‌طور کلی بیران‌وندیان در سراسر عصر فتح‌علی‌شاه مطرود و محدود بودند، و فرزندان محمدقاسم از ترس آزار دیوانیان، در گمنامی زیستند، و خاندان‌های اشرافی کاشان حتی آن‌ها که در گذشته از خدمات طایفه بیران‌وندی بهره‌جسته بودند، بیران‌وندیان را از خود راندند و منکر هر گونه آشنایی شدند. به راستی مدت‌ها ذکر نام محمدقاسم مانند ذکر نام شیطان، برای اشراف و دولتیان کاشان مکروه بود.<sup>۲</sup>

در حدود سال ۱۲۳۵ محمدعلی پس از مرگ پدرش، پهلوان محمدابراهیم، بار معاش خانواده و مسئولیت رهبری طایفه بیران‌وندی را بر دوش گرفت، و چون سالیانی چند گذشت همانند پدر خود، مقام پهلوانی یافت و افزون بر آن، به‌خواست بازاریان، در شمار کلوها یعنی بزرگان بازار درآمد و توانست در زندگی شهر مؤثر افتد و مثلاً به یاری متمکنان بازار، در بهبود وضع توده فقیر بکوشد.<sup>۳</sup>

پهلوان محمدعلی برخلاف پدرش، دختری از کاشانیان اصیل (و نه از بیران‌وندیان) را به همسری برگزید و پس از یافتن دو دختر، در سال ۱۳۳۷ دارای یک پسر و در سال بعد دارای پسری دیگر شد. اولی را به‌یاد نیای خود، محمدهاشم،

۱. سپهر: پیشین، جزء اول، ص ۱۷-۱۱۵.

۲. کالانتر ضرابی: پیشین.

۳. همان.

و دومی راکه قلبش در طرف راست سینه‌اش قرار داشت محمدحسین نامید و آنان را از کودکی به سختی کشتی و تن‌ورزی و خویشن‌داری خو داد .  
از زمانی که سران طایفه تبعیدی بیرانوندی به زورخانه‌ها و لانگرهای عیاری راه یافتند و در بازار صاحب نفوذ شدند، خاندان‌های اشرافی شهر برای استفاده از اعتبار اجتماعی، و قدرت جنگاوری آنان با یک دیگر به رقابت پرداختند. در نتیجه طایفه بیرانوندی دانسته یا ندانسته پابه میدان حوادث اجتماعی سیاسی نهاد و عهده‌دار نقش‌های عمده شد.

در سال ۱۲۵۰ با مرگ فتحعلی‌شاه، در ایران اغتشاشات گوناگون در گرفت و بار دیگر نام بیرانوندیان کاشان به میان آمد. از آن میان، دو اغتشاش اهمیت بسیار داشت: یکی قیام علی در برابر ولیعهد محمد برای تصاحب سلطنت و دیگری طغیان عیاران اصفهان و کاشان بر دولت.

پس از مرگ فتحعلی‌شاه برخی از پسران شصت‌گانه و نزدیکان او برای ربودن تاج و تخت بر ولیعهد، شاهزاده محمد که در تبریز به سر می‌برد، شوریدند. یکی از اینان شاهزاده علی حاکم یزد بود که خود را «عادل‌شاه» نامید و محمد جعفر کاشی را صدر اعظم خود گردانید و دست به اردو کشتی زد. در طی مبارزه عادل‌شاه با شاهزاده محمد، بسیاری از اشراف در شهرهای ایران به جانبداری و صف‌آرایی برخاستند. در کاشان حاکم شهر، اسماعیل کاشی به یاری برخی از خاندان‌ها جانب عادل‌شاه را گرفت و برخی دیگر از خاندان‌ها مانند خاندان ضرابی و مخصوصاً خاندان سپهر که در آن شهرستان نفوذی ژرف داشت، از ولیعهد جانبداری کردند. لسان‌الملاک، که فرزند علامه محمد علی سپهر بود در ادب و تاریخ‌پدی طولاً داشت و بعداً با نگارش یک دوره تاریخ جهان به نام *فاسخ‌التواریخ* خدمت بزرگی به ایران کرد، رهبری طرفداران کاشانی ولیعهد محمد را بر عهده گرفت و برای برابری با نیروی مخالف،

پهلوان محمدعلی پسر محمد ابراهیم و بزرگ طایفه بیران و نندی را به سوی خود خواند، در حالی که هواداران عادل شاه طایفه عرب را به کمک خواستند.

بر اثر زد و خوردهایی که روی داد، طرفداران محمد میرزا مخالفان را از شهر بیرون راندند. ولی با حمله سیف الدوله پسر عادل شاه به کاشان، طرفداران محمد میرزا متواری یا مخفی شدند. در همان حین سپاه ولیعهد سپاه عادل شاه را درهم شکست، و مجالی فراهم آورد تا بیران و ندیان و دسته‌های دیگر کاشان به دستور لسان‌الملک، به نیروی حاکم بتازند و کاشان را بگیرند.<sup>۱</sup>

لسان‌الملک سپهر درازاء خدمات طایفه بیران و نندی به هنگام جنگ محمد شاه و عادل شاه، آن طایفه را مورد حمایت خود قرار داد. در نتیجه طایفه بیران و نندی از پشت پرده مطرودیتی که بر اثر کودتای حسین قلی پسر روی آن افتاده بود، بیرون آمد، و رئیس طایفه، پهلوان محمدعلی پایگاهی ممتاز یافت و نه تنها سرهنگ عیاران کاشان گردید، بلکه به ریاست اصناف شهر رسید. اما به زودی جنجالی که در پی شورش عیاران اصفهان در کاشان برخاست، او را با وضعی دشوار مواجه ساخت.<sup>۲</sup>

عیاران اصفهان مقارن مرگ فتحعلی شاه به پیروی از مجتهد سید محمد باقر شفتی و امام جمعه میر محمد مهدی، با سلطنت ولیعهد محمد مخالفت ورزیدند و سر به طغیان برداشتند.<sup>۳</sup>

عیاران کاشان که البته از دولت و دولتیان آزرده بودند، به شنیدن خبرهای طغیان عیاران اصفهان، به فکر سرکشی افتادند. ولی حاکم شهر، مصطفی قلی سهام السلطنه عامری که رئیس طایفه عرب اردستان و یکی از رجال دربار قاجار بود،

۱. سپهر: پیشین، جزء دوم، ص ۴-۱۹۳.

۲. کلاثر ضرابی: پیشین.

۳. الگار: پیشین، ص ۱۵۸.

بادادن امتیازاتی به عیاران و قبول برخی از تقاضاهای آنان برای بهبود وضع شهر، توانست رضایت پهلوان محمدعلی، سرهنگ عیاران را جلب کند و مانع جنگ عیاران و دیوانیان شود. با این وصف هفته‌ای نبود که عیاران با مأموران دیوان و مخصوصاً عمال زمین‌داران بزرگ در نیفتند.

دولت برای فرونشاندن طغیان‌گران اصفهان و سرکشان کاشان چند بار دسته‌هایی از سربازان خود را به آن دو شهرستان گسیل داشت. ولی کاری از پیش نبرد. در ۱۲۵۵ محمدشاه که به هراس افتاده بود، شاهزاده فتح‌الله شعاع‌السلطنه را به حکومت کاشان و منوچهر معتمدالدوله را به حکومت اصفهان فرستاد. آن گاه خود با لشکری قهار آهننگ عصفهان کرد و در راه اصفهان، عنان به جانب کاشان کشید. با آن که پیش از ورود محمدشاه به کاشان، جمعی از عیاران کاشان گریختند، محمدشاه کثیری از آنان را به زندان انداخت و قلیلی را تبعید کرد. سپس برای دفع مقاومت مردم، دست به قدرت‌نمایی و هراس‌انگیزی زد و از جمله سرهای برخی از شورشیان شرق کشور را به کاشان فرستاد و به نمایش گذارد.<sup>۱</sup> در زمان اقامت محمدشاه در کاشان، مخالفان خاندان‌های سپهر و ضرابی که از بستگی طایفه بیران-وندی به آن‌ها خشمگین بودند، به گوش محمدشاه رساندند که پهلوان محمدعلی، سرهنگ عیاران کاشان بی‌گناه نیست. ولی رجال آن دو خاندان با ذکر خدمات طایفه بیران‌وندی به هنگام طغیان عادل‌شاه، محمدعلی و سایر بیران‌وندی‌ها را از قهر ایمن داشتند.<sup>۲</sup>

در اصفهان عیاران در برابر شاه چندان مقاومتی ننمودند، و کثیری از آنان که به اسارت درآمدند، مورد شکنجه‌های گوناگون قرار گرفتند. «جماعتی از لوطیان به تهران گسیل شدند. در آن جا دست‌های آنان را به مجازات بریدند.» و «بیش از

۱. سپهر: پیشین، جزء چهارم، ۲-۳۴۱.

۲. کلانتر ضرابی: پیشین.

یک صد و پنجاه لوطی اعدام شدند و تعداد مشابهی هم به اردبیل تبعید شدند. به ما بقی که در قم متحصن شده بودند، قول دادند که اگر خودتان را تسلیم کنید، جان سالم به در خواهید برد. اما به محض این که از بست بیرون آمدند، قتل عام شدند.<sup>۱</sup> در نتیجه، برخی از عیارانی که به قصد تحصن، روانه قم بودند، چون از سرنوشت یاران متحصن خود خبر یافتند، به کاشان گریختند و از سرهنگ عیاران کاشان پناه خواستند. پهلوان محمدعلی هم که به حکم آیین فتوت، نمی توانست دست رد بر سینه پناهجویان زند، آنان را در خانه های یاران خود مخفی کرد. جاسوسان حکومت ماجرا را به شعاع السلطنه حاکم آگهی دادند. ولی رجال خاندان های سپهر و ضرابی بار دیگر به حمایت پهلوان محمدعلی برخاستند. جوانمردی و نیز وجهه اجتماعی پهلوان محمدعلی را به رخ شعاع السلطنه کشیدند و او را از تجسس خانه های یاران محمدعلی و دستگیری عیاران پناهنده و تعقیب او باز داشتند.<sup>۲</sup>

در ۱۲۵۹ واقعه کشتار عیاران کربلا یک بار دیگر پهلوان محمدعلی و عیاران کاشان را به تکاپو انداخت. عیاران کربلا که عموماً ایرانی بودند، در ۱۲۵۸ شهر را گرفتند. اما پس از زدوخوردهای متعدد، شکست خوردند، و سپاه عثمانی شهر را چپاول کرد و نه هزار تن از شیعیان را به قتل رسانید.<sup>۳</sup>

با وجود آن که صدر اعظم ایران، حاجی میرزا آقاسی از بخش خبر کشتار و تاراج کربلا، جلوگیری کرد، مردم شیعه ایران از آن آگاه شدند و سخت بر آشفتند. در صفر ۱۲۵۹ پهلوان محمدعلی بیرانوندی، سرهنگ عیاران کاشان به یاد فاجعه کربلا در شهر مراسم سوگواری برپا کرد و کتباً از دولت خونخواهی طلبید. مقامات تهران از «فضولی» یک «لوطی رنگرز» به خشم افتادند. ولی چون بسیاری از ایرانیان به اقتدا از روحانیان، تقاضاهای مشابهی از دولت داشتند، پهلوان محمدعلی

۱. الگار: پیشین، ص ۲-۱۶۱.

۲. کلانتر ضرابی: پیشین.

۳. سپهر: پیشین، جزء سوم، ص ۸-۴۷.

از قهر دولت مصون ماند. دولت نه تنها برخلاف سنت استبداد، از آزار معترضان چشم پوشید، بلکه به مردم وعده داد که جنایتکاران عثمانی را به کیفر خواهد رسانید.<sup>۱</sup>

با مداخله دولت‌های انگلیس و روسیه، نمایندگان ایران و عثمانی برای حل اختلافات در ارزنة الروم به مذاکره نشستند. با آن که دولت عثمانی بلاویی خطرناک علیه نماینده ایران که همانا امیر کبیر بود، برپا کرد ولی سرانجام مذاکرات به رفع اختلافات و عقد يك معاهده انجامید.

در اواخر سلطنت محمدشاه، پهلوان محمدعلی که به رسم پدراننش ارتباط طایفه خود را با ایل بیرانوند حفظ کرده بود، به مهمانی حسین‌علی‌خان، ایلخان بیرانوند به لرستان رفت و سران ایل را که از اوضاع خارج منطقه خود اطلاعات کافی نداشتند، در جریان حوادث کشور گذاشت. متعاقب این دیدار، ایل بیرانوند با تهور بیشتر به سرکشی پرداخت و سرانجام به وسیله حاکم، محمدعلی‌خان لرمیرزا احتشام‌الدوله سرکوب شد.<sup>۲</sup>

در ۱۲۶۴، در فاصله مرگ محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه، اختلافات خاندان‌های اشرافی کاشان با شدت تظاهر کرد. این بار اکثر خاندان‌ها با خاندان پرنفوذ غفاری که حکومت را در دست داشت، درافتادند. در جریان این مناقشات يك بار دیگر طایفه بیرانوندی در برابر طایفه عرب قرار گرفت، و گفتنی است که در همین زمان ایل بیرانوند نیز در لرستان شورید و حاکم را ناگزیر از گریز ساخت.<sup>۳</sup>

۱. کلانتر ضرابی: پیشین.

۲. سپهر: پیشین، جزء سوم، ص ۳-۲۲۲.

۳. همان، ص ۱۶۵.

## ۲. طغیان پهلوان حسین در کاشان

مقارن جلوس ناصرالدین شاه محمد هاشم و محمد حسین - پسران محمد علی - به عرصه رشد رسیدند و کوتاه زمانی به مکتب رفتند و خواندن فارسی و عربی آموختند. محمد هاشم قامتی بلند و تناور داشت، و محمد حسین از او بلندتر و تناورتر بود. به برکت تنومندی و زورمندی و شیوه‌گری استثنائی خود، در زور آزمایی و خطرورزی از هم‌اوردان خود پیش افتادند و به سادگی سمت برتری و رهبری یافتند. در ایسن زمینه محمد حسین از برادر بزرگ خود، محمد هاشم سبقت گرفت. این دو برادر پس از آن که از پدر خود شیوه‌های پهلوانی و عیاری را آموختند، چند صباحی در زورخانه نزد دو کشتی‌گیر برجسته آن زمان - پهلوان شیراوژن و پهلوان آقامیرکاشی - شاگردی کردند. از این رو به زودی به اصطلاح اهل زورخانه، «رو آمدند» و در شمار پهلوانان شهر قرار گرفتند. بعد از مرگ پدر خود، پهلوان محمد علی که در حدود ۱۲۸۵ روی داد، مشترکاً اداره کارگاه پدر را عهده‌دار شدند و در ضمن رنگرزی

و نقاشی، با عیارانی که آنان را در میان گرفتند، به مداخله در کارهای عمومی پرداختند. به اقتضای پهلوانی و عیاری به امام علی بن ابی طالب (ع) و خاندان او عشق می‌ورزیدند و امام سوم، حسین بن علی (ع) را سرمشق اعلا‌ی خود می‌دانستند.<sup>۱</sup>

مردم دو برادر تهمتن را به سادگی «شیرهاشم» و «پهلوان حسین» می‌نامیدند و گرامی می‌داشتند. اما همین علاقه بی‌غل و غش مردم، برخی از عیاران و پهلوانان را به رشک آورد و به دشمنی برانگیخت. همچنین بستگی‌هایی که طایفه آنان با بعضی از خاندان‌های مهم کاشان داشتند سبب شد که برخی دیگر از خاندان‌ها با آنان دشمنی ورزند. پس گاه‌به‌گاه میان آنان و مخالفان و به‌همین شیوه، میان وابستگان دو طرف زدوخوردهایی درمی‌گرفت و این زدوخوردها که معمولاً به پیروزی دو برادر می‌انجامید، مایه نگرانی مقامات دیوانی و گروهی از متنفذان محلی می‌گردیدند. حکومت و اشراف کاشان «دو برادر رشید اما شرور و سرکش» را «که از لوطیان و قداره‌بندان شهر کاشان بودند» زیر نظر گرفتند و به امید یافتن مجال مناسب، صبر پیشه کردند.<sup>۲</sup>

شیرهاشم در عنفوان شباب همسری برگزید، و همسرش دختر و پسری آورد. پسر را محمد حمزه نام نهاد. پهلوان حسین که ازدواج بی‌عشق را بی‌ثمر می‌دانست، دیرتر تن به زناشویی داد. تقریباً سی ساله بود که به عشق دختر بیران و ندی زیبایی به نام تاج گرفتار آمد و او را به همسری گرفت. اما زن جوان به هنگام زادن، با نوزاد خود در گذشت. در نتیجه این فاجعه، پهلوان از کار و ورزش و عیاری و شهر و شهریان دل برکند و در کوهستان‌ها آواره شد تا بلکه در آرامش پر جلال طبیعت، آرام دل را باز یابد. دیری نگذشت که از بخت خوش، پهلوان حسین با قلندری به نام درویش - مهدی قلی قوچانی که به فرقه حروفیه وابستگی داشت و گذارش به کاشان افتاده بود، آشنا شد و همراه او به سمنان و دامغان و شاهرود و سبزوار و قوچان رفت و از آنجا از خاک ایران خارج گردید و به باجگیران و عشق آباد پا نهاد و بخشی از روسیه آسیایی

۱. مرشد مانده علی و رزنده کاشانی، به نقل پهلوان مهدی نوایی: مصاحبه، خرداد ۱۳۵۴ ش.

۲. ایرج افشار: «واقعۀ نایب‌حسین کاشی»، سواد دبیاض، جلد اول، ص ۱۹۶.

و افغانستان و هندوستان را دید و سپس همراه درویش، به ابران باز گشت و چون درویش در مشهد در گذشت، راه زادگاه خود را پیش گرفت.

پهلوان حسین در طی سیاحت خود، انبوهی از مردمان مختلف الحال را شناخت، با فقر و سلوک صوفیانه دمساز شد و با حافظه توانای خود گنجینه‌ای از کلمات قصار و امثال و اشعار نغز را از مرشد خود فرا گرفت. در خلوت نی می‌نواخت و با صدای خوش خود، آواز می‌خواند و گاهی شعر می‌ساخت. در کاشان پهلوان حسین از زی درویش بیرون آمد و جامه عیاری در بر کرد. گذشته از آن که قامت بلند و شانه‌های ستبر و چهره تهدید آمیز و چشمان تیز او بیننده را به سوی او می‌کشید، رفتار او نیز بیننده را مجذوب می‌کرد. آرام و استوار راه می‌رفت و با نگاهی بی‌اعتنا و نافذ با مردم روبه‌رو می‌شد. آهسته و شمرده سخن می‌گفت. کم‌خور و کم‌خواب بود. گیاه - خواری را برگوشت خواری ترجیح می‌داد و با گیاهان، بیماران را درمان می‌کرد. به هنگام فراغت برای یاران خود با هیجان نقالی می‌کرد و از پهلوانی و عیاری و درویشی داستان‌ها می‌گفت. مردم ساده را برادران خود می‌شمرد و مخصوصاً ورزشکاران و عیاران و قلندران و نقالان و خنیاگران و شعبده‌بازان و دل‌تکان را دوست می‌داشت و آنان را به سفره خود می‌خواند.<sup>۱</sup>

هنگامی که به یاد همسر نا کام خود می‌افتاد، از شهر روی برمی‌تافت و مخصوصاً به دل کویر پناه می‌برد. در کویر با برخی از بناهای نیمه ویران کهن برخورد کرد، منجمله با دژ باستانی کهرشاهی یا کوه‌شاهی که از آثار ایران پیش از اسلام بود و با وجود شکستگی‌های خود، هنوز در آن سوی روستای ابوزید آباد قد علم کرده بود.

مردم با شگفتی به پهلوان حسین می‌نگریستند و باور داشتند که در هند در خدمت مرتاضان، ریاضت کشیده و صاحب کرامت یا دست‌کم، قدرت ساحری شده است.

می گفتند که در هر شبانه روز «هفتاد رکعت نماز می خواند - مثل یعقوب لیث<sup>۱</sup>» حتی برخی از حوادث افسانه‌های عوام را به او نسبت می دادند. مثلاً می گفتند که او همان کوه‌مرد افسانه «گرشاه» یا «کوه‌شاه» است و سرنوشت او قیام برای نجات مردم است. همچنین می گفتند که پهلوان افسانه‌گرشاسب هم اوست که در دل کوه خفته یا به صورت سنگ در آمده است و در آخر الزمان بیدار می شود و برای رستگاری مردم، در رکاب مهدی موعود شمشیر می زند<sup>۲</sup>.

در ۱۲۸۵ پدرش در گذشت. اما پیش از مرگ، پهلوان حسین را به اختیار همسر سفارش کرد. در نتیجه پهلوان حسین همسری گرفت و صاحب دو فرزند شد. اولی را به یاد مرشد خود، درویش مهدی‌قالی قوچانی، مهدی نامید و دومی را مصطفی. ولی همچنان که پدرانش کلمه «محمد» را در آغاز نام‌های خود می آوردند، او نیز، به آیین عیاران، نام‌های پسران خود را مصدّر به واژه «یار» کرد. در حالی که با برادر خود به کار رنگرزی و نقاشی‌قالی اشتغال داشت و فرزندان خود را پرورش می داد، به اصرار ورزشکاران مخصوصاً جوانان طایفه خود، به زورخانه و عیاری بازگشت و شاگردان بسیار پرورد. از این‌ها گذشته پهلوان عارف پیشه مورد توجه صاحب‌دلان شهر قرار گرفت. یکی از مردان با فرهنگ خاندان ضرابی، به نام عبدالرحیم کلانتر ضرابی که در هنرها و فنون و علوم دست داشت و عارفانه سلوک می کرد، در او سخت مؤثر افتاد. به زودی آوازه پهلوان حسین در شهر و روستاهای کاشان پخش شد. کتاب تاریخ کاشان که در سال ۱۲۸۷ به وسیله عبدالرحیم کلانتر ضرابی نوشته شده است، نام‌های شیرهاشم و پهلوان حسین را در شمار نام‌های صباغان معروف کاشان آورده است.

در اوایل سال ۱۲۸۸ مسعود ظل السلطان، فرزند نوخاسته و نابه‌کار ناصرالدین شاه که به عنوان والی فارس، برای خود سلطنتی داشت و عملاً مالک الرقاب ایران -

۱. دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۳۱۲.

۲. کلانتر ضرابی: پیشین.

مرکزی و جنوبی بود، زنی از اشراف زادگان تهران را بر حرم خود افزود. قاطرچیان که جهیز عروس جدید را از تهران به سوی شیراز می بردند، در کاشان بنای بدمستی و عربده جویی را نهادند و حتی پسر خوش سیمایی را به زور به درون محل اقامت خود در بازار شهر بردند. بازاریان کاشان برای رهایی پسر به دو برادر پهلوان، شیرهاشم و حسین متوسل شدند، و دو پهلوان چون نتوانستند با نصیحت، قاطرچیان را از نیت سوء خود نسبت به پسر باز دارند، به کمک مردم بر سر آنان ریختند و پسر را نجات دادند<sup>۱</sup>. اما قاطرچیان با تلگراف به دروغ به ظل السلطان اطلاع دادند که کاشانیان به تحریک دورنگرز، به کاروان جهیزیه حمله آورده و بخشی از جهیز را نابود کرده اند. آن شاهزاده بیدادگر نیز بی درنگ اعدام دو برادر رنگرز را از حاکم کاشان خواست. چون در آن هنگام، حاکم به تهران رفته بود، جانشین موقت او که غلام رضاییگگ، رئیس طایفه عرب کاشان بود و از دیرباز با نایبان رقابت و حتی خصومت داشت دستور دستگیری آن دورا صادر کرد. شیرهاشم را گرفتند و در دیوانخانه با تناب یا به قولی با تنگک اسب خفه کردند. اما پهلوان حسین ابتدا در گلدسته زیارتگاه حبیب ابن موسی پناه گرفت و سپس به یاری مردم از شهر گریخت و به دسته شاه میرزا، یاغی کهنه کار پیوست و سوگند خورد که انتقام خون برادر را از خان عرب بگیرد. به زودی از یاغیان جدا شد زیرا اولاً دریافت که مطابق وصیت برادر، می بایست جنازه او را به سرزمین بین النهرین ببرد و در عتبات مقدسه دفن کند و ثانیاً به اندرز برخی از رجال کاشان، مصمم شد که برای دادخواهی به تهران رود. پس جنازه را به کاروانی که رهسپار عتبات بود، سپرد، و خود در پی آن روانه شد<sup>۲</sup>.

۱. مرتضی شجاعی: «نایب حسین کاشی و ماشاءالله خان سردار»، مجله تهران شهر،

۱۱ آبان ۱۳۲۹ ش، ص ۱۶.

۲. سرهنگک [ابراهیم] فولادوند: «داستان خودسری نایب حسین کاشی و

فرزندش، ماشاءالله خان و مصادمات ژاندارمری با آنان»، نامه ژاندارمری، ۳۵ دی

۱۳۴۶ ش، ص ۵-۶ و ۱۶.

مأموران دیوانی که در سراسر ایران به دستور ظل السلطان در تعقیب او بودند، در حوالی شهر سلطان آباد او را گرفتند و در برج دیوانخانه زندان کردند. اما پهلوان حسین با فنون و وسائل عیاری که با خود داشت، توانست از بالای برج به زیر آید و از بیراهه خود را به مرز ایران و بین النهرین برساند و همراه کاروان حامل جنازه به نجف برود و پس از دفن جسد برادر، پا به دارالخلافة ناصرالدین شاه، تهران گذارد.<sup>۱</sup>

در تهران به اشاره یکی از اشراف کاشان، او را که هنوز مورد تعقیب ظل السلطان بود، گرفتند و به دخمه زندان ارگ سلطانی انداختند. ولی عبدالرحیم کلانتر ضرابی که کلانتر شهر تهران گردیده بود، مداخله کرد و مانع از آن شد که او را نزد ظل السلطان بفرستند. پهلوان حسین در زندان ارگ سلطانی باقی ماند و بعد از يك تلاش ناموفق برای فرار که به زخمی شدن او انجامید، در صدد برآمد که با تداوم بیری فشار زندان را بر خود سبک گرداند. پس همزندانهای خود را به ورزش خواند و برای سرگرمی آنان، به ترانه سازی و ترانه خوانی و نقالی پرداخت.<sup>۲</sup>

دیری نپایید که آوازه پهلوانی تناور که با عمال ظل السلطان در افتاده و زندان را به بازی گرفته است و با صدای خوش خود، نقالی و ترانه خوانی می کند، نه تنها در عدالتخانه بلکه در سراسر ارگ سلطانی پیچید، و بانوان تفنن طلب حرمسرای شاه و از آن جمله، مهدعلیا، مادر شاه به تماشای پهلوان اظهار تمایل کردند. مهدعلیا پس از دیدن پهلوان حسین از پشت پرده زنبوری، خواستار شد که زندانی را از زندان بیرون آورند و برای خدمت، به دستگاه او بفرستند.

پهلوان حسین از دستگاه مهدعلیا و زندگی درباری گریزان و مشتاق بازگشت به کاشان بود. ولی چاره ای جز قبول زندگی جدید نداشت. پس خود را بر محیط جدیدش تطبیق داد و به زودی در دستگاه مهدعلیا چنان نفوذ کرد که مهدعلیا برای او

۱. روح الله خلیلی شاه زندی: مصاحبه، ۱۴ مهر ۱۳۶۰ ش.

۲. عزت الله همایون فر: «نایب حسین کاشی»، مجله تهران شهر (مصد)، ۲۶ اردی بهشت

۱۳۳۰ ش، ص ۷.

درجه نایبی گرفت و او را کشیکچی باشی یعنی رئیس قراولان خود گردانید،<sup>۱</sup> و حتی به قول پیران کاشان، مخفیانه با عقد موقت، متعه یعنی همسر موقت او شد. پهلوان حسین که از آن پس به نام «نایب حسین» شهرت یافت، نه تنها با زندگی توخالی درباری آشنا شد، بلکه بر اثر معاشرت با برخی از پهلوانان و عیاران و درویشان تهران و نیز خانواده لسان الملک سپهر و گروهی از خاندان غفاری که به تهران کوچیده بودند و همچنین برخی دیگر از کاشانیان تهران نشین، بیش از پیش به مفاسد جامعه و چگونگی مبارزات سیاسی پی برد و مخصوصاً با راه و رسم صحابی معروف، اباذر غفاری و افکار مصلح مبارز، سید جمال الدین اسدآبادی و منجمله نظر او دایر بر اتحاد مسلمین آشنا و علاقمند شد.

خدمت نایب حسین در دستگاه مهدعلیا تا زمان مرگ آن زن پرمدعای عیاش در ربیع الثانی ۱۲۹۰ دوام آورد. در طی این مدت به او رخصت ترک تهران نمی دادند. از این رو با خانواده خود جز از طریق نامه ارتباط نداشت. اما پس از مرگ مهدعلیا، دوستان نایب حسین از دربار برای او اجازه بازگشت به کاشان گرفتند، و مصطفی قلی سهام السلطنه عامری، رئیس طایفه عرب اردستان که مقام قره سورانی (امنیه) همه راه‌های ناحیه کویر را برعهده داشت، قره سورانی راه‌های پیرامون کاشان را رسماً به او تفویض کرد.

نایب حسین قره سوران با اشتیاق راه کاشان را پیش گرفت و در آنجا با استقبال گرم مردم روبه‌رو شد. ولی با تأسف عمیق دریافت که اندکی پیش از حرکت او به سوی کاشان، طایفه عرب کاشان از شنیدن خبر بازگشت او برخشونت نسبت به پیران و ندیان افزوده و اسدالله و نصرالله، پسران غلامرضا بیگ، خان عرب در ضمن تهدید و تعقیب محمد حمزه، پسر شیرهاشم، به خانه مشترک خانواده نایب حسین و خانواده برادرش ریخته و با پرتاب کردن همسر نایب حسین به زمین، باعث مرگ او شده‌اند. سپس محمد حمزه را در روستای نسلج در کوره حمام انداخته و سوزانیده‌اند.

در پی این حادثه، مادر محمد حمزه از شنیدن خبر سوختن پسرش، در دم جان داده است.

نایب حسین که می‌خواست علی‌رغم سوگند خود برای قصاص قاتل برادرش غلام‌رضا بیگک، رئیس طایفه عرب در کاشان با آرامش نزد کسان خود به سر برد و قصاص قاتل را به تعویق اندازد، از دریافت خبر مرگ همسر خود و همسر و پسر برادرش بی‌تاب شد و بار دیگر سوگند خورد که غلام‌رضا بیگک و نیز دو فرزندش را به کیفر رساند.

اما با توجه به شغل دیوانی خود و لزوم سرپرستی از خانواده، قصاص دشمنان را به آینده موکول ساخت و بردباری پیش گرفت. به زودی مردم روستای نسلج که خود را در قتل محمد حمزه مسئول می‌دانستند، نزد او شتافتند و بخشایش خواستند و تقاضا کردند که به نشانه دوستی، دختر کلانتر نسلج را به همسری بپذیرد. نایب حسین آنان را بخشود و پس از سالی به قصد تأمین آسایش دو پسر بی‌مادر خود، دختر کلانتر نسلج را به زنی پذیرفت،<sup>۱</sup> و درحین آن که پرورش و رزشکاران و عیاران را از سر گرفت، به یاری گروهی از مردان طایفه بیرانوندی و یاران دیرینی که در زورخانه‌ها و لنگرهای عیاری داشت، کار قردسورانی را با قدرت اداره کرد و امنیتی کم نظیر در راه‌ها و روستاهای کاشان برقرار ساخت.<sup>۲</sup>

سالها بعد همسر نسلجی پس از زادن فرزندان چند درگذشت، و نایب حسین برای نگهداری فرزندان خود زنی تهرانی اختیار کرد و از او نیز فرزندان شد. در نتیجه، گذشته از یار مهدی و یار مصطفی، ده فرزند دیگر یافت. همسر نسلجی برای او دو دختر و چهار پسرزاده بود. نخستین دختر را به نام همسر ناکام نخستین خود، تاج‌دخت، و دختر دوم را کشور دخت نامید و بر پسران نام‌های یار ماشاءالله و یار علی و یار اکبر و یار محمد نهاد. همسر تهرانی يك دختر به نام مهری و سه پسر به نام‌های

۱. عجمی: پیشین.

۲. محمود منشی، به نقل دکتر حسین لسان: مصاحبه، مهر ۱۳۵۸ ش.

یار حسن و یار رضا و یار امیر آورد.

پسران نه‌گانه نایب حسین در میان فرزندان یاران او، به آیین عیاری پرورش یافتند. اکثر آ پس از فراگرفتن خواندن و احیاناً نوشتن فارسی و عربی، مکتب را ترک گفتند و به جای علوم نظری که از لحاظ عوام، تجمل اشرافی به شمار می‌رفتند، شیوه‌های عیاری و فنون پهلوانی و نیز حرفه‌های مقبول آموختند و زیر نظر پدر، به سختی - کشتی و درویشی خو گرفتند.

هر يك از آنان نه‌تنها در زورورزی و عیاری و سواری و جنگاوری سرآمدان و شمرده می‌شدند، بلکه هنر یا حرفه‌ای نیز می‌دانستند، چنان‌که یار ماشاء الله در نقاشی و طراحی، و یار علی در قلعه‌سازی، و یار اکبر در اسلحه‌سازی دست داشتند. مانند پدر بلندبالا و تناور و عموماً خوش‌سینما بودند. با آن‌که برخلاف پدر، به ندرت جامه عیاری می‌پوشیدند، به شیوه او هرگز وسایل عیاری را از خود جدا نمی‌کردند. بی‌باک و ساده و خشن و تیز زبان و بی‌غل و غش می‌زیستند. پروای زبان نداشتند و هر چه در دل می‌یافتند، بی‌محابا بیرون می‌ریختند. اما باطناً خونگرم و مردم‌نواز بودند. به سبک نایب حسین، از تکلف و تشریفات و بادیه‌نوشی و دودکشی دوری می‌گرفتند، و فقط معدودی از آنان در جریان حوادث و مثلاً بر اثر بیماری و برای تسکین درد، به دخانیات خوگیر شدند. با این وصف دلبستگی آنان هم به دخانیات به درجه‌ای نبود که از زندگی باز مانند یا در مضیقه‌هایی مانند جنگ و حبس، از دودکشی خودداری نتوانند. هر يك از پسران نایب حسین چون از مرحله بلوغ در گذشتند، در سازمان قره‌سورانی و دستگاه عیاری پدر به خدمت درآمدند.<sup>۲</sup> آن‌گاه یکی پس از دیگری زناشویی کردند و در مرحله پشت‌مشهد، در مجاورت خانه موروثی نایب حسین، برای خود خانه‌هایی ساختند و فرزندان آ آوردند. هیچ‌یک از برادران، با یار ماشاء الله برابری نمی‌کرد. یار ماشاء الله که نقاشی ماهر بود، در پهلوانی و عیاری همچون یار اکبر، بی‌نظیر

۱. عجمی: پیشین.

۲. افشار: پیشین، ص ۱۹۸.

به شمار می‌رفت و در فنون جنگ هم‌اندینار عالی، استاد محسوب می‌شد.<sup>۱</sup> از این رو به زودی بر همه برادران خود تسلطی معنوی یافت و بیش از بیست سال نداشت که مورد اعتماد قرار گرفت و بخشی از وظایف نایب حسین را عهده‌دار شد و به خوبی اداره کرد.

از سایر خانواده‌های طایفه بیران و ندی‌کاشان نیز جوانان برومند برخاستند و در پیرامون نایب حسین گرد آمدند. رفته‌رفته اطرافیان نایب حسین - اعم از جوانان خانواده و طایفه او و عیاران و ورزشکاران وابسته به او و همچنین کسانی که از شهرستان کاشان یا جاهای دیگر به خدمت دستگاہ قره‌سورانی او درمی‌آمدند یا به او پناه می‌بردند - به یک دیگر پیوند خوردند و عالی‌رغم گوناگونی خود، کما بیش یگانگی یافتند و سازمانی که در ابتدا نیمه‌مخفی بود و بعداً علنی شد، پدید آوردند. این سازمان که «نایب - حسینیان» یا «نایبیان» یا «حلقه نایبی» نام گرفته است، در عین سادگی، برای خود سلسله مراتب و مقرراتی داشت. اعضای آن که شامل یک اکثریت از پیشه‌وران و کارگران شهر نشین و یک اقلیت از کشاورزان و دامداران روستا نشین و ایل‌نشین بودند، در آغاز عضویت خود، عهد می‌بستند که نسبت به حلقه وفادار باشند و یک دیگر را برادر بدانند، ولسی در عین برادری، سلسله مراتب را رعایت کنند و در باره حلقه سخنی به اغیار نگویند. نایب حسین در نظر آنان تنها به منزله رأس هرم سلسله مراتب و رهبر اداری یا نظامی سازمان نبود، بلکه واجد حرمتی معنوی نیز بود و قطب یا مرشد یا پیر حلقه به شمار می‌رفت. اکثر کارها را با بحث و رأی‌گیری یا به اصطلاح خودشان، با «انجمن کردن» صورت می‌دادند. اعضا بی‌چون و چسرا از نایب حسین و کسانی که برای اداره دسته‌ها می‌گمارد، فرمان می‌بردند. سر دسته‌ها یا به اصطلاح نایبیان، «سر کرده‌ها» از میان پهلوانان و عیاران برجسته و منجمله فرزندان نایب حسین برگزیده می‌شدند.<sup>۲</sup> بیشتر اعضای فرقه صرفاً از حقوقی که دولت بابت

۱. همایون فر: پیشین، ص ۷.

۲. حسن غفار: قاریخچه و سنن قاریخی کاشان، ص ۷۱.

قره سورانی می پرداخت، ارتزاق می کردند. ولی قلبی همچنان مشاغل دبیرین خود را حفظ کرده بودند تا بیابان پرورش روحی را همانند پرورش جسمی، مورد تأکید قرار می دادند و با برنامه‌ای سنجیده بدان می پرداختند. این برنامه بر آیین فتوت و مسلک تصوف مخصوصاً تصوف حروفی که مطلوب مرشد متوفای نایب حسین بود، تکیه داشت و از تعالیم اباژر غفاری و سید جمال الدین اسدآبادی نیز مایه می گرفت. هدف برنامه تبدیل فرد نامهذب به فرد مهذب بود، و از فحوای سخنان منشور و منظوم می که از نایب حسین مانده‌اند و نیز از آنچه در باره معتقدات او و نزدیکانش گفته‌اند، می توان اصول آن را چنین باز نمود: فرد نامهذب برای سیر به مقام والای فرد مهذب، می بایست با پیروی از اهل فتوت و به کار بستن تعالیم ایشان، سه نصیلت را ملکه خود سازد: دلیری، راستی و دوستی. نقیض دلیری، بزدلی است، ولی بدتر از آن لاف زنی است. لاف زن، مشگک باد و بی خاصیت است و نه تنها به دیگری مددی نمی دهد، بلکه با جلب اعتماد او به همکاری خود، او را از عمل مستقل هم باز می دارد. نقیض راستی، دروغ زنی است. ولی بدتر از دروغ زنی، ریاکاری است. ریاکاری، دروغ زن بودن و از سرزبونی، خود را راستکار نشان دادن است. نقیض دوستی، دشمنی است و لی بدتر از دشمنی، نفاق است. نفاق از سرفریبکاری دست دوستی دادن و با دست دیگر خنجر زدن است. دلیری و راستی و دوستی پیوسته یکدیگرند. راستی مستلزم دلیری است، و ناراستی مانع دوستی است. دوستی آمادگی فرد است برای نیل به یگانگی و چون تعمیم یابد، شخص را با همه کائنات، با حقیقت یگانه می سازد. آنچه در ما و بر ما جاری و ساری است، حقیقت یا حق است که البته جامع و کامل و واحد است. حق واحد دو جلوه بارز دارد: طبیعت یا عالم کبیر، و انسانیت یا عالم صغیر. طبیعت با هزاران هزار رنگ مرئی و نامرئی، حق بی رنگ یگانه را جلوه گر می سازد، و انسانیت نیز با گوناگونی شگفت آور نفوس انسان، چنین می کند. فرد چون به نیروی عشق در طبیعت مستغرق شود، در ورای تشتت رنگها که به منزله اسماء الله‌اند، از وحدت حق بویی می برد و دلگرم و آرمیده می گردد. بر همین شیوه چون به

نیروی عشق در انسانیت مستغرق شود، علی‌رغم اختلافات انسانی، نسبت به انسان‌ها که برترین تجلیات حق در زمین‌اند، احساس همبستگی می‌کند و بر اثر آن، از رنج تنهایی و تفرقه و نااستواری می‌دهد و بر سرور و وحدت دست می‌یابد.

وحدت انسان با طبیعت سخت وابسته به وحدت انسان با انسان است. فردی که با هموعان خود یگانه نباشد، چگونه با موجودات غیر انسانی یگانه شود؟ در این صورت غایت قصوای فرد، وحدت انسان‌هاست. آنچه وحدت انسانیت را تحقق بخشد، مطلوب است و آنچه به این وحدت لطمه زند، مطرود است. بنابراین بزرگ‌ترین رذیلت انسانی، انسان‌ستیزی یا مردم‌آزاری است. زشت‌ترین گونه مردم‌آزاری آن است که اشراف و دولتیان مرتکب می‌شوند. اینان با مال‌اندوزی و قدرت‌طلبی نامحدود خود، مامردم را از زندگی سالم محروم می‌سازند و مملکت را به هرج و مرج می‌کشانند. پس چاره‌ای نداریم جز قیام-قیام علیه مظالم اجتماعی، قیام علیه اشراف و قیام علیه دولت حافظ اشراف...<sup>۱</sup>

در عصر ناصرالدین‌شاه، نایبیان به ملاحظه سببیت شدید شاه، در تبلیغات خود در باره دولت و طبقه حاکم و اتحاد اسلامی، از احتیاط و استتار خارج نمی‌شدند. از این رو دولتیان و اشراف کاشان مدت‌ها برای آنان اهمیتی بیش از اهمیت دسته‌های ساده لوطی قائل نبودند، در حالی که نایبیان به الهام تعالیم سید جمال‌الدین اسدآبادی، در پشت پرده پهلوانی و عیاری، با شعار «بعد از خدا، خالق خدا» و «خلق خدا بهر خدا» و نیز «مال‌دارا مال‌ما، مال‌ما مال‌ندار» عملاً در برابر اشراف جبهه می‌گرفتند و هر چه را که از راه قره‌سورانی‌درمی‌آوردند، بی‌دریغ با مردم می‌خوردند و در موارد بسیار، به شیوه قدیم عیاران، می‌کوشیدند که به جای دستگاه عدالت، اختلافات مردم را با کدخدانمنشی حل کنند و حتی در صورت امکان، از منافع مردم در مقابل اشراف دفاع کنند.

مردم فرقه‌نایبی را از آن خود می‌دانستند و در هر مورد منجمله در مورد تأمین امنیت،

۱. یار حسن منصور اشکره تقدیرات پهلوان حسین سالاداسلام، ص ۱۱-۱۰.

راه‌ها، با آنان همکاری می‌کردند. از این‌رو راه‌ها و روستاهای ناحیه کاشان از امنیتی بی‌سابقه برخوردار شد. بدیهی است که حلقه‌رفته‌رفته و سعت‌گرفت. دوزرعه کوچک به نام دوك و فرح آباد که متعلق به خانواده نایب حسین بود، پایگاه آنان گردید. از این گذشته به پیشنهاد یار ماشاء الله و با اعانت عموم نایب‌یان، باغ مصفاى وسیعی با چند ساختمان بزرگ در خارج شهر، سر راه کاشان به اصفهان ساخته شد. این باغ که بعداً «باغ سرداریه» یا «باغ سردار» نام گرفت، نه تنها محل تجمع شهری نایب‌یان بود، بلکه منزلگاه خانواده یار ماشاء الله نیز به شمار می‌رفت.<sup>۱</sup>

با آن که نایب‌یان وظیفه قره‌سورانی خود را به بهترین نحو انجام می‌دادند، بسیاری از دولتیان و اشراف شهر از آنان خوشنود نبودند. بی‌اعتنایی نایب‌یان نسبت به دولتیان و اشراف و نفوذ آنان در مردم برای طبقه حاکم ناخوشایند نبود. در نتیجه طبقه حاکم آنان را نیمه‌یاغی تلقی کردند و برای سرکوبی آنان که روز به روز قوی‌تر می‌شدند، کراراً دست به دسیسه‌های گوناگون زدند.

در اواخر سده سیزدهم هجری قمری در شهر کاشان مناقشات و تجاوزات فزونی گرفت، و هرج و مرج و ناامنی پدید آمد. دولت که بنا بر سنت، در مواقع بحران وجود حاکم شهر را نادیده می‌گرفت و از متنفذان محلی یاری می‌خواست، به خاندان سپهر متوسل شد. پخته‌خان، برادر لسان‌الملک سپهر که پس از کوچیدن لسان‌الملک به تهران، همچنان در کاشان ماند و رئیس خاندان سپهر به شمار می‌رفت، برای برقراری امنیت، نایب حسین را به یاری طلبید، آن‌چنان که سال‌ها پیش، به هنگام جنگ و لیعهد، شاهزاده محمد با برادرش شاهزاده علی، لسان‌الملک از پهلوان محمد علی، پدر نایب حسین کمک خواسته بود. بر اثر همکاری سازمان‌منظم نایب‌یان با پخته‌خان، به زودی نظم در شهر کاشان برقرار شد و در پرتو آن، راه نایب‌یان برای اشغال مشاغل دیوانی هموار گردید.<sup>۲</sup>

۱. عجمی: پیشین.

۲. کلاتر ضرابی: پیشین.

در سال ۱۲۹۸ ناصرالدین شاه کاشان را، به عنوان تیول به یکی از همسران خود - انیس الدوله - بخشید، و او برادر خود، محمدحسن را حاکم کاشان گردانید. بر اثر زمینه‌سازی اشراف شهر، حاکم پرمدعای جدید عزل نایب‌حسین را به این بهانه که در مراسم سلام رسمی حضور نمی‌یابد و از حاکم دیدن نمی‌کند، ازدولت خواست. دولت که عزل نایب‌حسین را صلاح نمی‌دانست، مقرر داشت که از آن پس حقوق دولتی به نایب‌حسین پرداخت نشود و به جای آن، دستگاه قره‌سوران نایبیان مانند اکثر دستگاه‌های قره‌سورانی، به جای گرفتن مستمری ثابتی از دولت، از مسافران مرفه و کاروان‌های تجارتی حق راه یا باج راه مختصری بگیرد. این نوع باجگیری با درویش منشی نایب‌حسین نمی‌ساخت. ولی اجباراً پذیرفت و بدین ترتیب بیش از پیش از سیطره دولت دور، و به خودسری نزدیک شد.

پس از انتصاب علی‌اصغر امین‌السلطان به صدارت در ۱۳۰۴، دولت بر اثر زمینه‌چینی‌های اشراف کاشان، مقام قره‌سورانی را از نایبیان گرفت، و در نتیجه کارشکنی‌های حاکم شهر و خان‌های محلی، اشتغال به مشاغل آزاد هم برای نایبیان دشوار گردید. در نتیجه نایب‌حسین علناً بر دولت طغیان کرد. نایب‌حسین جداً معتقد بود که چون دستگاه قره‌سورانی او سال‌ها به خوبی از عهده ایمن‌سازی راه‌ها و روستاها برآمده و نسبت به مردم به طرز منصفانه رفتار کرده است، عزل بی‌دلیل او کاری غیر قانونی و نامشروع است، و از این گذشته عزل او باعث می‌شود که راهداران او برخیل بیکاران و بینوایان کاشان افزوده گردند و ناخواسته در یوزگی یا راهزنی پیش گیرند. بنابراین نایب‌حسین به خود حق داد که بدون اعتنا به حکم دولت، همچنان با راهداران خود، عهده‌دار امنیت روستاها و راههای کاشان باشد و مانند گذشته، با گرفتن باجی اندک از مسافران مرفه و کاروان‌های تجاری، حقوق خود و راهداران را تأمین کند. به این ترتیب نایب‌حسین که اول بار در ۱۲۸۸ بر دولت آغاز تمرد کرده بود، از صورت نیمه‌یاغی بیرون آمد و یاغی کامل عیار شد. دولت هم که دچار گرفتاری‌های فراوان بود، نایبیان را به حال خود گذاشت.

در سال ۱۳۱۱ با کنار رفتن امین السلطان از مقام صدارت، دولت بار دیگر قره‌سورانی نایب حسین را به رسمیت شناخت. با این همه گاه به گاه عمال دولتی چشم زخمی به برخی از نایبیان یا طرفداران آنان می‌رسانیدند. پس از مرگ ناصرالدین شاه، گروه‌هایی از مردم که از دیکتاتوری پنجاه ساله او به تنگ آمده بودند، به اعتراض و اغتشاش و حتی شورش پرداختند. در کاشان ساکنان محله پشت مشهد و در رأس آنان، نایبیان با عمال حکومت در افتادند، و در پی آن‌ها، عده‌ای از روستاها و قصبه‌ها خودسری پیش گرفتند.<sup>۱</sup> در نتیجه هنگامی که عبدالکریم حسام لشکر به حکومت کاشان رسید، به اقتضای ضعف دولت مظفرالدین شاه، چاره‌ای جز تفویض امور کاشان به نایبیان نیافت. پس برای فرزندان نایب حسین درجات نظامی گرفت، مثلاً درجه سرهنگی برای یار ماشاءالله و درجه نایبی برای برادر او، یار علی.<sup>۲</sup> یار ماشاءالله کلانتر یا داروغه شهر شد، و یار محمد دیوان استیقا یعنی اداره مالیات شهرستان را بر عهده گرفت، و بسیاری از عیاران نایبی کدخدایی یا حراست محله‌ها و نیز ریاست اصناف گوناگون را به دست آوردند. نایبیان برای حسن اداره شهر، مردم را به همکاری خواندند، و یار ماشاءالله دو تن از پهلوانان نامی شهر (پهلوان رضا عصار و پهلوان محمد پیل بند) را دستیار خود گردانید.<sup>۳</sup>

دوره اشتغال نایبیان به مشاغل شهری و مالیاتی چندی دوام آورد و در طی آن، نایبیان امنیت را برقرار کردند، زحمتکشانش شهری و روستایی و اقلیت‌های یهودی و زردشتی را مورد حمایت قرار دادند، از مالیات‌هایی که بر شانه طبقات پایین سنگینی می‌کرد، کاستند، زمینداران و صاحبان صنایع را به رعایت حال رعایا و کارگران واداشتند، و رمه‌ها و انبارهای متمکنان را به نفع مردم مصادره کردند و همچنین برای تأمین

۱. اسدالله خرازی: پاسخ به پرسش نامه، مهر ۱۳۵۵ ش.

۲. حسن نراقی: کاشان در جنبش مشروطیت (چاپ اول)، ص ۳۲.

۳. خرازی: پیشین.

آب و سهمیه‌بندی آن بین محلات و تعمیر آب انبارها و نیز بازسازی کاروان‌سراها و مدرسه‌ها و مسجدها تلاش ورزیدند.<sup>۱</sup>

بی‌گمان نایبیان بی‌عیب نبودند و میان آنان، زورگو و سودجو نیز وجود داشت. ولی بر روی هم مرتبه‌ها بهتر از دستگاه حکومتی عمل می‌کردند. از این رو نه تنها تهیدستان، بلکه گروهی از مردم مرفه نیز دوستدار آنان شدند. با این وصف اشراف شهر اکثراً آنان را دشمن می‌داشتند و در صدد سرکوبی آنان بودند. اشراف پس از خصومت‌ورزی‌های بی‌حاصل فراوان، به این نتیجه رسیدند که راز اقتدار نایبیان، علاقه مردم است به آنان - علاقه‌ای که سپروار نایبیان را محافظت می‌کند. پس به فکر افتادند که آن علاقه را بگسلند. دریافتند که اگر مردم نسبت به آنان بدبین و بی‌اعتماد شوند و پیوند دوستی خود را با آنان بگسلند، انگیزختن دولت به عزل و طرد آنان آسان است. پس برای تخطئه نایبیان، نسبت‌های گوناگون به نایب حسین دادند. مثلاً شایع کردند که نایب حسین در شورش‌های اخیر ایل بیران‌وند در لرستان دخیل بوده است و از این رو هرج و مرج طلب است، نایب حسین طرفدار سید جمال‌الدین اسدآبادی است و از این رو فاسدالعقیده است، نایب حسین حامی اقلیت‌های دینی است و از این رو از اسلام خارج است...<sup>۲</sup>

اشراف کاشان به موازات این تبلیغات، برای آن که نایبیان را بسی کفایت یا مغرض نشان دهند، خرابکاری و زدن و کشتن را لازم دانستند. برای این منظور به یک‌دیگر نزدیک شدند و با بذل پول فراوان، بر ضد نایبیان به دسته‌بندی پرداختند. در وهله اول طایفه عرب کاشان را که با نایبیان دشمنی دیرینه داشت و مسئول قتل شیرهاشم، برادر نایب حسین و پسر و همسر او و همچنین مسئول قتل همسر نایب حسین بود، به کار گرفتند، و در وهله دوم برخی از ورزشکاران و عیاران را که با نایبیان رقابت داشتند، اغوا کردند و حتی توانستند پهلوان محمد پیل‌بند را که در اداره شهر، معاون

۱. غفار: پیشین، ص ۷۴.

۲. سید ابراهیم فلاح: خاطرات ماشاءالله خان سردار جنگ، ص ۱۱.

یارم‌شاءالله بود، به‌دام اندازند و به دشمنی نایب‌یان برانگیزند.<sup>۱</sup> از آن پس دشمنان نایب‌یان تاحدی که می‌توانستند، به راهداران و گزوه‌های نایبی حمله می‌بردند، به دکان‌ها و خانه‌ها دستبرد می‌زدند، به مسافران آزار می‌رساندند، اموال کاروان‌ها را می‌ربودند و در شهر و خارج آن، به نایب‌یان شبیخون می‌زدند.<sup>۲</sup> در مقابل این وضع، نایب‌یان به شدت عمل گرایی کردند، و حاکم نیز بر اثر فشار مردم، از آنان حمایت نمود. پس گروهی از بزرگان شهر به تهران شتافتند و به کمک بستگان و دوستان متنفذ خود، علیه نایب‌یان و حاکم به فعالیت پرداختند. در نتیجه، در ۱۳۲۱ دولت مظفرالدین‌شاه، حاکم را معزول کرد و به جای او محمد رضا رکن السلطنه، برادر شاه را که مردی نابینا و بسیار پر نخوت و پر خاشجوخو بود، به کاشان فرستاد.

حاکم جدید با همه اقتدار خود، در افتادن با نایب‌یان را که مورد تأیید مردم بودند، صلاح ندانست. ولی به سود اشراف، زحمتکش‌ان شهر و روستا را زیر فشار قرار داد. سران نایبی برای آن که شریک بیداد او نشوند، مشاغل شهری خود را رها کردند و فقط قره‌سورانی را همچنان نگه داشتند. حاکم به تحریک اشراف شهر، پهلوان محمد پیل‌بند را کلانتر شهر گردانید و به تدریج بر نایب‌یان سخت گرفت. منجمله مقرر داشت که نایب‌یان از محله پشت‌مشهد و پایگاه‌های خود در راه‌ها خارج نشوند و پا به داخل حصار شهر نگذارند. در این میانه حسین سهام السلطنه، پسر مصطفی قلی سهام السلطنه عامری که پس از مرگ پدر در ۱۳۰۶، وارث لقب و امتیازات او شده بود، ظاهراً به اشاره دولت و به قصد جلوگیری از برخورد نایب‌یان با حکومت کاشان، از یارم‌شاءالله دعوت کرد که به‌عنوان مهمان او، چندی به اصفهان رود.<sup>۳</sup>

یارم‌شاءالله در اصفهان با برخی از سران ایل بختیاری دوست شد و به دو روحانی پرنفوذ - سید حسن مدرس و نورالله ثقة الاسلام (حاج آقا نورالله) - ارادتی

۱. همان، ص ۱۳.

۲. ثریا، ۱۷ جمادی‌الاولی ۱۳۱۷ ق، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۱.

پایدار یافت. اما به زودی خبر آمیزش یارماشاءالله با بزرگان شهر مخصوصاً بختیاریان که از مخالفان ظل السلطان، سلطان بی تاج و تخت اصفهان بودند، به گوش ظل السلطان رسید، و او که سال‌ها پیش، در ماجرای قاطرچیان خود در کاشان، از دستگیری و کشتن نایب‌حسین یا پهلوان حسین آن روزگار عاجز مانده بود، فرصت را مغتنم شمرد و به بهانه رسیدگی به اختلافات حسین سهام السلطنه و برادرش - حسن انتظام الملک - اطرافیان آنان را به دیوان‌خانه فراخواند و یارماشاءالله را که با هر دو برادر دوستی داشت، مایه اختلاف آن دو دانست و به زندان انداخت.<sup>۱</sup>

در دوره زندانی بودن یارماشاءالله، هیچ‌یک از دو برادر کوششی برای نجات او مبذول نداشتند. ولی مدرس وثقه الاسلام با نفوذ روحانی خود، ظل السلطان را به رها کردن او واداشتند. یارماشاءالله پس از ترك اصفهان، چندی با یکی از بزرگان خاندان غفاری که حکومت زنجان را برعهده داشت، همکاری کرد و در تعقیب آن مدتی بر نراق فرمان راند و خان گردنکش آن سامان را که نایب‌حسین نراقی نام داشت و بیداد را از حد گذرانده بود، از نراق راند.<sup>۲</sup>

۱. امیرقلی امینی: مصاحبه، فروردین ۱۳۱۷ ش.

۲. فلاح: پیشین، ص ۱۴.

فصل سوم

نایب‌بان در

نخستین مراحل انقلاب مشروطیت



## ۱. انقلاب مشروطیت ایران

در عصر قاجار بر اثر رشد شهرنشینی و انحطاط فئودالیسم، به موازات افزایش فساد و فشار طبقه حاکم بر ملت و گسترش نفوذ امپریالیسم در ایران و شکست‌های نظامی و سیاسی ایران در قفقاز و گرجستان و افغانستان و آسیای مرکزی و ارتباط ایران با جامعه‌های صنعتی و آگاه شدن ایرانیان از اصلاحات و انقلابات اجتماعی اروپا و مخصوصاً الهام‌گیری آنان از تحولات قفقاز و عثمانی و هند، زمینه‌ای برای انتقاد و اعتراض و شکایت و بهبود خواهی فراهم شد.

در همین عصر روشن‌اندیشی اروپایی به‌ویژه لیبرالیسم به‌وسیله نویسندگانمانند ناظم‌الدوله و مستشارالدوله و آخوندزاده و طالبوف و مراغه‌ای به مردم کتابخوان ایران انتقال یافت.

در پی مطالبات مبرم جامعه، رفته رفته اصلاح‌طلبانی چون حسین مشیرالدوله و ابوالقاسم قائم‌مقام و علی‌امین‌الدوله و مخصوصاً تقی‌امیر کبیر پدید آمدند و گام‌هایی در راه اصلاح حکومت برداشتند. مهم‌ترین مصلح این عصر امیر کبیر بود که از طبقه پایین برخاست و پس از طی مراحل دیوانی، به‌صدارت ناصرالدین قاجار رسید و دست به اصلاحات بسیار زد. از آن جمله، با زمین‌داران استعمارگر در افتاد، امنیت را تا

اندازه‌ای برقرار کرد و در پرتو آن، تجارت داخلی و خارجی را رونق بخشید. از نفوذ خارجی‌ان در ایران کاست و برای آینده‌سازی، گروهی از جوانان ایران را به فرانسه و برخی دیگر را به کشورهای اروپا فرستاد. از روسیه معلم آورد، بیمارستان و کارخانه و چاپخانه و روزنامه و دارالترجمه برپا کرد. در تقویت و تصفیه دستگاه قضائی و نیروهای نظامی کوشید. مقرر داشت که دستگاه نظامی ایران به جای استخدام دسته‌های ایلی، بر اساس بنیچه یا جدول مالیاتی به سربازگیری پردازد؛ یعنی از هر محل به نسبت مقدار مالیاتی که به دولت می‌دهد، تعدادی سرباز بگیرد و حصه‌ای از هزینه نگهداری آن سربازان را از مالکان یا کارفرمایان آن محل وصول کند.

به اقتضای گرانجانی شدید نظام زمین‌داری و محافظه‌کاری مفرط طبقه حاکم، تلاش اصلاح‌گران برای نوسازی جامعه به جایی نرسید، و دربار قاجار اصلاح‌گرانی از قبیل قائم‌مقام و امیرکبیر را نابود کرد و اصلاح‌طلبی را همانند انتقاد و اعتراض و شکایت، با سبعمیت پاسخ گفت. پس دلسوزان جامعه خشمناک‌تر شدند، و مردم بیش از پیش به روحانیان صادق که به سنت مذهب شیعه، دولت را غاصب اقتدارات اجتماعی می‌دانستند و با آن مبارزه می‌کردند، پناه بردند، و روحانیان به فراخور نقشی که در مبارزه سیاسی علیه دولت ایفا می‌کردند، نزد مردم حرمت یافتند.<sup>۱</sup>

در دوره پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین مظالم طبقه حاکم و مخالفت آن با اصلاحات و خصومت آن با اصلاح‌طلبان، کار را به استخوان مردم رسانید، و علی‌رغم خفقان اجتماعی، با ظهور قحطی و شیوع وبا، دهان‌ها به فریاد گشوده شدند. «در مقابل گفت‌وگوهای بی‌حاصلی که در حوزه دستگاه و حکومت برای اصلاحات می‌شد زمینه اعتراض و مقاومت مردم فراهم می‌گردید.

پیش از این معمولاً مسئله کمیابی نان و ارزاق (خواه ساختگی و خواه بر اثر خشکسالی) مردم را به ازدحام و شکایت علیه کارگزاران دولت وامی‌داشت. ستمگری

۱. محمدعلی سیاح: خاطرات حاج سیاح، ص ۵۳۰.

حکام نیز به خودی خود مهم‌ترین عاملی بود که گاه به گاه عامه را برمی‌انگیزاند. اینک از او ان ۱۳۰۰ به بعد، گذشته از هیاهوی نان و شکایت از عاملان حکومت که جای خود را داشتند، برخی اعتراض‌های سیاسی هم نمایان شدند. این گونه اعتراض‌ها رفته رفته گسترش و تنوع یافتند.<sup>۱</sup>

در نتیجه، مبارزان فکری جامعه توانستند توجه قشرهای بیدار توده را به خود جلب کنند و نظریه‌های سیاسی خود را که تا آن زمان در محافل درس‌خوانده‌ها محبوس مانده بودند، به میان مردم کشانند، و در این میان سید جمال‌الدین اسدآبادی بیش از دیگران جامعه را به حرکت درآورد. مردم - چه تجدیدخواه و چه سنت‌گرای - تعالیم روشن او را درخور پیروی یافتند.

اسدآبادی حکیمی بود پر دانش، بی‌تعصب، زبان‌دان، پرکار، مبارز. در سال ۱۲۸۱ فکر اتحاد جامعه‌های اسلامی را برای رهایی مسلمین از بهره‌کشی و ستمگری به میان نهاد و برای ترویج و تحقق آن از کشوری به کشوری رفت. با وجود پایگاه اجتماعی والای خود، همواره ساده و سبکبار بود. چیزی نداشت و از داشتن بیزار بود. همواره از سلاطین و طبقات حاکم دورتر و به توده‌ها نزدیک‌تر می‌شد. اسیر تعصبات ملی نبود. همه جهان یا حداقل، جهان اسلام وطن او محسوب می‌گردید. بازتاب این سعه صدر در رفتار او مشهود بود: پیوسته در سیر و سفر به سر می‌برد. به زبان‌های گوناگون سخن می‌گفت. گاهی خود را استانبولی، گاهی افغانی، کابلی، طوسی یا اسدآبادی می‌خواند. تن‌پوش‌های ملت‌های گوناگون را در بر کرد. برای شناخت جامعه‌های استثمارگر و کشف رازهای سیادت آن‌ها، بی‌پروا در مجامع آن‌ها داخل می‌شد و در جامعه‌های استعمارزده، طبقات حاکم را ملامت می‌کرد و طبقات محکوم را تکان می‌داد. دولت‌های اسلامی و در رأس آن‌ها، ایران و عثمانی و همچنین دولت‌های استعماری مخصوصاً انگلیس در آغاز به امید بهره‌برداری سیاسی از نفوذ اسدآبادی، بر او حرمت بسیار نهادند. ولی به‌زودی چون او را مانع مطامع

۱. دکتر فریدون آدمیت: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۲-۲۱.

خود شناختند، با او در افتادند و هر گونه تهمت بدو بستند. به سعایت روحانی نمایان، از کابل اخراج شد. حکومت انگلیسی هندوستان او را از توقف در شبه‌قاره هندوستان بازداشت. در عثمانی بر اثر دشمنی شیخ الاسلام اسلامبول، به زحمت افتاد و از اسلامبول به قاهره پناه برد. در آنجا نیز آزادی نگذاشتند و به جرم انتقاد از ولیعهد انگلیس، از مصر تبعیدش کردند. در سال‌های آخر سده سیزدهم مقامات انگلیسی هندوستان او را تحت نظر قرار دادند و ورود نشریه العروة الوثقی را که از طرف او در پاریس انتشار می‌یافت، غیر مجاز شمردند. هنگامی که در ۱۳۰۴ به دعوت ناصرالدین شاه به ایران آمد، آزارش کردند و از ایران راندند. در روسیه مورد قهر حکومت تزاری قرار گرفت. در ۱۳۰۸ باردیگر در ایران تحقیر و تبعید شد. در ۱۳۱۴ در عثمانی او را ملحد انگاشتند و احتمالاً به فرمان سلطان عثمانی، مسمومش کردند.<sup>۱</sup>

در ذی‌القعدة ۱۳۰۴ که پا به ایران نهاد، به راهنمایی مصطفی قلی سهام‌السلطنه عامری، خان عرب اردستان که از سوی دربار مأمور پذیرایی او بود، از بوشهر به اصفهان رفت و پس از ملاقاتی که میان او و مسعود ظل‌السلطان، پسر ناصرالدین شاه روی داد، به کاشان و سپس به تهران وارد شد.

رفتارش با شاه مغرور قاجار، رفتار معلمی بود باشاگردی ناخلف، چنان که روزی در پاسخ شاه که پرسید: «از من چه می‌خواهی»، بی‌پرده پاسخ داد: «دو گوش شنو!»<sup>۲</sup> اما مقامات انگلیسی برای ترسانیدن شاه، طغیان‌هایی مانند قیام اعرابی پاشا و خروج مهدی سودانی را که در آن زمان در جهان اسلام در گرفته بودند، به یاد او آوردند و او را نسبت به سیدجمال‌الدین بدبین گردانیدند، چندان که سیدجمال‌الدین به ناگزیر ایران را به قصد روسیه ترك گفت.<sup>۳</sup>

۱. عبدالحسین ملك‌المورخین [سپهر]: سیرت سیدجمال‌الدین، مهلح دنیاودین، ص ۱۶.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۲۷.

اسدآبادی در محرم ۱۳۰۸ بار دیگر وارد ایران شد. به زودی منزلگاهش قبله گاه بهبود خواهان گردید و روحانیان برجسته‌ای چون هادی نجم‌آبادی نزد او شتافتند تا در مورد فساد دولت ایران و استعمار خارجیان چاره‌جویی کنند. پس دربار به شدت بر او خشم گرفت. اسدآبادی برای رعایت حال میزبان خود، اجباراً خانه او را ترک گفت و در محوطه تحصن زیارتگاه حضرت عبدالعظیم واقع در شهر ری، در خانه‌ای محقر ساکن شد. اما تهدید دولت مردم را از مصاحبت او ترسانید و او را منزوی ساخت. فقط یکی از سریدان شجاع او به نام میرزارضا کرمانی همچنان نزد او ماند.<sup>۱</sup>

به امر شاه، اسدآبادی را تکفیر کردند و سپس از بستر بیماری بیرون کشاندند و با زیرجامه روی گل و برف کشیدند و به سوی مرز راندند. مأموران دولت حکیم مصلح را بدین طرز شرم‌آور به کرمانشاه رساندند و به خانقین در بین‌النهرین انتقال دادند. دولت ایران از بیم واکنش ایرانیان مقیم عتبات عالیات (شهرهای مقدس بین‌النهرین)، از دولت عثمانی خواست که اسدآبادی را از رفتن به عتبات باز دارد، و خود نیز به امید جلوگیری از طوفان غضب عمومی، در باره اسدآبادی به سمپاشی پرداخت. «حکومت برای این که از تأثیر سوئی که هتک حرمت بست در مردم ایجاد کرده بود، بکاهد، به طرز معنی داری ادعا کرد که سید مسلمان نیست!»<sup>۲</sup>

اما پیروان اسدآبادی هم بیکار ننشستند. هم در داخل و هم در خارج ایران شبنامه‌های تکان‌دهنده منتشر کردند، و در رمضان ۱۳۰۸ نامه بی‌امضای آنان خطاب به شاه، هیجان شدیدی در مردم تهران پدید آورد.<sup>۳</sup> اسدآبادی با وجود مصایبی که دید، از میدان مبارزه کناره نگرفت و سرانجام در جامعه‌های اسلامی پیروان فراوان یافت و شاگردان برجسته پرورد، همچون

۱. همان، ص ۱۴.

۲. حامد الگار: نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ص ۲۸۰.

۳. سیاح: پیشین، ص ۷-۳۳۳.

شیخ احمد روحی و آقاخان کرمانی و افضل‌الملک کرمانی در ایران، محمدعبده و سعد زغلول در مصر، سیداحمد و بعدها محمدآقبال در هندوستان، عبدالقادر مغربی و سیدعبدالرحمن کواکبی و محمدباقر بواناتی در سوریه، احمدرضا در ترکیه، احمدآقایف در روسیه... جنبش اتحاد اسلامی که بعداً به الهام او به وجود آمد، شوری در عالم اسلام افکند و در جریانات سیاسی مؤثر افتاد.

مقارن اخراج اسدآبادی از ایران، جنبش برضد انحصار تنباکو و توتون در گرفت. این جنبش که روحانیان و از آن جمله اسدآبادی را پیشاپیش ملت، علیه دولت ناصرالدین شاه و امپریالیسم انگلیس به حرکت در آورد، به راستی پیشاهنگ مبارزه‌ای علنی بود که پس از پیچ و تاب بسیار، به انقلاب مشروطیت منجر شد. ناصرالدین شاه بر اثر وعده‌ای که در طی سومین سفر خود به اروپا، برای اعطای امتیاز استفاده از تنباکو و توتون ایران به یک شرکت انگلیسی، معروف به «رزی» داده بود، در ۱۳۰۷ در زیر فشار دراموندولف (Drummond Wolff)، سفیر انگلیس در ایران، از ایفای وعده خود ناگزیر شد. به موجب امتیازنامه‌ای که دولت ایران صادر کرد، دادو ستد تنباکو و توتون ایران و حتی نظارت برزراعت آن‌ها منحصرأ در اختیار شرکت انگلیسی قرار گرفت.

تسلط شرکت انگلیسی بر کشت و خرید و فروش تنباکو و توتون از سویی پیشه‌وران و بازرگانان و از سوی دیگر، عموم اصلاح‌طلبان را به خشم آورد. «روح اعتراض عام در جنبشی علیه انحصارنامه دخانیات تجسم یافت. انگیزه اصلیش، اقتصادی و سیاسی محض بود. اولین گروه اجتماعی که علیه آن به پاخاست، صنف کاسب و تاجر توتون و تنباکو بود. سپس با مشارکت سایر طبقات، به صورت حرکت اجتماعی کمابیش متشکل درآمد، و هدف آن حرکت، دورتر و بزرگ‌تر از مسئله تنباکو بود.»<sup>۱</sup>

در رمضان ۱۳۰۸ در پی اعتراض بازرگانان توتون و تنباکو در شیراز،

بازارهای شیراز بسته شدند، و يك روحانی به نام فال اسیری که قبلاً به سبب بالا رفتن قیمت‌ها، شیرازیان را شورانیده و به وسیله ظل السلطان، پسر سفاک ناصرالدین شاه، به اصفهان تبعید شده بود، در مسجد و کیل شیراز با شمشیر بر منبر رفت و علیه انحصار تنباکو و توتون نطق پرشوری ایراد کرد و ضمن آن چنین گفت: «موقع جهاد عمومی است. ای مردم، بکوشید تا جامه زنان نبوشید. من يك شمشیر و دو قطره خون دارم. هر بیگانه‌ای که برای انحصار دخانیات به شیراز بیاید، شکمش را با این شمشیر پاره خواهم کرد.»<sup>۱</sup>

حاکم شیراز، رضا قوام‌الملک به دستور دولت، به جان روحانیان افتاد و فال اسیری را گرفت و مخفیانه به بصره تبعید کرد. پس از تبعید او، کارگزاران شرکت انگلیسی وارد شیراز شدند و با تبختر به کار پرداختند. در آن‌حین ناصرالدین شاه برای جلوگیری از فعالیت‌های احتمالی روحانیان در شهرهای دیگر، شتابانه با آنان تماس گرفت. ولی به نتیجه‌ای نرسید. در شیراز، روحانیان حوزه‌های درسی خود را تعطیل کردند، سوداگران بازارها را بستند و مردم ساده کفن پوشیدند و آماده جهاد شدند. در اصفهان روحانیان به قیادت مجتهد، محمد تقی نجفی (آقا نجفی) حکم اباحه خرید و فروش تنباکو را صادر کردند. در تبریز مردم برای استهزاء نماینده‌ای که شاه با نامه و هدیه نزد مجتهد، جواد تبریزی فرستاده بود، نامه‌ای به گردن سگی بستند و آن را در شهر گردانیدند!

مبارزه به خارج ایران مخصوصاً به بین‌النهرین هم کشیده شد. فال اسیری در بصره به ملاقات اسدآبادی نایل آمد. بر اثر آن ملاقات، اسدآبادی نامه‌هایی برای روحانیان برجسته ایران و نیز برای حسن شیرازی، مجتهد بزرگ ایرانی که در سامره بین‌النهرین اقامت داشت، فرستاد و مخالفت با امتیازهایی را که دولت ایران به خارجیان داده بود، توصیه کرد. شیرازی با آن که رغبتی به سیاست نداشت، پس از دریافت نامه

۱. الگار: پیشین، ذیل ص ۲۸۸.

اسدآبادی و گفت و شنود با فال‌اسیری، در ذی‌حجه ۱۳۰۸ اعتراض‌نامه‌ای به نام شاه ارسال داشت و علی‌رغم توضیحات دولت ایران و تهدیدات شاه، در ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ به مجتهد، حسن آشتیانی که مقیم تهران بود، نامه‌ای نوشت و به او مأموریت داد که نیابتاً علیه انحصار تنباکو و توتون اقدام کند. آشتیانی هم استعمال تنباکو و توتون را تحریم کرد؛ و مردم ساده با وجود خشونت دولت، تا جمادی‌الآخر ۱۳۰۹ که دولت حاضر به لغو انحصار تنباکو و توتون نشد، از کشیدن قلیان و سیگار خودداری نمودند. از این گذشته، تظاهرات پرشوری در شهرها بر پا داشتند. در ضمن این تظاهرات، مردان علناً به دولتمردان ناسزا می‌گفتند، و زنان از سر تحقیر، شاه را «شاه‌باچی» می‌خواندند.<sup>۱</sup>

در پی شکست دولت از ملت و لغو امتیازنامه تنباکو و توتون، تبلیغ‌گران دولتی کوشیدند که مبارزه ملت را کم‌بها جلوه دهند. از این جهت آن‌را زاده‌دسیسه خارجی‌ان یا سودجویی بازرگانان یا خو است دربار، قلمداد کردند.<sup>۲</sup> با این همه از آن پس دولت ناصرالدین سخت ترسان شد، و برای پوشانیدن ترس خود، بر سببیت افزود. در دهه آخر سلطنت او جاسوسی و فعالیت پلیس مخفی و خفیه‌نویسی علیه مردم دامنه‌ای پهناور یافت. بر مبارزان داغ یاغی‌گری، بابی‌گری، و نام‌سلمانی زدند. آنان‌را به سیاه‌چال‌ها و شکنجه‌خانه‌ها و دارها سپردند، چنان‌که یوسف مستشارالدوله را برای نوشتن کتاب «یک‌گلمه» که سراسر در ستایش و دفاع از قانون بود، بارها آزار دادند.<sup>۳</sup>

اما روزگار یا به قول هگل، «روح‌زمان» با یکه‌تازی سازگار نبود. از لحاظ بسیاری از ایرانیان که از تحولات مغرب‌زمین خبر داشتند، عصر سوسیالیسم بود، و برای آنان که سوسیالیسم را در نمی‌یافتند، عصر طغیان بی‌هدف بود، عصر

۱. ملك‌المورخین سپهر: پیشین، ص ۳۱.

۲. الگار: پیشین، ص ۵-۲۹۴ و ۳۰۰.

۳. محمد ناظم‌الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، جلد ۱، ص ۱۰۵.

آنا رشیسم بود، عصر تروریسم بود. در آن عصر بسا جامعه‌ها واژگون شدند، و بسیاری از قدرقدرتان به دست مردم به قتل رسیدند. اگر ایران یکی از آن جامعه‌های واژگون شده نبود، ناصرالدین شاه یکی از قدرقدرتان مقتول بود.

مرید وفادار اسدآبادی، میرزارضا کرمانی که کراراً دستگیر شده و آزار دیده و دوتن از فرزندانش را از دست داده بود، در پی بیدادشرم آوری که ناصرالدین نسبت به مرشد او، اسدآبادی روا داشت، دردآگاه وجدان خود، ناصرالدین را محکوم به مرگ کرد و خود حکم اعدام را به موقع اجرا گذاشت: در همان محل که اسدآبادی را کشان کشان از تحصن گاه بیرون کشیدند و بدون تن پوش کافی با اهانت بر یابو نشانند و به تبعید فرستادند، به روی شاه ستمگر طپانچه خالی کرد.<sup>۱</sup>

بعد از قتل ناصرالدین و شهادت میرزا رضا کرمانی، ولیعهد کودن و منحرف و عیاش، مظفرالدین باپولی که از بانگ انگلیس وام گرفته شده بود، تاج گذاری کرد.<sup>۲</sup> البته این مقدمه شوم، دنباله‌ای شوم داشت. مظفرالدین به خارجیان امتیازات گوناگون داد و وام‌های کمر شکن مکرر گرفت و عمر خود را در داخل و خارج ایران به فسق و فجور گذراند. یکی از امتیازاتی که مظفرالدین شاه به خارجیان اعطا کرد، امتیاز استخراج نفت بود که به یکی از دولت وندان انگلیس به نام داریسی داده شد.<sup>۳</sup>

دولت مظفرالدین تاحدی که توانست، پیروان اسدآبادی و سایر بهبودخواهان را زیر فشارهای گوناگون قرار داد. اما مردم هم پس از قتل ناصرالدین به دست یک مرد ساده، در برابر طبقه حاکم گستاخ‌تر و متهورتر و نیز امیدوارتر شده بودند: اگر شاه کشی میسر باشد، سرنگون کردن رژیم کشور هم امکان پذیر خواهد بود! در این باره تاریخ‌شناس برجسته، فریدون آدمیت چنین نوشته است:

۱. سیاح: پیشین، ص ۴۶۰.

۲. علی امین‌الدوله: خاطرات سیاسی علی امین‌الدوله، ص ۲۲۲.

۳. دنیس رایت: انگلیسیان در ایران، ص ۱۰۵.

«همان اندازه که قرضه‌های خارجی بر نفوذ اقتصادی و سیاسی کشورهای استعماری افزود، روح ناسیونالیسم را برانگیزانند. همان اندازه که دولت در اجرای نقشه‌های «ر فورم مالی» فروماند و به ورشکستگی تهدید گردید، از قدرت و اعتبار سیاسی کاسته شد. در این محیط بحرانی و فعل و انفعال عوامل گوناگون، اعتراض و مقاومت عمومی در برابر دولت قوت روزافزون می‌گرفت. لزوم تأسیس «حکومت ملی» در جهت تغییر مطلقیت به مشروطیت تشکل پذیرفت.»<sup>۱</sup>

هنگامی که نایبیان ازدیوان طرد شدند و دشمنان آنان کارگزاران شهر گردیدند و هر لحظه انتظار برخورد خونین آنان می‌رفت، انفجار اجتماعی بزرگی که صدها غائله محلی را تحت الشعاع قرار داد، در تهران روی داد: انقلاب مشروطیت ایران. انقلابی که در معنی وسیع خود، در ۱۳۲۳ آغاز شد و پس از طی مراحل متعدد، در اوایل ۱۳۳۹ سقوط کرد. فساد سیاسی و هرج و مرج اقتصادی از آغاز عصر ناصرالدین شاه بر اثر انحطاط نظام فئودالیسم و توسعه شهرنشینی و سوداگری و نفوذ فرهنگ سرمایه‌داری غرب و تکانه جنبش سوسیال دموکراسی و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و آموزش‌های آزادمنشان و انقلابیان ایرانی، سراسر ایران را فراگرفتند و رفته رفته منجر به افزایش شکایات مردم و اعتراضات رهبران روحانی و تظاهرات گروه‌های ملی شدند و سرانجام به انقلابی ژرف و پردامنه انجامیدند. این انقلاب، انقلاب اصیل مردم ایران بر ضد سلطنت و فئودالیسم بود. ولی از همان ابتدا به وسیله طبقه حاکم داخلی و امپریالیسم خارجی، مخصوصاً امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری منحرف شد. با این وصف فشار انقلاب به پایه‌ای رسید که مظفرالدین شاه ناگزیر از تمکین به خواسته‌های ملت گردید و رضایت داد که حکومت استبدادی قاچار لباس پارلمان-نتریسیم بپوشد و برخی از اقتدارات سیاسی را به نمایندگان مردم بسپارد.

معمولاً آغاز انقلاب را نخستین ماه‌های سال ۱۳۲۳ می‌گیرند. در این زمان که تباهی دولت و استبداد صدراعظم‌ها مخصوصاً امین‌السلطان و عین‌الدوله مردم

را به تنگ آورده بودند، در تهران گروهی از پیشه‌وران و بازرگانان و روشنفکران و طلاب معارف دینی معترضانه عزل صدر اعظم عین الدوله و وابستگی‌انش را خواستند. شاه تامل کرد، و عین الدوله به دستگیری و تبعید و اعدام رهبران مردم پرداخت. در پی تباہکاری‌های عین الدوله، مردم تبریز و اصفهان و شیراز هم مانند مردم تهران اعتراض کردند و خواستار تأسیس عدالتخانه شدند. پس در شوال ۱۳۲۳ گروهی از روحانیان به ریاست طباطبائی و بهبهانی نخست در تهران و سپس در قم به تحصن نشستند. به زودی کشاورزان و کارگران نیز برپا خواستند و عناصر خورده بورژوا فعال‌تر شدند. مردم به موازات مخالفت با طبقه حاکم، دست به تحریم کالاهای خارجی و حمله به خارجیان زدند و افزون بر عدالتخانه، خواهان مشورتخانه ملی هم گردیدند.

این انقلاب، انقلاب مردم ساده ایران بود. اما البته برخی از قشرهای طبقه حاکم و همچنین قدرت‌های خارجی در ایجاد و سیر آن بی‌تأثیر نبودند. مثلاً محمد علی، ولیعهد به سبب دشمنی خود با عین الدوله، در ابتدا خواهان تقویت انقلاب بود، و دولت انگلیس در برابر دولت روسیه که حامی دودمان قاجار بود، مشروطه خواهان را - به قصد تضعیف سلطنت قاجار و نه سقوط آن - حمایت می‌کرد.

بر اثر زد و خوردهای مکرر، مظفرالدین شاه عین الدوله را معزول کرد و نصرالله مشیرالدوله را به جای او نشانید. آن‌گاه در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ (۵ اوت ۱۹۰۶ م) علی‌رغم بلوای مرتجعان در تهران و تبریز و رشت و اصفهان و جاهای دیگر، فرمان مشروطیت را صادر کرد. به موجب آن، قانون اساسی تنظیم شد و قدرت شاه محدود گردید و مجلس شورای ملی که اعضای آن به وسیله مردم برگزیده می‌شدند، برای کنترل دولت به وجود آمد.

مظفرالدین اندکی پس از صدور فرمان مشروطیت درگذشت، و ولیعهد او، محمدعلی به سلطنت نشست. شاه جدید امین السلطان استبداد طلب را به صلابت برداشت و برای نابودی مشروطیت، نخست در خفا، و سپس به طور علنی دست به تار

شد و از دولت‌های خارجی کمک خواست. در اوت ۱۹۰۷ م به موجب یک پیمان، شمال ایران زیر نفوذ روسیه و جنوب آن زیر نفوذ انگلیس قرار گرفت و قلمرو دولت ایران به منطقه بی‌طرفی در میان دو منطقه نفوذ خارجی تبدیل گردید.

و اکنون مردم در برابر پیمان ۱۹۰۷ م و دیکتاتوری محمدعلی شاه شدید بود، و امین‌السلطان ظاهراً به اشاره حیدر عمو اوغلی که یکی از انقلابیون برجسته آذربایجان و معروف به «بمبیس» بود، به قتل رسید. پس شاه موقتاً به ملائمت گرایید. اما در محرم ۱۳۲۶ به بهانه آن که خود مورد سوء قصد قرار گرفته است، علناً وابسته دولت روسیه تزاری شد و دسته‌های ضد انقلابی را علیه مردم و مجلس شورای ملی به طغیان برانگیخت. در جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ساختمان مجلس شورای ملی را با توپ گلوله باران کرد و گروهی از رهبران مشروطیت چون بهبهانی و ملک‌المتمکلمین و صوراسرافیل و سید جمال واعظ را بازداشت کرد و برخی از آنان را به زجر کشت. به این ترتیب سلطنت مطلقه باریگر استقرار یافت، و دوره استبداد جدیدی که در برابر استبداد دیرینه پیش از مشروطیت، «دوره استبداد صغیر» نام گرفته است، آغاز شد.

با وجود سببیت دولت استبدادی، مردم ایران مخصوصاً در تهران و آذربایجان و گیلان و اصفهان خود را برای قیام مسلحانه آماده کردند. در آذربایجان دو رهبر مردمی به نام ستارخان و باقرخان دسته‌های ضد انقلابی را تارومار کردند و حکومتی خودمختار در تبریز برقرار ساختند. با آن که در برابر حمله دولت به شهر تبریز چهار ماه مقاومت نمودند، بالاخره بر اثر هجوم سپاه روس، شهر را رها کردند. در گیلان سپهدار اعظم تنکابنی به یاری برخی از رهبران انقلابی آذربایجان مانند حیدر عمو اوغلی و برخی از رهبران انقلابی ارمنیان ایران مانند پیرم داوید یا نتس مردم را بسیج کرد و روانه تهران گردانید. در اصفهان مردم به ارشاد روحانیان مخصوصاً محمد تقی مسجد شاهی (آقاجفی) و برادرش، نورالله ثقة‌الاسلام (حاج آقا نورالله) و سید حسن مدرس، بردولت شوریدند، و کثیری از مردان اهل بختیاری به تهران ناخند.

در پی فتح تهران، محمدعلی شاه با همه خشونت‌های خود، از ایران رانده شد، و دوره يك ساله «استبداد صغیر» به پایان آمد. سران مشروطه خواهان احمد فرزند خردسال محمدعلی را به سلطنت برداشتند و نظام مشروطیت را از نو برقرار کردند. بر اثر آن، مردم از حقوق دموکراتیک برای تجمع و اظهار نظر و جز این‌ها - حقوقی که میراث گرانمایه انقلاب کبیر فرانسه بود - برخوردار شدند و به تأسیس سازمان‌های صنفی و انجمن‌های مردمی و حزب‌های سیاسی پرداختند، چنان‌که حیدر عمو اوغلی به الهام سوسیال دموکراسی روسیه، به کمک آزادی خواهانی مانند سلیمان اسکندری و محمد رضا مساوات، حزب سوسیال دموکرات ایران را در تهران و برخی دیگر از شهرهای ایران برپا داشت.

اما به زودی وابستگان امپریالیسم بی‌محابا انقلاب مشروطیت را از مسیر خود منحرف کردند و به محافظه‌کاری کشاندند. اشراف وابسته به انگلیس تقریباً یکه‌تاز میدان شدند. سپهدار اعظم تنکابنی و یپریم داوید یانتس که از رهبران حزب محافظه‌کار داشناک سوتیون بود، همانند بیشتر سران ایل بختیاری (که مهم‌ترین عوامل انگلیس در ایران به‌شمار می‌رفتند) به روی کار آمدند. اینان در حالی که محمدعلی شاه مطرود و نیروهای ضدانقلاب او هنوز مزاحم جامعه بودند و بسیاری از بزرگان مشروطیت منجمله گروهی از سران بختیاری از او جانبداری می‌کردند،<sup>۱</sup> سیاست عمومی ایران را در جهت مصالح اشراف محافظه‌کار و امپریالیسم رهبری کردند و از این گذشته، برای سرکوبی مشروطه خواهان راستین، به هر کاری تن دردادند، چنان‌که باعث قتل روحانی مبارز - بهبهانی - شدند، علیه انقلابیان آذربایجان که به تهران شتافتند، اردو کشی کردند و کثیری را کشتند، حتی ستارخان را مجروح کردند. بدین ترتیب جناح منحرف مشروطیت با وجود اختلافات درونی خود، متحداً جناح اصیل را پس زد و حکومتی محافظه‌کار که اختیارش در کف امثال سپه‌ا، اعظم تنکابنی و

۱. خسرو سردار ظفر بختیاری: «یادداشت‌های سردار ظفر»، در خاطرات سیدعلی

محمد دولت آبادی، نوشته سیدعلی محمد دولت آبادی، ص ۱۶۸ و ۱۷۰.

سران بختیاری و عین‌الدوله بود، برپا کرد. حکومت به‌ظاهر مشروطه‌خواه دست بختیاریان را برای هرگونه قتل و غارت باز گذاشت،<sup>۱</sup> و مقاومت مردم را بسا زدن و بستن و کشتن پاسخ داد. با این همه مردم دست از مقاومت برنداشتند. در نتیجه، هرج و مرج بر جامعه حکمروا شد، و آرام آرام مردم دریافتند که طبقه حاکم ایران از حمایت انگلیس و روسیه بهره‌ور است و در این صورت رهایی از دیکتاتوری دولتی مستلزم رهایی از یوغ امپریالیسم است، و پس بر نفرت و عداوت آنان نسبت به انگلیس و روسیه افزود. در آن میانه ایالات متحده آمریکا و مخصوصاً آلمان از این وضع آشفته و انتظار آمیز ملت ایران استفاده کردند و به‌عنوان دوست، به ایرانیان نزدیک شدند.

۱. ابراهیم صفائی : دهبان مشروطه، ص ۲۷۷.

## ۰۲. روابط نایب‌بیان و مشروطه خواهان

در طی دوره درازی که فرزندان نایب حسین بزرگ می‌شدند و فرقه نایبی نضج می‌گرفت، حوادث اجتماعی خطیری که به انقلاب مشروطیت انجامید، در ایران روی داد. از میان این حوادث، آنچه بر نایب‌بیان اثر بیشتری نهاد، مبارزه اسدآبادی با دربار قاجار و قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی بود.

نایب حسین به علت علاقه بی‌غل و غشی که در تهران به اسدآبادی پیدا کرده بود، نهضت اتحاد اسلامی اسدآبادی را محور آیین عیاری خود و یارانش گردانید، نایب‌بیان را با افکار اسدآبادی آشنا کرد و در کاشان پایه انجمنی را که در دوره مظفرالدین شاه «هیئت اتحاد اسلامی» گردید، نهاد. از آن پس هر یک از نایب‌بیان که به تهران می‌رفت، می‌کوشید که از رجال خاندان‌های سپهر و غفاری نوشته یا خبری شفاهی درباره اسدآبادی بگیرد و به او برساند. بعداً رساله‌ای که به وسیله عبدالحسین ملک‌المورخین، نواده لسان‌الملک سپهر در آن زمینه نگارش یافت و به دستور و با

نفقه نایب حسین در کاشان به چاپ رسید، دستمایه نایبمیان شد. مطابق مفاد این رساله، اسدآبادی که محققانه به جامعه‌های اسلامی می‌نگریست آن‌ها را در برابر جامعه‌های اجنبی اروپایی، زیون دید و برای کشف این زیون، به تدقیق پرداخت. دریافت که غارتگری اروپای جدید با آن که در انحطاط جامعه‌های اسلامی مؤثر بوده است، علت اصلی آن به‌شمار نمی‌رود، و علت را باید در خود جامعه‌های اسلامی جست. جامعه‌های اسلامی از هر لحاظ کم‌مایه‌اند، و این کم‌مایگی مادی و معنوی زاده نظام استبدادی دیرینه است که محض بقای سیطره خود، هم‌شئون اجتماعی حتی معتقدات مردم را به فساد می‌آلاید. بنابراین شرط رهایی جامعه‌های اسلامی، قیام عمومی مردم بر نظام استبدادی است. ولی این قیام بدون بیداری و تشکل اجتماعی میسر نیست. زمینه بیداری اجتماعی و قیام عمومی، جنبش اتحاد اسلامی است. مراد از اتحاد اسلامی اتحاد ملت‌های مسلمان (و نه اتحاد دولت‌ها) است، و آن دو هدف دارد: یکی رهایی از خرافات و دست‌یابی بر بازپسین دستاوردهای علمی و هنری و فلسفی بشری است، و دیگری درهم شکستن حکومت‌های استبدادی جامعه‌های اسلامی و برانداختن حامیان خارجی آن حکومت‌هاست. در این صورت دین باید از صورت امری فردی به‌درآید و به‌عنوان امری اجتماعی، انقلابی و جامعه‌ساز شود.<sup>۱</sup>

بدیهی است که روشن‌اندیشی و ترقی‌خواهی اسدآبادی برای طبقات حاکم جامعه‌های اسلامی و امپریالیسم اروپایی خوشایند نبود. از این رو امپریالیسم و طبقات حاکم آن جامعه‌ها تا توانستند در آزار او کوشیدند و حتی پس از مرگ او، در امحاء آثارش تلاش ورزیدند و پیروانش را زدند و بستند و کشتند.

در جریان زندگی پرشور اسدآبادی، نایب حسین همانند بسیاری دیگر از پیروان او، افکار او را محور معتقدات خود گردانید. از این رو اصول مقبول حلقه نایبی که مبتنی بر جانبداری از مردم و ایستادگی در مقابل خداوندان زورور بود، به آیین اتحاد

۱. ملك المورخین سپهر: پیشین، ص ۴۲-۳۸.

اسلامی پیوند خورد. فرقه نایبی به‌عنوان جزئی از جنبش گسترده اتحاد اسلامی، بر خود فرض دانست که هرچه بیشتر در ترویج آئین اتحاد اسلامی مجاهدت نماید و با جذب به شعار «بعد از خدا، خالق خدا» و «بهر خدا، خالق خدا» توده مردم را به خدمت اتحاد اسلامی کشاند و بیدار و متشکل سازد.

در سال ۱۳۰۴ نایب حسین به دیدن اسدآبادی یا به قول خود، «حکیم» نایل آمد. در آن سال اسدآبادی از خارج وارد بندر بوشهر شد و به اصفهان رفت. مصطفی قلی سهام السلطنه که مأمور پذیرایی اسدآبادی بود، او را از راه کاشان به تهران رسانید. از این رو نایب حسین مجالی یافت تا مطابق آرزوی دیرین خود، حکیم را زیارت کند.<sup>۱</sup> نایب حسین در سال ۱۳۰۸ شنید که ناصرالدین شاه بر اسدآبادی سخت گرفته و او را ناگزیر از اقامت در شهرری کرده است. چنان که پیران کاشان نقل کرده‌اند، از این خبر سخت خشمگین شد و به سرعت به شهرری رفت و هنگامی که همه اطرافیان حکیم جز میرزا رضا کرمانی از بیم حکومت، او را رها کرده بودند، به خدمت او رسید و هدایایی نثار کرد.<sup>۲</sup>

در سال ۱۳۰۹ نایب‌ان آگاه شدند که دو مجتهد بزرگ، شیرازی و آشتیانی به الهام اسدآبادی، برای مبارزه با اعطای امتیاز توتون و تنباکو به یک مؤسسه انگلیسی، استعمال دخانیات را تحریم کرده‌اند. پس بی‌درنگ با مخالفان امتیاز همصدا شدند، و نایب حسین شخصا از کشیدن قلیان دست کشید و برای تأیید تحریم دخانیات، اعلامیه‌ای در کاشان صادر کرد.<sup>۳</sup>

در آن زمان بستگی به افکار اسدآبادی مانند بستگی به کمونیسم در زمان حاضر، بسیار مخاطره‌آمیز بود، و بسیاری از یاران اسدآبادی به زندان و اعدام گرفتار آمدند و حتی برخی از خویشاوندان او مانند میرزا لطف‌الله و میرزا شریف‌مورد آزار قرار گرفتند. از این رو ارادت نایب‌ان به اسدآبادی بهانه جدیدی برای دشمنی

۱. علی‌اکبر عجمی: مصاحبه، شهر یور ۱۳۱۰ ش.

۲. ملك المورخین سپهر: پیشین، ص ۳۵.

۳. همان، ص ۳۶.

با نایب‌بیا به مقامات کاشان و تهران داد. نایب‌بیا نیز به سبب همین ارادت، برخشونت خود در برابر طبقه حاکم افزودند.

بر روی هم نایب‌بیا از آغاز گردنکشی نایب حسین هیچ‌گاه از واکنش در مقابل فشارهای دولتیان باز نایستادند. برخی از این واکنش‌ها را یاد می‌کنیم:

در ابتدا چون حکومت تظاهرات جمعی سیاسی را تاب نمی‌آورد، نایب‌بیا معمولاً برای تبلیغ علیه دولت در مراسم جمعی سوگواری دینی، چه در مسجدها و چه در حین راه‌پیمایی‌ها شرکت می‌کردند و در ضمن روضه‌خوانی و نوحه‌خوانی باشعارهایی تند، مردم را علیه اشراف و حکومت می‌شورانیدند و حتی به حمله علیه اشراف یا املاک آنان برمی‌انگیختند.

همواره در برابر تعدیات اشراف محلی، از مردم جانبداری می‌کردند. در يك مورد با عمال حسین قلی نظام السلطنه در افتادند. نظام السلطنه که بعداً در عصر محمد علی شاه، به مقام رئیس الوزرای رسید، مردی مالدار و مال‌اندوز بود و در ناحیه‌های متعدد منجمله در نطنز املاک داشت.<sup>۱</sup>

مباشران او در نطنز به اتکاء قدرت او، همواره به اراضی و قنات‌های دیگران تجاوز می‌کردند. مردم چون دادخواهی نیافتند به نایب حسین متوسل شدند، و او پس از آن که به مباشران اخطار کرد و نتیجه نگرفت، شبانه با صد سوار به نطنز تاخت و مزرعه نظام السلطنه را لگدکوب اسبان کرد و چاه‌های قنات او را با سنگ و خاک پر کرد و باز گشت.<sup>۲</sup>

در سال ۱۳۰۲ نایب حسین که هرگز مظالم ظل السلطان را نسبت به خانواده خود از یاد نبرده بود، دست به کاری تهورآمیز زد، و آن شرکت در توطئه‌ای علیه ظل السلطان بود. ظل السلطان در رجب ۱۲۹۹ نامردانه حسین قلی ایلیخان بختیاری را به زجر کشت و دو پسر ارشد او، اسفندیار (سردار اسعد اول) و علی قلی (سردار

۱. مهدی بامداد: قادیخ رجال ایران، جلد اول، ص ۴۵۳.

۲. اسدالله خرازی: پاسخ به پرسش‌نامه، مهر ۱۳۵۵ ش.

اسعد دوم) را به زندان انداخت. علی‌قلی پس از یک سال با دادن رشوه از زندان نجات یافت، ولی ظل‌السلطان اسفندیار را که می‌بایست به جای پدر، ایلخان گردد، همچنان در زندان نگه داشت و رقیب آنان، امام‌قلی بختیاری را به ایلخانی گمارد و طرفداران آنان را مورد آزار دائم قرار داد.<sup>۱</sup>

پس کسان اسفندیار برای رهایی او و گرفتن انتقام خون ایلخان مقتول، به فکر نجات اسفندیار و قتل ظل‌السلطان افتادند. چون این کار مستلزم حمله به شهر اصفهان بود، در صدد یافتن متحدانی برآمدند و پس از مذاکرات محرمانه، موافقت برخی از سران ایل‌های بیرانوند و قشقائی و نیز همکاری نایب‌ان و دسته‌ای از عیاران اصفهان را جلب کردند.

از این گذشته، فرماندهان دسته‌ای از سپاهیان لر ظل‌السلطان را به وسیله پول با خود همداستان ساختند. قرار شد که از سویی عیاران نایبی با احتیاط تمام از کاشان به اصفهان بروند و در محله لرنشین لنبان میان لران مهاجر مخفی شوند، و از سوی دیگر سواران بختیاری و بیرانوند و قشقائی به بهانه‌های متفاوت پایگاه‌های خود را ترک گویند و خود را در حالت استتار به پیرامون اصفهان برسانند. می‌بایست سواران ایلی شبانه به شهر حمله‌ور شوند و سپاهیان ظل‌السلطان را به سوی خود کشند، و در همان حال عیاران کاشانی و اصفهانی به کمک دسته سپاهیان لر برای ربودن اسفندیار و کشتن ظل‌السلطان اقدام کنند. اما حرکات شتابزده طرفداران اسفندیار و علی‌قلی در ایل بختیاری سبب شد که پیش از اجرای نقشه، ایلخان امام‌قلی از آن بویی برد و به ظل‌السلطان خبر دهد. در نتیجه ظل‌السلطان پس از آن که به واحدهای مسلح خود فرمان آماده‌باش داد، مغروران به مردم اصفهان و شهرهای اطراف آن اعلام داشت که برخی از دسته‌های یاغی برای هجوم به اصفهان توطئه کرده بودند، ولی حکومت اصفهان به توطئه آنان پی‌برد و آنرا خنثی کرد. به این ترتیب نقشه حمله به اصفهان برهم خورد، و اسفندیار همچنان در زندان ماند و فقط در ۱۳۰۵ که ظل‌السلطان موقتاً

مطرود شد، پس از شش سال محبوسیت، رهایی یافت و سپس به مقام ایلخانی ایل بختیاری رسید. از آن پس او و برادرانش مخصوصاً علی قلی سردار اسعد دوم و نجف قلی صمصام السلطنه و خسرو سردار ظفر نایبیان را به دیده دوست می‌نگریستند، و برخی از آنان نایب حسین و نزدیکانش را به بختیاری دعوت کردند و خود نیز بارها به مهمانی به کاشان رفتند.<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۱۲ ناصرالدین شاه حسین قلی نظام السلطنه را به حکومت لرستان و خوزستان گمارد، و او نیز پس از آن که هر ناحیه را به یکی از نزدیکان خود سپرد، ایل‌ها را که معمولاً با دولت اختلاف داشتند، زیر فشار گذاشت و حتی ایل بیران‌وند را به بهانه عدم پرداخت مالیات، گلوله باران کرد.<sup>۲</sup> نایب حسین که گاه به گاه برای تحکیم ارتباط طایفه خود با ایل بیران‌وند و وصلت جوانان طایفه با دختران ایل به لرستان می‌رفت و با سران ایل آمد و شد داشت، در ۱۳۱۳ به لرستان شتافت و بیران‌وندیان را به مقاومت در برابر سببیت نظام السلطنه برانگیخت و نیز جنبش اتحاد اسلامی را به آنان شناسانید.<sup>۳</sup>

بعد از مرگ ناصرالدین شاه، نایب حسین هم‌مانند اکثر مردم، جسارت بیشتری یافت و علناً به ترویج نظریات اسدآبادی دست زد و به وسیله «هیئت اتحاد اسلامی کاشان» توانست گروهی از مردم مرفه مخصوصاً بازاریان را بر آن دارد که بخشی از عواید خود را در راه اتحاد اسلامی صرف کنند.<sup>۴</sup> نایبیان با آن که در دوره مظفرالدین شاه و حتی در دوره پرخاش ناصرالدین شاه همواره محرک اعتراض طغیان بودند و با جنبش اسدآبادی همگامی می‌نمودند، پس از درگرفتن انقلاب مشروطیت ایران چندگاهی مانند اکثر مردم ایران از ماهیت آن انقلاب بی‌اطلاع ماندند. بر اثر شایعاتی

۱. امیر قلی امینی: مصاحبه، فروردین ۱۳۱۷ ش.

۲. حسین قلی نظام السلطنه مافی: خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی،

مجلد اول، ص ۱۹۱-۲ و مجلد دوم، ص ۱۸۲-۳.

۳. خرازی: پیشین.

۴. عجمی: پیشین.

که دولتیان و اشراف در آن باره بخش می‌کردند و البته آلوده به دروغ‌ها و تهمت‌های ناروا بود، نایبمیان نه آن را جدی می‌گرفتند و نه به آن خوش‌بین بودند. نایب‌حسین آن را نمایشی تازه می‌پنداشت که مفتخواران داخلی و استعمارگران خارجی برای تثبیت یا حتی بسط امتیازات خود، به میانجی مردم ساده‌دل اجرا می‌کنند. او در آن زمان برای حکومت پارلمانی اهمیتی قائل نبود، و باور داشت که حکومت به هر شکلی باشد، حامی متنفذان و محافظ منافع آنان است. پذیرفته بود که راه نجات - اگر راه نجاتی باشد - در بیداری ملت‌های مسلمان و اتحاد آنها در مقابل زورگویان داخلی و خارجی است، آن‌چنان که اسدآبادی فرموده است.<sup>۱</sup>

در بی‌اعتنائی یا بدبینی نایبمیان و نیز بسیاری دیگر از مردم نسبت به مشروطیت عواملی چند دخالت داشته‌اند:

۱- بسیاری از رهبران انقلاب مشروطیت مانند سپهدار اعظم تنکابنی و اکثر سران ایل بختیاری از طرفداران امپریالیسم انگلیس و حتی از اعضای لژهای فراماسونی انگلیسی بودند. از این گذشته انقلاب مشروطیت از حمایت دولت انگلیس برخوردار بود. در نتیجه مردم در مورد اصالت و حقانیت آن شک داشتند.

۲- ایل بختیاری که مدافع بزرگ مشروطیت بود، به غارتگری و آدم‌کشی همچون انگلیسی‌مآبی شهرت داشت. از این رو اکثر مردم، مشروطیت را از آن خود و در خدمت خود نمی‌شناختند.

۳- برخی از سران انقلاب مشروطیت به اقتضای مال‌دوستی یا مصلحت‌طلبی یا ترس، دچار تذبذب بودند و حتی برخی از آنان به‌صفت ضد انقلاب پیوستند. چنین وضعی از اطمینان مردم به مشروطیت جلوگیری می‌کرد.

۴- رهبران انقلاب<sup>۲</sup> نسبت به یک‌دیگر نفاق و حتی عداوت می‌ورزیدند، و هدف مشترك را فدای اغراض خصوصی می‌کردند. در نتیجه مردم نمی‌توانستند

۱. دادخواه [امیرمهدی آریان‌پور]: لایحه دفاعیه، ص: ۵.

به انقلاب خوش بین باشند.

۵- حکومت مشروطه خواهان مخصوصاً در نخستین سالهای استقرار خود، برای ملت نتایجی مثبت به بار نیاورد. مدعیان مشروطه خواهی مؤسسات دولتی را یا به مأموران ستمگر پیش از انقلاب واگذاشتند، و یا خود باشیوه های ناروای پیشین به اداره آنها پرداختند. بدیهی است که چنین وضعی مردم را از مشروطه خواهی دور می گردانید.

با این همه در جریان قیام مشروطه خواهان و جنگ های نیروهای ضد انقلاب، رفته رفته کثیری از مردم ایران منجمله کاشانیان از مشاهده فداکاری های انقلابیان راستین و نامردمی های دربار و اشراف مستبد، بی اختیار نسبت به مشروطه خواهان احساس همدردی کردند و حقانیت انقلاب را - با همه نارسایی ها و کژی هایش - دریافتند. این تحول برای نایبیان جوان، زودتر و برای نایب حسین سالخورده و یاران کهنش، دیرتر دست داد. شرکت توده مردم در برخی از مراحل انقلاب و طغیان گروه هایی از رعایا علیه خان ها در برخی از نواحی، و راه یسافتن مردم ساده مانند مشهدی باقر بقال و حاج علی اکبر پلوپز و استاد غلام رضا یخندان ساز و استاد حسین - پنجه علی بنا و میرزا حسین قلی سیگار فروش به عنوان نمایندگان مردم در نخستین دوره مجلس شورای ملی، نایبیان را به شور آورد. همچنین مشروطه خواهی دو مجتهد بزرگ - بهبهانی و طباطبائی - و دلاوری های انقلابیان آذربایجان و مبارزات دو روحانی محبوب نایبیان - سید حسن مدرس و نورالله ثقة الاسلام، سرانجام آنان را به صف مشروطه خواهان کشانید.

عاملی که بیش از عوامل دیگر نایبیان را به مشروطیت گرایش داد، جانبازی های رهبران انقلابی مردم آذربایجان مخصوصاً ستارخان و باقرخان و حیدر عمو اوغلی بود. پذیرفتند که جنبش مشروطیت جنبش ملت است و شاید مقدمه همان اتحاد اسلامی است که اسدآبادی بشارت آن را داده است، و نایبیان همواره در برابر مظالم طبقه

خاکم، آرزومند آن بوده‌اند. دریافته‌اند که در پس پرده هوچیگری‌های مردم فریبان و غرض‌ورزی‌های سودجویان داخلی و خارجی، ملتی از جان و دل قیام کرده است تا دست کم استبداد سلاطین را به قانون مقید کند و نرم گرداند.

در اوایل سال ۱۳۲۶ نایب‌ان از عبدالحسین ملک‌المورخین، نواده لسان‌الملک سپهر که برای تبلیغ مشروطیت و تأسیس «انجمن توفیق» به کاشان رفته بود، استقبال کردند، و بارم‌شاء‌الله و برخی از برادران و دوستان او با عضویت خود در آن انجمن، باعث رونق آن در کاشان شدند. هم‌اینان بعدها به هدایت ملک‌المورخین، به «کمیته اتحادیه ثلاثه قفقاز و عثمانی و ایران» که حیدر عمو اوغلی، انقلابی معروف آذربایجان یکی از بنیادگذاران آن بود، پیوستند.<sup>۱</sup>

چندی پس از فتح تهران به وسیله مشروطه‌خواهان، عمو اوغلی در رجب ۱۳۲۷ به همراهی یار وفادارش، مشهدی صادق برای تأسیس حزب دموکرات ایران و جلب حمایت دسته‌های مسلح روانه شهرها منجمله کاشان شد. در طی این سفر و نیز سفری دیگر، میان او و نایب‌حسین و کسانش ملاقات دست داد. در نتیجه، از آن پس نایب‌ان به تشویق عمو اوغلی نه تنها در راه حزب دموکرات به فعالیت پرداختند. بلکه به فکر بمب و بمب‌سازی افتادند و یک واحد کوچک از انقلابیان آذربایجان را که بعداً در کاشان به نام «دسته قفقازی» معروف شد، برای گرفتن تعلیمات جنگی و آموختن فنون اسلحه‌سازی اجیر کردند. سران نایب‌ان به مناسبت همکاری با حزب دموکرات، با رجال مشروطه‌خواه کاشان، حتی با آنان که بر سر عداوت بودند، همکاری کردند و حتی به برخی از رهبران حزب مانند سید ابراهیم فلاح دست دوستی دادند. آشنایی آنان با محمدحسین زاده، همکار ستارخان که در ۱۳۲۸ در راه خود به اصفهان، به مهمانی نزد نایب‌حسین رفت، بر شوق نایب‌ان نسبت به مشروطیت مخصوصاً مشروطیت مطلوب مجاهدان آذربایجانی افزود.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۷.

۲. همان، ص ۸-۷.

چنان که خواهیم دید، بر روی هم انقلاب مشروطیت برگستاخی نایب‌بان افزود. از این رو چنان که کسروی نوشته است، در پی قتل اتابک، صدراعظم مستبد محمدعلی شاه، به تدریج دامنه قدرت و سرکشی آنان در برابر دولت بسط یافت.<sup>۱</sup> پس از سقوط محمدعلی شاه، نایب‌بان در حالی که اجباراً از موجودیت خود در برابر دشمنان محلی و دولت به ظاهر مشروطه خواه دفاع می‌کردند، نسبت به مشروطیت و فراز و نشیب‌های آن بی طرف یا بی‌اعتنا نگردیدند. درگیرودار جناح‌های مشروطیت یا بهتر بگوییم، جنگ داخلی، فرقه‌نایبی چه دانسته چه ندانسته، موضع مشخصی داشت، و آن موضع مشروطه خواهان اصیل یا مردمی بود. نایب‌بان با وجود روابط دوستانه خود با برخی از سران بختیاری، از جناح ستارخان و باقرخان پیروی، و با جناح سپهدار اعظم و پیرم و سران ایل بختیاری مخالفت می‌نمودند. سران نایبی با رهبران انقلابیان آذربایجانی مخصوصاً ستارخان و باقرخان مکاتبه داشتند و حرکات خود را کمابیش با سیاست آنان هماهنگ می‌ساختند. به دستور یارما شاء الله هنرمندان کاشان قالیچه‌های نفیسی که نمایشگر صورت هر یک از آن دو بود، بافتند و به عنوان هدیه برای آن دو فرستادند. علاقه نایب‌بان به ستارخان و باقرخان سبب شد که دولت سپهدار اعظم و جناح اشرافی در مواردی آن دو سردار ملی را محرك باطنی نایب‌حسین بشمارند.<sup>۲</sup>

هنگامی که اختلافات دو جناح مشروطیت ظاهر شد، نایب‌حسین قبل از دیگران به فکر رفع اختلافات افتاد و با تلگرام‌های متعدد، رهبران جناح‌ها را به اتحاد ملی دعوت کرد. اما چون جناح اشرافی انقلاب مشروطیت، مجتهد بهبهانی را به قتل رساند و علناً با نیروی نظامی بر جناح مردمی حمله برد و بسیاری از مبارزان اصیل را کشت و ستارخان را مجروح کرد، نایب‌بان به دشمنی جناح منحرف و حکومت دست‌نشانده آن

۱. احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۰۲.

۲. سیدعلی محمد دولت‌آبادی: پیشین، ص ۱۰۶.

برخواستند،<sup>۱</sup> و از آن‌پس نه تنها خود بیش از پیش با دولت و دولتیان درافتادند، بلکه برخی از دسته‌های طغیانگر را هم به سرکوبی نیروهای دولتی برانگیختند. بسیاری از دسته‌های یاغی یا متمرده که در آن زمان به اقتضای مظالم دولت محافظه‌کار و نومیدی مردم از جنبش مشروطیت، به فراوانی پدید می‌آمدند و به دشمنی با مشروطیت متهم می‌شدند، یاغیان کهنه کار کاشان را سرمشق خود می‌شمردند و کمابیش با آنان همگامی می‌نمودند و از آنان راهنمایی می‌گرفتند، چنان که در ۱۳۲۸ به هنگام حمله جناح اشرافی بر جناح مردمی، دسته رشیدالسلطان اصائلو که در خوار و ورامین سر به طغیان برداشته بود، به تشویق نایب‌حسین، قصد فتح تهران کرد.<sup>۲</sup>

نایب‌ان با آن که ذات هر گونه طغیان را دوست می‌داشتند، فرق میان انقلاب و کودتا را درمی‌یافتند و همه مخالفان دولت را به یک چشم نمی‌نگریستند و از یاغیان یا متمردهانی که راهی ضدانقلابی می‌پیمودند و همچنین از دسته‌هایی که صرفاً به قصد سود شخصی منجمله راهزنی آغاز سرکشی می‌کردند، دوری می‌گرفتند، و اگر به وجود این گونه دسته‌ها در میان متحدان خود پی می‌بردند، به محض شناختن ماهیت آن‌ها، روابط خود را با آن‌ها می‌گسستند یا حتی با آن‌ها درمی‌افتادند، چنان که چون رشیدالسلطان را هوادار محمدعلی شاه یافتند، از او روگرداندند.<sup>۳</sup>

روشن است که اعتقاد نایب‌ان به نظریه اسدآبادی دایر بر مبارزه با امپریالیسم و مخصوصاً گرایش آنان به انقلابیان مردمی برای حکومت اشرافی ایران و حامیان انگلیسی آن خوشایند نبود.

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. مهندس [محمدبرنا] مقدم: «نگاهی به یاغیان و یاغیگری در عصر مشروطه» نامه

فرهنگ ما، خرداد ۱۳۳۰ش، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۳۱.

دولت انگلیس چه در دوره پیش از مشروطیت و چه پس از آن، در برخی موارد که سیاست ایران را کاملاً تابع خود نمی‌دید، برای هراساندن حکومت، ایل‌ها و دسته‌های متمرد و یاغی را علیه حکومت تحریک می‌کرد و می‌کوشید که این گروه‌ها را هرچه بیشتر به خود نزدیک گرداند.

این امر در مورد نایبیان نیز صدق می‌کرد. ولی نایبیان با علاقه‌ای که به اتحاد اسلامی و قطع نفوذ خارجی‌انگلیس و روسیه از ایران داشتند، نه تنها به انگلیس تمایلی نشان نمی‌دادند، بلکه منافع تجاری انگلیسی را هم تهدید می‌کردند. اول بار پیش از دوره مشروطیت، هنگامی که نایبیان از طرف حاکم کاشان، شهر را اداره می‌کردند، یارم‌شاء‌الله در ضمن اصلاحات شهری خود، دست شرکت سویسی زیگلر را که تحت حمایت انگلیس بود، از استثمار قالیپافان کاشان کوتاه کرد. سپس نایبیان با تسلطیابی بر راه‌های کاشان و اصفهان و یزد، کاروان‌های تجاری انگلیس و همچنین خطوط تلگراف شرکت انگلیسی هند و اروپا را زیر سلطه خود گرفتند و مصالح اقتصادی انگلیس را مورد تهدید قرار دادند.<sup>۱</sup> انگلیس از این وضع نگران بود، و دشمنان نایبیان که اکثراً وابسته انگلیس بودند، از این نگرانی بهره‌برمی‌گرفتند، به این معنی که با صحنه‌سازی‌ها و پاپوش‌دوزی‌های مکرر، مقامات انگلیسی را همانند حکومت ایران، از نفوذ روزافزون نایبیان بر بخش عمده ایران مرکزی بیم می‌دادند. اینان در جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ در نامه‌ای که به نام انجمن ولایتی کاشان برای تقی زاده، یکی از انگلوفیل‌های برجسته ایران فرستادند، چنین وانمود کردند که نایبیان طرفدار روسیه هستند و با اصلاح‌دهی مقامات روسی، به قصد لطمه‌زدن به منافع اقتصادی انگلیس در ایران، امنیت راه‌های کاشان و اصفهان و یزد را به خطر انداخته‌اند و از این‌ها بالاتر، می‌خواهند با ایجاد یک بلوای ضد روسی، به نماینده سفارت روسیه در کاشان که یکی از عمال خود آنان است، بهانه دهند تا خواهان ورود سربازان روسی به کاشان

شود.<sup>۱</sup>

مقامات انگلیسی بسادقت حوادث مربوط به نایب‌نایبان را تعقیب می‌کردند. مکاتباتی که در سال ۱۳۲۸ بین سفارت انگلیس در تهران و وزارت امور خارجه انگلیس در لندن صورت گرفته‌اند، این نکته را به خوبی می‌رسانند.<sup>۲</sup> مقامات انگلیسی پس از دریافت گرایش نایب‌نایبان به مشروطه‌خواهان مردمی، کراراً دفع آنان را از کابینه‌های ایران و سران ایل بختیاری که عموماً در خدمت انگلیس بودند، خواستند. در نتیجه از آن پس کابینه‌ها برای توجیه فشارهای خود بر نایب‌نایبان، آنان را هم برای مصالح داخلی مملکت و هم برای مصالح خارجی آن مضر قلمداد می‌کردند.

بعد از صدور فرمان مشروطیت، دشمنی و دسیسه‌بازی اشراف‌کاشان علیه نایب‌نایبان، همانند دوره پیش‌ادامه یافت. دشمنان نایب‌نایبان در دوره پیش‌برای نابودی نایب‌نایبان، آنان را طرفدار اسدآبادی و مخالف سلطنت می‌خواندند. اما در آغاز این دوره بی‌اعتنائی یا بدبینی زودگذر نایب‌نایبان را نسبت به مشروطیت بهانه قراردادند و آنان را ضد مشروطیت معرفی کردند، و سپس که محمد علی شاه به حبس کردن و کشتن مشروطه‌خواهان پرداخت، فرقه نایبی را مشروطه‌خواه و مخالف دولت محمد علی شمرند!<sup>۳</sup>

در جریان مبارزه مردم برای استقرار حکومت مشروطه‌خواه و حفظ آن در برابر محمد علی شاه، نایب‌نایبان با آن که همه مشاغل خود غیر از قره‌سورانی را از دست دادند و به سختی معاش می‌کردند، در برابر تحریکات اشراف شهر که تبعید آنان را

۱. «نامه‌ای در باره نایب حسین کاشی»، (اذهن‌مای کتاب، خرداد - تیر ۱۳۵۷ ش،

بین صفحات ۳۴۹-۳۴۸.

۲. وزارت امور خارجه انگلیس: کتاب آبی، ضمیمه جلد ۲، ص ۲۳۳، ۲۷۳ و

۳۱۲-۱۳.

۳. دادخواه: پیشین، ص ۱۵.

می‌خواستند، از اعتدال خارج نمی‌شدند و بهانه‌ای به دست حکومت نمی‌دادند. در نتیجه، مردم بیش از پیش با آنان همدردی می‌نمودند، و بازاریان و روحانیان مشروطه‌خواه حاکم شهر را بر آن می‌داشتند که توجه دولت را به دسایس اشراف جلب کند. حاکم نیز از بیم آن که آزردن نایب‌ان، مردم مخصوصاً مشروطه‌خواهان را به حمایت آنان برانگیزد، تسلیم اشراف نمی‌شد. در نامه‌ها و تلگرام‌هایی که حاکم و بازاریان و روحانیان شهر با دولت مبادله کرده‌اند، از «خدمات هفتاد ساله» نایب‌ان و لزوم رعایت حال «عالی‌جاه نایب حسین‌خان» سخن رفته است.<sup>۱</sup>

با وجود دسایس دشمنان نایب‌ان، بالاخره در سال ۱۳۲۴ نخستین حکومت مشروطه‌خواه نصرالله مشیرالدوله با شفقت یا حداقل بدون بغض به پرونده نایب‌ان نگریست و آنان را از آنچه دشمنان به آنان نسبت می‌دادند، مبرا دید. چنین است تلگرامی که در محرم ۱۳۲۵ از طرف دولت به حاجی فخرالدین، مجتهد برجسته و نماینده روحانیان کاشان فرستاده شده است:

«عرض می‌شود: رقیمه ملاطفت آمیزی که متضمن بشارت صحت و سلامت حالات شریعت آیت می‌بود، زیب و وصول ارزانی داشت. در خصوص عالی‌جاه نایب حسین‌خان مرقوم فرموده بودید «اگر اشخاص که با او طرف هستند، در عرض و اظهار خود صادق هستند، با مشاور الیه در طهران حاضر شده رسیدگی شود. چون عدل حکومت کاشان تغییر کرده، دیگر لازم به آمدن به طهران نیست. در همان جا که هستند، در محضر حکومت رسیدگی شود. بعد مراتب را اطلاع دهند که از تفصیل آن مستحضر و مطلع شوم. زیاده بر این چه زحمت دهد. ایام افاضت مستدام باد.»<sup>۲</sup>

با سلطنت محمدعلی شاه که از آغاز قصد کودتای ضدانقلابی داشت، همچنان

۱. «چندنامه دیگر در باره نایب حسین‌کاشی و ماشا اللدخان»، مجله وحید، نیمه دوم

آبان ۱۳۵۷ ش، ص ۵۰.

۲. «نامه‌ها و تلگرافات مربوط به نایب حسین و ماشا اللدخان کاشی»، مجله وحید،

نیمه دوم شهریور و نیمه اول مهر ۱۳۵۷ ش، ص ۱۰۳.

که نظام مشروطه از هم پاشید، دوره آشتی دولت با نایب‌بیا نیز سرآمد. محمدعلی-شاه برای قلع و قمع مشروطه‌خواهان، مستبدان آزموده را به جان مردم انداخت. همچنان که عین‌الدوله را به آذربایجان و سردار افخم را به گیلان و اقبال‌الدوله خفاری را به اصفهان فرستاد، مدیر السلطنه پسر نظام‌الملک نوری، ندیم خاص خود را مأمور کاشان کرد. مدیر السلطنه مردی سفاک بود و به کمک استبدادطلبان کاشان جمعیت‌هایی ارتجاعی مانند «انجمن شریعت» و «محفل قدس» به وجود آورد و به سرکوبی مشروطه‌خواهان پرداخت. او موظف بود که مقام قره‌سورانی را از نایب‌حسین بازستاند و نایب‌بیا بی‌سی کار و بی‌نان را از کاشان تبعید کند. اما قدرت نایب‌بیا و محبوبیت و نفوذ آنان در کاشان، مدیر السلطنه را از اجرای مأموریت خود بازداشت. دریافت که اگر با نایب‌بیا در افتد، نه تنها راهها و روستاهای کاشان که در اختیار آنان است، بلکه شهر نیز آشفته خواهد شد. پس بی‌آن که مستقیماً با نایب‌بیا مواجه شود، به کمک دشمنان نایب‌بیا که با آمدن او قوتی بیشتر یافته بودند، به لجن‌مال کردن نایب‌بیا و دور داشتن مردم از آنان پرداخت. هر حادثه سوئی که در کاشان و حوالی آن به دست دشمنان نایب‌بیا یا دیگران روی می‌داد، به نایب‌بیا می‌چسباندند، و اگر از یکی از هواداران فراوان نایب‌بیا خطایی سر می‌زد، آن را بزرگ می‌نمودند و نایب‌حسین را مسئول آن معرفی می‌کردند. حتی نوکران خود و ارادل مزدور را به عنوان اتباع نایب‌حسین، به ایجاد مزاحمت برای مردم شهر و روستاها و- می‌داشتند و به نام مردم شهر، نامه‌ها و تلگرام‌های شکایت به دولت و احیاناً مجلس- شورای ملی (که در آستانه انحلال بود) می‌کردند. در پی این شکایات، مدیر السلطنه از دولت خواست که نایب‌حسین را ظاهراً به عنوان رسیدگی به شکایات‌هایی که از اتباع او شده است، به تهران فراخواند و از میان بردارد. اما نایب‌حسین که از دسایس اشراف کاشانی خبردار بود و از عدالتخانه تهران خاطرات خوشی نداشت، رفتن به تهران را دامی برای خود دانست و از قبول امر دولت سرپیچی کرد و عذر آورد که نمی‌تواند دستگاه قره‌سوران را بی‌سرپرست گذارد و

به تهران رود.<sup>۱</sup>

دولت بر اثر سرپیچی نایب حسین از رفتن به تهران، او را از نافرمانی بر حذر داشت، و حکم احضار را ابرام کرد. اما نایبیان حکم دولت را به چیزی نگرفتند و به کار خود ادامه دادند. زیرا هیچ راهی جز آن برای امرار معاش نداشتند. در آن جو خصوصیت آلود، بازگشت به مشاغل دیرینه یعنی پیشه‌وری و برزگری برای نایبیان میسر نبود. در نتیجه دولت از نیرالدوله، والی اصفهان که اسماً بر حکومت کاشان هم ریاست داشت، خواست که دستگاه قره‌سورانی کاشان را از نایبیان بازستاند، و آنان را از راه‌ها و روستاها براند. همچنین دولت با قاطعیت به حاکم کاشان فرمان داد که نایب حسین را به تهران بفرستد و فرزندان او را از سرکشی بر حذر دارد و نایبیان متخلف را به مجازات رساند. اما نه نیرالدوله اخراج نایبیان را از راه‌ها و روستاها مقرون به مصلحت دید، و نه مدیر السلطنه قدرت آزار کردن نایبیان و حرکت دادن نایب حسین را در خود یافت. پس نایبیان همچنان در کاشان استوار ماندند، و چون از حقوق دولتی قره‌سورانی محروم شده بودند، در برابر ایمن نگهداشتن راه‌ها و روستاها، مبالغی را که به عنوان حق راه از کاروان‌ها و مسافران مرفه می‌گرفتند، به خود اختصاص دادند.<sup>۲</sup> با این وصف دستگاه محمدعلی شاه مستبد در ماه جمادی - الاولی ۱۳۲۵ برای حفظ حیثیت خود، حکم انفصال نایب حسین را صادر کرد.<sup>۳</sup> پس قره‌سورانی کاشان که از سال ۱۲۹۱ به این سو - گاهی به طور قانونی و گاهی به طور غیر قانونی - از آن نایبیان بود، رسماً از آنان گرفته و به پهلوان اسدالله بیگ، یکی از سران طایفه عرب کاشان و دشمن قسم‌خورده نایبیان سپرده شد.<sup>۴</sup> با آن که

۱. سید ابراهیم فلاح: خاطرات ماشاءالله خان سردار جنگ، ص ۱۶.

۲. علی مفیدی: مصاحبه، ۳ اسفند ۱۳۵۸ ش.

۳. «نامه‌ها و تلگرافات درباره نایب حسین کاشی و ماشاءالله خان» مجله وحید،

نیمه دوم مرداد ۱۳۵۷ ش، ص ۴۵.

۴. مفیدی: پیشین.

نایب‌ان حکم دولت را به‌چیزی نگرفتند و به‌کار خود ادامه دادند، دشمنان نایب‌ان که آنان را در تنگنا، و سرکوبی آنان را مطلوب حاکم کاشان و دولت تهران دیدند، به‌اشاره مدیرالسلطنه دست به‌شرارت‌های گوناگون زدند تا اولاً مردم را نسبت به اقتدار نایب‌ان بی‌اعتماد سازند و ثانیاً نایب‌ان را به زد و خورد بکشانند و آن‌گاه به‌خود حق دهند که به‌نام حکومت، به‌خانه‌های آنان بریزند و همه‌را به‌گلوله ببندند. نایب‌ حسین برای برهم‌زدن نقشه دشمنان، نایب‌ان را از هرگونه حمله متقابل نهی کرد. ولی خودداری نایب‌ان از حملات متقابل، برجسارت دشمنان افزود. سرانجام مردان عرب و افراد کلانتر محمد پیل‌تن سرهای سران نایبی را مورد محاصره قرار دادند و به‌طرف نایب‌ان تیراندازی کردند. در نتیجه دوتن از نایب‌ان کشته شدند و خانه‌های چند نایبی مورد هجوم و چپاول قرار گرفتند. نایب‌حسین به‌ناگزیر در بام‌های سراها نگهبانانی گمارد و اجازه تیراندازی متقابل داد. تیراندازی دوطرف شب‌ها و روزهای متمادی ادامه یافت و سخت مایه وحشت مردم شد.<sup>۱</sup> پس دسته‌ای از عیاران نایبی به‌رهبری یارا کبر، فرزند دلیر نایب‌حسین با کمنداندازی، خود را به درون سرای غلام‌رضا بیگ، خان عرب رساندند و او را به قتل تهدید کردند. از این گذشته یارا کبر، کلانتر پیل‌تن را به کشتی گرفتن دعوت کرد و پس از آن که پهلوان را بر زمین زد، او را از ایجاد مزاحمت بر حذر داشت.<sup>۲</sup>

بدین شیوه عرب‌های مسلح و گزمه‌ها از پیرامون خانه‌های نایب‌ان دور شدند، و زندگی نایب‌ان به جریان معمولی افتاد. اما در ذی‌القعدة ۱۳۲۵ محمد علی شاه، حسین قلی نظام‌السلطنه را به صدارت برداشت. مخالفان نایب‌ان با توجه به دشمنی دیرین نظام‌السلطنه با نایب‌ان، صدارت او را که تا ربیع‌الآخر ۱۳۲۶ دوام آورد، برای نابودی نایب‌ان مجال مناسب یافتند و با جسارتی بیشتر در مقابل آنان قدم علم

۱. «نامه‌ها و تلگرافات درباره نایب حسین کاشی و ماشاءالله‌خان»، مجله وحید،

نیمه اول مرداد ۱۳۵۷ ش، ص ۷۱.

۲. پهلوان کریم زندگی، به نقل از منوچهر مهران: مصاحبه، اردی‌بهشت ۱۳۲۳ ش.

کردند. در نتیجه نظام السلطنه هم دستور سرکوبی فوری نایبیان را صادر کرد، و وزارت داخله به حاکم کاشان تعلیم داد که بی‌درنگ به کمک طایفه عرب و مزدوران بختیاری بر سر نایبیان بتازد و سپس با سربازانی که دولت خواهد فرستاد، به غائله نایبی خاتمه دهد. ولی حاکم کاشان در پاسخ نوشت که در کاشان از مزدوران بختیاری اثری نیست و طایفه عرب هم از عهده نایبیان بر نمی‌آید. از این رو پیش از رسیدن سربازان، تشدید مجادله را مقرون به مصلحت نمی‌داند.<sup>۱</sup>

به زودی خبر تصمیم دولت برای فرستادن سربازان به کاشان و جنگ با نایبیان به گوش مردم رسید. و جمعی از آنان از طرفی برای حمایت از نایبیان، و از طرف دیگر برای جلوگیری از چپاول سربازان و ویرانی شهر، در تلگرافخانه متحصن شدند و به وسیله روحانیان و سازمان‌های صنفی شهر، مجلس شورای ملی را متوجه دسایس اشراف، و کینه‌توزی طایفه عرب و کلانتر شهر ساختند و خواستار تعقیب کلانتر و جلوگیری از فرستادن سربازان شدند. به توصیه مجلس شورای ملی که آخرین روزهای خود را می‌گذرانید، وزارت امور داخله، حاکم کاشان را موظف گردانید که به دسیسه‌بازی دشمنان نایبیان پایان دهد و کلانتر را تعقیب کند تا نیازی به فرستادن سربازان نباشد.<sup>۲</sup>

این وضع برای نایبیان خوشایند، و برای دشمنان آنان ناخوشایند بود. پس دشمنان برای واداشتن دولت به فرستادن سربازان، توطئه دیگری چیدند. در اواخر سال ۱۳۲۵ هنگامی که محمدعلی شاه برای انهدام مشروطیت کاملاً آماده شده بود، دشمنان طرح بیرحمانه‌ای ریختند؛ قتل عام نایبیان! و چون طایفه عرب و اراذل مزدور اشراف به تنهایی از عهده این کار بر نمی‌آمدند، ضرورت یافت که بانیرنگ، گروهی از مردم ساده را وارد ماجرا کنند. مخالفان در ذی‌الحجه ۱۳۲۵ به اشاره حکومت، اتباع خود را در مسجد بزرگ شهر به نام مسجد شاه یا مدرسه سلطانی گرد آوردند و به

۱. ایرج افشار: «واقعه نایب حسین کاشی»، سواد و بیاض، ص ۲۱۵.

۲. همان، ص ۲۲۳-۴.

قصه دور کردن مردم از نایب‌ان، علیه نایب‌ان به سخنانی پرداختند و نسبت‌های ناروایی بسیار به نایب‌ان دادند. در برابر اینان، جماعتی از مردم ساده‌ای که به مسجد آمده بودند، فریاد برداشتند که تهمت زدن و حکم‌گیایی صادر کردن ظالمانه است.<sup>۱</sup> پس نزد یارم‌اشاء‌الله شتافتند و او را به مسجد آوردند. یارم‌اشاء‌الله با صراحت اتهامات را رد و همگان را قانع کرد که باید مظالمی را که مخالفان به دست کلانتر پیل‌بند بر نایب‌ان روا داشته‌اند، مورد رسیدگی قرار داد. سرانجام قرار شد که پیل‌بند از مقام کلانتری برکنار شود و مردان مسلح نایبی موقتاً شهر را ترك گویند تا شیوخ شهر به تخلفات کلانتر رسیدگی کنند و داد نایب‌ان را بدهند.<sup>۲</sup>

چون مردان نایبی از شهر روانه مزرعه دوک و روستاهای دیگر شدند، دشمنان به تحریک غلامرضا بیگ، رئیس طایفه عرب و دو فرزند او - اسدالله و نصرالله - و خواهرزاده او - رحیم - قرار داد شیوخ شهر را زیر پا گذاشتند و به قیادت کلانتر پیل‌بند و همچنین قهرمان دوام دیوان، رئیس اجرای عدلیه، همگروه به خانه‌ها و دکان‌ها و مزرعه‌ها و باغ‌های نایب‌ان ریختند و اموال آنان را غارت کردند.<sup>۳</sup> سپس اکثر بناهای نایب‌ان را آتش زدند و زنان و کودکان نایبی را به عنوان گروگان، به اسارت گرفتند. آن‌گاه به همراهی سربازان دولتی که از تهران رسیدند، به دوک حمله بردند و با تهدید به کشتن زنان و کودکان اسیر، مردان نایبی را از دوک راندند و آن‌جا را غارت و ویران کردند.<sup>۴</sup>

نایب‌حسین که محض ایمنی همسران و فرزندان نایب‌ان، مقاومت را ناروا

۱. ملا عبدالرسول مدنی: یادداشت‌ها، ص ۶-۲۵ و ۸۲.

۲. افشار: پیشین، ص ۴-۲۲۳.

۳. سرهنگ [ابراهیم] فولادوند: «داستان خودسری نایب‌حسین کاشی و فرزندش، ماشاء‌الله خان و مصادمات ژاندارمری با آنان»، مهنامه ژاندارمری، ۳۰ دی ۱۳۴۶ ش، ص ۶.

۴. خرازی: پیشین.

یافت، با گروهی از یاران خود به‌قوم شتافت.<sup>۱</sup> قمیان از آنان به‌گرمی پذیرایی کردند، و لوطیان قم برای ایمن داشتن نایب‌بیا در برابر هرگونه تعرض دولتی و غیر دولتی، همسو گند شدند. چون نایب‌حسین با تلگراف توطئه و مظالم خان‌های کاشان را به مجلس شورای ملی آگاهی داد و دادخواهی کرد، مجلس به توصیه مجتهد تبرجسته، بهبهانی مقرر داشت که گروه‌گان‌های نایبی در کاشان آزاد شوند، و نایب‌بیا قم از تعرض دولت مصون باشند، و دولت برای جبران خسارت‌های مالی نایب‌بیا و استرداد مشاغل ایشان، نایب‌حسین را به تهران دعوت کند.

در اواسط سال ۱۳۲۶، در پی دعوت مجلس، یار ماشاءالله به‌جای پدرش، به تهران رفت. اما مخالفان برای تغییر دادن نظر مجلس نسبت به نایب‌بیا، به‌دسیسه‌گری پرداختند.<sup>۲</sup> شایع کردند که نایب‌بیا می‌خواهند به‌سود محمدعلی شاه به تهران حمله بزنند و مجلس شورای ملی را براندازند.<sup>۳</sup> پس به اشاره رئیس‌الوزرا نظام‌السلطنه که فرصت مناسبی برای کینه‌توزی و آزار نایب‌بیا یافته بود، وزیر امور داخله یار ماشاءالله را نزد وزیر عدلیه فرستاد، و وزیر عدلیه به این بهانه که برخی از رجال کاشان از نایب‌بیا شکایت کرده‌اند، او را به بازداشتگاه فرستاد. در هفته‌های بعد در پی صحنه‌سازی‌هایی که مخالفان نایب‌بیا و عمال نظام‌السلطنه علیه نایب‌بیا صورت دادند، یار ماشاءالله را که برای دادخواهی به وزارت عدلیه هدایت شده بود، به سادگی محکوم به اعدام کردند،<sup>۴</sup> و دولت نه تنها به اعتراضات نایب‌حسین واقعی نگذاشت، بلکه به فکر دستگیری او و همراهانش که از حمایت مردم مخصوصاً لوطیان قم برخوردار بود، نیز افتاد.

با تدبیر نایب‌حسین، یار ماشاءالله شب پیش از روز اعدام خود به‌همراهی چند زندانی دیگر از زندان گریخت و با مرارت بسیار، خود را به قم نزد نایب‌بیا

۱. حبل‌المتین، ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶، ص ۴.

۲. همان، ۷ صفر ۱۳۲۶، ص ۴.

۳. مافی: پیشین، مجلد ۱، ص ۴۶۷.

۴. مدنی: پیشین، ص ۸-۲۷.

رسانید<sup>۱</sup>. پس مقامات تهران باخشم فراوان آهنگ دستگیری همه نایب‌ان کردند. اما مردان نایبی به‌همراهی زنان و فرزندان خود که بعد از دستگیری یارماشاءالله، از اسارت خان‌های کاشان رهیده و خود را به قم رسانیده بودند، به کاشان گراییدند. در طی راه، دسته حسین سهام السلطنه را که به جنگ آنان آمد، پس زدند،<sup>۲</sup> و در مزرعه دوک ویران شده سکونت گرفتند. پس از آن گروهی دیگر از زنان و کودکان و احیاناً مردان نایبی که در شهر یا روستاهای کاشان متفرق بودند، به آنان پیوستند. نایب‌ان به رهبری نایب حسین و یارماشاءالله دوک را به صورت قلعه‌ای مستحکم در آوردند و همه -چهن چه مرد- در ضمن زندگی مشترک ساده‌ای، به تمرین نظامی و تجهیز خود پرداختند.<sup>۳</sup> جمعیت آنان بیش از صد خانوار را شامل می‌شد. همه خانوارها که به حکم سنن ایلی، نایب حسین را مالک و صاحب اختیار همه اموال خود می‌شمردند، هر چه داشتند برای مصارف مشترک در صندوق مشترک ریختند. ولی به زودی جمعی از شیوخ اصناف کاشان که دست تنگی نایب‌ان را دریافته بودند، محرمانه در رفع برخی از نیازهای آنان کوشیدند.<sup>۴</sup> نایب‌ان در دوک با یگانگی و به قول خود، به طور «همکاسه» زندگی می‌کردند. همه به‌هنگام خوراک، بر سر سفره‌ای بسیار طویل می‌نشستند و تصمیم‌گیری‌های مهم را به دوشوراء - یکی شورای خاص مرکب از سران، و دیگری شورای عام مشتمل بر همگان حتی غلامان و کنیزانی که به نایب‌ان پیوسته بودند - وا می‌گذاشتند.

اجتماع نایبی در دوک که می‌توان آن را «کولونی نایبی» یا بلکه «کمون نایبی»

۱. فولادوند: پیشین، ص ۶.

۲. جبل‌المتین، ۱۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ق، ص ۵.

۳. افشار: پیشین، ص ۱۹۹.

۴. عزت‌الله همایون‌فر: «نایب حسین کاشی» مجله تهران‌شهر، مصود، ۲۶ اردی‌بهشت

۱۳۳۰ش، ص ۷.

نامید، به عنوان يك پناهگاه استوار، عده‌ای از مردم بی‌پناه یا رانده شده مانند غلامان و کنیزان و تبعیدیان و زندانیان فراری را از هر سو به خود جلب کرد.<sup>۱</sup> از این گذشته گروهی از پهلوانان و عیاران کاشان را و طلبان به آن پیوستند.<sup>۲</sup> اما این کمون یا کولونی همچنان که مایه امید بینوایان گردید، اشراف و دولتمندان کاشان را به وحشت انداخت. در نتیجه نخست نایبیان را از بازگشت به شهر کاشان بر حذر داشتند و سپس برای قلع و قمع آنان، از دربار محمدعلی شاه یاری طلبیدند.

دولت در ابتدا يك دسته سی نفری از سپاه قزاق خود را بر پادگان كوچك کاشان افزود و آن گاه مزرعه دوک را مورد حمله قرار داد. ولی نایبیان در کوه زردی که مشرف بر دوک است، کمین کردند و با مقاومت دلیرانه خود، مهاجمان را متواری گردانیدند.<sup>۳</sup>

به زودی دولت برای جبران شکست خود، يك گروهان قزاق به جنگ نایبیان فرستاد. این بار نایبیان اردوی قزاق را در پی خود به کودهای پیرامون روستای سن سن کشانیدند و به شیوه جنگ و گریز، تار و مار کردند.<sup>۴</sup>

سومین اردویی که دولت برای سرکوبی نایبیان گسیل داشت، شامل دو گروهان و مجهز به چند توپ بود. فرمانده اردو با آن که مزدوران خان‌های محلی را بر سربازان خود افزود، از تهران سربازانی بیشتر خواست و در انتظار رسیدن آنان، از حمله خودداری نمود. اما در این حین نایبیان پیشدستی کردند و پیش از رسیدن سربازان اضافی، شبانه بر دوگروهان و متحدانش حمله بردند و در ضمن جنگ و گریز، آنها را فرار دادند.<sup>۵</sup>

۱. فولادوند پیشین، ص ۶.

۲. حسین پرتو بیضائی کاشانی: تاریخ درزش باستانی ایران، ص ۱۸۵ و ۱۸۳.

۳. مرتضی شجاعی: «نایب حسین کاشانی و ماشاءالله خان سردار»، مجله تهران‌شهر،

۱۱ آبان ۱۳۲۹ ش، ص ۱۶.

۴. فولادوند: پیشین، ص ۵۹.

۵. شجاعی: پیشین، ۱۸ آبان ۱۳۲۹ ش، ص ۵۹.

پیروزی نایب‌بان در سه جنگ پیاپی، آنان را از حالت دفاعی بیرون آورد و آماده تعرض کرد. در نتیجه، مزرعه دوک را ترك گفتند و آهنگ شهر کسردند. چون بر اثر هجوم و چپاول اشراف کاشان، در شهر منازلی در خور سکونت نداشتند، در روستای فین اردو زدند و باغ شاه فین را که شامل باغ و کوشک سلطنتی و ساختمان‌های قرعی بود و از دیرباز محل استراحت شاهان محسوب می‌شد، تعمیر کردند و موقتاً پایگاه خود گردانیدند.

دولت محمد علی شاه برای جبران شکست‌های مکرر خود از نایب‌بان، خواستار تشکیل «شورای جنگ» شد.<sup>۱</sup> این شورا نخست به قصد آگاهی از قدرت یاغیان گستاخ کاشان، جاسوسانی به میان آنان فرستاد،<sup>۲</sup> و بر اساس اطلاعاتی که جاسوسانش به دست آوردند، به این نتیجه رسید که نایب‌بان قدرت جنگی بزرگی نیستند، ولی به عنوان یک دسته چریک، با استفاده از حمایت مردم و آشنایی با اوضاع محلی، به خوبی از عهده جنگ و گریز برمی‌آیند. از این رو دولت باید به جای دسته‌های سرباز، دسته‌های چریک را که با شیوه جنگ و گریز آشنایی دارند، به متقابل آنان بفرستد. دولت سواران بختیاری را که هم در جنگ و گریز سابقه و تجربه طولانی داشتند، و هم از وضع جغرافیایی پیرامون کاشان بی‌اطلاع نبودند، برای مقصود خود مناسب یافت. برخی از سران ایسل بختیاری مانند علی قلی سردار اسعد دوم و صمصام السلطنه به پاس رفاقت دیرین خانواده خود با نایب‌بان، مایل به اردو کشی علیه آنان نبودند. اما خان‌های مخالف ایشان به طمع دستمزد کلانی که دولت به عنوان حق جنگ به آنان می‌پرداخت، با نقشه دولت موافقت نمودند، و خان بختیاری، هژبر السلطنه فولادوند با دسته‌ای مجهز به کاشان رفت. ولی بر اثر وقوف بر نفوذ محلی نایب‌بان، جنگ با آنان را صلاح ندانست و برای حفظ آرامش به آنان وعده

۱. فولادوند: پیشین، ص ۵۹.

۲. همایون‌فر: پیشین، ص ۷.

داد که حل مشکل آنان را مصرأً از دولت بخواهد. در همان حین چهارخان بزرگ بختیاری (سردار ظفر و سردار اشجع و سردار معتضد و مخصوصاً امیر مفخم) که از طرف محمد علی شاه مأمور سر کوبی بختیاریان مشروطه خواه بودند، نایبیان را به همدستی خواندند.<sup>۱</sup> ولی نایب حسین نپذیرفت و به دستور دو مجتهد برجسته اصفهان - ثقة الاسلام و مدرس - که سخت مورد احترام نایبیان بودند و از حمله احتمالی اردوی خانهای چهارگانه به اصفهان بیم داشتند، در اواخر رمضان ذخایر جنگی ایشان را که در ارگ کاشان نهاده بودند، با يك شمیخون ربود و به قولی با ۱۲۰ شتر به خارج شهر برد.<sup>۲</sup>

پس از سقوط محمد علی شاه، مشروطه خواهان به نایبیان نوید دادند که حکومت جدید به دعاوی آنان رسیدگی خواهد کرد و مشاغل آنان را مسترد خواهد داشت و نیز از وجود آنان برای پیشرفت مشروطیت بهره خواهد جست. اما به هیچ روی چنین نشد. وابستگان انگلیس که زیر کانه در صفوف مقدم مشروطه خواهان رخنه کرده بودند، به تکاپو افتادند. در نتیجه فراموشی‌های ایرانی «هیئت مدیره موقت» را که جانشین دولت محمد علی شاه شده بود، به خود اختصاص دادند. در کابینه‌هایی هم که پس از هیئت مدیره موقت پدید آمدند، وضع دگرگونه نشد.

حکومت مشروطه خواه جدید با آن که برای استقرار عدالت، برنامه نوی به مردم ارائه کرد، عملاً گامی در راه عدالت برنداشت. اساساً بسیاری از وزیران و امیران نظام استبدادی کهن در نظام مشروطه خواه جدید راه یافتند. این نظام همانند سلف خود، جز از دید طبقه بالا به طغیان نمی‌نگریست و به جای توجه به علل طغیان و رفع آن علل، به سنت دیرینه، یاغیان و متمردان را به سادگی «متجاسر» و «شور» و حتی «راهزن» می‌نامید و انهدام آنان را خواستار بود. پس دیری نپایید که دولت با تأمین بودجه‌های گزاف، يك واحد قزاق و چند دسته بختیاری و نیز دسته خان سرکش

۱. وزارت امور خارجه انگلیس: پیشین، ص ۴۲۶.

۲. مدنی: پیشین، ص ۳.

نراق موسوم به حسین نراقی را (که یارمشاء الله به‌هنگام حکومت خود در نراق، او را گوشمال داده بود)، علیه نایب‌ان بسیج کرد.<sup>۱</sup>

این اردو که شامل هفتصد تن بود، در ابتدا به نایب‌ان آسیب رساند و برخی از جنگجویان نایبی را به اسارت گرفت. ولی نایب‌ان که با ضبط اسلحه و مهمات دولتی بر قدرت خود افزوده بودند، با یاری انجمن ولایتی کاشان که کانون مشروطه خواهان بود،<sup>۲</sup> اردو را مغلوب و متفرق کردند و پس از کشتن خان نراقی، مجدداً در فین سکونت گزیدند.<sup>۳</sup> آن‌گاه نایب حسین به سپهدار اعظم تنکابنی که به‌عنوان رئیس الوزراء جای «هیئت مدیره موقت» را گرفته بود، نامه‌ای نوشت و در ضمن شادباش گویی، وفاداری خود را نسبت به نظام مشروطیت اعلام داشت و وضع پیشین و کنونی خود را شرح داد و تصریح کرد که تابع دولت مشروطه‌خواه است و اگر در گذشته با نیروهای وابسته به دولت جنگیده است، از روی اجبار و به قصد دفع ظلم دولت استبدادی بوده است و اینک انتظار دارد که دولت مشروطه‌خواه برای جبران مظالمی که بر نایب‌ان وارد آمده و به اخراج آنان از مقامات دولتی و نابودی هستی آنان و کشته شدن و زخمی شدن ده‌ها و بی‌خانمانی صدها تن از آنان انجامیده است، اقدام عاجل کند.<sup>۴</sup>

سپهدار که از گرایش نایب‌ان به جناح مخالف خود، ناخوشنود بود، به نایب حسین اعلام کرد که پس از رسیدگی کافی، به شکایت او پاسخ خواهد داد. اماروزها گذشت و از سوی رئیس الوزراء خبری نرسید، در حالی که نایب‌ان از بی‌خانمانی و بی‌نانی و بی‌کاری رنجی روز افزون می‌کشیدند، و مقامات محلی هم در مورد تعمیر ساختمان‌ها و استرداد اموال منقول آنان هیچ‌گونه احساس مسئولیت نمی‌کردند.

۱. فولادوند: پیشین: ص ۵۹.

۲. مجلس، ۲۶ ذی‌القعدة ۱۳۲۷ ق، ص ۴.

۳. فولادوند: پیشین، ۳۵ بهمن ۱۳۴۶ ش، ص ۴ و ۵.

۴. ملك‌المورخين سپهر: وقایع یومیه، جلد ۱۵، ص ۵۰.

در نتیجه به دستور نایب حسین، سران نایبی انجمن کردند و بعد از بحث فراوان، متقاعد شدند که باید از دادرسی و چاره‌جویی دولت قطع امید کنند و برای ختم بینوایی و آوارگی نایبیان و جلوگیری از عواقب وخیمی که بر پریشانی صدهاتن مترتب است، خود دست به کار شوند. پس از آن سران نایبی به یاری رؤسای اصناف شهر، اموال منقول یا غیر منقول همه نایبیان را که قبلاً چپاول یا منهدم شده بودند، ارزیابی کردند و آماره غرامت آن‌ها را از دشمنان اشرافی خود خواستند. اشراف مخالف اکثراً به هراس افتادند و سهم خود را پرداختند. ولی معدودی به ممانعت گراییدند. نایبیان پس از آن که بخش عمده‌ای از اموال ممانعت‌گران را به‌گرو گرفتند، به رئیس‌الوزراء سپهدار اعظم تنکابنی اطلاع دادند که چون دولت برای استیفای حقوق و دارایی‌های پامال شده آنان قدمی برنداشت، خود غرامت اموال منهدم و منهدمه را گرفتند و اکنون متوقع‌اند که دولت اولاً برای مجازات کسانی که ناجوانمردانه مردان و حتی زنان نایبی را مجروح و مقتول کردند و وحشیانه زنان و کودکان نایبی را به‌گروگان گرفتند و مورد اهانت و اذیت قرار دادند، به صدور دستور مقتضی پردازد، و ثانیاً از وجود صدها نایبی لایق که برخی از ایشان در اسارت دولتیان به سر می‌برند، برای کارهای دولتی استفاده کند.<sup>۱</sup>

خبر غرامت‌گیری نایبیان از اشراف شهر مخصوصاً به صورت‌های مبالغه‌آمیزی که اشراف شایع کردند، دولتیان تهران را به سختی تکان داد. بر اثر آن، سپهدار اعظم نگران شد و بدون تأخیر با تلگراف به نایب حسین وعده داد که به زودی اسیران نایبی و از آن جمله فرزند او، یار محمد سیف لشکر را از اسارت برهاند و به نایبیان مناصبی درخور بدهد، مشروط بر آن که او پیروان خود را در کلاشان از تحت سلاح بیرون آورد.<sup>۲</sup>

نایب حسین پذیرفت، و با فرزندان در غرفه‌های زیارتگاه حبیب ابن موسی

۱. همان، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۱۰۳.

سکونت گزید و آن‌گاه دستور داد که نایب‌ان اسلحه را از خود دور کنند و برای اعاشه، مشاغل دیرین خود - پیشه‌وری و برزگری - پیش گیرند.<sup>۱</sup> ولی سپه‌دار اعظم چون نایب‌ان را پراکنده دید، قول خود را از یاد برد و سپاه معروف به «گارد فاتح» را به‌طور محرمانه به کاشان فرستاد. در شبی که همه فرزندان نایب‌ان حسین جز یارم‌شاء‌الله بر اثر زمینه‌چینی دولتیان، به مهمانی به خارج شهر رفته بودند. گارد فاتح برای کشتن نایب‌ان حسین، به زیارت‌گاه شبیخون زد. اما نایب‌ان حسین و یارم‌شاء‌الله به همراهی پنج نگهبان و زنان خود، دلیرانه جنگیدند و چندان ایستادگی ورزیدند که گروهی از نایب‌ان مقیم دوك از شبیخون خبردار شدند و به کمک آنان شتافتند. در این زدوخورد یارم‌شاء‌الله به سختی مجروح، و حامد‌الملک، فرمانده گارد فاتح کشته شد. با این همه زد و خورد هفته‌ای چند ادامه یافت و به شکست و پراکندگی گارد فاتح انجامید.<sup>۲</sup>

خداعه نامردانه سپه‌دار اعظم نسبت به نایب‌ان و نیز دشمنی روزافزون او و سران بختیاری و پیرم‌علیه انقلابیان اصیل سبب شدند که نایب‌ان يك باره از کابینه سپه‌دار اعظم روگردانند و علناً در مقابل دولت مستبد مشروطه‌نما بایستند. نایب‌ان حسین به وسیله تلگراف با برخی از سران ناخوشنود مشروطیت و از آن جمله ستارخان، رهبر بزرگ انقلابیان آذربایجان و دو روحانی مبارز - بهبهانی و طباطبائی - و نیز صولت‌الدوله، رئیس ایل قشقائی که با او ارتباط دیرین داشت،<sup>۳</sup> تماس گرفت و پس از بیان بدپیمانی و نیرنگ بازی سپه‌دار اعظم تنکابنی، یاد آور شد که خدام فداکار مشروطیت است، ولی به حکومت‌های مستبد مشروطه‌نمایی چون حکومت سپه‌دار اعظم تمکین نمی‌کند.<sup>۴</sup>

۱. مدنی: پیشین، ص ۸ - ۳۷.

۲. فولادوند: پیشین، ص ۵.

۳. وزارت امور خارجه انگلیس: پیشین، ص ۳۱۳.

۴. ملك‌المورخین سبهر: پیشین، ص ۱۲۶.

آن‌گاه رسماً آمادگی خود را برای اشغال شهرکاشان اعلام داشت<sup>۱</sup>، و به زودی با يك يورش، شهر را گرفت، همه‌دستگاه‌های دولتی را به تصرف خود درآورد و بی‌درنگ اعلامیه‌ای با امضای «حسین، یار مردم» صادر و اعلام کرد که برای نجات مردم از دست اشراف مفتخوار زورگو و دولت جابر ریاکار و برقراری مشروطیت حقیقی، شهر را گرفته است و می‌خواهد حکومتی خودمختار برپا دارد و تاحدی که می‌تواند، در راه رفاه عموم تلاش ورزد.

چون با آمدن نایبیان، رؤسای ادارات دولتی همراه با گروهی از اشراف از شهر گریختند، به فرمان نایب حسین، ادارات دولتی را به مؤتمنان محلی سپردند و با همکاری آنان، سریعاً مقررات جدیدی در جهت آسایش مردم وضع و اجرا کردند. بر این مقررات، همه زحمتکشان از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض و همچنین از خدمت سربازی معاف شدند. در عوض، مالیات و عوارض توانگران افزایش یافتند<sup>۲</sup>. نایبیان به نام شهر، اموال اشراف فراری را مصادره کردند، هرگونه محمولات اسلحه و مهمات و همچنین هرگونه اموال متعلق به دولت و مؤسسات خارجی را که از راه کاشان می‌گذشتند، ضبط کردند و بیکه‌تاز کاشان شدند<sup>۳</sup>. اینان به اقتضای شعار «بعد از خدا، خلق خدا» و «بهر خدا، خلق خدا» که یادگار دوره عیاری نایب حسین بود، به مردم ساده مهر ورزیدند، زندانیان را آزاد کردند و کوشیدند که بیکاران را به کار بگمارند، از فشار کار فرمایان و زمین‌داران بر کارگران و رعایا بکاهند و برای زحمتکشان سازمان‌هایی مشابه شرکت‌های تعاونی کنونی به وجود آوردند، با اقلیت‌های دینی و قومی مدارا کنند و مزاحمان مردم را به شدت به مجازات رسانند.

با آن که نایبیان به زودی ناگزیر از ترك شهر شدند، نظام ساده اداری آنان یکسره

۱. وزارت امور خارجه انگلیس: پیشین، ص ۲۲۱-۲۲۵.

۲. شجاعی: پیشین، ص ۲۲.

۳. مدنی: پیشین، ص ۵-۴ و ۱۴.

از میان نرفت. مردم متعارف به آسانی دست از آن برنداشتند و در این راه در مقابل اشراف و دولتیان به مقاومت پرداختند. البته نایببیان خود نیز در هر زمان که بر شهر تسلط یافتند، مجدداً در اجرای آن کوشیدند و حتی دست به اصلاح و توسعه آن زدند.<sup>۱</sup>

باری، نایب حسین و اطرافیان‌ش به محض استقرار در شهر، مردم را به طغیان علیه دولت ظالم برانگیختند و جوانان کاشان را به صفوف خود خواندند. <sup>۲</sup> در نتیجه توانستند گروهی را به فرقه خود بکشانند، سازمان جنگی کارآمدی ترتیب دهند، برای خود پرچم و سرودی پدید آورند و شهر را مستحکم گردانند. تقویت نظامی نایببیان که در این رمان آغاز شد، در سال‌های بعد منظم‌اً ادامه یافت. نایببیان سازمان جنگی خود را هم از لحاظ کمیت و هم از لحاظ کیفیت بهبود بخشیدند.

واحدهای این سازمان نه تنها در شهرها و روستاهای کاشان، بلکه در بخش وسیعی از منطقه کویر مستقر شدند. حتی واحدهی برای تجسس درباره اردو کشی‌های دولتی و فعالیت‌های دشمنان خود در کاشان و تهران برپا داشتند و افرادی را برای مخابره با آینه و چراغ تربیت کردند. با آن که به شیوه جنگ و گریز و کشانیدن نیروهای دشمن به کویر تمایل داشتند،<sup>۳</sup> نخست در دو مزرعه دوک و فرح آباد که به خانواده نایب حسین متعلق بودند، پایگاه‌هایی استوار برای خود ایجاد کردند و دژ ویران کهرشاهی یا کوه شاهی را که در حاشیه کویر قرار داشت و قدمت آن به دوره پیش از اسلام می‌رسید، مستحکم کردند.<sup>۴</sup> سپس در محل‌های حساس چون بیدگل و نوش

۱. ملک‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۱۶، ص ۱۶۹.

۲. همایون‌فر: پیشین، ص ۷.

۳. عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه،

جلد ۲، ص ۶۰۰.

۴. فولادوند: پیشین، ۳۰ اسفند ۱۳۴۶ ش، ص ۲۲.

آباد در شهرستان کاشان و انارک در شهرستان نایین قلعه‌هایی با برج‌های بلند و باروهای مقاوم ساختند. همچنین در تنگه‌های دشوار گذر دو روستای دَرّه و خُنُب که در معبر جنوبی شهر کاشان قرار دارند، استحکامات فراوان پدید آوردند. شماره برج‌های جنگی نایبیان رادر کوه‌های این دو روستا بالغ بر ۱۴ دانسته‌اند.<sup>۱</sup> نایبیان در پایگاه‌های خود به فرا گرفتن فنون جنگی و شیوه‌های عیاری می‌پرداختند، و سران نایبی در نظارت بر فعالیت‌های آنان اهتمام بلیغ می‌ورزیدند.<sup>۲</sup>

هنوز دیری از تسلط نایبیان بر شهر کاشان نگذشته بود که آوازه نایب حسین به‌عنوان یار ستم‌دیدگان و دشمن زورگویان در افواه پیچید.<sup>۳</sup> پس دوستی نایبیان بیش از پیش در دل مردم ساده‌خانه کرد. مردم ساده از سرمهر از نایب حسین به‌عنوان «بابا مرشد» یا «بابا» یا «سلطان کویر» نام می‌بردند و از یار ماشاءالله به‌عنوان «برادر ماشاءالله» یا «برادر» یا «شیر کاشان».

از این گذشته گروهی از اصناف کاشان به نام نایب حسین سکه‌هایی از طلا ضرب کردند. شاعری درباره این سکه‌ها چنین سروده است:

سکه بر زر ز نمد به آسانی،

شاه سلطان حسین کاشانی.<sup>۴</sup>

موفقیت‌های روز افزون نایبیان، دشمنان آنان را چه در کاشان و چه در تهران به تب و تاب انداخت. چون در خود قدرت مقابله با نایبیان را نمی‌دیدند، از طرفی مخفیانه دولت را به قلع و قمع آنان تحریض می‌کردند، و از طرف دیگر خود توطئه‌هایی علیه آنان ترتیب می‌دادند. یکی از این توطئه‌ها که باعث بیداری کینه‌های

۱. شهاب ذاقب، ۱۵ ذی‌الحجه ۱۳۳۳ ق، ص ۴.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ تیر ۱۳۴۷ ش، ص ۱۲ و ۵۹.

۳. همان، ص ۵۹.

۴. ملک‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۱۶، ص ۱۵۵.

دیرینه نایب حسین گردید، توطئه ربودن و کشتن امیر مهدی و امیر عباس، فرزندان خردسال یار ماشاءالله بود. این توطئه با آن که به نتیجه نرسید، نایب‌ان را سخت خشمگین گردانید، و نایب حسین را به گرفتن انتقام از سران طایفه عرب و برخی دیگر از دشمنان قهار خود برانگیخت. غلامرضا بیگ (رئیس طایفه عرب)، اسدالله و نصرالله (دو تن از فرزندان او)، رحیم (خواهرزاده او) و همچنین محمد پهل بند (کلاتر پیشین کاشان) و قهرمان دوام دیوان (کارگزار عدلیه) - نام‌های اینان از مدت‌ها پیش در لیست سیاه نایب حسین ثبت شده بودند. زیرا نه تنها مسئولان قتل پهلوان محمد هاشم (برادر نایب حسین) و محمد حمزه (فرزند پهلوان) و نیز مرگ همسر پهلوان و مرگ همسر نایب حسین در میان اینان بودند، بلکه هم اینان بودند که اخیراً فرقه نایبی را به باد تحقیر و تخطئه گرفتند، بر ضد نایب‌ان دسیسه چیدند، اموال آنان را غارت و خانه‌ها و دکان‌هایشان را ویران کردند، زنان و کودکانشان را مورد اهانت و آزار قرار دادند، همه آنان را آواره ساختند، یار ماشاءالله را به آستانه اعدام کشاندند و ده‌ها نایبی را زدند و بستند و کشتند و بالاخره برای ربودن و کشتن کودکان نایبی پاپیش نهادند...

به دعوت نایب حسین، شورای خاص نایبی تشکیل شد و پس از شوری کوتاه، آن شش تن را محکوم به مرگ کرد. با وجودی که آنان از مشایر شهر و صاحب زور و پول فراوان بودند، حکم سریعاً به موقع اجرا گذاشته شد.

در پی این حادثه، دولت به قصد براندازی نایب‌ان، بر آن شد که مأموران دولتی و خان‌های محلی در ناحیه کاشان و دیگر ناحیه‌های کویری پیرامون کاشان، مردم را با ارباب و تطمیع، به مخالفت با نایب‌ان یا حداقل به عدم حمایت از آنان وادارند و سپس سواران بختیاری بار دیگر بر آنان بتازند. این بار سران بختیاری که نایب‌ان را وابسته جناح مخالف خود می‌دیدند، علی‌رغم اختلافات خود با کابینه، عموماً از تصمیم دولت استقبال کردند. حتی سردار اسعد دوم و صمصام السلطنه نیز دیگر جانب نایب‌ان را نگرفتند. مقرر شد که خان بختیاری، هژبر السلطنه با دسته خود و

همراهی دسته يك خان دیگر، معظم السلطان گلپایگانی و يك دسته سرباز مجهز به توپ به کاشان یورش آورند، و آن گاه نخست نایبیان را باوعد و وعید به ترك شهر وجدایی از حامیان کاشانی خود وادارند و سپس به كمك دسته‌های بختیاری دیگری که از اصفهان فرستاده می‌شوند، نایبیان را تارومار سازند.

مرحله اول نقشه به‌خوبی اجرا شد. هژبر السلطنه که بارپیش از طرف محمد علی شاه به کاشان تاخته بود، این بار به نام دولت مشروطه خواه، به کاشان درآمد و چنان که مقرر شده بود، خود را دوست نایبیان معرفی کرد و از طرف دولت به آنان وعده آشتی و جبران مافات داد. در نتیجه، نایبیان به پاس مشروطه خواهی و به اعتماد دولت مشروطه، شهر را تخلیه کردند. اما مرحله دوم نقشه دولت یعنی تارومار کردن نایبیان، بر اثر بی‌شکیمی هژبر السلطنه برای آزدن طرفداران نایبیان و تاراج اموال شهریان و روستاییان و نیز بر اثر حمله‌شتابزده او به قرارگاه زنان و کودکان نایبی در خارج شهر، تحقق نیافت. زیرا نایبیان برای جلوگیری از ادامه مظالم مهاجمان، به قصد مقابله با نیروی هژبر السلطنه، به شهر گراییدند. هژبر السلطنه سراسیمه تیراندازان خان‌های محلی و بقیة السیف گارد فاتح را که هنوز در حوالی کاشان متواری و مشغول چاپیدن روستاییان بودند، بر نیروی مجهز خود افزود و به نایبیان حمله‌ور شد. نایبیان پس از تحمل تلفاتی نسبتاً سنگین متقابلاً به اردوی هژبر السلطنه ضربه زدند و آن را در پی خود به کویر کشاندند.<sup>۱</sup> ولی هژبر السلطنه تعقیب آنان را در دل کویر صلاح ندانست و به بهانه ترمیم نیروهای خود، به شهر بازگشت.

در کویر نایبیان دچار کمبود اسلحه و آذوقه و علوفه شدند و به زحمت افتادند. پس دولت فرصت را مغتنم شمرد و به امید فریفتن برخی از سرکرده‌ها و ایجاد تفرقه در میان نایبیان، حسن انتظام الملک، برادر حسین سهام السلطنه را که سال‌ها پیش در اصفهان با یارماشاء الله آشنا شده و اخیراً سر به باغیگری برداشته بود، تطمیع کرد و نزد او فرستاد.<sup>۲</sup> انتظام الملک در انارک به عنوان متحد با دسته خود، به نایبیان

۱. فولادوند: پیشین؛ ۳۰ تیر ۱۳۴۷ ش، ص ۵۸.

۲. میر معصوم شیبانی: مصاحبه، پاییز ۱۳۵۴ ش.

پیوست و به حل مشکلات آنان کمک کرد.<sup>۱</sup>

در قصبه خور خبر قتل آیه‌الله بهبهانی، روحانی مبارز و نیز خبر حمله بهختیاربان و سایر گروه‌های انگلیس‌گرای به مشروطه خواهان اصیل که منجر به هلاکت کثیری از انقلابیان آذربایجانی و زخمی شدن ستارخان شد، به نایب‌بان رسید و آنان را به خشم آورد. اما خبر شورش دسته‌های جعفر رشید السلطان اصانلو و محمد امیر مکرم لاریجانی در خوار و ورامین و مازندران علیه قوای دولتی، آنان را به هیجان افکند. پس نایب حسین درحینی که برای حمله به کاشان بسیجیده می‌شد، پیکری نزد رشیدالسلطان به ورامین فرستاد و آمادگی خود را برای همکاری با او و امیر مکرم اعلام داشت.<sup>۲</sup>

از آن پس میان نایب‌بان و رشیدالسلطان و امیر مکرم به‌طور محرمانه مکاتبه برقرار شد. ولی دیری نگذشت که پیک امیر مکرم در اطراف تهران، در نزدیکی روستای سرخه حصار به وسیله مأموران دولتی دستگیر شد. در نتیجه دولت به ارتباط آن سه شورش‌پی برد،<sup>۳</sup> و ادعا کرد که نایب حسین همانند رشیدالسلطان و امیر مکرم، با برخی از گروه‌های سیاسی تهران که با کابینه مخالف‌اند، در ارتباط است.<sup>۴</sup>

در رمضان ۱۳۲۸ نایب‌بان راه کاشان را پیش گرفتند. خبر حرکت آنان دسته‌های اشغالگر را که از دولت پول و تجهیزات جنگی کافی دریافت نداشته بودند، به هراس افکند. پس باغنائم خود شتابانه شهر را تخلیه کردند، و بدین سبب فرمانده آن‌ها، هژبر السلطنه مایه ریشخند مردم کاشان و روزنامه‌های تهران گردید.<sup>۵</sup>

نایب‌بان و دسته انتظام‌الملک در میان استقبال گرم مردم کاشان وارد شهر شدند.<sup>۶</sup>

۱. وزارت امور خارجه انگلیس: پیشین، ص ۳۶۴.

۲. مقدم: پیشین، ص ۳۲.

۳. ملك‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۱۶، ص ۱۷۳.

۴. حسن نراقی: کاشان در جنبش مشروطیت، (چاپ اول)، ص ۱۲۳.

۵. مجلس، ۶ رمضان ۱۳۲۸ ق، ص ۲.

۶. مجلس، سلخ ذی‌القعدة ۱۳۲۸ ق، ص ۲.

کاشانیان به پیروی از ملا حبیب‌الله شریف، مجتهد بزرگ کاشان، مقدم نایبیان را گرامی داشتند و در جشنی که برپا شد، روحانیان نایبیان را دعا کردند، شاعران در ستایش آنان و بزرگداشت آیین اسلام و اتحاد اسلامی قصیده خواندند و رؤسای اصناف شهر به پیشنهاد انتظام الملک که می‌خواست هر چه بیشتر در دستگاه نایبی رخنه کند القابی به سران نایبی دادند. در نتیجه نایب‌حسین و یارم‌شاه‌الله به ترتیب لقب «سالار اسلام» و «سردار جنگ» یافتند و برخی دیگر از سران نایبی به لقب‌های دیگر ملقب شدند.<sup>۱</sup>

طغیان‌های کوچک و بزرگی که پس از اتحاد گروه‌های انگلیس‌گرای حاکم و قتل بهبهانی و سرکوبی انقلابیان آذربایجان، در بسیاری از ناحیه‌ها مخصوصاً مازندران و خوار و کاشان و لرستان و قشقائی و کرمانشاهان در گرفتند، طبقه حاکم را برای اردو کشی به دو مرکز مهم نافرمانی یعنی مازندران و کاشان برانگیختند.<sup>۲</sup> دولت و حامیان انگلیسی آن البته از اقتدار روز افزون نایبیان در ولایت کاشان و تسلط آنان بر اشراف انگلیس‌گرای شهر و همچنین از ارتباط آنان با شورشیان مازندران و خوار و ورامین سخت ناخوشنود بودند. از این رو با تأمین بودجه‌ای هنگفت، محرمانه عمده‌قوای ایل بختیاری را برای جنگ با نایبیان که مطابق اصول فرقه خود، ولایت کاشان را می‌گرداندند، فرا خواندند، همچنان که نیروی بزرگی به فرماندهی شاهزاده امیر اعظم، خواهرزاده عین‌الدوله، صدر اعظم مستبد شاهان قاجار به ورامین و مازندران فرستادند.

دوستان نایبیان در تهران تصمیم دولت را برای تهاجمی جدید به آگاهی نایبیان رساندند. نایبیان نیز بی‌درنگ کاشانیان را در جریان امر گذاشتند. پس ملا حبیب‌الله اعلان جهاد داد، و مردم که از سبعمیت و چپاولگری بختیاریان وحشت داشتند

۱. اخبار یومیه روقر، ۱۲ ذی‌الحجه ۱۳۳۲ ق، ص ۱.

۲. یحیی دولت‌آبادی: حیات یحیی، جلد ۳، ص ۴۰-۱۳۹.

به یاری مردان و زنان نایبی، شهر را مستحکم کردند.<sup>۱</sup> در این حین جاسوسان خبر آوردند که يك کاروان بزرگ، متعلق به شرکت انگلیسی لینچ که به‌ظاهر حامل کالاهای مصرفی است، برای رسانیدن تجهیزات جنگی به بختیاریان، از راه اصفهان به‌طرف کاشان می‌آید. به دستور نایب حسین، نایب‌ان خود را به کاروان رسانیدند و به نام ملت، آن را مصادره کردند.<sup>۲</sup> کاروان شامل ۱۸۰ بار، و بخش عمده آن بنه جنگی بود. نایب‌ان بنه جنگی را برای خود نگه داشتند، و سایر محمولات را به اقتضای شعار خود «بعد از خدا، خالق خدا» و «خالق خدا، بهر خدا» میان تنگدستان کاشان تقسیم کردند.<sup>۳</sup>

در نخستین هفته شوال ۱۳۲۸ دسته‌های بختیاری یکی پس از دیگری در اطراف شهر کاشان اردو زدند. در این لشگرکشی اکثر سران بزرگ ایل شرکت داشتند، و هر يك بر دسته خود فرمان می‌راند. ولی فرماندهی عالی اسماً بر عهده خسرو سردار ظفر، برادر سردار اسعد دوم و صمصام‌السلطنه بود. کسانی شماره مهاجمان را ۶۰۰۰ نوشته‌اند،<sup>۴</sup> اما کسانی دیگر دم از ۱۲/۰۰۰ زده‌اند.<sup>۵</sup> به زودی يك دسته توپچی با هشت توپ نیز از تهران برای بختیاران فرستاده شد. ولی مدافعان اصلی شهر از ۲۵۰۰ در نمی‌گذشتند و توپ هم نداشتند.<sup>۶</sup>

بختیاران برای تسخیر شهر، آن را به محاصره گرفتند. اما نایب‌ان نه تنها از پشت باروها و برج‌های استوار شهر، با گلوله باران مداوم، عرصه را بر آنان تنگ کردند، بلکه با شبیخون‌های مکرر نیز بر آنان گزند بسیار رساندند. بختیاران پس از تحمل تلفات زیاد، باروها و دروازه‌های شهر را به توپ بستند. ولی مردم شهر

۱. مدنی: پیشین، ص ۳۵.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ دی ۱۳۴۶ ش، ص ۷.

۳. افشار: پیشین، ص ۲۰۶.

۴. مدنی: پیشین، ص ۲۹.

۵. شجاعی: پیشین، ۲۵ آبان ۱۳۲۹ ش، ص ۱۴.

۶. وزارت امور خارجه انگلیس: پیشین، جلد ۳، ص ۴۲۷.

به شتاب به ترمیم خرابی‌هایی که توپ‌ها بر باروها و دروازه‌ها وارد می‌کردند، می‌پرداختند. سرانجام بختیاریان از یک سو همچنان که شهریان را با محاصره شهر، از آذوقه و علوفه محروم گردانیده بودند،<sup>۱</sup> مسیر نهرهایی را که به شهر می‌رفتند، گردانیدند، و آب را هم از شهریان دریغ داشتند، و از سوی دیگر درون حصار شهر را هدف توپ‌ها قرار دادند،<sup>۲</sup> و با ویران کردن عده‌ای از خانه‌ها، کثیری از مردم بی‌دفاع را به هلاکت رسانیدند. باین وصف مردم در پشت نایبیان، دست از ایستادگی برنداشتند، و هفده روز در زیر باران گلوله به مدافعه ادامه دادند.

روز هفدهم شیوخ شهر که نتوانسته بودند سران بختیاری را از قتل عام مردم شهر بازدارند،<sup>۳</sup> نزد نایب حسین شتافتند و از او خواستند که برای نجات شهریان از بیداد جنگ و قحطی، چاره‌ای بیندیشد. نایب حسین چاره‌ها را منحصر به شکستن خط محاصره و خروج نایبیان از شهر دید. امیدوار بود که با چنین کاری بختیاریان را به دنبال خود به کویر بکشاند و در باتلاق‌ها و نم‌کزارهای کویری منهدم سازد. شب هنگام دسته‌های نایبی به همراهی دسته انتظام‌الملک، سواره از یکی از دروازه‌های شهر خارج شدند.<sup>۴</sup> خروج آنها چنان غیر مترقب و متهورانه بود که بختیاریان مجاور آن دروازه دست و پای خود را گم کردند و فقط به تیراندازی‌های بی‌هدف دست زدند. در نتیجه نایبیان به سلامت به روستای اموزید آباد رفتند و از آن جا به سوی نطنز و اردستان به حرکت در آمدند.

روز بعد بختیاریان به شهر بی‌دفاع ریختند و بی‌دریغ به قتل و غارت پرداختند. قتل و غارتی که در ایران آن عصر به ندرت نظیر داشت. حتی مجتهد ملاحیب‌الله

۱ . دولت آبادی : پیشین. ص ۴ - ۱ .

۲ . مجلس، ۲۶ شوال ۱۳۲۸ ق ، ص ۴ .

۳ . مدنی : پیشین. ص ۲ - ۳۱ .

۴ . کلودآنت : «سیاحت در ایران و خاطراتی از آن در سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۱۰»،

در خاطرات سیاسی و تاریخی، به اهتمام سیف‌الله وحیدنیا، ص ۴۶۴ .

را آزار کردند. سپس دسته‌هایی که به قدر کفایت اموال مردم را ربوده بودند، یکا-  
 يك در پی نایبمیان روانه شدند، درحالی که دسته‌های دیگر به ظاهر برای اداره شهر  
 ولی در باطن به قصد ادامه غارت و کشتار طرفداران نایبمیان در شهر ماندند.<sup>۱</sup>  
 مظالم بختیاریان در کاشان به حدی رسید که مردم ناگزیر از واکنش شدند،  
 و ملاحیب‌الله مجدداً اعلان جهاد داد. پس بسیاری از مردان شهر علیه بختیاریان  
 برخاستند و با حملات غافلگیرانه خود، افراد پراکنده بختیاری را به هراس افکندند.  
 گفته‌اند که برخی از مردان چادر زنانه بر سر می‌کردند و به عنوان هدایت بختیاریان  
 به سوی طرفداران نایبمیان، بختیاریان را در بیغوله‌ها به قتل می‌رساندند.<sup>۲</sup>  
 بختیاریانی که به تعقیب نایبمیان پرداختند، از لحاظ شماره به مراتب بر آنان  
 برتری داشتند. ولی نایبمیان مخصوصاً شخص نایب حسین چون بهتر از بختیاریان  
 نواحی کویری را می‌شناختند، دشمنان را به ناحیه‌هایی که برای آنان مجهول یا  
 نامساعد بود، می‌کشاندند و در ضمن جنگ‌و‌گریز، از پا در می‌آوردند. بر روی  
 هم نایبمیان که اردستان و انارک و جندق و نایین تا دامغان و سمنان و خوار و طبس  
 را زیر پا گذاشتند و از کویر دق سرخ در شمال شرقی اردستان، ودشت کویر در  
 فاصله کاشان و خراسان، و کویر خوار در میان سمنان و خوار گذشتند، در شوره‌زارها  
 و باتلاق‌ها و کوره‌راه‌ها کثیری از بختیاریان را زخم‌دار یا مقتول گردانیدند.  
 اما خود چون قبلاً در برخی از نقاط کویر اسلحه و مهمات پنهان کرده و از حمایت  
 مردم آن سامان برخوردار بودند به مراتب کمتر از بختیاریان آسیب دیدند.<sup>۳</sup>  
 در طی زدوخوردهای متعددی که بین دو طرف در گرفتند، تلفات جانی نایبمیان  
 فراوان نبودند. در هر موردی که بختیاریان به نایبمیان نزدیک می‌شدند و آنان را زیر  
 آتش می‌گرفتند، نایب حسین مانند يك روان‌شناس، با استفاده از نقطه ضعف

۱. وزارت امور خارجه انگلیس: پیشین، ضمیمه جلد ۲، ص ۴۵۳.

۲. دوات آبادی: پیشین، ص ۱۰۵.

۳. ملك‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۱۶، ص ۱۷۰.

بختیاریان که همانا عشق به غارت و غنیمت بود، به دفع خطر می پرداخت، و بی دریغ تن به «پول پاشی» می داد. به این معنی که او و یارمشاءالله از خرجین هایی که بر ترك اسپان خود داشتند و به منزله خزانة مشترك نایبیان بودند، چند مشت سکه طلا بر زمین می پاشیدند، و بختیاریان را به فرود آمدن و برچیدن سکه ها اغوا می کردند.<sup>۱</sup>

جنگ و گریز نایبیان و بختیاریان سرانجام پس از هفته ها، بر اثر سردی هوا و خستگی بختیاریان و امید آنان به غارت مجدد شهر کاشان، به سستی گرایید. در نتیجه بیشتر بختیاریان راه بازگشت پیش گرفتند و به نایبیان مجال توقف دادند. نایبیان با جلب گروهی از جوانان آبادی های کویری، تلفات خود را جبران کردند و پس از سرکوبی برخی از خان های محلی، نفوذ خود را در بخش بزرگی از کویر گسترده کردند.

در آن حین از رشیدالسلطان اصفهانو خبر رسید که اردوی دولتی به فرماندهی شاهزاده امیراعظم در شهر آمل به قتل و غارت پرداخته و دسته امیرمکرم را پراکنده کرده است، و اکنون دولت در صدد است که با فرستادن سواران ترکمن از استر-آباد به مازندران، نیروی او را تقویت کند. رشیدالسلطان از نایب حسین دو خواهش داشت. یکی این که به منظور کمک به تشکل مجدد دسته امیرمکرم در مازندران، تا حدی که می تواند، بختیاریان را در کویر به خود مشغول دارد و از رفتن آنان به تهران و پیوستن آنان به قوای دولتی در ورامین و مازندران جلوگیری کند. خواهش دیگر رشیدالسلطان این بود که نایبیان، اگر می توانند، به دامغان و سمنان که خطه امیر اعظم و نزدیکان او هستند و پایگاه پشتیبانی او به شمار می روند، بتازند و ذخایر جنگی او را به تصرف خود در آورند.

نایب حسین هر دو خواهش را پذیرفت، و نایبیان در محرم ۱۳۲۹ از کوره. راه های خطرناک کویری به دامغان تاختند و به اتباع امیراعظم شبیخون زدند و هر چه

۱. حسن اعظام قدسی: خاطرات من با دشمن شدن تاریخ صد ساله، ص ۲۲۵.

اسلحه و مهمات و اسب در املاک امیراعظم و دولتیان و متمکنان محلی یافتند، ضبط کردند و به رسم خود، مقادیر هنگفتی از اموال منقول آنان مخصوصاً مواد غذایی را میان نیازمندان دامغانی تقسیم کردند<sup>۱</sup>. سپس به سمنان راندند و همین کارها را تکرار کردند. آن‌گاه نایب‌حسین و یارماشاالله با یک دسته صد نفری به سرعت به خوارنزد رشیدالسلطان تاختند<sup>۲</sup> و برای کمک به او و امیرمکرم، نیمی از غنایم جنگی خود را به او سپردند. نایب‌حسین و یارماشاالله در ملاقات خود با رشیدالسلطان، به او یادآوری کردند که چون مردم ایران و مخصوصاً تهرانیان از نامردی حکومت تهران نسبت به مجتهد بهبهانی و ستارخان و یاران او خشمناک‌اند، فتح تهران کاری دشوار نیست، و از این رو چنین مقتضی است که رشیدالسلطان فوراً نظر امیرمکرم را برای حمله‌ای سه‌جانبه به تهران از طرف نیروهای نایبی و نیروهای آن دو جلب کند<sup>۳</sup>.

اما انتظام‌الملک مطابق دستور محرمانه‌ای که حکومت تهران برای او فرستاد، نایب‌ان را وسوسه کرد که به قصد گوشمال دادن دولت و نیز به دست آوردن اسلحه و آذوقه و علوفه، به خطه شوکت‌الملک علم، امیرمقتدر قایمات و سیستان که اصلاً عرب‌تبار و از وابستگان دیرین انگلیس بود و عملاً حراست بخشی از حریم غربی هندوستان را برعهده داشت،<sup>۴</sup> بتازند.

در پایان ربیع‌الاول ۱۳۲۹ نایب‌ان به همراهی دسته محمدعلی سردارظفر گونابادی که در خراسان سر به طغیان برداشته و از حمایت سران نایبی برخوردار بود، برای تسخیر مکر شوکت‌الملک در شهر دورافتاده بیرجند، با استتار و احتیاط به سوی شرق به حرکت درآمدند. نایب‌حسین به امید غافلگیر کردن سپاه نیرومند

۱. دولت‌آبادی: پیشین، ص ۱۰۶.

۲. دعد، ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۹، ق، ص ۱.

۳. ملک‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۱۶، ص ۱۷۷.

۴. رأیت: پیشین، ص ۸۷.

امیر قاینات و سیستان، شهر طبس را مقصد خود و انمود کرد و اعلام داشت که چون با عماد الملک شیبانی، حاکم آن شهر خویشاوندی دارد، برای دیدن او بدان جامی رود، غافل از آن که عماد الملک خود یکی از ارکان توطنه‌ای است که دولت به دست شوکت الملک برای نابودی نایبمیان طرح کرده است.

عماد الملک به امر شوکت الملک، شهر بزرگ طبس را که یکی از گرم‌ترین شهرهای کویری ایران است، مستحکم کرد و به کمک تیراندازان خان‌های طبس و یک واحد از سپاه شوکت الملک، در حومه شهر نایبمیان را که در انتظار استقبال دوستانه بودند، مورد حمله قرار داد.<sup>۱</sup> درهم شکستن نیروهای حاکم طبس و امیر قاینات و سیستان و تسخیر قلعه استوار شهر که ظاهراً باز ساخته یکی از دژهای کهن فرقه اسماعیلی بود،<sup>۲</sup> با دشواری صورت گرفت و به بهای جان‌گروهی از نایبمیان و از آن جمله، یاراکبر، یکی از فرزندان نایب حسین که سرهنگ عیاران یا سردسته کوماندهای نایبی بود، تمام شد.<sup>۳</sup> از این رو نایبمیان از سرتلافی، اموال حاکم و خان‌های طبس را غارت کردند و سراهای آنان و عمارات دولتی را سوزاندند و به جای پیشروی به سوی بیرجند، راه بازگشت پیش گرفتند.

در ضمن راه نایب حسین به خیانت پیشگی انتظام الملک که با کشانیدن نایبمیان به طبس، موجب قتل یاراکبر و عده‌ای از اتباع نایب حسین شده بود، پی برد. پس دستور داد که او و نزدیکانش را به صورت اسیر، در اردو نگه دارند تا بعد از مراجعت به کاشان مورد داوری و مجازات قرار گیرند. قلبی از مردان انتظام الملک با موافقت نایب حسین به زادگاه‌های خود مراجعت کردند، و بقیه سوگند وفاداری خوردند و نزد نایبمیان ماندند.

از آن سو محمدعلی شاه مخلوع که از خارج به ایران بازگشته و به یاری

۱. جهانگیر قوانلو: مصاحبه، ۷ آبان ۱۳۶۳ ش.

۲. پل آمیر: خدادند الموت، حسن صباح، ص ۷-۲۶.

۳. افشار: پیشین، ص ۲۰۹.

برادرانش علیه مشروطه خواهان می‌جنگید، در رجب ۱۳۲۹ به وسیله عین‌الدوله، نایب‌حسین را هم مانند رشیدالسلطان و امیرمکرم به همکاری خواند. ولی نایب‌حسین با آن‌که از دولت به ظاهر مشروطه‌آزار بسیار دیده و برای سقوط آن با رشیدالسلطان و امیرمکرم همدل گردیده بود، نه تنها حاضر به جنگ علیه مشروطیت نشد، بلکه به زودی با دوستان باغی خود - رشیدالسلطان و امیرمکرم - که جانب محمدعلی شاه را گرفتند، قطع رابطه کرد و در تلگرامی که برای مجلس شورای ملی فرستاد، خواستار شد که نیروهای دولتی به جای توقف در کاشان و اشتغال به قتل و غارت، شهر را ترک گویند و به همراهی نایب‌ان به جنگ محمدعلی شاه روند. اما با وجود اهتمام برخی از نمایندگان مجلس، رئیس‌الوزراء جدید، صمصام‌السلطنه بختیاری پیشنهاد نایب‌حسین را مسکوت گذاشت.<sup>۱</sup> در نتیجه، نایب‌حسین به عنوان مخالف با دولت، آهنگ اشغال کاشان کرد.

دسته‌های بختیاری که پس از کشتار و چپاول در شهر و روستاهای کاشان و گرفتن جنگ‌مزد خود از دولت ملت شکن، انگیزه‌ای برای ماندن در کاشان نداشتند و رفتن به کویسر و جنگ با نایب‌ان را هم برای خود خطرناک یا حداقل بی‌ثمر می‌دانستند، یکی بعد از دیگری به مقرهای خود بازگشتند.<sup>۲</sup> ولی دولت از بیم مراجعت نایب‌ان، ضیغم‌السلطنه، خان بختیاری را به حکومت کاشان گمارد، و او با سواران خود در کاشان مستقر گردید. پسر او، سردار صولت که داماد حسین سهام‌السلطنه بود و به سبب چپاولگری نامحدود خود، به «سردار غارت» شهرت داشت، بر سواران پدر فرمان می‌راند.<sup>۳</sup> گذشته از این سواران، چند دسته مجهز منجمله یکک دسته توپچی به فرماندهی یکک میر پنج در اختیار حاکم قرار داشت.

۱. ملك‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۱۶، ص ۱۹۸.

۲. خسرو سردار ظفر بختیاری: «خاطرات سردار ظفر»، مجله «تاریخ»، ۱۵ خرداد تا

۱۵ تیر ۱۳۵۲ ش، ص ۳۸.

۳. مجلس، سلخ رمضان ۱۳۲۹ ق، ص ۲.

با آن که شهر کاشان به وسیله نیروی تدافعی بزرگی به روی نایبیان بسته شده بود، عیاران نایبی با فنون خاص خود مانند نقب زدن و کمند انداختن، به درون شهر راه یافتند و سپس یکی از دروازه‌ها را برای ورود سواران نایبی گشودند.<sup>۱</sup> پس نایبیان در پایان رمضان ۱۳۲۹ (اواخر سپتامبر ۱۹۱۱) پا به شهر نهادند، و دسته‌های دولتی بعد از اندک مقاومت، فراری یا تسلیم شدند. یکی از دسته‌هایی که تسلیم شد، دسته توپچیان بود که در کاشان ماند و علناً به خدمت نایبیان درآمد.<sup>۲</sup> بر اثر بازگشت مظفرانه نایبیان به کاشان، آوازه اقتدار ایشان که حتی به وسیله نیروی چند هزار نفری بختیاری درهم نشکست، درهمه جا پیچید و دولت جبار را در سراسر ایران خوار و مایه ریشخند مردم گردانید.<sup>۳</sup>

در اواخر سال ۱۳۲۹ هنگامی که نایبیان بار دیگر حکومت خودمختار خود را در کاشان استوار ساختند، بسیاری از ملت‌خواهان به سبب افزایش مداخلات انگلیس و روسیه در ایران و گسترش هرج و مرج، بیش از پیش خواستار وحدت ملی شدند و برای نیل به این هدف، پیوند همه گروه‌های سیاسی و آشتی دولت و دسته‌های باغی و متمرّد را لازم دانستند. در این حین مدرس، روحانی برجسته که در مجلس شورای ملی نفوذ فراوان داشت و از دیرباز مورد احترام نایبیان بود، برای جلب موافقت دولت و اصلاح کار نایبیان، از نایبیان خواست که به مدارا گرایند و حتی المقدور از برخورد با مخالفان خود و نیروهای دولتی پرهیز کنند تا بهانه‌ای برای خودداری از آشتی به دست دولت نیفتد.<sup>۴</sup>

نایبیان امر مدرس را پذیرفتند و ملایمت پیش گرفتند و خود را فرمانبردار دولت خواندند. اما دولتیان از بیم آن که سایر طغیانگران از نایبیان پیروی کنند و

۱. شجاعی: پیشین، ۲ آذر ۱۳۲۹ ش، ص ۱۴.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ بهمن ۱۳۴۶، ص ۶.

۳. محمد مهدی شریف کاشانی: واقعات اتفاقیه دوزگار، جلد ۳، ص ۷۶۷.

۴. فلاح: پیشین، ص ۴۶.

حکومت خریدمختار تشکیل دهند، به فکر اردو کشی جدیدی علیه نایب‌ان افتادند. یک‌واحد نیرومند از سپاه قزاق ایران که افسران روسی بر آن ریاست داشتند، برای حمله به کاشان مأمور شد. پیش از حرکت واحد قزاق از تهران، مردم کاشان لغو مأموریت واحد قزاق را از دولت خواستند<sup>۱</sup> و نایب‌ان برای انصراف دولت، ده افسر روسی را در اطراف کاشان دستگیر و بازداشت کردند<sup>۲</sup>. اما دولت از تصمیم خود بازنگشت، و اردوی مجهز قزاق، زیر نظارت دو افسر روسی و به فرماندهی یک سلطان ایرانی، در اواسط ماه شوال ۱۳۲۹ به کاشان شتافت.

نیروی قزاق پس از رسیدن به نزدیکی شهر کاشان، با آتش شدید نایب‌ان مواجه شد و به رسم مهاجمان پیشین، شهر را به محاصره گرفت و با توپ‌ها و تفنگ‌های مسلسل خود، آن شهر را به گلوله بست<sup>۳</sup>. اما شهر مقاوم ماند. در این هنگام انتظام‌الملک که همچنان اسیروار در میان نایب‌ان به سر می‌برد، برای کمک به قزاقان، از شهر گریخت و نزد افسران قزاق رفت و نقاط ضعیف خط دفاعی شهر را به آنان شناسانید. با این وصف اردوی قزاق موفق به شکستن مقاومت شهر نشد.

فرمانده ایرانی اردوی قزاق که سلطان رضا سوادکوهی نام داشت (و بعداً معروف به «رضاخان شصت تیر» و میر پنج گردید و «سردار سپه» لقب گرفت و بالاخره با نام «رضاشاه پهلوی» به سلطنت ایران رسید)<sup>۴</sup> برای حفظ اعتبار خود، به خدعه دست زد. به این معنی که به ادعای آشتی جوئی، رهبر مدافعان شهر را به مذاکره دعوت کرد، و چون یارما شاء الله به جای نایب حسین با او به مذاکره نشست، دم از رفاقت زد و اعلام کرد که او نیز مانند نایب حسین و فرزندانش، از اهل فتوت و در سلك لوطیان است و حفظ حرمت آنان را مانند حفظ حرمت خود، لازم می‌داند و از

۱. مجلس، ۲۱ شوال ۱۳۲۹ ق، ص ۳.

۲. وزارت امور خارجه انگلیس: پیشین، جلد ۳، ص ۴۵۸.

۳. همان، جلد ۴، ص ۱۵۶.

۴. فولادوند: پیشین، ۳۵ بهمن ۱۳۴۶ ش، ص ۵۸۷.

این رو پیشنهاد می‌کند که جنگ ادامه نیابد و هر دو اردو، با آرامش کاشان را ترك گویند.<sup>۱</sup>

یارما شاء الله که به توصیه مدرس، همچنان به آشتی می‌اندیشید، پیشنهاد سلطان رضا را پذیرفت، و نایبمان به زودی روانه پایگاه استوار خود، دژ کهرشاهی که دارای چشمه آب و ذخایری از آذوقه و علوفه بود و برای صدها نایبی و اسب‌های آنان جای کافی داشت، شدند.<sup>۲</sup> ولی اردوی قزاق برخلاف وعده سلطان رضا، اولاً به هنگام خروج نایبمان از شهر، به جانب یارما شاء الله که عقیدار اردوی نایبی بود، تیراندازی کرد و ثانیاً به شهر کاشان در آمد و تا چند هفته بعد که دولت دسته‌های بختیاری را به آنجا فرستاد، شهر را ترك نگفت. بر روی هم هجوم قزاقان به کاشان نه تنها برای دولت هیچ فایده‌ای نداشت،<sup>۳</sup> بلکه مایه خفت آن نیز گردید. مردم کاشان پیمان - شکنی سلطان رضا را بهانه قرار دادند و با ساختن و خواندن تصنیفی تمسخر آمیز، به ریشخند قزاقان پرداختند.

چون خبر باز آمدن دسته‌های بختیاری به نایبمان رسید، مردان نایبی برای مقابله با بختیاریان از دژ بیرون آمدند و بار دیگر در حاشیه کسویر جنگ و گریز را آغاز کردند.<sup>۴</sup>

در پایان سال ۱۳۲۹ مداخلات امپریالیسم در ایران به جایی رسید که روسیه با جلب موافقت انگلیس، برای جلوگیری از ارتباط ایران با دولت‌های دیگر، به ایران اولتیماتوم داد و در اوایل سال بعد، به کشتن برخی از آزادیخواهان ایران دست زد و حتی گنبد مقبره هشتمین امام مذهب شیعه را که در مشهد قرار دارد و نزد شیعیان مقدس است، به توپ بست و بالاخره ایران را از تأیید مفاد پیمان سال ۱۳۲۵ قمری

۱. خرازی: پیشین.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۵ اسفند ۱۳۴۶ ش، ص ۲۱.

۳. مورگان شوستر: اختناق ایران، ص ۱۸۶.

۴. مجلس، ۲۸ شوال ۱۳۲۹ ق، ص ۳.

(۱۹۰۷م) ناگزیر گردانید. به موجب این پیمان، ایران به سه بخش - منطقه نفوذ انگلیس در جنوب و منطقه نفوذ روسیه در شمال و منطقه بی طرف در میان آن دو - تقسیم شده بود. دولت ایران با تأیید این پیمان، بیش از پیش به اسارت آن دو دولت امپریالیست درآمد و اجباراً از آنها قرضه‌های کمرشکن گرفت و امتیازات متعدد به آنها داد.

اولتیمانوم روسیه به قدری ملت ایران را به هیجان آورد که از هر سو نداهای اتحاد ملی و مقاومت در برابر اجنبی برخاستند. حکومت نیز بر اثر فشار مجلس شورای ملی، خواهان وحدت ملی شد و نسبت به گروه‌های مخالف خود دسته‌های باغی و متمرده موقتاً سیاستی آشتی‌جویانه پیش گرفت.<sup>۱</sup> به اقتضای این سیاست بود که دولتیمان حل مسئله نایب‌ان را مورد توجه قرار دادند<sup>۲</sup> و بر اثر آن، به سران نایبی تأمین‌نامه و نشان و خلعت اعطا کردند،<sup>۳</sup> القاب آنان را به رسمیت شناختند، زندانیان نایبی را رها کردند و قرضه‌سورانی راه‌های سراسر جنوب کویر را رسماً به نایب‌ان واگذاشتند،<sup>۴</sup> و از این‌ها گذشته حکومت نطنز،<sup>۵</sup> و سپس حکومت شهر بزرگ یزد را به آنان سپردند، و سرانجام تسلط آنان بر کاشان را به رسمیت شناختند. به‌طور خلاصه باید گفت که دولت تهران بر حکومت خودمختار نایبی در خطه پهناوری از ایران مرکزی صحه نهاد.<sup>۶</sup>

نایب‌ان تقریباً مدت دو سال کما بیش از اعتماد دولت برخوردار بودند و از آن فرمان می‌بردند. ولی هم‌فرمانبری نایب‌ان وهم اعتماد دولت امری ظاهری بود. از این رو رواست که این دوره دو ساله را «دوره گرگ آشتی» بنامیم. در طی دوره گرگ آشتی

۱. شجاعی: پیشین، ۲ آذر ۱۳۲۹ ش، ص ۱۴.

۲. افشار: پیشین، ص ۲۱۴.

۳. فولادوند: پیشین، ۳۰ دی ۱۳۴۶ ش، ص ۴۳.

۴. احمد کسروی: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۷۰.

۵. وزارت امور خارجه انگلیس: پیشین، جلد ۶، ص ۲۳.

۶. حسن غفار: تاریخ و سنن تاریخی کاشان، ص ۸۱.

سران نایبی که پس از تعمیر بناهای باغ شاه‌فین، چندگاهی در آن سکونت گرفتند، در حوزه وسیع فرمانروایی خود با نیرویی دو هزار نفری به فعالیت پرداختند.<sup>۱</sup> راه‌ها را ایمن نگه داشتند، در انتظام و عمران جامعه و آسایش و آموزش مردم رنجبر کوشیدند و مخصوصاً فرودستان را به گردن‌کشی و اتکاء به خود و شرکت در کارهای عمومی برانگیختند. از ایشان آثار بسیار در یزد و مخصوصاً کاشان به جامانده‌اند.<sup>۲</sup> نمونه آن‌ها بناهای یارم‌شاء‌الله در زیارت‌گاه مشهد ارده‌ال است.<sup>۳</sup> در این دوره و سال‌های بعد جامعه ایرانی لنگک‌لنگان به زندگی پر ملال خود ادامه می‌داد. کابینه‌ها با رئیس‌الوزراهای گوناگون می‌آمدند و می‌رفتند. ولی از بهبود اجتماعی خبری نمی‌شد. از میان رئیس‌الوزراها، مستوفی‌الممالک در دست‌کارتر از دیگران بود، صمصام‌السلطنه ساده‌تر بود، عین‌الدوله مستبدتر بود و وثوق‌الدوله خائن‌تر بود. با این وصف از لحاظ مردم، همه آنان به مدلول مثل ایرانی «سگ زرد برادر شغال است»، برابر بودند. ملت ایران آن‌ها را به‌عنوان وابستگان انگلیس و احیاناً روسیه، با نفرت می‌نگریست و در آرزوی حکومتی مردمی می‌سوخت. در آستانه جنگ جهانی اول ایرانیان گمان می‌بردند که دولت آلمان می‌تواند در تحقق آرمان‌های ملی آنان مؤثر باشد. هنوز دولت آلمان و همچنین دولت ایالات متحده آمریکا را درست نمی‌شناختند و تصور می‌کردند که آن‌ها برخلاف انگلیس و روسیه، امپریالیست نیستند و به منابع ایران چشم طمع ندوخته‌اند. از این گذشته، ایرانیان از مشاهده همبستگی دولت آلمان و دولت مسلمان عثمانی که دم از اتحاد کشورهای اسلامی می‌زد، و نیز از مشاهده حمایت دولت آلمان از جنبش اتحاد اسلامی، بر این باور بودند که آلمان یاور مسلمین است. بدیهی است که آلمان‌گرایی ایرانیان به‌سود دولت‌های انگلیس و روسیه نبود. از این‌رو آن دو دولت بر مداخلات خود افزودند. از سویی در

۱. شجاعی: پیشین، ۲ آذر ۱۳۲۹ ش، ص ۱۲.

2. R. Bastani, *The Travels of Bastani*, P. 79.

۳. علی‌شریف: راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان، ص ۱۷.

۱۳۳۳ (۱۹۱۵ م) پیمانی جدید که سراسر ایران را به صورت دو منطقه نفوذ انگلیسی و روسی درمی آورد، جانشین پیمان ۱۳۲۵ (۱۹۰۷ م) کردند. از سوی دیگر دولت ایران را به خشونت بیشتر در برابر هواداران آلمان و طرفداران اتحاد مسلمین و ترقیخواهانی نظیر محمد خیابانی که هنوز یکسره از مجلس شورای ملی رانده نشده بودند، واداشتند، و برای این منظور سران بختیاری را که بعضاً به آلمان متمایل گردیدند، از کابینه کنار گذاشتند و عین الدوله، درباری مستبد کهن را نخست به عنوان وزیر، و سپس به عنوان رئیس الوزراء به روی کار آوردند.

نایب‌ان به سبب دشمنی خود با انگلیس و روسیه و به اقتضای اعتقاد به جنبش اتحاد اسلامی، مانند بسیاری از تندروان ایران، از آلمان جانبداری می کردند،<sup>۱</sup> چندان که در اواخر ۱۳۳۳ نایب حسین نامه‌هایی برای قیصر آلمان و سلطان عثمانی فرستاد و آمادگی نایب‌ان را برای جنگ با انگلیس و روسیه اعلام داشت.<sup>۲</sup> آلمان گرای نایب‌ان برای مقامات آلمانی در ایران بسیار خوشایند بود. از این رو آنان را مورد توجه قرار دادند. پرنس فون رويس (Von Reuss)، سفیر آلمان در ایران به نایب حسین و پادشاه الله تفنگ‌های نفیس هدیه داد، کنت کانیتس وابسته نظامی سفارت آلمان به تعلیم و تمرین جنگجویان نایبی کمک کرد و برای بازسازی دژ کهر-شاهی و تحکیم آن در برابر هر گونه حمله حتی حمله هوایی، مهندسان نظامی آلمانی را به کاشان فرستاد،<sup>۳</sup> و کارگزاران سیاسی سفارت آلمان مانند پوژن (Pugin) و فون-هنتیگ (Von Hentig) و فون نیدرمایر (Von Niedermayer) و واس موس (Wassmuss) با سران نایبی کراراً تماس گرفتند و حتی به عنوان شناسانیدن نایب‌ان به مردم آلمان، با دستگاه فیلم برداری سینمایی، از زندگی روزانه آنان فیلم برداشتند و در ستایش آنان قلم فرسایی کردند.<sup>۴</sup>

۱. ابراهیم صفائی: پیشین، ص ۴۳۶.

۲. اخبار پوهیه دوترا، ۱۲ ذی الحجّه ۱۳۳۲ ق، ص ۲.

۳. فولادوند: پیشین، ۳۰ اسفند ۱۳۴۶ ش، ص ۲۱ و ۴۴.

4. Oskar Ritter Von Niedermayer: *Im Weltkrieg Vor Indiens*

Torens 43-4

مقامات انگلیسی و عمال ایرانی آنان البته از این وضع ناخرسند بودند. برخی از بزرگان شهر کاشان در نامه‌ای که در اوایل سال ۱۳۲۸ برای تقی‌زاده، سیاستمدار انگلیس گرای آن زمان نوشته‌اند، به او هشدار داده‌اند که ماجرای نایبمان را شرارت یک عده راهزن ندانند، بلکه فتنه‌ای سرپوشیده و پرخطر بشمارد.<sup>۱</sup> مقامات انگلیسی و نیز مقامات روسی که مدت‌ها از دفع شر نایبمان ناتوان بودند، با وجود عداوت عمیق خود نسبت به آنان، نقاب دوستی بر چهره زدند. سفیران انگلیس و روسیه همانند عین‌الدوله، هدایایی برای سران نایبی فرستادند و به آنان وعده حمایت دادند.<sup>۲</sup> حتی سفارت روسیه نمایندگی خود در کاشان را به یکی از طرفداران نایب حسین نفویض کرد. کار دوسفارت برای جلب دوستی و همکاری نایبمان به رقابت کشید. در سال ۱۳۳۲ شایع شد که نایبمان حمایت دولت روسیه را پذیرفته‌اند. این شایعه دولت انگلیس را به پیچ و تاب انداخت، و در اواخر آن سال، پس از دیدارهای مکرر سفیران انگلیس با مقامات روسی در تهران و سن پترزبورگ، میان آنان و وزارت امور خارجه انگلیس یک سلسله مکاتبه در این زمینه صورت گرفت. سرانجام وزارت امور خارجه روسیه با تکذیب شایعه، مقامات لندن را آسوده خاطر گردانید.<sup>۳</sup>

سران نایبی نه تنها به ژست‌های دوستانه مقامات انگلیسی و روسی پاسخ موافق ندادند، بلکه با جسارتی بیشتر در برابر آنها ایستادند. نایبمان که سابقاً به مصادره کاروان شرکت انگلیسی لیمیتد پرداخته و ده افسر روسی را بازداشت کرده بودند، به هنگام حکومت خود در یزد، به شدت با مأموران انگلیسی و روسی و وابستگان ایرانی آنان در افتادند و حتی آنان را به دستگیری، تهدید کردند.<sup>۴</sup> در نتیجه دولت‌های

۱. «نامه‌ای درباره نایب حسین کاشی»، (اهنمای کتاب، خرداد- تیر ۱۳۵۷ ش،

بین صفحات ۳۴۸ و ۳۴۹.

۲. شجاعی: پیشین، ۲ آذر ۱۳۲۹ ش، ص ۱۴.

۳. پرونده شماره Fo 371 2067 HN 03416، اداره اسناد عمومی

(Public Records Office)، لندن.

۴. احمدعلی مورخ الدوله سپهر: ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، ص ۱۵.

انگلیس و روسیه از رام کردن نایب‌نایب‌ان مأیوس و معتقد شدند که نایب‌نایب‌ان با کنترل راه‌ها و تشویق مردم به طغیان و تحریک دسته‌های یاغی و متمرد علیه انگلیس و روسیه و پشتیبانی از سیاست دولت آلمان، منافع آن دو دولت را از هر جهت به خطر می‌اندازند و مخصوصاً با تسلط خود بر کویرها، تهدیدی برای خراسان و سیستان و مرزهای غربی هندوستان به‌شمار می‌روند.<sup>۱</sup> پس به‌شدت نایب‌نایب‌ان را مورد تخطئه قرار دادند و از دولت ایران خلع آنان را از حکومت یزد خواستار شدند.<sup>۲</sup>

نایب‌نایب‌ان با آن که وظایف قره‌سورانی و حکومتی خود را به نحو احسن به‌انجام می‌رساندند و از تأیید ظاهری دولت ایران برخوردار بودند، دولت را هم مانند مقامات خارجی، ناخوشنود و نگران می‌ساختند. در حکومت خود مختار نایبی‌قوانین کشور و انتظارات دولت مراعات نمی‌شد: نایب‌نایب‌ان در هر جا که پا می‌نهادند، همه زندانیان را رها می‌کردند<sup>۳</sup> و حتی از بودجه عمومی، به آنان نفقه و نیز سرمایه می‌دادند، مردم ساده را از پرداخت مالیات معاف می‌داشتند، از توانگران مالیات سنگین می‌گرفتند، گران‌فروشان را همچون متجاوزان، به کیفرهای سخت می‌رساندند و به مصادره دارایی‌های اشراف فراری و ضبط اسلحه و مهمات و اسب‌های دشمنان خود دست می‌زدند. دشمنان خود را به سختی سرکوب می‌کردند و حتی به هنگام اضطراب، به هلاکت می‌رساندند. در برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی به‌ساز دولت نمی‌رقصیدند و با تقویت جنبش اتحاد اسلامی و طرفداری از آلمان و دشمنی با انگلیس و روسیه، سیاست‌های مختار دولت را زیر پا می‌گذاشتند. با وسایل گوناگون و از آن جمله به وسیله روزنامه‌ای که به نام «کاشان» انتشار می‌دادند، معتقدات خود مخصوصاً اعتقاد به قیام در برابر ظلم و دفاع از ملت و همکاری با جنبش اتحاد اسلامی را ترویج می‌کردند.<sup>۴</sup> بالاتر از این‌ها، به طغیان‌ها مثلاً طغیان ایل بیرانوند در

۱. کریستوفر سایکس: واسموس یا لارنس آلمانی در ایران، ص ۶-۹۵.

۲. وزارت امور خارجه انگلیس: پیشین، جلد ۶، ص ۱۰-۵۰۹.

۳. همان، جلد ۶، ص ۵۴۶.

۴. حیدر بی‌تاب و کمال جاوید: نفوذ سید جمال‌الدین در افغانستان ایران، ص ۴۵.

لرستان دامن می‌زدند و یاغیان متعدد مانند محمد علی سردار ظفر گونا بادی و کرم دهکردی و اسفندیار بختیاری را از حمایت خود برخوردار می‌ساختند<sup>۱</sup> و به قول دولتیان، کاشان را به صورت «دارالفنونی برای راه زنی» درمی‌آوردند<sup>۲</sup>.

بی‌گمان دولتیان مخصوصاً عین‌الدوله این شیوه‌ها را برای خود خطرناک می‌دانستند و تحمل نمی‌توانستند. با این وصف به اقتضای جو سیاسی کشور و قدرت نظامی نایبیان، از واکنش علنی خودداری می‌ورزیدند و فقط درنهایت به زیان نایبیان، صحنه‌سازی و احیاناً کارشکنی می‌کردند. گاهی در روزنامه‌های مزدور خود و گاهی در مجلس شورای ملی آنان را به این و آن می‌چسبانند و به حامیان بزرگ آنان چون ملاحیب‌الله و حتی مدرس خرده می‌گرفتند<sup>۳</sup>. همچنین دشمنان محلی نایبیان، امثال انتظام‌الملک و سهام‌السلطنه را به اخلاف در خطه حکومت و قره‌سورانی آنان برمی‌انگیختند. عین‌الدوله با آن که نسبت به نایبیان به ظاهر دم از مودت و اعتماد می‌زد، به رسم کهن دربارها، صدتن از آنان را به ریاست یار حسن (ملقب به منصور لشکر)، فرزند نایب حسین به تهران آورد و به عنوان گروگان نگاه داشت، درحالی که برای حفظ ظاهر، ادعا کرد که گروگان‌ها را از سردوستی به مهمانی خود آورده و به نگرهبانی خود گماشته است. دوتن از پسران یار ماشاءالله را هم در تهران نگه داشته بود.

اما دیری نپایید که پرده‌ها بالا رفتند، و چهره دشمنانه دولت بار دیگر هویدا شد. مقامات دولتی تهران ناگهان به قصد دستگیری گروگان‌های نایبی، نیروی ژاندارمری را که به تازگی به سرپرستی افسران سوئدی پدید آمده بود و کارآمدترین بخش ارتش ایران به‌شمار می‌رفت، به جان آنان انداختند. دسته صد نفری نایبی ژاندارم‌های تازه کار را کنار زدند و از بیراهه به سوی کاشان تاختند. ولی در حاشیه کویر بیست و دوتن از آنان یا در باتلاق‌ها فرو رفتند و یا از تشنگی و گرسنگی از پای درآمدند<sup>۴</sup>.

۱. مدنی؛ پیشین، ص ۴۹.

۲. کسروی؛ پیشین، ص ۸۰۴.

۳. مجلس شورای ملی؛ مذاکرات مجلس دوده سوم تقنینیه، ص ۲۰۳.

۴. نراقی؛ پیشین، ص ۱۱۰.

در اواخر سال ۱۳۳۰ دولت به این بهانه که سفارت‌های انگلیس و روسیه از رفتار خشن یارم‌شاء‌الله نسبت به مأموران انگلیسی و روسی در یزد شکایت کرده‌اند، نایب‌ان را به خروج از یزد امر کرد و چون بانا فرمانی آنان مواجه شد،<sup>۱</sup> برای جلوگیری از هرگونه واکنش شدید، حکومت آنان را بر کاشان مورد تأیید قرار داد.<sup>۲</sup> اما حکومت نایب‌ان در کاشان نیز پس از رجب ۱۳۳۳ که عین‌الدوله رئیس‌الوزرا گردید، با مخالفت شدید دولت مواجه شد، و تلاش‌های شیوخ بازار کاشان نیز که به پیشگامی حاجی محمد بروجردی برای حفظ آرامش شهر به میانجی‌گری پرداختند، از مخالفت دولت نکاست.

در جریان سال ۱۳۳۲ سردار صولت بختیاری ملقب به «سردار غارت» که بعد از حمله نایب‌ان به کاشان، از آن شهر گریخت و خود چند صباحی در مقابل دولت سر به‌طقیان برداشت، به اشاره مقامات انگلیسی و برای تلافی شکست خود از نایب‌ان و همچنین به امید غارت کاشان، در حوالی اردستان راهداران نایبی را به باد تعرض گرفت<sup>۳</sup> و سپس به قصد تبرئه خود از گناه یاغی‌گری، به دولت اطلاع داد که حاضر است در رأس دسته‌های بختیاری «برای ختم سلطنت نایبی» به جنگ نایب‌ان رود و دولت را از شر آنان برهاند.<sup>۴</sup> دولت که ظاهراً از حمله نایب‌ان و طرفداران دیگر آلمان به شهر تهران بیم داشت،<sup>۵</sup> سرانجام موافقت نمود، و سردار صولت به یاری پدرزن خود، سهام‌السلطنه عامری و با پولی هنگفت که از دولت گرفت، نیرویی بزرگ مرکب از دسته‌های ایلی بسیج کرد. اما دولت چون نیروی ایلی را برای در هم شکستن نیروی نایبی کافی نمی‌دید، مقرر داشت که نیروی منظم ژاندارمری نیز به یاری او

۱. وزارت امور خارجه انگلیس: پیشین، جلد ۶، ص ۵۴۶ و ۶۲۱.

۲. همان، جلد ۶، ص ۷۱۷.

۳. (دع، ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ ق، ص ۳.

۴. عصر جدید، ۷ شوال ۱۳۳۳ ق، ص ۲.

۵. شجاعی: پیشین، ۹ آذر ۱۳۲۹ ش، ص ۸.

برود. پس در حالی که دسته‌های ایلی از جانب اردستان آهنگگ کاشان کردند، واحدهای ژاندارمری به فرماندهی ماژور نیستروم (Nyström) و ماژور چیلاندر (Killander) با توپخانه و وسایلی تازه مانند اتوموبیل زره‌پوش از تهران و اصفهان به سوی کاشان به حرکت درآمدند.<sup>۱</sup>

مقامات دولتی چه پیش از هجوم به کاشان و چه پس از آن، برای ایجاد تفرقه در صفوف نایبیان، سر کرده‌های دسته‌های نایبی مخصوصاً آنانی را که از خارج کاشان برخاسته و در گذشته به نایبیان پیوسته بودند، محرمانه مورد تهدید و تطمیع قرار دادند. همچنین رضا جوزانی و جعفر قلی چرمینی را که در پیرامون اصفهان یاغی‌گری می‌کردند، به وعده‌رهایی از تعقیب دولت، بر آن داشتند که برای افکندن نفاق در میان نایبیان و کشتن سران نایبی، به عنوان پناهنده، به نایبیان ملحق شوند.<sup>۲</sup> از این‌ها گذشته در هر سو به نام شاه جاززدند که هر کس یکی از سران نایبی را به قتل رساند، مورد عنایت خاص دولت قرار می‌گیرد و به دریافت جایزه‌ای بزرگ نایل می‌آید.<sup>۳</sup>

سران نایبی در برابر تعرض دولت، نه تنها آن را مورد تهدید و تحقیر قرار دادند،<sup>۴</sup> بلکه به سرعت شهر را آماده دفاع کردند<sup>۵</sup> و نایبانی را که در منطقه کویر به راهداری مشغول بودند، به کاشان فرا خواندند. اینان در طی راه بارها با دسته‌های سردار صولت برخورد کردند و پس از زدوخوردهای متعدد مخصوصاً در روستاهای موغار و خنَب و دُرِه، به کاشان درآمدند.<sup>۶</sup>

مهاجمان جدید چون کاشان را آماده دفاع دیدند، به پیروی از مهاجمان پیشین،

۱. کسروی: پیشین، ص ۶۳۲.

۲. اِدشاد، ۱۲ شعبان ۱۳۳۲ ق، ص ۳.

۳. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۱۹، ص ۲۴.

۴. اِدشاد، ۱۹ شوال ۱۳۳۳ ق، ص ۱.

۵. نوبهار، ۲ ذی‌الحجه ۱۳۳۳ ق، ص ۳.

۶. اِدشاد، ۱۵ ذی‌القعدة ۱۳۳۳ ق، ص ۱.

شهر را به محاصره گرفتند و سپس درون شهر را به توپ بستند. نایب‌ان نیز به شیوه دیرین خود، از پشت حصارها به دفاع پرداختند و بارها به دسته‌های مهاجم شبیخون زدند.<sup>۱</sup> گروهی از عیاران نایبی به رهبری یار علی (ملقب به شجاع لشکر)، فرزند دلیر نایب حسین که فرمانده عملیات جنگی بود، از پشت دیوار شهر به شتاب نقب زدند و از زیر زمین به نزدیکی محل استقرار توپخانه رسیدند و سپس مخفیانه از نقب بیرون آمدند و خود را به بالای درختان مجاور رسانیدند و از آن جا یکایک توپچیان را به تیر زدند و به سلامت بازگشتند. بر اثر این عمل متهورانه، برای اداره توپخانه دولتی غیر از افسران کسی باقی نماند، و از قدرت آتش مهاجمان کاست.<sup>۲</sup>

بار دیگر وقایع هجوم بختیاران به کاشان در ۱۳۲۸ تکرار شد: مهاجمان مانند اسلاف خود، رابطه شهر را با روستاهای پیرامون آن قطع کردند و مسیرهای نهرهایی را که به شهر می‌رفتند، گردانند و بدین وسیله شهریان را دچار گرسنگی و تشنگی کردند. شیوخ شهر میانجی گردیدند، ولی مهاجمان از گلوله باران شهر و گردانیدن نهرها دست برنداشتند. پس سران نایبی برای نجات شهریان، در صدد ترك شهر برآمدند،<sup>۳</sup> و سرانجام پس از بیست و پنج روز مدافعه، خط محاصره را در شمال شهر شکستند و از راه آران و بیدگل به دژ بزرگ کهر شاهی رفتند.<sup>۴</sup>

در جریان دفاع و تخلیه، نایب‌ان متحمل تلفاتی نسبتاً کم‌تر شدند، و برخی از دسته‌هایی که در گذشته به نایب‌ان ملحق شده بودند، به اغوای جوزانی و چرمینی، گول دولت را خوردند و به امید برخورداری از بخشایش و امتیازات دولتی، اردوی نایبی را ترك گفتند.<sup>۵</sup> با این همه سردار صولت به جای تعقیب و سرکوبی نایب‌ان، به غارت شهر و کشتار طرفداران نایب‌ان پرداخت<sup>۶</sup> و در این راه چندان زیاده‌روی کرد که افسران

۱. مدنی: پیشین، ص ۹-۴۶.

۲. شجاعی: پیشین، ۹ آذر ۱۳۲۹ ش، ۷.

۳. همان، ص ۷.

۴. افشار: پیشین، ص ۲۱۶.

۵. نوبهار، ۲۴ ذی‌القعدة ۱۳۳۳ ق، ص ۲.

۶. (دع، ۳ محرم ۱۳۳۴ ق، ص ۲).

ژاندارمری به مخالفت او برخاستند.

در این حین نایب حسین که از سببیت «سردار غارت» در حق شهر و شهریان سخت بر آشفته شده بود، برای بیرون کشیدن غارتگران از شهر، دستور داد که یار علی شجاع لشکر با دسته عیاران از دژ کهرشاهی بیرون رود و به پایگاه سردار صولت در اردستان شبیخون زند و آن را ویران سازد.<sup>۱</sup>

چون خبر شبیخون یار علی به اردستان و ویرانی پایگاه به گوش سردار صولت رسید، با بخش بزرگ اردوی خود از کاشان بیرون تاخت و به مقابله شجاع لشکر شتافت. متعاقب آن، یار ماشاءالله برای یاری برادر، با نیمی از مردان دژ از دژ بیرون جست<sup>۲</sup> و در ناحیه خفر بخشی از اردوی سردار صولت را که در قلعه ای موضع گرفته بود، محاصره کرد.<sup>۳</sup> پس از زد و خوردی شدید، فرمانده محاصره شدگان یار ماشاءالله را برای متارکه جنگ، به مذاکره خواند. یار ماشاءالله پذیرفت و با تنی چند از یارانش رهسپار محل مذاکره شد. فرمانده محاصره شدگان او را به محض آن که در تیررس خود یافت، خائنانه به گلوله بست و کشت و شادمانه به قلعه باز گشت.<sup>۴</sup> اما آن که برای مذاکره رفته و به هلاکت رسیده بود، یار ماشاءالله نبود، بلکه یکی از «بدل»های او بود!

خداعه قلعه نشینان سبب شد که یار ماشاءالله با خشونت قلعه را بگیرد و سپس برای کمک به برادر خود، راه جوشقان را در نوردد. اما پیش از آن که یار ماشاءالله به جوشقان رسد، یار علی که با گروه کوچکی خود مردانه با دشمن می جنگید، تیر خورد و به هلاکت رسید.<sup>۵</sup> جوزانی و چرمینی با بخش خبر هلاکت یار علی و شایعه

۱. نوبهار، ۲ ذی الحجه ۱۳۳۳ ق، ص ۱۳.

۲. شجاعی: پیشین، ۱۶ آذر ۱۳۲۹ ش، ص ۷.

۳. موزخ الدوله سپهر: پیشین، ص ۲۲۷.

۴. عصر جدید، ۱۴ ذی الحجه ۱۳۳۳ ق، ص ۳.

۵. نوبهار، ۱۲ ذی الحجه ۱۳۳۳ ق، ص ۳.

قتل یار ماشاءالله، نایبیان را پریشان حال گردانیدند. پس هر ج و مرج در اردوی نایبی افتاد، و گروهی از آنان کشته و اسیر و فراری شدند. به ناگزیر یار ماشاءالله پیکر برادر را به روستای مرق برد و در آرامگاه افضل الدین، حکیم معروف سده هفتم که زیارتگاه مردم است، به خاک سپرد و بی درنگ شتابانه به دوك رفت و از آنجا به دژ کهرشاهی بازگشت.<sup>۱</sup>

سردار صولت که از بازگشت نایبیان به دژ تسخیر ناپذیر کهرشاهی به خشم افتاده بود، برای جبران ناکامی خود، دست به عملی وحشیانه زد: به امر او جسد یارعلی را از خاک بیرون کشیدند و علی رغم اظهار انزجار کاشانیان، آن را در بازار شهر به نمایش گذاردند و سپس سر جسد را جدا کردند و پس از گردانیدن آن در شهر، نزد هیئت دولت مشروطه به تهران فرستادند.<sup>۲</sup> سردار صولت بعد از این عمل وحشیانه، از غم و هراسی که بر کاشانیان مستولی شده بود، بهره جست و بی پروا بار دیگر شهر را غارت کرد و گروهی را کشت و گروهی را به بند کشید. آن گاه افسران ژاندارمری را بر آن داشت که برای تسخیر دژ کهرشاهی، دست به یک حمله عمومی بزنند.

نیروهای مهاجم گرداگرد دژ مستقر شدند و با توپها به گلوله باران آن پرداختند. ولی به زودی افسران ژاندارمری یافتند که حصار دژ توپ گیر نیست، به این معنی که دارای دوجدار است و فاصله دوجدار از شن و سنگریزه پر شده است، و از این رو گلوله توپ از عهده فرو ریختن دیوار بر نمی آید. پس سردار صولت را به ترك محاصره خواندند. ولی «سردار غارت» به سبب آن که سردابه‌های دژ را خزانه گنجینه‌های افسانه‌ای می پنداشت، نپذیرفت، و محاصره و گلوله باران هفته‌ها ادامه یافتند.<sup>۳</sup>

۱. شهاب ذاقب، ۱۵ ذی الحجه ۱۳۳۳ ق، ص ۳.

۲. همان، ص ۳.

۳. ستاره ایران، ۲ محرم ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

در جریان محاصره و گلوله باران، نایبیان چندان گزندی ندیدند. زیرا آب و آذوقه و علوفه و مهمات کافی در اختیار داشتند، خود با اسب‌هایشان در نهانگاه‌های مستحکم دژ به سر می‌بردند و در درمان زخمیان و ترمیم قدرت جنگی خود می‌کوشیدند. دسته‌ای از تیراندازان زبده به تلافی گلوله باران دشمن، همواره از پس برج‌ها و باروها مهاجمانی را که از سر حماقت در تیررس قرار می‌گرفتند، از پا در می‌آوردند و دسته‌ای از عیاران گاه به گاه غافلگیرانه از دژ بیرون می‌ریختند، به دشمن شبیخونی می‌زدند و معمولاً با غنایمی باز می‌گشتند - تجهیزات جنگی، اسب، آذوقه،<sup>۱</sup>

فصل چهارم

**نایبان در قیام‌رهای ملی**



## ۱. شرکت ناپیپیان در قیام رهایی ملی

در جریان جنگ جهانی اول، بر اثر مداخلات گوناگون امپریالیسم اروپایی در ایران ورقابت‌های آن، در ایران حادثه بزرگی روی داد. در تاریخ ایران معاصر این حادثه را «مهاجرت» نام نهاده‌اند. ولی به حق می‌توان آنرا «قیام رهایی بخش ملی ایران» نامید.

در دهه اول سده بیستم، هنگامی که انقلاب مشروطیت در ایران در گرفت و به محافظه‌کاری و انحطاط گرایید، کشورهای بزرگ اروپا بر سر تقسیم مجدد منابع کره زمین، بایک‌دیگر تصادم یافتند و در ۱۹۱۴ م به جنگی که چهار سال طول کشید و به کشته شدن دو میلیون تن و زخمی شدن بیست میلیون تن انجامید، کشانیده شدند. در این جنگ متفقین در برابر متحدین قرار داشتند. منظور از متفقین، بریتانیای کبیر و فرانسه و روسیه و ایتالیا و ایالات متحده آمریکا و ژاپون و بلژیک و صربستان و مونت‌نگرو و یونان و پرتغال و رومانی بود، و مراد از متحدین، آلمان و اتریش-

هنگری و بلغارستان و عثمانی (ترکیه).

در حین جنگ متفقین می کوشیدند که در وهله اول، مستعمرات، و در وهله دوم، کشورهای مستقل و نیمه مستقل غیراروپایی را همچنان آرام و فرمانبردار نگه دارند، حال آن که متحدین خواهان شوریدن مستعمرات و کشورهای غیر اروپایی علیه متفقین بودند.

در ایران در مقابل بیشتر قشرهای طبقه حاکم که طرفدار انگلیس و روسیه بودند، اقلیتی از طبقه حاکم به آلمان گرایش داشتند و بسیاری از روشنفکران و توده مردم با ستایش به آلمان می نگریستند. چنان که قبلاً گفته شد، قاطبه مردم ایران در آن زمان از ماهیت امپریالیسم آلمان ناآگاه بودند و به اعتبار دشمنی آن با انگلیس و روسیه و اتحاد آن با دولت مسلمان عثمانی و حمایت آن از جنبش اتحاد اسلامی، دولت آلمان را دوست خود تلقی می کردند. از این رو احمدشاه که در آن موقع تازه به سن قانونی رسیده و متمایل به انگلیس و روسیه بود، همانند رئیس الوزراء مستوفی الممالک که در سازمان فراماسونری عضویت داشت، نمی توانست علناً جانب متفقین را بگیرد و در نتیجه، در اول نوامبر ۱۹۱۴م ایران در برابر متفقین و متحدین، بی طرفی اعلام کرد. با این وصف ایران در تمام دوره جنگ عرصه فعالیت های رقابت آمیز هر دو جناح بود.

آلمان در رأس متحدان خود می کوشید که مردم ایران و نیز افغانستان و هندوستان را به اتکاء شور ضد امپریالیستی آنها، علیه انگلیس و متفقانش بشورانند تا هم زمینه سقوط هندوستان که قلب امپراتوری انگلیس به شمار می رفت، فراهم آید و هم بخشی از ارتش های انگلیس و همچنین روسیه در این کشورها گرفتار شوند و نتوانند در جبهه های اروپا بر ضد متحدین جنگ کنند. آلمان برای این منظور هیئت های متعدد به ایران و افغانستان فرستاد و با گروه های سیاسی ایران مخصوصاً حزب دموکرات و دسته های شورشی و یاغی ایران مخصوصاً تنگستانی ها و دشتستانی ها

در جنوب و بختیاری‌ها و نایبی‌ها در مرکز روابط دوستانه برقرار کرد.

در برابر آلمان، انگلیس و روسیه مجاهدت می‌ورزیدند که به وسیله دولت‌های ایران و افغانستان هر چه بیشتر از بسط نفوذ آلمان در این کشورها جلوگیری کنند و واحدهای نظامی و ایل‌های وابسته به خود و همچنین اقلیت‌های طرفدار خود و از آن جمله ارمنیان را در برابر طرفداران آلمان تجهیز و تقویت کنند. روسیه به سپاه قزاق ایران که زیر نظارت افسران روسی قرار داشت و انگلیس به واحدهای ژاندارمری و نظمیة ایران که به وسیله افسران سوئدی اداره می‌شدند، چشم امید دوخته بودند. از این‌ها گذشته انگلیس در استان‌های جنوبی و روسیه در استان‌های شمالی به استناد پیمان ۱۹۰۷ که به آن‌ها منطقه نفوذ اعطاء کرده بود، واحدهای نظامی نیز داشتند. در شروع جنگ جهانی اول مخصوصاً پس از ورود دولت عثمانی به جنگ، نفوذ آلمان در ایران فزونی گرفت، و در اواخر سال ۱۹۱۴ دولت عثمانی بخشی از آذربایجان ایران را اشغال کرد و ارتش ششم خود را برای مقابله با نیروهای انگلیسی، به بین‌النهرین فرستاد. ولی در آغاز سال ۱۹۱۵ م ارتش عثمانی در شهر ساری- قمیش از روسیه شکست خورد. در نتیجه موقتاً از نفوذ متحدین در ایران کاست، و انگلیس و روسیه توانستند ایران را که تا آن زمان شامل سه منطقه انگلیسی و روسی و بی‌طرف بود، به دو منطقه انگلیسی و روسی تقسیم کنند و منطقه بی‌طرف را یکسره از میان بردارند و نیز برای مجازات طرفداران آلمان و عثمانی، لیست سیاهی فراهم آوردند. سپس روسیه بر شماره افراد لشکر قزاق ایران افزود و انگلیس یک نیروی پلیس نظامی شامل ۱۱/۰۰۰ مرد ایرانی و هندی و انگلیسی به نام «تفنگداران ایران جنوبی» (پلیس جنوب) به وجود آورد.

به موازات افزایش نفوذ انگلیس و روسیه، عمال ایرانی آن‌ها اقتداری بیشتر یافتند، و کابینه‌های مشیرالدوله و عین‌الدوله که به آن دولت‌ها مخصوصاً انگلیس تمایلی آشکار داشتند، به روی کار آمدند. با این وصف نفوذ آلمان در ایران روزافزون بود. آلمان و متحدانش توانستند با جلب اکثر افسران سوئدی ژاندارمری ایران، بخش

عمده ژاندارمری را به خود متمایل گردانند و شورشیان تنگستان و دشتستان و کازرون و دسته‌های مسلح نایب حسین و حسین زاده و احسان‌الله دوستدار و سواران ایل کرد سنجابی و ایل لر بیران و ند و بخشی از ایل قشقائی و بخشی از ایل بختیاری و جز آن‌ها را علیه انگلیس و روسیه برانگیزند و حتی برخی از سران بزرگ انقلاب مشروطیت ایران مانند باقرخان سالار ملی و حیدر عمو اوغلی را به سوی خود کشند.

پس مجدداً مستوفی الممالک ظاهر آبی طرف رئیس الوزراء گردید، و طرفداران آلمان به راهنمایی مأموران آلمانی در بسیاری از شهرها مانند اصفهان و کرمانشاه، نه تنها بر رجال انگلیسی مآب و روسی مآب ایران، بلکه بر نمایندگان سیاسی و تجاری انگلیس و روسیه هم سخت گرفتند و عملاً بر جامعه مسلط شدند. حتی در چند جا مانند همدان، بانک‌ها و تجارتخانه‌های انگلیس را اشغال و غارت کردند.<sup>۱</sup> سرانجام دو دولت انگلیس و روسیه درصدد برآمدند که از طریق نظامی با نفوذ آلمان مقابله کنند. در نتیجه، انگلیس در بندرهای جنوب ایران نیرو پیاده کرد و پس از اشغال خوزستان، آماده حرکت به سوی فارس و کرمان و خراسان شد. روسیه نیز بر سپاه‌یانی که در شهرهای شمالی انزلی و قزوین داشت، افزود و سپس آن‌ها را به سوی تهران گسیل کرد. انگلیس اصرار می‌ورزید که ارتش روسیه در ایران پیش‌تازد، ولی ژنرال یوده‌نیچ (Yudenich)، فرمانده ارتش قفقاز با پیش شدن سپاهیان روسی در کشور پهناور ایران مخالف بود. با این همه گراندوک نیکولای (Nikolai)، نایب‌السلطنه و فرمانده کل قوای جنگی روسیه به قفقاز رفت و سپاهی مجهز به فرماندهی ژنرال باراتوف (Baratov) به ایران گسیل داشت. ژنرال باراتوف به منظور ایمن کردن راه‌های ایران و کمک به سپاهیان انگلیسی برای بیرون آوردن بغداد از دست سپاهیان عثمانی، نقشه اشغال سریع دوشهر کرمانشاه و کاشان را طرح کرد. زیرا کرمانشاه یکی از پایگاه‌های مهم آلمانیان و کلید بغداد محسوب می‌شد، و کاشان مقر نایب‌یان آلمان‌گرای و کلید یکی دیگر از پایگاه‌های مهم آلمانیان یعنی شهر بزرگ اصفهان بود و تصرف آن از خطر آلمانیان برای

1. L. I. Miroshnikov: *Iran in World War I*, P. 43.

هندوستان می‌گاست. به فرمان ژنرال باراتوف، پیشروی سپاه روس در سه محور صورت گرفت: محور قزوین - همدان - کرمانشاه، محور قزوین - ساوه - اصفهان، محور قزوین - قم - بروجرد. البته برای تأمین پیشروی نیروهای روسی در محورهای سه‌گانه، تصرف تهران، پایتخت ایران که مشرف بر راه‌های ساوه و قم بود، همانند تسخیر شهر کاشان که می‌توانست مزاحم راه‌های قم و اصفهان شود، ضرورت داشت.<sup>۱</sup>

سپاه روسی در ۱۹ ذی‌الحجه ۱۳۳۳ پس از تمرکز در شهر قزوین، به تهران گرائید و در جلگه ینگگی امام، واقع در ۷۰ کیلومتری پایتخت متوقف شد. آن‌گاه روسیه وانگلیس دولت ایران را تهدید کردند که اگر دست آلمانیان و طرفداران آنان را از ایران کوتاه نکنند، وارد پایتخت خواهند شد.

تهدید علنی بیگانگان گروه‌های بیدار ایران را تکان داد و به واکنش سریع وا داشت. واکنش ملی به صورت مهاجرت قلیلی از وطنخواهان به شهر قم آغاز شد. ولی این واکنش نه در قم پایان یافت و نه در انحصار آن عده قلیل باقی ماند، بلکه به صورت قیام ملی ایرانیان در برابر انگلیس و روسیه در آمد و از اواخر ۱۳۳۳ تا اواسط ۱۳۳۶ چند هزار از افراد طبقات متفاوت مخصوصاً طبقه پایین را دربر گرفت و از قم به کاشان و سلطان‌آباد و اصفهان و بروجرد و کرمانشاه و قصر شیرین و سرانجام به خاک عثمانی کشیده شد. در آغاز مهاجرت، بسیاری از آزادیخواهان تهران منجمله عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی و اعضای احزاب مخصوصاً حزب دموکرات، برخی به میل خود و بعضی از بیم رقیبان سیاسی و برای کسب وجهه اجتماعی، همراه با انبوهی از مردم ساده تهران سراسیمه و حتی با پای پیاده تهران را ترک گفتند و به شهر دینی قم در ۱۴۰ کیلومتری جنوب تهران کوچیدند. گروهی از کارگزاران سفارت‌های آلمان و عثمانی و اتریش هم آنان را همراهی کردند. ولی

۱. سرلشکر محمد نخجوان: تاریخ نظامی جنگ بین‌المللی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸،

ص ۳۷۶.

۲. ستاره ایران، ۱۶ محرم ۱۳۳۴، ص ۴.

شاه و رئیس‌الوزراء با آن که دم از آمادگی خود برای حرکت به‌قیم و انتقال پایتخت از تهران به اصفهان یا احیاناً کرمانشاه یا بروجرد می‌زدند، در پایتخت ماندند، به این عذر که دولت‌های انگلیس و روسیه آنان را از ترك تهران برحذر داشته‌اند، پس به مهاجران اخطار کردند که هرچه زودتر به تهران بازگردند و مطمئن باشند که چون دربار و دولت مطابق میل انگلیس و روسیه در پایتخت می‌مانند، نیروهای بیگانه پایتخت را اشغال نخواهند کرد.

بر اثر اخطار دولت، گروهی از مهاجران که شور و طغیان نداشتند، به تهران بازگشتند. ولی بقیه که مورد قهر دولت قرار گرفتند و «یاغی» به‌شمار رفتند، در قم ماندند و در ۶ محرم ۱۳۳۴ سازمانی به نام «کمیته دفاع ملی» تشکیل دادند. اختیار سازمان در کف چهار عضو اصلی بود: سید حسن مدرس، روحانی نامدار و محور جنبش اتحاد اسلامی، سلیمان اسکندری، رهبر حزب دموکرات، سید محمد صادق طباطبائی، رهبر حزب اعتدالی، غلام‌علی نظام‌السلطان، مرد سیاسی بی‌طرف. ولی عملاً هیئت مدیره‌ای مرکب از رجال برجسته مانند محمد رضا مساوات و سلیمان میکده اداره آن را برعهده داشتند.<sup>۲</sup> کمیته دفاع ملی که بعداً به‌صورت حکومت موقت ملی در آمد، موظف بود که به اتکاء عموم مردم آزادیخواه، با مهاجران روسی و انگلیسی جنگ کند و آن‌ها را از ایران براند. دولت آلمان و همچنین دولت‌های عثمانی و اتریش این کمیته را که به دشمنان آن‌ها اعلان جنگ داده بود، مورد حمایت قرار دادند.

دولت‌های انگلیس و روسیه با همکاری دولت ایران که صدارت آن بر اثر استعفای مستوفی‌الممالک، به دست شاهزاده آنگلو فیل، فرمانفرما افتاده بود، از طرفی

۱. یوسف مغیث‌السلطنه: نامه‌های یوسف مغیث‌السلطنه، ص ۸۰-۲۷۹.

۲. امان‌الله اردلان: «خاطره‌های من در ایام مهاجرت جنگ بین‌المللی اول» در اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین‌المللی اول، نوشته حسین سمیعی (ادیب السلطنه) و امان‌الله اردلان (حاج‌عزالممالک)، ص ۴۳.

کوشیدند که به وسیله عمل خود، میان سران مهاجران تفرقه اندازند و از طرف دیگر آهنگ تعقیب مهاجران کردند. با این همه آزادیخواهان از هرسو برای مبارزه با اجنبی و خدمت به کمیته، به قم روی آوردند. روحانیان بیدار دل مانند مدرس و نورالله ثقة‌الاسلام که هر دو در مجلس شورای ملی نفوذ عمیق داشتند، مردم و مخصوصاً دسته‌های مسلح و طرفداران جنبش اتحاد اسلامی را به همکاری با کمیته دفاع ملی سفارش کردند. کمیته دفاع ملی هم به نوبه خود، همگان را به طور عام و گروه‌های سیاسی و دسته‌های شورشی و یاغی را که همواره مورد بی‌اعتنائی و نفرت دولتیان بودند، یکایک به همکاری دعوت کرد. در نتیجه به زودی مهاجران به صورت اردویی عظیم مرکب از مردم ساده و روشنفکران و روحانیان و سیاستمداران و دسته‌های مسلح درآمدند. دسته‌های مسلح که به منزله قوه اجرائیه و حافظان بوه مهاجران در برابر نیروهای خارجی و نیروهای دولت ایران به شمار می‌رفتند، بسیار متنوع و مشتعل بر واحدهای متمرد و یاغی و واحدهای ایلی و واحدهای ژاندارم و واحدهای سربازان فراری ایران و واحد سربازان اروپایی بودند. واحدهای متمرد و یاغی که به رهبری گردنکشانانی مانند امیر حشمت نیساری و محمد حسین زاده و احسان‌الله دوستدار و نایب حسین سالار - اسلام و یار ماشاءالله سردار جنگگ و محمد حسن ظفر نظام و چراغ‌علی سردار صولت و علی سیاه‌کوهی به مهاجران پیوستند، از دسته‌های مستقل تشکیل می‌شدند، و در آن میان بزرگ‌ترین واحد از آن امیر حشمت، و مجهزترین واحد از آن نایب‌ان بود. واحدهای ایلی که عمدتاً به ایل‌های غرب و جنوب ایران مانند سنجابی و کلهر و بیران‌وند و قشقایی و بختیاری تعلق داشتند، بسا وجود کثرت کمی، از وحدت فرماندهی و قدرت سازمانی برخوردار نبودند. واحد رضاقلی نظام‌السلطنه که خواهرزاده حسین‌قلی نظام‌السلطنه، صدر اعظم محمد علی شاه بود و قبلاً از طرف

دولت تهران بر لرستان و خوزستان حکومت می کرد، مهم ترین واحد ایلی به شمار می رفت. نظام السلطنه با تجهیز دو سه هزارتن از طوایف لر، این واحد را پدید آورد و به خدمت مهاجران گمارد. ژاندارم هایی که به تدریج بر دولت تهران شوریدند و با مهاجران به همکاری پرداختند، با آن که سر به چند هزار می زدند، در واحدهای کوچک کمابیش مستقل و دور از یک دیگر خدمت می کردند و از این رو چندان کارآمد نبودند. این امر در مورد واحدهایی که بر اثر سربازگیری یا به وسیله سربازان داوطلب به وجود آمدند، نیز صدق می کرد. واحد سربازان اروپایی عمدتاً قلیلی از اسیران آلمانی و اتریشی را که از بازداشتگاه های روسیه به ایران گریخته بودند، در بر می گرفت.<sup>۱</sup> شو نمان (Shunemann)، کنسول آلمان در کرمانشاه در سازمان دادن و اداره کردن امور مهاجران، با کمیته دفاع ملی همکاری می کرد، کنت کانیتس (Kanitz)، وابسته نظامی سفارت آلمان در ایران بر فعالیت های واحدهای مسلح نظارت داشت، و فون روئیس (Von Reuss)، سفیر آلمان می کوشید که میان واحدهای مسلح و همچنین میان گروه های سیاسی هماهنگی پدید آورد و برای هزینه های گوناگون افراد و دسته ها بودجه کافی تأمین کند. قسمتی از این بودجه از راه جمع آوری اعانه ملی و مصادره بانک ها و سایر مؤسسات متعلق به انگلیسیان و روسیان، و بعداً از راه گرفتن مالیات به نام حکومت موقت ملی فراهم می آمد، و قسمت دیگر بودجه و همچنین اسلحه و مهمات به وسیله دولت آلمان تدارک می شد. گروه هایی از آلمانیان به رهبری مردانی بی پروا چون فون نیدرمایر (Von Niedermayer) و واس موس (Wassmuss) نیز در حوزہ های نفوذ روسیه و انگلیس به کیار تحریک مردم مخصوصاً مردم ایلی سواحل جنوبی به مبارزه علیه مهاجمان اشتغال داشتند.<sup>۲</sup>

۱. عبدالحسین وحیدالملک شیبانی: پیاد داشت های وحیدالملک شیبانی،

برگ ۸۳.

۲. همان، برگ ۸۴.

کمیته دفاع ملی پس از آن که در صدد جلب دسته‌های یاغی و متمرّد بر آمد، نخست به فکر نایبیان افتاد. زیرا اولاً نایبیان از قم دور نبودند و می‌توانستند به سرعت به قم بروند و از مهاجران در برابر مخاطرات احتمالی دفاع کنند. ثانیاً مدرس و برخی دیگر از طرفداران جنبش اتحاد اسلامی از دیرباز نایبیان را می‌شناختند و از کارآیی نظامی آنان خبر داشتند. پس کمیته دفاع ملی دعوت‌نامه‌ای برای نایب حسین و یارانشاءالله نوشت، و پیکری آن را به کاشان برد و با موافقت فرمانده ژاندارمری، به دژ کهرشاهی رسانید.<sup>۱</sup>

سران نایبی در پاسخ کمیته متذکر شدند که متأسفانه گرفتار جنگ‌اند و نمی‌توانند دژ کهرشاهی را ترک گویند.

چند روز بعد خبررسانان نایبی که در خارج دژ، دور از میدان جنگ مستقر بودند، به وسیله آینه به دژ نشینان خبر دادند که ظفر نظام، رئیس ایل اینانلو، که از مدتی پیش بر اثر بیداد دولت، در حوالی قزوین سر به طغیان برداشته بود، اردوی خود را در سیاه‌کوه واقع در شمال دریاچه نمک مستقر ساخته است و خود در ملازمت شصت مرد برای ملاقات فوری با سران نایبی، پیش می‌آید. به امر نایب حسین که با ظفر نظام سابقه دوستی داشت، دسته بزرگی از نایبیان از دروازه اصلی دژ بیرون ریختند و با تیراندازی شدید، محاصره‌کنندگان را به سوی خود کشیدند، در حالی که دسته کوچکی از عیاران برای راهنمایی ظفر نظام، از دروازه دیگر دژ به خارج تاختند و او و ملازمانش را به سرعت به درون دژ رساندند.<sup>۲</sup>

ظفر نظام حامل نامه‌ای از مجتهد نورالله ثقة الاسلام بود. این مجتهد برجسته که در مورد الحاق یاغیان و متمرّدان به نهضت قیام ملی اصرار می‌ورزید،<sup>۳</sup> نایبیان

۱. حسن حلاج: تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرون معاصر، ص ۹-۵۸.

۲. یار حسن منصور لشکر: یادداشت‌های منصور لشکر، برگ ۳۴.

۳. احمد احرار: توفان در ایران، جلد ۱، ص ۸-۴۴۷.

را به ترك دژ و پیوستن به مهاجران خوانده بود.<sup>۱</sup> بی‌درنگ سران نایبی انجمن کردند. ولی به آسانی از عهده تصمیم‌گیری بر نیامدند. زیرا از طرفی نمی‌خواستند از دستور ثقة‌الاسلام سر پیچی کنند، و از طرف دیگر قبول پیشنهاد کمیته را که مستلزم رها کردن دژ و واگذاشتن میدان جنگ به دشمن بود، قابل تحمل نمی‌دیدند. چون انجمن سران نایبی دیر پایید، ظفر نظام برای رفع تردید آنان به نایب حسین پیغام داد که کمیته دفاع ملی اردوهای سردار صولت و ژاندارمری را هم به شرکت در قیام ملی و ترك دژ فراخواند خواند. در نتیجه سران نایبی به پیشنهاد کمیته سر نهادند و به فکر حرکت به سوی قم افتادند.

دو روز بعد در همان حال که همچنان میان مهاجمان و مدافعان دژ کهرشاهی گلوله‌های تفنگ و توپ مبادله می‌شدند، می‌کده که پیش از مهاجرت، معاون وزارت امور داخله بود و بدین مناسبت بر ژاندارمری ریاست داشت، از طرف کمیته دفاع ملی از فرماندهان اردوهای مهاجم خواست که دژ را رها کنند و برای خدمت به وطن، به قم بشتابند. افسران ژاندارمری پذیرفتند و در صدد حرکت بر آمدند. اما سردار صولت که برای تسخیر دژ دستور ساختن خـرك یعنی برج چوبین متحرك داده بود، از سر کینه‌توزی یا به امید غلبه و غنیمت، به ممانعت گرایید.<sup>۲</sup> پس درحین که اردوی ژاندارمری در آستانه حرکت بود، وی به اصرار، بخشی از توپخانه دولتی را در اختیار گرفت و بعد از گلوله باران کردن دژ، به سوی باروها یورش برد. بر اثر آن دسته‌ای از نایبیان به همراهی دسته رضاجوزانی و مردان ظفر نظام، شبانه از دژ بیرون ریختند و پس از کشتن عده‌ای از مهاجمان خط اول محاصره، بقیه را عقب زدند و درحالی که ده‌ها سلاح و نزدیک دویست اسب به غنیمت گرفتند، قصد

۱. سرهنگ [ابراهیم] فولادوند: «داستان خود سری نایب حسین کاشی و فرزندش،

ماشاء الله خان و مصادمات ژاندارمری با آنان»، مهنامه ژاندارمری، ۳۰ دی ۱۳۴۶ ش،

بردن توپ‌های مهاجمان به درون دژ کردند. اما ناگهان از پشت سر مورد تیراندازی شدید قرار گرفتند و برای جلوگیری از افزایش تلفات خود، از بردن توپ‌ها چشم پوشیدند.<sup>۱</sup>

نایب حسین به حدس دریافت که غافلگیر شدن نایب‌بیاں از پشت سر، کار مهاجمان شکست خورده نبوده است، و حدس او با اعتراف دو تن از افراد دسته جوزانی تأیید شد. بدین ترتیب نایب‌بیاں پی بردند که پناهندگی دسته جوزانی و همچنین دسته فراری چرمینی به نایب‌بیاں، به دستور دولت و به منظور ایجاد تفرقه در میان نایب‌بیاں و کشتن سران نایبی بوده است. بی‌درنگ نایب حسین پس از خلع سلاح تفنگداران جوزانی و ضبط مهمات و ذخایر آنان،<sup>۲</sup> در صدد محاکمه و مجازات جوزانی و نزدیکانش برآمد. اما در این حین می‌کده، نماینده کمیته دفاع ملی مستقیماً با نایب حسین و یار ماشاءالله تماس گرفت و از طرف کمیته از ایشان دعوت کرد که علی‌رغم لجاجت سردار صولت در ادامه جنگ، میدان را ترک گویند و هر چه زودتر برای تعهد ماموریتی مهم، رهسپار شهرک ورامین شوند. نایب حسین و یار ماشاءالله پذیرفتند، و در حینی که میان مدافعان و مهاجمان دژ تیراندازی شدید مبادله می‌شد، زنان و کودکان و ذخایر دژ را به همراه گروه بزرگی از نایب‌بیاں از دژ به سوی پایگاه‌های خود در اطراف کاشان گسیل داشتند. سپس هر یک در رأس سیه صد سوار سراپا مسلح به قصد ورامین از دژ بیرون تاختند و راه سیاه کوه را پیش گرفتند.<sup>۳</sup> چون اردوی یار ماشاءالله در پی اردوی نایب حسین دژ را ترک گفت، از یک سو دسته جوزانی که ظاهراً قبل از اقدام نایب‌بیاں به خلع سلاح آنان، مقداری از اسلحه و مهمات خود را مخفی کرده بودند، از فراز برج‌های دژ، عقیداران نایبی را به گلوله بست، و از

۱. مرتضی شجاعی: «نایب حسین کاشی و ماشاءالله خان سردار»، تهران: شهر،

۲۳ آذر ۱۳۲۹ ش، ص ۷.

۲. ملا عبدالرسول مدنی: یادداشت‌ها، ص ۵۰.

۳. احرار: پیشین، ص ۴۳۹.

سوی دیگر سردار صولات که با نیمی از اردوی خود به اشغال و تخریب دژ تخلیه شده پرداخت، نیم دیگر را به تعقیب نایبیان واداشت. ولی نیم دوم جرئت نزدیک شدن به اردوی نایبی را در خود ندید و به امید یافتن غنائمی در دژ، حریصانه بدان جا بازگشت.

میکده به همراهی دسته کوچک حسین زاده، یاغی آذربایجانی و یاور پیشین ستارخان که با سران نایبی دوستی دیرینه داشت، از آنان دیدن کرد و متذکر شد که مأموریتی که کمیته قبلا برای نایبیان در نظر گرفته بود، لغو گردیده است و نایبیان باید برای مأموریتی جدید به قم بروند. پس نایبیان به همراهی آن دو راه قم پیش گرفتند.<sup>۱</sup>

در روستای البرز، واقع در دوازده کیلومتری قم، هیئتی به ریاست بهار، شاعر و روزنامه نویس معروف که عضو مجلس و یکی از سران حزب دموکرات بود، از طرف کمیته به نایبیان خوشامدگفت و آنان را به قرارگاهی که در خارج شهر برای آنان تهیه شده بود راهنمایی کرد.<sup>۲</sup> با مداد روز بعد رؤسای کمیته دفاع ملی و کارشناسان نظامی و سیاسی خارجی و کثیری از مهاجران برجسته به دیدن نایبیان رفتند. نایبیان با جامه‌ها و سلاح‌های پاکیزه و یکسان خود و نمایش‌هایی که دادند، در ناظران تأثیری بسیار خوشایند گذاشتند. در این نمایش‌ها که بعداً در موارد دیگر هم تکرار شدند، همه نایبیان منجمله یارما شاء الله و برادران او با سوارکاری و تیراندازی خود، ناظران را به ستایش واداشتند و عیاران نایبی با شیرینکاری‌های خارق‌العاده، آنان را به شگفت انداختند.<sup>۳</sup>

از همه این‌ها مهم‌تر، نایب حسین فرتوت که تازه از میدان جنگ بازگشته و داغ فرزند دلیر خود، یار علی را بردل داشت، در نهایت خونسردی و وقار، با پیکر

۱. همان، ص ۴۳۹.

۲. محمد تقی ملک الشعراء بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد ۱، ص ۲۲.

۳. فولادوند: پیشین، مهنامه ژانفادامری، ۳۰ خرداد ۱۳۲۷ ش، ص ۵۹.

پهلوانی خود، به میان حاضران رفت و به چند عمل حیرت آور که به نظر آلمانیان، زاده مانیه تیسیم بود، قدرت شخصیت خود را نشان داد.

این مراسم همه حاضران مخصوصاً شو نمان را سخت مجذوب نایب‌بیان کرد. «این مردان مسلح چه از لحاظ عدد و چه از جهت جسارت و مهارت، چه از حیث ارادت و اطاعتی که نسبت به رؤسای خود نشان می‌دادند، شو نمان را سخت تحت تأثیر قرار دادند،<sup>۱</sup> در پایان مراسم، هدایایی از طرف سفیر آلمان به سران نایبی اهداء شد،<sup>۲</sup> و سپس جلسه‌ای با حضور هیئت مدیره کمیته دفاع ملی و نایب حسین و یارماشاءالله تشکیل گردید. در این جلسه پس از آن که نایب حسین و یارماشاءالله نسبت به کمیته اعلام وفاداری کردند و سوگند خوردند، مدرس اظهار امیدواری کرد که پس از اخراج بیگانگان و برقراری دولت ملی، نایب‌بیان به مناصبی که در خور آنان باشد، گمارده خواهند شد و از بی‌عدالتی‌های دیرینه خواهند رست. آن‌گاه اسکندری، رئیس کمیته آنان را چنین در جریان وقایع گذاشت: در ابتدا که احمد شاه به دستور بیگانگان از آمدن به قم و انتقال پایتخت به اصفهان سرباز زد، کمیته در صدد برآمد که با نیروهای ملی، تهران را غافلگیرانه اشغال کند و شاه را برگرد و به اصفهان ببرد.<sup>۳</sup> نقشه این بود که امیر حشمت نیساری به کمک نایب حسین و یارماشاءالله آن مهم را برعهده گیرد. می‌بایست امیر حشمت که در آذربایجان دلاوری خود را نشان داده بود، با اردوی خود، نیروهای دولت تهران را مشغول دارد، و در همان حال نایب‌بیان که عموماً در فنون عیاری و چابک‌سواری دست داشتند، از ورامین به تهران شبیخون بزنند و احمدشاه را بر بایند.<sup>۴</sup> اما سپاه روس که احتمالاً از این نقشه

۱. احرار: پیشین ص ۴۴۱.

۲. حسن اعظام قدسی: کتاب خاطرات من یادوشن شدن تاریخ صدساله، ص ۲۹۵.

۳. دکتر نورالله دانشور علوی: تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، ص ۳-۱۳۲.

۴. منصور لشکر: پیشین، برگ ۳۹.

هوایی برده بود، شتابانه آهن‌گت ساوه و قم کرد.<sup>۱</sup> از این رو کمیته دفاع ملی موقتاً نقشه خود را کنار گذاشت و برای جلوگیری از پیشروی سپاه روسیه مصمم شد. مطابق تصمیم کمیته و کارشناسان آلمانی، می‌بایست نیروهای ملی به قصد دفع حمله سپاه روس و دستیابی بر تهران، در سه ستون به حرکت در آیند: یک ستون تدافعی و دو ستون تهاجمی. ستون تدافعی می‌بایست برای سد پیشروی روسیان، به‌عنوان پیش‌قر اول در پیرامون ساوه مستقر شود، و دو ستون تهاجمی می‌بایست برای حمله به تهران، در خط ساوه-تهران و خط قم-تهران پیش‌تازند. ستون اول که تحت نظر میکده عمل خواهد کرد، مشتمل بر اردوهای نایب‌بان و اردوی ظفر نظام‌واردوهای کمکی است، و ستون دوم از اردوی امیر حشمت، اردوی علی سیاه‌کوهی و یک واحد بزرگ ژاندارمری ترکیب شده است، و ستون سوم اردوی گیلانی به سرکردگی سردار محیی‌رشتی و اردوی‌های بختیاری به سرکردگی سردار صولت بختیاری و واحدی از ژاندارمری را دربر می‌گیرد.<sup>۲</sup>

نایب‌بان با طرح کمیته موافقت نمودند، و مقرر شد که هرچه زودتر رهسپار ساوه گردند. اردوهای نایبی که به سبب جنگ طولانی خود با نیروهای دولتی، هفته‌ها موضوع روز مردم ایران بودند، با الحاق به قیام‌رهای بی‌بخش ملی، بیش از پیش، توجه همگان را به سوی خود کشیدند. نه تنها مردم قم که از دیرباز با نایب‌بان بستگی و دوستی داشتند، بلکه عموم مهاجران و بسیاری از مردم تهران نیز با ستایش از آنان سخن می‌گفتند، تا بدان پایه که برخی از دسته‌های مسلح دیگر در سایه نایب‌بان قرار گرفتند. یک محقق شوروی درباره برپاشدن کمیته دفاع ملی و پیوستن دسته‌های مسلح به آن، صرفاً دسته‌های نایب‌حسین و سردار صولت را در خور ذکر می‌داند: «سیاستمدارانی که به قم گریخته بودند، در آن جایک «حکومت ملی» به وجود آوردند و برضد انگلیس و روسیه اعلام «جنگ مقدس» [جهاد] کردند. گردآوری پول و برپاداری یک ژاندارمری ملی، همراه با تدارکات نظامی دیگر آغاز شد. دیپلمات‌های

۱. احرار: پیشین، ص ۴۲۷.

۲. نخجوان: پیشین، ص ۹-۳۵۸.

آلمان - پرنس رویس و کنت کانیتس - اینان را اداره می‌کردند. دسته‌های بزرگ مسلح به‌رهبری نایب حسین (از کاشان) و یک‌خان بختیاری - سردار صولت - (از اصفهان) وارد آن شهر شدند و به آلمانی‌ها پیوستند.<sup>۱</sup>

به‌محض آن‌که خبر ورود نایبیان به‌قم و آوازه هنر‌نمایی آنان به کاشان رسید، گروهی از جوانان کاشان برای شرکت در قیام ملی و مخصوصاً خدمت در اردوهای نایبی به‌قم شتافتند.<sup>۲</sup> سردار صولت نیز به‌انگیزه رقابت با نایبیان، و نیز به‌امیدنیل به نام‌وجاه، با اردوی خود و همچنین دسته‌های رضا جوزانی و جعفرقلی چرمینی راه‌قم پیش‌گرفتند.<sup>۳</sup> در نتیجه نایبانی که به‌اسارت او درآمده بودند و از آن جمله یارمهدی، فرزند ارشد نایب حسین و همچنین پهلوان رضاعصار، سرکرده معروف نایبی آزاد شدند و بی‌درنگ خود را به اردوهای نایبی در قم رساندند.

در اواخر ماه محرم ۱۳۳۴ اردوهای نایب حسین و یارماشاءالله و ظفر نظام راه ساوه پیش‌گرفتند. دسته کوچک حسین‌زاده نیز که رابط میان کمیته و آنان بود، سه اردو را همراهی کرد. میکده از بیم آن‌که مبادا دشمنی دیرینه نایبیان با برخی از دسته‌ها مخصوصاً واحدهای ژاندارم، سبب زدوخوردهایی شود، خود نیز به همراهی نظام‌السلطان با آن ستون به‌ساوه رفت.<sup>۴</sup> در ساوه سه اردوی دیگر شامل اردوی ایل شاه‌سون و اردوی ایل خلج و اردوی ژاندارمری که کمیته برای کمک به اردوهای نایبی و اردوی اینانلو، به ساوه گسیل داشته بود، نیز در ساوه مستقر شده بودند.<sup>۵</sup> ولی میکده با موافقت نایب حسین، مقرر داشت که اردوهای نایبیان و ظفر نظام و دسته حسین‌زاده فوراً به استقبال سپاه روس در راه قزوین - ساوه بشتابند و خط مقدم جبهه

۱. میروش نیکوف: پیشین، ص ۵۰.

۲. ادشاد، ۵ صفر ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

۳. احمد کسروی: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۶۴۶ و ۶۵۸.

۴. اعظام قدسی: پیشین، ص ۲۹۰.

۵. کسروی. پیشین، ص ۶۵۰.

را تشکیل دهند، و اردوهای دیگر به عنوان نیروی پشتیبانی در حومه ساوه بمانند و فقط هنگامی که نیروهای خط مقدم نیازمند استراحت یا محتاج کمک باشند، به میدان بروند.<sup>۱</sup>

روز بعد اردوهای سه گانه در میان بدرقه پرشور مردم ساوه روبه شمال به حرکت در آمدند و با استتار کامل خود را به روستای حجیب رساندند. پس از آن که اردوها در داخل و خارج کاروانسرای بزرگ حجیب موضع گرفتند، یک دسته از نایبیان با لباس ساربانان در پی کاروانی که به قزوین می رفت، به راه افتادند و از کنار واحد اول پیشقراولان روسی که به سوی کاروانسرا می رفت، گذشتند و خود را به واحد دوم پیشقراولان روسی رسانیدند و ناگهان بر سر آن ریختند. در همان حال واحد اول مورد حمله نیروهای مستقر در کاروانسرا قرار گرفتند. در پی این غافلگیری، عمده قوای روس با توپخانه سنگین و اتومبیل های زره پوش خود به کاروانسرا هجوم بردند. اردوهای یارمشاءالله و ظفر نظام تا شامگاه کاروانسرا را در برابر مهاجمان حفظ کردند و سپس به اردوی نایب حسین که در کوه لالکان موضع گرفته بود، پیوستند و به کمک دو توپ کوچک که کمیته به لالکان فرستاد، با سپاه روس مواجه شدند.<sup>۲</sup>

در جنگ هایی که در گرفتند، نایبیان عمده ای از روسیان را که تا ۳۰۰ تن نوشته اند، کشتند و یک اتومبیل جنگی و سه توپ را از کار انداختند و تعدادی اسب و تفنگ به غنیمت بردند.<sup>۳</sup> شماره تفنگ های غنیمتی از ۱۰۰ متجاوز بود،<sup>۴</sup> و در میان کشتگان روسی یک افسر نیز دیده می شد.<sup>۵</sup> در نتیجه، نیروهای روسی سه فرسنگ به عقب نشستند.<sup>۶</sup>

۱. منصور لشکر: پیشین، برگ ۴۴.

۲. امیرمهدی آریان پور: یادداشت ها، ص ۳۴.

۳. ۱۰ اشاد، ۱۰ صفر ۱۳۳۲ ق، ص ۳.

۴. ۷ صفر ۱۳۳۲ ق، ص ۱.

۵. عصر جدید، ۶ صفر ۱۳۳۲ ق، ص ۳.

۶. ستاده ایران، ۴ صفر ۱۳۳۲ ق، ص ۱.

این پیروزی‌ها میلیون‌ها را سخت به وجد آوردند و به ستایش نایب‌ان برانگیختند و از این رو به قول کسروی مورخ، حتی در روزنامه‌های ضد ملی هم انعکاس یافتند.<sup>۱</sup> در این مورد روحانیان ساوه به کمیته دفاع ملی چنین اعلام کردند: «... در این موقع که هجوم اجانب تمام نفوس این ولایت را متزلزل ساخته، با تأییدات خداوند، اول غیرتمند فرزانه و غمخوار وطن - نایب‌حسین‌خان سالار ملی - با جوانان رشید خویش و سایر غیرتمندان، عزم راسخ و همت عالی بر دفع اجانب [جزم] نموده یک‌دل و یک‌تنه، در حالی که تجریات اجانب تا سه فرسخی ساوج رسیده بود، آنها را تبعید و متواری [کرد]» و «پسر خود، آقای سردار جنگ را به همراهی آقای حسین‌زاده و حاجی سالار شجاع و سایر خوانین ایلات شاه‌سون به حفظ استحکامات گماشته»، «امید است با تأییدات یزدانی و نیت خالص، جان‌فشانان ملت آنها را تعقیب نموده، [اجانب را] به کلی از خاک ایران خارج [کنند]».<sup>۲</sup>

چون راه منحصر به فرد برای رسیدن نیروهای موتوریزه روس به ساوه از لالکان می‌گذشت و آن در دست نایب‌ان بود، فرمانده نیروهای روسیه در محور قزوین-ساوه، موضوع را به ستاد ژنرال باراتوف، فرمانده کل که در آن هنگام در قزوین مستقر بود، گزارش داد و چاره‌جویی کرد. ژنرال باراتوف پس از آگاهی از وضع جبهه و سختکوشی نایب‌ان، عقب‌نشینی نیروهای محور قزوین-ساوه را مقرون به مصلحت دانست و با موافقت سفارت روسیه، فوراً نامه‌ای برای نایب‌حسین فرستاد. یک جوخه از سربازان روسی با افراشتن پرچم سفید، خود را به کوه لالکان رسانید و یک سرباز قفقازی که اندکی فارسی می‌دانست، نامه را به دیدبانان نایبی تسلیم کرد.<sup>۳</sup>

چنان‌که در اعلامیه کمیته دفاع ملی منعکس شد، ژنرال باراتوف در آن نامه

۱. کسروی: پیشین، ص ۶۵۰.

۲. ارشاد، ۱۰ صفر ۱۳۳۴ ق، ص ۳.

۳. منصور لشکر: پیشین، برگ ۴۷.

در ضمن ستایش از جنگجویی و میهن دوستی نایب‌بیا، یاد آور گردیده بود که دولت‌های آلمان و عثمانی در زیر علم اتحاد اسلامی، مقاصد سودجویانه خود را دنبال می‌کنند، و صلاح نایب‌بیا و سایر طرفداران راستین اتحاد اسلامی در این است که از همکاری با آنان دست بردارند و در صورت تمایل، از حمایت و امتیازات دیگری که دولت روسیه به آنان اعطاء می‌کند، برخوردار شوند.

نایب‌حسین پاسخی کوتاه به پیک بار اتوف تسلیم کرد، گویای این که نایب‌بیا نه در راه آلمان و عثمانی، بلکه در راه وطن خود می‌جنگند و از هیچ دولت اجنبی مخصوصاً دولت‌های روسیه و انگلیس که به وطن آنان تجاوز کرده‌اند، حمایت و امتیازات دیگر نمی‌پذیرند.<sup>۱</sup>

در دومین هفته جنگ کمیته دفاع ملی که از عقب‌نشینی موقت سپاه روس در خط ساوه-قزوین غره شده بود، به فکر تقویت ستون‌هایی که در خط ساوه-تهران و خط قم-تهران می‌جنگیدند، افتاد. به دستور کمیته، اردوهای پیروز نایبی و اینانلو مواضع جنگی خود را در لالکان به اردوهای پشتیبانی به فرماندهی سالار شجاع، رئیس ایل شاهسون تحویل دادند و خود به روستای عبدالله آباد در نزدیکی شهر ساوه رفتند. مقرر شد که اردوهای نایبی و اینانلو پس از استراحتی کوتاه، برای کمک به آن دو ستون حرکت کنند. ولی می‌کده با توجه به حضور بختیاریان و ژاندارمری در دو ستون مورد نظر و نیز با توجه به دشمنی دیرین نایب‌حسین و یارماشاء الله و ظفر - نظام با بختیاریان و ژاندارمری، بیم آن داشت که میان سران نایبی و اینانلو بار و سای دسته‌های بختیاری و ژاندارمری زد و خورد روی دهد. از این رو پیشنهاد کرد که نایب حسین و یارماشاء الله و ظفر نظام خود در عبدالله آباد بمانند و فرماندهی نیروهای را که به جبهه‌های دوگانه می‌فرستند، به سر کرده‌های خود واگذارند.<sup>۲</sup>

در نتیجه نایب‌حسین و یارماشاء الله و ظفر نظام با دسته‌ای از نیروهای خود به

۱. اعلان کمیته دفاع ملی، قم، ۱۰ صفر ۱۳۳۲ ق.

۲. منصور اشگر: پیشون، برگ ۴۸.

حالت آماده‌باش در عبدالله‌آباد دوام آوردند و در انتظار رسیدن اوامر جدید کمیته، به درمان زخمیان خود اشتغال ورزیدند،<sup>۱</sup> در حالی که دو دسته دیگر از نیروهای آنان به فرماندهی دو سر کرده نامدار نایبی - پهلوان رضاعصار و برادرش، پهلوان قاسم عصار - روانه جبهه‌ها شدند، دسته پهلوان‌رضا برای کمک به مبارزان خط قم - تهران، به حوالی دهستان منظریه در نزدیکی قم رفت، و دسته پهلوان‌قاسم به مبارزان خط ساوه - تهران که در حوالی قصبه رباط کریم در ۴۰ کیلومتری تهران می‌جنگیدند، پیوست.<sup>۲</sup>

در این حین نیروهای روسی محور ساوه - قزوین که پس از مکاتبه ژنرال باراتوف و نایب‌حسین تقویت شده بودند، رفتن اردوهای نایبی را مغتنم شمردند و ناگهان به مدافعان نورسیده لالکان حمله بردند. مدافعان پس از مقاومتی دلیرانه، به ساوه عقب نشستند.<sup>۳</sup> چون خبر این عقب‌نشینی در عبدالله‌آباد به اطلاع نایب‌حسین و یارم‌اشاءالله و ظفر نظام رسید، یارم‌اشاءالله با تلفن کمیته دفاع ملی را در جریان حوادث گذاشت و نظر داد که اگر دسته‌های نایبی به فوریت از رباط کریم و منظریه به ساوه بازگردند، شهر ساوه قابل دفاع خواهد بود. ولی کمیته که باز گرداندن سریع دسته‌های نایبی را به ساوه ناممکن می‌دانست و ضمناً بیم آن داشت که شهر ساوه در زیر آتش توپخانه‌سنگین روسی منهدم شود، نایببیان بازمانده در عبدالله‌آباد و همچنین اردوهای شکست‌خورده لالکان را به قم فراخواند و چشم امید به جبهه‌های رباط کریم و منظریه دوخت.<sup>۴</sup> بدین ترتیب نایببیان متمرکز در عبدالله‌آباد راه قم پیش گرفتند.<sup>۵</sup> مقارن بازگشت مبارزان جبهه ساوه به قم که در شامگاه روز دوازدهم صفر

۱. (عد، ۸ صفر ۱۳۳۴ ق، ص ۲).

۲. منصور لشکر: پیشین، برگ ۵۰.

۳. (عد ۸ صفر ۱۳۳۴ ق، ص ۲).

۴. منصور لشکر: پیشین، برگ ۳-۵۲.

۵. یحیی دولت‌آبادی: تاریخ معاصر یا حیات یحیی، جلد ۳، ص ۳۰۹.

روی داد، در اطراف رباط کریم جنگگ به شدت جریان داشت. ستون امیر حشمت که قبلاً در راه دفاع از شهر همدان از روسیان شکست خورده بود، با سپاهی که به دوهزار تن می‌رسید واردوهای خود او و علی سیاه کوهی و بختیاری و ژاندارمری و جز آن‌ها را در برمی‌گرفت، در راه ساوه-تهران برای پیشروی به سوی پایتخت، با سپاهیان روسی برخورد کرد و پس از دو خوردهای متعدد، در حوالی رباط کریم به جنگی خونین کشانیده شد. کمیته کوشید که با فرستادن دسته‌های کمکی و منجمله دسته پهلوان قاسم، نیروی امیر حشمت را در مقابل نیروی قاهر روس تقویت کند. ولی آن کمک‌ها نه کافی و نه به موقع بودند، و نیروی امیر حشمت در میانه ماه صفر یکسره درهم شکست و بخشی از آن با فرماندهان خود از راه سیاه کوه به کاشان و اصفهان گریختند.

بر اثر این شکست، ژنرال باراتوف با تفاخر اعلام داشت که «دسته نایب-حسین» را منهدم کرده و تهران را از دستبرد او نجات داده است. «باراتوف می‌گوید: سرهنگ دو، بلومست‌نوف (Belomastnov) بود که طهران را در مقابل دسته نایب حسین کاشی، راهزن معروف از غارت و چپاول نجات داد. مشارالیه در ۱۰ دسامبر ۱۹۱۵ با هنگ خود در رباط کریم دسته مزبور را درهم شکست.»<sup>۱</sup> علت نسبت دادن این شکست به نایب‌یان همانا شهرت و اهمیت دسته‌های نایبی بود. ستاد سپاه روس برای نایب‌یان چنان قدرتی قائل بود که اکثر دسته‌های مبارز جبهه‌های پیرامون ساوه و حتی خط ساوه-تهران را نایبی می‌شمرد.

تقریباً در همین زمان ستونی که کمیته دفاع ملی به فرماندهی سردار محیی در خط قم-تهران به سوی پایتخت گسیل داشت، به سرنوشتی کمابیش مشابه گرفتار آمد. این ستون که محور آن اردوهای ژاندارمری و گیلانی و بختیاری و منجمله دسته‌های سردار صولت و متحدان او- جوزانی و چرمینی- بودند، نخست بدون برخورد به هیچ مانع، تا علی‌آباد در نود کیلومتری تهران پیش رفت.<sup>۲</sup> ولی پس از شکست

۱. نخجوان: پیشین، ص ۳۸۳.

۲. دانشور علوی: پیشین، ص ۱۳۴.

نیروهای ملی در لالکان و رباط کریم، مورد حمله واحدهای روسی قرار گرفت و ناگزیر از جنگ شد. در آن جنگ اردوی ژاندارمری و دسته پهلوان رضا مردانه جنگیدند. با این وصف چون سردار محیی از عهده فرماندهی بر نمی آمد و سردار صولت و سایر خان‌های بختیاری در برابر او خودسری می نمودند، بر آن ستون تلفاتی سنگین وارد شد، و اکثر دسته‌ها سراسیمه به قم گریختند.<sup>۱</sup> حتی برای دفن کشتگان کسی جز یاران پهلوان رضا و معدودی از مجاهدان اصفهان برجا نماند.<sup>۲</sup>

سردار صولت با دسته‌های خود و متحدانش از قم به کاشان شتافت تا غنایمی را که قبلاً از غارت آن شهر به چنگ آورده بود، به مقر خود در اردستان ببرد. اما کمیته دفاع ملی مطابق انتظار مردم کاشان، به وسیله ژاندارمری، آن دسته‌ها را همانند سایر دسته‌های مسلح، از ورود به شهر قلع و مخراب کرد. در نتیجه، سردار صولت اجباراً بردن غنایم را به مجالی مناسب‌تر موکول کرد و بادست خالی، شکایت کنان به پایگاه خود رفت.<sup>۳</sup>

باشکست نیروهای ملی در لالکان و رباط کریم و منظریه، شهر قم به خطر افتاد، و کمیته دفاع ملی و مقامات خارجی، و در پی آن‌ها، انبوه مهاجران به شتاب و حتی پیش از رسیدن نیروهای ملی به قم، شهر را تخلیه کردند و در دسته‌های کوچک و بزرگ با کالسکه و دلیجان و گاری و اسب و قاطر و خر و حتی با پای پیاده، رو به کاشان و اصفهان به حرکت درآمدند.

دسته‌های نایبی چون به قم رسیدند، مانند دیگر دسته‌ها، برای پیوستن به کمیته دفاع ملی روانه کاشان شدند و در بیرون شهر اطراق کردند.<sup>۴</sup> به زودی کثیری از شهریان و روستاییان به دیدن آنان شتافتند و گروهی از جوانان و همچنین عده‌ای از

۱. نخجوان: پیشین، ص ۳۵۹.

۲. دانشور علوی: پیشین، ص ۱۳۹.

۳. اعظام قدسی: پیشین، ص ۳۱۲.

۴. ا.شاد، ۱۹ صفر ۱۳۳۴ ق، ص ۳.

ملیون کاشان و از آن جمله پهلوان سید حسین فلاح و چند تن دیگر از بزرگان خاندان فلاح برای مهاجرت، به آنان ملحق گردیدند.<sup>۱</sup>

در مجلسی که به دعوت نایب حسین و با شرکت گروهی از رؤسای کمیته دفاع ملی و مسئولان امور جنگی و کار گزاران نظامی خارجی و سران برخی از دسته‌ها، در محل اردوهای نایبی برپا شد، یار ماشاءالله در باره علل شکست نیروهای ملی در لالکان و رباط کریم و منظریه توضیحاتی داد و متذکر شد که نیروهای روس نیروهای مجهز و مجرب و متجانس یک دولت بزرگ‌اند، و افراد آنها به دقت تربیت نظامی دیده‌اند و کارآمدترین سلاح‌ها مخصوصاً توپخانه‌ای را که در جهان بی نظیر است، در اختیار دارند، در صورتی که نیروهای ملی حتی واحدهای ژاندارمری از چنان تربیتی محروم بوده‌اند و هیچ یک از پشتیبانی توپخانه سنگین برخوردار نیستند و از این‌ها گذشته، با یک دیگر هماهنگی و همکاری ندارند. بنابراین «جنگ رسمی» (کلاسیک) یعنی مقابله مستقیم ملیون با یکی از تواناترین ارتش‌های جهان مقرون به مصلحت نیست، و باید شیوه دیگری اختیار کرد. آن‌گاه یار ماشاءالله سه پیشنهاد به کمیته دفاع ملی تقدیم داشت: اولی درباره تبدیل جنگ رسمی به جنگ و گریز چریکی، دومی درباره ایجاد وحدت فرماندهی، و سومی در باره مقاومت و دفاع از ناحیه کاشان.<sup>۲</sup>

مطابق پیشنهادهای سه‌گانه، اولاً اگر مهاجران غیر نظامی به شهرهای خود بازگردند یا خود را به محل‌های ایمنی برسانند، هر دسته از نیروهای ملی که اکنون عهده‌دار حفاظت مهاجران هستند، خواهند توانست به مسقط‌الرأس خود و در میان مردم خود روند و به یاری آنان، در برابر واحدهای نظامی روس به جنگ و گریز و مخصوصاً شبیخون‌زنی بپردازند. با چنین شیوه‌ای پیشروی سپاه روس در ایران اگر یکسره متوقف نگردد، بسیار کند و برای روسیان

۱. آریان‌پور: پیشین، ص ۳۷.

۲. منصور لاشگر: پیشین، برگ ۷-۵۶.

پر مخاطره خواهد شد. ثانیاً اگر با شرکت سران دسته‌های ملی، ارکان حرب (ستاد جنگی) واحدی به وجود آید و رأساً با توجه به مقتضیات عمومی نیروهای ملی و جبهه‌ها، در باره دفاع و حمله و نقل و انتقالات و سایر امور تصمیم بگیرد، بدون شك بر کار آیی نیروهای ملی خواهد افزود. ثالثاً اگر نیروهای ملی در مرحله کنونی در ناحیه کاشان و در مراحل بعدی در ناحیه‌های کویری دیگر کانون‌های مقاومت فعالی در برابر سپاه روس به وجود آورند، از طرفی مایه دلگرمی و سرمشق مبارزان سراسر ایران خواهند گردید و از طرف دیگر بر روسیان که اساساً برای جنگ در نواحی خشک و گرم تجر به ندارند، تلفات سنگین وارد خواهند ساخت.

حاضران اهمیت پیشنهادهای سه گانه یارماشاع‌الله را تصدیق کردند، و بعداً کمیته دفاع ملی پس از رسیدگی دقیق، دستور داد که نیروهای ملی تا زمانی که از لحاظ کمیت و کیفیت بهبود نیافته‌اند، در مقابل روسیان به جنگ و گریز پردازند. همچنین پذیرفت که برای هماهنگی دسته‌ها و وحدت فرماندهی طرحی بریزد. اما بازگرداندن یا دور ساختن مهاجران غیر نظامی را از جهت سیاسی قابل قبول ندانست و دفاع از کاشان را هم ناممکن شمرد. به راستی اکثر اعضای کمیته دفاع ملی و مقامات آلمان به تصور آن که به زودی خود را به ارتش عثمانی خواهند رسانید و به یاری آن، سپاه روس را شکست خواهند داد و دولتی در برابر دولت تهران به وجود خواهند آورد، باطناً ادامه مهاجرت و حرکت به سوی مرزهای عثمانی را خواستار بودند.

در هر حال نیمی از پیشنهاد اول یارماشاع‌الله که در جریان مهاجرت، مورد تأیید سران برخی از دسته‌ها منجمله حسین زاده و احسان‌الله دوستدار و امیر حشمت نیساری قرار گرفت، مانند پیشنهاد سوم او رد شد. ولی پیشنهاد دوم او یعنی وحدت فرماندهی به زودی با انتخاب رضاقلی نظام‌السلطنه به رهبری سیاسی و نظامی قیام رهایی بخش ملی، به ظاهر تحقق یافت.<sup>۱</sup>

۱. عبدالحسین ملک‌المورخون سپهر: وقایع دومیه، جلد ۱۹، ص ۶۰.

در همین هنگام شاهرخ، یکی از فعالان مجلس شورای ملی که به همراهی صوراسرافیل، عضو مجلس و عدل‌الملک، نایب رئیس مجلس از طرف دولت تهران برای بازگرداندن مهاجران به‌قم و کاشان رفته بود، به نایب حسین و یارماشاءالله پیشنهاد کرد که دست از مهاجرت بکشند تا دولت در وهله اول به آنان امان‌نامه بدهد و در وهله بعد آنان را به مقامات نظامی شایسته بگمارد. اما نایب حسین با نیشخندی به او پاسخ داد که «در وضع موجود، این دولت است که باید خودش را به کسی بچسباند و برای خودش از جای امان‌نامه دست‌وپا کند!» این سخن مدت‌ها نقل مجالس مهاجران شد.<sup>۱</sup>

با حرکت سپاه روس از قم به سوی کاشان، کمیته دفاع ملی نایب‌بیا را به سبب آشنایی دقیق آنان با بروم اطراف کاشان، مأمور کرد که پیشروی روسیان را کند سازند تا مهاجران مجال ترك آن ناحیه بیابند. پس درحالی که انبوه مهاجران اکثراً به سوی شهر سلطان‌آباد (اراک کنونی) و قلیلی به سوی اصفهان می‌شتافتند، نایب‌بیا در راه قم-کاشان به مقابله سپاه روس رفتند و چند بار به تنهایی یا با همکاری برخی از دسته‌های مسلح دیگر به آن شبیخون زدند. آخرین شبیخون آن‌ها در روستای شوراب که در نزدیکی کاشان قرار دارد، صورت گرفت و ضربتی مهلک بر روسیان وارد ساخت.<sup>۲</sup> بر روی هم روسیان چنان از نایب‌بیا به هراس افتادند که موقتاً از پیشروی چشم پوشیدند و فقط هنگامی که نایب‌بیا برای الحاق به کمیته دفاع ملی از ناحیه کاشان خارج شدند، پیشروی را از سر گرفتند و پس از اشغال شهر بی دفاع کاشان، باغ سردار به متعلق به نایب‌بیا را مقرر ستاد فرماندهی خود گردانیدند.<sup>۳</sup>

در شهر سلطان‌آباد، کمیته دفاع ملی نایب‌بیا را که مانع رسیدن روسیان به مهاجران شده بودند، مورد قدردانی قرار داد، و کسان روحانی متنقد، حاج آقامحسن

۱. منصور لشکر: پیشین، برگ ۵۷.

۲. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۱۹، ص ۳۹.

۳. عصر جدید، ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

از نایبیان و رجالی که همسفر آنان بودند، به گرمی پذیرایی کردند. به زودی در نتیجه حرکت روسیان به سوی سلطان آباد، مهاجران به تب و تاب افتادند، و به دستور کمیته، به جانب شهرهای بروجرد و ملایر به حرکت درآمدند. نایبیان که همچنان به عنوان عقبدار، مسئولیت حفاظت مهاجران را در برابر روسیان بر عهده داشتند، در پی آنان روان شدند و در برخوردی که در خارج شهر سلطان آباد میان نایبیان و روسیان روی داد، بار دیگر حمله روسیان را درهم شکستند و مهاجران را از اسارت احتمالی رها کردند.<sup>۱</sup>

اما اجرای تعقیب روسیان و گریز یا عقب نشینی مهاجران در بروجرد و ملایر ختم نشد. بر اثر تعاقب درنگ ناپذیر روسیان، مهاجران از روستایی به روستایی و از شهری به شهری رانده شدند و به امید رسیدن نیروهای نظامی عثمانی، کوشیدند که هر چه بیشتر به غرب گرایند و خود را به مرزهای عثمانی نزدیک کنند. در سراسر جریان مهاجرت، کمیته دفاع ملی در هر شهری که موقتاً مستقر می شد، به وسیله نیروهای مسلح خود، مؤسسات انگلیسی و روسی منجمله بانک‌ها و تلگرافخانه‌ها و نیز اموال مخالفان قیام ملی را مصادره می کرد و مردم مخصوصاً دسته‌های مسلح را به یاری می خواند.

پیشروی هزاران مهاجر به سوی غرب که نزدیک سه ماه به طول کشید، دشوار و پر مخاطره بود. از سویی سرمای زمستان کوهستان‌های غربی و گرسنگی و خستگی، مهاجران را از توش و توان می انداخت، و از سوی دیگر گذشته از روسیان، عده‌ای از دولتیان و خان‌های محلی با مزاحمت‌های پیاپی خود، عرصه را بر مهاجران و حتی دسته‌های مسلح که فاقد هماهنگی و دچار کمبود اسلحه و مهمات بودند، تنگ می ساختند. از این رو مهاجران بارها در راه‌ها و بی‌راهه‌ها پراکنده گردیدند و به حکم اجبار مکرراً تغییر مسیر دادند و بسیاری از افراد و گروه‌ها و حتی دسته‌های مسلح در جریان هجرت، راه بازگشت پیش گرفتند.

۱. ا. شاد، ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

اردوهای دو گانه نایبی که متجاوز از شش صد مرد مسلح داشت، با برخی از مردان سیاسی مانند مساوات و گروهی از ملیون کاشان که برای ایمنی خود به همراه آن سفر می کردند، به تصدیق دوست و دشمن منظم ترین و فعال ترین اردوی جنگی قیام ملی بود. این دو اردو برای خود طبیب و آشپز و شاعر و نقال و واحدهای تجسس و خرابکار و فشنگ ساز و جز اینها داشتند و در طی راه با جلب همکاری مردم، همه وسائل لازم جز تجهیزات جنگی را که بر عهده مقامات آلمانی بود، برای خود فراهم می کردند. سران دو اردو شب هنگام به وسیله نقالی و شعر خوانی و احیاناً آواز و رقص، در تقویت روحیه افراد می کوشیدند و در توقفگاههایی که مجال کافی دست می داد «بزرگان اردو را نزد خود دعوت می کردند تا از سخنان آنها درس بگیرند.»<sup>۱</sup>

مهاجران - پیرو جوان - نسبت به نایبمان مخصوصاً شخص نایب حسین کنجکاوی و علاقه نشان می دادند. نایب حسین با آن که نود و اند ساله بود و داغ شهادت دو فرزند جوان بردل داشت، با نشاط و متانت عظیم خود همه را به حیرت می انداخت. با آن که بسیاری از رجال مهاجر مشتاقانه به دیدن او می رفتند، اصرار داشت که خود نیز به میان آنان مخصوصاً سران رسته های مسلح برود و آنان را به اتحاد برای بر انداختن دولت تهران برانگیزد. در جریان مهاجرت، دیدن های نایب حسین و یار ماشاء الله از سید حسن مدرس و محمد رضا مساوات و باقر خان سالار ملی و احسان الله خان دوستدار و سر تیپ قزاق، اسد الله ابو الفتح زاده و چند تن دیگر، تأثیری عمیق در آن دو یاغی نهاد.<sup>۲</sup>

در خاک لرستان رضا قلی نظام السلطنه، والی استان های لرستان و خوزستان مطابق قراری که با مقامات آلمانی نهاده بود، با اردویی دو-سه هزار نفری که اکثر افراد آن جنگجویان مزدور لر بودند، به مهاجران پیوست. این الحاق در عین حال که بر قدرت مهاجران افزود، مایه دردسر آنان شد. زیرا بیشتر ایل های لر، نظام السلطنه

۱. منصور لشکر: پیشین، برگ ۵۹.

۲. همان، ۶۰.

را نماینده دولت تهران می‌شناختند و با او روابطی تیره داشتند.<sup>۱</sup> از این رو مهاجران را به‌عنوان وابستگان نظام‌السلطنه مورد بی‌مهری یادست کم، بی‌اعتنائی قرار دادند. با این همه کمیته دفاع ملی نظام‌السلطنه را به‌رهبری سیاسی و نظامی ملیون برگزید. ایل بزرگ بیرانوند که از دیرباز با نظام‌السلطنه بر سر قهر بود، در نزدیکی شهر بروجرد، راه بر مهاجران بست. رهبران مهاجران در جلب دوستی سران ایل کوشیدند. ولی موفق نشدند و به‌ناچار صبر کردند تا نایب‌ان که همچنان عقیدار مهاجران بودند، سر رسیدند. نایب‌حسین و نزدیکانش به میان ایل پدران خود رفتند و مورد استقبال صمیمانه سران ایل قرار گرفتند.<sup>۲</sup> در نتیجه علی مردان سردار مظفر، رئیس ایل بعداً نه‌تنها یک دسته سیصد نفری به‌یاری مهاجران فرستاد، بلکه در مقابل دسته‌های روسی به‌مقاومت پرداخت.<sup>۳</sup>

چنان‌که می‌دانیم، سپاه روس در آغاز قیام‌رهای بخش‌ملی ایران در سه محور قزوین-همدان-کرمانشاه و قزوین-ساوه-اصفهان و قزوین-قم-بروجرد به حرکت درآمد. اما سرانجام ستون‌های هر سه محور به غرب گراییدند. زیرا اولاً بخشی از این سپاه از آغاز متوجه همدان و کرمانشاه در غرب شد. ثانیاً بخشی دیگر که در پی مهاجران بود، همانند آنان به غرب رونمود. ثالثاً بخشی دیگر که در آذربایجان در شمال غربی ایران استقرار داشت، پس از شکست سپاه انگلیس از سپاه عثمانی در آوریل ۱۹۱۶، برای کمک به سپاه انگلیس به غرب، به‌خاک عثمانی راند. بدین ترتیب سرانجام خط همدان-کرمانشاه-خانقین محور اصلی سپاه روسیه در ایران گردید و گروه‌های مهاجر که در ابتدا سپاه روس را در پی خود داشتند، رفته‌رفته در پیشاپیش خود نیز با تهدید سپاه روس مواجه شدند و در موارد متعدد ناگزیر از آن بودند که با جنگ راه خود را به سوی مرزهای باختری بگشایند.

۱. دولت‌آبادی: پیشین، جلد ۳، ص ۳۱۳.

۲. اردلان: پیشین، ص ۷۹.

۳. دد، ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ ق، ص ۱.

در برخی از شهرهای غرب، میان نیروهای ملی و نیروهای روسی جنگ‌های کلاسیک در گرفتند، و شهرهایی مانند مایروگروس و کنگاور بارها دست به دست گشته‌ند، و تلفات فراوان بر هر دو طرف وارد شد. نظام‌السلطنه پس از احراز رهبری سیاسی و نظامی جنبش قیام‌رهای بخش ملی، برای مواجهه با روسیان که راه‌های غرب را تهدید می‌کردند، مأموریت عق‌بداری را از نایبیان گرفت و وظیفه جلوداری را به آنان سپرد. نایبیان در این سمت نیز موفقیت‌های متعدد به دست آوردند.<sup>۱</sup> یکی از این موفقیت‌ها در گدوک پراهمیت بید سرخ که در راه کنگاور به کرمانشاه قرار دارد، دست داد. چون روسیان در قلعه گدوک سنگر گرفته بودند، بالا رفتن از گدوک به هیچ روی برای انبوه مهاجران ترسان و گرسنه و سرمزده میسر نبود. پس نایبیان به عنوان پیشقراول نیروهای ملی، حیل‌های اندیشیدند. به این معنی که گروهی از عیاران نایبی بر گردن‌های قاطرهای بارکش خود زنگ بستند و خود به لباس ساربان‌ها درآمدند. آن‌گاه شب هنگام در حالی که به صدای بلند آواز می‌خواندند، در کنار قاطرها، راه گدوک را پیش گرفتند. سربازان روسی به تصور آن که کاروانی در گذر است، از تیراندازی خودداری نمودند. ولی عیاران به محض رسیدن به هر یک از سنگرهای روسیان، با خونسردی به داخل آن می‌جستند و بدون تیراندازی، سنگر نشینان را از پا در می‌آوردند. بدین ترتیب عیاران بدون جلب توجه دسته بزرگ روسیان که در آن سوی کوه در خواب بودند، قلعه را گرفتند و با افروختن آتش، یاران خود را که در پای کوه انتظار می‌کشیدند، به بالا خواندند و سپس به همراهی آنان، بر دسته سربازان خفته روسی یورش بردند و گدوک را برای عبور مهاجران، از دشمن پاک کردند.<sup>۲</sup> تا زمانی که اردوی نظام‌السلطنه به گدوک رسید، قلعه در دست نایبیان بود.<sup>۳</sup> پس از ورود مهاجران به شهر کرمانشاه، طرحی که قبلاً به توصیه مدرس، به وسیله کمیته دفاع ملی و آلمانیان ریخته شده بود، به موقع اجرا درآمد. به موجب

۱. نواب التولیه یزدی، به نقل اعظام قدسی: پیشین، ص ۸-۳۲۷.

۲. آریان‌پور: پیشین، ص ۴۵.

۳. نواب التولیه: پیشین، ص ۳۲۸.

آن، کمیته دفاع ملی جای خود را به يك حکومت آزاد یا حکومت موقت ملی به ریاست نظام السلطنه داد. این حکومت با آن که علناً سلطنت را نفی نمی کرد، عملاً حکومتی بی‌شاه بود و به نام ملت ایران، با آلمان و عثمانی و متحدان آن‌ها روبه‌رو شد. بر اثر پیمانی که میان حکومت موقت ملی و دولت آلمان بسته شد، این حکومت به حکم ضرورت، امتیازاتی ناروا به آلمان و عثمانی اعطا کرد و منجمله مارشال آلمانی، فون در گولتس (Von Der Goltz) را که فرمانده ارتش هشتم عثمانی در بین‌النهرین و سوریه بود، به عنوان «رئیس کل قشون شاهنشاهی ایران» شناخت، حال آن که تا آن تاریخ، عثمانی نیروی نظامی مهمی به یاری مهاجران نفرستاده، و مساعدت آلمان هم از کمک مالی و مختصری کمک نظامی تجاوز نکرده بود.<sup>۱</sup>

نایب‌بیان چون گدوک بیدسرخ را آزاد کردند و به اردوی نظام السلطنه تحویل دادند، در سوم ربیع‌الثانی (اوایل فوریه ۱۹۱۶) وارد شهر کرمانشاه شدند و از استقبال پرشکوه عیاران آن شهر و پذیرایی گرم سران ایل سنجاپی بهره‌مند گردیدند. شرح دلاوری‌های آنان که مخصوصاً به وسیله روزنامه‌های در کرمانشاه منتشر شد و بعداً در روزنامه‌های عثمانی و آلمان انعکاس یافت، زبانزد همگان بود. نایب حسین و یار-ماشاء‌الله در حین توقف در کرمانشاه، به پیروی از یاران مدرس مخصوصاً مساوات و در راه اجرای نقشه‌های سیاسی آنان، به سران برخی از دسته‌های مسلح نزدیک تر شدند. رفتار نایب‌بیان کرمانشاهیان را مجذوب آنان ساخت، و چند جوان سیاه پوست که به عنوان غلام خان‌زاد، در خانوادگی اشرافی آن سامان خدمت می کردند، از حضور دو تن سیاه در اردوی نایبی به وجد آمدند و خواستار الحاق به اردوی نایبی شدند. نایب حسین که مطابق معتقدات عارفانه خود، با رأفت به بردگان می نگریست، خواهش آنان را پذیرفت.<sup>۲</sup>

دیری نگذشت که روسیان نیروهای نظام السلطنه را از گدوک بیدسرخ راندند

۱. سعید نفیسی: «حکومت موقتی ایران»، سالنامه دنیا، ۱۳۴۴ ش. ص ۲-۱۳.

۲. منصور لشکر: پیشین، برگ ۶۴.

و آهنگ کرمانشاه کردند. پس قیامگران بار دیگر به جوش و خروش افتادند و به دستور حکومت موقت ملی و به امید ورود به خاک عثمانی، به آخرین سنگر خود که شهرک مرزی قصر شیرین بود، پناه بردند و چنان شتاب ورزیدند که حتی زخمیان دسته‌های مسلح را در کرمانشاه به جا گذاشتند.<sup>۱</sup> نایبیان که همچنان میان مهاجران و روسیان حائل بودند، پس از همه دسته‌ها، کرمانشاه را ترک گفتند. ولی برخلاف دسته‌های دیگر، زخمیان خود را هم به همراه بردند. در قصبه کردند میان نایبیان و روسیان چند زدو خورد روی دادند. نایبیان راه پیشروی روسیان را قطع کردند و مدت بیست و چهار ساعت بدون خواب و خوراک در برابر روسیان ایستادند و سپس به دستور نظام السلطنه مواضع خود را به واحدی از عثمانیان که برای دلگرمی مهاجران به جبهه آمده بود و با اردویی از ژاندارم‌های ایرانی در برابر روسیان صف آرایی کرد، سپردند و برای استراحت و ترمیم به قصر شیرین رفتند.<sup>۲</sup>

در حاشیه مرزی مخصوصاً در قصر شیرین انبوهی از مهاجرانی که مانده مدرس، از طریق اصفهان یا از جانب کردستان آمده بودند، بر قاطبه مهاجران که راه‌های سلطان آباد و لرستان را پیموده بودند، افزوده شدند. پس قحطی و نیز بیماری‌های گوناگون به جان مهاجران افتادند. به توصیه روحانیان کربلا و نجف مخصوصاً مجتهد سید کاظم یزدی و مجتهد محمد تقی حائری شیرازی، خان‌های محلی به تلاش افتادند، و از وخامت قحطی و بیماری کاسته شد.<sup>۳</sup>

در حین مهاجرت، جنگ منحصراً به زدوخوردهای مهاجران و روسیان نبود. در پشت جبهه متحرک مهاجران نیز شورش‌ها و زد و خوردهای مکرر روی داد. مردم در بسیاری از شهرها مانند قم و کاشان و بروجرد، روسیان اشغالگر را آسوده نگذاشتند. در اصفهان برخی از خان‌های بختیاری همانند خان بزرگ، ضرغام السلطنه

۱. دولت آبادی: پیشین، جلد ۳، ص ۳۳۹.

۲. آریان پور: پیشین، ص ۴۷.

۳. احرار: پیشین، جلد ۲، ص ۷۲۴.

از ملت خواهان حمایت کردند. ولی بر روی هم بختیاربان در اصفهان کاری از پیش نبردند، و در آن میانه سردار صولت پس از اشغال و چپاول قسمتی از شهر، از مقابل سپاه روس گریخت،<sup>۱</sup> و از آن پس با آن که به یاری مقامات انگلیسی، از دولت تهران تأمین نامه گرفت، در پیرامون اصفهان به باج گیری و غارت‌گری ادامه داد.<sup>۲</sup>

به موازات جنگ در جبهه و پشت جبهه، در نواحی دور از جبهه نیز آتش مبارزه علیه اشغالگران انگلیسی و روسی و دولت تهران شعله می کشید. مبارزه ملی در آذربایجان و خراسان و کرمان و بلوچستان ملایم بود، ولی در گیلان به صورت شورشی به رهبری کوچک خان در آمد و نه تنها مزاحم روسیان شد، بلکه بعداً ابعادی بزرگ‌تر یافت و انگلیسیان را هم به زحمت انداخت. همچنین قیام ایل‌های تنگستانی و دشتستانی و کازرونی و قشقائی که به الهام و با کمک آلمانیان صورت گرفت، به سپاهیان انگلیسی در ایران جنوبی لطمه‌های بزرگ وارد کرد. با وجود همه فداکاری‌ها و دلاوری‌های ایرانیان، در هم شکستن سپاه‌های منظم روسیه و انگلیس از توان دسته‌های پراکنده ملی خارج بود. با این همه نیروهای ملی که دلیرانه ضربت‌های متعدد بر سپاهیان بیگانه وارد می ساختند، حاضر به قبول شکست نبودند. در جریان مهاجرت و مخصوصاً پس از گریز آنان به کرمانشاه، برخی از سران ملیون ضعف دستگاه رهبری قیام ملی را که فرمانبردار آلمان و عثمانی شده بود و همچنین اشراف منشی و محافظه کاری شخص نظام السلطنه را که یکی از موانع وحدت و قدرت مهاجران به شمار می رفت، مورد انتقاد قرار دادند و برای اصلاح وضع، استفاده از مبارزان فعال و منجمله حیدر عمو اوغلی را که پس از تبعید از ایران به اروپا، برای مبارزه علیه انگلیس و روسیه، به ارتش عثمانی

۱. د۴، ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

۲. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۱۹، ص ۵۶.

پیوسته بود و در آذهنگام با درجه سرگردی در بغداد خدمت می کرد، خواستند. چند تن از آنان در ضمن نامه ای، از مقامات آلمانی خواستار شدند که موافقت مقامات عثمانی را برای الحاق عمو اوغلی به مهاجران و شرکت در دستگاه رهبری قیام ملی جلب کنند. اما مقامات آلمانی و عثمانی با آن خواست موافقت ننمودند و با دادن نامه اصلاح طلبان به نظام السلطنه، او را به مقابله با اصلاح طلبان برانگیختند.<sup>۱</sup>

در پی این حادثه، گروهی از تندروان مانند دوستدار و ابو الفتح زاده و اللهو نایب حسین و یارم اشاء الله به الهام یاران مدرس و برخی دیگر از فعالان جنبش اتحاد اسلامی، به فکر افتادند که از راهی دیگر، دستگاه رهبری را از انحراف باز دارند.<sup>۲</sup> در آن زمان در برابر یاران مدرس و یارم اشاء الله و دیگران که وجود نظام السلطنه را با همه کاستی هایش برای دستگاه رهبری لازم می دانستند، کسانی چون دوستدار و ابو الفتح زاده و سردار افخمی (الله) و نایب حسین خواهان سقوط نظام السلطنه بودند. سرانجام گروه تندروان رضایت نهانی مساوات و برخی دیگر از سران جنبش اتحاد اسلامی را برای طرد نظام السلطنه از دستگاه رهبری جلب کرد. این گروه معتقد بود که بر خلاف انتظار نظام السلطنه و حامیان آلمانی و عثمانی او، مهاجران نباید آلت بی اراده آلمانیان و عثمانیان باشند و به امید آمدن و جنگیدن نیروهای عثمانی، خود به سوی مرز عثمانی بگریزند. صلاح قیام ملی در این است که مهاجران به میان مردم مخصوصاً به میان مردم ایلی بروند و با ترغیب و تجهیز آنان، هسته های متعدد مقاومت در برابر مهاجمان به وجود آورند و مطابق شیوه جنگ و گریز که نایب حسین پیشنهاد کرده است، بیگانگان را فرسوده و ناگزیر از ترك ایران سازند. گروه تندروان برای تحقق این هدف، تصمیم گرفت که با کنار زدن نظام السلطنه و سپردن حکومت موقت ملی به مشروطه خواه انقلابی، حیدر-

۱. احرار: پیشین، جلد ۲، ص ۷ - ۷۰۵.

۲. بیتاب و جاوید: پیشین، ص ۵۳.

عمو اوغلی، حرکتی در قیام ملی و وحدتی در مهاجران مخصوصاً دسته‌های مسلح پدید آورد و سپس برای مبارزه پرمنازه، مهاجران را به میان مردم خود بازگرداند.<sup>۱</sup> برخی از اعضای گروه حتی امید آن داشتند که با قبضه کردن حکومت موقت ملی، دولت تهران و حتی سلطنت را از چنگک دودمان قاجار که به قول نایب حسین، «غیرت نداشت» یک سره بیرون آورند.

گروه تندروان در راه اجرای نقشه «کودتا»ی خود، محرمانه با عمو اوغلی به مکاتبه پرداخت و با موافقت او نقشه‌ای طرح کرد.<sup>۲</sup> نقشه این بود که عمو اوغلی ناگهان از بغداد به قصر شیرین، به میان مهاجران آید، و در همان حین گروه تندروان دست به بازداشت نظام السلطنه زنند، اما چون از طرف مقامات آلمانی و مخصوصاً مقامات عثمانی بیم مخالفت می‌رفت، گروه مصمم شد که آن‌ها را در برابر امر انجام یافته قرار دهد. برای این منظور مقرر داشت که دسته‌ای از عیاران زبده نایبی به خاک بین‌النهرین روند و عمو اوغلی را با حیل و حتی زور از بغداد به قصر شیرین بگریزانند و در روز هفتم جمادی الاولی به نام قیام رهایی بخش ملی، او را به میان مهاجران برند.<sup>۳</sup>

در ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۵ نایب حسین و یارانشاءالله با چهل تن از عیاران خود، به نام زیارت عتبات مقدس و با اجازه نظام السلطنه و به عنوان مهمانان دولت عثمانی، روانه بین‌النهرین شدند. سید محمد طباطبائی، مجتهد نامی که در انقلاب مشروطیت نقشی برجسته داشت و او نیز به عنوان مهمان دولت عثمانی، رهسپار عتبات بود، با خانواده خود، همراه نایبمان به حرکت درآمد.<sup>۴</sup>

۱. مهندس [محمد برنا] مقدم: «حیدر خان عمو اوغلی»، نامه فرهنگ ما، اول

فروردین ۱۳۳۲ ش، ص ۱۴.

۲. منصور لشکر: پیشین، برگ ۶۵.

۳. مقدم: پیشین، ص ۱۴.

۴. نواب التولیه: پیشین، ص ۳۵۰.

در مرز ایران و عثمانی، طباطبائی به نایب حسین اطلاع داد که یکی از رجال سیاسی، میرزا یحیی خان دولت آبادی می خواهد به همراهی يك تن دیگر - محرمانه با او و یارما شاء الله ملاقات کند. نایب حسین و یارما شاء الله پذیرفتند. مردی که در صحبت دولت آبادی بود، خود را بزرگ خانواده بهادرخان که از دیر باز وکیل الدوله یا شهیندر دولت انگلیس در کرمانشاه بود، معرفی کرد و از نایب حسین و یارما شاء الله قول گرفت که هر چه می شنوند، بازگو نکنند و نیز در صدد ایجاد مزاحمتی برای او بر نیایند. سپس اظهار داشت که مأموریت دارد که توجه نایب حسین و یارما شاء الله را به مطامع آلمان و عثمانی نسبت به ایران و عواقب و خیم مهاجرت جلب کند و نایبیان را - در صورت تغییر رویه - از حمایت دولت فخمیه انگلیس مطمئن سازد. بهادرخان توضیح داد که اگر جنگ به سود متفقین تمام شود، وابستگان ایرانی متفقین عرصه را بر نایبیان و سایر مهاجران تنگ خواهند کرد، و اگر جنگ به نفع آلمان و متحدانش خاتمه پذیرد، رؤسای حکومت موقت ملی مملکت را به دست خیل خویشان اشرافی خود خواهند سپرد و به جان امثال نایب حسین و یارما شاء الله خواهند افتاد. در پاسخ او، نایب حسین متذکر شد که نایبیان نه برای منفعت و نه برای خوشامد آلمان و عثمانی، بلکه در راه مصالح مردم ایران، با انگلیس و روسیه مبارزه می کنند و تازمانی که قوای اجنبی از ایران بیرون نروند، دست از مبارزه بر نخواهند داشت.

در پی این ملاقات، نایب حسین که از تمایل طباطبائی به دولت انگلیس و عضویت او در سازمان فراماسون ری بی خبر بود، در حضور طباطبائی از دمخوری دولت آبادی با بهادرخان، عامل انگلیس اظهار تعجب کرد. اما طباطبائی نه تنها از دینداری و وطن دوستی دولت آبادی دم زد، بلکه بهادرخان و پدرانش را هم ستود، چندان که نایب حسین به خشم افتاد و بی پرده بازبان تیز خود چنین گفت: حضرت آقا! پیش از این، ما از افتخارات و خدمات شما به مملکت قصه های زیادی شنیده بودیم. اما حالا می فهمیم که بزرگ ترین افتخار شما تربیت خادمی بوده است که

عاقبت شما را رها کرد و به ملازمت حکیم سید جمال‌الدین در آمد! (اشاره به ابوتراب عارف، خادم طباطبائی که خدمت او را ترك گفت و خادم وفادار سید جمال‌الدین شد).<sup>۱</sup>

نایب‌ان در خاک عثمانی به گرمی مورد استقبال و پذیرایی قرار گرفتند. در بغداد مخفیانه به نایب حسین و یار ماشاءالله خبر رسید که نقشه «کودتا» در قصر شیرین فاش شده، و مهاجران به دستور نظام السلطنه در آستانه ترك قصر شیرین هستند. بعدها معلوم شد که مقامات انگلیسی به هنگام توقف مهاجران در کرمانشاه، به وسیله یکی از مهاجران فعال به نام حسن اعظام قدسی بدان نقشه پی برده‌اند و چون تبدیل حکومت محافظه کار و ضعیف نظام السلطنه را به يك حکومت ملی تندرو ابداً به سود خود ندیده‌اند، در صدد خنثی کردن آن برآمده‌اند.<sup>۲</sup> از این رو به وسیله عمال خود، نه تنها نظام السلطنه را در جریان آن گذاشته‌اند، بلکه به مدرس که بعداً تکیه گاه «کودتا» به شمار رفت و به سویش تیراندازی شد، تاخته‌اند.<sup>۳</sup> در نتیجه به دستور نظام السلطنه، الله و چند تن دیگر را به عنوان توطئه گر دستگیر کرده‌اند، و عمو او غلی به فرمان مقامات عثمانی، از بغداد به اسلامبول تبعید شده است، در حالی که دوستان و برخی از یاران او پیش از دستگیری، توفیق فرار یافته‌اند.<sup>۴</sup> از این‌ها گذشته، نظام السلطنه به بهانه شکست قریب الوقوع اردوی ژاندارمری و واحد عثمانی در کردستان، عموم مهاجران را که ماهی در حالت اضطراب در کردند و قصر شیرین سرگردان بودند، به بازگشت خوانده و خود با افراد گروه‌هایی که مورد اعتماد او هستند، آماده ورود به خاک عثمانی شده است.<sup>۵</sup>

نایب حسین و یار ماشاءالله با دریافت این اخبار، مأموریت خود را منتفی

۱. منصور لشکر: پیشین، برگ ۶۷.

۲. همان، برگ ۷۰.

۳. بیتاب و جاوید: پیشین، ص ۵۴.

۴. نواب التولیه: پیشین، ص ۳۵۴-۵.

۵. همان، ص ۳۴۸-۹.

دانستند و برای مصون داشتن خود از مزاحمت احتمالی دولت عثمانی، به فکر بازگشت افتادند. اما برخلاف انتظار آنان، هیچ گونه تغییری در رفتار عثمانیان نسبت به آنان پیدا نشد. مقامات عثمانی و در رأس آنها، خلیل پاشا، والی بغداد و ایدازدخالت نایبیان در نقشه «کودتا» بی اطلاع بودند و یا رنجانیدن نایبیان را برای خود بی ثمر می دانستند. از این رو با احترام بر نامه پذیرائی از آنان را دنبال کردند، و نایبیان پس از زیارت اعتاب مقدس در کاظمین و سامره و کربلا و کوفه و نجف، در شهر اخیر از مدفن پهلوان محمد هاشم، برادر مقتول نایب حسین دیدن کردند و از مهمان نوازی عطیه، یاغی معروف که عملاً بر آن شهر مسلط بود، برخوردار شدند.<sup>۱</sup> سپس راه بازگشت پیش گرفتند و از سر احتیاط، برای جلوگیری از تعرض احتمالی نظام السلطنه، به سرعت خود را به اردوهای نایبی در قصر شیرین رساندند.

در آن ایام مهاجران که پس از افشای نقشه «کودتا»، دل سردتر و پریشان تر گردیده بودند، بر اثر قحطی و نیز از بیم سپاه روس می کوشیدند که با جابجایی موافقت دستگاه نظام السلطنه، به کشور عثمانی راه یابند. دستگاه نظام السلطنه به برخی از افراد و گروه‌ها که کاملاً تابع او بودند، رخصت یا جواز ورود به خاک عثمانی می داد و بقیه را با وجود وحشتی که از سپاهیان بیگانه و دولت تهران داشتند، به بازگشت امر می کرد. در نتیجه به زودی کثیری از کل جنگاوران که روزگاری به ۱۲۰۰۰ تن می رسیدند،<sup>۲</sup> پا به راه بازگشت نهادند. شماره مهاجران غیر نظامی تا ۱۵۰۰ کاهش یافت،<sup>۳</sup> و از افراد دسته‌های مسلح نیز بیش از ۳۰۰۰ تن باقی نماندند.<sup>۴</sup>

سران نایبی که نمی خواستند رفقای نیمه راه محسوب شوند، از حکومت موقت ملی کسب تکلیف کردند، و در پی آن، نظام السلطنه شخصاً با آنان ملاقات

۱. منصور لشکر: پیشین، برگه ۷۵.

۲. دولت آبادی: پیشین، جلد ۳، ص ۳۰۷.

۳. احرار: پیشین، جلد ۲، ص ۷۰۱.

۴. دولت آبادی: پیشین، جلد ۳، ص ۳۵۱.

کرد و بی آن که سخنی درباره کودتای نافرجام بر زبان آورد، در ضمن تشکر از خدمات آنان، به سردی خواستار شد که راه مراجعت پیش گیرند و در داخل ایران به مبارزه علیه اشغالگران ادامه دهند.<sup>۱</sup>

پس از انتقال حکومت موقت ملی به خاک عثمانی، سیل مهاجرانی که خواه ناخواه از مرز نگذشته بودند، در راه‌های غرب به راه افتاد. بسیاری از مهاجران به سبب خطر حملات روسیان و دستبردهای دسته‌های ایلی و تهی دستی و بیماری، چند گاه در قصر شیرین و دیگر ناحیه‌های مرزی سرگردان شدند. دسته‌های مسلح کوچک نیز مانند افراد، به دردسرافتادند. بسیاری از واحدهای ژاندارم که خدمتگزار وفادار قیام ملی بودند، با افراد گرسنه و بیمار و ژنده پوش خود در غرب ایران آواره گردیدند، و کثیری از ژاندارم‌ها برای زنده ماندن، حتی اسلحه و اسب‌های خود را فروختند و با جاب حمایت برخی از دسته‌های مسلح بزرگ، به‌طوری انفرادی یا اجتماعی همراه آن‌ها به راه زدند.

اندکی پس از رفتن حکومت موقت ملی به بین‌النهرین، سپاه انگلیس در کوت‌العماره از سپاه عثمانی شکست خورد، و ۱۳۰۰۰ سرباز انگلیسی و هندی به عثمانیان تسلیم شدند. بر اثر این واقعه، سپاه روسیه در ایران به‌راس افتاد و از نواحی مرزی عقب‌نشینی کرد. پس حکومت موقت ملی با موافقت دولت عثمانی، به همراهی بازمانده مهاجران ایرانی و در ملازمت سپاه فرمانده معروف ترك، علی احسان به خاک ایران بازگشت و با تدارک نیروی جنگی کوچکی، در جنگ علیه روسیان شرکت کرد. روسیان که به سبب گرما و بیماری در مانده شده و به علت دوری از کشور خود درازی و ناامنی خطوط ارتباطی، دچار کمبود سازو برگ جنگی بودند، در برابر نیروهای عثمانی و ایرانی از قصر شیرین به همدان و قزوین و سلطان‌آباد عقب‌نشینی کردند و مجالی فراهم آوردند تا حکومت موقت ملی در کرمانشاه مستقر گردد.<sup>۲</sup>

۱. منصور لشکر: پیشین، برگ ۷۹.

۲. دانشور علوی: پیشین، ص ۱۵۴.

این حکومت علی‌رغم اختلافاتی که آلمان و عثمانی با آن ونیز بایکدیگر داشتند ، توانست ماهی چند برعهده‌ای از شهرهای لرستان و کردستان فرمانروایی کند و به سر بازگیری و وصول مالیات بپردازد.<sup>۱</sup>

در مارس ۱۹۱۷ سپاه انگلیس کوت‌العماره را اشغال کرد و سپس شهرهای بغداد و خانقین و سراسر سوریه و فلسطین را مورد تهدید قرار داد . سپاه روسیه هم در سلطان آباد و ملایر و قزوین بر سپاه عثمانی غلبه یافت. در نتیجه، حکومت موقت ملی پس از نهم ماه فرمانروایی، از بیم افتادن به چنگال روسیه یا انگلیس، شتابانه به همراهی سپاه علی احسان به قصر شیرین و خانقین گریخت و سپس به اتفاق گروهی از مهاجران به کرکوک و حلب و اسلامبول رفت.<sup>۲</sup> با آن که بر اثر درگیری انقلاب روسیه و تصمیم دولت جدید آن کشور دایر بر تخلیه ایران از سپاه روس، مهاجران هم مانند سایر ملیون ایران به آینده امیدوار گردیدند،<sup>۳</sup> رفتار ناروای دولت عثمانی با حکومت موقت ملی، برای مهاجران ایرانی تلخ و یأس آور بود. دولت عثمانی می‌خواست با استفاده از راندگی و در ماندگی حکومت موقت ملی، آن را از انعقاد قراردادهایی به سود عثمانی و به زیان ایران ناگزیر سازد.<sup>۴</sup> ولی چون حکومت موقت ملی مخصوصاً شخص مدرس را با خود موافق نیافت، مهاجران ایرانی را زیر فشار قرارداد. از این رو در حینی که عثمانی همانند آلمان، راه شکست می‌پیمود، مهاجران ایرانی بسیار رفته‌رفته دل به دریا زدند و عثمانی را به قصد ایران یا احیاناً کشورهای اروپایی ترک گفتند .

مهاجران به هنگام بازگشت در معرض مخاطرات گوناگون قرار داشتند و به راستی مردانی بی آینده به شمار می‌رفتند. هم مقامات انگلیسی و روسی و هم دولتیان

۱. اردلان، پیشین، ص ۹۳.

۲. همان، ص ۳-۱۰۲.

۳. احرار: پیشین، جلد ۲، ص ۹۹۶.

۴. علی مدرس: مدرس شهید، نایب‌بنه ملی ایران، ص ۶۶.

ایران نام‌های آنان را به‌عنوان نام‌های افرادی مطرود و واجب‌القتل در لیست‌های سپاه خود ثبت کرده بودند.

دولت ایران با آن که بارها برای ایجاد تفرقه و تضعیف مهاجران، آنان را به بازگشت خوانده و دم از بخشودگی آنان زده بود،<sup>۱</sup> عملاً همانند روسیان و انگلیسیان نسبت به بسیاری از آنان که از جنگ و اسارت و گرسنگی و سرما و بیماری و آوارگی و ناایمنی جان به در برده و به خاستگاه‌های خود بازگشته بودند، کینه‌توزی نمود. مثلاً اموال گروهی از آنان منجمله خانه‌های اسکندری و میکده و مساوات را تصرف کرد، گروهی را از مؤسسات دولتی راند و گروهی را به حبس انداخت و حتی به بهانه، به قتل رساند.<sup>۲</sup> از این گذشته دولت ایران رسماً سپاه روس را از حق دستگیری و مجازات مهاجران برخوردار گردانید،<sup>۳</sup> و بر اثر آن، روسیان نه تنها به گرفتن مهاجران پرداختند، بلکه در شهرهای بسیار، اموال آنان را هم ضبط کردند.<sup>۴</sup> بر همین شیوه انگلیسیان که با موافقت دولت زبون تهران برای سرکوبی مبارزان ملی، نیرویی به نام «تفنگداران جنوب ایران» مرکب از افراد انگلیسی و هندی و ایرانی در نواحی جنوبی ایران تشکیل داده بودند، مانند متحدان روسی خود، در شکار مهاجران می‌کوشیدند. از این رو مهاجرانی که از مرز عثمانی به ایران باز می‌گشتند، اجباراً در بیراهه‌ها آواره شدند یا به برخی از ایل‌ها مانند ایل کلهر و ایل سنجابی پناه بردند. با این وصف از مخاطرات ایمن نماندند، و کثیری از آنان به چنگال سپاهیان خارجی افتادند، چنان که اسکندری به اسارت سپاه انگلیس درآمد و به هندوستان تبعید شد.<sup>۵</sup>

۱. ایران، شعبان ۱۳۵۵ ق، ص ۲.

۲. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۱۹، ص ۱۰۴.

۳. نواب التولیه: پیشین، ص ۲۲۲.

۴. کسروی: پیشین، ص ۶۵۵.

۵. احرار: پیشین، جلد ۲، ص ۱۰۳۳.

درحالی که کثیری از مهاجران منفرد و همچنین دسته‌های مسلح کوچکی که در قیام ملی شرکت کرده بودند، به زحمت افتادند، دسته‌های مسلح بزرگ به برکت قدرت جنگی و پایگاه مردمی خود، موقتاً از شر دولت و متحدانش ایمن ماندند. دولت در پایان دوره قیام ملی، برای جلوگیری از مزاحمت‌های دسته‌های مسلح بزرگ اجباراً امتیازاتی مانند بخشودگی و مناصب دولتی به آنها اعطاء کرد. ولی در همان حال به امید آن که دیر یا زود به کمک نیروهای انگلیسی و روسی، به قدرت آنها پایان دهد، می‌کوشید که با فریفتن و خریدن برخی از رهبران دسته‌ها و فرستادن خرابکاران خود به میان دسته‌ها، در درون هر دسته و نیز میان دسته‌ها تفرقه اندازد.<sup>۱</sup>

۱. ملك المورخين سپهر: پيشين، جلد ۱۹، ص ۱۰۳.

## ۲. نتایج قیام رهایی ملی برای نایبیان

قیام رهایی بخش ملت ایران که در اواخر سال ۱۳۳۳ (۱۹۱۵) به صورت مهاجرت آغاز شد و تا اواسط سال ۱۳۳۶ (۱۹۱۸) دوام آورد، یگانه قیام ملی همگانی ایران بر ضد بیگانگان است. این قیام با آن که ظاهراً به شکست انجامید، برای مردم ایران، و از آن جمله، نایبیان نتایج مثبت فراوان به بار آورد.

شکست قیام معلول عوامل گوناگون بود. اما از آن میان، پنج عامل تأثیر بیشتر دارند، و آن پنج چنین اند: تفوق نظامی روسیان و انگلیسیان، خرابکاری‌های ستون‌های پنجم خارجی و «عمال نفوذی» دولت تهران، وابستگی قیام ملی به آلمان و عثمانی، بی‌کفایتی دستگاه رهبری قیام ملی، و جدایی دستگاه رهبری از ملت ایران.

تفوق نظامی روسیان و انگلیسیان: در جریان قیام ملی، صرف نظر از سر بازان عثمانی که گاه به گاه با نیروهای قیام همکاری می‌کردند، نیروهای ثابت ملی مرکب از دسته‌های گوناگون از حدود ۱۲۰۰۰ تن تجاوز نکردند. این نیروها نه تنها در جبهه‌های متعدد

پراکنده شده بودند، بلکه در یک جبهه واحد هم به سبب عدم تجانس دسته‌ها و ضعف فرماندهی، هماهنگی نبودند. از این گذشته چه بسا دسته‌ها که در جریان مهاجرت از همراهی مهاجران دست برداشتند و پی کار خود رفتند و به این ترتیب به کار آبی نیروهای ملی لطمه زدند.<sup>۱</sup> بر اثر این کاهش مداوم بود که شماره مردان مسلح به هنگام اقامت در قصر شیرین از ۳۰۰۰ در نمی‌گذشت چنان‌که گفته شد.

همکاری دسته‌های ایلی که معمولاً فقط در قلمرو خود با مهاجران همکاری می‌کردند و سپس آنان را ترک می‌گفتند، محدود و ضعیف بود. جنگیدن افراد ایلی هم چندان جدی نمی‌نمود. چنان‌که می‌دانیم، ایل‌ها از دیرباز عمدتاً به عشق چپاول، به جنگ می‌پرداختند، و در جریان مهاجرت، امکان چپاول زیاد نبود.<sup>۲</sup>

از این نکته نیز نباید غافل بود که اکثر دسته‌های مسلح ملی فاقد تربیت جنگی و انضباط نظامی بودند و اسلحه کارآمد و مهمات کافی هم نداشتند.<sup>۳</sup> اگر از نیروهای انگلیسی که در نواحی غربی گاه به گاه با مهاجران برخورد کردند، چشم‌پوشیم، نیروهای ملی با سه‌گونه نیرو مقابل بودند: نیروهای روسیه، نیروهای دولت تهران، و نیروهای اشراف مخالف قیام ملی. از میان این‌ها، نیروهای روسیه در مقام اول قرار داشتند، و افراد آن‌ها که سر به ده‌ها هزار می‌زدند، از لحاظ آموزش و ورزیدگی جنگی و انضباط نظامی ممتاز بودند و از اسلحه عالی مخصوصاً توپخانه‌ای بی‌نظیر استفاده می‌کردند.

در دوره قیام‌رهایی بخش ملی، طبیعت نیز با ایرانیان موافق نبود. با آن‌که جنگ در خاک ایران جریان داشت و مبارزان ملی بیش از سپاهیان روسی با وضع جغرافیایی و مقتضیات سوق‌الجیشی آن آشنا بودند، در نخستین ماه‌های جنگ

۱. کسروی: پیشین، ص ۸۵۵.

۲. دولت‌آبادی: پیشین، جلد ۳، ص ۳۱۹.

۳. احرار: پیشین، جلد ۲، ص ۸-۶۲۶.

اقلیم به سود روسیان بود. به این معنی که روسیان بیش از جنگجویان ایرانی برای تحمل سرمای زمستان در کوهستان‌های غربی ایران و پیکار در میان برف و بوران و گل‌ولای آمادگی داشتند.

خرابکاری‌های ستون پنجم و عمال نفوذی: کمیته دفاع ملی، و پس از آن، حکومت موقت ملی و صفوف مهاجران، از شر ستون‌های پنجم دولت تهران و مقامات انگلیسی و روسی مخصوصاً سازمان جاسوسی انگلیس (این‌تلیجنس سرویس) ایمن نبودند. در نتیجه نه تنها دولت تهران و مقامات انگلیسی و روسی از ابتداء جمعی از وابستگان خود مانند کریم رشتی فراماسون و حسن اعظام قدسی، افشاگر احتمالی نقشه اصلاح حکومت موقت ملی را با مهاجران همراه کردند، بلکه پس از استنکاف دربار و دولت تهران از مهاجرت به قم، برخی از مهاجران مردد یا ابن الوقت از بیم آن که قیام‌ملی شکست خورد و منافع آنان به خطر افتند، محرمانه با حکومت تهران و مقامات خارجی تماس گرفتند و به سود آنها آغاز به کارهای تخریبی کردند. از شایعه سازی و ایجاد دلسردی و نفاق افکنی تا جاسوسی و توطئه علیه قیام.

بستگی قیام ملی به آلمان و عثمانی: رهبران قیام ملی و بسیاری از قیام‌گران یا بسته آلمان بودند یا بسته عثمانی. دستگاه رهبری به سبب محدودیت امکانات مالی و نظامی مهاجران، سخت به کمک متحدین مخصوصاً دولت آلمان و عثمانی تکیه داشت.<sup>۱</sup> از این‌رو در برابر قدرت‌های فایق آلمان و عثمانی، ابتکار عمل را از دست می‌داد. بالاتر از این، بر اثر اختلافات فراوانی که بین آلمان و عثمانی وجود داشتند و همچنین بر اثر مزاحمت‌هایی که عثمانی به اقتضای مطامع خود نسبت به ایران، برای کمیته قیام ملی و حکومت موقت ملی پیش می‌آورد، دستگاه رهبری آسیب

۱. ابراهیم فخرایی: سردار جنگل، میرزا کوچک خان، ص ۸۹.

فراوان دید،<sup>۱</sup> و مثلاً نتوانست اسلحه و مهمات کافی در اختیار مبارزان خود قرار دهد.<sup>۲</sup>

لطمه دیگری که دولت‌های آلمان و عثمانی به قیام ملی زدند، زاده سوء تعبیر و سوء استفاده آن‌ها از جنبش اتحاد اسلامی بود. بسیاری از مهاجران که به شوق اتحاد اسلامی تن به مخاطرات مهاجرت دادند، رفته‌رفته دریافتند که آنچه آلمان و مخصوصاً عثمانی به نام اتحاد اسلامی، طلب می‌کنند، وحدتی نیست که سیدجمال-الدین اسدآبادی، مسلمین را به تحقق آن دعوت می‌کرد، و آنچه این‌ها از جنبش اتحاد اسلامی می‌خواهند، گسترش نفوذ آلمان در کشورهای اسلامی و تسلط عثمانی بر همه اقوام ترك زبان (پان تورکیسم) است.<sup>۳</sup>

بی‌کفایتی دستگاه رهبری قیام ملی: حکومت موقت ملی بر اثر ترکیب نامناسب خود، فاقد استحکام و تحرك بود. دستگاه رهبری خاصه رئیس آن، نظام‌السلطنه با وجود فداکاری‌های بسیار، به حد کفایت کار آمد نمی‌نمود. گذشته از مداخلات آلمان و عثمانی در رهبری و فقدان وحدت فرماندهی، اشراف منشی رهبران هم در این عدم کفایت مؤثر بود.<sup>۴</sup> رهبران قیام همه جز معدودی مانند مدرس، متعلق به طبقات بالای جامعه ایرانی بودند و به خود کامگی و پرخاشگری و امتیازطلبی و تحکم خوداشتند، غافل از آن که در يك جنبش مردمی مخصوصاً جنبشی که بسیاری از اعضای آن به انگیزه آزادی‌خواهی و عدالت‌پروری گرد آمده‌اند، فقط شیوه‌های مردمی و مؤید به همکاری دوستانه نتیجه‌بخش تواند بود.

در نتیجه ناتوانی حکومت موقت ملی، اختلافات درونی و بیرونی گروه‌های

۱. علی اصغر شمیم همدانی: تاریخ ایران، ص ۴۵۹.

۲. دولت آبادی: پیشین، جلد ۳، ص ۳۰۹.

۳. محمد محیط طباطبائی: نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق،

ص ۱ - ۱۲۰.

۴. مورخ الدوله سپهر: پیشین، ص ۲۸۴.

سیاسی و دسته‌های مسلح همواره شدت می‌یافتند، و بر اثر آنها، احکام حکومت موقت ملی درست به موقع اجرا گذارده نمی‌شدند،<sup>۱</sup> و برخی از دسته‌های مسلح به ویژه سواران ایلی که ظاهراً خود را مدافع توده ملت معرفی می‌کردند، از تجاوز به مال و جان مردم ساده خودداری نمی‌نمودند.<sup>۲</sup>

جدایی دستگاه رهبری قیام از ملت ایران: مهاجران عمدتاً متعلق به قشرهای متوسط شهر و روستا بودند. ولی افراد دسته‌های مسلحی که به آنان پیوستند، مخصوصاً دسته‌های یاغی و متمرّد عموماً به طبقات پایین‌تر تعلق داشتند. بر روی هم جوّ طبقه متوسط بر قیام ملی ایران حاکم بود. با این وصف زمام رهبری آن کما بیش در کف طبقات بالا قرار داشت. دستگاه رهبری با آن که برخلاف سنت طبقه بالا، از شور ضد امپریالیستی جامعه استفاده کرد و توده ملت و حتی یاغیان و متمرّدان را به سوی خود کشید و عملاً برای اداره قیام، بر قشرهای میانه تکیه کرد، از مصالح عمومی ملت و به ویژه منافع طبقاتی توده مردم غافل و بلکه روگردان بود. از این رو درست از عهده اداره امور بر نیامد. حکومت موقت ملی در همان حال که به نام ملیت ایرانی و دین اسلام، مردم را به قیام می‌خواند، به مناسبت ساخت طبقاتی خود، به مصالح توده ملت توجه کافی میندول نمی‌داشت و نمی‌توانست از نفرت توده نسبت به دولت و دربار ایران و امپریالیسم انگلیس و روسیه به خوبی بهره جوید و توده را به همکاری عمیق برانگیزد.

سران قیام ملی در شهرها و روستاهای سر راه مهاجران صرفاً به اشراف محلی که معمولاً مورد بغض مردم بودند، اعتنا می‌نمودند و به مردم ساده عنایتی نمی‌ورزیدند. از این رو مردم ساده‌ای که مهاجران را در برابر خود می‌یافتند، با بیگانگی به آنان می‌نگریستند و آنان را در شمار مأموران دولت تهران قرار می‌دادند.

۱. اردلان: پیشین، ص ۸۱.

۲. دولت آبادی: پیشین، جلد ۳، ص ۱۶-۳۱۵.

همچنین سران قیام ملی به مهاجرانی که به طبقات پایین تعلق داشتند، حرمتی درخور نمی‌نهادند، و در هر مورد منجمله در مورد تأمین هزینه معاش، میان افراد طبقات متفاوت تبعیض می‌گذاشتند.<sup>۱</sup> همین تبعیض‌ها سبب شدند که صدها تن از مهاجران تهی‌دست به علت نداشتن خوراک و لباس و سلاح مناسب، به هلاکت رسیدند.<sup>۲</sup>

قیام‌رهای بی‌بخش ملی ایران چون علی‌رغم نارسایی‌های عظیم خود، مخاطراتی برای امپریالیسم و دولت ایرانی دست‌نشانده آن پدید آورد، از آغاز مورد تحقیر و تخطئه دولت تهران و دولت‌های انگلیس و روسیه قرار گرفت و از سازمان‌های رسمی و غیررسمی آن‌ها ناسزاها شنید. در سراسر جریان مهاجرت، مقامات انگلیسی و روسی و کابینه‌های گوناگون ایران - چه کابینه مستوفی‌الممالک ظاهراً بی‌طرف و چه کابینه‌های انگلیس‌پرستانی چون فرمانفرما و سپهدار اعظم و وثوق‌الدوله و عین‌الدوله - مهاجران را ابلهان فریب‌خورده یا مزدوران سودجوی آلمان و عثمانی یا متمرّد و متجاوز و شرور و آشوب‌گر و یاغی و حتی گردنه‌گیر و راهزن و یغماگر شمردند. بر همین شیوه روزنامه‌نگاران و وقایع‌نویسان وابسته به امپریالیسم یا دولت تهران از آن‌پس قیام‌رهای بی‌بخش ملی را کاری لغو و صرفاً توطئه آلمان و عثمانی علیه متفقین و خیانتی نسبت به کشور ایران دانستند. اکثر کتاب‌های تاریخ ایران معاصر - چه آن‌ها که در ایران نوشته شده و چه آن‌ها که در کشورهای امپریالیست - از این قیام یا اصلاً نامی به میان نیاورده‌اند و یا به ذکر مطالبی دست و پا شکسته و نادرست بسنده کرده‌اند.<sup>۳</sup> حتی مورخان آلمانی در آن باره حق‌گزاری نکرده‌اند.<sup>۴</sup>

می‌توان پذیرفت که قیام‌رهای بی‌بخش ملت ایران از نیل به هدف‌های خود

۱. نواب‌التولیه: پیشین، ص ۳۵۳.

۲. حسین مکی: مدلس، قهرمان آزادی، ص ۱۲۱.

۳. همان، ص ۱۱۰.

۴. اسکار فن نیدرمایر: ذیرآفتاب سوزان، ص ۹.

بازماند یادست کم، کوتاه آمد. قیام گران نتوانستند از یوغ استعمار بیگانگان برهند و برجناح محافظه کار طبقه حاکم ایران چیره شوند و دربار را منکوب یا مجبور به همکاری کنند. در نتیجه، استعمار خارجی با ظاهری دیگرگون ادامه یافت، جناح محافظه کار مطلق العنان گردید و سلطنت با آن که بعداً از دودمان قاجار به دودمان پهلوی انتقال یافت، همچنان استوار ماند. همچنین جناح تندرو طبقه حاکم و جناح تندرو قشرهای میانه که از مهاجرت جانبداری کرده بودند، درهم شکستند، و از میان اعضای آنها، کثیری در جناح محافظه کار طبقه حاکم و جناح محافظه کار قشرهای میانه مستهلک شدند، و فقط قلیلی در جریان شورشها و تمردها و یاغی گری های بعدی، به طبقات پایین پیوستند.

گذشته از خصومت طبقه حاکم ایران و امپریالیسم انگلیسی و روسی با قیام رهایی بخش ملی ایران، دو عامل مهم در تحقیر و تخطئه آن مؤثر افتاده اند. عامل اول شرکت دسته های یاغی و متمرّد است در قیام. عامل دوم عجز قیام است از کسب پیروزی. در زمینه عامل اول باید بگوییم که علی رغم زشتگویی های طبقات بالا و برخلاف ادعای آنها، قیام ملی با جذب دسته های یاغی و متمرّد، در جهت مصالح جامعه گامی انقلابی برداشت. زیرا این دسته ها که عموماً از طبقات پایین جامعه برخاسته و بر اثر بیداد طبقات حاکم، سر به طغیان برداشته بودند، در جریان قیام نه تنها صادقانه به ملت خدمت کردند، بلکه خود بصیرت سیاسی عمیق تری یافتند و بعضاً از طغیان مخرب ضد دولت (یاغی گری)، به طغیان سازنده نظام آفرین (انقلاب) کشانیده شدند. در باره عامل دوم باید متذکر شویم که به شهادت تاریخ، اولاً شکست يك جنبش اجتماعی - آن هم در مراحل نخستین آن - دال بر ناروایی یا نادرستی آن جنبش نیست. ثانیاً حتی يك جنبش اجتماعی پیروز، زنجیره ای است مرکب از حلقه هایی که معمولاً بعضی از آنها با شکست مقرون اند. ثالثاً قیام ملی ایران اگر از جهاتی به شکست انجامید، از جهات دیگر پیروزی آفرین بود. به حق می توان مدعی شد که قیام رهایی بخش ملت ایران با شکست های

خود و با وجود پس افتادگی سیاسی برخی از اجزاء آن (و از آن جمله، ایل‌ها)، حرکتی انقلابی و ترقیخواهانه بوده است. این قیام با وجود عوامل مزاحم داخلی و خارجی و ضعف دستگاه رهبری آن، عملاً در حدود یک سال علیه بیگانگان به مبارزه پرداخت و بیش از دو سال موجودیت خود را حفظ کرد. سازمان اداری آن لنگه‌لنگان از عهده اداره بخشی از کشور ایران برآمد، و نیروهای مسلح آن با تحمل زحمات و تلفات بسیار، بارها دشمنان مهاجم را پس نشان‌دند و مهاجران غیرمسلح را از خطرات رهانیدند، چندان که فقط عده قلیلی از آنان کشته یا زخم‌دار یا اسیر شدند.

هدف قیام رهایی‌بخش ملی ایران در آغاز صرفاً رهایی ملت بود از یوغ استعمار اجنبی با پایمردی طبقات پایین و به رهبری جناح تندرو طبقات بالا و جناح تندرو قشرهای میانه. اما چون جناح محافظه‌کار طبقه حاکم در خدمت استعمار اجنبی بود، و دربارهم زیر سلطه اجنبی و جناح محافظه‌کار طبقه حاکم قرار داشت، مبارزه قیام‌گران با امپریالیسم خارجی، به تدریج به طور ضمنی محافظه‌کاران داخلی و سلطنت را هم در میان گرفت. در این صورت قیام رهایی‌بخش ملی ایرانیان در سال‌های ۱۳۳۶ - ۱۳۳۳ (۱۹۱۸ - ۱۹۱۵) نخستین قیام همگانی ملت است علیه امپریالیسم اروپایی و نیز طبقه حاکم و سلطنت، نخستین تجربه ایرانیان است در راه اتحاد همه مبارزان ملی، نخستین توفیق جامعه است در تبدیل یاغیان و متمردان انتقام‌جو به انقلابیان آگاه مردم‌پرور، نخستین جهاد دامنه‌دار جنبش اتحاد اسلامی است، نخستین تلاش مردم است برای تأسیس حکومت آزاد بی‌شاه. حکومت جمهوری - به راستی انقلاب رهایی‌بخش ملی ایران همچنان که دنباله انقلاب مشروطیت است، محرک طغیان‌های بعدی و مقدمه انقلاب بزرگ ایران - انقلاب اسلامی کنونی - است.

این قیام بی‌گمان به دولت‌های آلمان و عثمانی متکی بود، و از این وابستگی زبان دید. ولی چنان که محقق شوروی، میروش نیکوف نوشته است، «از این

بر نمی آید که همه طغیان‌های ضدانگلیسی و ضدروسی ایران نتیجه دسایس و تبلیغات آلمان و ترکیه (عثمانی) است. در موارد بسیار این طغیان‌ها واکنش طبیعی مردمان ایران در برابر اشغال کشورشان به وسیله مهاجمان بیگانه بود.<sup>۱</sup> ملت ایران در حین جنگ جهانی اول با این قیام ده‌ها هزار ازسربازان روسیه و انگلیس را به خود مشغول داشت و بخشی از نیروی نظامی و بنیه اقتصادی امپریالیسم انگلیسی و امپریالیسم روسی را تلف کرد. استقرار موقت حکومت قیام‌گران در بخشی از کشور بیگانه‌زده ایران، آن‌هم در هنگامی که روسیان از مرز شمال تا اصفهان، و انگلیسیان در سراسر جنوب و از مرز مشرق تا قاینات، و عثمانیان از مرز مغرب تا همدان به تاخت و تاز مشغول بودند، کاری بزرگ به شمار می‌رود. از این بالاتر، قیام رهایی بخش ملی ایران با مقاومتی که در برابر امپریالیسم نمود، در لغو پیمان‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ که به موجب آن‌ها، ایران میان انگلیس و روسیه تقسیم شده بود، تأثیر بارز نهاد.<sup>۲</sup> نوشته‌اند که مهاجرت سیاسی ایرانیان به عنوان یک تاکتیک سیاسی مورد توجه ملت‌های دیگر قرار گرفته است، و مثلاً فرانسویان که در جنگ جهانی دوم به شمال آفریقا و سپس به انگلیس مهاجرت کردند و حکومت فرانسه آزاد را تشکیل دادند، بدان نظر داشته‌اند.<sup>۳</sup> همچنین گفته‌اند که قیام ملی ایران در جنبش‌های ملی افغانستان و هند برای نیل به استقلال، و نیز در طغیان‌های ملت‌های امپراتوری روسیه تزاری که به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ انجامیدند، مؤثر بوده است.<sup>۴</sup>

قیام رهایی بخش ملی ایران بر وطن‌خواهی و شورانقلابی جامعه ایرانی افزود، چندان که مردم در سراسر دوره قیام، علی‌رغم فشارهای شدید دولت تهران و نیروهای بیگانه، بارها زبان به اعتراض گشودند و تظاهرات گوناگون کردند. کمیته دفاع ملی

۱. میروش نیکوف: پیشین، ص ۶۵.

۲. اردلان: پیشین، ص ۶۹.

۳. مکی: پیشین، ص ۱۲۶.

۴. شیبانی: پیشین، برگ ۹۵.

در ابتدای قیام، و حکومت موقت ملی در مراحل بعدی آن، با فراخواندن همه دسته‌های طغیانگر و کشانیدن بسیاری از آن‌ها به صفوف قیام ملی، یاغیگری و تمرد را از لکه‌هایی که دولت‌ها بر آن‌ها زده بودند، تطهیر و ظهور یاغیان و متمردان آتی را تسهیل کردند. قیام ملی با آن‌که به وسیله روسیه و انگلیس و دولت تهران درهم شکست، به طغیان‌های پراکنده متعدد علیه امپریالیسم خارجی و دولت تهران منجر شد. به بیان دیگر این قیام به منزله مدرسه‌ای بود برای تربیت یا تقویت طاغیان و تدارک طغیان‌های گوناگون. از آشوب کمیته مجازات و شورش کوچک خان تاشورش خیابانی و تمرد پسیان و طرح مدرس برای حمله یاغیانی چون جنگلیان و نایبیان و احیاناً خزعلیان به تهران. چنان‌که خواهیم دید، این طغیان‌ها که بسیاری از سران آن‌ها خود در مهاجرت شرکت داشتند، منشأ تحولات عمیقی در ایران شدند. به برکت این طغیان‌ها (و نیز در پرتو سیاست استعمارزدایی روسیه انقلابی) بود که وثوق-الدوله - این خائن‌ترین رئیس‌الوزراء ایران - علی‌رغم حضور نیروهای انگلیسی در ایران و آزریدن و ترساندن ملت و همچنین برخورداری از حمایت جناح محافظه-کار طبقه حاکم، امکان آن نیافت که با عقد پیمانی ننگین، ایران را به صورت یک مستعمره کامل انگلیسی درآورد، و در پی همین ناکامی بود که انگلیس برای تضمین منافع خود، در عوض اشغال ایران، یک دیکتاتوری متمرکز مقتدر به جای سلطنت قاجار نشانید - گامی در جهت تبدیل استعمار مستقیم کهن به استعمار غیرمستقیم نو.

شرکت نایبیان در قیام ملی از لحاظ رشد اجتماعی و جهت‌گیری انقلابی، برای آنان بسیار سودمند واقع شد. در طی دوره قیام نایبیان در پرتو جنگ با سپاه مجهز یکی از بزرگ‌ترین کشورهای جهان و مشاهده مناطق گوناگون و معاشرت با مردان جنگ و سیاست و انقلاب، درس‌های اساسی گرفتند و عموماً با شخصیت‌های دیگر گونه به‌خاستگاه خود بازگشتند. از وجود توپخانه نو و اتوموبیل زره‌پوش و تانک جنگی و هواپیمای نظامی و گاز سمی خبردار شدند، با شیوه‌های جدید حمله و دفاع و استتار و انضباط جنگی آشنایی یافتند، تمدن اروپایی و اهمیت صنعت را

در جنگ و سیاست شناختند. آگاه شدند که جنگ‌ها مخصوصاً در عصر جدید - چه در اروپا و چه در قاره‌های دیگر - با آن‌که معمولاً با لعابی از ملیت و به نام حق و عدالت رخ می‌نمایند، در واقع از تعارض منافع طبقات حاکم جامعه‌ها برمی‌آیند و برخلاف آنچه می‌نمایند، به هیچ روی از اختلافات آیین‌ها و عقاید نمی‌زاینند، چنان‌که در جنگ جهانی ۱۸ - ۱۹۱۴ انگلیس پروتستان با روسیه اورتودوکس و فرانسه کاتولیک متفق است و در برابر آلمان پروتستان که با اتریش کاتولیک و بلغارستان اورتودوکس و عثمانی مسلمان اتحاد دارد، صف‌آرایی می‌کند.

سران نایب‌بان از آنچه در طی دوره قیام ملی به تجربه آموختند، به حد کفایت از فعل و انفعال‌های پشت‌پرده سیاست آگاه شدند. بستگی به عثمانی را برای ایران خطرناک شناختند و دوستی آلمان را حداقل، بی‌فایده تشخیص دادند. دولت روسیه پیش از انقلاب را دشمنی قهار، و روسیه انقلابی را سرمشقی گیرا برای مردم ایران یافتند. انگلیس را بزرگ‌ترین دشمن، و ایالات متحده آمریکا را مزاحمی جدید شمردند. از مشاهده مطامع عثمانی نسبت به ایران و خودداری افغانستان از همکاری با ایرانیان علیه انگلیس و روسیه، معتقد گردیدند که اتحاد جوامع اسلامی در جهانی که به واحدهای ملی تقسیم شده است، اگر محال نباشد، بسیار دشوار است، و با این همه جنبش اتحاد اسلامی برای افروختن آتش انقلاب اجتماعی و انگیزختن مسلمین علیه امپریالیسم می‌تواند سودرسان باشد. نایب‌حسین و نزدیکانش به برکت مهاجرت، بیش از پیش به تباهی اشراف ایران پی بردند، از طبقه حاکم و سلطنت بیزارتر شدند و از حزب‌های سیاسی موجود و سیاست‌بازان حرفه‌ای ایران یکسره ناامید گردیدند. در عین حال اهمیت تدابیر سیاسی را مخصوصاً در عرصه روابط بین دولت‌ها دریافتند و دانستند که برخلاف تصورات دیرین آنان، آیین عیاری برای کشورداری کافی نیست. به وسیله برخی از انقلابیان مانند دوستدار و یارانش از اصول سوسیالیسم و مفهوم انقلاب اجتماعی آگاه شدند و بعداً در جریان انقلاب روسیه، در این باره به آگاهی‌هایی ژرف‌تر رسیدند و پی بردند که انقلاب‌رهای بخش

ملی ایران بدون انقلاب اجتماعی، بس نارسا و نازاست.<sup>۱</sup>

در ضمن دید و بازدیدهای نایب حسین و یار ماشاءالله با دوستدار و یاران او خاصه لاله و دواتگر و ابوالفتح زاده، کراراً موضوع مجازات خائنان وطن پیش آمد. نایب حسین عمیقاً معتقد بود که باید خائنان بزرگ را یکایک ترور کرد. بنابر عقیده او، می‌بایست برای هر اسانیدن خائنان، قبلاً به نام ملت، حکم ترور را به آنان ابلاغ کرد و هرگز از ترور آنان - حتی پس از سال‌ها - منصرف نشد. ظاهراً بر اساس همین عقیده بود که بعداً دوستدار و یارانش دست به تشکیل « کمیته مجازات » زدند. گفتنی است که در بدو ظهور کمیته مجازات، چنین شایع شد که نایب حسین بانی آن است.<sup>۲</sup>

از این‌ها گذشته، نایب حسین و یار ماشاءالله در طی دوره قیام ملی، بر اثر دریافت ضعف و حقارت مفرط دولت ایران، گستاخ‌تر و بی‌پروا تر شدند، و به الهام همسفران انقلابی خود، بیش از پیش به فکر متحد گردانیدن دسته‌های یاغی و متمرّد و سرنگون کردن دولت افتادند.<sup>۳</sup>

از آن سو شرکت نایبیان در قیام‌رهای بی‌بخش ملی و درخشش جنگی آنان که حتی مورد تأیید دشمنان آنان نیز قرار گرفته است،<sup>۴</sup> سبب شد که دولت تهران و دولت‌های انگلیس و روسیه قلع و قمع آنان را ضرور دانند. مخصوصاً دولت تهران متعاقب پیوستن دو دسته سیصد نفری نایبیان به مهاجران، اموال غیر منقول و حتی بخشی از دارایی منقول آنان را که پس از چپاول سردار صولت، به وسیله ژاندارمری ضبط شده بود،<sup>۵</sup> مصادره کرد و به شکایت‌های نایبانی که در شهر کاشان و پیرامون آن آواره گردیده بودند، ترتیب اثر نداد. از این گذشته مردم کاشان را از رد و بدل

۱. آریان پور: پیشین، ص ۶۲.

۲. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۰، ۸۷.

۳. آریان پور: پیشین، ص ۶۳.

۴. نواب التولیه: پیشین، ص ۳۴۹.

۵. مستاد ایران، ۴ صفر ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

اخبار مربوط به مهاجران و فعالیت‌های نایبیان در جریان قیام رهایی بخش ملی بر حذر داشت و در عوض خود به بخش شایعات تادرست در باره مهاجران و از آن جمله نایبیان پرداخت. هنگامی که نایبیان به راه بازگشت افتادند، دولت تهران نخست جاسوسان و خرابکاران چندی به میان آنان فرستاد و سپس برای سرکوبی آنان، از نیروهای روسی کمک خواست.<sup>۱</sup>

اردوهای نایبی پس از ترك بين النهرين و خرید تعداد زیادی اسب رهوار عربی، تلاش ورزیدند که حتی المقدور با مسالمت وبدون زد و خورد، به کاشان نزد کسان خود بازگردند و مداوای گروهی از افراد خود را که در جریان جنگ زخمی یا مبتلا به مالاریا شده بودند، دنبال کنند. از این رو برای اجتناب از برخورد با سپاه روس و نیروهای متمایل به دولت تهران، در بیراهه‌ها و از میان جنگل‌ها و کوه‌ها به حرکت درآمدند. اردوی یارماشاالله به سرعت پیش می‌تاخت، و اردوی نایب - حسین که زخمیان و بیماران را به همراه داشت، به آهستگی در پی آن راد می‌پیمود. گروهی از رجال مهاجر و جمعی از ژاندارم‌ها نیز که عموماً فاقد سلاح و اسب و حتی پوشاک کافی بودند، برای ایمنی خود و برخورداری از مهمان‌نوازی نایب حسین، اردوی او را همراهی می‌کردند. هر دو اردو با آن که در ابتدا از پذیرایی سران ایل کلهر و ایل سنجابی و خان نهاوند بهره‌ور گردیدند، در مراحل بعدی سفر از زیادتی بارندگی و کمبود آذوقه و علوفه به زحمت افتادند، چندان که در طی روزهای بسیار برای تغذیه افراد، چیزی جز بلوط و اندکی لبنیات نیافتند. افزون بر این، بارها با حمله‌های شبانه برخی از دسته‌های ایلی مواجه شدند. برای قطع شبیخون‌ها، نایب حسین مقرر داشت که نایبیان پیش از اطراق در يك محل، با خان‌های محلی تماس گیرند و اخطار کنند که در صورت وقوع شبیخون، بی‌محاكمه آنان را تیرباران خواهند کرد.

عبور از رود بزرگ سیمره (یا کرخه یا گاماساب) و همچنین از انشعابات آن

۱. ملك المورخين سپهر: پیشین، جلد ۲۰، ص ۲۵.

برای اردوهای کاری بس دشوار بود. به ناگزیر عده زیادی مشگک را باد کردند و به هم بستند و به صورت زورق در آوردند و با بارهایشان، سوار بر این وسیله ابتدائی، از آب‌ها گذشتند.

هنگامی که اردوی نایب حسین در خطه ایل سنجابی بود، حاکم همدان که از دولت تهران فرمان می‌برد، با او تماس گرفت و اعلام داشت که کابینه جدیدی که در ماه‌های اخیر به ریاست سپهدار اعظم تنکابنی به روی کار آمده است، می‌خواهد به نایبیان تأمین نامه بدهد و مسئله آنان را حل کند. از این رو صلاح نایبیان در این است که در طی راه و نیز در کاشان اکیداً از برخورد با نیروهای دولتی و نیروهای روسی بپرهیزند. نایب حسین که قصد داشت هر چه زودتر جنگجویان خسته و مخصوصاً زخمیان و بیماران خود را به کسانشان برساند، به وعده دولت و پیشنهاد حاکم روی موافق نشان داد و اعلام داشت که اردوهای نایبانی در حمله پیشدستی نخواهند کرد.<sup>۱</sup>

در بروجرد ایل بیرانوند که از مدت‌ها پیش با سپاهیان روسی و رکن‌الدوله، والی لرستان در کشمکش بود، مقدم نایبیان را گرامی داشت. نایب حسین و یارما شاء الله چنان که در عبور قبلی خود وعده کرده بودند، چند روز در میان ایل به سر بردند و از پذیرایی گرم سران ایل مخصوصاً علی مردان سالار مظفر و شیخ علی سردار عشایر (شیخه) بهره‌ور شدند. سران ایل به نایب حسین و یارما شاء الله پیشنهاد کردند که با همه اتباع خود، به خانه خود - لرستان - بگویند و در رهبری ایل بیرانوند، با آنان سهیم شوند. نایب حسین و یارما شاء الله از آن دعوت استقبال کردند و امید دادند که پس از رسیدن به کاشان برای تهیه مقدمات آن کوچ بزرگ دست به کار شوند. سپس به خواست سران ایل، برای تحکیم پیوند دیرینه نایبیان با ایل، دختر خردسال برادر سردار عشایر را به نامزدی امیر مهدی، فرزند ارشد یارما شاء الله که

۱. منصور اشکر: پیشین، برگ ۷۰.

در طی دوره قیام رهایی بخش ملی، در کنار پدر خود جنگیده بود، در آوردند،<sup>۱</sup> و فرح دخت توران، دختر یارمشاءالله را نامزد پسر سالار مظفر کردند.<sup>۲</sup> یارمشاءالله خود نیز زنی از بیرانوندیان اختیار کرد.<sup>۳</sup> آن گاه جشنی بزرگ برپا شد، و سواران ایل و همچنین نایبیان خاصه عیاران هنر نمایی‌ها و شیرین کاری‌های فراموش‌نشدنی نمودند.

اردوهای دوگانه نایبی از بروجرد و ملایر و اراک و محلات و گلپایگان و دلیجان و نراق به خاک کاشان گراییدند. در محلات خان‌های محلی به تحریک دولتیان، به بهانه کمبود آذوقه، از تدارک سیورسات اردوها کوتاهی کردند. در نتیجه، نایبیان به زور، انبارهای آنان را گشودند و بر مقدار هنگفتی روغن خوراکی و مختصری از مواد خوردنی دیگر دست یافتند. به دستور نایب حسین، کوزه‌های روغن را میان خانوارهای آن محل تقسیم کردند و در مقابل از هر خانوار که استطاعت داشت، مقداری آرد یا ماده خوراکی دیگر گرفتند. با این وصف نیاز اردوها برطرف نشد، و نایبیان از سراضطرار همه سیب‌های باغ‌های خان‌ها را با آن که هنوز نارس بودند، چیدند و با جوشاندن و خوردن آن‌ها، به گرسنگی خود پاسخ دادند.<sup>۴</sup>

با آن که دولت تهران خود را آماده حل مسئله نایبیان نشان داده و آنان را به مسالمت خوانده بود، عملاً راه آشتی نپیمود. در حین حرکت نایبیان به سوی کاشان، مخصوصاً پس از تجدید عهد آنان با ایل بیران و ند، چهار عامل علیه آنان به کار افتادند: دشمنان محلی، دولت تهران، سپاه روس، و مقامات انگلیسی.

دولت تهران که از پیوندهای نایبیان با ایل سرکش بیران و ند هراسیده بود، بر اثر فشار خان‌های کاشان و ایادی آنان در تهران، برای مقابله با اردوهای نایبی،

۱. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۳۲.

۲. محمد والی زاده: سفرهای رضاشاه کبیر به لرستان، ص ۳۰.

۳. منصور لشکر: پیشین، برگ ۸۱.

۴. ابوالحسن صدر: مصاحبه، بهمن ۱۳۳۸ ش، تهران.

نیروهای خود و نیروهای روسی را بر آن داشت که در انتظار آنها، در راه‌ها کمین کنند. از این گذشته به وسیله مأموران خود و مزدوران خان‌ها در دستگیری و خلع سلاح، نایبانی که در کاشان و سایر نواحی حاشیه کویر به سر می‌بردند، کوشید<sup>۱</sup> و حتی عده‌ای از آنان را به قتل رسانید. همچنین طرفداران نایبیان را که در سراسر کویر از شنیدن خبر بازگشت اردوهای نایبی به شور آمده بودند، به بهانه‌های گوناگون مورد آزار قرار داد. اما اینان نیز به نوبه خود، دست به واکنش زدند، چنان که در شهر کاشان علی‌رغم حضور پادگان روسی و عمیدالملک، حاکم پرمدعای شهر، به تظاهرات مخالفت‌آمیز پرداختند و خروج روسیان را خواستار شدند. بر همین شیوه لوطی‌حسین را که رئیس متنفذ یکی از دسته‌های مزدورخان‌ها بود و علیه نایبیان، با روسیان و دولتیان همکاری می‌کرد، کشتند.<sup>۲</sup>

با وجود اجتناب نایبیان از برخورد با نیروهای روسی و نیروهای دولت تهران، در طی راه زدوخوردهای چندی میان آنان و نیروهای مخالف در گرفتند. مهم‌ترین زدو خورد در روستای توره، در فاصله ملایر و سلطان آباد روی داد. در این محل چند واحد روسی که به اشاره مقامات دولتی ایران و به راهنمایی ارمنیان محلی، روزی چند در استتار کامل درگندم زارها مستقر شده بودند، ناگهان از چند سو بر سراردوی مقدم نایبی ریختند. نایبیان با آن که به زودی حملات روسیان را خنثی کردند و با حملات متقابل، آنان را از تعقیب خود بازداشتند، متحمل تلفات نسبتاً سنگینی شدند.<sup>۳</sup>

در خاک کاشان اردوهای نایبی در مزرعه دوك فرود آمدند و شتابانه به سنگر بندی پرداختند. نایب حسین زخمیان و بیماران بدحال را در نهان به داخل شهر فرستاد و اجازه داد که عده‌ای از افراد برای دیدن کسان خود مخفیانه به شهر و روستاها بروند.

۱. عصر جدید، ۲۷ شعبان ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

۲. ملک‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۰، ص ۳۶.

۳. فولادوند: پیشین، ۳۰ دی ۱۳۴۶ ش، ص ۷.

در همان حال بقیه افراد را برای مقابله با مخاطرات، به حالت آماده باش در آورد. پیش از آن که نایبیان غایب از شهر و روستاها باز گردند، سپاهیان روس به قصد محاصره نایبیان بازمانده، از سه سو - کاشان و قم و سلطان آباد - به دوک تاختند.<sup>۱</sup>

در حین آنکه صف‌های مقدم نایبیان در برابر روسیان ایستادگی می کردند، بقیه نایبیان برای رهایی از محاصره، شبانه دوک را ترک گفتند و از بیراهه به مسیله که محلی است متروک در شمال دریاچه نمک قم، رسیدند. اما به زودی روسیان با هدایت یک دسته ۵ نفری از قزاقان ایرانی، خود را به مسیله رسانیدند. نایبیان دلیرانه جنگیدند و پس از کشتن فرمانده روسیان و معاون او، در حالی که همگروه شعرهای شاهنامه فردوسی را ترنم می کردند، واحد روسی را تا حدود قم رود به عقب راندند.<sup>۲</sup> سپس در استحکامات خنُب و دره در ضمن جنگ و گریز، تلفاتی بر روسیان وارد آوردند و در بزوک موضع گرفتند.<sup>۳</sup> چون عده‌ای از نایبیان و منجمله یارم‌شاه‌الله دچار بیماری حصبه شدند، نایب حسین با شتاب نایبیان را به کوهستان‌های دور دست قم مصر راهنمایی کرد و در درمان بیماران و جلوگیری از سرایت بیماری تلاش ورزید.

مبارزه با حصبه دوازده روز طول کشید، و یارم‌شاه‌الله و دیگر بیماران از خطر رستند. در آن حین نایبانی که برای دیدن کسان خود رفته بودند، یکایک خود را به اردو رسانیدند. پس اردوی نایبی و برخی از دسته‌های یاغی مخصوصاً دسته محمد شنگلی<sup>۴</sup> و نیز دسته ابراهیم خلیل تورزنی<sup>۵</sup> که از حوالی قم و گلپایگان و اصفهان و یزد به قصد الحاق به نایبیان، آمده بودند، برای حمله به کاشان آماده شدند.

بر اثر افزایش قدرت نایبیان، فرمانده پادگان روسی کاشان به نایب حسین

۱. آریان پور: پیشین، ص ۷۶.

۲. ملك‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۰، ص ۴۲.

۳. عصر جدید، ۱۷ رمضان ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

۴. دعد، ۱۲ شعبان ۱۳۳۴ ق، ص ۱.

۵. آریان پور: پیشین، ص ۷۸.

پیشنهاد کرد که نایبیان در خارج کاشان و روسیان در شهر کاشان بمانند و مزاحم يك- دیگر نشوند. اما نایب حسین آشتی را موکول به خروج روسیان از کاشان کرد. پس زدوخوردها ادامه یافتند. در این حین مقامات انگلیسی از بیم آن که مبادا روسیان نایبیان را به سوی خود کشند، بار دیگر برای جلب نایبیان به سوی خود، دست به آزمایش زدند.<sup>۱</sup> به اشاره آنها، دولت تهران هیئتی به ریاست اعتصام السلطان نزد نایب حسین فرستاد، و در همان زمان سفارت انگلیس در تهران، کار گزار معروف خود کلنل «کاف» را به کاشان گسیل داشت.<sup>۲</sup> ولی برای نایب حسین و یارم‌اشاء الله همچنان که پیشنهاد کلنل کاف دایر بر اتکاء نایبیان به دولت انگلیس مردود بود، پیشنهاد اعتصام السلطان مبنی بر دادن تامین نامه به نایبیان در مقابل گرفتن اسلحه و اسب‌های ایشان نیز قابل قبول نبود.<sup>۳</sup> از این رو پس از مذاکرات بی‌حاصل مکرر، مأموران دولت ایران و سفارت انگلیس کاشان را ترك گفتند.

چون زدوخوردهای متعدد منجر به شکست روسیان و خروج آنان از کاشان نشده بود، نایبیان در صدد به دام انداختن عمده قوای روس در آن ناحیه برآمدند و مطابق نقشه‌ای که کشیدند، هنگامی که کنسول روسیه در اصفهان به همراهی نگهبانان خود از تهران روانه اصفهان شد، در نزدیکی کاشان غافلگیرانه بر سر او و نگهبانانش ریختند و همه اموال و از آن جمله اسناد کنسول را ربودند و به خود او که به پادگان روسی کاشان پناه برد، اخطار کردند که روسیان اگر سر ریعاً کاشان را تخلیه نکنند، از حملات پیاپی نایبیان ایمن نخواهند ماند.<sup>۴</sup>

حمله نایبیان به کنسول روسیه به قدری بر مقامات روسی گران آمد که تصمیم به نابودی نایبیان گرفتند. پس کنسول و انمود کرد که روسیان از بیم نایبیان قصد تخلیه

۱. همان، ص ۸۶.

۲. عصر جدید، ۵ رمضان ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

۳. همان، ۱۷ رمضان ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

۴. مورخ الدوله سپهر: پیشین، ص ۳۷۷.

شهر را دارند. آن گاه با همه افراد پادگان و نگهبانان خود راه شهر قم را در پیش گرفت. اما ناگهان از راه قم منحرف شد و به جانب نایبمان که به نزدیکی شهر آمده بودند، تاختن گرفت.<sup>۱</sup> نایبمان که به وسیله جاسوسان خود، نقشه کنسول را دریافته بودند، ماهرانه واحدهای روسی را به دره‌های خنُب و دره کشانیدند و در پناه استحکامات طبیعی و مصنوعی آن سامان که علی‌رغم حمله ویرانگرانه سردار صولت یکسره از میان نرفته بودند، آنان را از دو سوی دره‌ها به گلوله بستند. در نتیجه روسیان با دادن ۵۰ زخمی و ۷۰ کشته در اطراف کاشان متواری شدند.<sup>۲</sup>

باشکست روسیان، حاکم شهر کاشان از ترس مردم شهر شتابانه راه تهران پیش گرفت، و نایبمان در روز بیستم شوال ۱۳۳۴ (اوت ۱۹۱۶) در دو دسته و در میان آوای موزیک و هورای مردم به شهر درآمدند.<sup>۳</sup>

نایب حسین به محض ورود به شهر، اعلامیه‌ای صادر کرد و به مردم اطلاع داد که در حفظ آرامش و آسایش شهر و توابع آن خواهد کوشید و حتی با اشراف شهر مدارا خواهد کرد.<sup>۴</sup> روز بعد، به دعوت یارماشاءالله، توده کاشانی در مسجد شاه گرد آمدند و پس از شنیدن گزارش یارماشاءالله درباره قیام رهایی بخش ملی و فعالیت‌های کاشانیان در آن، علیه حضور بیگانگان در خاک ایران و برای اخراج روسیان از ناحیه کاشان به تظاهرات پرداختند و بیانیه‌ای خطاب به رئیس الوزراء سپهدار اعظم تنکابنی صادر کردند.<sup>۵</sup> در روزهای بعد نایبمان به کمک سایر مردم، بازسازی خانه‌ها و دکان‌ها و باغ‌ها و مزارع خود را که پیش از قیام رهایی بخش ملی به دست بختیاریان و ژاندارم‌ها تاراج و منهدم شده بودند، آغاز کردند. به زودی مردم نطنز که مورد

۱. ملك المورخين سپهر: پیشین، جلد ۲۰، ص ۴۷.

۲. ایرج افشار: «نایب حسین کاشی»، مجله جهان‌نو، نیمه دوم خرداد ۱۳۲۷ ش، ص

۱۳۲-۳.

۳. (عد، ۲۱ شوال ۱۳۳۴ ق، ص ۲).

۴. عصر جدید، ۳۲ شوال ۱۳۳۴ ق، ص ۴.

۵. ستاره ایران، ۲۷ شوال ۱۳۲۴ ق، ص ۳۰۲.

شبیخون و دستبرد دسته‌ای از قشقائیان قرار گرفته و حکومت را عاجز از دفع آن یافته بودند، از یار ماشاء الله یاری خواستند. توفیق یار ماشاء الله در دفع شر قشقائیان، بر محبوبیت و نفوذ نایبمان در هرسو افزود.<sup>۱</sup>

محبوبیت و نفوذ روزافزون نایبمان، دولتیان تهران را هر اسناک گردانید، و وثوق الدوله چون به جای سپهدار اعظم تنکابنی عهده‌دار کابینه شد، به هدایت حامیان انگلیسی خود، در برابر نایبمان دست به خدعه‌ای زد. به این معنی که به نام آشتی طلبی از سران نایبی خواست که برای مذاکره، نماینده‌ای به تهران بفرستند.<sup>۲</sup> چون سران نایبی علی محمد محقق الدوله بادی را که نزد دولتیان اعتبار بسیار داشت، به عنوان نماینده خود به وثوق الدوله معرفی کردند و محقق الدوله با دولتیان سرگرم مذاکره شد، وزارت امور داخله به نایبمان خبر داد که دولت «به ظاهر» مشروطه خواه، فرمانروایی ایران مرکزی-از کاشان تا گلپایگان و خوانسار و کمره و اصفهان و یزد- را به ظل السلطان، فرزند سفاک و خود کامه ناصر الدین شاه سپرده است، و ظل السلطان که برای رفتن به اصفهان، از کاشان خواهد گذشت، برای مصالحه نهائی با نایب حسین مذاکره خواهد کرد.

دیری نپایید که اردویی مرکب از سربازان روسی به عنوان ایمن کردن مسیر ظل السلطان، از اصفهان روانه کاشان شد، و متعاقب آن، ظل السلطان در رأس اردوی روسی دیگری از تهران به سوی کاشان به حرکت درآمد.<sup>۳</sup>

در همین هنگام جاسوسان نایبمان در تهران خبردار شدند که وثوق الدوله خیمات-پیشه ظل السلطان را نه برای مصالحه، بلکه برای انهدام نایبمان، به کاشان گسیل داشته است. پس بی‌درنگ نایب حسین را از خدعه رئیس الوزراء آگاه گردانیدند. چون حصارها و برج‌های شهر کاشان در حمله اخیر اردوهای بختیاری و ژاندارمری آسیب

۱. ۱۱۱ شاد، ۲۸ ذی القعدة ۱۳۳۴ ق، ص ۱.

۲. همان، ۳ ذی الحجه ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

۳. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۰، ص ۵۴.

بسیار دیده بودند، نایب حسین دفاع از شهر را مقرون به مصلحت نیافت و با نزدیک شدن نخستین اردوی روسی، مردان نایبی را به پایگاه‌های خود در اطراف شهر انتقال داد.<sup>۱</sup>

ظل السلطان از قم با تلگراف به نایب حسین اعلام کرد که به عنوان مهمان، بر او وارد خواهد شد، و نایب حسین با آن که مظالم دیرین ظل السلطان را نسبت به خانواده خود از یاد نبرده و به خون آن شاهزاده تباهاکار تشنه بود، علمی رغم خواست خود، گروهی از نایبیان را به ریاست پهلوان رضا عصار برای پذیرایی از او تعیین کرد و سپس به وسیله دو چابک سوار، از زبان یار ماشاء الله به ظل السلطان پیغام فرستاد که گروهی از نایبیان در باغ سرداریه برای پذیرایی از شاهزاده آماده‌اند، ولی سران نایبی چون در خارج کاشان به سر می‌برند، از فیض زیارت شاهزاده محروم خواهند بود. ظاهراً ظل السلطان که صید را زیرک‌تر از صیاد یافت، پس از مشورت تلگرافی با وثوق الدوله، مصلحت دولت را در آن دید که در انتظار فرصتی مساعد، موقتاً با نایب حسین کنار آید.<sup>۲</sup>

در روز ۶ ذی‌الحجه ۱۳۳۴ اردوهای دوگانه روسی - یکی از اصفهان و دیگری از قم - به شهر کاشان درآمدند،<sup>۳</sup> و سپس ظل السلطان پا به شهر نهاد و به محض ورود، به راهنمایی پهلوان رضا در باغ سرداریه اقامت کرد و بی‌درنگ به نایب حسین پیغام داد که خواهان مذاکره فوری است، و تعیین مکان و زمان و شرایط مذاکره را به نایب حسین وامی‌گذارد. با موافقت نایب حسین، قرار بر این نهاد شد که ملاقات در روز بعد در روستای فمی واقع در نزدیکی نطنز صورت گیرد، و هر یک از دو طرف فقط با ۵ تن از ملازمان خود، بدانجا رود. بامداد روز بعد ظل السلطان و ملازمانش به روستای فمی که از دور زیر مراقبت دقیق نایبیان قرار داشت، شتافتند. اما نایب-

۱. منصور لشکر: پیشین، برگ ۹۸.

۲. همان، برگ ۹۸.

۳. ارشاد، ۸ ذی‌الحجه ۱۳۳۴ ق، ص ۲.

حسین که تاب دیدن ظل السلطان را نداشت، به جای خود، یار ماشاء الله را به فمی فرستاد.<sup>۱</sup>

ظل السلطان و یار ماشاء الله پس از صرف نهار به مذاکره نشستند. ظل السلطان به اقتضای سیاست استمهال دولت و نیز به امید استفاده از نایبیان در مقابل بختیاریان که با شخص او دشمنی می کردند، به دلجویی پرداخت و فی المجلس به منشی خود دستور داد که علاوه بر تأمین نامه رسمی، منشور قره سورانی سراسر منطقه کویر را به نام یار ماشاء الله بنویسد. آن گاه وعده کرد که سریعاً حکم را به تأیید کابینه برساند و روسیان را هم به ترک کاشان برانگیزد. در پایان به یار ماشاء الله پیشنهاد کرد که برای تحکیم اعتماد دولت به نایبیان، یار حسن منصور لشکر، برادر او را با خود ببرد و به حکمرانی شهر نجف آباد که سخت دچار شرارت بختیاریان شده است، بگمارد.<sup>۲</sup> یار ماشاء الله با آن گروگان گیری محترمانه مخالفتی ننمود.

در پی ملاقات ظل السلطان با یار ماشاء الله، نایبیان بار دیگر سازمان قره سورانی خود را به راه انداختند. نایب حسین که دهمین دهه عمر پر جوش و خروش خود را می پیمود، قدرت جرائی حلقه نایبی را یک سره به فرزند دلیر و مدبر خود، یار ماشاء الله سردار جنگ سپرد. از آن پس نایبیان در پایگاه های خود در اطراف کاشان و همچنین در پاسگاه های قره سورانی خود در راه های طولانی کویری استقرار یافتند و خواه ناخواه کمراراً با روسیان برخورد کردند. چون روسیان از تخلیه شهر خودداری می نمودند و در خارج شهر هم مزاحم نایبیان می شدند،<sup>۳</sup> یار ماشاء الله به ناگزیر گروهی از عیاران خود را باقیافه مبدل به درون شهر فرستاد تا به یاری مردم، به کشتن سربازان روسی دست زنند.<sup>۴</sup>

۱. آریان پور: پیشین، ص ۹۳.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۵ اسفند ۱۳۴۶ ش، ص ۴۴.

۳. عصر جدید، ۲۵ ذی الحجه ۱۳۳۴ ق، ص ۳.

۴. آریان پور: پیشین، ص ۹۹.

در جریان این وقایع، مقامات روسی و انگلیسی به سبب اختلافاتی که میان آنها افتاده بود، برای تفوق خود در ایران، راه رقابت پیش گرفتند. آشتی با نایبمیان یکی از موارد رقابت آنها بود. روسیان نخست به وسیله نماینده سفارت روسیه در کاشان با یارم‌اشاءالله تماس گرفتند و سپس سفیر روسیه را محرمانه به کاشان فرستادند. در برابر یارم‌اشاءالله که دولت ایران را محض بی‌عدالتی‌های آن دولت - های روسیه و انگلیس را محض اشغال خاک ایران، محکوم می‌کرد، سفیر روسیه خروج قریب‌الوقوع روسیان را از کاشان وعده داد و خواستار شد که نایبمیان فقط یکی - دو ماه شکیبایی ورزند و با سر‌بازان روسی نستیزند. یارم‌اشاءالله رعایت این شرط را منوط به خوش رفتاری روسیان با مردم کاشان و منجمله با نایبمیان دانست.<sup>۱</sup> از آن پس با وجود این که گاه به گاه میان نایبمیان و روسیان برخوردی کوتاه روی می‌داد، بر روی هم روابط میان دو طرف دشمنانه نبود. بعد از جمادی‌الثانی ۱۳۳۵ که پادگان روسی کاشان، شهر را تخلیه کرد، واحدهای روسی که از حوالی منطقه نفوذ نایبمیان می‌گذشتند، فقط با اجازه یارم‌اشاءالله و در ملازمت گروهی از نایبمیان، از حق ورود به منطقه نایبمیان برخوردار می‌شدند.<sup>۲</sup> از این رو مأموران نظامی و غیر نظامی روسی مخصوصاً کنسول روسیه در اصفهان منظمأً با یارم‌اشاءالله در تماس بودند و در حفظ همزیستی مسالمت آمیز دو طرف می‌کوشیدند.<sup>۳</sup>

این وضع سبب شد که مقامات انگلیسی از جهتی برای رقابت با مقامات روسی و از جهتی برای ایمنی تجارت خود در ایران، بر خصومت دیرینه خود نسبت به نایبمیان سرپوش گذارند و به نظامات نایبی در منطقه کویر تمکین کنند. پس کنسول انگلیس در اصفهان و نمایندگان شرکت انگلیسی لینچ (Lynch) مانند مقامات روسی، خود را دوستدار نایبمیان جلوه دادند.<sup>۴</sup>

۱. فولادوند: پیشین، ۳۰ اسفند ۱۳۴۶ ش، ۴۴.

۲. عصر جدید، ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۳۵ ق، ص ۳.

۳. (د،) ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۵ ق، ص ۲.

۴. فولادوند: پیشین، ۳۰ دی ۱۳۴۶ ش، ص ۶.

در جریان افزایش نفوذ نایبیان، وثوق الدوله که چندگاهی از تأیید تأمین نامه و منشور قره‌سورانی آنان ممانعت می‌نمود، سرانجام به نرمی گرایید. چنین توافق شد که سران نایبیان از نظام دولتی اطاعت کنند و مخصوصاً مزاحم سیاست خارجی دولت نشوند و با مقامات خارجی به مذاکره نپردازند و ضمناً چند تن از فرزندان خود را ظاهراً برای تحصیل و باطناً به عنوان گروگان، به تهران بفرستند تا در عوض از حمایت دولت و غرامت اموال منهبه خود و مشاغل دولتی شایسته بهره‌رور گردند. این مشاغل در وهله اول قره‌سورانی همه راه‌های شمال و غرب و جنوب منطقه کویر است و در وهله دوم حکومت شهرهای این منطقه - از شاه‌رود و دامغان و سمنان تا قم و کاشان و اردستان و نایین و یزد.<sup>۱</sup>

شورای خاص نایبی شرط‌های دولت را قابل قبول دانست و به حکم آن، دو فرزند یارماشاءالله - امیرمهدی و امیرعباس - که قرار بود برای ادامه تحصیل به آلمان بروند، به اتفاق یک نوجوان دیگر و دو سرپرست به تهران رفتند و زیر نظر مقامات دولتی، به تحصیل اشتغال ورزیدند. اما وثوق الدوله محیل در عمل فقط قره‌سورانی بخش جنوبی منطقه کویر - از قم تا نایین - را به نایبیان سپرد و واگذاری قره‌سورانی بخش‌های دیگر و همچنین حکومت شهرهای کویری را به بعد موکول کرد.<sup>۲</sup> محقق الدوله از طرف رئیس الوزراء احکام مناصب را به نایب - حسین رسانید.<sup>۳</sup>

۱. منصور لشکر: پیشین، برگه ۱۰۹.

۲. عصر جدید، ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۵ ق، ص ۲.

۳. اعظام قدسی: پیشین ص ۴۳۲.

فصل پنجم

نایب‌ان در

بازپسین مراحل انقلاب مشروطیت



## ۱. بسیج ناپیایان برای حمله به پایتخت

در اواخر سال ۱۹۱۷، هنگامی که جنگ به زیان آلمان و عثمانی و متحدان آنها، روبه پایان می‌رفت، انقلاب سوسیالیستی در کشور روسیه در گرفت، و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به جای دولت روسیه تزاری نشست. سیاست دولت جدید مبنی بر مخالفت با هر گونه استعمار و حمایت از ملت‌های استعمار شده، در آن زمان همچنان که ملت‌های استعمارزده را به شور آورد و بیش از پیش به مقاومت در برابر استعمارگران خارجی و وابسته‌گان داخلی آنها برانگیخت، دولت‌های استعمارگر را از تجدیدنظر در سیاست خارجی خود و تبدیل استعمار دیرینه به استعمار نو ناگزیر گردانید. کشورهای صنعتی سرمایه‌دار که در گذشته معمولاً با اشغال نظامی کشورهای غیرصنعتی، آنها را استثمار می‌کردند، از آن پس به اقتضای سیاست استعمار نو، با تقویت قشرهایی از طبقات حاکم کشورهای غیرصنعتی، آن قشرها را به قدرت می‌رساندند و به میانجی آنها، بازارهای خرید و فروش و حتی نیروهای انسانی آن کشورها را به سود خود، به کار می‌انداختند.

با خروج دولت روسیه از صفوف دولت‌های اشغالگر ایران، نخست دولت

انگلیس و سپس دولت‌های سرمایه‌دار دیگر مخصوصاً ایالات متحده آمریکا، هر یک سیاست استعمار نو را به یاری برخی از قشرهای طبقات حاکم ایران، در این کشور به موقع اجرا گذاشتند. با آن که آن کشورها در جریان به کار انداختن سرمایه‌های خود در ایران و ربودن مواد خام ایران و تحمیل کالاهای خود به بازارهای ایران، بایکدیگر رقابت و حتی ستیزه می‌کردند، باز از دو جهت بایکدیگر همداستان بودند: یکی از جهت سرکوبی ایرانیان مخالف استعمار، دیگری از جهت جلوگیری از اقتدار روزافزون دولت فوخریه شوروی که با سیاست انقلابی آن روزی خود، باعث تحریک ملت ایران و هر ملت دیگر علیه دولت‌های استعماری می‌شد.

چنان که می‌دانیم، در طی جنگ جهانی اول، بر اثر هجوم دولت‌های استعماری انگلیس و روسیه تزاری به خاک ایران، ملت ایران به پا خاست و قیام‌رهای ملی (مهاجرت) را که تهدیدی برای استعمارگران خارجی و دولت دست‌نشانده تهران و حتی سلطنت زبون قاجار بود، برپا کرد. قیام‌رهای ملی با وجودی که بر اثر غلبه انگلیس در جنگ جهانی، درهم شکست، باز عامل مهمی در جهت بیداری و بسیج ملت ایران بود. از این رو در جریان جنگ جهانی مخصوصاً پس از درگیری انقلاب روسیه، علی‌رغم حضور نیروهای بیگانه در ایران، ایرانیان نه تنها به تظاهرات اعتراض‌آمیز خود علیه انگلیس و متفقانش ادامه دادند، بلکه علیه استعمارگران و کابینه‌های ایرانی وابسته به آنها، جنبش‌های مسلحانه فراوان برپا کردند، چندان که دوره پس از قیام‌رهای ملی خاصه سال‌های ۳۸ - ۱۳۳۶ را باید دوره جنبش‌های محلی دانست.

جنبش‌های عمده‌ای که در این دوره و اندکی قبل و بعد از آن برپا شدند، چنین‌اند: طغیان کمیته مجازات در تهران، قیام خیابانی و تهردهای لاهوتی و فولادی در آذربایجان شرقی، طغیان سیمکو در آذربایجان غربی، قیام کوچک خان در گیلان، طغیان باوند در مازندران، طغیان‌های محمدعلی گنابادی و پسپیان و طغیان‌های سید رشید و جوجو و خدو سردار در خراسان، طغیان نایب‌حسین و یارم‌اشاءالله در

کاشان، طغیان محمدعلی خراط در گلپایگان و خوانسار، طغیان سردار صولت و خان‌های بختیاری دیگر در اصفهان، طغیان ظفر نظام اینانلو در قزوین، طغیان علی-مردان سالار مظفر و شیخ‌علی سردار عشایر و ایلیخان‌های دیگر در لرستان، طغیان صولت‌الدوله در فارس، طغیان رئیس‌علی دلواری و شیخ‌حسین سالار اسلام چاه-کوتاهی و زابر خضرخان سردار اسلام اهرمی در حوالی بوشهر...

این جنبش‌ها با وجود جدایی جغرافیایی و حتی اختلافات قومی و فرهنگی، همه در مورد برانداختن دولت جابر ایران و کمابیش حامیان استعمارگر آن، هماواز بودند و تقریباً همه جز کمیته مجازات که به شیوه تروریسم در تهران برای اعدام انقلابی دولت‌مردان خائن به فعالیت پرداخت، علناً در برابر نیروهای دولتی صف-آرایی کردند.

جنبش‌های محلی نظم جامعه ایرانی را که به سود کشورهای استعماری و طبقه حاکم ایران بود، بیش از پیش زدودند، چنان‌که لرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلیس را نگران گردانیدند.<sup>۱</sup> پس دولت انگلیس با نیروهای نظامی خود علیه جنبش‌ها با دولت ایران همکاری کرد، همچنان‌که علیه انقلابیان روسیه در بخش آسیایی کشور روسیه، دست به لشکرکشی زد. هنگامی که انقلابیان روسیه نیروهای انگلیسی و سایر نیروهای بیگانه را از خاک خود راندند و خواستار خروج نیروهای انگلیسی از ایران شدند، دولت انگلیس برای نگهداری نیروهای خود در ایران، به زحمت افتاد. زیرا اشغال نظامی مداوم نه تنها هزینه سنگین داشت، بلکه در قبال حمایت صریح دولت شوروی از استقلال و تمامیت ایران و فرمان صریح آن دولت دایر بر خروج نیروهای روسی از ایران، برای دولت انگلیس مقرون به مصلحت نبود. در نتیجه دولت انگلیس صلاح خود را در این دید که واحدهای نظامی انگلیسی را از ایران فراخواند. ولی پیش از آن، یک نیروی نظامی به نام «تفنگداران جنوب ایران» (که در ایران به نام «پلیس جنوب» مشهور شد)، مرکب از افراد ایرانی و هندی وزیر نظر افسران انگلیسی برپا داشت و یک دیکتاتور ایرانی مطیع بر کرسی

۱. حسین مکی: زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، ص ۵ - ۵۴.

صدارت ایران نشانند. انگلیس که از زمان درگیری انقلاب مشروطیت ایران عملاً حکومت ایران را به کارگزاران و طرفداران خود سپرد و دیگر به سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» و تقویت مخالفان دولت ایران و تحریک آنان برضد دولت مرکزی چندان نیازی نداشت، اینک در برابر تهدیدهای جنبش‌های ایرانیان و دولت اتحاد جماهیر شوروی، مرتبه‌ها بیشتر از گذشته، برقراری يك دولت ایرانی متمرکز و مقتدر را ضرور یافت.<sup>۱</sup>

برای این منظور، یکی از فراماسون‌های پرورده خود، حسن وثوق الدوله را که سابقه و کالت و وزارت داشت، برگزید.<sup>۲</sup> پس از مهاجرت، وثوق الدوله اول بار در سال ۱۳۳۴ به صدارت رسید و به مناسبت سفارتی و آزمندی و بیگانگی پرستی خود، مورد نفرت ملت قرار گرفت و کنار رفت. اما از همان زمان مقامات انگلیسی برای هموار کردن زمینه صدارت مجدد او، به تلاش افتادند،<sup>۳</sup> و سپس برای آن که رئیس الوزراء صمصام السلطنه بختیاری را وادار به استعفاء، و احمد شاه را متمایل به انتصاب وثوق الدوله کنند، تظاهرات مصنوعی پیاپی در تهران برپا داشتند و بلوا و آشوب به وجود آوردند.<sup>۴</sup> حتی به قصد متزلزل کردن کابینه صمصام السلطنه، برخی از دسته‌های یاغی مانند دسته‌های رضا جوزانی و جعفر قلی چرمینی را که به سطح راهزنان نزول کرده بودند، به مزد گرفتند و به ایجاد اغتشاش در راه‌ها و روستاها - برانگیختند، و سرانجام با پرداخت حقوقی ماهانه معادل ۱۵۰۰۰ تومان به احمد-

۱. کریستوفر سایکس: فعالیت‌های جاسوسی واسموس یا لارنس آلمانی در ایران،

ص ۱۶۷.

۲. ح. م. زاوش: نقش فراماسون‌ها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی ایران، جلد

اول. ص ۲۲۸.

3. E. L. Woodward and R. Butler: Documents on British Foreign Policy 1919 - 1939, Vol. III, PP. 19 & 158.

۴. حسن حلاج: تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرون معاصر، ص ۱۰۷.

شاه فرم‌نامه، حکم صدارت و ثوق‌الدوله را در شوال ۱۳۳۶ به امضای او رسانیدند.<sup>۱</sup>

و ثوق‌الدوله با کابینه‌ای مرکب از وابسته‌گان انگلیس امثال شاهزاده نصرت‌الدوله و شاهزاده صارم‌الدوله، شوهر خواهر ظال السلطان به کار پرداخت. حکومت او مدت دو سال طول کشید، حال آن‌که در طی دوره دو ساله پیش از آن، پنج رئیس‌الوزرا یعنی خود و ثوق‌الدوله و علاء السلطنه و عین‌الدوله و مستوفی‌الممالک و مصمصام - السلطنه آمده و رفته بودند. در دومین دوره صدارت و ثوق‌الدوله، دولت همچنان غرق فساد بود. شاه و درباریان به عیاشی و مال‌اندوزی عمر می‌گذرانیدند. انتخابات چهارمین دوره قانون‌گذاری که در زمان کابینه‌های پیشین آغاز شده بود، به حال تعلیق مانده بود. کابینه و مأمورانش بر کنار از نظارت مجلس شورای ملی، یک‌هفته تازی می‌کردند. حزب‌ها - حزب دموکرات، چه حزب اعتدال، چه حزب اتفاق و ترقی و چه حزب سوسیالیست - باشگاه‌هایی تفریحی محسوب می‌شدند و بر سر منافع خصوصی یا مسائل جزئی، در میان آن‌ها و در درون هر یک تفرقه حکمفرما بود. هیچ‌یک از مداخلات کابینه و نفوذ دولت‌های خارجی آزاد نبودند، چنان‌که مدت‌ها حزب دموکرات به انگلیس و حزب اعتدال به روسیه تزاری گرایش داشت.<sup>۲</sup> ملت در فقر و ظلم می‌سوخت. حکومت از پرداخت حقوق مأموران خود ناتوان بود. خشکسالی بر مصائب مردم می‌افزود. در بحبوحه قحطی، مقامات انگلیسی هر چه می‌توانستند، غلات را برای سربازان خود انبار می‌کردند، و شاه و اطرافیان‌ش سودجویانه در احتکار غلات می‌کوشیدند.<sup>۳</sup>

کابینه و ثوق‌الدوله با خدعه و خشونت مأموریت خود را دنبال کرد. نه تنها از

۱. وودوارد و بات‌لر: پیشین، جلد چهار، ص ۳۱۷ و ۴۴۵.

۲. محمد تقی‌الملک الشعراء بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج اول، ص ۱۲.

۳. سر لشکر عبدالله امیر طهماسب: تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه پهلوی،

مصالح انگلیس پاسداری نمود، بلکه با موافقت انگلیس، به ایالات متحد آمریکا هم امتیازات اقتصادی مخصوصاً امتیاز استخراج نفت داد،<sup>۱</sup> و مطابق خواست انگلیس، برای نابودی قیام‌های محلی تلاش کرد و تا آن حد که توان داشت، از برقراری روابط سیاسی میان دولت ایران و دولت نو بنیاد اتحاد جماهیر شوروی جلوگیری کرد و حتی سبب قتل سفیر آن دولت شد.

سیاست استعمار نو انگلیس ایجاب می‌کرد که آن دولت با ایران پیمانی ببندد و به موجب آن بتواند بدون لشکر کشی و به صورتی ظاهراً قانونی به بهره‌کشی بپردازد. این پیمان که شامل شش ماده نظامی و سیاسی و چهار ماده مالی و یک مقدمه و ضمایم سری بود و در ۱۳۳۷ (۱۹۱۹) محرمانه به امضای وثوق الدوله ولرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلیس رسید، به انگلیس اجازه می‌داد که به هزینه ایران، دستگاه دولتی ایران را در اختیار خود گیرد و کشور ایران را به سطح یک نیمه مستعمره یا یک حکومت تحت الحمایه تنزل دهد. بر اثر این پیمان، می‌بایست دولت انگلیس وامی جدید به ایران اعطاء یا بهتر بگوییم، تحمیل کند و با قبضه کردن دستگاه اداری ایران، حفظ تمامیت و استقلال و برقراری نظم و اصلاحات اداری و بسط خطوط ارتباطی ایران را به مستشاران انگلیسی واگذارد.<sup>۲</sup> همچنین انگلیس در ضمایم سری پیمان، سلطنت احمدشاه و جانشینان او را تضمین می‌کرد و اعلام می‌داشت که در صورت لزوم، به هر یک از آنان و نیز به وثوق الدوله پناهندگی سیاسی خواهد داد.<sup>۳</sup> کابینه مزدور وثوق الدوله از ترس ملت، تا توانست، از انتشار خبر عقد پیمان استعماری جلوگیری کرد. ولی برای آن که ملت را در مقابل کاری انجام شده قرار دهد، به محض عقد پیمان، با آوردن مستشاران انگلیسی، آن را به موقع اجرا گذاشت. از این گذشته چون برای تصویب آن، وجود مجلس شورای ملی را ضرور یافت، دستور اتمام انتخابات چهارمین دوره قانون گذاری را که قبلاً شروع و متوقف

۱. علی اصغر شمیم همدانی: ایران مدوره سلطنت قاجار، ص ۸-۴۷۷.

۲. احمد کسروی: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، جلد ۲، ص ۲۲-۸۲۰.

۳. زاوش: پیشین، جلد اول، ص ۹-۲۳۸.

شده بود، صادر کرد و به منظور انتخاب شدن وابسته‌گان انگلیس، دست عمال خود را برای هر گونه مداخله در جریان انتخابات باز گذاشت،<sup>۱</sup> و با این عمل، پایه گذار سنت تقلب در انتخابات پارلمانی ایران شد.<sup>۲</sup>

به زودی مردم هشیار، جسته گریخته از وجود پیمان و مفاد آن آگاه شدند، و با وجود خشونت دولت، رفته رفته زمزمه اعتراض علیه پیمان‌ننگین و انتخابات تقلبی از هر سو برخاست، مخصوصاً از آذربایجان و گیلان و مازندران و حاشیه کویر - و همه به الهام یا به اتکاء حلقه روحانی مبارز، سیدحسن مدرس. شکایات فراوان مردم سبب شدند که احمدشاه برای رسیدگی به اعتراضات و ابطال انتخابات برخی از ناحیه‌ها، مأمورانی گسیل دارد یا به مؤتمنان محلی اختیار فوق العاده دهد، چنان که به شکایت مردم کاشان، حاکم شهر را از کار برکنار کرد و یارم‌شاء الله سردار جنگ را مأمور توقیف و ابطال انتخابات کاشان گردانید.<sup>۳</sup>

در حالی که اصلاح طلبان ایران از مشاهده این اوضاع بیش از پیش برآشفتنند و سقوط کابینه و ثوق الدوله و طرد انگلیس را سرلوحه فعالیت‌های سیاسی خود قرار دادند، تندروان ایران در پرتو تجاربی که در جریان انقلاب مشروطیت و مخصوصاً دوره قیام‌رهای ملی به دست آورده بودند، معتقد شدند که برای دفع شر انگلیس، سقوط حکومت انگلیس پرست و ثوق الدوله کافی نیست، بلکه درهم شکستن طبقات ممتاز جامعه یا دست کم، بخش آنگلو فیل آن که شامل دربار نیز می‌شود، ضرورت دارد، و این نیز مستلزم انفجار سراسر سازمان سیاسی جامعه است. بی‌گمان برای این انفجار بزرگ، شعله‌ای لازم بود - شعله‌ای که انبارهای باروت ملت را یکباره به انفجار کشد. کثیری از مردم تندرو بر این باور شدند که این شعله را باید در جنبش‌های نافرمانان محلی جست، و در این صورت اگر همه یا کمینه، برخی از

۱. بهار: پیشین، ص ۱۱۹.

۲. ابراهیم فخرائی: سردار جنگل، میرزا کوچک خان، ص ۱۹۳.

۳. بهار: پیشین، ص ۳۶.

دسته‌های نافرمان همدست شوند، آتشی خاموش نشدنی طبقه حاکم را خرد خواهد سوزانید و زمینه نظامی مردم‌گرایی را فراهم خواهد آورد. البته جنبش‌ها با یکدیگر پیوستگی کافی نداشتند. اما دشمنی آن‌ها با وثوق‌الدوله و انگلیس، همراه با اعتقاد اکثر آن‌ها به برانداختن نظام سیاسی موجود جامعه، حلقه مشترکی بود که آن‌ها را به یکدیگر و نیز به قاطبه مردم نزدیک می‌کرد. پس فکر ایجاد جنبشی یگانه به میانجی دسته‌های مسلح و همچنین گروه‌های سیاسی فعال، برخی از مردان سیاست را جلب کرد.

در نیمه دوم سال ۱۳۳۵ قمری در دوره کابینه علاء‌السلطنه، رضاقلی نظام‌السلطنه، رئیس حکومت موقت ملی پیشین که پس از بازگشت از کشور عثمانی، مورد بی‌اعتنائی و حتی دشمنی دولت تهران قرار گرفته بود، شماری از سران گروه‌های سیاسی و دسته‌های نافرمان را برای گفت‌وگو در باره بهبود اوضاع به تهران دعوت کرد.<sup>۱</sup> از آن میان، کسانی که به لزوم اتحاد معتقد بودند، محرمانه در جلسه‌های منزل نظام‌السلطنه شرکت کردند. یار ماشاء‌الله از آن جمله بود.<sup>۲</sup> او و سایر سران نایبی مانند سران عموم جنبش‌ها بخصوص خیابانی و کوچک‌خان و عمو اوغلی، از دیرباز لزوم اتحاد دسته‌ها را دریافته بودند، و چنان‌که می‌دانیم از سال‌ها پیش، علاوه بر همبستگی خود با ایل بیرانوند و استقبال از الحاق یا پناهندگی افراد و دسته‌های ضد دولت و کمک به هیئت‌های اتحاد اسلامی و جناح تندرو حزب دموکرات و همگامی با جناح مردمی انقلاب مشروطیت، از راهنمایی عمو اوغلی بهره جستند و گروه کوچکی از انقلابیان آذربایجان را با موافقت عمو اوغلی، برای تعلیم نایبیان در کاشان نگه داشتند و مدت‌ها با دسته‌های متمرّد متعدد مانند دسته‌های انتظام‌الملک عامری، یاغی اردستان و محمدعلی سردار ظفر گونابادی، یاغی خراسان و ظفر نظام‌اینانلو، یاغی قزوین و محمدعلی خراط، یاغی گلپایگان همکاری کردند و حتی در صدد برآمدند که با همکاری

۱. طبری: ایران در دوران رضاخان، ص ۹-۲۸.

۲. عبدالحسین ملک‌المورخین سپهر: دقایح یومیه، ج ۲۰، ص ۴۱.

دسته‌های رشید السلطان اصانلو و امیر مکرّم لاریجانی، یاغیان خوار و مازندران، به تهران حمله کنند. به همین سبب یار ما شاء الله همانند نایب حسین که در طی قیام‌رهای ملی با برخی از نافرمانان بزرگ مانند دوستدار و ابو الفتح زاده آشنا شده و حتی طرح ترور خائن‌ان را به آنان القاء کرده بود، بیش از پیش مصمم به تماس‌گیری با دسته‌های مسلح گردید و به صورت محور یاغیان ایران در آمد. در این باره ژنرال انگلیسی، سایکس نوشته است: «ما شاء الله خان معروف، فرزند نایب حسین... خود را سر کرده همه یاغیان ایران می‌دانست.»<sup>۱</sup>

در پی دعوت نظام السلطنه، یار ما شاء الله به بهانه مذاکره با علماء السلطنه رئیس الوزراء به تهران رفت،<sup>۲</sup> و در جلسه‌های منزل نظام السلطنه برای اتحاد جنبش‌ها با دیگران همکاری کرد. مجمع نظام السلطنه چند روز ادامه یافت، و در آن در زمینه اتحاد سخن‌ها رفت. اما توقعات تند و انقلابی سران اکثر دسته‌ها، نظام السلطنه و دوستان محافظه‌کار او را رمانید، و بر اثر آن، مجمع بدون رسیدن به نتیجه‌ای مشخص منحل شد، و شرکت‌کنندگان به راه خود رفتند.<sup>۳</sup>

دیری نگذشت که فکر اتحاد نیروهای مردمی و تبدیل مبارزات کم‌اثر پارلمانی به مبارزات مسلحانه، یاران نزدیک مدرس مخصوصاً مساوات و شیخ الاسلام ملایری را به خود جلب کرد، و به قول بهار، «مرحوم سید حسن مدرس به خیال کودتا افتاد.»<sup>۴</sup> مدرس که به اقتضای دیدانقلابی خود، از دیرباز با همدردی و امید به دسته‌های طغیانگر و قیام‌گر می‌نگریست و خدمات آن‌ها را به قیام‌رهای ملی می‌ستود، پیروزی خود در انتخابات تهران را به چیزی نگرفت و با فعالیت یاران خود در جهت اتحاد دسته‌های مسلح و گروه‌های سیاسی موافقت نمود. اینان پس از تأمل بسیار،

۱. سایکس: پیشین، ص ۲۱۰.

۲. عبد الله مستوفی: ابطال الحاکم، ص ۸۳.

۳. ملک المورخون سپهر: پیشین، جلد ۲۰، ص ۴۱.

۴. بهار: پیشین، ص ۶۱.

متقاعد شدند که اولاً اشغال تهران ضرور است و ثانیاً از میان دسته‌های نافرمان، فقط آنهایی که مورد توجه و جاذب گروه‌های گوناگون‌اند و ضمناً از تهران فاصله زیاد ندارند، می‌توانند به سرعت و با همکاری برخی از گروه‌ها و سازمان‌های داخل پایتخت، غافلگیرانه تهران را اشغال کنند. برای شبیخونی این گونه، دو نیرو که هر دو به جنبش اتحاد اسلامی گرایش داشتند، نامزد شدند. یکی از این دو نیرو در هفتاد و سه سالگی شمال تهران، در دل جنگل‌ها، و نیروی دیگر در چهل و سه سالگی جنوب تهران، در حاشیه کویر مستقر بود. اولی نیروی قیام‌گران گیلانی بود که نزدیک سه سال از عمر آن می‌گذشت و با شورشیان مازندران هم ارتباط داشت. دومی نیروی طغیان‌گران کاشان بود که با سابقه‌ای چهل و پنج ساله، به دسته‌های یاغی گوناگون پیوند می‌خورد. مدرسین پس از آن که برخی از فرماندهان نیروهای انتظامی خصوصاً پلیس تهران را با خود موافق ساختند، با نافرمانان گیلان<sup>۱</sup> و نیز مازندران و کاشان<sup>۲</sup> تماس گرفتند.

به شرحی که در فصل پیش گذشت، سران نایبی در جریان قیام رهایی ملی، پس از ملاقات با خویشاوندان خود در ایل بیرانوند، سخت شیفته زندگی ایلی شدند، و در نتیجه، دعوت رؤسای ایل را که خواستار کوچیدن نایبیان از کاشان به لرستان و پیوستن آنان به ایل و وصلت پسران یار ماشاءالله با دختران سران ایل بودند، پذیرفتند و به فکر افتادند که پس از بازگشت به کاشان، هر چه زودتر طایفه و وابسته‌تگان خود را بردارند و به لرستان بشتابند. اما ماجراهای دوره قیام رهایی ملی و آشنایی

۱. سعید نفیسی: «مقدمه»، به نقل حیدر بی‌تاب و کمال جاوید: نفوذ سیدجمال‌الدین

در افغانستان و ایران، ص ۶.

۲. علی مدرس: مددس شهید، نایفه ملی ایران، ذیل ص ۷۷.

۳. سرهنگ [ابراهیم] فولادوند: «داستان خودسری نایب‌حسین کاشی و فرزندش،

ماشاءالله خان و مصادمات ژاندارمری با آنان»، مهنامه ژاندارمری، ۳۰ فروردین ۱۳۴۷

ش، ص ۱۳.

نایبیان با انقلابیان و مهم‌تر از این‌ها، نقشه مدرسین، برخی از سران نایبی و در رأس آنان، یار ماشاءالله را مردد کردند. دریافتند که بهتر است در کاشان بمانند و نایبیان را برای خدمت به مدرسین، به صورت نیروی اجتماعی فعالی در آورند. از این رو یار ماشاءالله بعد از اقناع نایب حسین، مصمم شد که بدون سروصدا، تا حدی که بتواند، در تجهیز نایبیان بکوشد و هر چه زودتر، برای اجرای نقشه مدرسین آماده شود. در عین حال صلاح چنان دید که به ظاهر به دولت اظهار تمکین کند و از افزایش بدگمانی و بی‌اعتمادی آن بکاهد. پس محرمانه سران ایل بیران‌وند را در جریان حوادث گذاشت و آنان را قانع کرد که در شرایط موجود، منتظر کوچیدن نایبیان و وصلت فرزندان یار ماشاءالله با فرزندان خود نباشند و حتی در صورت لزوم، در اشغال تهران با نایبیان همکاری کنند.<sup>۱</sup>

از آن پس یاران نزدیک مدرس مخصوصاً مساوات برای هدایت شورشیان گیلان و کاشان مخفیانه با آن‌ها تماس برقرار کردند. ارتباط معمولاً به وسیله رمز-نامه‌ای که به پیشنهاد مساوات بر اساس تبدیل حروف و استعمال اصطلاحات دینی و عرفانی به جای نام‌های اشخاص تنظیم شده بود، صورت می‌گرفت. میان گیلان و کاشان نیز ارتباط برقرار شد. ظاهراً سعدالله درویش که پیک خصوصی کوچک-خان به شمار می‌رفت و یار حسن منصور لشگر، برادر یار ماشاءالله نقش رابط را بر عهده داشتند. بعداً جناح چپ جنبش جنگل به ویژه دوستدار که سخت طرفدار حمله به تهران بودند، به نوبه خود با یار ماشاءالله ارتباط برقرار کردند.<sup>۲</sup>

زندگی سیاسی مدرس نشان می‌دهد که وی به دودمان قاجار و اساساً به رژیم سلطنتی خوش بین نبود. اما در برابر ماجراجویان قدرت طلب از قماش وثوق الدوله و بعداً میرپنج رضا سوادکوهی که می‌خواستند به یاری انگلیس، بر تخت قاجار تکیه زنند، دوام سلطنت متزائل قاجار را مقرون به مصلحت ملت می‌دانست.<sup>۳</sup> از

۱. زین‌العابدین ثراقی: مصاحبه، مرداد ۱۳۵۲ ش.

۲. یار حسن منصور لشگر: یادداشت‌های منصور لشگر، برگ ۱۲۳.

۳. بهار: پیشین، ص ۳۶.

این رو حلقه مدرس از جنگلیان و نایبیان و سایر نافرمانانی که با آن در تماس بودند، خواستار شد که موقتاً از مخالفت با شخص احمدشاه دم نزنند و حتی برای استفاده از دشمنی و نگرانی باطنی احمدشاه نسبت به وثوق الدوله و مقامات انگلیسی، پاس او را نگه دارند. چنین نیز شد. کوچک خان از ابراز مخالفت به شاه خودداری نمود،<sup>۱</sup> و یار ماشاءالله از تظاهرات ضد دربار چشم پوشید و حتی چنان که گذشت، فرمان شاه را مشعر بر ابطال انتخابات کاشان که به دست عمال و وثوق الدوله دستکاری شده بود، به دقت اجرا کرد.

در همان روزگار نایب حسین که به صد سالگی نزدیک می شد، یا وجودی که هنوز هم از لحاظ بدنی و هم از لحاظ فکری نیرومند بود، مسئولیت رهبری حلقه نایبی را یکسره به یار ماشاءالله سپرد،<sup>۲</sup> و خود بیش از پیش مستغرق شعر و عرفان شد. پس یار ماشاءالله که همانند پدر خود، مورد اطاعت همه نایبیان، و اختیاردار اموال غیر منقول آنان بود، بالباقت تمام به کار پرداخت. با آن که دولت برخلاف وعده های خود، به جای قره سورانی و حکومت شمال و غرب و جنوب کویر، فقط قره سورانی راه های جنوب کویر و حکومت نجف آباد را به نایبیان سپرده بود، یار ماشاءالله عملاً بر کویر استیلا می ورزید و به تعبیر کسروی، «بی باکانه پیرامون های کاشان و یزد و طبس و نایین و جندق و بیابانک و آن سامان ها را تا نزدیکی های قم و عراق میدان تاخت و تاز می گیرد و دستگاه بزرگی در می چیند.»<sup>۳</sup> به راستی در سر اسر این خطه گسترده، حکومت خود مختار یا به قول دولت آبادی، «حکومت مستقل» یار ماشاءالله استوار بود.<sup>۴</sup> حتی شخص شاه را بدین خطه راهی نبود. در یک مورد «تولیت قم از سلطان احمد شاه دعوت می کند که ایام نوروز را در قم به سر ببرد. شاه جواب

۱. مکی: پیشین، ص ۱۰۶.

۲. باقر بقائی: «خاطراتی از نایب حسین و ماشاءالله خان کاشی»، مجله وحید، ۵۱ دی

۱۵ بهمن ۱۳۵۲ ش، ص ۷۶.

۳. کسروی: پیشین، ص ۵۴۷.

۴. یحیی دولت آبادی: تاریخ معاصر یا حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱.

می‌دهد: آیا امنیت راه قم را تضمین می‌کنند که اشرار به موکب ما اهانت نکنند!»<sup>۱</sup>  
فرماندارانی که دولت برای شهرهای آن خطه می‌فرستاد، الزاماً با یار ماشاءالله دوستی می‌کردند و از او فرمان می‌بردند.<sup>۲</sup> یکی از آنان مجلال الدوله دولتشاهی چنان به یار ماشاءالله نزدیک شد که میان دختر او، عصمت الملوک و امیرمهدی، پسر ارشد یار ماشاءالله مهری پدید آمد و به نامزدی آن دو انجامید.

به دستور یار ماشاءالله، راهداران نایبی برای تسهیل راهداری، ایستگاه‌های متعدد در طی راه‌ها برپاداشتند، و بر اثر اهتمام آنان، دسته‌های راهزن به ندرت مزاحم مسافران و ساکنان آن سامان شدند. از این جهت برخی از روزنامه‌های تهران کراراً با ستایش از امنیت راه‌های خطه نایبیان یاد می‌کردند،<sup>۳</sup> و دولت الزاماً در مقابل خدمات نایبیان و ضمناً برای آرام نگه داشتن آنان، سالیانه مبلغی هنگفت به یار ماشاءالله می‌پرداخت.<sup>۴</sup> برای تأمین این مبلغ، دولت مالیات کاشان را به نایبیان حواله کرده بود.<sup>۵</sup>

یار ماشاءالله بخشی از درآمد نایبیان را برای معاش آنان به مصرف می‌رسانید، و بقیه را به منظور بسط سازمان نظامی و سازمان اداری نایبیان و برپا داشتن پایگاه‌های جدید و خرید اسلحه مصرف می‌کرد. در این زمان دستگاه نایبی به بیشینه وسعت خود رسیده بود. شماره گردانندگان سازمان اداری آن متجاوز از ۳۰۰ بود، و شماره مردان جنگی آن را ۴۰۰ تا ۵۰۰ دانسته‌اند.<sup>۶</sup> باید گفت که دستگاه نایبی معمولاً ۲۰۰۰ مرد جنگی فعال در اختیار داشت، اما می‌توانست این شماره را به هنگام اضطرار به دو برابر برساند. معمولاً از آن ۲۰۰۰ مرد جنگی فعال، تقریباً ۵۰

۱. فولادوند: پیشین، ۳۰ دی ۱۳۴۶ ش، ص ۷-۶.

۲. کسروی: پیشین، ص ۸۱۶.

۳. کوکب ایران، ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ ق، ص ۲.

۴. ابراهیم صفائی: دهران مشروطه، ص ۴۳۶.

۵. ملا عبدالرسول مدنی: یادداشت‌ها، ص ۵.

۶. مستوفی: پیشین، ص ۸۴.

تن در خدمت یارماشاءالله، و ۵۰۰ تن ملازم نایب حسین، و بقیه در راهها و روستاها و قلعه‌ها مستقر بودند. سران نایبی به فراخور گسترده شدن دستگاه خود، در شهرکاشان کاروانسرای بزرگ و وزیر همایون را به اجاره در اختیار گرفتند و در خارج شهر، پایگاه‌های خود را افزایش و گسترش دادند. مثلاً به موازات حفظ و تحکیم و تجهیز قلاع پیشین خود و از آن جمله، دژ کهرشاهی و قلعه فرح آباد، در محل‌های گوناگون مانند نوش آباد و بیدگل و حتی سیاه کوه و انارک، با خریداری یا اجاره املاک خان‌ها یا استفاده از کوه‌ها و بیابان‌های بی‌صاحب، گذشته از ایستگاه‌های قره‌سورانی، قلعه‌هایی به نام «سرداریه» که دارای چشمه یا قنات و راه‌های خروجی زیرزمینی و انبارهای مخفی پر از اسلحه و مهمات و خواربار بودند، ساختند. <sup>۱</sup> یکی از مخالفان نایبیان از آن بناها، چنین یاد کرده است: «بنای قلعه بسیار محکمی با ترتیب خیلی خوب و تهیه لوازم به نحوی که عقل متحیر می‌ماند در نزدیکی‌های نطنز که معروف به کهرشاهی» است و «تدارک سنگرها و بناهای محکم در اطراف خم [خُنب] و دُرّه» و نیز «در طرف سیاه کوه بنای محکمی نهادند» و «در هر کجا لوازم زندگانی چندساله مهیا» بود. <sup>۲</sup>

اسلحه هر فرد نایبی تفنگ و تپانچه بود. ولی معدودی شصت تیر (مسلسل) و چند توپ نیز در اختیار آنان بود. دسته عیاران به رسم دیرینه، به وسایل مخصوص خود هم مجهز بودند. افراد نایبی زیر نظارت مستقیم یارماشاءالله و دستیارانش، به وسیله سرکرده‌ها تعلیم می‌دیدند. عموم نایبیان منجمله خود یارماشاءالله جامه‌هایی یک سان (اونیفورم) که به لباس‌های سربازان و افسران عثمانی شباهت داشتند، می‌پوشیدند. <sup>۳</sup> ولی برخی از سالخوردگان مانند نایب حسین از جامه‌های

۱. اسدالله خرازی: پاسخ به پرسشنامه، مهر ۱۳۵۵ ش.

۲. مدنی: پیشین، ص ۴۴.

۳. احمد احرار: «توفان در ایران»، دوذنامه اطلاعات، ۱۶ فروردین ۱۳۵۲ ش.

عیاری خود دست بر نمی داشتند.<sup>۱</sup> «ما شاء الله خان سردار در دوره قدرت خود، در کاشان چون سلطانی حکومت می کرد و فرمان می داد.»<sup>۲</sup> باغ سردار به مانند گذشته، مرکز اداری نایبیان، و قرارگاه یارما شاء الله در کاشان به شمار می رفت. این باغ پهناور در اصل مشتمل بر قراولخانه و اسلحه خانه و ورزشخانه و سرطویله خصوصی و سرطویله عمومی و سه عمارت بزرگ و چند ساختمان کوچک بود. ولی در این زمان به فراخور نیازهای روزافزون نایبیان، دارای بناهای جدید شد. عموم همسران یارما شاء الله که همچون سایر زنان نایبی، عهده دار وظایفی اداری یا نظامی بودند و به هنگام اضطراب، از باغ نگهداری می کردند، با فرزندان خود در باغ سکونت داشتند.<sup>۳</sup> بر روی هم زندگی باغ نشینان به صورتی جمعی بود، چنان که به هنگام نهار و شام، همه مردان و زنان باغ نشین به همراهی همه مردان و زنانی که برای کاری یا به عنوان مهمان به باغ آمده بودند، بی تفاوت بر سر دو سفره مردانه و زنانه غذا می خوردند. هر مسافر که پا به کاشان می گذاشت، می توانست و حتی می بایست چند روز یا کمینه یک روز از میزبانی نایبیان بهره ور شود.<sup>۴</sup> در موسم تابستان در مزرعه فرح آباد به نوبت از هر زمره از کاشانیان، سه روز پذیرایی می کردند.<sup>۵</sup>

در دستگاه نایبیان هنرها و هنرمندان مقامی شامخ داشتند. برخی از سران نایبی، خود هنرمند بودند، چنان که نایب حسین با تخلص «درویش حسین» یا «نایب حسین» شعر می گفت و یارما شاء الله نقاشی می کرد. اکثر سران به پیروی از نایب حسین و یارما شاء الله، در گردآوری و نگهداری شاعران و نقاشان و موسیقی-

۱. عزالله اعزاز نیک پی: تقدیر یا تدبیر، ص ۱۰.

۲. مرتضی شجاعی، «نایب حسین کاشی و ما شاء الله خان سردار»، مجله تهران شهر، ۲

آذر ۱۳۲۹ ش، ص ۱۴.

۳. گوهر آغا بیگم عجمی: مصاحبه، آبان ۱۳۲۰ ش.

4. R. Bastani: *The Travels of Bastani*, P. 78.

۵. بقائی: پیشین، ۱۵ بهمن - ۱۵ اسفند ۱۳۵۲ ش، ص ۴۸.

نوازان و نقالان و نیز ورزشکاران و درویشان اهتمام می‌ورزیدند، و به شاعران برجسته کاشان چون فخرالواعظین خاوری و ادیب بیضائی و مصدق الدوله ناصری و مرشد کاشانی و نقاشان توانای خاندان غفاری، منجمله صنیع الملك و کمال الملك و میرزا ابوتراب حرمت بسیار می‌نهادند. برای برخورداری از مصاحبت اهل علم و هنر، مهمانی‌های بزرگ در باغ سرداربه یا باغ فرح آباد و برخی دیگر از پایگاه‌های خود ترتیب می‌دادند. همچنان که گاه به گاه بارعام می‌دادند و در جشن‌های ملی و دینی، شاهانه از همگان پذیرائی می‌کردند، در ایام سوک‌های دینی، به یسار شهیدان مذهب شیعه مخصوصاً علی بن ابی طالب (ع) و حسین بن علی (ع) مجالس عزاداری پر شور با شرکت روحانیان برجسته شهر برپا می‌داشتند و نیز به احترام شهیدان ملی، به تشکیل مجالس یاد بود می‌پرداختند. در مجالس شادمانی آنان، آگاهان درباره اوضاع مملکت سخن می‌راندند، نقالان قصه می‌گفتند، شاعران و از آن جمله برخی از سران نایبی شعر می‌خواندند، و دسته موزیک آهنگ می‌فواخت و سرود می‌خواند. همچنین عیاران به شیرینکاری می‌پرداختند و چابک سواران و تیراندازان زبده، نمایش می‌دادند، و علاوه بر این‌ها در شب‌های جشن، آتشبازی صورت می‌گرفت. ذکر مجالس نایبمان در خاطرات واس موس (Wassmuss)، مأمور برجسته سفارت آلمان در تهران و خارجیان دیگری که با نایبمان آمد و شد داشته‌اند، آمده است. چنان که ملک‌المورخین سپهر نقل کرده است، در سال ۱۳۳۵ در مجلسی که نایبمان پس از آگاهی از قتل فجیع باقرخان سالار ملی، به یاد او برپا داشتند، کسانی سخنان و اشعار تند وطنی راندند و خواندند، و امیر مهدی، فرزند ارشد یارماشاءالله که به برکت هوش سرشار خود، زبان فرانسه را به خوبی فرا گرفته بود، سرود انقلابی فرانسه به نام مارسی یز (Marseillaise) را که به تشویق معلم خود، موسیو موله (J. Molé) به فارسی گردانیده بود، قرائت کرد.<sup>۱</sup>

روابط نایبمان با مردم ساده بسیار دوستانه بود. مردم سران نایبی را از آن

۱. ملک‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۰، ص ۵۰.

خود می‌دانستند.<sup>۱</sup> نایب حسین و یار ماشاءالله در همان حال که به‌عنوان سالار اسلام و سردار جنگگ، اشراف را به‌هراس می‌انداختند، در برابر مردان و زنان ساده‌کویر، همان «بابا» و «برادر» دیرینه بودند. منتخب‌السادات یغمائی در وصف نایب حسین سروده است:

تویسی نزد مردم سراپا صفا، به نزدیک اشراف، قهر خدا!

سران نایبی معمولاً به‌وسیله روزنامه‌کاشان و درغیاب آن، به وسیله صدور اعلامیه و حتی جارچیان و نقالان، مردم را در جریان حوادث مهم مملکتی می‌گذاشتند، و ستمکاری نسبت به مردم را حتی اگر به‌دست نزدیکان آنان صورت می‌گرفت، به‌سختی کیفر می‌دادند. یار ماشاءالله برای تخفیف فقر توده، به‌هر در می‌زد و به قولی، «از گردن کلفت‌ها می‌گرفت و به فقرا می‌داد.»<sup>۳</sup> همچنین از زندانیان و تبعیدیان کاشان و شهرهای اطراف حمایت می‌کرد. مخصوصاً به‌غلامان و کنیزان و زندانیان و تبعیدیان فراری و نیز مأموران متمرّد دولت پناه می‌داد و به‌خواست آنان، برخی را در دستگاه خود به‌کار می‌گمارد، برخی را برای شغلی مناسب، سرمایه می‌داد، و برخی را به‌موطن‌های خود روانه می‌گردانید.<sup>۴</sup>

به تقاضای یار ماشاءالله، دولت اصلاح سازمان معارف و اوقاف و فواید عامه کاشان را از ملک‌المورخین سپهر که برای تحقیق در معادن، از تهران به آن شهر رفته بود، خواستار شد. در نتیجه یار ماشاءالله چند صباحی برای کارهای عام‌المنفعه خود، از راهنمایی آن دانشمند آزاده برخوردار شد و توانست صاحبان کارگاه‌ها و دکان‌ها و مزارع بزرگ را از اخراج کارگران یا بدرفتاری نسبت به آنان بازدارد، در برابر اتحادیه‌های صنفی که در دست‌های کارفرمایان می‌گشت، برای کارگران

۱. فولادوند؛ پیشین، ۳۵ تیر ۱۳۴۷ ش، ص ۵۸.

سیدعلی محمد دولت آبادی؛ خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی، ص ۱۰۳.

۲. اسدالله منتخب‌السادات یغمائی؛ حماسه فتحنامه نایبی، ص ۱۹۴.

۳. بقائی؛ پیشین، ۱۵ دی - ۱۵ بهمن ۱۳۵۲ ش، ص ۷۶.

۴. درویش حسن خندان؛ مصاحبه، مرداد ۱۳۵۳ ش.

برخی از اصناف منجمله قالی بافان، اتحادیه اختصاصی تشکیل دهد، و فکر تقسیم اراضی و حتی خانه‌ها را به میان نهد.<sup>۱</sup> وی درحینى که با تدارك تعدادى دکان و خانه و مزرعه، بر رفاه نایبمان افزود، به سود عموم، در ساختن یا باز سازی بناهای مردمی مانند بند و راه و پل و کاروان سرا و آسیاب و آب انبار و حمام و زورخانه و بازارچه و زیارت گاه تلاش کرد. «مشغول احداث قنوات و تعمیر مساجد و زیارتگاه‌ها می‌شود. بازار کاشان که تقریباً دو کیلومتر طول آن می‌باشد، به دستور سردار، به فاصله خیلی کم، تعمیر و مرمت گردید... هنوز «صحن سردار» در زیارت [گاه] مشهداردهال کاشان معروف و به جاست.»<sup>۲</sup> همچنین برای تأسیس يك مریضخانه و يك کارخانه چراغ برق و يك کارخانه ریسمان بافی با مقامات آلمانی به مذاکره پرداخت. از این‌ها گذشته به اشاره ملك المورخین، املاك و قفى متعدد را از چنگ غاصبان بیرون آورد.<sup>۳</sup> به سفارش ملك المورخین، یار ماشاءالله شخصی به نام موسیو پاپازیان را که در تهران معلم داروسازی بود و در سال ۱۳۳۳ قمری اولین کتاب فن عکاسی را به نام صنعت عکاسی به فارسی انتشار داد، به کاشان دعوت کرد و به وسیله او، يك کلاس عکاسی برای کاشانیان و نیز عکاسخانه‌ای خصوصی برای نایبمان به وجود آورد. همچنین برای ساختن يك مدرسه در نطنز پیشقدم شد و کمک مالی داد و خود در کاشان يك دبستان شبانه روزی با يك صد و پنجاه شاگرد تأسیس کرد.<sup>۴</sup> این مدرسه که «مدرسه خیریه سرداریه» نامیده می‌شد و علاوه بر درس‌های نظری متعارف، ورزش و تعلیمات نظامی و آموزش حرفه‌ای هم عرضه می‌داشت، بانفقه یار ماشاءالله، به شاگردان وسایل تحصیل و ناهار می‌داد و عده‌ای از شاگردان را به طور شبانه‌روزی

۱. دادخواه [امیر مهدی آریان پور]: (ساله دفاعیه، ص ۱۵).

۲. شجاعی: پیشین، ۲ آذر ۱۳۲۹ ش، ص ۱۴.

۳. دادخواه: پیشین، ص ۱۷.

۴. همان: ص ۱۶.

نگهداری می کرد.<sup>۱</sup> شریعتمدار، مجتهد معروف کاشانی این مدرسه را «اولین مدرسه» ای می داند که در کاشان موافق با «پروگرام وزارت جلیله معارف» تأسیس شده است. وی امیدوار است که «حضرت آقای سردار دام اقباله به طوری که جدیت و اهتمام دارند، این شیوه مرضیه را پاینده و مستدام بدارند.»<sup>۲</sup>

در پرتو این گونه خدمات مردمی بود که همگان به یارم اشاء الله و پدرش علاقه و اعتماد داشتند و او را مشکل گشای خود می شمردند. «حتی علماء و روحانیون طراز اول نیز گاهی برای حل معضلات، به نایب حسین متوسل می شدند.»<sup>۳</sup> گاهی هم دولت حل و فصل اختلافات محلی را به آنان وامی گذاشت. مثلاً در سال ۱۳۳۵ که میان دو خانواده روحانی - شریف و زراقی - اختلاف افتاد و کار به زد و خورد کشید، دولت تهران یارم اشاء الله را مأمور احقاق حق و جلوگیری از زد و خورد کرد.<sup>۴</sup>

در قحطی های ایران مخصوصاً قحطی شدید سال ۱۳۳۶ که بر اثر خشکسالی و گرد آمدن غله در انبارهای نیروهای خارجی و احتکار غله به وسیله دولتمردان و حتی شاه روی داد و همراه با بیماری های عفونی مانند حصیه و وبا، مردم را قتل عام کرد، کاشان نسبتاً آسیب زیاد ندید. در این ناحیه و نیز در گیلان، هیئت های اتحاد اسلامی به توصیه مدرس، با محترمان و گران فروشان و کم فروشان در افتادند و توانگران را به نگهداری از ناداران موظف ساختند. در کاشان، یارم اشاء الله، در گیلان، کوچک - خان در رأس این هیئت ها قرار داشتند.<sup>۵</sup>

نایبیمان در شروع قحطی تا جایی که توانستند، به گرسنگان محله خود (محله پشت مشهد) کمک کردند. از این رو این محله با آن که فقیرترین کوی های کاشان بود،

۱. حسین حجازی. در مقدمه «نایب حسین کاشی»، نوشته ایرج افشار، مجله جهان نو،

نیمه دوم اردی بهشت ۱۳۲۷ ش، ص ۷۲.

۲. سید نصرالله شریعت مدار: نامه، ۲۳ جوزا ۱۳۳۷ ق.

۳. فولادوند: پیشین، ۳۰ دی ۱۳۴۶ ش، ص ۶.

۴. عصر جدید: ۱۱ رجب ۱۳۳۵ ق، ص ۳.

۵. مهندس [محمد برنا] مقدم: «کوچک خان جنگلی»، نامه فرهنگ دا، اردی بهشت

۱۳۳۰ ش، ص ۴.

تلفاتی اندک داد. ولی دفع قحطی حتی در محله پشت مشهد، بدون همکاری مقامات دولتی و اشراف شهر میسر نبود. با این وصف نه دستگاه دولتی در برابر محترمان و گران فروشان و کم فروشان کاری صورت داد، و نه اشراف برای نجات مردم از مهلکه گامی برداشتند. به ناگزیر مردم باتلگراف‌های پیاپی توجه دولت تهران را به خود معطوف داشتند، و دولت اجباراً کار مبارزه با قحطی را به یارم‌شاء‌الله، رئیس سازمان قره‌سوران که از آن پس «سازمان امنیه» نام گرفت، واگذاشت.

یارم‌شاء‌الله نخست به نام مردم شهر، اعلامیه‌ای صادر و اعلام کرد که از هیچ‌گونه احتکار یا گران‌فروشی یا کم‌فروشی چشم نخواهد پوشید. و مرتکبان را به عنوان دشمن شهر، فوراً و شدیداً به مجازات خواهد رسانید. آن‌گاه به تعیین و تثبیت نرخ‌های مواد خوراکی مهم پرداخت. <sup>۱</sup> سپس برای نجات تهی‌دستان و تخفیف ازدحام مردم در نانوایی‌ها، به نایبمان دستور داد که به سرعت چند آسیاب برپا دارند و خود، گندم و جو بخرند و آرد کنند و نان بپزند و به رایگان میان تهی‌دستان توزیع کنند. <sup>۲</sup> بدین ترتیب تلفات قحطی در کاشان سخت کاهش یافت، و بسیاری از روزنامه‌های تهران زبان به ستایش یارم‌شاء‌الله گشودند و مسئولان ارزاق تهران را به پیروی از شیوه او خواندند. <sup>۳</sup>

با وجود تثبیت نرخ‌ها و توزیع نان رایگان، خرید بسیاری از ارزاق از توان کثیری از زحمتکشان بیرون بود. از این رو به پیشنهاد یارم‌شاء‌الله، کمیسیونی مرکب از نمایندگان اصناف و روحانیان و سران حزب دموکرات کاشان تشکیل و خواستار یآوری توانگران شد. <sup>۴</sup> برخی از خانواده‌های معروف مانند خانواده‌های نفضلی و تبریزی به حمایت مردم برخاستند، اما چون گروهی از توانگران شهر تن به یاری ندادند و حاکم شهر را هم به مخالفت با کمیسیون واداشتند، مردم کاشان با موافقت

۱. کوکب‌ایران، ۱۳ ذی‌الحجه ۱۳۳۵ ق، ص ۳.

۲. همان، ۲۵ ذی‌الحجه ۱۳۳۵ ق، ص ۲.

۳. همان، ۱۳ ذی‌الحجه ۱۳۳۵ ق، ص ۳.

۴. همان، ۲۵ محرم ۱۳۳۶ ق، ص ۲.

یار ماشاءالله، دست از کارهای خود کشیدند، و نمایندگان آنان در تلگراف خانه متحصن شدند و به دولت تهران شکایت بردند.<sup>۱</sup> پس دولت ناگزیر از عزل حاکم شد. و یار- ماشاءالله که با عزل حاکم، اختیارات رسمی بیشتری یافت، برای انگیزختن اشراف شهر به پرداخت اعانه، خود و کسانش مبالغ هنگفت به صندوق کمیسیون کمک کردند،<sup>۲</sup> و با آن پول مقدار زیادی غله از اطراف خریدند و با بهایی نازل تر از بهای روز، در اختیار نانوایی ها گذاشتند.<sup>۳</sup> علاوه بر این یار ماشاءالله نزدیکان و حتی فرزندان نونهال خود را موظف گردانید که هر روز با مقدار زیادی نان و پول، به میان گرسنگان روند و آن ها را تقسیم کنند. حتی خود نیز چنین می کرد.<sup>۴</sup> همچنین از شماری از مؤتمنان محلی خواست تا شخصاً شب ها از طرف او به خانه های مردم آبروداری که از ابراز بینوایی شرم داشتند، نان و پول برسانند.

بر اثر این فعالیت ها نان فراوان تر و ارزان تر شد. ولی مشکل قحطی از میان نرفت و کشتار ادامه یافت.<sup>۵</sup> در نتیجه، یار ماشاءالله به میانجی کمیسیون، مقرر داشت که اشراف شهر معادل  $\frac{1}{10}$  از کل دارایی خود را در اختیار کمیسیون بگذارند و نیز عمارات اضافی خود را موقتاً برای نگهداری آوارگان و بخصوص کودکان بی سرپرست شهر به کمیسیون تفویض کنند.<sup>۶</sup> اشراف برای شانه خالی کردن از آن کمک ها، علیه کمیسیون به سمپاشی و دسیسه بازی دست زدند و به اعضای آن، حتی روحانیانی که عضو آن بودند، افتراهای گوناگون بستند.<sup>۷</sup> ولی اعضای کمیسیون بدون دلسردی، همچنان خدمات خود را ادامه دادند. خانواده های روحانی مخصوصاً خانواده شریف و خانواده رضوی بر کمک های مستقیم و غیر مستقیم خود افزودند و منجمله

۱. د.د، ۱۳ صفر ۱۳۳۶ ق، ص ۳.

۲. کوکب ایران، سلخ ربیع الاول ۱۳۳۶ ق، ص ۲۰۱.

۳. د.د، ۸ جمادی الاولی ۱۳۳۷ ق، ص ۴.

۴. د.د، ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۳۶ ق، ص ۳.

۵. همان، ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۳۶ ق، ص ۳.

۶. همان، ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶ ق، ص ۲.

۷. کوکب ایران، ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۳۶ ق، ص ۳.

پیشماز معروف مسجد سوریجان، سیدجلال الدین رضوی و همسرش از سر صدق، همه دارایی خود را در طبق اخلاص نهادند و برای مبارزه با قحطی در اختیار یار-  
 ماشاءالله گذاردند.<sup>۱</sup> یار ماشاءالله نیز علاوه بر تعهدات قبلی خود، قبول کرد که هر روز  
 به حساب او، هر گونه مواد خوراکی قابل خرید و به قول یکی از دشمنان آنان،  
 «چندین بار چغندر و زردک» را از روستاها بخرند و به رایگان میان نیازمندان تقسیم  
 کنند.<sup>۲</sup> همچنین نایب حسین از همه نایبمان خواست که به منظور انفاق، در خورد و نوش  
 امساک کنند و یک وعده از سه وعده غذای شبانروزی خود را به نیازمندان اختصاص  
 دهند. به فرمان او، همه اسبان نایبی را با آن که سخت مورد علاقه و احتیاج بودند،  
 از نیمی از جیره جو خود محروم کردند و جوها را در اختیار انسان‌های نیازمند نهادند.<sup>۳</sup>  
 در نتیجه حرکتی در شهر پدید آمد. مردم میانه حال با وجود تنگدستی، مردانه  
 پا پیش گذاردند و پذیرفتند که  $\frac{15}{100}$  در آمد ماهانه خود را به کمیسیون هدیه کنند.<sup>۴</sup> حمایت  
 عمومی شهریان از کمیسیون، به یار ماشاءالله اجازه داد که برای مقابله با دسیسه بازی  
 و افترا بندی و کارشکنی اشراف، شدت عمل ورزد و اعلام دارد که اگر اشراف همچنان  
 نسبت به گرسنگی و مرگ همشهریان خود بی‌اعتنائی نشان دهند، اموال آنان را بی-  
 پروا مصادره خواهد کرد. این تهدید مؤثر واقع شد، و به همت کمیسیون، رفته رفته  
 از بیداد قحطی کاست و بر محبوبیت یار ماشاءالله و نفوذ نایبمان در کاشان افزود. پس  
 شاعران کاشان در ستایش نایبمان قصیده‌ها سرودند و برخی از روزنامه‌های تهران  
 به ستایش برخاستند.<sup>۵</sup>

۱. سیداحمد جلال‌زاده: مصاحبه، شهریور ۱۳۶۵ ش.

۲. حسن نراقی: کاشان در جنبش مشروطه ایران، (چاپ اول)، ص ۱۵۱.

۳. حجازی: پیشین، نیمه دوم اردی بهشت ۱۳۲۷ ش، ص ۷۲.

۴. (عد، ۲۶ جمادی الاولى ۱۳۳۶ ق، ص ۲).

۵. کوکب ایران، ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶ ق، ص ۳.

عصر جدید، ۱۷ جمادی الاولى ۱۳۳۵ ق، ص ۳.

یار ماشاءالله در ضمن فعالیت‌های اصلاحی، از بازی‌های سیاسی هم غافل نبود. درحینى که علیه دولت و حتی سلطنت، در راه بسیج نایبیان و اتحاد دسته‌های نافرمان تلاش می‌کرد، برای اغفال دولت یادست کم، برای جلو گیری از شدت عمل، دم از فرمان برداری نسبت به دولت می‌زد و می‌کوشید که به وسیله نمایندگان خود، با دولت در ارتباط باشد و با برقراری امنیت راه‌ها و سرکوبی راهزنان و رفع اغتشاشات محلی، دولت را به خود متکی و محتاج گرداند. با این همه سران نایبی در آشکار و نهان بسا عوامل مؤثر در سیاست ایران که برای حفظ و تجهیز نایبیان و تحقق نقشه مدرسین لازم می‌نمودند، در تماس بودند. در رأس این عوامل، دسته‌های نافرمان و شخصیت‌ها و گروه‌های مخالف دولت و نیز برخی از مقامات خارجی قرار داشتند.

یار ماشاءالله برای نشان دادن قدرت نایبیان به دولت و بر حذر داشتن آن از اعمال خصمانه، نه تنها با مبارزانی چون یاران مدرس و عمو اوغلی و دوستدار و دموکرات‌های تندرو تماس می‌گرفت، بلکه در مجالس خود، عمداً مخالفان سیاسی و ثوق الدوله، امثال عین الدوله و صمصام السلطنه را (که البته مورد تأیید او نبودند) رندانه می‌ستود.<sup>۱</sup> همچنین نمایندگان او در تهران، علی محمد محقق الدوله بادی و سید عبدالرحیم کاشانی (تمری) و فرج طرقي با مخالفان دولت گرم می‌گرفتند و نامه‌ها و هدایای او را به آنان می‌رساندند.<sup>۲</sup> بر همین ترتیب، یار ماشاءالله با توجه به رقابت‌های کشورهای خارجی در ایران، در برابر آن‌ها مدبرانه عمل می‌کرد. در طی جنگ جهانی اول برای تجهیز نایبیان، از مأموران آلمانی کمک پذیرفت و در ازاء آن، از آنان حمایت کرد. از این رو در اواخر دوره جنگ آلمانیانی که مورد تعقیب نیروهای انگلیسی و روسی و احیاناً دولت ایران قرار می‌گرفتند، به او پناه می‌بردند، چنان که واس موس معروف پس از جدائی از مبارزان ضد انگلیسی جنوب، خود را به کاشان رسانید، هر چند که پس از ترك کاشان، به وسیله جاسوسان انگلیسی

۱. بقائی: پیشین، ۱۵ آذر - ۱۵ دی ۱۳۵۲ ش، ص ۲۶.

۲. ابوالقاسم کحال زاده: دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ۴۰۶.

شناخته و دستگیر شد.<sup>۱</sup>

ارتباط آلمانیان با نایبیان گرچه عمدتاً به‌طور محرمانه صورت می‌پذیرفت، از دیده دولت ایران و مقامات انگلیسی و روسی که نایبیان را به دقت زیر نظر داشتند، مخفی نمی‌ماند. مقامات انگلیسی و روسی چون از سرکوبی نایبیان ناتوان بودند، برای جلب دوستی آنان مجاهدت می‌ورزیدند. این مقامات از اواخر جنگ، از جهتی به ملاحظه قدرت روزافزون نایبیان، و از جهت دیگر به مناسبت رقابت دیرینه بزرگ‌دیگر، چنان صلاح دیدند که در عین دشمنی نسبت به نایبیان، از راه اظهار دوستی، آنان را به خود متمایل گردانند یا دست کم، از تجاوز به منافع خود باز دارند. سران نایبیان هم متقابلاً در همان حال که برای راندن واحدهای روسی از حاشیه کویر، و درهم شکستن نفوذ انگلیس و حکومت ایرانی دست نشانده آن، با مبارزان ملی همکاری می‌کردند، نمایندگان مقامات خارجی را برای مذاکره درباره مصونیت کاروان‌ها و مؤسسات آن‌ها می‌پذیرفتند و به سود خود، با آن‌ها قراردادهایی می‌نهادند. «کار نایبیان آن‌چنان بالا گرفت که کمپانی لنینج برای عبور کالاهای خود، با نایب حسین قرارداد بست، و قنصل روس و انگلیس به ملاقات او می‌رفتند. سرهنگ زاخاروف، فرمانده اترپاد اصفهان که یک دفعه می‌خواست یک واحد جنگی خود را با چند گاری اسلحه و مهمات به اصفهان گسیل دارد، قبلاً از نایب اجازه عبور گرفت.»<sup>۲</sup>

نایبیان پس از درگیری انقلاب روسیه، ظاهراً به میانجی احسان‌الله دوستدار وحیدر عمو اوغلی با مقامات روسیه انقلابی ارتباط برقرار کردند و از آن پس نسبت به انقلابیان روسی همدردی نشان دادند.<sup>۳</sup> مثلاً در برخورد با سربازان ارتش تزاری، آنان را به ترک صفوف ضد انقلابیان برمی‌انگیختند و به سربازان فراری پناه می‌دادند

۱. سایکس: پیشین، ص ۱۸-۲۰۵.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ دی ۱۳۴۶ ش، ص ۶.

۳. اسماعیل رابین: مصاحبه، ۱۰ مرداد ۱۳۵۷ ش.

و حتی آنان را برای بازگشتن به وطن انقلابی خود، از درون کویر به ناحیه خزر می‌رساندند. گذشته از این‌ها، گروهی از نایبیان جوان به یاری امیرمهدی و به همت محب‌علی دبیر سپهری، فرزند کوچک ملک‌المورخین هیئت یا انجمنی که مبلغ افکار انقلابی بود و بعداً «کمیته سرخ» نام گرفت، در کاشان برپا کردند. پس از درگیری انقلاب روسیه، نایبیان همچنان که با مهربانی به روسیان می‌نگریستند، انگلیس را که یک‌هفته از میدان ایران شده بودومی خواست به وسیله نوکران ایرانی خود، پیمانی ننگین بر ایران تحمیل کند، بیش از پیش مورد خصومت قرار دادند. در همین رابطه بود که یارم‌شاء‌الله با بندل پول و نفوذ، به تدارک «صندوق خیانت» دست زد، به این معنی که برای رسوا کردن طبقه حاکم ایران، به جمع‌آوری اسنادی مشعر بر وابستگی بسیاری از رجال ایرانی به انگلیس و روسیه تزاری پرداخت.<sup>۱</sup>

بر روی هم نایبیان پس از دوره قیام‌رهایی ملی با الحاق یاغیان دیگر به خود یا با جلب همکاری آنان، به قول کسروی، «نیروی بزرگی در برابر دولت پدید آورده، همچون الم-وتیان در زمان سلجوقیان، کشوری در میان کشوری ساخته بودند.»<sup>۲</sup> سران‌نایبی علی‌رغم تمکین‌صوری خود به دولت، به اتکاء این نیرو، عملاً برخلاف مصالح دولت رفتار می‌کردند. علاوه بر آن، به قصد تدارک مقدمات نقشه حلقه مدرس، به تجهیز نایبیان و برقراری ارتباط با دسته‌های نافرمان و شخصیت‌ها و گروه‌های ضد دولت می‌پرداختند. به اقتضای عداوت دیرینه خود با دولت و اشراف، در موارد بسیار علناً در برابر دولت و وابستگانش می‌ایستادند و نسبت به مأموران دولت و حکامی که به نواحی کویری فرستاده می‌شدند، با بی‌اعتنائی و خشونت رفتار می‌کردند،<sup>۳</sup> چنان که مخبرالدوله هدایت را که برادر مخبرالسلطنه، وزیرمتنفذ

۱. منصور اشگر: پیشین، برگ ۱۱۶.

۲. کسروی: پیشین، ص ۸۰۵.

۳. حسن اعظام قدسی: کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، ص ۴۳۴.

بود و به حکومت کاشان منصوب شده بود، به شدت مورد اهانت قرار دادند.<sup>۱</sup> اینان دولتمردان درجه اول را هم به چیزی نمی گرفتند، چنان که گستاخانه از او امر ظل السلطان، حاکم مطلق العنان ایران مرکزی و دشمن دیرین طایفه خود، سرپیچی کردند. به شرحی که گذشت، ظل السلطان پس از ملاقات با یار ماشاءالله، برادر او، یار حسن منصور لشکر را ظاهراً برای حکومت بر نجف آباد و فرونشاندن اغتشاشات بختیاریان آن دیار، ولی باطناً به عنوان گروگان، به همراهی خود به خطه اصفهان برد. به زودی منصور لشکر با مهارت به سرکشی بختیاریان در نجف آباد خاتمه داد و آهنگ بازگشت کرد. اما ظل السلطان مانع بازگشت او به کاشان شد. در نتیجه، یار ماشاءالله به منصور لشکر دستور داد که بدون تحصیل اجازه از ظل السلطان، به کاشان بازگردد، و چنین شد.<sup>۲</sup>

در مورد دیگر یعنی در جریان انتخابات پارلمانی کاشان، نایبیان مستقیماً در مقابل وثوق الدوله رئیس الوزراء قرار گرفتند و مساعی کابینه او را خنثی کردند. توضیح این که چون برای قانونی شدن پیمان تحمیلی انگلیس، وجود مجلس شورای ملی ضرور بود، وثوق الدوله انتخابات ناتمام چهارمین دوره مجلس شورای ملی را دنبال کرد و به قصد جلوگیری از برگزیده شدن نمایندگان واقعی مردم، بانهایت رذالت، دست به هرگونه تقلب زد. کاشان هم از آن دغاکاریها برخوردار نماند. در رجب ۱۳۳۷ حاکم کاشان به عنوان آن که می خواهد انتخابات را به دور از نفوذهای گروهها و شخصیت های محلی برگزار کند، از یار ماشاءالله خواست که واحدهای نایبی در حین انتخابات، از شهر خارج شوند. یار ماشاءالله هم که سرگرم اشتغالات مهم تری بود و ضمناً نسبت به هیچ یک از نامزدهای نمایندگی شهر، تمایلی نداشت، برای احتراز از بدنامی نایبیان، پذیرفت و مدت چندروز با همه واحدهای نایبی در

۱. بقائی: پیشین، ۱۵ بهمن - ۱۵ اسفند ۱۳۵۲ ش، ص ۴۸.

۲. منصور لشکر: پیشین، برگ ۱۱۲.

خارج شهر به سر برد.<sup>۱</sup> اما در غیاب واحدهای نایبی، گروهی از اشراف کاشان که مورد عنایت و ثوق الدوله بودند، به سود نامزدهای خود و به زیان نامزدهای دیگر، در کار انجمن نظارت بر انتخابات علناً مداخله کردند. پس مردم از یارمشاءالله یاری خواستند و با موافقت او، دست به تظاهرات زدند و به شاه شکایت بردند. در نتیجه، چنان که می‌دانیم، شاه یارمشاءالله را برای حمایت از حقوق مردم در انتخابات گمارد. به زبان بهار، «شاه مامشاءالله خان را که هنوز [به تهران] احضار نشده بود، مأمور کرد که انجمن نظار را برهم بزند، و حاکم کاشان را نیز احضار نمود و یکی از درباریان را به حکومت کاشان منصوب کرد.»<sup>۲</sup> یارمشاءالله بر خلاف خواست و ثوق الدوله، به توقیف انتخابات کاشان پرداخت و با تشکیل سازمانی مردمی، مقدمات تجدید انتخابات را که در شعبان همان سال برگزار شد، فراهم آورد.

۱. مجلس شورای ملی: مذاکرات دوده چهارم (از جلسه ۱ مورخ ۱۵ شوال ۱۳۳۹ تا جلسه ۶۸ مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۴۰ ق)، ص ۴-۶۳.  
 ۲. بهار: پیشین، جلد اول، ص ۳۶.



## ۰۲. واکنش دولت در برابر ناپیپیان

بی‌گمان دولت تهران و مقامات انگلیسی که بانگرانی، جنبش‌های ایرانیان را می‌پاییدند، از تلاش حلقه‌مدرس و دیگر مبارزان ملی برای اتحاد جنبش‌ها ناآگاه نبودند، زیرا موضوع تمایل مدرس به براندازی دولت‌های دست‌نشانده انگلیس تازگی نداشت. رضا سردار سپه سواد کوهی که مدتی کوتاه بعد از دومین صدارت وثوق‌الدوله برای تشدید دیکتاتوری متمرکز، دست به کودتا زد و سرانجام شاه شد، در این باره گفته است: «اگر من کودتا نکرده بودم، مطمئن باشید که مدرس کودتا کرده، همه ما را به دار می‌آویخت.»<sup>۱</sup> به احتمال قریب به یقین، مقامات داخلی و خارجی از شایعات مربوط به حمله مخالفان دولت به تهران بی‌خبر نبودند و حدس می‌زدند که «دیر یا زود به وسیله نایب‌حسین و یامیرزا کوچک‌خان و احسان‌الله‌خان و خالوقربان و امثالهم که هر یک در طرفی سر به‌طغیان برداشته بودند. پایتخت مورد

تهدید قرار می گرفت.»<sup>۱</sup> در هر حال چنان که مورخ آذری گفته است، دولت تهران و مقامات انگلیسی از نقشه حلقه مدرس و مخصوصاً ارتباط گیلان و کاشان بی خبر نبودند.<sup>۲</sup>

دولت خطر نایبیان را به شدت احساس می کرد. نایبیان نه تنها در نزدیکی تهران استقرار داشتند، بلکه روز به روز بسیجیده تر می شدند. «ما شاء الله خان کاشی سلاح های سفارشی ارسالی از کارخانجات آلمانی را دریافت داشته و شایع است که تدارک انجام نقشه های خطرناکی را می بیند. در واقع اگر چنین فکری هم صحت نداشت، [این شایعه] برای دولت وقت شایعه زننده و موهنی بود.»<sup>۳</sup> مسلماً وثوق الدوله مشتاق بود که بی درنگ باقوای نظامی به کاشان و نیز گیلان بتازد و دمار از روزگار نافرمانان بر آورد. ولی توانایی نظامی کافی نداشت. «روز به روز بر قدرت نایب حسین افزوده می شد، و دولت قادر نبود قوای در کاشان متمرکز، و از اعمال او جلوگیری کند.»<sup>۴</sup> در نتیجه دولت بر آن شد که تا زمان آماده شدن نیروهای نظامی خود، با قبول موجودیت طغیانها و اعطای تأمین نامه و سپردن مشاغل و دادن امتیازات و اقدام به مذاکرات امیدبخش، حتی المقدور از مزاحمت نایبیان و سایر دسته های یاغیان بزرگ بکاهد. بدین ترتیب دولت ایران و مقامات انگلیسی مسوقتاً از خطر تهاجم رستند و با شتاب برای خفه کردن هر گونه طغیان دست به کار شدند. اولاً به تقویت نیروهای نظامی ایرانی و «پلیس جنوب» انگلیسی پرداختند. ثانیاً برای قطع حمایت عمال آلمان و شوروی که به گمان آنها، حامیان نافرمانان بودند، دست به اقدامات سیاسی زدند. ثالثاً مطابق مسلك ماکیاولی خود، تا توانستند میان دسته های نافرمان و در درون هر دسته تخم نفاق پاشیدند و از هیچ گونه خرابکاری و حتی ترور سران دسته ها چشم

۱. فولادوند: پیشین، ۳۰ اسفند ۱۳۴۶ ش، ص ۴۴.

۲. سید علی آذری: مصاحبه، ۱۲ خرداد ۱۳۴۱ ش.

۳. فولادوند: پیشین، ۳۰ فروردین ۱۳۴۷ ش، ص ۱۳.

۴. همان، ۳۰ اسفند ۱۳۴۶ ش، ص ۴۴.

نپوشیدند. رابعاً برای دورداشتن مردم از جنبش‌ها، باوسایل گوناگون، همه جنبش‌ها را مورد تخطئه قرار دادند و راهزن و غارتگر و آدم‌کش نامیدند.<sup>۱</sup>

مقامات ایرانی و انگلیسی به اقتضای سیاست استمهال خود که تقریباً در مورد همه دسته‌های طغیانگر اعمال شد، در همان حال که خود را برای حمله نظامی آماده می‌کردند، کوشیدند که جاسوسان و عاملان خود را داخل صفوف نایبمیان کنند و به وسیله آنان، برخی از نایبمیان و مخصوصاً بیگانگانی را که به آنان پناهنده یا پیوسته شده بودند، با تطمیع و تهدید به جاسوسی و توطئه‌چینی و تفرقه‌اندازی و کشتن سران نایبی برانگیزند. همچنین کوشیدند که با تحریک دسته‌های راهزن، قلمرو وسیع نایبمیان را ناایمن، و نیروهای آنان را فرسوده گردانند و نیز با تبلیغات مغرضانه، به محبوبیت آنان لطمه زنند. همه این فعالیت‌ها زیر نظارت بانند و ثوق الدوله که ریاست آن با صارم الدوله، شوهرخواهر ظل السلطان و وزیر کابینه و ثوق الدوله بود، صورت می‌گرفت.<sup>۲</sup> بانند و ثوق الدوله برای تخطئه نایبمیان، یکی از افراد مورد اعتماد خود را که باسران نایبی سابقه عداوت خصوصی نیز داشت، به عنوان حاکم به شهر نطنز در نزدیکی کاشان فرستاد تا برای تجسس در احوال نایبمیان و پخش شایعات و کارشکنی علیه آنان، جاسوسان و خرابکاران را در حاشیه کویر اداره کند. این شخص حسن اعظام قدسی بود که از روان بیماری رنج می‌برد و چنان که دیده‌ایم، در دوره قیام رهایی ملی، برای جاسوسی و کارشکنی، در گروه تندرو احسان‌الله دوستدار رخنه کرد و با افشاء نقشه قیام تندروان علیه نظام السلطنه، باعث نفی «کودتا» و دستگیری عده‌ای از تندروان شد. قدسی برای بانند و ثوق الدوله خادمی وفادار بود، ولی به اقتضای مگالومانی (مرض جاه‌طلبی) که از عوارض بیماری او بود، تن به خودنمایی‌ها و لاف‌زنی‌های غریب می‌داد. از این رو مایه

۱. مقدم: «نگاهی به یاغیان و یاغی‌گری در عصر مشروطه»، نامه فرهنگ‌ها: خرداد

۱۳۳۰ ش، ص ۳۱.

۲. امیرقلی امینی: مصاحبه، فروردین ۱۳۱۷ ش.

ریشخند نطنزیان گردیده بود. معمولاً هر شب شرح شاهکارهایی و همی را که به خود نسبت می داد، در دفتر خاطر اتش می نوشت و بامدادان به اصرار، برای کارمندان محدود دارالحکومه می خواند و از آنان تأیید می خواست. در این خاطرات که بعداً تحت عنوان پر معنی خاطر ات من یا روشن شدن تاریخ صدساله به حلیه طبع آراسته شد، به نکات مضحک فراوان بر می خوریم. نوشته شده است که دون کیشوت وطنی به محض ورود به نطنز، برای اجرای نقشه های دایمانه خود، یک نیروی نظامی تشکیل داد، مرکب از «پنج نفر قزاق پیاده با یک وکیل باشی فهمیده»<sup>۱</sup> سپس با این نیرو به کار پرداخت و مصدر خدماتی بزرگ شد، مانند «مذاکره باملاکین»<sup>۲</sup> و «تشویق مردم به دفن سریع اجساد قحطی زدگان»<sup>۳</sup>. اما چون این «خدمات» جاه طلبی مرضی او را ارضا نکرد، با چاشنی توهم، در ذهن بیمار خود، دست به خدماتی بزرگ تر زد. مثلاً پسری چهارده ساله از طایفه نایبی را که با کسان خود برای خواستگاری از دختری به نطنز آمده بود، «فلک کرد» و مدعی شد که یار رضا معین لشکر، فرزند غیور نایب حسین را به چوب بسته و حتی قصد «دارزدن» او را داشته است.<sup>۴</sup>

قدسی با وجود سبکسری خود، توانست در چند توطئه که بازند و ثوق الدوله برای مخدوش کردن نایبیان ترتیب داد، نقشی داشته باشد. توطئه برزوک یکی از، آن توطئه ها است: در صفر ۱۳۳۶، کلانتر دهستان برزوک به اشاره صارم الدوله جنجالی برضد راهداران نایبی برپا کرد. حاکم کاشان، کلانتر برزوک را از کار برکنار کرد، و کلانتر برزوک به تحریک خان های محل، سر به تمرد برداشت. پس یارم شاء الله به خواهش حاکم کاشان، به برزوک تاخت و با مستقر کردن کلانتر جدید، نظم را برقرار ساخت.<sup>۵</sup> اما این واقعه بهانه ای برای جعل شایعات به دشمنان

۱. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۳۲.

۲. همان، ص ۲-۴۴۱.

۳. همان، ص ۲۴۱.

۴. همان، ص ۵۰-۴۴۸.

۵. حسین معروفی: مصاحبه، دی ۱۳۵۹ ش.

داد. مثلاً گفتند: «شش صد نفر اشرار به برزوکک یورش آورده، جمعیت مرد و زن را که در امامزاده آنجا پناه برده بودند، دستگیر نمودند، جوانان دهکده را در میان خانواده و کسانشان گلوله باران کردند. کلیه چارپایان و اسباب زندگی سکنه را غارت نمودند. هر چه راهم که باقی مانده بود، با آذوقه و خانه نشیمن رعایا به آتش سوزانیدند.»<sup>۱</sup>

واقعه انتخابات پارلمانی کاشان زمینه دیگری برای تخطئه نایبیان فراهم آورد. پس از آن که یارمشاءالله به فرمان شاه، انتخابات پارلمانی کاشان را باطل، و راه تجدید انتخابات کاشان را هموار کرد، عمال صارم الدوله شهرت دادند که یارمشاءالله در انتخابات کاشان به مداخله گراییده است و دونهماینده برگزیده کاشانیان، دست نشانده او هستند. این را نیز شایع کردند که در این مورد یارمشاءالله آلت دست مدرس یا احیاناً سید ابوالقاسم مجتهد کاشانی بوده است، و برای تأیید مدعای خود، دلیل آوردند که یکی از دونهماینده برگزیده کاشانیان دانی سید حسن زعیم، یکی از یاران مدرس است، چنان که دیگری، عموی سید ابوالقاسم کاشانی است.<sup>۲</sup>

دولتیان سفله که حتی خدمات صادقانه و اینارگرانه سران نایبی را در دوره قحطی نادیده گرفتند و آنان را مانند سایر مبارزان علیه قحطی، سودجو و مال اندوز شمردند،<sup>۳</sup> به شایعه سازی بسنده نکردند، بلکه به وسیله عوامل نفوذی خود، در صدد ایجاد تفرقه میان نایبیان و حتی قتل سران نایبی برآمدند و در همان حال برخی از دسته های راهزن را برای نایمن کردن راهها و بی اعتماد کردن مردم به نایبیان، به کار گرفتند. همکاری باند و ثوق الدوله با دسته های راهزن کاری ناگهانی نبود. این همکاری عملاً پیش از تشکیل دومین کابینه و ثوق الدوله یعنی در دوره کابینه صمصام السلطنه

۱. حسن نراقی: پیشین، ص ۸-۱۴۷.

۲. سیدرضا مساوات: مصاحبه، پاییز ۱۳۳۹ ق.

۳. حسن نراقی: پیشین، ص ۱-۱۵۰.

و حتی قبل از آن، در دوره کابینه مستوفی الممالک شروع شده بود. در آن زمان بازند وثوق الدوله برای آشفته کردن جامعه و گشودن راه صدارت او، برخی از دسته‌های یاغی مانند دسته‌های چراغ‌علی سردار صولت بختیاری و رضا جوزانی و جعفرقلی چرمینی را که به سطح راهزن تنزل کرده و به خدمت طبقات حاکم درآمده بودند، به راهزنی و آدم‌کشی گمارد. بعداً نیز همکاری دولت و راهزنان در جهت تأمین مصالح وثوق الدوله ادامه یافت.<sup>۱</sup>

یکی از دسته‌هایی که صارم الدوله برای آزردن نایبیان به خدمت گرفت، دسته بزرگ رجب‌علی چارلنگی بختیاری بود. این مرد که دچار جنون جنسی بود و به هر جا می‌رفت، علاوه بر چپاول‌داری غنی و فقیر، دختران و زنان را هم وحشیانه مورد تجاوز قرار می‌داد، توانست به کرات آرامش خطه قره‌سورانی نایبیان را برهم زند. دسته رجب‌علی در ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ به وسیله نایبیان سرکوب شد.<sup>۲</sup> با آن که خود او از معرکه گریخت، گروهی از افراد او به دست نایبیان افتادند.<sup>۳</sup> این گروه در ضمن بازجویی، اعتراف کردند که صارم الدوله به میانجی حاکم نطنز برای چارلنگی پول می‌فرستد تا راه‌های خطه نایبیان را ناامن، و نایبیان را بدنام کند.<sup>۴</sup> اعترافات راهزنان به اطلاع مردم حاشیه کویر رسید، و همکاری دولتیان با راهزنان، علی‌رغم انکار دولت، زبانزد خاص و عام شد.<sup>۵</sup>

این رسوایی دولتی باعث شد که بازند وثوق الدوله به قصد رفع اتهام از خود، باز به چارلنگی توسل جوید و با شرکت او و قدسی و سردار صولت، به صحنه -

۱. مقدم: «نگاهی به یاغیان و یاغی‌گری در عصر مشروطه»، پیشین، ص ۳۱.

۲. نادعلی رئیس‌زاده: مصاحبه، ۴ فروردین ۱۳۶۰ ش.

۳. ایران، ۳۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ ق، ص ۳.

۴. مقدم: «نگاهی به یاغیان و یاغی‌گری در عصر مشروطه»، پیشین، ص ۳۱.

۵. (عد)، ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۳۷ ق، ص ۴.

سازی احمقانه‌ای دست زند<sup>۱</sup>. در جریان این صحنه‌سازی از چارلنگی رهازن خواستند که به نطنز حمله برد و به قتل و غارت و تجاوز پردازد و سپس با هدایت حاکم نطنز، مدعی شود که به دستور یار ماشاءالله سردار جنگگ چنین کرده است!<sup>۲</sup> اما این صحنه‌سازی چنان ناشیانه صورت پذیرفت که دولت مورد خشم و نفرت مردم قرار گرفت، و وثوق الدوله ناگزیر از احضار قدسی از نطنز گردید. با این وصف قدسی از گردونه وثوق الدوله خارج نشد. به زودی وثوق الدوله او را به خوانسار فرستاد تا منازعه‌ای را که در آنجا میان گروهی از طرفداران مدرس و گروهی دیگر در گرفته بود، به‌زیان طرفداران مدرس فیصله دهد.<sup>۳</sup>

در همان حال بانده وثوق الدوله از بیم آن که چارلنگی به دست نایبیان بیفتد و او شخصاً از ارتباط خود با یاران وثوق الدوله پرده بردارد، از سویی دسته سردار صولت را مأمور قتل او کرد، و از سوی دیگر يك واحد ژاندارم را از قم به عنوان پشتیبان، نزد نایبیان فرستاد، تا در صورت دستگیر شدن چارلنگی، بلافاصله او را تحویل گیرند و به تهران گسیل دهند. دسته سردار صولت کاری از پیش نبرد. اما نایبیان به همراهی ژاندارم‌ها در دسته چارلنگی را گرفتند و آن را محاصره کردند. چارلنگی چون خود را در محاصره نایبیان و ژاندارم‌ها دید و از سوءنیت دولت نسبت به خود آگاه شد، درصدد گرفتن انتقام از بانده وثوق الدوله برآمد و محرمانه به یار ماشاءالله پیغام داد که اگر به کمک یار ماشاءالله بتواند از محاصره برهد و خود را به کوهستان‌های ناحیه بختیاری برساند، مردانه و به هر صورتی که یار ماشاءالله بخواهد، حاضر به افشای همه روابط خود با بانده وثوق الدوله خواهد بود.<sup>۴</sup> یار ماشاءالله بشنهاد چارلنگی را پذیرفت و به کار پرداخت. از آن جا که ترك محاصره با حضور

۱. ملك الامور خین سپهر: پیشین، جلد ۲۲، ص ۱۸۹.

۲. ایران، ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۳۷ ق، ص ۳ و ۴.

۳. اعظام قدسی: پیشین، ص ۷۰-۳۶۳.

۴. ملك الامور خین سپهر: پیشین، جلد ۲۲، ص ۱۹۵.

ژاندارم‌ها مقرون به‌مصلحت نبود، پیامی مبنی بر درهم شکستن دسته‌چارلنگی برای دولت فرستاد و تلویحاً ختم جنگ و نادیده گرفتن بقیه‌السیف آن دسته را خواست.<sup>۱</sup> ولی باند وثوق‌الدوله اکیداً ادامه جنگ و نابودی چارلنگی را خواستار شد و مقرر داشت که پس از سرکوبی راهزنان، همه اسیران و غنائم جنگی بی‌درنگ به واحد ژاندارم سپرده شد.<sup>۲</sup> به‌ناچار یارماشاءالله محاصره شدگان را مورد حمله قرار داد و کثیری از آنان را گرفتار کرد. اما چون به‌چارلنگی قول رهایی داده بود و نیز برای استفاده از اعترافات او علیه وثوق‌الدوله، به زنده ماندن او علاقه داشت، مانع فرار او و معدودی از کسانش نشد.<sup>۳</sup> یارماشاءالله دستگیر شدگان را به ژاندارم‌ری قم تحویل داد، ولی برخلاف فرمان وثوق‌الدوله، اسب‌ها و اسلحه آنان را برای نایبیان نگاه داشت.<sup>۴</sup>

وثوق‌الدوله به‌سبب وحشتی که از افشاء روابط محرمانه خود با راهزنان داشت، برای نابودی چارلنگی، دست به‌فعالیتی دامنه‌دار زد و سبب‌گردید که سرانجام به دست همراهانش به‌قتل رسد.<sup>۵</sup> آن‌گاه قصد گوشمالی نایبیان کرد. این بار سایر دسته‌های مزدور خود مخصوصاً دسته‌های رضا جوزانی و جعفرقلی چرمینی را با شدتی بیش از پیش، به‌جان نایبیان انداخت. در فصل‌های پیشین دیده‌ایم که دسته‌های جوزانی و چرمینی در دوره پیش از قیام رهایی ملی با دولت کنار آمدند و سپس به دستور دولت، برای نفاق افکندن میان نایبیان و کشتن سران نایبی، به بهانه خلاصی از تهدید نیروهای دولتی، به نایبیان پناهنده شدند، و هنگامی که اردوهای نایبی برای الحاق به «کمیته دفاع ملی» از دژ کهرشاهی خارج شدند، از پشت بر آن‌ها حمله

۱. دعد، ۲ جمادی‌الاولی ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۲. همان، ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۳. همان، ۷ جمادی‌الاولی ۱۳۳۷ ق، ص ۳.

۴. ایران، ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۵. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۷۲.

بردند. سپس به همراهی دسته سردار صولت بختیاری به تقلید نایبیان، به کمیته دفاع ملی پیوستند. اما چون همکاری با کمیته را برای خود سودرسان نیافتند، به زودی همانند دسته سردار صولت، قیامگران را رها کردند و در زمانی که بخش بزرگی از ایران در اشغال انگلیس و روسیه بود، به همراهی سردار صولت در اطراف اصفهان، راهزنی و باجگیری پیش گرفتند. این دسته‌ها و نیز دسته نوظهور رمضان باصری در پایان قیام رهایی ملی به خدمت باند وثوق الدوله درآمدند و به دستور آن باند، برای برانداختن کابینه‌های مستقر و هموار کردن راه صدارت و وثوق الدوله، بر هم زدن امنیت کشور را هدف خود قرار دادند،<sup>۱</sup> و هنگامی که صدارت و وثوق الدوله بر ملت ایران تحمیل شد، مطابق اوامر باند او، به قصد مخدوش کردن شهرت جنگی و لیاقت اداری نایبیان، در خطه آنان به تاخت و تاز و خرابکاری پرداختند،<sup>۲</sup> و تا توانستند به مال و جان و ناموس مردم دست درازی کردند.<sup>۳</sup> در نتیجه در پهنه وسیع میان کاشان و اردستان و اصفهان و یزد و خوردهای کوچک و بزرگ بسیار بین راهزنان و نایبیان درمی گرفت و همواره با فرار راهزنان به اصفهان و یزد خاتمه می‌یافت. نایبیان مایل بودند که آن دسته‌ها را دنبال، و کارشان را یکسره کنند. ولی دولت که حملات راهزنان را برای سرگرم کردن و ناتوان ساختن و بدنام گردانیدن نایبیان ضرور می‌دانست، به عنوان اینکه تعقیب راهزنان در خاک اصفهان و یزد از وظایف نیروهای آن دو شهرستان است، مانع نایبیان می‌شد، چنان که در ربیع الاول ۱۳۳۵، نایبیان را از تعقیب و انهدام دسته‌های سردار صولت و جوزانی که از اردستان به نایبین رانده شدند، باز داشت.<sup>۴</sup>

با این همه، نایبیان بر پیروزی‌های متعدد دست یافتند. مثلا در موغار واقع در

۱. ملك‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۰، ص ۱۳۱.

۲. ستاره ایران، ۹ شعبان ۱۳۳۵ ق، ص ۲.

۳. عصر جدید، ۲۲ محرم ۱۳۳۵ ق، ص ۲.

۴. عصر جدید، ۹ ربیع‌الاولی ۱۳۳۵ ق، ص ۳.

ناحیه اردستان، قلعه‌ای مستحکم را از دست جوزانی بیرون آوردند،<sup>۱</sup> و در مزداباد قلعه سردار صولت را مسخر و ویران کردند.<sup>۲</sup> همچنین کراراً بر دسته رمضان باصری تلفات سنگین وارد ساختند و در ربیع الثانی ۱۳۳۶ باسر کوبی انبوه راهزنان، هشتاد بار کالای متعلق به زردشتیان را از جوزان باز آوردند و به صاحبان آنها تحویل دادند.<sup>۳</sup>

مردم حاشیه کویر که خود شاهد مزاحمت‌های دسته‌های مزدور دولت بودند، گول نمی‌خوردند و علی‌رغم دسایس دولت، دوست را از دشمن باز می‌شناختند.<sup>۴</sup> پس از افشاگری‌های نایبیان درباره زد و بند باندا و ثوق الدوله با دسته رجب‌علی چارلنگی، ماهیت دولتی که به یاری مقامات خارجی، راهزنان را علیه ملت برمی‌انگیخت و راهبانان را از تعقیب و انهدام آنان باز می‌داشت، بیش از پیش بر مردم معلوم شد. همچنین مشارکت مالی بسیاری از اشراف جامعه حتی اعتضاد السلطنه،<sup>۵</sup> برادر شاه با راهزنان زبانزد خاص و عام گردید.

در این جوّ پر تشنج، باندا و ثوق الدوله از بیم آن که مبادا مزاحمی مانند یار- ماشاءالله دسته‌های راهزن را دستگیر کند و به افشاگری و ادارد و دولت را یکسره رسوا گرداند، مصمم به نابودی همه هم‌دستان راهزن خود جز سردار صولت بختیاری شدند. سردار صولت در طی سال‌ها نشان داده بود که خادمی سرفنگه‌دار و قابل-اطمینان است. از این رو باندا و ثوق الدوله دسته او را برای خیانت‌های بعدی حفظ کرد و حتی بخشی از راهداری نایبیان را به آن وا گذاشت، در حالی که نقشه انهدام سایر دسته‌های مزدور خود را دقیقاً طرح و اجرا کرد. به موجب این نقشه، در اواخر

۱. همان، ۲ ربیع الاول ۱۳۳۵ ق، ص ۳.

۲. کسروی: پیشین، ص ۷۷۵.

۳. دعد، ۸ جمادی الاولی ۱۳۳۶ ق، ص ۲؛ همان ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶ ق، ص ۳.

۴. عصر جدید، ۱۹ محرم ۱۳۳۵ ق، ص ۳؛ همان، ۲۲ محرم ۱۳۳۵، ص ۲.

۵. وودوارد و بلچلر: پیشین، جلد ۳، ص ۶۲.

شعبان ۱۳۳۷، دولت با تأیید مقامات انگلیسی به ژاندارمری فرمان اردو کشی داد. برخی از سران ایل بختیاری که وجود راهزنان را مخل منافع خود می یافتند، به فرماندهی سردار جنگ بختیاری، حاکم اصفهان به همکاری با اردوی ژاندارمری برخاستند<sup>۱</sup> و از این ها مهم تر عمده قوای «پلیس جنوب» به اصفهان گرایید<sup>۲</sup>. پس دسته های راهزن که قبلاً از نایبمان گزند بسیار دیده بودند، یکی پس از دیگری در برابر اردوهای بزرگ فروافتادند<sup>۳</sup>. بر اثر درهم شکستن دسته ها و کشته شدن سر کرده های آنها، نیروهای وابسته به دولت به بهانه تعقیب راهزنان و اطرافیان آنان، فرصتی برای کشتن مخالفان دولت و چپاول اموال مردم شهرها و روستاها به دست آوردند<sup>۴</sup>.

بازند و ثوق الدوله که برای ترور بسیاری از نافرمانان منجمله کوچک خان توطئه می چید، به موازات تبلیغات ضد نایبی و بسیج دسته های راهزن علیه نایبمان، در داخل گروه های نایبی هم به خرابکاری پرداخت و حتی چند تن از سرکرده ها مخصوصاً برخی از رؤسای دسته های بیگانه ای را که نزد نایبمان به سر می بردند، با تهدید یا تطمیع، به ترور یارما شاء الله و نایب حسین واداشت. پس در سال های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ چند توطئه برای ترور سران نایبی ترتیب داده شد. یک بار یحیی خان قفقازی را با دو تروریست دیگر فرستادند. این سه به عنوان مهمان نزد یارما شاء الله به باغ شاه فین رفتند و شبانگاه کوشیدند که برای رسیدن به بامی که یارما شاء الله بر آن آرمیده بود، ازدیوار بالا روند. ولی در آن حال دستگیر و از کاشان اخراج شدند. بار دیگر نصر الله حاجی بابا، یکی از سرکردگان نایبی که بر اثر بدرفتاری نسبت به مردم، مورد غضب یارما شاء الله قرار گرفته و طرد شده بود، به اغوای حاکم کاشان،

۱. یحیی دولت آبادی: پیشین، جلد ۴، ص ۱۱۳.

۲. دنیس رایت: انگلیسیان در ایران. ص ۱۶۸.

۳. ایران، ۳۰ ذی القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲؛

دع، ۲۸ رمضان ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۴. یحیی دولت آبادی: پیشین، جلد ۴، ص ۱۱۵.

با چندتن از افراد خود، مخفیانه برای کشتن یارماشاءالله، در باغ سردار به کمین کرد. اما یارماشاءالله که قبلاً به وسیله مستخدم خانه حاکم از ماجرا خبردار شده بود، توطئه گران را به هنگام اجرای توطئه دستگیر کرد، و نصرالله به امر نایب حسین اعدام شد.<sup>۱</sup> بار دیگر در جمادی الثانی ۱۳۳۷ کلنل کاظم تبریزی از طرف وثوق الدوله مأمور ترور یارماشاءالله و نایب حسین شد. اما یکی از وابستگان نایبیان در وزارت امور داخله، نقشه وثوق الدوله را به امیر مهدی، فرزند ارشد یارماشاءالله که در تهران مشغول تحصیل بود، اطلاع داد، و او هم بی درنگ به کاشان شتافت و شخصاً پدر را آگاه ساخت. در نتیجه یارماشاءالله کلنل را که بایکی از همسران او خویشاوندی داشت و به عنوان مهمان، بر او وارد شد، تحت مراقبت دقیق قرار داد. کلنل در طی چند روز توانست سر کرده‌های سه دسته از دسته‌های غیر نایبی را که از مدت‌ها پیش به نایبیان پیوسته بودند، با وعده و وعید به جانب دولت کشد و برای کشتن یارماشاءالله و نایب حسین آماده کند. ولی یکی از آن سه به نام محمد رشید السلطان سیوری که از متمردان معروف گلپایگان بود، از ترس عقوبت یا به طمع الطاف سران نایبی، به دو همدست خود یعنی ابراهیم خلیل تورزنی و کیومرث استکی بختیاری خیانت کرد و به گمان خود، یارماشاءالله ناآگاه را از توطئه آگاه گردانید. با آن که نایبیان عاملان توطئه را سزاوار اعدام دانستند، یارماشاءالله بدین عذر که کلنل تبریزی به عنوان مهمان بر او وارد شده است، و تورزنی و استکی هم به او پناه برده بودند، از ریختن خون آنان چشم پوشید، و فقط هر سه را از کاشان راند. اما رشید السلطان مورد محبت و اعتماد شدید نایب حسین قرار گرفت. با این وصف رشید السلطان از آن پس همواره در هراس می‌زیست، زیرا همدستان پیشین او به او پیغام دادند که وثوق الدوله هرگز از خیانت او در نخواهد گذشت.<sup>۲</sup>

بر اثر کوشش‌های نایبیان در جهت مخالفت با پیمان تحمیلی و افشاء خیانت‌های

۱. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۲، ص ۱۵۰.

۲. کلهو پاترا شرافت السلطنه سپهر: صاحب، اردی بهشت ۱۳۳۸ ش.

دولتمردان و نیل به خودمختاری و تجهیز جنگی و جلب مردم و ارتباط با مخالفان داخلی و خارجی دولت و گرد آوردن و شوراندن دسته‌های نافرمان و مهم‌تر از این‌ها، آماده شدن برای حمله به تهران، روز به روز بردشمنی و ثوق الدوله و مقامات انگلیسی نسبت به نایبیان افزوده می‌شد. دولتمردان ایرانی و مقامات انگلیسی که از تبلیغات و دسایس ضدنایبی طرفی نبسته بودند، در انتظار آمار آمادگی نیروهای خود برای لشکرکشی، دقیقه‌شماری می‌کردند.

رفته‌رفته نیروهای دولت به یاری مقامات انگلیسی که مشغول تربیت و تجهیز واحدهای پلیس جنوب بودند، تقویت شدند، و مخصوصاً شماره افراد ژاندارمری از ۳۰۰۰ به ۱۱۰۰۰ رسید.<sup>۱</sup> این وضع به و ثوق الدوله اجازه داد که به موازات سیاست بازی، دسیسه کاری و تلاش برای تخطئه و توطئه، به قوه قهریه نیز دست زند و عملاً برخی از دشمنان خود را فروافکند، چنان که صولت الدوله، رئیس ایل قشقایی را از ریاست ایل برکنار کرد و کمیته مجازات را با کشتن اعضای برجسته آن، در هم شکست. همچنین با آن که توطئه او برای کشتن کوچک خان (همانند توطئه او برای کشتن یار ماشاء الله) بی نتیجه ماند،<sup>۲</sup> از یک سو میان سران جنبش جنگل اختلاف انداخت،<sup>۳</sup> و به وسیله عبدالحسین تیمورتاش که عهده‌دار حکومت گیلان شد، به کشتار جنگلیان پرداخت، و از سوی دیگر در شعبان ۱۳۳۷ با مهر کردن قرآن و زنهار دادن به دکتر حشمت الاطباء، یار همدل کوچک خان، او را به همراهی ۲۷۰ تن، به تسلیم برانگیخت و آن‌گاه نامردانه او را بردار کشید و همراهانش را به زندان افکند.<sup>۴</sup>

در پی این سببیت‌ها، دولت و حامیانش نقشه حمله به نایبیان را طرح کردند.

۱. مستوفی: پیشین، ص ۸۲.

۲. فخرائی: پیشین، ص ۴۹۸.

۳. همان، ۱۶۳ و ۱۷۳.

۴. دکتر محمدعلی فائق: «یادبود شصتمین سال شهادت میرزا کوچک، رهبر نهضت

جنگل»، نشریه گیلان، ۱۸ آذر ۱۳۵۹ ش، ص ۵-۶؛ فخرایی: پیشین، ص ۸۰-۱۷۷.

مطابق آن نقشه، می‌بایست نیروی انگلیسی پلیس جنوب و نیروی بختیاری از جانب اصفهان و نیروی زبده ایرانی یعنی ژاندارمری از جانب قم، نایبمان را مورد حمله ناگهانی قرار دهند. اما مقامات انگلیسی بیم آن داشتند که نیروهای مشترک انگلیسی و ایرانی از نایبمان شکست بخورند و در نتیجه آن، اقتدار و اعتبار انگلیس در سراسر ایران و حتی در کشورهای مجاور از میان برود. از این رو در ماه ژوئیه ۱۹۱۹ مقامات انگلیسی بعد از مذاکره با مقامات ایرانی، برای کسب تکلیف از مراکز خود در وزارت امور خارجه در لندن و ستاد کل ارتش در سیملا (هند)، با آنها، آغاز مکاتبه و مخابره کردند. شمه‌ای از این مکاتبات و مخابرات در اداره اسناد عمومی دولت انگلیس در لندن، در پرونده‌ای تحت عنوان «درباره جزئیات حرکت مشترک ژاندارمری و پلیس جنوب ایران علیه ماشاءالله خان در کاشان» موجود است.<sup>۱</sup>

در ابتدا مقامات دولت انگلیس با شرکت پلیس جنوب در حمله علیه نایبمان موافقت کردند (تلگرام شماره ۱۰۱۳۶ مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۱۹، از وزیر امور خارجه انگلیس به کاردار سفارت انگلیس در تهران). ولی کلنل اورتون (Orton) از تهران به وزارت امور خارجه انگلیس آگاهی داد که به نظر هیگن (Haig)، کنسول انگلیس در اصفهان، فقط هنگامی می‌توان نایبمان را مورد تهدید قرار داد که همه راه‌های اطراف کاشان به وسیله نیروهای مهاجم قطع شده باشند و غافلگیری ممکن باشد، و گرنه بار ماشاءالله مهاجمان را در پی خود به بیابان‌های بی آب و علف خواهد کشانید و تلف خواهد کرد (تلگرام شماره G ۱۲۲ - ۸۴۰ مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۱۹، از اورتون به وزارت امور خارجه انگلیس در لندن و حکومت هند در سیملا). سپس سرپرستی کاکس (Sir Percy Cox)، سفیر انگلیس در ایران درباره مذاکرات خود با وثوق الدوله، در گزارش خود به رئیس ستاد کل ارتش در سیملا اطلاع داد که وثوق الدوله خواستار استقرار پلیس جنوب در اصفهان است، و از این رو مقرر

۱. پرونده شماره FO 371, 3863, HN 04546، اداره اسناد عمومی

(Public Records Office)، لندن.

می‌شود که پلیس جنوب بی آن که خود در حمله به کاشان شرکت کند، با واحدهای ژاندارم ایرانی همکاری نماید (تلگرام شماره S۹۵M مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۹، از سرپرسی کاکس به رئیس ستاد کل در سیملا). آن‌گاه کاردار سفارت انگلیس در تهران خطاب به فرمانده پلیس جنوب در اصفهان، تلگرامی فرستاد مشعر بر این که دولت ایران برای اجتناب از شکست حتمی، حمله مشترک به کاشان از طرف نیروهای ایرانی و انگلیسی را صلاح نمی‌داند، و بنابراین مأموریت مستقیم پلیس جنوب منتفی است (تلگرام شماره V۱۱M مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۱۹، از کاردار سفارت انگلیس در تهران به مقامات انگلیسی اصفهان و پلیس جنوب).

سرانجام مقامات انگلیسی قانع شدند که در شرایط موجود، حمله به نایبیان در حکم خودکشی است. بنابراین می‌بایست اولاً بالطایف الحیل کاری کرد که نیروهای نایبی تجزیه و پراکنده شوند و ثانیاً با همه واحدهای زبده داخلی و خارجی، آن‌ها را بعد از پراکنده شدن، مورد حمله غافلگیرانه قرار داد. قرار بر این نهاده شد که دولت برای بیرون کشاندن بخش مهمی از نایبیان کاشان، در وهله اول یار ماشاءالله را به تهران احضار، و از نایب حسین جدا کند، و در وهله دوم به وسیله دسته‌های راهزن مزدور خود، راه‌های خطه نایبیان را نایمن گرداند، تا از طرفی کثیری از نایبیان در خارج کاشان، سرگرم مبارزه با راهزنان شوند، و از طرف دیگر، دولت بتواند به بهانه کمک به نایبیان، برای دفع راهزنان، واحدهای ژاندارم‌ری را در پیرامن پایگاه‌های کویری نایبیان - مخصوصاً از حوالی قم و اردستان و سلطان‌آباد تا حدود اصفهان و نایین ویزد - مستقر سازد، و سپس در حالی که واحدهای انگلیسی و دسته‌های بختیاری برای ترساندن نایبیان، در اطراف اصفهان به حالت آماده‌باش درمی‌آیند و وضعی تهدیدکننده به خود می‌گیرند، به ناگاه با واحدهای ژاندارم مستقر در پیرامن پایگاه‌های پراکنده نایبی، آن‌ها را محاصره کند و در همان هنگام، با عمده قوای ژاندارم‌ری که معروف به «اردوی سیار» و مجهز به توپخانه و اتومبیل‌های

زره پوش بود، به کاشان شبیخون زد.<sup>۱</sup>

در اوایل سال ۱۳۳۷، پیش از اجرای این نقشه، مقامات انگلیسی برای آخرین بار با نایبیان تماس گرفتند. اینها که ظاهراً وثوق الدوله وطن‌فروش را برای تأمین مقاصد خود ضعیف یافته بودند و در پی دیکتاتور قلدترتری برای ایران می‌گشتند، هیگ، کنسول انگلیس در اصفهان را به همراهی صادق‌عزاسلطان، نماینده سفارت انگلیس در کاشان با تأمین‌نامه‌ای نزد یارم‌اشاءالله گسیل داشتند و انمود کردند که چون نایبیان در دفع راهزنان چارلنگی و جوزانی و چرمینی عاملی مؤثر بوده‌اند، دولت انگلیس خواهان دوستی آنان است و برخلاف گذشته، متقابلاً حمایت خود را به آنان ارزانی می‌دارد.<sup>۲</sup> به روایت نایبیان سالخورده، یارم‌اشاءالله از آن پیشنهاد برآشفست و در پاسخ آنان فریاد زد که نایبیان از هیچ بیگانه‌ای تأمین‌نامه نگرفته‌اند و نخواهند گرفت. آن‌گاه در حضور آن‌دو، تأمین‌نامه را درید.<sup>۳</sup> در این باره امیرعباس، فرزند سوم یارم‌اشاءالله در خاطرات خود چنین آورده است که نماینده دولت انگلیس در کاشان، با سردار یارم‌اشاءالله ملاقاتی کرد و «از مذاکرات این دو و گفته‌های نماینده انگلیس مطالب زیر دستگیرم شد: ایران به یک رهبر نیرومند نیازمند است تا به روزگار بی‌سامانی و اغتشاش و هرج و مرج پایان دهد، و سردار که در مبارزات دلیرانه خود برای نجات ایران از چنگال روس‌ها، میهن پرستی و لیاقت خود را ثابت نموده، باید از این فرصت استفاده نموده، از راه دوستی با انگلیس‌ها، زمام امور را به دست گیرد و ایران را نجات دهد... نماینده گفت: من برای شما از سفارت انگلیس تأمین مالی و جانی می‌گیرم، تا خودتان به تهران رفته، با سفیر انگلیس مذاکره کنید. سردار گفت: من ایرانی و مسلمانم و از خارجی تأمین نمی‌خواهم، بلکه دولت ایران باید به من تأمین بدهد.»<sup>۴</sup> اما وابسته‌گان

۱. علی اکبر ساعت‌ساز: مصاحبه، ۵ فروردین ۱۳۰۵ ش.

۲. ملك‌المورخین سپهر: پیشین، ج ۲۲، ص ۱۶۸.

۳. خرازی: پیشین.

۴. دکتر امیرعباس آریان‌پور: خاطرات، ص ۱۲۴.

انگلیس مدعی هستند که یارماشاءالله برای دفع شر و ثوق الدوله، تأمین نامه را پذیرفته است.<sup>۱</sup> بی گمان یکی از این دو روایت نادرست است، و چنین می نماید که نادرست، دومی است. زیرا در هفته های بعد از ملاقات مقامات انگلیسی با یارماشاءالله، بر تیرگی روابط نایببیان و مقامات انگلیسی افزود، به این معنی که اولاً یارماشاءالله برای ناراحت کردن مقامات انگلیسی، با نماینده روسیه در کاشان ملاقات و اظهار دوستی کرد و ثانیاً با برپا داشتن تظاهراتی در برابر دفتر نمایندگی انگلیس در کاشان، مقامات انگلیسی را به تعطیل موقت دفتر نمایندگی خود در کاشان واداشت.

پس از آن ملاقات بی نتیجه، مقامات انگلیسی از نایببیان ناامید شدند، و هاوارد (Havard) دبیر شرقی سفارت انگلیس در تهران به اتفاق هبگ، برای انهدام قطعی نایببیان، با و ثوق الدوله به مذاکره پرداخت، و در پی این مذاکره بود که و ثوق الدوله نقشه خود را به موقع اجرا گذاشت.<sup>۲</sup>

در حین آنکه نیروهای ژاندارمری و پلیس جنوب و دسته های بختیاری بسیجیده و آماده جنگ می شدند، و ثوق الدوله به این عنوان که می خواهد در بسط خطه راهداری نایببیان و نیز واگذاری حکومت یك ولایت به نایببیان، با یارماشاءالله به مذاکره بپردازد، او را به تهران فراخواند. در آن هنگام یارماشاءالله بی صبرانه در انتظار فرا رسیدن زمان حمله خود به تهران بود. مطابق نقشه حلقه مدرس، می بایست دسته های گیلانی و مازندرانی و کاشانی و احياناً دسته هایی از ایل بیران-وند به طور همزمان به تهران شبیخون زنند و به یاری مبارزان داخل تهران و مخصوصاً نیروی پلیس، شهر را اشغال کنند. ولی این کار موقعی میسر می شد که هم اوضاع نظامی و سیاسی مناسب باشد و هم همه دسته های مردمی برای حمله آمادگی داشته باشند. چون در آن زمان مجال مطلوب دست نداده بود، یارماشاءالله در پاسخ دعوت و ثوق الدوله به ممانعه گرایید. یارماشاءالله می خواست دعوت و ثوق الدوله را

۱. یحیی دولت آبادی: پیشین، جلد ۴، ص ۲۵-۱۱۹.

۲. ساعت ساز: پیشین.

چندان به تعویق اندازد تا زمان مقتضی برای حمله فرا رسد، و آن‌گاه در زیر پوشش آن دعوت، به تهران بتازد و نیروهای دولت را غافلگیر کند. اما وثوق‌الدوله که برای خنثی کردن نقشه حمله به تهران و هموار کردن راه تصویب و اجرای پیمان تحمیلی، شتابزده بود، در برابر ملاحظه یارماشاءالله، نخست راه‌های اردستان را از حوزه مأموریت نایبمان منتزع کرد و به دشمن دیرین آنان، چراغ‌علی سردارصوات وا گذاشت<sup>۱</sup>، و سپس به امید کشاندن یارماشاءالله اعلام داشت که دولت قبل از مذاکره با یارماشاءالله، دیگر خدمتی از نایبمان نخواهد خواست و البته حقوقی هم به آنان نخواهد پرداخت<sup>۲</sup>. نایبمان به‌عنوان واکنش، فعالیت‌های خود را در راه‌ها متوقف، و هرگونه ارتباط میان خود و دولت را قطع کردند. ضمناً برای اخطار به وثوق‌الدوله و اربابش، محمولات کاروانی را که در راه اصفهان - کاشان برای مؤسسات انگلیسی داخل ایران کالامی برد، ضبط کردند<sup>۳</sup>. از این‌ها گذشته ایل بیران‌وند را که همچنان از دولت آزرده بود، علیه دولت برانگیختند. پس آتش عصیان ایل زبانه کشید و مایه نگرانی مقامات انگلیسی شد (تلگرام شماره ۱۳۱۹ B مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۱۹ از وابسته نظامی انگلیس در تهران به رئیس ستاد کل ارتش در سیملا)<sup>۴</sup>.

به ناچار کابینه وثوق‌الدوله از روی مصلحت بینی و برای اغفال نایبمان، مجدداً در برابر آنان سیمایی دوستانه به‌خود گرفت و دستور پرداخت حقوق معوق دستگاه‌قره سورانی نایبی را صادر کرد. ضمناً نصرت‌الدوله، وزیر متنفذ کابینه‌نامه‌ای مهر آمیز برای یارماشاءالله نوشت و ادامه راه‌داری نایبمان را خواستار شد<sup>۵</sup>.

۱. محمد دبیر نظام: «راپرت سوانح»، نامه، ۱۸ محرم ۱۳۴۱ ق.

۲. بقائی: پیشین، ۱۵ آذر - ۱۵ دی ۱۳۵۲ ش، ص ۲۵.

۳. همان، ص ۲۵.

۴. پرونده شماره FO 371, 3863, HN 04546، پیشین.

۵. محمد دبیر نظام: پیشین.

آن گاه وثوق الدوله با فرستادن چند نامه و تلگراف پیاپی برای یارماشاءالله، دعوت خود را تکرار کرد و متذکر شد که او در تهران، مهمان رئیس الوزراء و در امان دولت خواهد بود.<sup>۱</sup> علاوه بر این، به وسیله نمایندگان نایبیان در تهران به یارماشاءالله پیغام داد که قصد دارد او را سردار قشون کند و همراه با اردوی نایبی، برای برقراری امنیت به یکی از ولایات مثلاً گیلان گسیل دارد.<sup>۲</sup> گفته اند که وثوق الدوله واقعاً در صدد سپردن حکومت گیلان، به یارماشاءالله بود، زیرا تصور می کرد که یارماشاءالله با رسیدن به حکومت گیلان، در برابر کوچک خان، رهبر شورشیان جنگل خواهد ایستاد و از یاران مدرس خواهد گسست. اما به شهادت حوادث بعدی، وثوق الدوله به هیچ روی امیدی به تغییر گرایش سیاسی یارماشاءالله نداشت، و موضوع گماردن یارماشاءالله به حکومت گیلان را صرفاً بدین سبب به میان نهاد که یارماشاءالله به منظور الحاق به کوچک خان و حمله به تهران، از پیشنهاد او استقبال کند و سریعاً به تهران شتابد.<sup>۳</sup> در هر حال، مقارن بخش خبر دستگیری و اعدام دکتر حشمت الاطباء، همکار صمیمی کوچک خان در اوایل شعبان ۱۳۳۷، شایع شد که به زودی نایب حسین «در یکی از زوایای مقدسه کربلا یا نجف یا مشهد» انزوامی گیرد و یارماشاءالله «در سمت فرماندهی قوا و ایالت گیلان» به رشت می رود.<sup>۴</sup> در بحبوحه این شایعات، وثوق الدوله برای رفع آخرین تردیدهای یارماشاءالله نسبت به حسن نیت دولت، به رسم دیرین مسلمین، قرآنی را که بر حاشیه یکی از صفحات آن جمله‌ای مشعر بر زینهار یافتن یارماشاءالله نوشته شده و به امضای او رسیده بود، نزد یارماشاءالله فرستاد.<sup>۵</sup>

یارماشاءالله سرانجام مطالعه بیشتر را مقرون به مصلحت خود ندانست. زیرا

۱. یحیی دولت آبادی: پیشین، ص ۱۱۶ و ۱۱۸.
۲. فولادوند: پیشین، ۳۵ فروردین ۱۳۴۷ ش، ص ۱۴.
۳. آذری: پیشین.
۴. فولادوند: پیشین، ص ۱۶.
۵. دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی: حماسه کویر، ص ۴-۶۸۳.

چنان که نمایندگان او در تهران به او القا کرده بودند، اگر بیش از آن در انتظار فرا رسیدن زمان اجرای نقشه مدرسیان، از حرکت خودداری می‌ورزید، وثوق الدوله، بدگمان - و بهتر بگوییم - بدگمان‌تر می‌شد و بیم آن می‌رفت که نایبیان را مورد مراقبت شدید قرار دهد و حتی در حمله پیشدستی کند. «اگر نروند، بختیاری‌های اصفهان بایک قسمت از پلیمس جنوب که اکنون در آن شهر است و قسمتی که از کرمان خواهد رسید واردوی مکملی از ژاندارمری که در قم تمرکز یافته است، به کاشان حمله می‌کند.»<sup>۱</sup> پس به تقاضای یار ماشاءالله، شورای خاص نایبی با حضور نایب حسین در پایگاه فرح آباد تشکیل شد.<sup>۲</sup> در این شورا موضوع رفتن یار ماشاءالله به تهران، به صورت مباحثه‌ای میان یار ماشاءالله و پدرش در آمد. نایب حسین به یاد سفری که خود نزدیک پنجاه سال پیش به تهران کرد و به زندان ناصرالدین شاه افتاد، با رفتن یار ماشاءالله مخالف بود. اما یار ماشاءالله برای اقناع او دلیل آورد که اولاً رئیس‌الوزراء با فرستادن تأمین‌نامه و خوردن سوگند، راه خیانت را بر خود بسته است. ثانیاً دولت با گرفتاری‌های بزرگی مانند قیام جنگل دست به گریبان است و نمی‌خواهد خود را با نایبیان مشغول کند. ثالثاً دسته‌های مجهزی که همراه یار ماشاءالله به تهران خواهند رفت، با حضور خود، دولت را از هر گونه نیت شیطانی دور خواهند داشت. نایب حسین متقابلاً متذکر شد که اعتماد به وثوق الدوله و پیمان و سوگند او بی‌خردی است و توضیح داد که در تاریخ ایران، سوء استفاده از حرمت قرآن در نزد مردم سابقه‌ای طولانی دارد، و دولتیان بارها و بارها به اقتضای منافع خود، سوگندهای قرآنی خود را نامردانه شکسته‌اند - از شاهان کهن تا آغا محمدخان قاجار و محمد علی شاه قاجار، از وزیران و امیران پیشین تا حسین قلی نظام‌السلطنه مافی و حسن وثوق الدوله که در همان سال (۱۳۳۷) برای دکتر حشمت‌الاطباء امان‌نامه‌ای بر برگ قرآن نوشت و سپس او را گرفت و بردار کرد. نایب حسین بر

۱. یحیی دولت‌آبادی: پیشین. جلد ۴، ص ۱۱۶.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۵ فروردین ۱۳۴۷ ش، ص ۱۵.

سخن خود افزود که دولت در وضع موجود قدرت کافی دارد و می‌تواند علی‌رغم گرفتاری‌های خود و ترس از دسته‌های ملازم یار ماشاءالله، علناً از در دشمنی درآید.<sup>۱</sup> با آن که گفته سنجیده نایب‌حسین بردل همه حاضران نشست، یار ماشاءالله و اکثر سران نایبی با توجه به مخاطراتی که رددعوت و ثوق‌الدوله در برداشت، سفر به تهران را اجتناب ناپذیر شمردند. «با این که نایب‌حسین با رفتن پسر به طهران مخالف بود، معیناً فرزند اطاعت نکرد.»<sup>۲</sup>

روز بعد یار ماشاءالله آمادگی خود را برای حرکت به سوی تهران، به دولت اطلاع داد و سریعاً به تدارک وسایل حرکت پرداخت. چنان که می‌دانیم، از ۲۰۰۰ جنگجوی فعال نایبی، ۵۰۰ تن در خدمت یار ماشاءالله، و ۵۰۰ تن در خدمت نایب‌حسین، و بقیه در راه‌ها و روستاها در تکاپو بودند. یار ماشاءالله قصد داشت که علاوه بر دسته پانصد نفری خود، یک صد تن از راهداران نایبی را هم با خود به تهران برد. ولی دولت که ملازمت شش صد تن را در رکاب یار ماشاءالله برای خود خطرناک می‌دانست، موافقت ننمود. به ناگزیر یار ماشاءالله اعلام داشت که فقط دسته پانصد نفری خود را به همراه می‌برد. اما و ثوق‌الدوله در نامه‌ای مهر آمیز، به او نوشت که از طرفی نگهداری یک دسته مسلح بزرگ در تهران و جلوگیری از برخورد آن با واحدهای دولتی کاری دشوار است، و از آن گذشته ممکن است راهزنان از غیاب پانصد نایبی، سوء استفاده کنند و مزاحمت به وجود آورند. بنابراین صلاح در آن است که یار ماشاءالله فقط با معدودی از نزدیکان خود و دسته کوچکی نگهبان به تهران رود.<sup>۳</sup> همراه با این نامه، هدایایی گران بها و ده هزار تومان به عنوان هزینه سفر، از طرف دولت به یار ماشاءالله رسید.<sup>۴</sup> در همان حین

۱. دبیر نظام: پیشین، ۰.

۲. ایرج افشار: «واقعه نایب‌حسین کاشی» بسواد دیباض، جلد ۱، ص ۲۱۸.

۳. امیر مهدی آریان‌پور: یادداشت‌ها، ص ۱۳۵.

۴. فولادوند: پیشین، ۳۰ فروردین ۱۳۴۷ ش، ص ۱۴.

باند و ثوق الدوله برای انصراف یار ماشاءالله از همراه بردن عده‌ای کثیر، راهزنان مزدور خود را به مغشوش کردن خطه نایبیان برانگیخت. پس از يك سو دسته رمضان باصری، و از سوی دیگر دسته تورزنی که پس از کشف توطئه ترور یار ماشاءالله، از میان نایبیان طرد شده بود، بر فعالیت افزودند.<sup>۲</sup> و ثوق الدوله با جلب توجه یار ماشاءالله به آن وضع، او را از داشتن بیش از ۲۰۰ تن ملازم نهی کرد.<sup>۳</sup> با این وصف، یار- ماشاءالله به اقتضای بدگمانی خود نسبت به و ثوق الدوله، اردوی پانصد نفری خود را آماده سفر کرد. به فرمان او، این اردو به دو دسته تقسیم شد: يك دسته دو بیست نفری به فرماندهی پیشکار یا آجودان او، پهلوان رضا عصار، و يك دسته سیصد نفری به فرماندهی یکی از سرکرده‌ها به نام ماشاءالله رئیس. یار ماشاءالله مصمم بود که اگر بردن هر دو دسته میسر نشود، حداقل دسته اول را با خود ببرد و دسته دوم را در نزدیکی تهران مستقر گرداند.<sup>۴</sup>

به دستور یار ماشاءالله، نماینده او، محقق الدوله به همراهی برادرش، منصور لشگر و فرزندان، امیر مهدی و امیر عباس و امیر احمد به پایتخت رفت تا مطابق نظر دولت، وسایل پذیرایی و برنامه کار او و همراهانش را تدارک کند (خلاصه اخبار سفارت انگلیس در تهران، در ماه ژوئیه ۱۹۱۹).<sup>۵</sup>

مقارن این حوادث، دولت دست به نقل و انتقال‌های نظامی زد. علاوه بر واحدهای ژاندارمری که مخصوصاً در حوالی اردستان و سلطان آباد و قم و اصفهان و نایین و یزد، دورادور در پیرامون واحدهای راهبانان نایبی مستقر شده بودند، اردوی سیار ژاندارمری که به ادعای خود، رهسپار اصفهان بود، به عنوان استراحت

۱. دوذنامه ایران، ۱۰ ذی القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۳.

۲. همان، ۴ ذی القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۳.

۳. بحی دولت آبادی: پیشین، جلد ۴، ص ۱۱۹.

۴. امیر مهدی آریان پور: پیشین، ص ۱۳۱.

۵. Fo 371, 3863, HN 04546، پیشین.

و تهیه خواربار از قم به کاشان گرایید.<sup>۱</sup> این اردو که مأمور حمله به نایبیان کاشان شده شده بود، با افراد انبوه وجوخه‌های مسلسل‌دار و توپخانه دوزن و اتومبیل‌های زره‌پوش خود، مجهزترین واحد جنگی دولت به شمار می‌رفت، و وثوق‌الدوله شخصاً در تجهیز آن و انتخاب افسرانش مداخله مستقیم داشت. مازور (سرگرد) فضل‌الله امیر سپاهی، رئیس گارد وثوق‌الدوله، فرماندهی اردوی سیار را عهده‌دار بود،<sup>۲</sup> و سلطان (سروان) عبدالله مغیث‌الدوله امیر علائمی و سلطان کاظم سیاح و سلطان تورج امین،<sup>۳</sup> و نیز نایب‌اول (ستوان یکم) مجید غفاری و نایب اول عبدالصمد فقیه جزو افسران آن بودند. امیر سپاهی از طرف شخص وثوق‌الدوله مأموریت داشت که با استفاده از اردوی سیار و واحدهای پراکنده ژاندارمری و نیروهای محلی و نیز جاسوسان و عوامل نفوذی دولت در دست‌گاه نایبیان، اردوی نایبیان کاشان را در هم شکنند و سپس اسلحه‌خانه‌های آنان را کشف و ضبط کنند و بر اسناد خیانت رجال ایران که نایبیان از مدت‌ها پیش بالاجاجت گرد می‌آوردند، دست یابد و از این‌ها مهم‌تر، دارایی‌های منقول نایبیان را که مطابق شایعات، بخشی از آن به عنوان گنجینه، در جاهای دور افتاده پنهان شده و بخشی دیگر به عنوان خزانة سیار، همواره همراه نایب‌حسین و یار ماشاءالله بود، به سرعت به دست آورد و محرمانه به وثوق‌الدوله رساند.<sup>۴</sup>

در باره ذخایر نایبیان باید گفت که نایبیان در طی نیم قرن یاغیگری که بیشتر آن به جنگ و گریز گذشته بود، ضرورت داشتن پناهگاه‌ها و ذخایر جنگی را در یافته بودند. از این رو کوشیده بودند که برای مواقع اضطراری، در سراسر حاشیه جنوبی کویر، جای، جای قلعه‌ها و قراولخانه‌ها و برج‌هایی بسازند و در آن‌ها و نیز در

۱. افشار: پیشین، ج ۱، ۲۱۸.

۲. کمال‌زاده: پیشین، ص ۴۰۹.

۳. احمد احرار: «توفان در ایران»، پیشین، ۱۸ فروردین ۱۳۵۲ش، ص ۱۰.

۴. عبدالصمد فقیه به نقل خرازی: پیشین.

نهبانگانهایی در دل کوه‌ها و بیابان‌ها، مقادیری اسلحه و مهمات و آذوقه و احیاناً پول ذخیره کنند. اما اشراف کاشان که پیوسته می‌خواستند نیروهای دولتی را برای قلع و قمع نایبیان به کاشان بکشانند، از سال‌ها پیش بر اساس شایعه ذخایر نایبیان، وانمود کرده بودند که نایبیان بر اثر تاراج اموال اشراف مخالف خود، صاحب گنجینه‌هایی شامل شمش‌های طلا و جواهرات نفیس شده و آن‌ها را در قلعه‌ها و استحکامات و جاهای دیگر پنهان کرده‌اند.<sup>۱</sup> اما باید گفت که نایبیان در سراسر دوره طغیان خود، دو منبع عایدی بیشتر نداشتند: آنچه طایفه نایبی و وابستگان آن از طریق شغل قره‌سورانی و حکومت و پیشه‌وری و برزگری و قالی‌بافی خانگی تحصیل می‌کردند، و آنچه دستگاه نایبی به‌هنگام جنگ یا تیرگی روابط خود با دولت و هوادارانش، از راه غارت کاروان‌های انگلیسی و دولتی و ضبط اموال اشراف مخالف به‌دست می‌آورد. دستاوردهای نایبیان از راه اول که به رسم دیرینه آنان، در اختیار سرانشان قرار داشتند، از شماری خانه و دکان و مزرعه و قراولخانه و قلعه جنگی و باغ سرداریه و مبلغی پول نقد (معمولاً سکه طلا) که نایب حسین و یارانشاءالله همواره برای مصارف ضروری، به‌عنوان خزانه سیار، در دو خورجین کوچک به همراه داشتند، تجاوز نمی‌کردند. دستاوردهای آنان از راه دوم یعنی مقادیری اموال منقول غارتی در هر مورد، میان افراد نایبی و نیازمندان محلی تقسیم می‌شدند، و فقط سلاح‌ها و اسب‌هایی که به‌دست می‌آمدند، به دستگاه نایبی تعلق می‌گرفتند.<sup>۲</sup> ولی وثوق‌الدوله که دیوانه‌وار فریفته افسانه گنجینه‌های نایبیان شده بود، انتظار داشت که بر اثر درهم شکستن نایبیان، بر گنجینه‌های موهوم دست یابد و همچنین با تصاحب اسلحه‌خانه‌های مخفی و اسنادی که نایبیان درباره خیانت دولتمردان گرد آورده و «صندوق خیانت» نامیده بودند، آسوده خیال شود. از این رو برای تملک آن‌ها، به‌أمور محرم خود، ماژور امیر سپاهی تعالیم محرمانه دقیق داد.

۱. فولادوند: پیشین، ۳۵ خرداد ۱۳۳۷ ش، ص ۹.

۲. دبیر نظام: پیشین.

اردوی سیار ژاندارمری هنگامی که به خطه کاشان پا گذاشت، به امید جلو گیری از بدگمانی نایبمان، از پیشروی به سوی شهر خودداری نمود، و روسای آن خواستار ملاقات نایب حسین و یار ماشاءالله شدند، و یار ماشاءالله که آماده ترك شهر بود، رضایت داد که پس از خروج، در خارج شهر آن‌ها را بپذیرد. آن‌گاه به نایبمان سفارش کرد که در صورت برخورد به ژاندارم‌ها، با آنان مدارا کنند.<sup>۱</sup>

در روز حرکت یار ماشاءالله، مردم کاشان و همچنین مقامات دولتی و منجمله نایب‌الحکومه برای مشایعت او، دست از کار کشیدند، و شهر تعطیل شد.<sup>۲</sup> یار ماشاءالله پس از شرکت در مراسم خداحافظی رسمی در دارالحکومه، به اتفاق گروهی از مشاوران و منشیان و کارگزاران خود و همچنین عده‌ای از رجال کاشان منجمله برخی از افراد خانواده نراقی که همه رهسپار تهران بودند، در میان بدرقه پرشور مردم، شهر را ترك گفت، در حالی که انبوهی از مردم منجمله نایب حسین و فرزندان‌ش همچنان او را در خارج شهر مشایعت می‌کردند.<sup>۳</sup> در پی یار ماشاءالله و همسفران او، دسته دویست نفری پهلوان رضا رهسپار شد.<sup>۴</sup> تعدادی قاطر درشت پیکر که صندوق‌های بزرگی بر پشت داشتند، دنبال دسته دویست نفری به راه افتادند، و دسته سیصد نفری رئیس کمی عقب‌تر در حرکت بود.<sup>۵</sup> یار ماشاءالله به شیوه افسران عثمانی، لباس پوشیده و کلاهی پوستی با نشان سرداران دولت بر سر نهاده بود.<sup>۶</sup> همه ملازمان او ملبس به اونیفورم و سراپا مسلح بودند و بر اسب‌های تنومند که زین و برگ و زره عالی داشتند، طی طریق می‌کردند.<sup>۷</sup>

۱. همان.

۲. بقائی: پیشین، ۱۵ آذر - ۱۵ دی ۱۳۵۲ ش، ص ۴۹.

۳. ایران، ۱۹ شوال ۱۳۳۷ ق، ص ۳.

۴. همان.

۵. دبیر نظام: پیشین.

۶. قدسی: پیشین، ص ۴۷۵.

۷. فولادوند: پیشین، ۳۰ فروردین ۱۳۴۷ ش، ص ۵۴.

یارماشاءالله مطابق برنامه سفر خود، می‌بایست پس از توقیفی چند روزه در پایگاه فرح آباد و ملاقات بانمایندگان اردوی سیار، راه تهران را در پیش گیرد.<sup>۱</sup> پس چون به فرح آباد رسید، یکی از منشیان خود، دبیر نظام را همراه با يك جوخه نگهبان به اردوی سیار که هنوز در ابتدای خطه کاشان متوقف بود، فرستاد تا نمایندگان اردو را نزد او بیاورد. از طرف فرمانده اردو، دو افسر به همراهی دو ژاندارم با دبیر-نظام روانه فرح آباد شدند.<sup>۲</sup> یکی از این دو، سلطان امیر علائی بود که با وثوق الدوله بستگی نزدیک داشت. دیگری نایب اول فقیه بود که بعداً در شورش نظامی ماژور لاهوتی شرکت کرد و از ژاندارمری طرد شد. هنگامی که این گروه به روستای سلک در جوشقان رسید، يك فرد نایبی به نام غلام برزی که اصلاً سیاه پوست، و سابقاً سر کرده پادگان نایبیان در جوشقان بود و به سبب اختلال مشاعر، از خدمت معاف شده بود، علمی رغم سفارش یارماشاءالله مبنی بر مدارا با ژاندارمها، در صدد کشتن نمایندگان اردوی سیار برآمد. ولی نایبیان به هنگام، او را دستگیر کردند.<sup>۳</sup>

سلطان امیر علائی در ملاقات خود با یارماشاءالله، در ضمن بیان علاقه و وثوق الدوله به حل مسئله نایبیان و لزوم مذاکره حضوری با یارماشاءالله و اهمیت مأموریت نایبیان در گیلان، به سودای جلب اعتماد او، یادآوری کرد که اردوی سیار فقط چند روز برای استراحت و تدارک خواربار در شهر کاشان خواهد ماند، و در آن مدت به قصد احترام از بر خورد با نایبیان، حتی المقدور از قرارگاه خود خارج نخواهد شد. از این رو فرمانده اردوی سیار انتظار دارد که نایبیان هم به منظور جلوگیری از هرگونه عمل تحریک آمیز، موقتاً شهر را ترك گویند. یارماشاءالله به نمایندگان اردو قول مساعد داد و متقابلاً خواستار شد که اردوی سیار به نوبه خود برای جلوگیری از بر خورد مردم و ژاندارمها، در کاروان سرای وزیر که در مدخل شهر

۱. یحیی دولت آبادی: پیشین، جلد ۴، ص ۱۲۱.

۲. ایران، ۷ ذی القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۳. عبدالله مغیث الدوله امیر علائی، به نقل اکبر عباسقلی زاده قهرودی: مصاحبه،

مرداد ۱۳۶۳ ش؛ فولادوند: پیشین، ۳۰ فروردین ۱۳۴۷ ش، ص ۱۵.

قرار دارد و در اختیار نایبیان است ، اتساق کند. نماینده اردو این‌خواستہ را پذیرفت.<sup>۱</sup>

موکب یارماشاءالله در رأس کثیری از مردم کاشان که همچنان اورامشایعت می‌کردند، بی‌شتاب از فرح آباد به سوی قم پیش رفت. گروهی از بدرقه‌کنندگان تا شهر قم اورا همراهی کردند. اما بقیه منجمله نایب‌حسین و فرزندانش در نیمه راه ، در روستای رفق، اورا بدرود گفتند و باز گشتند.<sup>۲</sup> نایب‌حسین از رفق به پایگاه خود در فرح آباد رفت و بدان‌سان که مقرر شده بود، همه جنگجویان نایبی را به ترک شهر خواند تا تضادمی میان نایبیان و ژاندارم‌ها روی ندهد.<sup>۳</sup>

پیش از آن که موکب یارماشاءالله از قلمرو قره‌سورانی نایبیان خارج شود، ده سوار به فرماندهی بهادر نظام با بیشتر قاطرهای حامل صندوق‌ها ، یارماشاءالله را ترک گفتند و از بیراهه (راه کویری سمنان به ساری) روانه گیلان شدند تا بنا بر قرار میان مدرس و نایبیان، بخشی از اسلحه و مهماتی را که اخیراً از آلمان برای نایبیان فرستاده شده بود، محرمانه به مبارزان جنگل برسانند.<sup>۴</sup>

۱. همان ، ص ۱۶.

۲. ایران، ۶ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۳. همان ، ۷ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۱.

۴. دبیر نظام : پیشین.



فصل ششم

انهدام نایبیان



## ۱. به دام افتادن سران ناپیی

در قم عموم مردم از موکب یارماشاءالله با گرمی استقبال کردند.<sup>۱</sup> و رکن-الدوله، حاکم قم با احترام تمام از طرف وثوق الدوله یادآور شد که یارماشاءالله و نزدیکانش در تهران مهمان شخص رئیس الوزراء خواهند بود. ولی فقط وسایل پذیرائی دویست تن فراهم شده است، و بردن عده بیشتر، هم مهماندار را به زحمت خواهد انداخت و هم حمل بر سوعنیت مهمان خواهد شد. به ناگزیر یارماشاءالله به دسته سیصد نفری تحت فرمان رئیس دستور مراجعت داد. اما محرمانه به رئیس گفت که به جای بازگشت به کاشان، تازمانی که دستور جدیدی دریافت نداشته است، در اطراف قم بیتوته کند. آن گاه با همراهان خود که بر روی هم شامل نزدیک دویست و پنجاه تن بودند، پا در راه تهران نهاد.<sup>۲</sup>

چنان که یکی از افسران آن زمان نوشته است، شهر ری به هنگام ورود ناپییان، وضعی غیر عادی به خود گرفته بود. نه تنها مردم محلی، بلکه کثیری از رجال

---

۱. ایران، ۷ ذی القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۳.

۲. همان، ۱۱ ذی القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

دولت و دوستان نایبیان هم از تهران به پیشباز آمده بودند،<sup>۱</sup> و کالسکه‌ها و اتوموبیل‌های مستقبلاًن در هرسو به چشم می‌خوردند. صاحب‌منصبان وزارت امور داخله در باغ سراج‌الملک از یارم‌شاءالله و نزدیکانش، و در کاروانسرای معروف به «دوقلو» از افراد موکب او پذیرایی کردند و پیش از حرکت یارم‌شاءالله به تهران، به او اطلاع دادند که از آن پس یارم‌شاءالله و همه ملازمانش مهمان رئیس‌الوزراء خواهند بود؛ و برای اقامت یارم‌شاءالله و نزدیکان و پنجاه تن از مردان مسلحش، خانه بزرگی در تهران آماده شده است. اما به این عذر که همراهی دویست سوار مسلح با یارم‌شاءالله، باعث ازدحام و احتمالاً اختلال در امنیت تهران می‌شود، از طرف رئیس‌الوزراء، از او خواهش کردند که عجلتاً با نزدیکان خود و پنجاه سوار مسلح به تهران درآید و اجازه دهد که بقیه سواران او با اسب‌ها و ساز و برگشان در شهر ری بمانند تا بعداً برای انتقال آنان به تهران ترتیبی اتخاذ شود. قبول این خواهش برای یارم‌شاءالله خوشایند نبود. ولی چاره‌ای جز اجابت نداشت.<sup>۲</sup>

در داخل دروازه تهران، جمعی از رجال سیاسی و کاشانیان تهران‌نشین و دوستان تهرانی منجمله و ورزشکاران و لوطیان از یارم‌شاءالله استقبال کردند. مراسم استقبال به وسیله حاجی اسماعیل قنبر که معتمد عیاران و ورزشکاران تهران محسوب می‌گردید و قهوه‌خانه معروف او لنگر عیاری و مرکز نقالی و شعبده‌بازی و سیاه‌بازی و محل تردد اهل سیاست بود، به کمک مرشد حسن دالاندار، نماینده زورخانه‌داران برگزار شد.<sup>۳</sup> همین مراسم مجدداً در مدخل جنوبی بازار تهران صورت گرفت، و سپس یارم‌شاءالله و همراهانش به رسم سپاس، ساعتی را در خانه حاجی قنبر

۱. سرهنگگ [ابراهیم] فولادوند: «داستان خودسری نایب‌حسین کاشی و فرزندش، ماشاءالله‌خان و مصادمات ژاندارمری با آنان»، مهنامه ژاندارمری، سی‌ام فروردین ۱۳۴۷ ش، ص ۵۴.

۲. یحیی دولت‌آبادی: حیات یحیی، جلد ۴، ص ۱۲۲.

۳. حسن اعظام قدسی: کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، ص ۴۷۵.

گذراندند<sup>۱</sup> و از آن جا به راهنمایی دبیرالملک که از طرف دولت مأمور پذیرایی آنان شده و منزل بزرگ خود، واقع در خیابان شاه آباد، نزدیک منزل امیرمهدی را برای سکونت آنان آماده کرده بود، به اقامتگاه خود رفتند.<sup>۲</sup>

به استناد امیرمهدی که در تهران همراه پدر بود، روز بعد مطابق برنامه‌ای که تنظیم شده بود، یار ماشاءالله و نزدیکانش برای دیدن وثوق الدوله به مقر شهری او در شمال غربی تهران (خیابان پاستور کنونی) رفتند. در آن دیدار تشریفاتی قیافه و شخصیت یار ماشاءالله و مخصوصاً سادگسی و شیوایی و حاضر جوابی او در وثوق الدوله که خود را شاعر و ادیبی توانا می‌دانست، سخت اثر گذاشت. وثوق الدوله از ملاقات او به ظاهر اظهار خوشوقتی کرد و خواستار شد که در مدت اقامت خود در تهران، در مورد رفت و آمدها و دید و بازدیدها با دبیرالملک به مشورت پردازد و حتی المقدور خود را از شر «رندان سیاسی» دور نگه دارد و آلوده اختلافات حزبها و فرقه‌ها نکند.<sup>۳</sup> گفته‌اند که پس از اولین ملاقات یار ماشاءالله و وثوق الدوله، مقامات انگلیسی هم شتابانه با یار ماشاءالله تماس گرفتند و مانند وثوق الدوله، او را از ارتباط با رجال سیاسی تهران بر حذر داشتند. در خاطرات امیرعباس، فرزند سوم یار ماشاءالله چنین آمده است که هاوارد، دبیر شرقی سفارت انگلیس در تهران در ملاقاتی که با یار ماشاءالله کرد، صریحاً «تذکر داد که دوستی پدرم با مدرس، روحانی معروف اصفهانی خطرناک است، و پدرم جواب داد که چون دوست قدیم و پیشوای مذهبی است، با او دوستی دارد.»<sup>۴</sup>

یار ماشاءالله در بامداد دومین روز ورود خود به تهران، علی‌رغم منع وثوق الدوله و احیاناً مقامات انگلیسی، به دیدن مدرس شتافت تا هم به اقتضای

۱. ابراهیم صفائی: دهبان مشروطه، ص ۴۳۶.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ فروردین ۱۳۴۷ ش، ص ۵۴.

۳. امیرمهدی آریان‌پور: یادداشت‌ها، ص ۱۴۱.

۴. دکتر امیرعباس آریان‌پور: خاطرات، ص ۱۲۶.

اخلاص دیرین خود، از فیض حضور او برخوردار شود و هم از او کسب تکلیف کند. با آن که حکومت نظامی در تهران برقرار بود، و یارماشاءالله زیر نظارت دقیق پلیس قرار داشت،<sup>۱</sup> کثیری از کاشانیان تهران‌نشین و دوستان تهرانی نایب‌بان و بسیاری از رجال سیاست مخصوصاً مخالفان و ثوق‌الدوله و منجمله یاران مدرس به ملاقات یارماشاءالله رفتند، و او نیز در فاصله ملاقات‌هایی که با و ثوق‌الدوله داشت، از برخی از آنان بازدید کرد. در برابر این وضع، و ثوق‌الدوله دستور داد که مأموران مخفی و علنی، کسانی را که با یارماشاءالله ملاقات می‌کردند، مورد شناسائی، و در مواردی، مورد بازجویی قرار دهند و مکاتبات و مخابرات تلفنی و تلگرافی یارماشاءالله و همراهان او را محرمانه سانسور کنند.<sup>۲</sup> در آن میانه مخابرات و مکاتبات یارماشاءالله با نایب‌حسین و سران ایل بیرانوند مورد توجه مخصوص مأموران بودند. ولی چون آنچه بین آنان رد و بدل می‌شد، به‌زبانی رمزی بود، مأموران از توجه مخصوص خود طرفی نمی‌بستند.

در جلسه‌های ملاقات و ثوق‌الدوله و یارماشاءالله که غالباً در باغ بیلاقی رئیس‌الوزراء واقع در روستای زرگنده در شمال شهر تهران صورت می‌گرفت، موضوع اصلی مذاکرات آن دو، مأموریت یارماشاءالله در گیلان بود. و ثوق‌الدوله در همان حال که از تماس‌های یارماشاءالله با رجال سیاسی مخصوصاً مخالفان خود نگران بود، در انتظار آماده شدن نیروهای دولتی برای حمله به دسته‌های نایبی، در اطاله مذاکرات می‌کوشید. و انمود می‌کرد که تصمیم دولت دایر بر گسیل داشتن یارماشاءالله به گیلان قطعی است، ولی پیش از اجرای آن، باید نایب‌بان وضع خود را در قبال دولت روشن کنند. وی بر سر اینکه نایب‌بان به صورت جنگجویان چریک، اجیر دولت شوند یا به عنوان مأمور دولت، در نیروهای نظامی دولت مستهلك گردند و همچنین بر سر حدود اقتدارات نظامی و اداری آنان در گیلان، بحث‌های

۱. مرتضی سیفی قمی تفرشی: نظم و نظمیّه در دوره قاجاریه، ص ۲۳۰.

۲. فولادوند: پیشین ۳۰ اردی بهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۹.

بی نتیجه پیش می‌کشید.

در یکی از جلسه‌ها و ثوق‌الدوله در ضمن تظاهر به موافقت با اکثر پیشنهادهای یارماشاءالله، موذیانہ نظر داد که چون مذاکرات روبه پایان است، خوب است نایب‌بان مقیم شهری همان‌طور که تمایل نشان داده‌اند، برای تفرج از شهری خارج شوند و چند به‌چند به راهنمایی مأموران دولتی از تهران دیدن کنند. اما متذکر شد که به منظور جلوگیری از هرگونه برخورد خشونت‌آمیز، نباید با اسلحه به تهران بیایند. چون نایب‌بان شهری از توقف ممتد خود در شهری ملول شده بودند، یارماشاءالله از آن پیشنهاد استقبال کرد و مقرر داشت که سرکرده‌های نایبی اسلحه افراد خود را موقتاً از آنان بگیرند و در انباری مستحکم نگهداری کنند.<sup>۱</sup> در همان حین و ثوق‌الدوله که با وجود پراکنده کردن نیروهای نایبی، بازهم از آنها اندیشناک بود، محرمانه به واحدهای دولتی در نزدیکی پایگاه‌های نایب‌بان در اطراف قم و سلطان‌آباد و اردستان و اصفهان و نایین و بزد و غیره و همچنین به واحدهای دولتی در تهران و گیلان و لرستان فرمان آماده‌باش داد.<sup>۲</sup> در نتیجه دسته‌های نایبی در شهری و اطراف قم و راه‌های کویر و حوالی کاشان بیش از پیش مورد مراقبت نیروهای دولتی قرار گرفتند، و اردوی سیار ژاندارمری که بر خلاف قرار خود، بعد از استراحت و تدارک خواربار، کاشان را ترک نگفته بود، نه تنها در شهر و حومه کاشان به گشت و مانور پرداخت،<sup>۳</sup> بلکه عوامل نفوذی حکومت کاشان را برای جاسوسی و خرابکاری علیه نایب‌حسین و نیرو و پایگاه او به کار واداشت. ضمناً ابراهیم خلیل‌تورزنی را که قبلاً بر اثر شرکت در توطئه قتل سران نایبی، از اردوی نایب‌بان اخراج شده بود، مأمور قتل نایب‌حسین کرد. او نیز محرمانه با یار پیشین خود، محمد رشیدالسلطان

۱. همان، سی‌ام اردی بهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۱۰.

۲. عبدالله مغیث‌الدوله امیرعلائی، به نقل اکبر عباسقلی راده نهرودی: مصاحبه.

مرداد ۱۳۶۳ ش.

۳. فولادوند: پیشین، ۳۰ فروردین ۱۳۴۷ ش. ص ۱۰.

سپه‌وری که پس از فاش کردن نقشه ترور سران نایبی، سخت مورد اعتماد نایب‌حسین قرار گرفته بود، تماس گرفت و از طرف مازور امیر سپاهی، فرمانده اردوی سیار ژاندارمری به او وعده داد که اگر حاضر به همکاری با اردوی سیار شود و برای کشتن یا به تله انداختن نایب‌حسین بکوشد، خود و وابسته‌گانش بر عفو و حتی امتیازات دولتی بزرگی دست خواهند یافت. در نتیجه رشیدالسلطان حاضر به همکاری شد و بر اثر آن، دوتن از نزدیکان خود را برای همدستی از گله‌پایگان فرا خواند. یکی از آن دو موسوم به حسین فلاخوصی و دیگری علی صولت ورزنه‌ای بود.<sup>۱</sup>

هنگامی که وضع نیروهای دولتی برای حمله به نایبیان به حد کفایت، رضایت‌بخش گردید، لحن وثوق‌الدوله در جلسه‌های مذاکرات او و یارم‌اشاءالله تغییر کرد، و در آخرین جلسه، وثوق‌الدوله به یارم‌اشاءالله که از درد دندان رنجور بود، اظهار داشت که می‌خواهد او را به جای آن که به فرماندهی نیروهای نظامی در گیلان بفرستد، حاکم یا والی ایالت دیگری، مثلاً اصفهان یا یزد یا فارس<sup>۲</sup> و یا حتی خراسان<sup>۳</sup> کند. یارم‌اشاءالله رندانه تظاهر کرد که تغییر محل مأموریت برای او اهمیتی ندارد، ولی رسانید که چون نایبیان ده‌ها سال در حال جنگ و ستیز بوده‌اند، کارهای نظامی بیش از مشاغل اداری برآزنده آنان است. اما وثوق‌الدوله با ناشکیبی تذکر داد که دولت می‌خواهد فقط شخص او را به حکومت یک ایالت بگمارد و اصلاً کاری برای اتباع او ندارد. با این وصف چون قرار است که در سراسر ایران ژاندارمری جایگزین دستگاه‌های قره‌سورانی شود، اتباع او که عموماً جزء این دستگاه‌ها بوده‌اند، شاید بتوانند به خدمت ژاندارمری درآیند، مشروط بر آن که قبلاً اسلحه و تجهیزات خود را به دولت تحویل دهند.

۱. امور علائی: پیشین،

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ فروردین ۱۳۴۷ ش، ص ۱۴ و ۵۴.

۳. احمد رستگار یغمائی: «خاطره‌ای از یاغی شدن نایب‌حسین کاشی و پسرانش»، مجله رحید، تیر ۱۳۵۷ ش، ص ۲۴۶.

یارم‌شاء‌الله از آن سخن احساس خطر کرد و برای تشخیص شدت خطر، معترضان‌ه پرسید که اگر همه نایب‌یان مایل به خدمت در ژاندارم‌ری نباشند، تکلیف چیست. توضیح داد که نایب‌یان سال‌ها در کوه‌ها و بیابان‌ها، دور از یار و دیار، راه‌داری کرده‌اند، با خان‌های قلدر و راهزنی‌های بیرحم جنگیده‌اند و در «دوره مه‌ساجرت» در مقابل اجنبی فداکاری‌ها کرده‌اند. بنابر این دولت که می‌گویند پدر ملت است، حق ندارد فرزندان خود را بی‌نان کند. خلع سلاح آن‌ها وقتی رواست که دولت آن‌ها را به کارهای مناسب بگمارد یا به آنان سرمایه بدهد تا به دلخواه خود، دنبال صنعتگری یا برزگری بروند. اگر هر نایبی برای شروع شغلی جدید، دست کم محتاج پانصد تومان سرمایه باشد، دولت باید پیش از خلع سلاح دو هزار نایبی، دست کم دو کرور پول به آن‌ها بپردازد. در پایان جلسه وثوق‌الدوله که موقع را برای اجرای آخرین مرحله دسیسه خود مناسب یافته بود، با خشونت خاطر نشان کرد که او برای نیل به مقاصد خود، حاضر به باج دادن نیست و حتی از تفویض مقام حکومت به یارم‌شاء‌الله منصرف شده است. آن‌گاه بالحنی تهدید آمیز گفت که آنچه حالا دولت قوی‌آمی خواهد خلع سلاح کامل نایب‌یان و خروج یارم‌شاء‌الله و نزدیکان او از خاک ایران است، و در جلسه فردا منتظر شنیدن تصمیم نهائی یارم‌شاء‌الله خواهد بود.<sup>۱</sup>

وثوق‌الدوله به خوبی می‌دانست که یارم‌شاء‌الله به عنوان مسئول مصالح دو هزار مرد جنگی و زنان و فرزندان آنان، نمی‌تواند با خلع سلاح نایب‌یان و نیز خروج سران نایبی از ایران موافقت کند. اما به قصد آن که با طرح آن دو موضوع، یارم‌شاء‌الله را به تمرد بکشاند و تمرد او را بهانه‌ای برای توجیه اعمال بعدی خود قرار دهد، به یارم‌شاء‌الله آن‌گونه تکلیف کرد.

یارم‌شاء‌الله در عصر همان روز با وجود درد دندان به منزل مدرسی شتافت

۱. امیرمهدی آریان‌پور: پیشین، ص ۱۴۸.

و در خلوت، جریان را شرح داد و راهنمایی خواست. قرار بر این نهاده شد که مدرس در آن باره کسب خبر و با یاران خود، مشاوره کند و صبح فردا بدو پاسخ دهد. پس یار ماشاءالله برای وثوق الدوله پیغام فرستاد که جلسه فردا را به دو روز بعد موکول کند، و بامداد فردا با نگرانی به خانه مدرس شتافت. مدرس که با گروهی از رجال منجمله محترم السلطنه اسفندیاری و حاج معین بوشهری و ممتاز الدوله مشغول مذاکره بود، او را به زیر زمین خانه خود برد و به طور خصوصی به او آگاهی داد که وثوق الدوله قطعاً به نیت نهانی نایبیان و نقشه حمله به تهران پی برده است و دیگر با آنان بر سر آشتی نخواهد بود، و در شرایط موجود، مصلحت یار ماشاءالله در ترك سریع تهران است. در نتیجه یار ماشاءالله پس از جدایی از مدرس و مشورتی کوتاه با نزدیکان خود، برای هشدار دادن به نایب حسین و فرماندهان دسته‌های نایبی در قم و حاشیه کویر و نیز سران ایل بیرانوند در لرستان، چند تلگراف رمز تهیه کرد و به تلگرافخانه فرستاد. سپس دو پسر خردسال خود - امیرعباس و امیراحمد - را به آچودان خود پهلوان رضا سپرد و او را مأمور کرد که فوراً آن دو را به شهری به میان دسته دو بیست نفری ببرد و به آرامی آن دسته را به حال آماده باش در آورد. آن گاه نزد مسنن الدوله دندان پزشکی که در دوره قیام رهایی ملی با او آشنا شده بود، رفت و از شر دندان مزاحم خود رست.<sup>۱</sup>

از آن سو وثوق الدوله به محض ختم آخرین جلسه ملاقات خود با یار ماشاءالله، از بیم آن که او به کاشان یا احياناً لرستان بگریزد،<sup>۲</sup> و دسته‌های پراکنده نایبی مجدداً به يك ديگر بپیوندند،<sup>۳</sup> مؤکداً دستور داد که مأموران دولت بیش از پیش، او و دسته‌های نایبی را زیر مراقبت قرار دهند و ارتباطات تلفنی و پستی و تلگرافی نایبیان را کاملاً قطع کنند. در نتیجه، سیم تلفن اقامتگاه یار ماشاءالله را قطع کردند و گناهی را به

۱. همان: ص ۱۵۰.

۲. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۷۶.

۳. بیانیه رئیس الوزرا (۱۵)، مورخ ۳۰ ذی القعدة ۱۳۳۷ ق.

گردن باد انداختند و ضمناً از رساندن نامه‌ها و تلگراف‌هایی که میان یارماشاءالله و نایب حسین و سران ایل بیران‌وند و فرماندهان دسته‌های نایبی مبادله می‌شدند، خودداری ورزیدند. بدین سبب تلگراف‌های اخیر یارماشاءالله هیچ‌گاه مخابره نشدند، و از آن‌پس هیچ خبری هم به وسیله نامه یا تلگراف یا تلفن به او نرسید.<sup>۱</sup>

یارماشاءالله در آغاز روز شنبه ۲۷ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ قمری با نزدیکان خود وارد چادر پذیرائی در باغ وثوق‌الدوله شد. قصد داشت که با تظاهر به موافقت با خواست‌های وثوق‌الدوله، زمینه ادامه مذاکرات را فراهم آورد و در آن حین با نایب‌ان شهرری از تهران بگریزد. در چادر، مشار‌الملک، وزیر مشاور و اعیان‌الملک، کفیل وزارت امور خارجه از او پذیرایی کردند و اطلاع دادند که رئیس‌الوزرا برای شرکت در جلسه کابینه، به شهر رفته و از آنان خواسته است که پیش از بازگشت او، با یارماشاءالله به مذاکره پردازند. سپس مذاکرات با صراحتی بیشتر از جلسه‌های پیشین در گرفت. آن دو پیشنهادهای وثوق‌الدوله را مبنی بر خلع سلاح فوری نایب‌ان و خروج سران نایبی از ایران تکرار کردند، و یارماشاءالله در ضمن گله‌گزاری از بی‌عدالتی‌های دیرینه دولت نسبت به نایب‌ان، خود را برای مذاکره در باره پیشنهادهای رئیس‌الوزرا آماده نشان داد.<sup>۲</sup> اما به این عذر که رئیس‌الوزرا غایب است و خود او هم بنا بر قرار قبلی، می‌بایست برای شرکت در مهمانی ناهار، به منزل مخبرالدوله برود، خواستار تعویق مذاکرات شد. نمایندگان وثوق‌الدوله موافقت نمودند، ولی برخلاف میل یارماشاءالله، شامگاه همان روز را برای ادامه مذاکرات تعیین کردند.

به هنگام غروب، یارماشاءالله به همراهی فرزند ارشد خود، امیر مهدی و علی محمد محقق‌الدوله و سید شجاع ابی‌زنی و افراد موکب خود، به چادر پذیرایی وثوق‌الدوله درآمد. وثوق‌الدوله پس از تعارفات معمولی، مذاکرات را به بعد از

۱. یار حسن منصور لشکر: یادداشت‌های منصور لشکر، برگ ۱۲۱.

۲. ایران، ۳۰ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲۰.

شام موکول کرد. ولی پس از صرف شام، ناگهان با اشاره وثوق الدوله که قبلاً تصمیم خود را در مورد یارماشاءالله گرفته بود، کلنل گلرپ (T. Gleerup)، رئیس سوئدی ژاندارمری در رأس چند افسردیگر وارد چادرشد و پس از آن که به یار ماشاءالله سلام نظامی داد و دست او را فشرد، به وسیله افسری که مترجم او بود، در ضمن عذرخواهی از یارماشاءالله، متذکر شد که به امر «حضرت اشرف، رئیس-الوزرا» مأمور توقیف اوست. آن گاه درحین که یارماشاءالله و وثوق الدوله را به باد دشنام گرفت و وثوق الدوله از چادرخارج شد، گروهی از گارد مخصوص وثوق الدوله که از مردان ارمنی تشکیل می شد و قبلاً افراد موکب یار ماشاءالله را درحین صرف شام غافلگیر و دستگیر کرده و در اطراف چادر و بالای بامهای دورباغ استقرار یافته بودند، به درون ریختند و بعد از ضبط محتویات جیبهای یارماشاءالله و همراهانش، آنان را با اتوموبیل رولزرویس و وثوق الدوله، تحت الحفظ به مقر ژاندارمری در باغشاه تهران بردند.<sup>۱</sup>

وثوق الدوله چون به دستگاه پلیس اعتماد کافی نداشت، جریان دستگیری یارماشاءالله و اطرافیان را به ژاندارمری ارجاع کرده بود. با این وصف، دستگاه نظیمه بیکار نماند، و به محض دستگیر شدن یار ماشاءالله، دسته بزرگی از پلیس که از اقامتگاه او مراقبت می کردند، بدان جا ریختند و هر کرا یافتند و هر چه را به دست آوردند، منجمله خزانة سیار یار ماشاءالله را ضبط کردند.<sup>۲</sup> اما به زودی واحدهای ژاندارم سر رسیدند و اموال و افراد و از آن جمله، یارحسن منصور لشکر را با خود بردند. سپس عمال و وثوق الدوله نامه ای خطاب به فرمانده دسته نایبمان در شهری و نیز به فرماندهان دسته های مستقر در قم و راه های کویر، دال بر لزوم تحویل دادن اسلحه و همکاری با ژاندارمری نوشتند و به مهر یارماشاءالله که از جیب او برداشته بودند، ممهور کردند و به ژاندارمری سپردند.<sup>۳</sup> پس بی درنگ دو اردوی بزرگ

۱. آریان پور: پیشین، ص ۱۵۴.

۲. ایران، ۲۹ ذی القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۳. امیر علائی: پیشین.

ژاندارم یعنی دو گروهان از هنگ باغشاه به فرماندهی یک سرگرد سوئدی و گردان غار و فشافویه به فرماندهی سلطان (سروان) صادق خان، خود را به شهری رساندند و با احتیاط، از دور، گرداگرد محل پایگاه نایب‌ان مستقر شدند.<sup>۱</sup> ولی نایب‌ان که پس از رسیدن پهلوان‌رضا، آماده جنگ شده بودند، به محض آگاهی از استقرار واحدهای ژاندارم در اطراف پایگاه، دست به تیراندازی هوایی زدند. ناچار سروان صادق خان به نشانه صلح، پرچم سفید برافراشت، و شخصاً به پشت در کاروان‌سرا رفت و نامه جعلی را تسلیم کرد. نایب‌ان پس از اندکی تردید، به مفاد نامه تمکین کردند و برخلاف میل خود، تن به خلع سلاح دادند.<sup>۲</sup> اما چون ژاندارم‌ها شروع به بازداشت آنان کردند، گروهی از نایب‌ان که هنوز خلع سلاح نشده بودند، ایستادگی ورزیدند. در نتیجه تیراندازی متقابل، تلفاتی بر هر دو طرف وارد آمد.<sup>۳</sup> این زدو خورد مجالی فراهم آورد تا عده‌ای از نایب‌ان از جنگ ژاندارم‌ها بگریزند. علاوه بر اینان، اکثر نایب‌انی که قبل از رسیدن پهلوان‌رضا به شهری، در ملازمت مأموران دولت به منظور گردش و تماشای تهران رفته بودند، قبل از دستگیر شدن، خریدار رهانیدند، و فقط معدودی از آنان به جنگ دولت افتادند.<sup>۴</sup> روی هم رفته دولت با وجود بسیجیدن همه نیروهای خود و گسیل داشتن دو اردوی بزرگ ژاندارم، بیش از ۱۱۲ تن از نایب‌ان تهران و شهری را به اسارت نگرفت.<sup>۵</sup> دوفورزند خردسال یارم‌اشاءالله نیز در میان دستگیرشدگان بودند. ولی به مناسبت خردسالی، پس از چند روز آزاد شدند.<sup>۶</sup>

۱. ایران، ۳۰ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۲. اسدالله خرازی: پاسخ به پرسش‌نامه، مهر ۱۳۵۵ ش.

۳. ایران، ۲۹ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۴. ایران، ۳۰ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۵. بیانیه رئیس‌الوزراء، مورخ ۳۰ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق.

۶. ایران، ۵ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

باند و ثوق الدوله که بر اثر شایعه‌سازی‌های اشراف کاشان، نایب‌بان را صاحب گنج‌های فراوان پنداشته و برای دستیابی بر آنها و نیز اسلحه‌خانه‌های مخفی و صندوق اسناد نایب‌بان بی‌تاب بود، چند مفتش ورزیده رازیر نظر صارم الدوله مأمور بازجویی از نایب‌بان کرد. صارم الدوله شخصاً در فریفتن و جلب همکاری سرکرده‌های نایبی کوشید و مخصوصاً به پهلوان رضا وعده داد که اگر نهانگاه‌های اموال و سلاح‌ها و اسناد را فاش کند و ضمناً در حضور روزنامه‌نویسان پرده از «اعمال سوء» یار ماشاء الله و نایب‌حسین و منجمله روابط آنان با خارجیان و مخالفان «دولت قانونی» بردارد، آزاد خواهد شد. اما پهلوان رضا حتی پس از شکنجه، همانند سایر سرکرده‌ها، تن به همکاری نداد. پس به اعدام تهدیدش کردند و به زندان باغشاه تحویلش دادند.<sup>۱</sup> مطابق نقشه دقیقی که باند و ثوق الدوله تنظیم کرده بود، مأموران پس از بازداشت یار ماشاء الله و دستگیری ندیمان و افراد موکب او و نایب‌بان شهرری، گروهی از رجال سیاسی مخصوصاً طرفداران مدرس را تحت نظر قرار دادند<sup>۲</sup> و در همان حال جمعی از کاشانیان تهران‌نشین و طرفداران تهرانی نایب‌بان و از آن جمله، حاجی‌قنبر، معتمد عیاران و ورزشکاران و مرشد حسن دالاندار، نماینده زورخانه‌دارها را موقتاً دستگیر کردند.<sup>۳</sup> سپس به بهانه یافتن اسلحه، به خانه‌های برخی از دوستان نایب‌بان ریختند و اموال آنان را مورد تجاوز قرار دادند. حتی نسخه‌های چاپی منظومه حماسه فتح‌نامه نایبی، سروده منتخب السادات یغمائی را که در همان زمان در تهران به چاپ رسیده بود، در چاپخانه ضبط کردند.<sup>۴</sup>

از سوی دیگر باند و ثوق الدوله که با موافقت مقامات انگلیسی، تلگرافخانه‌های انگلیس در کاشان و قم و سایر مراکز حاشیه کویر و همچنین تلفنخانه‌های معدود

۱. خرازی: پیشین.

۲. رضاقلی مفتش، به نقل محمود عین‌الوزاره سلطانی: مصاحبه، تهران، تیر ۱۳۱۲ ش.

۳. ایران، اول ذی‌الحجه ۱۳۳۷، ص ۱.

۴. مفتش: پیشین.

آن سامان را کنترل می‌کرد، مانع از آن شد که دسته‌های نایبی مستقر در حوالی قم و کاشان و واحدهای راهدار مستقر در سایر نواحی حاشیه کویر، به‌هنگام، از دستگیری یارم‌اشاءالله آگاه شوند. از این گذشته باند وثوق الدوله به قصد گرفتار کردن دسته‌های نایبی، دست به تکرار خدعه‌ای که در مورد دسته‌های نایبی شهرری به کار بسته بود، زد و اعلامیه‌هایی جعلی که به مهر یارم‌اشاءالله ممهور شده بودند، نزد دسته‌های پراکنده نایبی ارسال داشت. در این اعلامیه‌ها از طرف یارم‌اشاءالله تصریح شده بود که چون به زودی دستگاه قره‌سورانی نایبی و ژاندارمری دولتی بد صورت سازمان یگانه‌ای در خواهند آمد، باید همه افراد قره‌سوران برای حفظ امنیت راده‌ها و روستاها، از افسران ژاندارمری فرمان‌برندوباً «برادران ژاندارم» خود همکاری کنند. ارکان حرب ژاندارمری همراه با ارسال اعلامیه‌ها، به اردوی سیار ژاندارمری در کاشان و واحدهای ژاندارم که جای جای در حوالی قم و اردستان و سلطان‌آباد و اصفهان و نایین و یزد استقرار داشتند و محتاطانه دسته‌های قره‌سوران نایبی را می‌پاییدند، تعلیم داد که هر یک با اشغال محل‌های حساس، به آرامی ارتباط دسته‌های نایبی را قطع، و زمینه محاصره آن دسته‌ها را فراهم کنند و سپس با ارائه اعلامیه‌ها، نایبیان را به همکاری و تسلیم بخوانند.<sup>۱</sup>

در همین ایام ده سواری که به فرماندهی بهادر نظام از جانب یارم‌اشاءالله، از بیراهه و به‌طور محرمانه برای جنبش گیلان اسلحه برده بودند، به‌دام دولت افتادند. این سواران پس از تحویل اسلحه، برای الحاق به موکب یارم‌اشاءالله در تهران، راه بازگشت پیش گرفتند و به امید آن که عبور آنان مایه سوءظن مأموران دولت نشود، برنج وزغال بر قاطرهای خود بار کردند و از راه معمولی رهسپار تهران شدند. اما در نزدیکی تهران به ژاندارم‌ها برخوردند و چون از دستگیری یارم‌اشاءالله بی‌خبر بودند، توضیح دادند که از طرف سردار جنگگ یارم‌اشاءالله برای آوردن برنج وزغال به مازندران رفته‌اند و اکنون نزد او به تهران باز می‌گردند. البته همین سخن کافی بود که همه دستگیر و به زندان باغشاه فرستاده شوند.<sup>۲</sup>

۱. امیرعلائی: پیشین.

۲. ایران، ۸ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۱.

نایبیان عموماً در زندان با متانت رفتار می‌کردند. برخی از افسران ژاندارم به سبب همدردی با نایبیان یا از ترس انتقامجویی نایب‌حسین، آن‌چنان که وثوق‌الدوله می‌خواست، بر نایبیان مخصوصاً یارماشاءالله که مانند برخی از یاران خود، در زندان مجرد به سر می‌برد، فشار وارد نمی‌کردند و می‌کوشیدند که به آنان خوراک کافی و حتی توتون و تنباکو و تریاک برسانند.<sup>۱</sup> ولی آنان در بند خوراک و دخانیات نبودند و حتی یارماشاءالله با وجود عادت دیرینه، لجوجانه از استعمال تریاک خودداری کرد و با این عمل، همگان را به شگفت انداخت.<sup>۲</sup>

به‌زودی در زندان باغشاه، بازپرسی از یارماشاءالله و نزدیکان او به وسیله برخی از افسران ژاندارم می‌که مورد اعتماد وثوق‌الدوله بودند، آغاز شد. وثوق‌الدوله که هنگام زندانی کردن نایبیان، بر خزانه سیار یارماشاءالله دست یافته بود، آزمندانه در آرزوی تصاحب گنجینه‌هایی که به نایبیان نسبت می‌دادند، می‌سوخت.<sup>۳</sup> از این گذشته، یافتن اسلحه‌خانه‌های مخفی و صندوق اسناد نایبیان و کشف روابط آنان با دولت شوروی و مخالفان کابینه مخصوصاً مدرسین و جنگلیان را هم برای بقای کابینه خود لازم می‌دانست. اما نایبیان در برابر سیل سؤالات بازپرسان و وثوق‌الدوله سکوت می‌کردند، و یارماشاءالله کراراً به بازپرسان می‌گفت که آنچه نایبیان به وثوق‌الدوله خواهند داد، گنج نیست، گلوله گرم است.<sup>۴</sup> وثوق‌الدوله در برابر رفتار نامطلوب نایبیان، از سر کینه و به امید سود، امور زندانیان را مستقیماً زیر نظر خود گرفت.<sup>۵</sup> دو تن از مأموران ورزیده نظمی را در بازجویی‌های ژاندارم‌مصری شرکت داد. آن دو تن هم بی‌تأمل نایبیان را مورد شکنجه‌های گوناگون قرار دادند و به این بهانه که ممکن است مخالفان دولت، نایبیان را فرار دهند، هر شب یارماشاءالله را

۱. ایران، ۲ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۲. عبدالصمد فقیه، به نقل خرازی؛ پیشین.

۳. احمد کسروی: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، جلد ۲، ص ۸۲۵.

۴. فقیه؛ پیشین.

۵. ایران، ۳۰ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

همانند برخی از سرکرده‌ها و عیاران برجسته، با دستبند فلزی به بستر می‌فرستادند.<sup>۱</sup> در نتیجه یارماشاءالله که بر اثر عفونت پایه دندان کشیده شده، رنجور و تبار بود، به سرعت ناتوان‌تر، و سرانجام بستری شد. با این وصف نه او و نه دیگران متانت و استقامت روحی خود را نباختند و به پرسش‌های گنج‌جویان، پاسخ‌های رضایت‌بخش ندادند.<sup>۲</sup>

چون تلاش مأموران وثوق‌الدوله به جایی نرسید، گلرپ، رئیس سوئدی ژاندارمری نزد یارماشاءالله رفت و با احترام، علت خودداری او از پاسخ‌گفتن به مأموران را پرسان شد. یارماشاءالله پاسخ داد که او فقط در محکمه صالحه‌ای که جویای عدالت باشد، سخن خواهد گفت، نه به مأمورانی که فقط سراغ مال و اسلحه و اسناد را می‌گیرند. آن‌هم بازبان شکنجه. گلرپ تذکر داد که مطابق رویه مرسوم، تا بازپرسی صورت نپذیرد، مجلس محاکمه تشکیل نمی‌شود. آن‌گاه وعده کرد که به هر فشار و شکنجه‌ای خاتمه دهد و از یارماشاءالله اجازه خواست که برای تدارک مقدمات محاکمه، بازپرسان منصفی نزد او بفرستد. در پی موافقت یارماشاءالله، ساعتی بعد گلرپ با سه افسر ژاندارم - دوسرگرد و یک ستوان - نزد یارماشاءالله بازگشت و پس از معرفی افسران، شروع بازپرسی را اعلام داشت. بازپرسی بیش از سه ساعت به طول کشید و در طی آن، یارماشاءالله با لحنی مؤثر در موضوعات گوناگونی که بازپرسان پیش کشیدند، سخن گفت. ولی به زبان کسروی، «از دادن آگاهی‌هایی، خود رازی نشان می‌داد.»<sup>۳</sup>

مطابق روایت‌های افسران ژاندارمری، یارماشاءالله درباره روابط خود با مدرس و کوچک خان فقط اظهار داشت که از سال‌ها پیش به مدرس ارادت داشته و با ستایش به کوچک خان و پاکبازانی چون او نگریسته است. درباره ارتباط نایب‌بان

۱. ایران، ۲ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۲. مفتش: پیشین.

۳. کسروی: پیشین، ج ۲، ص ۸۲۶.

با خارجیان و حقوق‌گیری از آلمانیان در دوره مهاجرت (دوره قیام رهایی ملی) یادآوری کرد که نایبیان سال‌ها به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با قدرت‌های انگلیسی و روسی جنگیده‌اند و در دوره قیام رهایی ملی، شش صدتن از آنان به‌دعوت کمیته دفاع ملی، علیه نیروهای روسی و انگلیسی با مقامات آلمانی و عثمانی همکاری کرده‌اند و مانند همه افراد و دسته‌های مهاجر، برای هزینه خود، از حکومت موقت ملی ایران که بودجه آن به وسیله متحدان آلمانی آن تأمین می‌شد، حقوق گرفته‌اند. درباره اسناد محرمانه و اسلحه‌های مخفی نایبیان، اشاره کرد که اگر موضوع مخفی یا محرمانه‌ای در میان باشد، او هم مانند سایر نایبیان، حق افشاء آن را ندارد. درباره اتهام تجاوز به جان و مال مردم توضیح داد که نایبیان همواره در کنار مردم ساده بوده‌اند و به برکت محبت و مساعدت صادقانه مردم، توانسته‌اند مدت پنجاه سال در مقابل ظلم بایستند. آن‌ها که نایبیان را متهم به تجاوز بر جان و مال خود می‌کنند، از مردم نیستند، از اعیان و دولتیان و خارجیان‌اند، همان‌ها هستند که همیشه به ملت، منجمله به نایبیان ستم ورزیده‌اند و مثلاً بارها برای کشتار نایبیان دست به اردو-کشی زده‌اند، ده‌ها بار برای ترور رهبران نایبی توطئه کرده‌اند، بارها کاشانه‌های نایبیان را ویران کرده‌اند، بارها زنان و حتی بچه‌های نایبی را بی‌ترحم لگدمال کرده‌اند. مسلم است که نایبیان هم در مقابل ظلم ساکت ننشسته‌اند و در موارد متعدد با همه امکانات خود، با ظالمان، با دولتیان و اعیان درافتاده‌اند، تجهیزات و اسب‌هایشان را به غنیمت برده‌اند، کاروان‌های اسلحه و امتعه آنان را ضبط کرده‌اند، از آنان غرامت گرفته‌اند... درباره دفینه‌های نایبیان توضیح داد که اصلاً دفینه‌ای در میان نیست، و نایبیان در سراسر دوره طغیان خود، هیچ وقت در بند مال‌اندوزی نبوده‌اند و هرچه از راه دکانداری و برزگری و قالی‌بافی و قره‌سورانی به دست آورده‌اند، بی‌مضایقه با مردم فقیر خورده‌اند، به‌طوری که مثل همه فقیران، غیر از وسایل ابتدائی معاش، چیزی ندارند. تمام دارایی جماعت نایبی که مطابق رسم ایلی، در اختیار رؤسای طایفه نایبی بوده است، چیست؟ يك عده خانه و کلبه برای

سکونت صدها مرد و زن و بچه ، يك عده دكان و مزرعه محقر برای ارتزاق آنها، يك عده قراولخانه و قلعه برای قره‌سوران‌های نایبی در راه‌ها و کوه و کمرها، قسمت عمده همین بضاعت مزجات هم مطابق وقفنامه‌ای که در محضر روحانیان معتبر کاشان تنظیم شده است، از طرف نایبیان به صورت موقوفه عام درآمده است.<sup>۱</sup>

بدیهی است که این بازپرسی به هیچ‌روی برای وثوق‌الدوله خوشایند نبود.<sup>۲</sup> یارم‌اشاء‌الله گذشته از آن که انتظارات او را بر نیاورد، با اصرار خود برای تشکیل مجلس محاکمه، مایه نگرانی او گردید. وثوق‌الدوله با محاکمه یارم‌اشاء‌الله اصلاً موافقت نداشت. زیرا اولاً می‌ترسید که در جریان محاکمه، پرده از بستگی‌های او و مقامات انگلیسی با دسته‌های راهزن برداشته شود، وثانیاً سیاست او و مخصوصاً عقد پیمان تحمیلی انگلیس بر ایران، مورد انتقاد قرار گیرد. از این رو صریحاً به یارم‌اشاء‌الله پیغام داد که تنها اگر اطلاعات مورد انتظار دولت را در اختیار بازپرسان او بگذارد و به جرائمی که به عنوان «یاغی» مرتکب شده است، اعتراف کند و از او عفو بخواند، از مرگ خواهد رست. یارم‌اشاء‌الله پاسخ داد که «نه به شغال باج می‌دهد» نه یاغی‌گری را جرم می‌داند و نه از موجود وطن‌فروشی که حتی حرمت قرآن را نگاه نمی‌دارد، عفو می‌خواهد. از مرگ هم پروایی ندارد.<sup>۳</sup>

دستگیری یارم‌اشاء‌الله به محض آن که خبر آن منتشر شد، تهران را تکان داد. بسیاری از مردم مخصوصاً تندروان برآشفتنند و طرفداران شبنامه‌ها منتشر کردند و وثوق‌الدوله را به جرم لگدمال کردن قرآن و رفتار نامردانه با مهمان و برقراری استبداد، به باد حمله گرفتند و حتی به مرگ تهدید کردند. سیاستمداران مخالف وثوق‌الدوله مخصوصاً یاران مدرس سخت ناراحت شدند و برخی از آنان برای

۱. امیر علائی: پیشین.

۲. ایران، ۴ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۱.

۳. امیر علائی: پیشین.

آزاد کردن یارمشاءالله به تلاش افتادند و چون مجلس شورای ملی تعطیل بود، راه نجات او را صرفاً استمداد از احمد شاه که در اروپا به سر می‌برد، دیدند. پس باتلگراف باشاه تماس گرفتند و او را بر آن داشتند که فوراً وثوق الدوله را از اعدام یارمشاءالله بر حذر دارد.<sup>۱</sup> اما وثوق الدوله برای جلوگیری از ادامه غلیان افکار عمومی و هم برای خنثی کردن حکم احمدشاه، اعدام سریع یارمشاءالله را از دیوان حرب ژاندارمری خواست و سپس مدعی شد که حکم تلگرافی احمدشاه پس از اعدام یارمشاءالله به دست او رسیده است.<sup>۲</sup>

در بامداد شنبه سوم ذی‌الحجه یارمشاءالله که از درد و تب می‌سوخت، پس از ملاقات با فرزند زندانی خود، امیر مهدی و تهیه وصیتنامه، در ملازمت بیش از صد ژاندارم و افسر، زندان را ترک گفت. او را با یک درشکه به اداره نظمیة واقع در میدان توپخانه بردند. پهلوان رضا عصار، آجودان وفادار او را هم بادرشگه دیگری در پی او گسیل داشتند. در میدان توپخانه جمعیت کثیری گرد آمده و مانع عبور وسائط نقلیه یعنی اتوموبیل‌ها و واگون اسبی و درشکه‌ها شده بودند.

در اداره نظمیة یارمشاءالله و آجودان او را در اتاقی مجاور میدان توپخانه که داری در آن برپا شده بود، نشانند، و افسران ژاندارم و پلیس بار دیگر از آن دو در باره نهانگاه‌های نایبمان آگاهی خواستند،<sup>۳</sup> و چون به نتیجه‌ای نرسیدند، آنان را به اعلام وصایای خود دعوت کردند. به گواهی صورت مجلس اداره نظمیة که سال‌ها بعد، با موافقت سرلشکر عبدالرحیم ضرابی، رئیس کل شهربانی آن زمان در اختیار نایبمان قرار گرفت، یارمشاءالله وصیتنامه‌ای را که قبلاً تهیه کرده بود، تسلیم داشت و توضیح داد که در آن وصیتنامه علاوه بر انتظارات و توصیه‌های سیاسی خود، آنچه را برای نایبمان و مخصوصاً در مورد تحصیل فرزندانش خواستار است، مرقوم داشته

۱. عبدالحسین ملك المورخین سپهر: ذقایع یومیة، جلد ۲۲، ص ۱۷۱.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ اردی بهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۱۵.

۳. ایران، ۲ ذی‌الحجه ۱۳۴۷ ق، ص ۱.

است، و تنها خواهش شخصی او از دولت بیدادگری که نامردانه او را محکوم به مرگ کرده، این است که او را در کنار آرامگاه ستارخان سردار ملی، واقع در باغ طوطی، در جوار زیارتگاه حضرت عبدالعظیم (در شهر ری) به خاک سپارند.<sup>۱</sup> سپس پهلوان رضا به عنوان وصیت، تقاضا کرد که از قول او از ورزشکاران و عیاران باشرف ایران بخواهند که هر روزه در دم شروع ورزش، سه بار به وطن فروش اجنبی پرست عهدشکن قرآن سوز لعنت بفرستند. آن گاه از متصدیان اعدام خواست که او را پیش از سردار جنگ یار ماشاءالله اعدام کنند تا شاهد مرگ آقای خود نباشد.<sup>۲</sup>

چون پهلوان رضا را به پای دار بردند، فریاد زد: «بگذارید من يك مرتبه ديگر سردارم را ببینم» و با موافقت مأموران به جانب اتاق بازگشت و در برابر یار ماشاءالله تعظیم کرد و آخرین سخن خود را گفت. «خطاب به سردار کاشی می گوید: سردار، پهلوان رضا وفاداری خود را تا این جا رسانید. اینک می رویم. سردار، خدا حافظ. در این جا [سردار] فقط جواب می دهد: من هم به دنبال تو خواهم [آمد].»<sup>۳</sup>

پس از جان دادن پهلوان رضا، یار ماشاءالله در میان چهار پاسبان به میدان پانهاد. با آن که تب و درد و فشار زندان او را لاغر و ضعیف کرده بود، می کوشید که صلابت خود را حفظ کند. بنابر روایت خانم فخر ایران سپهری، دختر ملک - المورخین سپهر که در آن روز از واگون اسبی متوقفی که می بایست او و خواهرانش را به مدرسه برساند، تصادفاً شاهد واقعه شد، به محض ظاهر شدن یار ماشاءالله، هیاهوی عظیمی در میان جمعیت پدید آمد. گروهی مزدور که به وسیله عمال وثوق الدوله و دشمنان کاشانی نایبمان اجیر شده بودند، در ستایش وثوق الدوله و علیه یاغی گری و شورش شعار سردادند. ولی فریادهای اعتراض آمیزی که از هر سو برخاستند، شعار-

۱. دوسیه نایب حسین و ماشاءالله خان کاشی و اتباع، اداره نظمی، تهران.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ اردی بهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۹.

۳. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۸۵.

دهندگان را ساکت کردند، و متعاقب آن پاسبانان و ژاندارم‌های گرداگرد میدان، تهدیدکنان به داخل جمعیت ریختند.<sup>۱</sup> یارم‌شاءالله درحالی که به سوی دار می‌رفت، بادقت به این سوی و آن سوی می‌نگریست و گویی می‌خواست شعاردندگان را بشناسد.<sup>۲</sup> هنگامی که تناب دار را برگردن او انداختند، در میان سکوتی که ناظران را فراگرفت، فریاد «زنده باد حضرت اشرف رئیس‌الوزرا» از حلقوم مزدوران برخاست. ولی بی‌درنگ یارم‌شاءالله با تمام نیرو فریاد کشید: «مرده باد و ثوق الدوله خائن! زنده باد ملت!»<sup>۳</sup>

بدین ترتیب توطئه و ثوق الدوله و مقامات انگلیسی برای نابودی رهبر مدبر نایبیان جامه عمل پوشید. سر پرسی کاکس، سفیر انگلیس در ایران در این باره در ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹ شادمانه به ارل کرزن (Earl Curzon)، وزیر امور خارجه کشور خود چنین نوشت: «ژاندارمری پس از مصادمه‌ای با سواران او، آنان را به زور خلع سلاح کرد. ماشاءالله خان و آجودان او چند روز بعد اعدام شدند.»<sup>۴</sup>

بازگردیم به کاشان. پس از رفتن یارم‌شاءالله به تهران، نایب حسین که با جنگجویان خود در پایگاه فرح آباد استقرار یافته بود، مراقب اردوی سیار ژاندارمری و در انتظار نتیجه مذاکرات یارم‌شاءالله و ثوق الدوله بود و منظم‌آه و وسیله تلگراف و نامه، ارتباط خود را با یارم‌شاءالله حفظ می‌کرد. اما به زودی حوادثی مانند عدم خروج اردوی سیار از کاشان و مبادرت آن به گشت و مانورهای نظامی در داخل و خارج شهر، نایب حسین را نگران گردانید. در هفته آخر ماه ذی‌القعدة بر اثر قطع ارتباط تلگرافی و پستی او و یارم‌شاءالله، بر نگرانی او افزود، و چون خبردار شد که

۱. فخر ایران سپهری: مصاحبه، تهران، خرداد ۱۳۶۰ ش.

۲. ایران، ۴ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۱.

۳. فخر ایران سپهری: پیشین.

۴. پرونده شماره HN 04546, 371,3863 Fo، اداره اسناد عمومی

تلگرافچی کاشان به دستور مقامات انگلیسی، برخلاف وجدان حرفه‌ای، از مخابره تلگراف‌های اخیر او خودداری کرده است، به خشم افتاد و امر به بریدن یکی از دو گوش او کرد.<sup>۱</sup> پس از آن در روز ۲۶ ذی القعدة دو چابکسوار زبده برای خبرگیری از احوال یار ماشاءالله به تهران گسیل داشت. اما پیش از بازگشت آن دو، بر اثر خبرهایی که جاسوسان نایبی در باره نقل و انتقال‌های محرمانه نیروهای دولتی در حوالی قم و سلطان آباد و اردستان و اصفهان و نایین و یزد به اوردند، بدو خامت اوضاع پی برد. به گواهی یار امیر (امیر جنگگ) که خود در کنار نایب حسین بوده است، نایب حسین بی درنگ با سر کرده‌های واحدهای نایبی کاشان به شور نشست. شورا حمله نیروهای دولتی به نایب‌یان را محتمل یافت و برای مقابله با آن حادثه احتمالی، سه پیشنهاد کرد: پیشدستی و شبیخون به اردوی سیار، استقرار در دژ کهرشاهی و دفاع در برابر هجوم اردوی سیار، و عقب‌نشینی در برابر پیشروی احتمالی اردوی سیار تا زمانی که خبرهای مطمئنی در باره یار ماشاءالله برسد. نایب حسین جنگ نایب‌یان با نیروهای دولتی را - چه تدافعی و چه تهاجمی، چه در شهر و روستاهای کاشان و چه از دژ کهرشاهی - به منزله طغیان علنی علیه دولت دانست و به دو دلیل مقرون به مصلحت نشمرد: اولاً یار ماشاءالله را اسیر یا گروگان در دست دولت می‌دید و نمی‌خواست با اعمال خشونت آمیز، بروخامت وضع او بیفزاید. ثانیاً با توجه به پراکنده بودن نیروهای نایبی در شهر ری و قم و راه‌های کویری، از آن بیم داشت که با اردوی سیار ژاندارمری که به توپخانه سنگین و اتوموبیل‌های زره‌پوش مجهز بود، مقابل شود. از این رو با جلب موافقت شورا، مقرر داشت که نایب‌یان کاشان تا روشن شدن وضع یار ماشاءالله، از هر گونه برخورد با اردوی سیار پرهیزند و در صورت پیشروی اردوی سیار به سوی فرح آباد، آن جا را تخلیه کنند. همچنین مقرر داشت که نایب‌یان قم و حاشیه کویر هر چه زودتر به کاشان برگردند و با افزودن بر قدرت نایب‌یان کاشان، دولت را از زیاده‌روی بترسانند.<sup>۲</sup>

۱. کسروی: پیشین، جلد ۲، ص ۸۲۲.

۲. یار امیر (امیر جنگگ): مصاحبه، آذر ۱۳۲۱ ش.

برای ابلاغ حکم نایب حسین به نایبیان قم و سایر نواحی کویری مبنی بر بازگشت سریع ولی بی سروصدای آنان، چند چابکسوار شتابانه کاشان را ترك گفتند. اما تلاش‌های چابکسواران نایب حسین برای تماس گیری با واحدهای پراکنده نایبی در تهران و قم و سایر نواحی کویری بی نتیجه ماند. زیرا قبل از رسیدن آنان به مقصدهای خود، در شامگاه روز ۲۷ ذی القعدة یار ماشاء الله و ملازمانش در تهران و شهرری دستگیر شدند و سپس عموم واحدهای نایبی نواحی کویری هم که به محاصره ژاندارم‌ها در آمده بودند، به احترام اعلامیه‌ای که دولتیان جعل و به مهر یار ماشاء الله مهور کرده بودند، ژاندارم‌ها را به پایگاه‌های خود راه دادند و سپس اکثراً به وسیله آنان خلع سلاح و گرفتار شدند. فقط معدودی از واحدها با ژاندارم‌ها به زد و خورد پرداختند و عده‌ای از افراد آنها توانستند به سوی کاشان بگریزند. در همان حین اردوی سیار به امید آن که فرح آباد را محاصره کند و با ارائه اعلامیه جعلی، دسته‌های نایب حسین را به تسلیم وادارد، شبانه از چند سو به حرکت درآمد. ولی یکی از چوپانانی که به نایبیان خبر می‌رساندند، نایب حسین را از حرکت اردو آگاه گردانید. پس دسته‌های نایبی مطابق تصمیم قبلی نایب حسین به سرعت فرح آباد را به قصد کوهستان‌های قمصر تخلیه کردند<sup>۱</sup>، و چون نمی‌خواستند ذخایر اسلحه و مهمات و خواربار آنها به دست مهاجمان افتد، پیش از ترك فرح آباد، مخزن‌های ذخایر خود یا به قول مقامات دولتی، انبار اموال «مسروقه و غارتی» را منفجر کردند<sup>۲</sup>.

روز ۲۹ ذی القعدة اردوی سیار به نزدیکی فرح آباد رسید و با آن که از خروج نایبیان باخبر شده بود، از سر بیمزدگی، آنجا را از دور زیر آتش توپخانه

۱. فقیه: پیشین.

۲. باقر بقائی: «خاطراتی از نایب حسین و ماشاء الله خان کاشی»، مجله وحید، ۱۵

بهمن - ۱۵ اسفند ۱۳۵۲ ش، ص ۹.

۳. ایران، ۱ ذی الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۱.

سنگین گرفت و سپس محاصره کرد و سرانجام با احتیاط، داخل آن شد. اما نایبیان به سرعت به جانب قمصر شتافتند، و نایب حسین برای پراکنده کردن واحدهای ژاندارم و مخصوصاً برای خنثی کردن یا کم اثر کردن قدرت توپخانه و نیروی موتوری آنها، فرمان داد که دسته‌های نایبی (که هر کدام از بیست تا چهل عضو داشتند) از یک دیگر جدا شوند و به‌طور پراکنده در مواضع کوهستانی استقرار یابند. می‌بایست دسته‌های نایبی مطابق نقشه نایب حسین، برای استقرار در کوهستان اردل در غرب نَشَلُج و کوهستان کرکس در جنوب غربی نطنز و کوهستان کرگز در جنوب قمصر، در پهنه‌ای گسترده - از هنجن و ابیانه و قهرود و کاموت استرک و نیاسر و اردهال - پراکنده شوند، و هر یک مستقلاً به تهیه آذوقه برای افراد و علوفه برای اسبان بپردازند.<sup>۱</sup> وظیفه برقراری ارتباط میان دسته‌ها به یک گروه از عیاران واگذار شد.<sup>۲</sup> افراد این گروه نقش مهمی برعهده داشتند. زیرا می‌بایست از طرفی متهورانه به واحدهای ژاندارم نزدیک شوند و درباره آنها تجسس کنند، و از طرف دیگر اوامر نایب - حسین را در مورد راهنمایی و هماهنگی، به دسته‌های نایبی دور و نزدیک او ابلاغ کنند. به تصریح سلطان مغیث الدوله امیر علائی، معاون فرمانده اردوی سیار، نایب حسین خود با دو تن از فرزندانش - یار امیر و یار رضا - و یک دسته عیار بیست نفری که دو تن از آنان ملازمان مخصوص او بودند، حرکت می‌کرد. اما رشید - السلطان سوری که برای برخورداری از عفو و امتیازات دولتی، به امیر سپاهی، فرمانده اردو دست همکاری داده بود و خیال تصاحب خزانه سیار نایب حسین را هم در سر می‌پخت، بالطایف الحیل گوناگون و مخصوصاً با این ادعا که او و یارانش کوره‌راه‌های کوهستان‌های گلپایگان و محلات را گام به گام می‌شناسند، توانست با دسته خود به دسته نایب حسین بپیوندد. دسته رشید السلطان شامل بیست و پنج تن سوار بود. هم‌دستان رشید السلطان یعنی علی صولت و حسین فلاخوصی نیز دسته

۱. امیر جنگک: پیشین.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ اردی بهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۱۱.

رشیدالسلطان را همراهی می کردند.<sup>۱</sup>

ژاندارم‌ها پس از آن که در فرح آباد با پایگاه تخلیه شده و مخزن‌های منفجره شده روبه‌رو گردیدند، سخت به خشم افتادند و شتابانه با توپ و زره‌پوش در پی نایبیان به حرکت درآمدند.<sup>۲</sup> ارکان حرب اردوی سیار می‌پنداشت که عمده قوای نایبی، خود را از نطنز به سمت کویر خواهد کشانید و مطابق معمول، در آن جانبروهای دولتی را به مخاطره خواهد انداخت و آن‌گاه خود در دژ کهرشاهی استقرار خواهد یافت و با انبارهای پر از آذوقه و مهمات آن، مدت‌ها در برابر هجومی مقاوم خواهد ماند.<sup>۳</sup> پس با تلگراف از واحدهای ژاندارم مستقر در اردستان خواست که به جانب نطنز و سر راه دژ کهرشاهی بتازند. بعد از آن اردوی سیار را به سه بخش کرد: بخشی را برای محافظت کاشان در آن شهر نگاه داشت، بخشی را در پی دسته‌های نایب‌حسین به کوهستان‌های جنوب کاشان فرستاد، و بخشی را فوراً برای اشغال دژ کهرشاهی گسیل کرد. اردوی مأمور اشغال دژ، دست به محاصره آن زد. «پناهگاه افسانه‌ای را به محاصره خود درمی‌آورد و بدین وسیله، راه نفوذ نایب را به دژ کهرشاهی مسدود و قطع می‌کند.»<sup>۴</sup> اردوی اشغالگر که با تیراندازی شدید مدافعان دژ مواجه شد، با ارائه اعلامیه جعلی یارم‌شاءالله، مدافعان را مردد و سرانجام از دفاع منصرف کرد و پس از اشغال دژ، برای دستیابی بر گنجینه‌های تخیلی خود، به ویران کردن بناهای دژ پرداخت.<sup>۵</sup>

مقارن این حمله‌ها، به دستور دولت، خبر دستگیری یارم‌شاءالله و ملازمان او و سپس خبر قتل یارم‌شاءالله به مردم کاشان اعلام، و حکومت نظامی به ریاست

۱. امیر علائی: پیشین.

۲. ایران، ۳۰ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۳. ایران، ۳ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۴. فولادوند: پیشین، ۳۵ اردی‌بهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۱۲.

۵. ایران، ۲ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

سلطان مغیث الدوله در آن شهر برقرار شد.<sup>۱</sup> به موجب اعلامیه فرمانده اردوی سیار، هر گونه تجمع و فعالیت اجتماعی قدغن، و ساعات عبور و مرور در شهر محدود شد. در پی اعلامیه فرمانده اردوی سیار، حاکم نظامی که ظاهراً از نافرمانی مردم و حتی دولتیان کاشان نگران بود، اعلامیه‌ای صادر کرد و صریحاً اعلام داشت که مردم و از آن جمله، مأموران نظمیه باید هر گونه سلاح گرم را که در اختیار دارند، در ظرف چهل و هشت ساعت به حکومت نظامی تسلیم دارند و از آن گذشته، در معرفی و دستگیری اتباع و طرفداران نایب حسین و یار ماشاءالله و افشای نگاه‌های آنان با مأموران همکاری کنند. در آن اعلامیه برای کمترین تخلف از مقررات حکومت نظامی، مجازات اعدام تعیین شده بود. به قول روزنامه دولتی ایران «هر کس مقاومت کند، اعدام خواهد شد. دار هم امروز در مقابل سر بازخانه برپا کرده‌اند.»<sup>۲</sup>

واحدهای ژاندارم به امید غارت شهر، پیش از سر آمدن مهلت چهل و هشت ساعته حکومت نظامی، به بهانه دستگیری اتباع و طرفداران نایب حسین و یار ماشاءالله و حشیانه به خانه‌های مردم بی‌گناه ریختند. مردان را زدند و گرفتند و بردند، به زنان اهانت روا داشتند، و اموال را چاپیدند. سپس برای کشف اسناد و تصرف اسلحه‌خانه‌ها و تصاحب گنجینه‌های موهوم، صدها تن از نایب‌ان را که عموماً از مردان سالخورده یا زنان بودند، دستگیر و شکنجه کردند و صدها خانه را پس از چپاول، به ویرانی کشاندند. ولی بسیاری از مردم که از مرگ یار ماشاءالله و بیداد ژاندارمری به خشم افتاده بودند، خاموش نماندند. با وجود تهدید ژاندارم‌ها، کثیری از مردم ساده مخصوصاً زنان، به سوگواری نشستند، و برخی از جوانان شهر جای جای با سنگ و چوب و کار به ژاندارم‌های منفرد حمله کردند، و جمعی از آنان برای الحاق به دسته‌های نایبی، خود را سواره و حتی پیاده به کوهستان‌ها رساندند.<sup>۳</sup>

۱. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳، ش، ص ۷۹.

۲. ایران، ۱ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق. ص ۱.

۳. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۲، ص ۱۷۳.

خبرهای حوادثی که در تهران و حاشیه کویر و مخصوصاً شهر کاشان روی داده بودند، در هفته اول ذی الحجّه یکی پس از دیگری به نایبیمان مستقر در کوهستانها رسیدند. خبر مرگ یار ماشاءالله و برخی از یاران او و دستگیری نزدیک دوستان از ملازمان و دوستان او در تهران و شهرری و خبر محاصره و اسارت کثیری از نایبیمان قم و سایر نواحی کویری به وسیله نیروهای دولتی و خبر هجوم و فجایع اردوی سیار ژاندارمری در شهر کاشان... مطابق گزارش یار امیر که در سراسر این حوادث، همراه نایب حسین بوده است، ملازمان نایب حسین از شنیدن اخبار پر مرارت، همه غمزده شدند و حتی روحیه بسیاری از آنان به ضعف گرایید. ولی نایب حسین هیچ گونه واکنشی نشان نداد. فقط پس از لمحهای تفکر، به همراهان خود اعلام داشت که با توجه به آمادگی ژاندارمهای قم و اردستان و احیاناً سلطان آباد برای همکاری با اردوی سیار، دسته‌های نایبی مستقر در کوهستانهای جنوب کاشان در خطر محاصره قرار دارند، و راه نجات آنها و همچنین نایبیمانی که در اطراف قم و به طور کلی حاشیه کویر به دام نیروهای دولتی نیفتاده‌اند، منحصر است به حرکت سریع در جهت غرب، از شمال محلات و سلطان آباد به طرف لرستان، و الحاق به ایل بیران و ندکه مجدداً سر به طغیان برداشته است. پس از آن به وسیله عیاران رابط به دسته‌های نایبی پیغام داد که باید هر يك مستقلانه با سرعت هر چه بیشتر در آن جهت به حرکت در آیند و با رعایت استتار، از کوره‌راه‌های کوهستانی و بیراهه‌ها عبور کنند تا حتی المقدور به واحدهای ژاندارم برخورد نکنند و معطل نشوند.

نایب حسین پس از فرستادن پیام برای دسته‌ها، دو چابکسوار را نزد ایل بیران و ندکه روانه کرد تا نقشه خود را به آنان اطلاع دهد. ضمناً برای اغفال نیروهای ژاندارمری شایع کرد که دسته‌های نایبی به قصد پیوستن به جنبش جنگل، به سوی شمال به حرکت درآمده‌اند. این حيله به خوبی مؤثر افتاد. زیرا ارکان حرب اردوی سیار، برخی از واحدهایی را که برای تعقیب نایبیمان به کوهستانهای کاشان فرستاده بود، برای کنترل کوره‌راه مجاور دریاچه نمک که به مازندران منتهی می‌شد، گسیل داشت، و واحدهای ژاندارمری شهر قم هم که از دفع دسته نایبی اطراف قم فارغ

شده بود، به جای حرکت به سوی دسته‌های نایب حسین در جنوب، به شمال گرایید.<sup>۱</sup> با این همه ارکان حرب ژاندارم‌ری به زودی به وسیله جاسوسان خود، به وجود دسته‌های نایب حسین در کوهستان‌های جنوبی، و نیز به همراهی نایب حسین بادسته رشیدالسلطان پی برد و در نتیجه، به واحدهایی که به سوی دریاچه نمک فرستاده بود، فرمان بازگشت داد و سپس آن‌ها را به تعقیب دسته‌های نایب حسین گمارد. امیر سپاهی شخصاً در رأس واحدی مرکب از زبدگان یا به اصطلاح امروزی، تکاوران، رد دسته رشیدالسلطان را گرفت و با احتیاط به حرکت درآمد.<sup>۲</sup>

از آن پس کراراً میان دسته‌های نایبی و واحدهای ژاندارم‌ری تیراندازی مبادله شد، و حرکت نایب‌ان با جنگ و گریز آمیخت. نایب‌ان به هدایت نایب حسین، دست به حمله‌های جنگی گوناگون زدند. مثلاً برای جلوگیری از پیشروی اسب‌ها و قاطرهای ژاندارم‌ها، با منفجر کردن صخره‌ها، راه‌های عبور را می‌بستند و از فراز قلعه‌ها بر سر ژاندارم‌ها، سنگ‌های بزرگ می‌غلتانیدند و در کوره راه‌ها گودال می‌کنند و با خاک و خاشاک می‌پوشانیدند. شبانگاه به قصد آن که افراد واحدهای ژاندارم را نگران و بدخواب کنند، فشفشه به سوی آن‌ها پرتاب می‌کردند و همچنین به منظور ایجاد وحشت، در هر جا که انعکاس صوت میسر می‌شد، به تیراندازی و طبل زدن نعره کشیدن می‌پرداختند. بر همین سیاق عیاران نایبی، خود را به کوه‌های خارج از مسیر نایب‌ان می‌رساندند و یا تیراندازی یا افروختن آتش در قلعه‌های آن کوه‌ها، هم ژاندارم‌ها را درمورد مسیر نایب‌ان به اشتباه می‌انداختند و هم تعداد نایب‌ان را بیش از آنچه بود، نمایش می‌دادند.<sup>۳</sup> بنا بر روایت نایب اول فقیه که خود در همه حرکات اردوی سیار شرکت داشت، در چنین وضعی ژاندارم‌ها که از ترك شهر و بی‌بهرگی از غارت خشمگین بودند و ضمناً خود را از حمایت زره‌پوش‌ها و توپ‌های سنگین

۱. امیر جنگ: پیشین.

۲. ایران، ۴ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۳. فولادوند: پیشین، ۳۰ اردی بهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۱۱.

محرور می‌دیدند، با وجود داشتن مسلسل‌ها و توپ‌های کوچک، در جریان تعقیب‌ترس و مسامحه نشان می‌دادند. از این‌رو امیر سپاهی آنان را به اعدام تهدید کرد و فی‌المجلس برای محکوم کردن مسامحه‌گران محکمه صحرایی تشکیل داد. با این‌همه بر اثر تدابیر جنگی نایب حسین و نیز آشنایی نایبیان با کوهستان‌های اطراف کاشان و مهارت آنان در جنگ و گریز، رفته‌رفته پیشروی اردوی ژاندارمری دشوار شد و بر فاصله میان آن و دسته‌های نایبی افزود. پس ارکان حرب اردوی سیار ترسید که مبادا اردو موفق به دستگیری نایب حسین نگردد و حتی خود مورد حمله متقابل دسته‌های نایبی قرار گیرد. با این وصف امیر سپاهی که به دستگیری یا قتل نایب حسین به دست رشیدالسلطان امید بسته بود، از تعقیب منصرف نشد.<sup>۱</sup>

مطابق انتظار ماژور امیر سپاهی، دیری نگذشت که رشیدالسلطان به وسیله یکی از افراد قابل اعتماد خود، با او تماس گرفت و در ضمن افساء مسیری که نایب حسین برای رفتن از کوهستان‌های نسلج به کوهستان‌های وش‌نوه در حوالی قم، اختیار کرده بود، خبر داد که به سبب علاقه‌ای که افراد دسته او به نایب حسین دارند، کشتن نایب حسین یا فرزندانش بسیار مشکل است. با این وصف وعده داد که برای به‌تله انداختن نایب حسین و فرزندانش، هر چه بتواند از سرعت حرکت دسته خود خواهد کاست. ماژور امیر سپاهی پس از دریافت این خبر مصمم شد که هر چه بیشتر، واحدهای ژاندارم را به مسیری که نایب حسین پیش گرفته بود، بکشانند و او را از هر سو مورد تهدید قرار دهد.<sup>۲</sup>

به‌زودی دسته رشیدالسلطان و در پی آن واحد تکاوران امیر سپاهی به دره عمیقی که مسیر اجتناب‌ناپذیر نایب حسین به سوی وش‌نوه بود، سرزیر شدند. در حالی که دسته رشیدالسلطان بر اثر تیراندازی تکاوران، از حرکت بازماندند و لزوماً به مقابله پرداختند، یک واحد ژاندارم از مسیری دیگر، خود را به انتهای دره رساند. و در

۱. فقیه: پیشین.

۲. همان.

ارتفاعات موضع گرفت. در نتیجه نایب حسین و همراهان از دوسو زیر آتش تفنگ‌ها و توپ‌های سبک ژاندارمری قرار گرفتند. در جریان مبادله آتش، چهارتن از نایب‌ان کشته، و ده‌تن زخم‌دار شدند. سه‌تن از زخم‌داران بدحال بودند، و دو تن از کشته‌گان و سه‌تن از زخم‌داران به عیاران ملازم نایب حسین تعلق داشتند. بر روی هم علاوه بر یک تن که از طرف رشیدالسلطان محرمانه نزد امیر سپاهی فرستاده شده بود، از آن گروه ۵۱ نفری، فقط ۳۷ تن بی‌گزند مانده بودند، و آنان هم نه امکان پیشروی داشتند و نه مجال عقب‌نشینی.<sup>۱</sup>

رشیدالسلطان از مشاهده این که در نتیجه خیانت‌کاری او زندگی خود او هم مانند زندگی‌های دیگران به خطر افتاده بود، سخت نگران شد و محتاطانه موضوع عدم امکان نجات و احتمال تسلیم را به میان کشید. اما نایب حسین به خشم اظهار داشت که امکان نجات چه در میان باشد و چه نباشد، هرگز با تسلیم موافقت نخواهد نمود. آن گاه اشاره کرد که هنوز امکان نجات هست، و برای نجات باید اسب‌ها را رها کنند و از یکی از پرتگاه‌های اطراف دره بالا روند. این سخن همگان را به حیرت انداخت. زیرا پرتگاه‌های اطراف به دیواره‌های بلند عمودی می‌مانستند، و صعود از آنها - آن‌هم در زیر باران گلوله - میسر نمی‌نمود. با این وصف کسی جرئت مخالفت نیافت. به امر نایب حسین، افراد رشیدالسلطان در شکاف‌های پرتگاه‌ها پناه گرفتند و با تیراندازی مداوم، ژاندارم‌های دو طرف دره را از پیشروی باز داشتند. در آن حین عیاران اجساد کشته‌گان را با سنگ و خاک پوشاندند، و نایب حسین خود زخم‌های زخمیان را بست و سپس با فرار رسیدن شب، دستور داد که دو تن از عیاران با کمند، خود را از پرتگاهی بالا بکشند و از فراز آن، تناب بیاویزند و با استفاده از تناب، یکایک افراد منجمله زخمیان را از پرتگاه بالا برند. رشیدالسلطان نظر داد که از بردن سه زخم‌دار بد حال خودداری کنند. ولی نایب حسین هر سه را بر دوش عیاران به بالا فرستاد و هنگامی که سایر زخمیان

۱. امیر جنگ : پیشین.

به بالا برده شدند، خود با وجود سالخوردگی، در برابر دیدگان حیرت زده افراد، از تناب بالا رفت<sup>۱</sup> و مقرر داشت که افراد قبل از ترك دره، برای محروم کردن ژاندارمها از غنیمت جنگی، قسمتی از مهمات و آذوقه را که به آسانی قابل حمل نبود، آتش بزنند و اسبها و قاطرها را با گلوله بکشند.<sup>۲</sup> چون همه به بالای پرتگاه رسیدند، عیاران تناب را بالا کشیدند و به راهنمایی نایب حسین، توده‌ای از قطعات درشت سنگ گرد آوردند و در لبه پرتگاه به وسیله شبکه‌ای از تناب به يك دیگر بستند و انتهای تنابها را از پرتگاه آویختند.

در طی آن شب درحینى که واحدهای ژاندارمری در انتظار فرا رسیدن روز و گرفتار کردن نایب حسین و همراهانش در هر دو دهانه دره مستقر شده و مشغول تیراندازی بودند، گروه نایب حسین به آرامی از دره دور گردید. اما همه مخصوصاً زخمیان و عیارانی که زخمیان بدحال را بردوش می بردند، به شدت خسته و خوابزده بودند. پس ساعتی بعد، از رفتن باز ماندند و تا حدود سحرگاه در گوشه امنی آرامیدند و سپس مجدداً بر فراز صخره‌ها، به سوی روستای وِش نوه به حرکت درآمدند، درحالی که از کوهستان‌های اطراف صدای تیراندازی به گوش می رسید. نایب حسین ادامه پیاده روی گروه را بر فراز کوه‌ها مقرون به مصلحت نمی دانست. زیرا پیاده روی از يك سو برای افراد مخصوصاً زخمیداران طاقت فرسا بود، و از سوی دیگر به ژاندارم‌های سوار مجال می داد که با اشغال دره‌های مجاور گروه نایب حسین را محاصره کنند. پس به فکر افتاد که هر چه زودتر با تدارك اسب و قاطر، گروه را به دره بکشاند و سواره فرار دهد. بی درنگ همه عیاران را به استثنای دو ملازم مخصوص خود، مأمور کرد که دوبه دو برای تهیه اسب و قاطر به روستاهای آن حوالی یا نزد سایر دسته‌های نایبی بروند و در سپیده دم روز بعد هر يك با حداقل دو اسب یا قاطر، خود را به محلی بین روستای وِش نوه و روستای فردو برسانند و گروه را انتظار بکشند. نقشه نایب حسین این بود که گروه بعد از

۱. همان.

۲. (عد، ۲۵ ذی الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۰۲.

عبور از وِش‌نُوه، به فرود برود و از «کوهستان سخت حصار» بگذرد و از محلات و سلطان آباد به لرستان برسد و به ایل بیران وند بپیوندد.<sup>۱</sup>

واحدهای ژاندارم که در تعقیب گروه نایب حسین در دو دهانه دره مستقر شده بودند، در طی شب علی‌رغم گلوله باران مداوم خود، جرئت پیشروی نیافتند و حتی به خواب نرفتند. ولی به هنگام سپیده‌دم روز بعد که دهم ذی‌الحجه ۱۳۳۷ و مصادف با عید قربان بود، با احتیاط در داخل دره به حرکت درآمدند و چون به جای افراد نایبی، چارپایان هلاک شده و بنه سوخته و تناب‌های آویخته‌ای را که از فرار نایب‌یان خبر می‌داد، مشاهده کردند، مبهوت شدند، و امیر سپاهی چنان صلاح دید که برای تعقیب سریع نایب‌یان، یک واحد به همراهی خود او، با توپ‌ها و اسب‌ها از انتهای دره، در مسیر فرار نایب‌یان، پیش تازند و راه‌گریز را بر آنان ببندند، و در همان حال واحد تکاوران فوراً با تناب‌هایی که نایب‌یان برای فرار به کار برده‌اند، از پرتگاه بالا روند و پیاده به تعقیب آنان پردازند.

به محض آن که تکاوران از تناب‌ها آویختند، توده سنگ‌های بالای پرتگاه به پایین کشیده شد، و قطعات سنگ سیل‌وار بر پیکرهای تکاوران باریدن گرفتند. در نتیجه تکاوران با دادن چند کشته و زخمی، در صدد یافتن راه دیگری برای بالا رفتن از دیواره کوه درآمدند. اما با وجود تلاش فراوان، نتوانستند به گردگروه نایب‌حسین برسند. فقط امیر سپاهی در رأس واحد سوار و به راهنمایی تورزنی، از پایین به محاذات گروه نایب حسین که در بالای کوه‌ها حرکت می‌کرد، رسید و با توپ به جانب آن به تیراندازی پرداخت. نایب‌حسین برای دفع خطر، از مسیری که مستقیماً گروه را به وِش‌نُوه می‌رسانید، انحراف جست و موقتاً از نظر ژاندارم‌ها دور و غایب شد. ولی ژاندارم‌ها به زودی مسیر گروه را باز یافتند و کوشیدند که برای پیشی گرفتن بر گروه و بستن راه پیشروی آن، خود را به نزدیکی بقعه‌ای که در دل کوه،

۱. امیر جنگ : پیشین.

در پنج فرسنگی قم، بین سلخک و وش<sup>۱</sup> نوه قرار دارد و معروف به زیارتگاه شاه-اسماعیل است، برسانند. در آنجا امیر سپاهی به واحد خود فرمان داد که اسبها و بنه را تحت حراست دو نگهبان، در پناه صخره‌ای عظیم به جا گذارند و بقیه با استتار کامل از قله‌ای که در چند صد متری واقع، و بر اطراف مشرف بود، بالاروند و در انتظار رسیدن گروه نایب حسین، سنگر گیرند. مقرر شد که ژاندارمها برای غافلگیری، از شلیک توپ چشم ببوشند، و فقط هنگامی که نایب حسین و همراهانش را به خوبی در تیررس تفنگها می‌یابند، یکباره همه را به گلوله ببندند.<sup>۱</sup>

اما حرکات ژاندارمها با آن که در استتار صورت پذیرفت، از چشمان تیزبین عیاران دو گانه نایب حسین که پیشاپیش گروه بادور بین دیدبانی می‌کردند، پنهان نماند، و بی‌درنگ به اطلاع نایب حسین رسید. به ناگزیر نایب حسین برای گشودن راه نجات خود و همراهانش مصمم به زد و خورد شد. بر اساس اطلاعاتی که عیاران به او دادند، چنین نتیجه گرفت که برای دفع خطر ژاندارمهایی که در بالای کوه کمین کرده‌اند، باید به جای مقابله جنگی، دست به خدعه زد. مطابق نقشه‌ای که نایب حسین طرح کرد، می‌بایست افراد رشیدالسلطان ژاندارمهای بالای کوه را مدتی مدید سا تیراندازی، به خود مشغول دارند تا شب فرا رسد و یار رضا، فرزند نایب حسین و عیاران دو گانه بتوانند خود را به محل اسبها و بنه ژاندارم‌ری برسانند و با انفجار آنها، ژاندارمها را به هراس افکنند و از مواضع خود در بالای کوه پایین بکشند، تا مجالی برای عبور نایب حسین و همراهان فراهم آید.<sup>۲</sup> نقشه نایب حسین مورد استقبال همه افراد حتی زخمیان واقع شد، و رشیدالسلطان و دو همدستش که برای نابودی نایب حسین و فرزندانش دقیقه شماری می‌کردند، جرئت مخالفت نیافتند. پس نایب حسین و همراهان با احتیاط و در پناه صخره‌ها به پیشروی ادامه دادند. ولی قبل

۱. فقیه: پیشین

۲. امیر جنگ: پیشین.

از آن که درست به تیررس ژاندارم‌ها برسند، ناگهان زخمیان را در پشت تخته سنگ‌های بزرگ خوابانیدند و هر يك در گوشه‌ای پناه گرفتند.<sup>۱</sup> در حدود ظهر تیراندازی از هر دو سو آغاز شد. عده افراد ژاندارم بیش از دو برابر عده نایب-حسین بود. با این وصف هیچ يك از آنان از سنگر خود بیرون نیامد. امیرسپاهی رسیدن دیگر واحدهای ژاندارم را انتظار می‌برد و از این رو در حمله شتاب نمی‌نمود. ولی در آن ساعات، انتظار او برآورده نشد. واحدهای ژاندارم و منجمله واحد تکاوران یا در مسیرهایی دیگر حرکت می‌کردند و یا با سایر دسته‌های نایبی دست به گریبان بودند. در نتیجه تیراندازی متقابل واحد امیرسپاهی و گروه نایب-حسین تا پاسی از شب گذشته، ادامه یافت.<sup>۲</sup>

در آغاز شب، هنگامی که نایبیان سنگرهای خصم را زیر آتش مداوم گرفته و ژاندارم‌ها را سخت به خود مشغول کرده بودند، یاررضا و عیاران دو گانه، مجهز به تپانچه و خنجر، با يك دبه باروت و کلافی تناب، به‌طور سینه‌خیز، از میان صخره‌ها پیش خزیدند و توانستند پس از ساعتی خزیدن، از زیر قله‌ای که سنگر گاه ژاندارم‌ها بود، بگذرند و در زیر چشم آنان، خود را به صخره بزرگ برسانند. در آنجا یاررضا و یارانش تنابی از صخره آویختند و به کمک آن مانند اجل معلق به پایین سرازیر شدند و با پرتاب کارد دو نگهبان را کشتند و بلافاصله باروت‌های داخل دبه را دور بارهای مهمات و آذوقه ژاندارم‌ها پاشیدند و فتیله را آتش زدند و به سرعت از طناب بالا رفتند.

با انفجار باروت، آتش بنه و اسب‌ها را در میان گرفت. ژاندارم‌هایی که در بالای کوه سرگرم تیراندازی بودند، از شنیدن غرش انفجارهای پیاپی و شیهه‌اسب‌های وحشتزده، بهت‌زده شدند و دست از تیراندازی کشیدند، و امیر سپاهی و افسران

۱. فولادوند: پیشین، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۱۱۰.

۲. (دع)، ۲۰ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

دیگر با نعره‌های دهشت‌آلود خود، افراد را به پایین رفتن از کوه و خاموش کردن آتش امر کردند. در آن حال همراهان نایب حسین که منتظر چنین فرصتی بودند، در ضمن تیراندازی، پیش‌دویدند و با همه زخمیان به سلامت از آن محل دور شدند. فقط دو عیار ملازم نایب حسین که برای حفاظت دیگران، در عقب آنان حرکت، و به سوی ژاندارم‌ها تیراندازی می‌کردند، گلوله خوردند و از پا درآمدند. یکی از زخمیان بدحال نیز در حین حرکت، در گذشت.<sup>۱</sup>

نایب حسین و همراهان در حدود نیمه شب در خارجِ وُش نوه، در نزدیکی وعده‌گاه خود با عیاران، بیتوته کردند.<sup>۲</sup> نایب حسین با وجود گذراندن یک‌روز پر-زحمت و خطر و شانزده ساعت زدو خورد و کوه‌پیمایی طولانی، پیش از خفتن، به زخمیان رسیدگی کرد و سپس با دو فرزند خود، در پناه صخره‌ای مرتفع آرامید. مطابق استنباط یارامیر، رشیدالسلطان پس از مقرر داشتن ترتیب پاس، به بهانه کم-اثر کردن شبیخون احتمالی دشمن، افراد خود را در جاهایی جدا از یکدیگر و دور از محل نایب حسین و فرزندان، به استراحت خواند و پس از خوابیدن همگان، با دو همدست خود به مشورت نشست و به این نتیجه رسید که با آمدن عیاران و اسب‌ها و قاطرها در سپیده‌دم روز بعد، نایب حسین به احتمال بسیار از چنگ ژاندارمری به درمی‌رود و قتل یا دستگیری او دیگر مسیر نمی‌شود. از آن‌رو رشیدالسلطان و همدستانش باید در همان شب، نبودن عیاران را مغتنم شمارند و کار او و فرزندان را بسازند و با خزانة سیار او متواری گردند. اما اینان که از حرمت و محبوبیت نایب حسین نزد افراد رشیدالسلطان با خبر بودند، بیم آن داشتند که در صورت کشتن نایب حسین، با انتقام‌جویی آنان مواجه شوند. بنابراین برای رفع مزاحمت افراد، طرحی شیطانی ریختند. موافق آن طرح، ساعتی بعد رشیدالسلطان به آرامی یکی از

۱. امور جنگ: پیشین.

۲. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳ ش، ص ۸۰.

افراد مورد اعتماد خود را بیدار کرد و از او خواست که به سرعت ولی بدون صدا، نزد ژاندارم‌های مستقر در اطراف زیارتگاه شاه اسماعیل رود و به ماژور امیر سپاهی اطلاع دهد که سحرگاه دسته‌ای از اتباع نایب حسین در فاصله فردو و ویش نُوه، و دسته دیگر در کنار «تپه سنگگ سیاه» مستقر خواهند شد، و واحدهای ژاندارمری می‌توانند پس از دستگیری آنان، برای تحویل گرفتن مرده یا زنده نایب حسین و پسرانش، به همین جا که فعلاً خوابیده‌اند، بیایند.<sup>۱</sup>

بنابر روایت دو برادر به نام صادق بیدهندی و محمود بیدهندی که در دسته رشیدالسلطان خدمت می‌کردند و بعداً علیه او برخاستند، رشیدالسلطان که در آن شب مانند دو همدستش، بی‌خواب شده بود، سحرگاه به آهستگی همه افراد و منجمله زخمیان قادر به حرکت را یکایک به آرامی بیدار کرد و به آنان گفت که ژاندارم‌ها در صدد محاصره آن محل‌اند، و از این رو همه افراد باید قبل از رسیدن ژاندارم‌ها، با سکوت و استتار تام، خود را به «تپه سنگگ سیاه» که در نیم فرسنگی قرار دارد، برسانند. سپس وعده کرد که او با دوستانش و نایب حسین و پسران او و دو زخمی بدحال در پی آنان روانه خواهد شد.<sup>۲</sup>

با وجودی که افراد در عین سکوت دور شدند، پاهای نایب حسین که به شیوه دیرین او، به هنگام خواب، بر دیواره صخره تکیه داشتند، از صدای گام‌های آنان بر زمین افتادند و او را از خواب بیدار کردند. پس تفنگ خود را به دست گرفت و از جا برخاست. اما رشیدالسلطان که دورادور او را می‌پایید، پیش آمد و برای جلوگیری از بدگمانی او، توضیح داد که چندتن را برای استفسار از رسیدن عیاران به میعادگاه روانه کرده است، و خوب است نایب حسین تا بازگشت آنان، کمی دیگر استراحت کند. نایب حسین از سخن او قانع شد. ولی چون به سحرخیزی عادت

۱. امیر جنگگ: پیشین.

۲. صادق بیدهندی و محمود بیدهندی: مصاحبه، تابستان ۱۳۱۳ ش.

داشت، به جای خوابیدن، پشت بر سنگی داد و در انتظار بیدار شدن فرزندانش، نشست.

قریب نیم ساعت بعد از رفتن افراد، توطئه‌گران سه‌گانه موقع را برای قتل پیرمرد خسته و دوجوان خفته مناسب یافتند. اما چون جرئت مواجهه با نایب‌حسین را در خود نمی‌دیدند، از صخره‌ای که تقریباً در پنجاه متری، مقابل محل استراحت نایب‌حسین و فرزندانش قرار داشت، بالا رفتند و ناگهان آنان را به گلوله بستند و پس از آن که تیر خوردگان در خون خود غلتیدند، محتاطانه به محل آنان شتافتند و خورجین کوچک نایب‌حسین را که خزانہ سیار او به شمار می‌رفت، از کنار او برداشتند و بعد از دورانداختن سلاح‌های آنان، سراسیمه متواری شدند.<sup>۱</sup>

گلوله‌گردن نایب‌حسین را خراشیده و دست راست او را مجروح کرده بود. با این وصف وضع او بهتر از وضع دو فرزندش بود. دست یارامیر آسیب سخت دیده، و شکم و سفیدران یاررضا زخمی‌کاری برداشته بود.<sup>۲</sup> نایب‌حسین برای بستن زخم‌های خود و فرزندانش به زحمت از جابرخواست. اما چون تقریباً همه وسایل زخم‌بندی او برای بستن جراحات افراد زخم‌دار به کار رفته بودند، به ناچار پیراهن خود را درید و با تکه‌های آن، مشغول زخم‌بندی شد. سپس متجسسانه به این سو و آن سو رفت و دریافت که جز او و فرزندانش و دوزخمی بدحال که در آستانه احتضار بودند، کسی در آن جا نیست. پدرانہ دست نوازشی بر سر دوزخمی کشید و زیر لب به خواندن ترانه‌ای لری پرداخت. چند دقیقه بعد غرش پیاپی گلوله با آواز او همراه شد. صدای گلوله نخست از سمت «تپه سنگ سیاه» و سپس از سمت گردو می‌آمد.<sup>۳</sup>

۱. فولادوند: پیشین، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۸، ش، ص ۱۲ و ۵۸.

۲. بقائی: پیشین: ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳، ش، ص ۸۰؛ فولادوند:

پیشین، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۷، ش، ص ۱۲.

۳. امیر جنگک: پیشین.

در آغاز روز ماژور امیر سپاهی که بر اثر پیغام شب گذشته رشید السلطان، با چند واحد ژاندارم در حوالی «تپه سنگ سیاه» بر سر افراد رشید السلطان و در راه فردوس نوش نوه بر سر عیاران نایب حسین ریخته و آنان را دستگیر یا متواری کرده بود، به سوی بیتوته گاه نایب حسین شتافت. ژاندارم‌ها با آن که به یاد حوادث روزهای گذشته، به خون نایب حسین و کسانش تشنه بودند، چون به بیتوته گاه نایب حسین نزدیک شدند، چنان به ترس افتادند که از پیش رفتن خودداری نمودند. در نتیجه، ماژور امیر سپاهی یکی از افراد تورزنی را به صورت گدایی آواره، نزد نایب حسین فرستاد. هنگامی که گدای دروغین باز آمد و مجروح بودن نایب حسین و پسرانش را گزارش داد، ژاندارم‌ها جرئت پیشروی یافتند.<sup>۱</sup>

ژاندارم‌ها و مزدوران امیر سپاهی بدون اعتنا به خونروی سه مجروح، آنان را با خشونت ناشی از ترس و خشم، از صخره‌ها به زیر بردند. دست زخمی نایب حسین را از پشت به دست دیگر بستند و او را بربیک قاطر نشانند. دو جوان بد حال را در دو جعبه که به صورت پالکی، از طرفین قاطر دیگری آویخته شده بود، نهادند و با عجله به راه افتادند،<sup>۲</sup> و به قصد میانبر رفتن و ایمن ماندن از برخورد با دسته‌های نایبی، از دره اصلی منحرف گردیدند. ساعتی بعد ژاندارم‌ها متوجه یکی از دسته‌های نایبی که در ارتفاعات در حرکت بود، شدند. ولی چون اصرار داشتند که اسیران را هر چه زودتر به اطرافگاه اصلی اردوی خود برسانند، به آن دسته اعتنائی نکردند و به سرعت به راه خود رفتند.<sup>۳</sup>

به محض رسیدن اسیران به اطرافگاه کوهستانی ژاندارم‌ها، امیر سپاهی دستگیری نایب حسین و یار رضا و یار امیر را به دولت تهران و دولتیان کاشان خبر داد و پس از لختی توقف، اسیران را به سوی کاشان حرکت داد. با آن که حال اسیران

۱. ایرج افشار: «واقعه نایب حسین کاشی»، سواد دبیاض، ص ۲۱۹.

۲. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۷۹.

۳. فقیه: پیشین.

رو به وخامت می‌رفت، و پزشک اردو زخم یار رضا را مهلك تشخیص داد،<sup>۱</sup> امیر-سپاهی نه تنها مجروحان را از استراحت و معالجه محروم گردانید، بلکه در ضمن راه برای پی‌بردن به محل صندوق اسناد و اسلحه‌خانه‌های مخفی و مخصوصاً گنج-خانه‌ها، بارها آنان را مورد استنطاق قرار داد. یار رضا و یار امیر که دم به دم رنجورتر می‌شدند، به سادگی اظهار بی‌اطلاعی کردند. ولی نایب حسین صلاح چنان دید که امیر سپاهی را ناامید نکند، تا اولاً اگر قصد کشتن او و فرزندانش را داشته باشد، به طمع دستیابی بر خواسته‌های خود، موقتاً از آن قصد منصرف شود، و ثانیاً هر چه بیش‌تر در انتظار اسناد و اسلحه و اموال، در دیگک آرز خود بجوشد و بسوزد. از این رو در طی راه پموسه در پاسخ امیر سپاهی، زندانه اظهار می‌داشت که آنچه را امیر-سپاهی می‌خواهد، در اختیار ندارد، و اگر هم در اختیار داشته باشد، به او تسلیم نخواهد کرد!<sup>۲</sup> در نتیجه امیر سپاهی که در مقابل صلابت نایب حسین احساس حقارت می‌کرد، برای زبون ساختن او، آزارهای جسمانی و روانی گوناگون بر او و دو فرزند نیمه جانش روا داشت. رفتار او به قدری زننده بود که حتی برخی از افسران ژاندارم مخصوصاً نایب اول غفاری و نایب اول فقیه را ناراحت کرد. با این همه نایب حسین همچنان خون سرد و بی‌اعتنا باقی ماند.<sup>۳</sup>

اسیران با واحدهای ژاندارم هنگام عصر روز سیزدهم ذی‌الحجه ۱۳۳۷ قمری به کاشان در آمدند. قبل از رسیدن آنان به شهر، به دستور مازور امیر سپاهی مجلس جشنی به مناسبت پیروزی اردوی سیار و برای اهانت به نایب حسین و ارباب مردم شهر، در مقر اردوی سیار واقع در کاروانسرای وزیر هما یون که در مجاورت میدان دروازه دولت قرار داشت، برپا شده بود. ولی با آن که ژاندارم‌ری همه بزرگان شهر را برای شرکت در جشن دعوت کرده و مردم ساده را با تهدید، برای حضور در میدان دروازه-

۱. ایران، ۱۵ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۲. افشار: پیشین، ص ۲۱۹.

۳. فقیه: پیشین.

دولت فراخوانده بود، فقط دولتیان و معدودی از اشراف کم اعتبار و پادوهای آنان در مجلس جشن شرکت کرده، و جمعی از نوکران و اوباش مزدور و شماری اندک از رهگذران در میدان دروازه دولت حضور یافته بودند.

به امر امیر سپاهی پیش از رسیدن ژاندارم‌ها به دروازه شهر، به منظور تحقیر نایب حسین، او را بر خری نشانند و پیشاپیش قاطری که پیکرهای خون آلود دو فرزند او را حمل می کرد، به سوی دروازه راندند، در حالی که «یک دسته ساز و دهل- زن و یک عده ژاندارم سوار در عقب آنان» حرکت می کردند.<sup>۱</sup> نایب حسین مجروح بود و چند ساله پیراهن بر تن نداشت و قبایش ژنده بود. دست راستش مانند گردنش نوار پیچ شده و از پشت به دست دیگر بسته شده بود. با این وصف با پیکر رسای خود، راست بر پشت خر نشسته بود، و چهره پرهیبت او در میان انبوهی از ریش و موی سفید می درخشید.

مردم و حتی اوباشی که به وسیله ژاندارمری برای هتاکی نسبت به کهن مرد اسیر داغ دیده فرسوده گرد آمده بودند، از مشاهده او و فرزندانش در سکو تی غم انگیز فرو رفتند و با وجود بیمی که از ژاندارم‌ها داشتند، کثیری از آنان آب در دیده گردانند، و قلبی صحنه را ترک گفتند. افسران ژاندارم فرزندان نایب حسین را به درون قرارگاه بردند. اما برای برگزاری برنامه اهانت خود، او را در بیرون قهوه‌خانه‌ای که در میدان دروازه دولت واقع بود، نشانند، تا حاضران «شیرکشان را در اسارت ژاندارمری ببینند.» و او را مورد ریشخند و دشنام قرار دهند.<sup>۲</sup> ولی صلابت نایب حسین و زمزمه اعتراض برخی از مردم، اوباش را از زیادروی بازداشت. در همان حال تصادفاً جوخه‌ای از ژاندارم‌ها با دو تن از نایب‌یان که در کوه‌ها اسیر شده بودند، از دروازه به درون آمدند، و اسیران دوگانه چون نایب حسین را دیدند، با بانگ رسا

۱. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند-۱۵ فروردین ۱۳۵۳ ش، ص ۸۱.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۵۸.

به او درود گفتند، و نایب حسین با محبت به آنان پاسخ گفت.<sup>۱</sup>

افسران ژاندارم برای اجرای بخش دوم برنامه آزرده نایب حسین، او را از قهوه‌خانه به مجلس جشن، نزد کسانی که در بالاخانه کاروانسرا گرد آمده بودند،<sup>۲</sup> بردند. برخلاف انتظار افسران ژاندارم، حاضران با آن که از دولتیان و اشراف شهر بودند، بر نایب حسین حرمت نهادند و خواستار باز کردن دست‌های او شدند.<sup>۳</sup> از این رو در آن جا هم مأموریت فحاشی و رجزخوانی و مرده باد گفتن و زنده باد پراندن که به یکی از دشمنان کینه‌توز نایبمان محول شده بود، درست برگزار نگردید،<sup>۴</sup> و ناجوانمردی این پهلوان پنبه که دشنام گویان، به قصد مضروب کردن پیرمرد رنجور دست بسته، به او حمله برد، انزجار عموم حاضران را برانگیخت. نایب حسین با خونسردی و شوخ طبعی دیرین خود، با حاضران مواجه شد. «هیچ فرقی نکرده بود. مسخره می‌کرد.»<sup>۵</sup> در پایان مجلس، نایب حسین از حاضران خدا حافظی کرد و با صدای بلند، خطاب به دشمنان خود اظهار داشت که به گمان عموم مردم، جزای اعمال انسان با خداست. ولی شکی نیست که زبان خلاق، تازیانه خداست. بگذارید آب‌ها از آسیاب بیفتند، آن وقت اسم خودتان را از مردم پرسید. خواهند گفت: دریغ از سنگ! گر پرده ز روی کارها بردارند، معلوم شود که در چه کاریم همه!

نایب حسین با خواندن این بیت که از آن ابوسعید ابی‌الخیر است، به سخن خود خاتمه داد، و آن‌گاه افسران ژاندارم او را از مجلس جشن که به شدت متشنج شده بود، بیرون بردند.<sup>۶</sup>

۱. اعظام قدسی: پیشین. ص ۳-۴۸۲.

۲. (عد، ۲۰ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲).

۳. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند-۱۵ فروردین ۱۳۵۳ ش، ص ۸۱.

۴. (عد، ۲۰ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲).

۵. ایرج افشار: «نایب حسین کاشی»، مجله جهان‌نو، نیمه دوم خرداد ۱۳۲۷ ش،

ص ۱۳۲.

۶. امیر علائی: پیشین.

بعد از ختم جشن، موعد اجرای بخش سوم برنامه آزرده نایب حسین فرا رسید. مسازور امیر سپاهی در رأس دسته‌ای ژاندارم، نایب حسین مجروح را از فرزندان نیمه جانش جدا کرد و با جامه ژنده به بازار برد و گرداند. نایب حسین با وجود جراحات دردناک و خستگی مبرم، خم به ابرو نیاورد و چنان بامهابت از مقابل بازاریان گذشت که آنان را مهوت و ناگزیر از کرنش کرد. «گردانیدن کسی که سال‌ها سروری کرده، در بازار، جلو بازار یانی که زمانی به لطف و حمایت او مباحثات می‌کردند و در پای علمش دست‌آدم و اخلاص بر سینه می‌نهاد و به مدحش می‌پرداختند، در روحیه سالار جنگ تأثیر عمیقی داشته. اما نایب حسین در ظاهر به هیچ وجه خود را از تنگ و تا نینداخته، خویشتن را زبون و بیچاره نشان نمی‌داده، خون سرد، با قدم‌های سنگین و نگاهی نافذ در میان مأمورین مسلح در حرکت بوده و گاهی سیگاری دود می‌کرده است. مسلم است، نایب حسین در باطن از این تحقیر و توهین به شدت ناراحت و مکدر بوده چه، به یاد می‌آورده که خود به اسرائی که از قوای دولتی می‌گرفته، هیچ‌گاه چنان اهانتی روانی داشته و به خصوص با افسران اسیر، محترمانه رفتار می‌کرده.»<sup>۱</sup>

نایب حسین برای آن که دل امیر سپاهی را به درد آورد، در برابر یک دکان زرگری ایستاد و اظهار تأسف کرد که امیر سپاهی از اردو کشی خود به کاشان طرفی نخواهد بست، زیرا دفینه‌هایی که او می‌جوید، وجود خارجی ندارند، و تمام دارایی نایب‌ان منحصراً به خزانه سیار او بوده است، و آن راهم زندان برده‌اند! امیر سپاهی که ظاهرآ به امر وثوق الدوله و باطناً برای خود، جویای اموال نایب‌ان بود، از شنیدن نام خزانه سیار به هیجان آمد و بی‌اختیار در آن مورد کنجکاوی نشان داد. نایب حسین هم جریان را برده شدن خزانه سیار را به وسیله رشید السلطان و دو همدستش به اجمال بیان کرد. در نتیجه امیر سپاهی چنان به خشم افتاد که بی‌درنگ از بازار بازگشت و باتلگراف جلب رشید السلطان و همدستانش را از همه مراکز ژاندارمری در حاشیه

۱. فولادوند: پیشین، ۳۰ اردی بهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۵۸.

کویر خواستار شد. سپس نایب حسین را در یکی از پستوهای تنگ و تاریک قرارگاه که به صورت زندان انفرادی در آمده بود، انداخت.<sup>۱</sup>

از روز بعد دستگیری و شکنجه زنان و سالخوردگان نایبی و چپاول خانه‌های ایشان که قبلاً شروع شده بود، با شدتی بیشتر ادامه یافت و طرفداران نایبیان را هم در بر گرفت. کشتار نیز آغاز شد. در همان حال امیر سپاهی و افسران مورد اعتماد او بازجویی از نایب حسین و یار امیر زخمی و حتی یار رضای نیمه مدهوش را برای کشف محل گنجینه‌های موهوم دنبال کردند و چون نتیجه‌ای به دست نیاوردند، به منظور ترساندن آنان، نایب حسین را به تماشای منظره شکنجه و اعدام برخی از نایبیان بردند و مخصوصاً غلام برزی دیوانه را که اخیراً در صدد قتل افسران ژاندارم بر آمده بود، به بهانه‌های غریب، در حضور او مثله کردند. اما این عمل نامردمی هم نتوانست صلابت نایب حسین را در هم شکنند.<sup>۲</sup> ضمناً برخی از بزرگان شهر که با نایبیان روابطی دوستانه داشتند، علی‌رغم سخت‌گیری ژاندارمری، موفق شدند که در حضور افسران ژاندارم از نایب حسین و فرزندانش دیدن کنند. هم اینان امیر سپاهی را به ملایمت خواندند و درمان اسیران زخمی را از او خواستار شدند.<sup>۳</sup> ولی فرمانده پرنخوت طمعکار که به حمایت شخص و ثوق الدوله دلگرم بود، بر قساوت افزود، چندان که برخی از افسران جوان اردو به تنفر افتادند و برخلاف اوامر او، با اسیران همدردی نمودند.

نایب حسین به وسیله افسران ناراضی خبردار شد که اردوی سیار فقط موفق به سرکوبی قلبی از دسته‌های نایبی شده است، و اکثر نایبانی که به اسارت در آمده‌اند، در قرارگاه اردو، در جوار او به سر می‌برند. پس با وجود جراحات خود و وخامت حال فرزندانش به فکر فرار افتاد و توانست حمایت یکی از آن افسران را برای

۱. همان، ۳۰ اردی بهشت ۱۳۴۷ ش، ص ۹-۵۸.

۲. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۲، ص ۱۸۱.

۳. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند-۱۵ فروردین ۱۳۵۳ ش، ص ۸۱.

فرار جلب کند. هویت این افسر درست روشن نیست. برخی از نایب‌بان کهن سال گفته‌اند که نایب اول غفاری بر اثر علاقه خود به نایب‌بان وزیر نفوذ سخنان گرم و بلکه جاذبه چشم (هیپنوتیسم) نایب حسین، حاضر به این همکاری شد. برخی دیگر اظهار داشته‌اند که نایب اول فقیه به سبب روح سرکش و عدالت طلب خود، کاری را که در عرف دولتیان، «خیانت» به‌شمار می‌رود، بر ذمه گرفت. در هر حال به کمک یک افسر دلیر از خود گذشته، میان نایب حسین و نایب‌بان داخل و خارج زندان تماس برقرار، و نقشه فرار اسیران تنظیم شد. می‌بایست در هفته بعد کثیری از نایب‌بان و طرفداران آنان در داخل شهر تجمع کنند و با برپایی تظاهراتی علیه ژاندارم‌ها، آنان را از قرارگاه بیرون بکشند و در آن‌حین نایب‌بان زندانی، افسرانی را که می‌توانند، به گروگان بگیرند و بگریزند.<sup>۱</sup>

از آن سو وثوق الدوله که اعدام یار ماشاءالله را فرصتی مغتنم برای دستگیری مخالفان خود و از آن جمله، طرفداران مدرس یافته و چند تن از آنان را با اتوموبیل به کاشان تبعید کرده بود، دستور داد که نایب حسین و دو فرزندش را تحت الحفظ با آن اتوموبیل به تهران بفرستند.<sup>۲</sup> در آن روزگار اتوموبیل هنوز در ایران وسیله‌ای تجملی و بسیار محدود بود، و مردم مرفه معمولاً با کالسکه سفر می‌کردند. ولی وثوق الدوله برای جلوگیری از هرگونه طغیان احتمالی کاشانیان و نیز به امید انتقال سریع نایب حسین به تهران و تصاحب هرچه زودتر گنجینه‌های موهوم نایبی، اتوموبیل را جانشین کالسکه گردانید. ضمناً مقرر داشت که اتوموبیل دیگری پراز ژاندارم، اتوموبیل اسیران را همراهی کند و در سراسر راه واحدهای ژاندارم به حالت آماده باش استقرار یابند.

امیر سپاهی علی‌رغم وخامت حال فرزندان نایب حسین و توصیه‌های بزرگان کاشان و تمهیدات نایب حسین برای عقب انداختن سفر، با شتاب مقدمات حرکت

۱. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۳، ص ۲۷.

۲. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳ ش، ص ۲-۸۱.

اسیران را فراهم کرد و نادانسته نقشه فرار زندانیان را برهم زد. پیش از حرکت اتوموبیل، ماژور امیر سپاهی به تنهایی نزد نایب حسین رفت و باردیگر با وعده و وعید، سراغ محل دفائن و اسناد و سلاح‌های نایبیان را گرفت. «به نایب حسین گفت: حالا شمارا باید به تهران حرکت دهیم. چون مسلم است که شما در این مدت پول و اسلحه زیاد به دست آورده‌اید، و چون درخانه و باغ شهری شما چیز قابل توجهی نبود، قطعاً در کوه‌ها که خود می‌دانید، پنهان کرده‌اید. صلاح در این است که حال که به تهران می‌روید، [آن‌ها را] با خود برده تا وسایل تأمین شما فراهم گردد و هر جا و نقطه‌ای که میل داشته باشید برای زندگانی بعد از این معین [کنید] آزادانه زندگانی [کنید]. نایب حسین جواب داد: افسوس که نمی‌توانم بگویم! البته هم پول و هم اسلحه و هم چیزهای دیگر دفن کرده‌ام که هیچ کس نمی‌داند، و به تو و بالاتر از تو هم گفته نخواهد شد، ولو گوشت بدنم را مانند غلام برزی تکه تکه کنید! از همه بهتر آن است که هر چه زودتر، مرا حرکت دهید. کلنل [«ماژر» صحیح است] گفت: دیگر چه می‌خواهی؟ نایب گفت: در این مدت که مرا در این جا نگاه داشته‌اید، این علی قهوه‌چی به من روی این نیمکت چایی و قلیان داده، آب داده. حالا شما از آن مال‌ها و اثاثیه که از ماها غارت کرده‌اید، یک کلاه پر کنید، بدهید به این علی قهوه‌چی برای چایی و قلیانی که به من داده است!»<sup>۱</sup>

اتوموبیل برای سه اسیر زخمی و نگهبانان آنان تنگ بود. نایب حسین و یارامیر را بر نیمکت عقب، در میان دو افسر ژاندارم جا دادند و یاررضا را که حالش وخیم‌تر شده بود، بر کف اتوموبیل خوابانیدند.<sup>۲</sup> اسیران مجروح در طی راه ناهموار دویست و چهل کیلومتری بر اثر تنگی جا و تکان‌های شدید، سخت شکنجه دیدند. در نتیجه در ضمن راه یاررضا و یارامیر مدهوش شدند، و نایب حسین، نیمه مدهوش.

۱. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۸۴.

۲. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳ ش، ص ۸۲.

با این وصف نایب حسین هنوز از حساسیت و نشاط حیاتی تهی نشده بود. «حال مشارالیه طوری بود که ابدأ تأثری به خود راه نمی داد.»<sup>۱</sup> بالاخره اتوموبیل درغروب روز ۱۶ ذی الحجه به تهران رسید. وثوق الدوله نفسی به راحتی کشید، و سفیر انگلیس شادمانه به وزیر امور خارجه انگلیس گزارش داد: «پدر ماشاءالله خان (نایب حسین) بعداً در حوالی کاشان دستگیر و به تهران آورده شد.»<sup>۲</sup>

اسیران را به مقر ژاندارمری در باغ شاه بردند. نایب حسین را در زندان مجرد جا دادند، و یار رضا و یار امیر را به مریضخانه رساندند. هر سه از روز بعد به وسیله بازجویان ژاندارمری و نیز مفتشان پلیس، مورد استنطاق قرار گرفتند.<sup>۳</sup> اما بی نتیجه. نایب حسین که در برابر بازجویان سکوت اکید اختیار کرده بود، متذکر شد که فقط در محکمه صالحه لب به سخن خواهد گشود.<sup>۴</sup> چنان که سلطان مغیث الدوله گفته است، او نیز مانند یار ماشاءالله برای رسوا کردن وثوق الدوله، خواهان تشکیل مجلس محاکمه علنی بود. ولی تقاضای او هم البته اجابت نشد. دولت با آن که تشکیل دیوان حرب و محاکمه نظامی را اعلام داشت، عملاً به محاکمه او نپرداخت. فقط برای حفظ ظاهر و راه بردن به نهانی ها، در روز ۱۹ ذی الحجه چند افسر در ملازمت گلرپ، به عنوان مأموران دیوان حرب نزد نایب حسین و سپس نزد یار امیر و یار رضا که در آستانه مرگ بودند، شتافتند. اینان بر نایب حسین حرمت بسیار نهادند و ماهرانه توانستند او را به گفت و گو برانگیزند.

نایب حسین بر اثر ترغیب آن افسران، حافظه نیرومند خود را به کار انداخت و بسیاری از حوادث کهن را به میان کشید: از سرگذشت طایفه خود، از تبعید طایفه

۰۱. ایران، ۱۸ ذی الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۰۲.

۰۲. پرونده شماره HN 04 546, 3865, Fo 371، پیشین.

۰۳. صفائی: پیشین، ص ۰۴۳۷.

۰۴. ایران، ۱۸ ذی الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۰۲.

پیران‌وندی به کاشان، از پهلوانی و عیاری مردان آن، از ستمکشی و سرکشی آنان، از شورش شاهزاده حسین قلی علیه فتح‌الملی شاه به تحریک عموی پدر خود، محمد-قاسم پیران‌وندی، از دخالت پدر خود، پهلوان محمدعلی در جنگ محمدشاه و عادل-شاه، از ظلم عمال ظل السلطان در کاشان، از قتل برادرش، پهلوان محمدهاشم، از آوارگی و اسارت خود در تهران، از کشته شدن فرزند و همسر برادرش و همسر خودش به دست دشمنان، از یاغی‌گری و قره‌سورانی خود، از جنگ‌های نایبیان با دولت، از همکاری آنان با مشروطه‌طلبان، از شرکت در مهاجرت ملی و جنگ با مهاجمان خارجی، از خدمات نایبیان... چون نایب حسین بایاد آوردن حوادث دیرینه، دستخوش هیجانی اندک شد، افسران فرصت را مغتنم شمردند و موضوعات متعددی را پیش کشیدند. صورت مذاکرات آن جلسه، چنان که نایب عبدالصمد فقیه ثبت کرده است، چنین است:

شما در راه‌ها از مردم باج می‌گرفتید؟

- راهداری طرق عمده حاشیه کویر به ما سپرده شده بود. ما حق راه می‌گرفتیم از قافله‌ها و مسافرین متمکن (نه مردم) در مقابل امن کردن طرق و قراء. هر وقت دولت حقوق راهداری ما را تأدیه می‌کرد، حق راه را به خزانه دولت تحویل می‌دادیم. لیکن هر وقت حقوق ما را قطع می‌کرد، حق راه را خودمان به مصرف می‌رساندیم، اساساً برای مخارج دستگاه راهداری.

- در مواردی اموال غیر را ضبط می‌کردید؟

هر موقع قشون دولت یا قوه حیات داخلی و خارجی می‌آمد به جنگ ما، طبعاً ما هم در ضمن اقدامات خصمانه‌مان، اموال دولت و اعیان دولتی و محمولات قافله‌های آن‌ها و کمپانی‌های خارجی را مصادره می‌کردیم. هر چه عوض دارد، گله ندارد.

- می‌دانید که مصادره فقط حق دولت قانونی مملکت است؟

دولت به ادعای خودش (و نه به اعتقاد من که او را خادم اعیان مفتخور می‌دانم)

مسئول برقراری عدالت است. پس اگر از این بابت قصور یا تقصیر کند، عالی رخم شوکت و قدرتش، دیگر قانونیت یا مشروعیت ندارد. به قول مردم کاشان، مرغ را برای تخم کردنش می‌خواهند، نه برای غدغد کردنش. حق و حتی تکلیف است قیام در مقابل دولتی از این قماش. واجب عینی است مصادره اموال دولت ظالم و هوادارانش برای هر جماعتی که قیام می‌کند. همین‌طور مجازات دولتیان و هوادارانش. اگر شما صاحب‌منصب‌های وطنی قبول نکنید این را، کلنل گلرپ که فرنگه را به رأی-العین دیده، نمی‌تواند قبول نکند.

– پس شما خودتان را دولتی می‌دانید در مقابل دولت ایران؟

دولت ایران یا بهتر بگوییم، دولت تهران هیچ وقت کاری نداشته است غیر از اجحاف کردن، اجحاف به همه ملت، منجمله به ما و عشیره ما. اجحاف دولت به ما از زمان نادرشاه مضاعف شد. دبوس نادری محکم برگزیده ما کو بیده شد. تحمل کردیم. مدت‌ها در مقابل دولت کجدار و مریز کردیم. لپکن، پنجاه سال پیش اجحاف به غایت رسید. شدیم دانه روی تابه. کاسه صبر ما عاقبت شکست برداشت. شتر که نواله بخواهد، گردن می‌کشد. ما هم گردن کشیدیم برای رفع اجحاف یاغی شدیم بر دولت. زدیم تیشه بر ریشه‌اش. دستش را کوتاه کردیم از هر کجا که توانستیم. برهم زدیم نظم جهنمی دولت را. خودمان نظمی آوردیم. نظم خودمان را نشانیدیم به جای نظم دولت. الحق و الانصاف هر چه بودیم و هر چه کردیم، با مردم بودیم و برای مردم کردیم. فی‌المثل بالا بردیم قوه دکاندار و برزگر را در مقابل قوه اعیان. با خشونت مالیات گرفتیم از دارا. با عطوفت هر چه را گرفتیم، گذاشتیم در کف دست نادار.

– اما اگر هر جماعت به دلخواه خودش، نظم برقرار کند، هرج و مرج پیش می‌آید، نظم عمومی مملکت از میان می‌رود. وجود دولت برای برقراری نظم عمومی مملکت است.

نظم عمومی مملکت! اولاً کدام نظم عمومی؟ تا آن جا که به یاد داریم ما

پیرها، بلکه تا آنجا که شنیده ایم از پیر تاریخ، مملکت همیشه مثل جنگل مولا غرق بوده در هرج و مرج، بسا آن که دولت هم داشته. اگر صدق مطلب را بخواهید، دولت نه فقط برای جلوگیری از هرج و مرج، کفایت ندارد، بلکه با اجحافی که به ملت می کند، خودش علت العلال هرج و مرج است. علی هذا هرج و مرج فرزندان مشروع دولت است، به قول معروف، این همه آوازه ها از شه بودا ثانیاً اگر گاهی شبهه نظامی به زور شمشیر در گوشه ای از مملکت برقرار می شود، آن شبهه نظم البته شبهه نظامی دولت پسند یا اعیان پسند است. لیکن نظم وقتی مطلوب است که به نفع مردم باشد، نه به نفع يك مشت مفتخور مفسد ظالم. نظامی که به نفع مردم نباشد، چه بهتر که اصلاً نباشد. دیگری که برای ما نجوشد، سرسگک درش بجوشد!

سر که نه در راه عزیزان بود، بارگرانی است کشیدن به دوش.

— شما دولت را تنها در خدمت اعیان می دانید. گویا فراموش کرده اید که به منظور حفظ مصالح همه ملت، دولت تحت نظارت مقام سلطنت و دارالشورای ملی قرار دارد.

گویا شما هم فراموش کرده اید که مقام سلطنت در واقع سلطان الوزراء است و شریک دارالشورا. اگر نظارتی بر دولت دارد، برای حفظ مصالح ایل قاجار است و حواشی آن. دارالشورا هم برای حفظ مصالح سلطان و دوله ها و سلطنه ها است. این ها خودشان جزو و بلکه صدر دولت اند. همه سروه یك کرباس اند.

— مع ذالك فکر نمی کنید که وجود مقام سلطنت و دارالشورا علی العجاله به نفع ملت است و باید احترام هر دو را نگاه داشت؟

احترام این دو دستگاه بر ططنه پر کبکبه در دست خود آنهاست. از قدیم گفته اند: احترام امامزاده با متولی است. هر دستگاهی که خدمتگزار خلق باشد، خود به خود از خلق احترام می بیند، والا فلا!

در پایان، افسران بحث را به موضوع ذخایر نایبیان - از اسلحه و پول و غیره - کشاندند و دریغ خوردند که آن ذخایر در مخفی گاه‌هایی مانند و به مستحقان نمی‌رسند. نایب‌حسین با نیشخندی پاسخ داد: «آن قدرها احمق نیستیم که چنین محاسبه‌ای نکرده باشیم. اما شما و من خوب می‌دانیم که اگر آنچه را آنها [دولتیان] در جست و جویش هستند، همه را یک جا در طبق اخلاص بگذارم و به حضرت اشرف صدراعظم و ثوق‌الدوله تقدیم کنم، دیناری از آنها نصیب مستحق اصلی نخواهد شد!»<sup>۱</sup>

مأموران دیوان حرب که همانند بازجویان قبلی، در کشف اسلحه‌خانه‌ها و اسناد مخفی و گنجینه‌های خیالی توفیقی نیافتند، فوراً جریان بازپرسی را به و ثوق‌الدوله اطلاع دادند. پس و ثوق‌الدوله طماع شخصاً و فوراً در صدد بازجویی از نایب‌حسین برآمد و دستور داد که در عصر همان روز نایب‌حسین را به باغ اودر زرگنده ببرند. مأموران ژاندارمری به شتاب زخم‌های نایب‌حسین را پانسمان کردند و جامه‌ای در خور، بدو پوشاندند و با وجود تهاشی او، به زرگنده‌اش بردند. در آنجا اطرافیان و ثوق‌الدوله دوستانه با او برخورد کردند، و و ثوق‌الدوله پس از آن که خود به او وعده عفو داد، قسمت‌هایی از گزارش را که امیر سپاهی درباره دستگیری او و فرزندانش و بازجویی‌های ژاندارمری از آنان فرستاده بود، برای نایب‌حسین خواند و نظر او را راجع به صحت و سقم آنها خواستار شد.<sup>۲</sup> نایب‌حسین از سر ریشخند، بر صحت گزارش صحنه گذاشت و به قول یک دشمن، «جواب می‌دهد: بله، قربان! هیچ کم وزیادی ندارد!»<sup>۳</sup> آن‌گاه اطرافیان و ثوق‌الدوله در مورد متحدان سیاسی و نظامی نایبیان و اسلحه‌خانه‌ها و اسناد نهانی و اموال منقول و غیر منقول سران نایبی

۱. فولادوند: پیشین، ۳۰ خرداد ۱۳۴۷ ش، ص ۱۲.

۲. فقیه: پیشین.

۳. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۸۴.

او را به باد سوال گرفتند. در مورد اول پاسخ داد که همه مظلومان در سراسر ایران متحدان طبیعی نایبیان اند. در مورد دوم اشاره کرد که امیدوار است اسلحه‌خانه‌ها و اسناد به دست نااهل نیفتند. در مورد سوم متذکر شد که اموال غیر منقول سران نایبی که از آن همه نایبیان است، منحصر است به یک باغ و چند قلعه و قراولخانه و معدودی مزرعه و دکان و خانه و قسمت عمده آن‌ها هم به وسیله یارماشاءالله و وقف امور خیریه شده است. اما اموال منقول نایبیان یعنی آنچه در طی پنجاه سال از راه کاسبی و برزگری و قالیبافی و قره‌سورانی عاید صدها نایبی شده است، مقداری سکه طلاست که همیشه در سفر و حضر، به عنوان خزانه سیار در اختیار و همراه او و یارماشاءالله بوده است. نایب حسین موذیان به سرخسش افزود که از سرنوشت خزانه سیار یارماشاءالله بی‌خبر است، ولی خزانه سیار خود او باید به دست امیر سپاهی افتاده باشد، و در این باره‌ها قطعاً حضرت اشرف رئیس الوزراء اطلاع بیشتر دارند!

بدیهی است که پاسخ‌های نایب حسین حاضران را خرسند نگردانید. متعرض شدند که اگر چنین است، پس چرا وجود گنجینه‌ها را به شرحی که در گزارش امیر سپاهی آمده است، قبلاً تکذیب نکرده است. به آرامی جواب داد: تکذیب نکرده است تا دیگک طمع طمع‌کاران کوچک و بزرگ به جوش آید و جگرشان را بسوزاند! این سخن چنان بر حاضران گران آمد که وثوق الدوله او را به اعدام تهدید کرد. اما نایب حسین با آرامش اعلام داشت که وثوق الدوله با نقض عهد، یارماشاءالله و ده‌ها تن از یاران او را کشته و صدها تن را اسیر و شکنجه کرده و با توطئه چینی زنانه، خود او و فرزندان دیگرش را زخمی یا زندانی کرده است. با این وصف نایب حسین بیدی نیست که از بادی مثل وثوق الدوله بلرزد. بنابراین او که نایب حسین است، نه به مجاهدین وطن خیانت می‌کند، نه سلاح‌ها و اسنادی را که مایه وحشت خائنین است، در اختیار وثوق الدوله می‌گذارد، و نه از اموالی که در میان نیست، لقمه به سگ می‌دهد!

ماموران با دشنام و ضرب و شتم، نایب‌حسین را از محضر وثوق‌الدوله بیرون بردند و روانه باغ شاه کردند. پیش از آن که نایب‌حسین به باغ شاه برسد، وثوق‌الدوله دیوان حرب را به‌صدور حکم اعدام امر کرد. حکم اعدام نایب‌حسین سالار-اسلام و فرزندان زندانیش، یارامیر (امیر لشگر) و یاررضا معین لشگر و همچنین یارحسن منصور لشگر. مقرر شد که نایب‌حسین را در بامداد روز بعد، و فرزندان او را بعداً به‌دار بیاویزند.<sup>۱</sup>

نایب‌حسین چون به‌وسیله گاروپ از حکم اعدام خود آگاه شد، با خونسردی به او گفت که اگر «عدالت انگلیسی» وثوق‌الدوله اجازه می‌دهد، مایل است ساعتی با امیر مهدی، فرزند ارشد یارماشاءالله و فرزندان خود، یارحسن و یاررضا و یارامیر و نیز سرکرده‌های نایبی اسپز ملاقات کند. به او جواب دادند که فقط مجاز به ملاقات با فرزندان و نواده خویش است. پس شبانگاه امیر مهدی و یارحسن را از حجره‌های زندان و یارامیر را از مریضخانه نزد نایب‌حسین بردند و اظهار داشتند که حرکت دادن یاررضا از مریضخانه میسر نیست. نایب‌حسین در حضور افسران ژاندارم، با فرزندان خود روبه‌رو شد و پس از شرح ماجراهای جنگ و گریز خود در کوه‌ها و دستگیری و انتقال به تهران و بازپرسی دیوان حرب (یا به قول او، «دیوان بلخ») و ملاقت با وثوق‌الدوله و انتظارات او، نزدیکان خود را به شکیبیا بودن در برابر رنج‌ها و امید بستن به آینده دعوت کرد و در آن زمینه برای آنان شعرها خواند و از تاریخ شاهد‌ها آورد.<sup>۲</sup>

بامداد روز بعد نایب‌حسین را با درشکه‌ای محاط در ژاندارم‌های سوار، به اداره نظمیة درمیدان توپخانه بردند. مسیر او تحت مراقبت ژاندارم‌ها قرار داشت، و میدان توپخانه به‌وسیله واحدهای ژاندارم و پلیس محصور شده بود. در میان

۱. ایران، ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۲. امیر مهدی آریان‌پور: پیشین، ص ۸۰-۱۷۹.

جمعیتی که گرد آمده بودند، عمال اشراف کاشان و مزدوران و ثوق الدوله به شمار دادند. علی‌ه‌غایب و شورشیان و زنده باد گفتن برای و ثوق الدوله مشغول بودند. ولی نایب‌حسین همگان را با خونسردی تماشا می‌کرد. به زبان يك روزنامه خود فروخته، «در سیمای نایب، موقعی که از باغشاه حرکت کرده و به‌نظمیه وارد نشده بود، چندان تغییری رخ نداده، و باجلادت که آثار قساوت را نیز حاکی بود، در درشکه نشسته و به اطراف و اشخاص نگاه می‌نمود.»<sup>۱</sup>

بنابر تصریح صورت‌مجلسی که در آن روز به وسیله مأموران نظمیه تهیه شد،<sup>۲</sup> بار دیگر در اداره نظمیه به او تکلیف کردند که در آخرین لحظات زندگی خود، با دادن نشانی گنجینه‌های نایبی، کارخبری برای ملت صورت دهد. در پاسخ گفت که اولاً او گنجینه‌ای سراغ ندارد، و اگر ملت دنبال گنجینه می‌گردد، باید آن را در نقبی که منزل و ثوق الدوله را به سفارت انگلیس متصل می‌کند، بجوید! ثانیاً گرفتن گنجینه‌ها به نام ملت و دادن آن‌ها به و ثوق الدوله کار خبری نیست. کارخبر این است که او را آزادگذارند تا برود و ملت را از شر وجود منحوس و ثوق الدوله‌ها خلاص کند! باز هم در باره مایملک او و کسانش پرسان شدند. مانند پیش جواب داد که آنچه او و یارماشاءالله در اختیار داشته‌اند، مایملک همه افراد طایفه نایبی است. این مایملک که تقریباً تمام آن در سال‌های اخیر وقف امورخبریه شده است، منحصر است به يك باغ و چند قلعه و قراولخانه و معدودی مزرعه و دکان و خانه و مقداری پول طلا که او و یارماشاءالله معمولاً در دو خورجین به همراه داشته‌اند، و خورجین او به ارزش ۵۰/۰۰۰ تومان به وسیله مازور امیرسپاهی برای و ثوق الدوله دزدیده شده است. جاسوسانسه در باره شماره و محل وراث او سوال کردند. پاسخ داد که از شماره و محل وراث خود بی‌خبر است. فقط این را می‌داند که وقتی همه پسرانش زنده بودند، مردم او را صاحب دوازده فرزند

۱. ایران، ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۲. دوسیه نایب‌حسین و ماشاءالله‌خان کاشی و اتباع، اداره نظمیه، تهران.

می شناختند. ولی اشتباه می کردند: او هزاران فرزند دارد. هر جا، هر کس بر دولت جابر بشورد، فرزند نایب حسین است. تا مملکت بازیچه يك مشت «اعیان ريقوی مشیلو»<sup>۱</sup> باشد، فرزندان نایب حسین هم در همه جا، خار راه دولت خواهند بود.

«هر آن کس که یاغی بود، نایبی است،

هر آن جا که طغیان، دژ نایبی است.»

از نایب حسین خواستند که وصایای خود را بگوید. اظهار داشت که چون دولت را آماده اجرای وصایای اجتماعی خود نمی بیند، از وصیت کردن چشم می پوشد. به او وعده دادند که ممکن است وصایای او در مورد امور شخصی مثلاً ارثیه و محل دفن، قابل اجرا باشد. مجدداً گفت که نه مالی دارد که برای وراثت خود باقی گذارد، و نه گوری می شناسد که زندگی را به او باز پس دهد<sup>۲</sup> بعد از این گفت و گوها که به رسم معمول، با تحریف در روزنامه های دولتی منتشر شد، نایب حسین در میان هیاهوی جماعت تماشاگر به طرف دار رفت. «با کمال خون سردی - انگار که مرگی در جلو نیست - با تکان دادن سر، به مردم پاسخ پر معنائی می دهد و با متانت تمام، بالای چارپایه می رود و می گوید: يك روز سالار و سردار، امروز هم سردار!»

دستگاه وثوق الدوله همچنان که بی محابا یار ماشاء الله را محکوم به مرگ کرده و در عین بیماری بر دار آویخته بود، نایب حسین را که در آستانه صدسالگی و زخم دار نیز بود، تسلیم دار کرد، و به قول نویسنده گزارش ژاندارمری، «بدین وسیله طومار زندگی پدر و پسری که بی شباهت به افسانه های هزارویک شب نبود، برای همیشه بسته می شود.»<sup>۳</sup>

۱. مشیلو (بر وزن «سه دلجو»)، اصطلاح کاشانی به معنی «وارفته» و «بی عرضه».

۲. دوسیه نایب حسین و ماشاء الله خان کاشی و اتباع، پیشین.

۳. فولادوند: پیشین، ۳۰ خرداد ۱۳۴۷ ش، ص ۱۲.

اما اعدام ناجوانمردانه آن دو و اسارت کثیری نایبی منجمله فرزند ارشد یارم‌اشاء‌الله و فرزندان نایب‌حسین که مانند اکثر سرکرده‌های نایبی در انتظار اعدام، در زندان به سر می‌بردند، و نیز نایبی کشی‌های مکرر و شکنجه‌گری‌ها و چپاول‌های دولتیان در کاشان، بسیاری از مردم کاشان و تهران و حتی شهرهای دیگر را به جوش آورد. از همان آغاز، گروهی از کاشانیان تهران‌نشین و انبوهی از طرفداران تهرانی نایب‌ان، علی‌رغم حکومت نظامی در پایتخت، دست‌یاری به سوی نایب‌ان پیش بردند و بی‌پروا علیه دولت، زبان به اعتراض گشودند، و نیز مخالفان سیاسی و ثوق‌الدوله به بهانه این اعتراضات، کابینه‌ها را مورد قرار دادند. در پاتوق‌های عیاران تهران و خانه‌های لوطیان بزرگ و همچنین در منازل برخی از کاشانیان تهران‌نشین به یاد قربانیان و ثوق‌الدوله مجالس یادبود برپا شدند. برخی از یاران مدرس و به‌قولی، در ملازمت خود او، در مجلس خانه حاجی قنبرش رکت کردند. ورزشکاران تهران به میانجی‌مرشد حسن‌دالاندار، سه‌شیر سنگی که از دیر-باز نشانه مشخص گورهای پهلوانان بود، روی مدفن یارم‌اشاء‌الله در باغ طوطی شهرری و مدفن‌های نایب‌حسین و پهلوان رضا در گورستان چهارده معصوم تهران نصب کردند.<sup>۱</sup>

چون هر تشنجی حکومت و ثوق‌الدوله راست‌تر، و اجرای پیمان تحمیلی انگلیس را دشوارتر می‌گردانید، و ثوق‌الدوله با توصیه مقامات انگلیسی، چند صباحی سیاست کج‌دار و مریز پیش گرفت. برای تسکین افکار عمومی، به ژاندارمری و اداره نظمیته تهران دستور داد که از شکنجه نایب‌ان زندانی دست بردارند و حکم اعدام فرزندان نایب‌حسین و نیز برخی از سرکرده‌های نایبی را معلق گذارند. در نتیجه همه اینان در زندان به انتظار مرگ باقی ماندند، مگر یار-رضا که پنج روز پس از اعدام نایب‌حسین، هلاک، و بهتر بگوییم، زجر کش شد.<sup>۲</sup>

۱. مرشد مانده علی و رزنده کاشانی، به نقل پهلوان مهدی نوابی: مصاحبه، خرداد

۱۳۵۴ ش.

۲. ایران، ۲۵ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۱.

با این وصف، آزار نایبیمان پایان نیافت. بسیاری از زندانیان را پس از چندسؤال و جواب که نامش را «محاكمه نظامی» گذاشته بودند، به مجازات‌های سنگین (معمولاً دو تا پانزده سال حبس) محکوم کردند و در خارج زندان، وحشیانه به دستگیری نایبیمان و مصادره اموال آنان ادامه دادند. همچنین برخی از کاشانیان ساکن تهران را که می‌خواستند قبه‌هایی بر آرامگاه‌های نایب‌حسین و یارماشاءالله و پهلوان رضا بر آورند، بازداشت کردند و مجسمه‌های شیر را هم از روی گورها برداشتند. افزون بر این، برای جلوگیری از نصب مجدد مجسمه، مدتی باغ طوطی یعنی محل دفن یارماشاءالله را تحت مراقبت قرار دادند.<sup>۱</sup> ولی چون کنترل گورستان بزرگ چهارده معصوم یعنی محل دفن نایب‌حسین و پهلوان رضا به آسانی ممکن نبود، نشانه‌های گورهای آن دو را زدودند و شهرت دادند که آن دو نیز در باغ-طوطی به خاک سپرده شده‌اند.<sup>۲</sup>

۱. ورزنده کاشانی: پیشین.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۰ تیر ۱۳۴۷ ش، ص ۱۲.



## ۰۲ کشتار و آزار ناپییان و چپاول گاشان به وسیله دولت و اشراف

چنان که می دانیم، دولت در حین تعقیب ناپییان در تهران، سرکوبی و دستگیری ناپییان حاشیه کویر را هم با خدعه و زور شروع کرد. چون واحدهای ژاندارم با کمک های مستقیم و غیر مستقیم بختیاریان و مقامات انگلیسی، توانستند دسته های مستقر در حاشیه کویر و منجمله قم را محاصره کنند، وزارت امور داخله انحلال سازمان قره سوارانی ناپییان را اعلام داشت<sup>۱</sup> و متذکر شد که دسته های قره سوران در صورتی که اسلحه خود را به مقامات دولتی تحویل دهند، می توانند آزادانه و برکنار از مواخذه دولت، پی کار خود روند. برخی از دسته های قره سوران ناپییی به قول دولت اعتماد کردند و اسلحه خود را به ژاندارم ها تحویل دادند. ولی باز هم از تعقیب برکنار نماندند<sup>۲</sup>. فقط چند دسته، مسلحانه به حرکت درآمدند و توانستند جنگگ کنان، خود را از خطر دستگیری نجات دهند. از میان این دسته ها، آن ها که از

---

۰۱. ایران، ۸ ذی الحججه ۱۳۳۷ ق، ص ۰۱

۰۲. ایران، ۱ ذی الحججه ۱۳۳۷ ق، ص ۰۱

خارج کاشان برخاسته و به نایبیان پیوسته یا پناهنده شده بودند، به مساکن اصلی خود باز گشتند، و آن‌ها که کاشانی بودند، خود را به کوهستان‌های کاشان که پناهگاه یار-محمد سیف‌لشگر، فرزند عارف پیشه نایب‌حسین بود، رساندند. سیف‌لشگر که به هنگام اعدام یارم‌شاءالله در کویر به سر می‌برد، پس از دریافت خبر قتل او، بی‌درنگ با دسته خود به قصد الحاق به نایب‌حسین به حرکت درآمد. ولی بر اثر بسته شدن راه‌ها به وسیله واحدهای ژاندارم، توفیقی نیافت و به ناگزیر مستقلاً در برابر واحدهای ژاندارم‌ها به جنگ و گریز پرداخت و توانست بیش از سه ماه مقاومت کند.<sup>۱</sup> سرانجام واحدهای ژاندارم دسته او را محاصره کردند و او را هم به تهران فرستادند و نزد برادرانش که دولت آنان را از بیم مخالفان خود و محض رعایت افکار عمومی و نیز به امید کشف گنجینه‌های موهوم و اسناد و اسلحه خانه‌های مخفی تسلیم‌چو به‌دار نکرده بود، محبوس گردانیدند.<sup>۲</sup>

در کاشان اردوی سیار ژاندارمری که حکومت نظامی برقرار کرده و پس از گرفتاری یارم‌شاءالله، دست به خشونت شدید زده بود، یکه‌تاز میدان شد. ژاندارم‌ها که در کوه‌ها و بیابان‌ها از دسته‌های نایبی آزار دیده و قادر به سرکوبی برخی از دسته‌های نایبی و دستگیری افراد بسیار نشده بودند، با کینه‌ای شتری چون کینه اشراف کاشان، در آن شهر به جولان درآمدند.<sup>۳</sup> فرمانده اردوی سیار در جست‌وجوی گنجینه و اسناد و اسلحه‌خانه، همانند زیردستان خود به هر قساوتی تن در داد. بسیاری از دولتیان و اشراف محلی به میانجی آدمکشان مزدور خود، به همکاری با اردو برخاستند و شریک جنایات آن شدند. برخی از سر دشمنی دیرین خود با نایبیان، برخی به طمع غارت، برخی برای نفی بستگی‌های پیشین خود با نایبیان و تبرئه خود از لحاظ دولت.

۱. ایران، ۱۶ صفر ۱۳۳۸ق، ص ۳.

۲. ایران، ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ق، ص ۲.

۳. ملا عبدالرسول مدنی: یادداشت‌ها، ص ۷۹.

به زودی و ثوق الدوله که از واکنش مردم کاشان بیمناک بود و می خواست هر چه زود تر غائله کاشان را به پایان رساند، به اردوی سیار دستور داد که در دستگیری و مجازات نایبیان و طرفداران آنان، چه در کاشان و چه در سایر نواحی کویر شتاب ورزد. پس در حین آنکه اشغالگران شهر به نام حکومت نظامی و به کمک مزدوران اشراف، بی پروا به زدن و کشتن و غارتیدن مشغول بودند، امیر سپاهی برای مجازات نایبیان و به نام احقاق حقوق «متظالمین» که همانا اشراف شهر بودند، چیزی به نام «محکمه نظامی» تشکیل داد. <sup>۱</sup> محکمه نظامی (البته به ریاست امیر سپاهی) برای محکوم کردن هر کس که دولتیمان و اشراف شهر می خواستند، احکام حضوری و غیابی صادر می کرد. معمولاً بسیاری از احکام غیابی بودند و شامل کسانی که قبلاً به دست اشغالگران شهر به قتل رسیده بودند، می شدند؛ بیشتر احکام حضوری هم پس از گرفتن و شکنجه کردن متهم شرف صدور می یافتند. شکنجه کسانی که به تصور محکمه، از گنجینه ها یا اسلحه خانه ها یا اسناد خبری داشتند، گاهی تا سر حد مرگ ادامه می یافت. در نتیجه نه تنها سر کرده های نایبی چون علی آلویی و رضا آسیابان بر سر دار رفتند، بلکه بسیاری از نایبیان ساده نیز کشته شدند. امیر سپاهی صرفاً از دستگیری مردان جنگی نایبی که از لحاظ دولت، گناهکار به شمار می رفتند، خوشنود نبود، بلکه دستگیری همه افراد نایبی را می خواست. ظاهراً پذیرفته بود که هیچ فرد نایبی نمی تواند بی گناه باشد. پس به زدن و بستن و زندانی کردن زنان و مردان سالخورده نایبی نیز دست زد. <sup>۲</sup>

کار «نایبی کشی» چنان بالا گرفت که به قول يك مطلع، حسین سرخوش، «یاد آورم زدکی کشی انوشیروان، سلطان جبار ساسانی بود.» <sup>۳</sup> مأموران ژاندارمری همانند برخی از دشمنان کینه توز نایبیان، به شهوت کشتار دچار شده بودند. عملی که در

۱. ایران، ۱۲ ذی الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۲. فقیه: پیشین.

۳. حسین سرخوش: مصاحبه، تهران، ۲۱ اردی بهشت ۱۳۵۹ ش.

مورد غلام برزی دیوانه‌صورت گرفت، نموداری از این شهوت کشتار بود. چون غلام برزی به‌هنگام ورود اردوی سیار به‌خطه کاشان، آهنگ کشتن افسران ژاندارمری را کرده بود، محکمه جنون حاد او را نادیده گرفت و به‌استناد پریشان‌گویی‌های او، به‌آدم‌کشی و شکنجه زنان و کودکان متهمش کردند. آن‌گاه ژاندارم‌ها به ترتیب فحیعی که اتخاذ کردند یا به قولی، مطابق تمایلات سادیستی-مازوشیستی آن دیوانه نگون‌بخت، اعضای بدن او را یک‌ایک بریدند، گوشت بدنش را در آتش سرخ کردند و به‌دهانش گذاشتند، و هنگامی که از هوش رفت، به‌گلوله‌اش بستند. گفتنی است که این کارها به‌حکم «محکمه» ای که رئیس و اعضای آن ظاهراً از عقلا بودند و با موافقت ضمنی «بزرگانی» که دم از دین‌داری و وجدان می‌زدند، صورت گرفت. و گفته‌نی‌تر این است که برخی از واکوردگان حزب دموکرات-از قماش پهلووان پنبه‌ای که در مجلس جشن ژاندارمری، به‌نایب حسین اسیر مجروح حمله کرد-علی‌رغم ادعای شرف، در اعلامیه‌ای به‌نام «کمیته محلی فرقه دموکرات کاشان» این‌گونه کارها راستودند. در اعلامیه کذائی چنین آمده است: «...مخصوصاً رئیس محترم ژاندارمری بیشتر توجهات را به واسطه دستگیری و اعدام غلام برزی که یکی از سردسته‌های خونخوار اشرار بود، جلب، و موجبات خوشوقتی اهالی را از هر حیث فراهم کرده‌اند.»<sup>۲</sup>

طرفداران نایب‌بان نیز مانند خود آنان، مورد تعرض مهاجمان قرار گرفتند. چون طرفداران نایب‌بان فراوان بودند، مهاجمان بارها به بهانه دستگیری آنان، در سراسر شهر و روستاها، به‌خانه‌های مردم بی‌گناه ریختند و هرچه خواستند، با مال و جان و ناموس آنان کردند. در بحبوحه این گیرودارها، مهاجمان گردانندگان روزنامه‌ها کاشان را که طرفدار نایب‌بان بود و همچنین چاپچی‌های روزنامه را مورد آزار قرار دادند و همه نسخه‌های موجود روزنامه را به آتش کشیدند. بسیاری از اعضای

۱. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۸۴.

۲. اعلامیه کمیته محلی فرقه دموکرات کاشان، شماره ۷۵، مورخ ۶ ثور ۱۲۹۹ ش.

هیئت اتحاد اسلامی و درویشان و اقلیت‌های دینی را که همواره مورد حمایت نایبمان بودند، به گناه تمایل به نایبمان و یا به عنوان حافظان اموال یا دلان اسلحه نایبمان، مضروب و محبوس کردند و دارایی‌های آنان را به غارت بردند. کار به جایی رسید که حتی داشتن تصاویر سران نایبی یا قالیچه‌ها و آجرهای کاشی یا سفالینه‌هایی که صورت‌های آنان را بر خود داشتند، همانند داشتن نسخه‌های روزنامه‌هایشان و اعلامیه‌های نایبمان، برای محکوم شدن کافی بود. بی‌گمان مهاجمان از محو کردن نام و نشان سران نایبی هم غافل نماندند، چنان که با شتاب اسم‌های سران نایبی را از روی کوچه‌ها و بازارچه‌ها و خیابان‌ها و ساختمان‌های عمومی که به همت آنان بر پا شده بودند، زدودند و بالاتر از این، زورخانه نایبی و مدرسه سرداریه را که هزینه‌اش به وسیله اموال وقفی نایبمان تأمین شده بود، بستند.<sup>۱</sup>

غرض نهائی اردوی سیار ژاندارمری از همه جنایاتی که در کاشان مرتکب شد، غارتگری و مخصوصاً گنج‌یابی بود. افسران و افراد ژاندارم و مزدوران اشراف دستیابی بر «اموال مخفی» نایبمان را به خود نوید می‌دادند. به شرحی که گذشت، وثوق الدوله به هنگام گسیل داشتن اردوی سیار به کاشان، رئیس گارد خود را به فرماندهی آن گمارد و صریحاً به او فهمانید که باید گنجینه‌ها و نیز اسناد نایبمان را بدون تصرف، به شخص او تحویل دهد و با کشف و ضبط اسلحه‌خانه‌های مخفی، مانع افتادن آن‌ها به دست مردم ناراضی حاشیه کویر شود. این نکته هم گذشت که متعاقب دستگیری یارماشاءالله، خزانه سیار او به چنگک و وثوق الدوله افتاد. ولی وثوق الدوله حریص که خواب گنجینه‌های افسانه‌ای می‌دید، برای یافتن نهانگاه‌های نایبمان، چند روزی اعدام یارماشاءالله را به تعویق انداخت و بیهوده او را مورد بازجویی‌های مکرر قرار داد، همان‌طور که بعداً به همین امید، اعدام پدر و برادران او و برخی دیگر از سران نایبی را به عقب انداخت. احمد کسروی وقایع نویسنده نوشته است: «... چنان که از این گفته‌های وثوق الدوله نیز فهمیده می‌شود، به نایب حسین و پسرانش «مان

۱. حسین معروفی: مصاحبه، تهران، دی ۱۳۵۱ ش.

افزارهای جنگی قراوان و پول و زروسیم انبوه می‌رفت ... گفته می‌شد: گنجینه‌هایی در کوه و بیابان نهان کرده‌اند. تفنگک‌ها و افزارهای جنگی را در دژها انداخته بودند و به جاهای نهان دیگری نیز گمان می‌رفت. از این رو و ثوق الدوله به گرفتن و کشتن ماشاءالله خان شتاب نمی‌نمود و چنین می‌خواست که بانر می‌افزارهای جنگی را از ایشان بگیرد و به اندوخته‌هاشان نیز راه یابد.<sup>۱</sup>

در حین غارتگری و آدم‌کشی اردوی سیار در کاشان، و ثوق الدوله که سیاست‌بازی نادرست و دروغ‌زن بود و به هیچ کس قلباً اعتماد نداشت، چندتن از مأموران نظامیه را که نسبتاً مورد اعتماد او بودند، ظاهرأ برای تعقیب نایبیان، ولی باطناً برای جلوگیری از ربه‌شدن «گنجینه‌های نایبیان» به وسیله امیر سپاهی، با اختیارات تام به کاشان فرستاد<sup>۲</sup> و چنان که يك دشمن قسم خورده نایبیان نوشته است، متعاقب آن به قصد تصرف داروندار صدها خانواده نایبی، تصویب‌نامه‌ای صادر کرد.<sup>۳</sup>

بر روی هم مأموران ژاندارمری از زمان دستگیری نایب حسین به بعد، شتابانه با کمک دولتیان و اشراف محلی، در طی چند مرحله، به تاراج اموال نایبیان پرداختند. در مرحله اول به بهانه دستگیر کردن مردان جنگی نایبی که بر اثر تلاشی دسته‌ها، متواری شده بودند، باغ سردار یه و قلعه‌ها و سایر پایگاه‌های نایبیان را در کاشان و اطراف آن اشغال کردند. در مرحله بعد خانه‌ها و دکان‌ها و مزارع نایبیان را که اکثراً به نام نایب حسین و پسران او (یار ماشاءالله سردار جنگ و یار علی شجاع لشگر) به ثبت رسیده بودند، مورد مصادره قرار دادند، حال آن که آن املاک به همه نایبیان تعلق داشتند، و نایبیان برخی از آن‌ها را از پدران خود به ارث برده، برخی را خریده و برخی را خود با بذل پول و کار، احداث کرده بودند. ژاندارم‌ها پس از تاراندن زنان و کودکان، خانه‌های بی‌دفاع آنان را اشغال کردند و سراهای نایبی را به فرماندهان

۱. کسروی: پیشین، جلد ۲، ص ۸۲۰.

۲. رضاقلی مفتش: پیشین.

۳. حسن نراقی: کاشان در جنبش مشروطه ایران، (چاپ اول)، ص ۱۹۸.

خوداختصاص دادند.<sup>۱</sup> سپس در ضمن نایبی گیری و نایبی کشی، به یغماگری و گنجینه-جویی پرداختند.<sup>۲</sup>

اموال منقول نایبیان اعم از اسلحه و پوشاک و مواد خوراکی و لوازم خانه و حتی زینت آلات زنان یکسره به تاراج رفتند. همچنین بخشی از اسناد و عکس‌های نایبیان و اشیاء نفیسی که مردم نزد بعضی از سران نایبی به امانت سپرده بودند، از تاراج مصون نماندند. «از کُرشاهی [دژ کُرشاهی] جنس زیاد آوردند. می‌توان گفت: پنج هزار قبضه تفنگک و موزر و غیره به دست آوردند، و گاو و گوسفند زیاد نیز جمع کردند، علاوه بر طلاآلات و جواهرات و مواشی و اشیاء نفیسه و فرش ابریشم و کرک و جو و گندم و پوشاکی و خوراکی...»<sup>۳</sup>

مأموران و ثوق الدوله بعد از ضبط اموال مرئی، چویای «اموال نامرئی» یعنی گنجینه‌هایی که و ثوق الدوله تحت تلقین اشراف کاشان، در خیال فاسد خود فرا بافته بود، شدند.<sup>۴</sup> و در این مورد دست به کارهای دیوانه‌وار زدند.<sup>۵</sup> افراد نایبی و حتی همسران یارم‌شاء الله را شکنجه دادند و چون از این راه چیزی به دست نیامد، در داخل و خارج شهر، با آب انبار خالی کردن و دیوار شکافتن و سردابه حفر کردن و نقب‌زدن و چاه‌کندن و تپه‌کاویدن و کوه‌بریدن، خانه‌ها و دکان‌ها و مزرعه‌ها و قلعه‌های نایبیان بی‌خانمان را به ویرانی کشاندند. در نتیجه بسیاری از بناها مانند عمارات پاغ سرداریه و دژ کُرشاهی مخروبه گردیدند، و البته گنجینه‌های هم به دست نیامد.<sup>۶</sup>

با این وصف اکثر افسران و افراد ژاندارمری و مأموران نظمیه و برخی از دولتیان و اشراف کاشان، از راه اخاذی و چاپیدن لوازم معاش چند هزار نایبی و غیر-

۱. بقایای: پیشین، ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳ش، ص ۷۹.

۲. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۷۶.

۳. مدنی: پیشین، ص ۸۰-۷۹.

۴. ابوالحسن بزرگ‌امید: اذماست که برماست، ص ۲۹۷.

۵. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳ش، ص ۸۰.

۶. فولادوند: پیشین، ۳۰ اسفند ۱۳۴۶ش، ص ۲۲.

نایبی، هر يك به نوایی رسیدند. ماژور امیر سپاهی و مأموران نظمیه از آنچه خود نمی‌توانستند تصاحب کنند، مختصری را علناً به نام دولت، و بقیه را مخفیانه برای شخص و ثوق الدوله، به تهران ارسال داشتند.

خزانه سیار نایب حسین هم پس از دست به دست گشتن مکرر، نصیب و ثوق الدوله و امیر سپاهی شد.<sup>۱</sup> به این ترتیب که رشیدالسلطان و دو همدست او (علی صولت و حسین فلاخوصی) پس از آن که در کوهستان و ش‌نوه به نایب حسین و دو فرزندش تیراندازی کردند و با خزانه سیار او گریختند، راه مقرر خود، گلپایگان را پیش گرفتند. در بین راه، در قلعه سهل آباد، صولت و فلاخوصی به طمع دریافت سهمی بزرگ‌تر از خزانه سیار، رشیدالسلطان خیانتکار را در حین خواب به قتل رسانیدند و به روستای ورزنه در گلپایگان رفتند. اما در آنجا صولت دست به کشتن فلاخوصی زد و خود به دست همسرش و برادر همسرش، شجاع نظام به قتل رسید. پس خزانه سیار در اختیار شجاع نظام قرار گرفت.<sup>۲</sup> سپس دو برادر به نام صادق بیدهندی و محمود بیدهندی که از افراد دسته رشیدالسلطان بودند و از شبیخون ژاندارم‌ها در کوهستان و ش‌نوه جان سالم به در برده بودند، برای تلافی خیانت رشیدالسلطان نسبت به خود و نایب حسین، رد او و همدستانش را گرفتند و سرانجام پس از آگاهی از مرگ او و صولت و فلاخوصی، از جنایت شجاع نظام خبردار شدند. پس او را غافلگیر و دستگیر کردند، و برای آن که به چنگ امیر سپاهی بیفتد و به خوبی مکافات ببیند، او را بادست و پای بسته در مجاورت پاسگاه ژاندارمری گلپایگان گذاشتند و متواری گردیدند.<sup>۳</sup> به زودی ژاندارم‌ها که به دستور امیر سپاهی در جست‌وجوی رشیدالسلطان و همدستانش بودند، یافتن شجاع نظام را به امیر سپاهی خبر دادند. ماژور سپاهی بی‌درنگ شخصاً به گلپایگان رفت. شجاع نظام در زیر

۱. مدنی: پیشین، ص ۷۶.

۲. فولادوند: پیشین، ۳۵ اسفند ۱۳۴۶ ش، ص ۲۲.

۳. صادق بیدهندی و محمود بیدهندی: پیشین.

شکنجه، به قتل صولت اعتراف کرد و نهانگاه خزانہ سیار را بروز داد، و امیر سپاهی خزانہ را تصاحب کرد و شجاع نظام را به کاشان برد و در اوایل ماه محرم ۱۳۳۸ به دار آویخت.<sup>۱</sup> بدین ترتیب خزانہ سیار نایبیان پس از گذشتن از دست چند دزد کوچک، به دست دزد بزرگ (ماژور امیر سپاهی) رسید و بخش عمده آن در جیب دزد بزرگ تر (رئیس الوزرا و ثوق الدوله) سرازیر شد.

از اموال غارتی کاشان، آنچه به تصرف دولت در آمد (والبتہ بیشتر آن به وسیله مقامات بزرگ دولتی تهران به خانه‌های ایشان انتقال یافت) مشتمل بود بر عده‌ای اسب و مقداری اسلحه و مهمات و شماری فرش منجمله قالیچه‌های منقش به نقش سران نایبی و بزرگانی چون مدرس و ستار سردار ملی و باقر سالار ملی و حیدر عمواوغلی. (نمونه‌هایی از آن فرش‌های مصورهنوز در موزه شهر بانی تهران به جا مانده‌اند.) اما ناچیزی غنایمی که نصیب دولت شد، بهانه‌ای به دست مخالفان و ثوق الدوله داد. «دشمنان و ثوق همین را داستان درازی ساخته، سخنان بسیاری می‌گفتند»<sup>۲</sup> به کوشش دشمنان سیاسی و ثوق الدوله، کثیری از مردم ایران دانستند که او نایبیان را بدون محاکمه کشتار کرده و بدون مجوز قانونی، به ضبط اموال آنان پرداخته و از اموال ضبط شده، فقط سهم ناچیزی به دولت داده است، و همه این کارها را برای پر کردن جیب خود و جلب رضایت اربابش، انگلیس صورت داده است.

در کاشان تعدادی از اشراف محلی به کمک مأموران دولتی، دزدوار از بازار آشفته استفاده کردند. برخی از آنان بخشی از اموال غیر منقول نایبیان را که اسماً به دولت منتقل شده بودند، در اختیار خود گرفتند. برخی دیگر که ملک یا پولی به عنوان امانت یا قرض از افراد نایبی گرفته بودند، از استرداد آن سر باز زدند. برخی از بازرگانان کاشان و تهران که مباشرت کارهای نایبیان را برعهده داشتند،

۱. ایران، ۱۶ محرم ۱۳۳۸ ق، ص ۲.

۲. کسروی: پیشین، جلد ۲، ص ۸۲۵.

منکر مطالبات نایبیان شدند<sup>۱</sup> و حتی بودجه تهیه وسایل بیمارستانی را که قرار بود در کاشان ساخته شود، به جیب زدند.<sup>۲</sup>

در بحبوحه آن فتنه عظیم، انبوهی از سالخوردگان و زنان و کودکان نایبی و طرفداران آنان که از مهلکه جان به در برده بودند، نه تنها در غم کشتهگان و زندانیان و فراریان خود، بلکه از بی خانمانی و بی‌نانی و نسا ایمنی هم رنج می‌کشیدند. چون حکومت نظامی کاشان پناه‌دادن و کمک رساندن به نایبیان و طرفداران آنان را خیانت به دولت و مستوجب مجازات شدید دانسته بود، بسیاری از خانواده‌های نایبی از شهر کاشان متواری، و آواره‌کوه و بیابان شدند. «عملیات ژاندارم‌ها به قدری دلخراش بود که تصورش را نمی‌توان کرد. زن و بچه این بیچاره‌ها در بیابان‌ها متواری [بودند]. اشخاص بی‌گناه پس از مصادره اموال آن‌ها، به‌دار آویخته می‌شدند.»<sup>۳</sup>

تروریسم بر جو کاشان حاکم بود. از این رو هرگونه اعتراض به سببیت نیروهای مهاجم، به‌منزله همبستگی با نایبیان تلقی می‌شد و خطر گرفتاری یا حتی اعدام در بر داشت. ماژور امیر سپاهی چنان خود را گم کرده بود که گوشش به سخن هیچ‌کس بدهکار نبود جز وثوق‌الدوله که به امید دستیابی بر ثروت فرضی نایبیان، دست او را برای ارتکاب هر جنایتی در کاشان بازگذاشته بود و شخصاً هم در حوادث کاشان با او همکاری می‌کرد و حتی دستور حبس و قتل می‌داد.<sup>۴</sup>

با این وصف نه تنها بسیاری از مردم ساده، بلکه برخی از بزرگان شهر نیز به جانبداری از نایبیان، مردانه خطر کردند. علی‌رغم سببیت امیر سپاهی، برخی

۱. صفائی: پیشین، ذیل ص ۴۳۷.

۲. باقر عابدی: نامه، ۱۰ محرم ۱۳۴۲ ق.

۳. بقایی: پیشین، ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳ ش، ص ۸۱.

۴. فولادوند: پیشین، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۸ ش، ص ۵۹.

از دولتیان مانند بقائی، رئیس اداره دخانیات و عماد خلوت، کفیل حکومت به اجحاف ژاندارمری اعتراض کردند، و برخی از افسران ژاندارم در خفا به انتقاد از رویه امیر سپاهی پرداختند و خود به ملایمت گراییدند، چنان که سلطان امیر علائی با آن که حاکم نظامی بود، از اعدام عده‌ای از نایبیان جلوگیری کرد، و نایب اول فقیه که به قولی، قبلاً در صدد رهانیدن نایب حسین از زندان بر آمده بود، عده‌ای از نایبیان را در فراری داد و کسان بسیار را از مزاحمت ژاندارم‌ها خلاص کرد. عموم روحانیان کاشان مانند ملا حبیب‌الله شریف و حتی ملا عبدالرسول مدنی که اساساً با نایبیان بر سر مهر نبود، به ژاندارم‌ها و اوباشان شهر که اعضای هیئت اتحاد اسلام و زردشتیان و یهودیان کاشان را به جرم جانبداری از نایبیان مورد آزار قرار داده بودند، اعتراض کردند و قطع اجحاف ژاندارمری را از حکومت تهران خواستند. همچنین رجالی که وثوق الدوله به کاشان تبعید کرده بود، گرچه اقتداری نداشتند، از شنیدن مظالمی که بر نایبیان می‌رفت، به خشم افتادند و به امیر سپاهی پیغام دادند که وثوق الدوله همیشه روی کار نخواهد بود و از او حمایت نخواهد کرد. این پیغام امیر سپاهی را سخت بر آشفته گردانید و با خشونت آنان را تهدید کرد که اگر از آن به بعد پایشان را از گلیمشان بیرون بکشند، آنان را به جرم همبستگی با یاغیان به چوبه دار خواهد سپرد.<sup>۱</sup>

فرقه دموکرات کاشان بر سر دفاع از نایبیان دچار اختلاف و انشقاق شد. به این معنی که بعضی از اعضای فرقه در بحبوحه ستمگری اردوی سیار، با نام «کمیته محلی فرقه دموکرات» اعلامیه‌ای در مدح وثوق الدوله و ذم نایبیان و تصویب سفاکی‌های ژاندارمری انتشار دادند. متعاقب آن، جمعی از اعضای فرقه اعلامیه‌ای در دفاع از نایبیان صادر کردند و با اشاره به خدمات نایبیان به کاشان و ایران، دولتیان را به تعدیل رفتار خود نسبت به نایبیان و سایر مردم خواندند. بلافاصله حکومت

۱. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۳، ص ۲۹.

نظامی امضا کنندگان اعلامیه دوم را که بعضاً از خاندان‌های سپهر و غفاری و ضربی و صالح و فلاح بودند، دستگیر کرد و صادر کنندگان اعلامیه اول را به نشر اعلامیه ثالثی در تأیید آدمکشی‌ها و غارتگری‌های ژاندارمری واداشت. با صدور این اعلامیه («اعلامیه از طرف کمیسیون تفتیش فرقه دمو کرات کاشان» شماره ۹۵، حوت ۱۲۹۸)، فرقه دمو کرات کاشان دچار تفرقه شد، و هیئتی هم که بعداً از تهران به کاشان رفت، نتوانست وحدت و اساساً موجودیت فرقه دمو کرات کاشان را بازگرداند.

ملك المورخين سپهر با مساعدت چند تن از معاریف کاشان مانند مبصر الممالك صالح و حسن هنجنی و معین السلطنه نطنزی برای تأمین خوراک و مسکن آوارگان نایبی سازمان فعالی به وجود آورد. اما امیر سپاهی از همراهی مردم با نایبیان هر اسید و بهزودی سازمان کمک‌رسانی معاریف شهر را از کار باز داشت، و ملك المورخين و چند تن دیگر را از ترك کاشان ناگزیر کرد.<sup>۱۰</sup>

توده پر استقامت کاشان پیش از بزرگان نیکخواه شهر، در برابر اردوی ظلم، ایستادگی ورزیدند. اینان با نایبیان و طرفداران آنان علیه حکومت نظامی و اشراف متجاوز همصدا شدند و بسیاری از آوارگان را در خانه‌های خود پناه دادند و به یاد کشتگان، مجالس سوگواری بر پا داشتند. این قبیل حمایت‌های عمومی باعث شدند که زنان نایبی با وجود آوارگی و گرسنگی و ستمکشی، خود را نیازمند و ضربه اعدام‌های پیاپی و دستگیری‌ها و شکنجه‌ها را با متانت تحمل کنند. بسیاری از آنان در مجالس سوگ عزیزان خود، به جای مویه وزاری، با سرفرازی به نقل دلاوری‌های شهیدان خود پرداختند. گروهی از آنان، خود را با کودکانشان به تهران رساندند، در معابر عمومی تهران با طرح مظالم دولت در کاشان، عواطف بسیاری از تهرانیان را بیش از پیش علیه وثوق الدوله برانگیختند و در محافل مخالفان وثوق الدوله، پرده از کشتار و چپاول کاشان بر گرفتند. بی‌گمان مساعی آنان در سقوط

کابینه وثوق الدوله بی اثر نبود.<sup>۱</sup>

از آن سوگروهی از مردان نایبی که به اعدام یا زندان یا تبعید دچار نیامده بودند، پس از چند هفته آشفته‌گی و بلا تکلیفی، از شوک حوادث پرشتاب غیرمنتظر بیرون آمدند و آغاز واکنش کردند. این واکنش در ابتدا به صورت مبارزه زیر-زمینی بود. اینان گذشته از آن که مقدری از اموال و بخشی از اسناد نایبی را از غارت دولتیان نجات دادند، به کمک کارافتادگان و زنان و کودکان نایبی برخاستند و برای مجازات بعضی از دولتیان و اشراف کاشان مخصوصاً منافقان ابن‌الوقت‌ی که برای خوشامد ژاندارمری، سقوط نایبیان را جشن گرفتند یا برای تقویت ژاندارم‌ها، دسته‌هایی مرکب از اوباش تشکیل دادند، به تکاپو افتادند. هم اینان بارها به اشراف و مزدورانشان حمله بردند،<sup>۲</sup> و پهلوان پنبه‌ای را که در مجلس جشن ژاندار-مری، به نایب حسین اسیر مجروح حمله‌ور شده بود، به سختی کتک زدند و در توده‌ای از کودکانسانی فرو بردند! همچنین به جان بعضی از افسران ژاندارمری سوء قصد کردند. بر اثر تیراندازی آنان، دست فرمانده واحد قزاق کاشان از کار افتاد، ولی جراید دولتی از کارافتادگی آن را معلول «سوختگی» شمردند.<sup>۳</sup>

اعتراض‌ها و شکایت‌ها و خرابکاری‌های کاشانیان به منزله زنگ خطر برای دولتیان و اشراف کاشان بود. بنا بر این از ترس بر پاشدن آشوبی عمومی، مستقیماً باریس الوزراء تماس گرفتند و اعلام خطر کردند، در حالی که در تهران نیز تبلیغات مخالفان سیاسی رئیس الوزراء و تظاهرات و اعلامیه‌های مردم و منجمله‌های نایبیان و طرفداران آنان و نیز دو نامه که ملک‌المورخین سپهر خطاب به رئیس الوزراء و وزارت امور داخله نوشته بود، بر تشنج می‌افزود. وثوق الدوله از بیم آن که تشنج کابینه او را همراه با پیمان‌تحمیلی انگلیس از بن برافکنند، سرانجام حکومت نظامی کاشان

۱. حمیده بانو کلانتر ضرابی: مصاحبه، تیر ۱۳۲۳ ش.

۲. کسروی: پیشین، جلد ۲، ص ۸۲۴.

۳. ایران، ۴ صفر ۱۳۳۸ ق، ص ۱.

ر به ملامت خواند و دولتیان شهر را به حل برخی از مشکلات اقتصادی نایببیا امر کرد. در پی امر او، دولتیان کاشان به خیال خود، برای دلجویی از مردم کاشان و مخصوصاً نایببیا، دست به کارهای نمایشی کم نتیجه ای زدند. مثلاً برای نگهداری مردم بیخانمان، صندوق خیریه ای به وجود آوردند و با فروش بخشی از اموال منقول نایببیا، خوراک رایگان در اختیار تهی دستان گذاشتند.<sup>۱</sup> از این گذشته، حکومت نظامی دستگیری افراد را متوقف ساخت و خانه های غارت شده معدودی از نایببیا را پس داد.<sup>۲</sup>

اما این گونه کارها به هیچ روی برای جبران مافات کافی نبود. صاحبان خانه های مسترد شده از سکونت در خانه های خود که به وسیله مهاجمان ویران و خالی از اثاث گردیده بودند، سر باز زدند و همراه با سایر نایببیا که همچنان از خانه ها دکان ها و مزارع خود محروم ماندند، بر اعتراض افزودند. تهی دستان نیز که از مقامات دولتی کاروان می خواستند، خوراک رایگان و صندوق خیریه را پاسخگوی خواسته های خود نیافتند و به اکرام دولتیان پشت کردند. در نتیجه موجودی صندوق خیریه يك جا به افسران ژاندارمری رسید و خوراک رایگان روزانه نصیب ژاندارم ها شد!<sup>۳</sup> به ناگزیر و فوق الدوله یکی از وزیران کابینه، مشارالملك را که در جمع کردن مال شهره بود، مأمور تشکیل کمیسیونی برای تعیین تکلیف اموال منقول و غیر منقول نایببیا و رسیدگی به مطالبات مدعیان آن اموال کرد. مشارالملك به سرعت کمیسیون را تشکیل داد و به کاشان شتافت و با صدور يك اعلامیه، کسانی را که له یا علیه دارایی نایببیا ادعایی داشتند، به کمیسیون فرا خواند. گروهی از اشراف مفتخوار - چه آنان که اموال نایببیا را مورد تصرف عدوانی قرار داده بودند و چه آنان که می خواستند از دیگران عقب نمانند - به تصور آن که اسناد املاک نایببیا در جریان غارت مهاجمان، از میان رفته اند، با دعاوی گوناگون به کمیسیون رجوع کردند. برخی از آنان که ملکی

۱. صفائی: پیشین، ص ۴۳۷.

۲. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳ ش، ص ۸۱.

۳. فقیه: پیشین.

را به نایبمان اجاره داده بودند، مدعی شدند که نایبمان اجاره بها نپرداخته‌اند، و بنا بر این حق موجر است که ملک را با هر چه در آن موجود است، ضبط کند. برخی دیگر که ملکی را به نایبمان فروخته بودند، مدعی شدند که آن ملک را فروخته‌اند و بلکه به اجاره داده‌اند، یا آن ملک را نه با رضایت، بلکه به‌انگیزه ترس فروخته‌اند و در فروش آن مغبون شده‌اند، و در این صورت در اشغال آن محق‌اند. برخی دیگر به بهانه مجاورت املاک خود با کوه‌ها و بیابان‌هایی که نایبمان در آنها تأسیسات قره‌سورانی و جنگی خود را به وجود آورده بودند، قراولخانه‌ها و قلعه‌های نایبمان را به خود متعلق می‌دانستند...!

همچنان که انتظار می‌رفت، کمیسیون زیر نفوذ مخالفان نایبمان و مدعیان اموال آنان قرار گرفت. ولی بار دیگر مردم کاشان به حمایت نایبمان بی‌خانمان در مانده برخاستند و به کمیسیون هشدار دادند. پس نایبمان توانستند با استشهاد به مردم یا استناد به مراجع روحانی و نیز با ارائه اسناد، حق خود را بر اموال ناچیز حلقه نایبی یعنی باغ سرداریه و خانه‌ها و دکان‌ها و مزارع و قراولخانه‌ها و قلعه‌ها محرز کنند و به اثبات رسانند که بخشی از آن اموال ناچیز را از پدران خود به ارث برده‌اند و بخش دیگر را مطابق موازین شرعی، از دیگران مخصوصاً خاندان‌های مقتدر اشرافی خریده‌اند، چنان که مزرعه دوک از پدران نایب حسین به ارث مانده است، مزرعه فرح آباد از خاندان غفاری خریداری شده است، چنان که عرصه تأسیسات نایبی در نصر آباد از خانواده لاجوردی و در مسیح آباد از خانواده شیخ الاسلام.<sup>۲</sup>

در این حین روحانیان بزرگ شهر به کمیسیون اطلاع دادند که اکثر اموال غیر منقول نایبمان مطابق وقفنامه‌هایی که یار ماشاءالله سردار جنگ قبلاً به نمایندگی طایفه خود تنظیم کرده است، وقف مردم شده است، و از این رو تصرف آنها به وسیله اشراف و دولتیان، تصرف عدوانی است و باید فوراً از آنها رفع مزاحمت کرد. ارائه

۱. علی محمد شریف السلطنه بنی آدم: صحاحبه، دی ۱۳۲۰ ش.

۲. عابدی: پیشین.

اسناد املاك و استشهداهای مردم و وقفنامه‌های یسار ماشاءالله، کمیسیون رسیدگی را ناگزیر کرد که علی‌رغم تشبثات اشراف و مخالفت دولتیان، خواهان رفع مزاحمت دولتیان و اشراف از آن املاك شود. اما اشراف به طمع تصاحب املاك، و دولتیان به امید یافتن «گنجینه‌ها» حاضر به تخلیه املاك نبودند. پس با اردیگر سهم بزرگی از اموال غارت شده نایبیان منجمله شماری از قالیچه‌های منقش به صورت سران نایبیان و بزرگان نیکنام ایران را برای وثوق الدوله به تهران فرستادند و خواستار خودداری او از تأیید حکم کمیسیون شدند. وثوق الدوله هم به این عذر که اکثر مردان نایبی، فراری یا زندانی هستند، دستور داد که استرداد املاك را به تعویق اندازند و دعاوی روحانیان را هم مسکوت گذارند. در نتیجه تقریباً همه اموال غیر منقول نایبیان همچنان در اختیار دولتیان و اشراف باقی ماندند.<sup>۱</sup>

اشراف آن املاك را کمابیش مورد بهره‌برداری قرار دادند، و دولتیان تأسیسات نایبی را در اختیار سازمان‌های حکومتی گذاردند، چنان که ساختمان‌های باغ سرداریه را مقر چند اداره منجمله ژاندارمری و مالیه گردانیدند. ولی بر روی هم، املاك نایبی بر اثر بی‌مبالاتی و گنج‌جویی متصرفان آنها به سرعت روبه ویرانی رفتند.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب اشراف و دولتیان کاشان قدرتی بیشتر یافتند و برای منکوب کردن نایبیان و طرفداران آنان، از حمایت اردوی سیار بی‌نیاز شدند. پس وثوق الدوله خیانت پیشه که دیگر امیدی به دستیابی مازور امیر سپاهی بر گنجینه‌های موهوم نداشت، حکم تخلیه کاشان را به او ابلاغ کرد،<sup>۳</sup> و اردوی سیار که توانسته بود تقریباً در ظرف سه ماه کشتار و شکنجه و تجاوز و چپاول، آرامشی از نوع آرامش گورستان بر شهر کاشان و حومه بلافصل آن تحمیل کند، کاشان را ترك گفت.<sup>۴</sup> اردوی سیار با

۱. بنی آد: پیشین.

۲. مدنی: پیشین، ص ۸۰.

۳. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند-۱۵ فرورین ۱۳۵۳ ش، ص ۸۲.

۴. ایران، ۴ صفر ۱۳۳۸ ق، ص ۱.

بار سنگین و ننگینی از جنایت از کاشان رفت. فرمانده آن کلنل (سرهنگک) گردید و با بخشی از خزانه سیار نایب حسین به اروپا رفت و پس از چند صباحی عیاشی، در ناکامی جان داد. ولی برخی از افسران آن از آنچه در کاشان گذشته بود، دچار احساس گناه یا عذاب وجدان شدند، و هر یک به طریقی واکنش کردند، چنان که سلطان مغیث الدوله امیر علائی که در پرتو نفوذ خانواده خود، می توانست آینده نظامی درخشانی داشته باشد، از خدمت در ژاندارمری کناره جست و بانایبیان بازمانده منجمله عباسقلی زاده قهرودی دوستی کرد، و نایب اول فقیه از دولت بیزار و ناامید شد و بعداً با دسته سلطان لاهوتی که بر دولت شورید و شکست خورد، همکاری کرد.<sup>۱</sup>

با خروج اردوی سیار ژاندارمری از کاشان، کاشانیان برخلاف انتظار خود، از شر بیداد نرسند. از آن پس با زهم مأموران ژاندارم و پلیس به امید یافتن اموال و اسناد مخفی یا برای فرو نشانیدن اعتراض مردم، به کاشان ریختند و مزاحم مردم شدند. مثلاً اندکی بعد از رفتن اردوی سیار چون تلگرافها و نامه های شکایت آمیز کاشانیان علیه فجایع اردوی سیار، سیل وار بر سر دولت باریدن گرفت، کابینه و ثوق الدوله که نمی خواست بهانه تازه ای به دست مخالفان آن بیفتد، فوراً هیئتی را به ریاست سرهنگک پاشا مبشر، (داماد مجلل الدوله، حاکم پیشین کاشان) ظاهراً برای تحقیق درباره مظالم دولتیان و باطناً برای محق جلوه دادن دولتیان، به کاشان فرستاد. همچنین شماری از نایبیان نسبتاً «کم خطر» را از زندان رها کرد و اموال برخی از نایبیان را که از راه وصلت، به طایفه نایبی پیوند خورده بودند، باز پس داد. آن گاه به قصد خاموش کردن نایبیان معترض و روحانیان مدافع اوقاف، اعلام کرد که دولت پس از رسیدگی نهائی، املاک نایبیان را مسترد خواهد داشت. ولی قبل از رسیدگی نهائی، برای گذران زندگی بازماندگان طایفه نایبی، با نظارت اداره نظمیه، حقوق ماهانه ای به مبلغ ۱۲۰۰ تومان خواهد پرداخت. ضمناً به این عذر که این مبلغ باید از محل عواید املاک نایبیان تأمین شود، موزیانه بهره برداری از عده ای از املاک را که همچنان در اختیار

اشراف کاشان بود، رسماً به آنان اجاره داد.<sup>۱</sup>

در این حال گروهی از متنفذان محلی که دیگر از نایبیان بیمی نداشتند، به منظور تشدید اجحاف و استثمار دیرین خود، به جولان درآمدند و در پرتو تباری با عمال و ثوق الدوله و جلب دولتیان و حمایت ضمنی واحدهای مسلح دولتی، او باش مزدور خود را به جان مردم انداختند. بی رحمانه با زور و دسیسه نایبیان معترض را خاموش یا منزوی یا متواری یا تبعید و زندانی کردند، هر خانواده یا گروهی را که جانبدار نایبیان پنداشتند، مورد اهانت و اتهام و آزار قرار دادند، روحانیون را که همچنان با ذکر بیخانمانی زنان و کودکان نایبی یا وقف بودن اموال نایبیان، سد سودجویی خانها می شدند، به باد تهدید گرفتند، و حتی با اعمال نفوذ، توانستند مسئولان اکثر ادارات دولتی کاشان و برخی دیگر از شهرهای اطراف را به اتهام هواداری یا دفاع از نایبیان، از مقامات خود برانند. در نتیجه اکثر مردم صالح شهر سکوت پیش گرفتند، و افراد ضعیف النفس یا ابن الوقت به راه فرمانبرداری رفتند، و کثیری از کاشانیان تن به مهاجرت دادند. بر نایبیان چنان عرصه تنگ شد که عده‌ای از مردان نایبی به تنهایی یا به همراهی خانواده‌های خود به نواحی نزدیک یا دور چون قم و سلطان آباد و خراسان و اصفهان و لرستان و گیلان و تهران کوچیدند و حتی معدودی در پی نان و ایمنی، به افغانستان و هندوستان رفتند. در این میانه نایبانی که به گیلان و لرستان رفتند، از حمایت مبارزان جنگل و افراد ایل بیران و ند برخوردار شدند و بر زندگی آسوده تری دست یافتند. اما نایبانی که امکان یا شوق ترک موطن خود را نداشتند، همچنان به صورت مردمی بی خانمان و بی نان و بی پناه در کاشان باقی ماندند. بعضی از اینان برای تأمین امنیت خود، ناگزیر از آن شدند که در گوشه‌ای دور افتاده گرد آیند و یک کولونی یا کوچگاه برپا دارند، چنان که گروهی در محله فخارخانه روستای بیدگل چنین کردند، و گروهی در پیرامن سر کرده نایبی، منصور حاج آبادی

قمی و برادرانش در اطراف قم گرد آمدند.<sup>۱</sup>

می‌توان گفت که وثوق الدوله با آن که برای تحکیم دیکتاتوری خود و گذرانیدن پیمان تحمیلی انگلیس از مجلس، باعث انهدام نایبیان شد، با حمله به نایبیان و کشتار و چپاول در کاشان، آتش سرکشی ملت و مخالفت دشمنان خود را تیزتر کرد و بی‌خردانه زمینه زوال دیکتاتوری خود و رد پیمان تحمیلی را به دست خود فراهم آورد. با این وصف انهدام نایبیان موقتاً بر جسارت و وثوق الدوله افزود. وثوق الدوله برای اثبات قدرت خود و احراز حاکمیت دولت در منطقه کویر، نه تنها در شهرهای کویری بلکه در بسیاری از شهرهای دیگر منجمله تهران، دست به انتصابات جدید و اعطای درجه و لقب زد. همچنان که امیر سپاهی به درجه کلنلی (سرهنگی) رسید، وستاهل (Westdahl) رئیس سوئدی اداره نظامیه تهران، درجه ژنرال (سرتیپی) گرفت. همچنین یمین السلطنه، پسر ظل السلطان بر مسند حکومت شهر تهران نشست و اردشیر، پسر دیگر ظل السلطان لقب «امیر اجلال» یافت و سپس حاکم کاشان گردید. مأموران خرده‌پای او نیز هر یک به نواهی رسیدند. حسن اعظام الوزاره قدسی، مأمور تجسس و خرابکاری و وثوق الدوله و اربابش، به مقام منیع حکومت شهر بار فروش (بابل) نایل آمد، و احمد آقازاده نراقی، مدیر جریده شهاب ثاقب که مانند برادرش، حسن، در جریان توطئه و وثوق الدوله علیه نایبیان، به عنوان آلتی به کار رفت، برای بهره‌وری از سرمایه‌ای که به دست آورده بود، زعفران کاری پیش گرفت و به لطف امیر شوکت‌الملک علم، خادم باوفای سفارت انگلیس در خراسان، مقداری پیساز زعفران اعلا از قایمات به کاشان برد و کاشت. ولی چون برداشت او از آن کاشت ناچیز بود، بعداً او را به نام نماینده شهر کاشان، به مجلس شورای ملی فرستادند!<sup>۲</sup>

سقوط نایبیان هنگامی روی داد که دولتی انقلابی در روسیه برقرار شده و جنگ جهانی اول به سود انگلیس و متفقانش پایان یافته بود. در آن زمان انگلیس به قصد اشغال خاک روسیه انقلابی، ایران را عرصه لشکرکشی خود ساخته و استقرار یک حکومت مقتدر متمرکز را که از عهده نابودی جنبش‌های محلی

۱. ملک المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۷، ص ۸۲.

۲. همان، جلد ۲۷، ص ۱۰۰.

ایران بر آید، ضرور یافته بود. و ثوق الدوله که خود را برای برپا داشتن چنان حکومتی صالح می‌دانست، توانسته بود به منظور اثبات صلاحیت خود، مزورانه و سبانه علیه کمیته مجازات و ناپیمان و جنگلیان، به قدرت نمایی پردازد و با ایجاد جو ترور، مردم را سرگرم و هراسناک گرداند و مجالی فراهم آورد تا پیمان مطلوب انگلیس بدون برخورد به مخالفت عمومی و بدون تصویب مجلس شورای ملی به موقع اجرا گذاشته شود.<sup>۱</sup>

و ثوق الدوله بعد از درهم شکستن کمیته مجازات و هجوم نیروهای دولتی به گیلان و کشانیدن یار ماشاءالله به تهران، برای اولین بار در ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ (برابر با ۱۷ مرداد ۱۲۹۸ و ۱۱ اوت ۱۹۱۹) دست به انتشار متن پیمان تحمیلی زد و برای توجیه آن و تحکیم وضع خود، بیانیه‌ای صادر کرد و روزنامه‌های وابسته به دولت مخصوصاً روزنامه ایران به مدیریت محمدتقی ملک الشعراء بهار و روزنامه رعد به مدیریت سیدضیاءالدین طباطبائی را به تفسیر پیمان و دفاع از آن گمارد. با آن که مطابق قانون اساسی ایران، هیچ پیمانی بدون تصویب مجلس شورای ملی معتبر نبود و در آن زمان مجلس تعطیل بود، دولت مزدور ایران به امر دولت انگلیس، متعاقب اعلام متن پیمان، آن را به موقع اجرا گذارد، و به موجب مفاد پیمان، مستشاران انگلیسی به مؤسسات دولتی ایران ریختند و مخصوصاً زمام امور اقتصادی و نظامی را در دست گرفتند. آن گاه از طرف دولت ایران وام‌هایی با بهره‌های گزاف از دولت انگلیس خواستند و به نام دولت ایران، استخراج نفت ایران را به شرکتی انگلیسی واگذاشتند.

در آن میانه برای تقویت و ثوق الدوله، و تحکیم پیمان، تبلیغات عوام فریبانه بیش از پیش لزوم یافت. پس دولت معدودی از جراید را که با کابینه و ثوق الدوله مخالفت می‌ورزید، به زور سرنیزه خاموش کرد و بقیه را همانند روزنامه ایران و روزنامه رعد، مزدور و بلندگوی خود گردانید.<sup>۲</sup> این جراید و نیز گروهی از دولتیان

۱. دکتر صادق رضا زاده شفق: دوح طغیان در ایران، ص ۱۳.

۲. صفائی: پیشین، ص ۴۴۴.

و اشراف انگلیسی‌مآب، چاپلوسانه زبان به ستایش و ثوق الدوله خائن گشودند. ستاینندگان او عموماً از میان کارهای و ثوق الدوله، سرکوبی کمیته مجازات و حلقه نایبی را شاهکارهای او می‌شمردند،<sup>۱</sup> چنان‌که چند تن از متملقان کاشان که خود را نماینده فرقه دمکرات کاشان قلمداد می‌کردند، با صدور اعلامیه‌ای، مراتب سپاس خود را به مناسبت سرکوبی نایبیان به‌خاکپای خائن شماره یک ایران عرضه داشتند.<sup>۲</sup> در بین ستاینندگان، کسانی بودند که به اقتضای مدهنه، و ثوق الدوله را قهرمان کارهایی که نکرده بود، دانستند. مثلاً ملک الشعراء بهار، و پس از او، حبیب‌الله آموزگار نابودی قیام جنگل را که بعد از سقوط کابینه و ثوق الدوله، در عصر حکومت مشیرالدوله به وسیله رضا پهلوی صورت گرفت، به و ثوق الدوله نسبت دادند.<sup>۳</sup>

در جریان تلاش مبلغان داخلی برای تقویت و ثوق الدوله، دولت انگلیس هم شرط سروری را به‌جا آورد و در ضمن تأیید حمایت خود از و ثوق الدوله، مشفقانه او را به دریافت مدال افتخار مفتخر کرد. ضمناً به عنوان تشکر او را از رشوه‌ای متجاوز از ۱۳۰۰۰۰ لیره انگلیسی برخوردار ساخت. و ثوق الدوله گدامنش بر ۶۰۰۰۰ لیره از این رشوه چنگ انداخت و بقیه را به سر جنبانان باند خود (صارم الدوله و نصرت الدوله) رسانید.<sup>۴</sup> چنان‌که علی‌اکبر دهخدا نوشته است، به هر یک از اعضای درجه دوم باند و ثوق الدوله چون زین‌العابدین رهنما و سید محمد

۱. محمد تقی ملک الشعراء بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد ۱، ص ۲۹ و ۳۴؛

اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۸۳.

۲. اعلامیه کمیته محلی فرقه دمکرات کاشان، شماره ۷۵، مورخ ۶ نور ۱۲۹۹ ق.

۳. بهار: پیشین، جلد ۱، ص ۴۲۹؛

حبیب‌الله آموزگار: «مدارس ایران در ۴۵ سال قبل»، سالنامه دنیا، ۱۳۴۳ ش، ص ۱۰۰.

۴. دنیس رایت: انگلیسیان در ایران، ذیل ص ۱۷۰.

تدین و ملك الشعراء بهار و سيدضياء الدين طباطبائی و علمى دشتى كه عموماً قائم خود را برای دفاع از پیمان آلوده کردند، از منابع دیگر نصیبی رسید.<sup>۱</sup>

دستگاه تبلیغات یا بهتر بگوییم، دستگاه تروریسم فکری و ثوق الدوله و مقامات انگلیسی علاوه بر مدح و ثوق الدوله، ذم مخالفان او را نیز بر عهده داشت، و این مدح و آن ذم مدت‌ها پس از دوره و ثوق الدوله دوام آورد، و در نتیجه بسیاری از خائنان و وطن‌خادم، و بسیاری از خدمتگزاران ملت، به نام یاغی و شرور و راهزن و آدمکش معرفی گردیدند. مثلاً از دیدگاه سرپرسی کاکس، سفیر انگلیس در ایران، رجالی که به امر و ثوق - الدوله به کاشان تبعید شدند، منفعت جو بودند و برای اخازی، به مبارزه می پرداختند. (خلاصه گزارش جاسوسی ماهانه سرپرسی کاکس به کرزن، مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹)<sup>۲</sup>. ژنرال سرپرسی سایکس هم که مدت‌ها در ایران مصدر فعالیت‌های نظامی و جاسوسی بود، صولات الدوله، رئیس مبارز ایل قشقایی را اخاذ شمرد<sup>۳</sup>. وقایع - نویس ساده اندیش، احمد کسروی، مخالفان سیاسی و ثوق الدوله را مقام طلب یا هوچی یا ورشکسته سیاسی انگاشت.<sup>۴</sup> از دیدگاه وقایع نویس دیگری، مدرس عامل «نفاق» بود و یاران مبارز او «پولکی»<sup>۵</sup>. بنابراین ادعای یکی دیگر از کسانی که قصد بدنام کردن مدرس را داشته است، مدرس خودخواه و بی‌رحم و بدپیمان بود، زیرا یار ماشاءالله را به وعده حمایت خود، به ترك کاشان برانگیخت، ولی در تهران حمایت خود را از او دریغ داشت<sup>۶</sup>. در نظر اعظام الوزاره قدسی، مبارز بزرگی چون حیدرعمو -

۱. ح. م. زاوش: نقش فراماسون‌ها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی ایران، جلد ۱، ص ۲۲۵.

۲. پرونده شماره HN 04546, 371, 3865, Fo, پیشین.

۳. کریستوفر سایکس: فعالیت‌های جاسوسی و اساموس یا لارنس آلمانی در ایران، ص ۱۷۸.

۴. کسروی: پیشین، ج ۲، ص ۸۲۲.

۵. حسن حلاج: تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرون معاصر، ص ۳۲۵.

۶. رحیم خوانساری: پهلوی نامه، ص ۱۸.

اوغلی صرفاً «تروریست» به شمار رفته است، و اعضای فداکار کمیته مجازات به هر فسادی آلوده بوده‌اند، و یاغیان ایران عموماً زیر چتر حمایت دولت انگلیس قرار داشته‌اند.<sup>۱</sup> شاعر جـاه طلب، بهار که به بی پرده از پیمان شوم تحمیلی دفاع کرد و وثوق الدوله دزد خائن (وبعداً رضا پهلوی) را ستود، همه مخالفان سیاسی و ثوق الدوله را «منفی باف» نامید،<sup>۲</sup> حکومت انقلابی گیلان را «دولت دزدان جنگل» و «سارق و قاتل» شمرد،<sup>۳</sup> و از نایب حسین و یارما شاء الله پسا کباخته به عنوان «سرشرارت کاشان» و «زعیم راهزنان» نام برد، و به پهلوان رضا عصار جوانمرد که حتی در دم مرگ، وفاداری خود را نسبت به سرورش به اثبات رسانید، «ناکس» لقب داد.<sup>۴</sup>

در سراسر دوره وثوق الدوله، نایبیان به شیوه‌های گوناگون مورد تخطئه دولتیان و اشراف واقع شدند، و این تخطئه بعد از دستگیری و انهدام نایبیان شدت بیشتر یافت. زیرا باند وثوق الدوله که پس از سقوط نایبیان، علیه کاشانیان دست به کشتار جمعی زد و همه اموال نایبیان و برخی از طرفداران آنان را چاپید و صدها خانواده را از هستی ساقط کرد، برای توجیه نامردمی‌های خود و فرو نشانیدن اعتراض مردم ایران، بیش از پیش به لجن‌مالی و بدنام‌سازی نایبیان نیاز داشت. می‌بایست نایبیان را پست و فاسد و شیطانی معرفی کرد تا بر وثوق الدوله که با دروغ گفتن و لگدمال کردن قرآن و شکستن زینهار، به کشتار کاشانیان و یغمای کاشان پرداخت، حرجی نباشد. عمال تبلیغاتی وثوق الدوله در ضمن جعل و نشر خبرهای دروغین، شکایت نامه‌هایی

۱. اعظام قدسی: پیشین، ص ۲۲-۲۳ و ۲۷۵.

۲. بهار: پیشین، جلد ۱، ص ۱۱۹ و ۱۰-۳۰۹.

۳. بهار: دیوان اشعار شادروان محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، جلد ۱، ص ۳۳۱ و

۳۳۲.

۴. همان، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

فریبنده و ادعا نامه‌هایی آراسته ظاهر به نام «مردم» انتشار می‌دادند. مثلاً با استفاده از خبر نامزدی پسر یار ماشاء الله و دختر مجلال الدوله، شایع کردند که یار ماشاء الله دختر را برای خود می‌خواهد، و قصدش از گرفتن او تقرب به دربار و کسب مقام است. این شایعه را اول بار قدسی جعل کرد<sup>۱</sup> و به وسیله بهار در روزنامه ایران انتشار داد، و سپس قلم به مزدان دیگر، آن را با شاخ و برگ، به خورد روزنامه‌خوان‌های سطحی دادند. همراه با شایعه عروسی دروغین یار ماشاء الله، شهرت یافت که یار ماشاء الله از حمایت دولت انگلیس برخوردار است و از سفارت انگلیس در تهران تأمین نامه گرفته است، حال آن که قبلاً شایع کرده بودند که وی تحت حمایت روسیه است، وابسته محمد علی شاه است، ضد نهضت مشروطیت است،<sup>۲</sup> مغرضان مزدور تاجایی که توانستند، اخبار دستگیری و اعدام سران نایبی و مقابله نایبیان با نیروهای دولتی را دستکاری کردند. مثلاً به دروغ جار زدند که پهلوان رضاعصار، جنگجوی مشهور نایبی بعد از دستگیری یار ماشاء الله، خود را به کاخ «یکی از بزرگان» (که مراد از آن ولیعهد، محمد حسن میرزا بود) رسانیده و امان خواسته است،<sup>۳</sup> و برای توجیه اعدام بی‌محا کمه سران نایبی و محق نشان دادن و ثوق الدوله، دم از محکمه دیوان حرب زدند و مختصر بازپرسی محرمانه نظامی را «محا کمه» خواندند.<sup>۴</sup>

از این‌ها گذشته کار گزاران و ثوق الدوله دعاوی و مدافعاتی را که سران نایبی در ضمن بازپرسی به میان گذاشتند، از مردم پوشیده داشتند، از وصیتنامه اجتماعی یار ماشاء الله که مؤید وقف شدن اموال نایبیان بود، سخنی نگفتند و فقط نوشتند که یار ماشاء الله در جریان وصیت شفاهی خود، باغ طوطی شهر ری را برای مدفن

۱. اعظام قدسی: پیشین، ص ۴۶۱ و ۴۷۵ و ۴۷۶.

۲. همان، ص ۳۸۰ و ۴۶۲ و ۴۷۵ و ۴۷۶.

۳. کسروی: پیشین، جلد ۲، ۶-۸۲۵.

۴. ایران، ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

خود خواستار شده است.<sup>۱</sup> به قصد منصرف گردانیدن مردم از اخبار مقاومت و مرگ دلیرانه سران نایبی، به دروغ شایع کردند که یارم‌اشاء‌الله با روحیه‌ای ضعیف مرگ را پذیرا شد، حال آن‌که علی‌رغم درد دندان و تب، با متانت آخرین سخنان خود را در پای دار ادا کرد و مردانه بالای دار رفت.<sup>۲</sup> همچنین شایع کردند که نایب-حسین پس از کشته شدن یارم‌اشاء‌الله، از سرترس، به نیت تحصن در زیارتگاه حضرت معصومه، رهسپار قم گردیده<sup>۳</sup> یا از دولت برای مسافرت به خارج ایران موافقت خواسته است.<sup>۴</sup> بر همین سیاق شایع کردند که میان ژاندارمری و نایب-حسین فقط یک جنگ چهارده ساعته در گرفته است، و ژاندارمری بدون دادن تلفات، بر نایب-حسین غالب آمده و او را زخمی و دستگیر کرده است.<sup>۵</sup> و نیز شایع کردند که نایب-حسین در محکمه نظامی هر گناهی را که بدو بستند، پذیرفت و برای نجات خود، یارم‌اشاء‌الله را مسئول «گناهان» دانست،<sup>۶</sup> ولی چنان که می‌دانیم، نه برای محاکمه نایب-حسین محکمه‌ای تشکیل شد و نه نایب-حسین از گناهکارانی جز دولتمردان و اشراف نام برد.

به جرئت می‌توان گفت که برخلاف انتظار و ثوق الدوله، قتل عام نایبیان همانند نابودی اعضای کمیته مجازات و اعدام بخشی از جنگلیان با آن که برای تحکیم دیکتاتوری و ثوق الدوله و تحمیل پیمان استعماری صورت گرفت، مآلاً با تیز کردن آتش سرکشی ملت و مخالفت دشمنان و ثوق الدوله، راه زوال دیکتاتوری او و رد پیمان تحمیلی را هموار کرد. یاغی‌کشی‌های دولت نه مردم ایران را از موضوع پیمان

۱. ایران، ۴ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۱.

۲. ایران، ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۳. بقائی: پیشین، ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳ ش، ص ۸۸.

۴. محمود محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد ۸،

ص ۲۴۸.

۵. ایران، ۱۶ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۶. ایران، ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

منصرف کرد، و نه مبارزان ملی را که یاران مدرس در رأس آنان بودند، از مبارزه باز داشت. برعکس، عموم مردم کما بیش دانستند که وثوق الدوله خائن دست به قتل-عام گردنکشانش زده است تا بدون دردسر بتواند دو رکن از ارکان جامعه ایرانی یعنی استقلال اقتصادی و استقلال نظامی کشور را محض مصالح اجنبی، قربانی کند و کشور را به صورت مستعمره‌ای انگلیسی در آورد. پس آتش خشم عمومی زبانه کشید، و دولت جابر برای فرونشاندن آن، در هم شکستن سایر حلقه‌های زنجیره اتحادی را که به تشخیص او، حلقه میانی آن مدرس و مهم‌ترین حلقه آن، جنبش جنگل بود، آهنگ کرد.<sup>۱</sup> در نتیجه تیمورتاش، حاکم نظامی گیلان با نیروی قزاق، جنگلیان را پیش از پیش مورد فشار قرار داد، و در همان حال نیروهای نظامی ارستان بر سر ایل بیران و نند که همچنان نافرمانی نشان می‌داد، ریختند. همچنین عین الدوله، والی مستبد آذربایجان و معاون او، امین‌الملک مرزبان کوشیدند که با نفاق افکنی در میان یاران خیابانی، جنبش آذربایجان را براندازند. به موازات سرکوبی‌های حکومت ایران، نیروهای انگلیسی هم رأساً در نواحی جنوبی به مقابله نافرمانان ایرانی برخاستند.<sup>۲</sup>

دولت در تهران نیز بر خشونت افزود. تهران همانند کاشان و برخی دیگر از شهرها گرفتار حکومت نظامی بود. نظامیان با اتومبیل‌های جنگی و توپ‌ها در پایتخت به حرکت درآمدند. هرگونه تجمع و تظاهر ممنوع، و محافل و روزنامه‌های مخالف دولت تعطیل شدند، و چاپخانه‌ها و حتی فروشندگان وسایل چاپ ژلاتینی (نسخه‌برداری) زیر نظارت مأموران پلیس قرار گرفتند. زدن و بستن و تبعید کردن شدتی بی‌سابقه یافت،<sup>۳</sup> و بسیاری از مردم ساده مخصوصاً لوطیان به زندان افتادند. از آن جمله بودند حاجی قنبر و مرشد حسن

۱. ایران، ۱۸ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ ق، ص ۲.

۲. م. س. ایوانف: تاریخ نوین ایران، ص ۳۵.

۳. عبد‌الله مستوفی: ابطال الباطل، ص ۴-۳.

دالاندار که بر سر تشکیل مجلس یاد بود برای سران مقتول نایبی و نصب مجسمه شیر بر گورهای آنان، حکومت را به خشم آورده بودند.<sup>۱</sup>

به امر وثوق الدوله، گروهی از اطرافیان مدرس را که در مدت اقامت یار ماشاءالله در تهران، با او در تماس بودند، دستگیر و تبعید کردند. از آن زمره، مستشار الدوله و ممتاز الدوله را که قبلاً هر دو در سمت رئیس مجلس و وزیر خدمت کرده بودند، به همراهی معین التجار، بازرگان متنفذ و محتشم السلطنه و مختار الملک که قبلاً عهده‌دار وزارت شده بودند، به کاشان بردند و در یکی از عمارات باغ سردار به سکونت دادند.<sup>۲</sup> در تهران هم دولتیان به سوی شیخ الرئیس قاچار که در مسجد شیخ عبدالحسین مشغول سخنرانی بود، تیر انداختند و گروهی از حاضران را زندانی، و گروهی دیگر را به قزوین تبعید کردند. بر روی هم در سراسر ایران صدها کس مانند شاعران مردمی - عشقی همدانی و فرخی یزدی - به زندان افتادند و صدها تن مانند نویسنده مبارز، محمد علی بامداد، تبعید شدند. حتی رجال مقتدری چون مستوفی الممالک و مخبر الدوله و مصمصام السلطنه بختیاری و امیرمفخم بختیاری مورد تهدید قرار گرفتند.

اگر بیدادگری و وثوق الدوله نسبت به طغیانگران، بخشی از جامعه ایرانی را به خشم آورد، وطن‌فروشی او در مورد عقد و اجرای پیمان تحمیلی انگلیس، تقریباً همه جامعه را آتشین گردانید. اعتراضات مردم که پیش از تاریخ اعلام متن پیمان یعنی ۱۲ ذی‌الحجه ۱۳۳۷ محدود و آرام بود، از آن پس همگانی‌تر و شورانگیزتر شد. دسته‌های نافرمان در بسیاری از نواحی ایران مخصوصاً ارستان و کردستان بر گردنکشی افزودند، و سرکشی ایل بیرانوند در شوال ۱۳۳۸ به صورت شورش علنی در آمد. «جنگلی‌ها با قرارداد مزبور که مدت‌ها پیش از اعلامش، اطلاع حاصل نموده بودند، به سختی مخالفت کرده و آن را «سند فروش ایران»

۱. نوایی: پیشین.

۲. دولت آبادی: پیشین، جلد ۴، ص ۱۳۵.

نام گذاردند»<sup>۱</sup> بر روی هم هیجانانگیز و ضد دولتی و ضد انگلیسی عظیم در سراسر کشور پدید آمدند. روحانیان و روشنفکران به ویژه تندروان حزب دموکرات مردم را به مبارزه ضد استعماری دعوت کردند. مدرس با آن که مدتی با کابینه و ثوق الدوله به ظاهر مدارا کرد، پس از آشکار شدن نیت آن و طرح پیمان تحمیلی، پا به میدان مبارزه گذاشت. با وجود برقراری حکومت نظامی در تهران، تهرانیان به جوش آمدند. بازاریان مغازه‌های خود را تعطیل کردند، و خانه‌های مدرس و یاران نزدیکش همانند برخی از مسجدها مبدل به کانون‌های مخالفان پیمان گردیدند.<sup>۲</sup> چون مطابق مفاد پیمان، افسران ایرانی از احراز درجات بالاتر از سروانی محروم شده بودند، نظامیان هوشیار نیز پیمان را برای خود و ملت ایران توهین آمیز دانستند، و هنگامی که کمیسیون مختلطی به ریاست ژنرال دیکسن انگلیسی برای رسیدگی به مواد نظامی پیمان تشکیل شد، یکی از اعضای ایرانی آن، کلنل فضل‌الله آق‌اولی که از افسران شرافتمند ژاندارمری بود، با پیمان مخالفت نمود و مورد خشم و ثوق الدوله و توبیخ وزیر جنگ قرار گرفت و خودکشی کرد.<sup>۳</sup> ولی انتحار مردانه و مخصوصاً علت سیاسی آن را به دستور و ثوق الدوله، از مردم پوشاندند. به قول سرتیپ رشدیه، «و ثوق الدوله اجازه نداد جراید راجع به انتحار کلنل فضل‌الله‌خان چیزی بنویسند. فقط یکی از مزدوران بی‌ایمان نوشت: انتحار کلنل فضل‌الله‌خان مربوط به امور خانوادگی بوده است.»<sup>۴</sup> تقریباً در همین زمان احمدشاه که بر اثر زمینه‌چینی و ثوق الدوله به اروپا رفته بود، به الهام ملت ایران، در مهمانی دربار انگلیس، مطلبی را که در مورد موافقت او با پیمان در نطق او گنجانیده بودند، نخواند و پس از بازگشت، بدون

۱. فخرائی: پیشین، ص ۱۸۹.

۲. حسین مکی: مددس: قهرمان آزادی، ص ۴-۱۵۳.

۳. بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد اول، ص ۴۰.

۴. سرتیپ شمس‌الدین رشدیه: «قرارداد و ثوق الدوله و حوادث مربوط به آن».

در خاطرات سیاسی و تاریخی، به اهتمام سیف‌الله وحیدنیا، ص ۲۰۲.

توجه به رنجش دولت انگلیس، باطناً بامخالفان پیمان همدستان شد. بالاتر از این‌ها، دولت انقلابی شوروی هم که پیمان‌های رژیم پیش از خود را با ایران به نفع ایران لغو کرده بود، در اوت ۱۹۱۹ با مردم ایران هم‌اواز شد و پیمان تحمیلی را بی اعتبار شناخت. همچنین سازمان جامعه ملل و برخی از دولت‌های غربی چون فرانسه و ایالات متحده آمریکا که چنان پیمانی را مخل منافع خود می‌پنداشتند، به دولت انگلیس اعتراض کردند.

همچنان که فجایع دولت درکاشان، سفاکی وثوق‌الدوله جبار را در مد نظر مردم ایران قرارداد، اهتمام وثوق‌الدوله در ایران سوزی هم باردیگر مردم ایران را به تحلیل وقایع کاشان کشانید. کاشانیان و تهرانیانی که نسبت به حوادث کاشان حساس بودند، علیه وثوق‌الدوله به احمدشاه شکایت کردند، و نایبانی که در تهران به سر می‌بردند، دست به پخش اعلامیه‌های مخفی (شبنامه‌های ژلاتینی) زدند و کراراً در محافل که مخالفان وثوق‌الدوله برای اعتراض به عقد پیمان تحمیلی تشکیل می‌دادند، شرکت کردند و نیز گاه به گاه در مجامع و معابر عمومی درباره خیانت دولت به ملت و مظالم وثوق‌الدوله نسبت به نایبیان سخن گفتند. حمله به وثوق‌الدوله به سبب رفتار ناشایست او در مورد نایبیان حتی به رجال مخالف نایبیان هم سرایت کرد. یکی از این گونه رجال در اعتراض نامه‌ای که در زمینه پیمان نوشت، متذکر شد که وثوق‌الدوله محض دستیابی بر اموال نایبیان، سران نایبی را با آن که به دولت اطاعت نشان می‌دادند، با پیمان شکنی به هلاکت رسانید.<sup>۱</sup> به قول یک رجل دیگر دولت «ماشاءالله» خان، پسر نایب حسین را تأمین داد که بیاید به طهران. ماشاءالله خان مردانه آمد، و او را زنانه وار به دار آویختند.»<sup>۲</sup> بر اثر این گونه اعتراضات، حتی روزنامه ایران که وابسته وثوق‌الدوله بود، در ضمن مقاله‌ای خواه ناخواه نوشت که دولت برای

۱. مستوفی: پیشین، ص ۳۹.

۲. بزرگ امید: پیشین، ص ۲۹۷.

دستگیری يك «شور» می‌بایست قبلاً الغای تأمین نامه‌ای را که به اوداده بود، اعلام دارد تا در مظان پیمان شکنی قرار نگیرد.<sup>۱</sup>

اعتراض جامعه به دولت بر سر موضوع پیمان و موضوع نایبیان به قدری شدید و دامنه‌دار بود که وثوق الدوله از صدور چند بیانیه در مورد آن دو موضوع ناگزیر شد. وی در آن بیانیه‌ها که لحنی تهدید کننده و در عین حال اعتذار آمیز داشتند و از دروغ و تناقض سرشار بودند، برای توجیه پیمان و تخطئه مخالفان آن، علناً به مغالطه‌گرایی و مذبح‌خانه کوشید که نایبیان را به عنوان سرمشق یاغیان ایران، به لجن کشد و مدرسیان را به مناسبت ارتباط با نایبیان و نیز به سبب شرکت در جنبش‌های ملی (مهاجرت)، مورد اتهام و تهدید قرار دهد. در بیانیه‌های وثوق الدوله، ماجرای انهدام سران نایبی به صورتی دیگر گونه عرضه شده است: وثوق الدوله که رئیس الوزرائی خدمتگزار است، «يك یاغی شور» را به پایتخت احضار می‌کند. ولی آن یاغی که برای خود نقشه‌هایی دولت بر انداز دارد، به بهانه گرفتن تأمین نامه، ممالله می‌کند. رئیس الوزراء هم که از نیات نهانی یاغی بی‌اطلاع نیست، تأمین نامه او را تجدید نمی‌کند و همچنان او را به تهران می‌خواند. سرانجام یاغی به تهران می‌رود و رئیس الوزراء «دوستانه» از او می‌خواهد که اتباع خود را پراکنده گرداند، اسلحه و مهمات آنان را تسلیم دولت کند و خود بانزد یکانش در جایی دور از مرکز فعالیت خود (کاشان) مقیم شود. یاغی نمی‌پذیرد، و رئیس الوزراء از بیم آن که یاغی از تهران بگریزد و بی‌پرده در برابر دولت بایستد، بی‌محابا او را دستگیر و اعدام می‌کند و به این عذر که تأمین نامه یاغی، فقط اعتبار موقت داشته است، خود را از ارتکاب دروغ زنی و دسیسه بازی و پیمان شکنی و آدم‌کشی بری می‌داند. وثوق الدوله در بیانیه‌های خود، از تهدید نسبت به مخالفان سیاست دولت خاصه نسبت به مدرسیان خودداری نمی‌ورزد. از سر تحقیق، در باره یاران مدرس می‌نویسد که «عده آن‌ها از

بیست نفر تجاوز نمی نماید. وی با آن که افشاء نقشه پشت پرده حلقه مدرس را مایه تحریک ملت و تقویت مخالفان و تزلزل حکومت خود می شمارد، به اشاره می رساند که از اعمال پشت پرده مبارزان و نقشه حمله جنگلیان و نایبیان به تهران خبر دارد: «این عده معدود که از قلع و قمع اشرار و موفقیت های دولت عزادار شده اند» به راه های گوناگون «تشکیلات مختلفه جنگل و غیره را تشویق و تحریک می کردند، اشرار کاشان را تکیه گاه برای خود می دانستند.» همه مبارزان را تروریست یا آدمکش می نامد و حمایت آنان را از ملت و جنبش های ملی، مورد تخطئه قرار می دهد: «به وسیله کمیته های ترور و ترویج آدمکشی، صلاحیت حکومت و حق حکمرانی برای خود قایل شدند» و «گاه مجازات آدمکش های معروف را ناقض مواد قانون اساسی می خوانند، گاه طرز اداره دولت را در امر ارزاق، منافی شریعت و مذهب مقدسه تعبیر می کنند، و وقتی اعزام اردو را برای استقرار امنیت و سرکوبی اشرار، موجب سفک دماء و مضر به حال مسلمین تلقی می نمایند.» سپس وثوق الدوله مسئولیت بسیاری از حوادث گذشته مانند قیام رهایی ملی و گرویدن بخش عمده ژاندارمری به مهاجران قیامگر و هجوم انگلیس و روسیه و نیز به قول خودش، تأسیس «کمیته های دزدی و آدمکشی» و حتی ظهور قحطی را بردوش یاران مدرس می اندازد و آنان را از تعقیب دولت می ترساند.<sup>۲</sup>

بدیهی است که بیانیتهای پر دروغ و وثوق الدوله بی پاسخ نماندند. یکی از شبنامه هایی که از آن ایام مانده است، در جواب رئیس الوزراء، به تحلیل پیمان تحمیلی و ذکر خطرهای آن برای آینده ایران پرداخته و پس از لعن و ثوق الدوله و تبار او، شخصیت جامع الاطراف مدرس را مورد ستایش قرار داده و ماشاءالله خان سردار جنگ و طایفه و اتباع او را «قربانیان قرارداد» خوانده و آن گاه او را بامیرزا کوچک خان، سردار بزرگ جنگل سنجدیده و نتیجه گرفته است که وثوق الدوله

۱. بیانیته رئیس الوزراء، مورخ ۱۲ ذی الحجه ۱۳۳۷ ق.

۲. همان.

گرچه نایبیان را با خدعه نابود یا تارومار کرد، هرگز از عهده نابودی جنبش جنگل برنخواهد آمد و قادر به سرکوبی اتحاد اسلامی به قیادت سیدحسن مدرس نخواهد شد.<sup>۱</sup>

در شبنامه دیگری که نسبتاً مفصل است، بعد از اشاره به سوابق نایبیان و مظالمی که در آغاز بر آنان رفته و منجر به طغیان نایب حسین شده است، از خدمات آنان به مردم منطقه کویر در طی پنجاه سال یاغیگری، از مبارزه دائمی آنان با انگلیس و روسیه، از دلاوری‌های آنان در طی دوره قیام رهایی ملی، از اخلاص آنان به سیدجمال‌الدین اسدآبادی و پیرو صادقانه ایشان از مدرس در راه اتحاد اسلامی و تلاش پیگیرشان برای اتحاد انقلابیون سخن رفته و سرانجام توطئه بی‌شرمانه و ثوق‌الدوله و سایر هواداران انگلیس برای نابودی نایبیان مورد انزجار قرار گرفته و وعده مجازات عمال توطئه داده شده است.<sup>۲</sup>

ملك المورخین سپهر که در کاشان خبر اعدام‌های نامردانه سران نایبی را شنیده و خود کشتار افراد نایبی و تاراج کاشان را از نزدیک دیده بود، چون بر اثر فعالیت‌های انسان دوستانه، از کاشان رانده شد، در تهران علیه اعمال و ثوق‌الدوله، با مخالفان او همکاری کرد و دو نامه و بهتر بگوییم، دو اعدانامه - یکی مفصل به رئیس الوزراء و دیگری کوتاه به وزیر امور داخله - نوشت. متن‌های این نامه‌ها عیناً در وقایع یومیه او درج شده‌اند. ملك المورخین در نامه خود به وزیر امور داخله، کارهای ناروای دولت را نسبت به نایبیان یکایک بر شمرده و تقبیح کرده است - از عهد شکنی و ثوق‌الدوله و اعدام بی‌محاکمه یا رما شاء الله و نزدیکانش و شکنجه و کشتار کشت نایبیان و زندانی کردن و بی‌خانمان کردن زنان و کودکان نایبی و تصرف اموال غیر- منقول و غارت اموال منقول و حتی اسناد و عکس‌ها و نسخه‌های روزنامه کاشان و توقیف نسخه‌های حماسه فتحنامه نایبی تا هوچی‌گری و جنجال انگیزی دولتیان برای

۱. اعلامیه: الغوث الغوث خلاصنا...، مورخ ۳ محرم ۱۳۳۸ ق.

۲. اعلامیه جمعیت اصلاح و ترقی، محرم ۱۳۳۸ ق.

اهانت به نام و شرافت نایبمان. در نامه ملك المورخین به رئیس الوزرا، آنچه بیشتر مورد نکوهش قرار گرفته است، پیمان شکستن و پاس سوگند قرآنی نداشتن است. ملك المورخین به حق پیش بینی کرده است که وثوق الدوله در سایه این چنین کارها، لکه سیاه تاریخ ایران خواهد شد.

در نامه ملك المورخین به وثوق الدوله آمده است که مطابق شایعات، رئیس الوزراء برای توجیه عهد شکنی ننگین خود، باتوسل به ابهام و ابهام، دست به تحریف حقایق زده و گفته است: من ماشاءالله خان را به تهران احضار کردم و کتباً سوگند خوردم که چون به تهران بیاید، او را «سردار قشون کنم». چنین نیز کردم، و بنا بر این مرتکب هیچ گونه نقض عهد نشده ام، و ایرادی بر من وارد نیست. ایراد بر کسانی وارد است که مفاد عهد مرا درست در نیافته و کلمات «سردار» را بدون کسره خوانده اند! همچنین بنا بر شایعات، وثوق الدوله گفته است: سوگند من به قرآن همانند تأمین نامه ای که برای ماشاءالله خان فرستادم، مقید به زمانی معین بود، و چون ماشاءالله خان پس از انقضای آن زمان به تهران آمد، رعایت مفاد سوگند و محتوای تأمین نامه بر من واجب نبود! و نیز بنا بر شایعات، وثوق الدوله گفته است: یاغیان در حکم حرامیان هستند، و مطابق مذهب مالک بن انس، پیمانی که با حرامیان بسته شود، الزام آور نیست! ملك المورخین وثوق الدوله را از این سفسطه های خود فریبانه بر حذر داشته و نوشته است: «اولاً توسل به ابهام و ابهام شاید در احکام «محاکم دولتی» مؤثر واقع شود، ولی در محکمه شریعت و اخلاق نافذ نیست ثانیاً تأمین نامه مؤید به سوگند برای تمام مدت توقف ماشاءالله خان در تهران صادر شده بود، و اگر این طور نبود، ماشاءالله خان البته به تهران نمی آمد. ثالثاً اگر انتساب وثوق الدوله به مذهب مالک بن انس مسلم باشد، انتساب جماعت نایبی به حرامیان مسلم نشده است!» تاریخ نویس آزاده صریحاً به وثوق الدوله اعلام داشته است که سفسطه های او از سفسطه های دولتمردان دیگری که پیش از او پیمان شکنی کردند، فریبنده تر نیست، و آن گاه خواهان قطع فوری مظالم دولتی و رها کردن نایبمان زندانی و

استرداد عین یا غرامت اموال آنان و به کارگماردن صدها مرد نایبی شده است.<sup>۱</sup> بی‌گمان نامه‌های تند ملك المورخین که خبرش به محافل پایتخت رسید، برای بان‌دو‌ثوق الدوله خوشایند نبود. پاسخ وزارت امور داخله به ملك المورخین که برای ما باقی مانده است، لحن رسمی و خشک دارد و رندانه چهران مافات را به آینده حواله می‌کند.

با همه تلاش‌های مذبح‌خانه بان‌دو‌ثوق الدوله، فاجعه کاشان به عنوان وجهی از فاجعه‌ای بزرگ‌تر یعنی فاجعه ایران به آسانی از یادها نرفت. بیشتر مردم علمی‌رغم تبلیغات بی‌شرمانه و ثوق الدوله و حامیان انگلیسی او، هوشمندانه دریافته‌اند که انهدام نایبیان، نخستین یا (با منظر داشتن سقوط کمیته مجازات) دومین حلقه از زنجیره توطئه مقامات انگلیسی برای تحمیل پیمان مطلوب خود بر ملت ایران بوده است. فخرائی، یاروفادار کوچک‌خان بر آن است که و ثوق الدوله مردم فراوانی را بر سر نقشه حمله به تهران و پیمان تحمیلی، بی‌دریغ قربانی کرد، و سران نایبیان از نخستین قربانیان آن بودند.<sup>۲</sup> همچنین سیاستمدار مبارز، دکتر محمد مصدق در دوره ششم قانون‌گذاری، در مجلس شورای ملی درباره فجایع دومین دوره صدارت و ثوق الدوله چنین گفته است: «برای تهیه زمینه قرارداد از هیچ عملی حتی قتل‌های بدون محاکمه و به صرف استنطاق مخفی نظمیۀ مضایقه نفرموده و آنچه را که ممکن بود، نموده و تخم لقی در دهان بیگانگان شکسته‌اند.»<sup>۳</sup> به راستی آنچه و ثوق الدوله کرد، به اراده انگلیس کرد، و این قولی است که جملگی بر آنند. سایکس، ژنرال انگلیسی افتخار انهدام نایبیان را که و ثوق الدوله در نقش دژخیم آن ظاهر شد، بی‌پرده از آن پلیس جنوب یعنی نیروهای انگلیسی شمرده است.<sup>۴</sup>

۱. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۳، ص ۴۸.

۲. فخرائی: مصاحبه، تهران، ۱۱ آذر ۱۳۵۹ ش.

۳. حسین مکی: زندگانی سپاهی سلطان احمد شاه، ص ۱۶۲.

۴. ژنرال سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۲۹.

مقامات آلمانی که همواره با حساسیت مراقب اعمال رقیبان انگلیسی خود در ایران بودند، صریحاً خصومت انگلیس را علت زوال نایبمان انگاشته‌اند. فون-نیدرمایر آلمانی که سال‌ها برای شوراندن ایرانیان و افغانیان علیه انگلیس تلاش کرد، اعلام داشته است: «ماشاءالله‌خان دشمن انگلیسیان بود، و حتی در پایان جنگ، به شدت مزاحم آنان شد. سرانجام بر اثر خیانت، به‌چنگ آنان افتاد و به‌دار آویخته شد.»<sup>۱</sup> مأمور سیاسی دیگر آلمان به نام اولریش گر که نوشته است: «هر کس و از آن جمله شخص نایب حسین می‌دانست که چرا ژاندارم‌ری او را تحت تعقیب قرار داده است. این کار نه برای راهزنی، بلکه به علت طرفداری از آلمانیان بود. طرفداری او از آلمانیان، دشمنی انگلیس و روسیه را علیه او برانگیخت و در نتیجه، او را زیر فشار حکومت ایران قرار داد.»<sup>۲</sup> همچنین فون میکوش چنین نظر داده است: «ماشاءالله‌خان که «سردار» نامیده می‌شد، دشمن علنی انگلیسی‌ها بود. وی از آغاز صمیمانه به آلمانیان خدمت می‌کرد، و در واقع به یاری او بود که نیدرمایر توانست با گروه‌های متعدد هیئت اعزامی خود [در افغانستان] و نیز بسا واس موس ارتباط برقرار کند. ماشاءالله‌خان که در حدود سی سال داشت، به‌اتفاق پدر خود در سال ۱۹۱۹ در تهران به‌عنوان «راهزن» به‌دار آویخته شد. به‌گفته‌واس-موس، اگر با انگلیسیان برخورد بهتری می‌داشت، بدون تردید همچنان به‌عنوان حکمران کل کاشان، به فرمانروایی ادامه می‌داد.»<sup>۳</sup>

با آن‌که وئوق‌الدوله به کمک مقامات سیاسی و نظامی انگلیس برای تحمیل پیمان، به هر جنایتی دست زد و از مات قربانیان فراوان گرفت، باز مردم علیه او،

1. O.R. Von Niedermayer: *Unter Glutsonne Irans*, S.44.

2. U. Gehrke: *Persien in der Deutcher Orientpolitik Während des Ersten Weltkrieges*, S.146.

3. D. Von Mikusch: *Wassmuss, der Deutsche Lawrence*, S. 293.

دست به مبارزه‌ای همه‌جانبی زدند، همچنان که پدرانشان در دوره ناصرالدین قاجار علیه اعطای امتیاز تنباکو، بی‌دریغ فداکاری کرده بودند. در آن‌جا پرتلاطم، مدرس عاملی فعال بود و سرانجام به نام خشم‌ملت، حجت خود را با وثوق الدوله تمام کرد و در برابر او علناً ایستاد.<sup>۱</sup> سیاستمداران دوران‌دیش بی‌پرده از او فاصله گرفتند. کوچک‌خان، رهبر جنبش جنگل او را برای زمامداری، بی‌صلاحیت دانست،<sup>۲</sup> و شاعران برجسته زمان، عشقی و عارف و لاهوتی و فرخی، برخلاف بهار، او را نکوهیدند. در نتیجه، کابینه وثوق الدوله متزلزل و عقیم گردید، و انگلیس که بر اثر شکست نیروهای خود در خاک شوروی و نیز جولان نیروهای عثمانی در غرب ایران به وحشت افتاده بود، به ناچار از وثوق الدوله روگردانید و او را که مدت‌ها از ترس کمیته مجازات، از خواب راحت محروم شده بود،<sup>۳</sup> به ترک صدارت واداشت. پس وثوق الدوله در شوال ۱۳۳۸ کناره‌گیری کرد و با مکتبی که از راه دزدی و اخاذی و رشوه‌گیری فراهم آمده بود، به اروپا گریخت، در حالی که نفرین ملت بسدرقه راهش بود. ملت ایران هرگز از یاد نبرده و نخواهد برد که در سراسر تاریخ ایران هیچ‌کس در عرصه شرف‌سوزی و ملت‌کشی و وطن‌فروشی و بیگانگی پرستی به‌گرد این خائن سفله نرسیده است. «این پیرهم بی‌رحم بود، هم جسور، هم صاحب‌تدبیر، هم جاه‌طلب، روحاً مستبد و خودخواه. در تمام عمرش هرگز راجع به وطن و وطن‌پرستی از او جمله‌ای شنیده نشده است، و به راستی بی‌وطن بود.»<sup>۴</sup> هم او بود که با وجود دمسازی‌باشعروادب، و قیحانه در مجلسی رسمی معلمان را لگدمال آدمکشان خواست. «هنوز جمله معروف او که «استخوان پوسیده یک سرباز را به صد نفر معلم ترجیح می‌دهم» از خاطر مردم بیرون نرفته، و این نکته بدیع را در یکی از مجالس رسمی بیان کرده بود.»<sup>۵</sup> حقاً وثوق الدوله را باید

۱. مکی: مدرس، قهرمان آزادی، ص ۱۵۶.

۲. فخرائی: سردار جنگل، میرزا کوچک خان، ص ۲۲۰.

۳. سید مهدی معتمد السلطنه فرخ: خاطرات سیاسی فرخ، ص ۱۶-۱۵.

۴. رشیدی: پیشین، ص ۱۸۸.

۵. فخرائی: سردار جنگل، میرزا کوچک خان، ص ۱۸۵.

در عرصه تاریخ ایران، «رئیس‌الخائنین» و «سلطان‌الخائنین»<sup>۱</sup> شمرد. پس از کابینه وثوق‌الدوله، کابینه‌های کم‌دوام حسن‌مشیرالدوله پیرنیا و فتح‌الله سردار منصور سپهدار اعظم اکبر جای آن را گرفتند و همان سیاست اختناق و وثوق‌الدوله را با کمی ملایمت دنبال کردند. هر دو کابینه سرکوبی قیامگران را محور فعالیت‌های خود قرار دادند. حتی ادعای ملت‌خواهی مشیرالدوله و اکبر مانع از آن نشد که نیروهای دولتی را علیه جنبش‌های مردمی به کار بیندازند و مخصوصاً قیام بوشهر و قیام آذربایجان و طغیان نوپای خدو سردار را در خراسان درهم شکنند. چنین می‌نماید که سرکوبی نایبمان راه سرکوبی طغیانگران دیگر را هموار ساخته بود. در این باره یک تاریخ‌نویس انگلیسی در مقام ستایش وثوق‌الدوله، این‌گونه نوشته است: «نایب‌حسین کاشی و پسرش، ماشاءالله‌خان در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ [۱۳۳۷-۱۳۳۸ هجری] راه‌های ورود و خروج به شهر زادگاه خود [کاشان] را قبضه کرده بودند، در حالی که رضا جوزانی و جعفر قلی در نزدیکی اصفهان ترکتازی می‌کردند. وثوق‌الدوله با سرکوب کردن این یاغیان، قابلیت خویش را در انجام اصلاحات نشان داد. مشیرالدوله که جانشین وثوق‌الدوله گردید، به همان ترتیب، نهضت خیابانی را در آذربایجان سرکوب کرد»<sup>۲</sup>.

همه سرکوبی‌ها در دوره حکومت این کابینه‌ها، همانند سرکوبی‌های بعدی به دست رضا سوادکوهی، یکی از افسران سپاه قزاقان ایرانی که قبلاً در سال ۱۳۲۹ کاشان را به خدعه اشغال کرده و سپس ملقب به «سردار سپه» شده بود، صورت می‌گرفت. از این رو قدرت سردار سپه همواره گسترش می‌یافت، و مقامات انگلیسی که هنوز دیکتاتور مطلوب خود را نیسافته بودند،<sup>۳</sup> با امیدی روز افزون، جریان پیشرفت او را دنبال می‌کردند. در پی کودتایی که سردار سپه با همکاری روزنامه‌نویس

۱. مهدی بامداد: تاریخ رجال ایران، جلد ۱، ص ۳۶۸.

۲. پروفیسور پیتراؤری: تاریخ معاصر ایران، ص ۹-۴۰۸.

۳. سرپرسی لورین: شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۵۴.

انگلیس‌گرایی، سیدضیاءالدین طباطبائی به راه انداخت، عملاً زمام اقتدار دولت ایران به دست سردار سپه افتاد و از آن پس، به عنوان وزیر جنگ و سپس رئیس - الوزراء به فرمانروایی رسید و سرانجام علی‌رغم مخالفت معدودی از مردان سیاسی مانند سیدحسن مدرس و محمد مصدق السلطنه، باطرد احمدشاه قاجار، دودمان سلطنتی پهلوی را بنیاد نهاد، و خود و فرزندش، محمد رضا مدت نیم قرن یعنی تا زمان درگیری انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ سلطنت کردند. جامعه ایرانی در این دوره با آن که در جهت تجدد و صنعتی شدن گام‌هایی برداشت، به سبب استبداد حکومت خود و استعمار کشورهای امپریالیست مخصوصاً انگلیس و ایالات متحده آمریکا، از تکامل اقتصادی بنیادی و بیداری اجتماعی و رشد سیاسی محروم ماند و حتی بسیاری از موارث گرانمایه انقلاب مشروطیت را (که سران ایل بختیاری و سپهدار اعظم تفکابنی و پیرم داوید یانتس نخستین گورکنان آن بودند) از کف داد. حکومت پهلوی با اقتداری افزاینده، به سرکوبی مردم و درهم شکستن جنبش‌های مردمی و بستن اتحادیه‌ها و حزب‌ها و سازمان‌های مشابه پرداخت و البته مانند حکومت‌های پمیشین مورد اعتراض ملت قرار گرفت. مدرسین پس از انهدام نایب‌بمان و برهم خوردن نقشه کودتای علمیه و ثوق - الدوله، برای مهار کردن سردار سپه در صدد برآمدند که احمدشاه را از اروپا به ایران بکشانند و سردار سپه را از قدرت بیندازند.<sup>۱</sup> پس معزالسلطنه سردار اقدس خزعل را که به انگلیس گرایش داشت،<sup>۲</sup> به ترک رفاقت با مقامات انگلیسی، و برپایی شورشی در خوزستان برانگیختند و کوشیدند که برای تقویت احمدشاه و تضعیف سردار سپه، با سران برخی از ایل‌های لرستان و رهبران جنبش گیلان و بعضی از فرماندهان نیروهای مسلح تهران رابطه برقرار کنند. اما بر اثر نیرنگ بازی‌های دولت انگلیس و صحنه - سازی‌های طبقات حاکم ایران، احمدشاه در مراجعت به ایران ملاحظه کرد و تدابیر مدرسین بی‌نتیجه ماند. با این وصف حلقه مدرس از پای نشست. روحانی‌خستگی -

۱. رایت: پیشین، ص ۷۳.

۲. علی مدرس: مدرس شهید، نایب‌بمان ملی ایران، ص ۱۰-۲۰۹.

ناپذیر «وقتی دید که دیگر از شیخ خزعل کاری ساخته نیست و احمدشاه هم به‌عللی از بازگشت به ایران امتناع دارد، این بود که مانند سابق، تنها به مبارزات خویش ادامه داد.»<sup>۱</sup> آن‌گاه مدرسین به فکر افتادند که با جلب حمایت ولیعهد و رجالی متنفذ مانند مستوفی‌الممالک، سردار سپه را به قتل رسانند. ولی ولیعهد مخالفت نمود، و سلطه سردار سپه دوام آورد.<sup>۲</sup>

ایرانیان بیدار در دوره وزارت و صدارت سردار سپه و خاصه در اوایل سلطنت او، با هدایت روحانیانی چون مدرس و حاج آقا نورالله ثقتاً اسلام و نیز به‌الهام روشنفکرانی چون عشقی و عارف و فرخی، بارها در تظاهراتی که معمولاً به یاری لوطیان تشکیل می‌شدند، شرکت می‌کردند، و در جنب نهضت‌های ریشه‌داری از قبیل جنبش کوچک‌خان در گیلان و جنبش خیابانی در آذربایجان شرقی و جنبش سیمکو در آذربایجان غربی، نافرمانان جدیدی دست به تشکیل دسته‌های یاغی زدند. از این زمره‌اند زلفو و مهدی سرخی در خراسان، کربلایی ابراهیم و سیدجلال چمنی در گیلان، شجاع لشگر اصائلو در خوار، منصور حاج آبادی قمی و سید فرهاد صفوی در قم و کاشان، و متمردهای نظامی چون محمد تقی پسیان و ابوالقاسم لاهوتی و محمد فولادی. به موازات یاغی‌گری‌های محلی و طغیان‌های ایلی و تمردهای نظامی، آتش مبارزات سیاسی- چه علنی و چه مخفی- به میانجی حزب‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری و صنفی و دانشجویی و گروه‌های دینی همچنان افروخته ماند. این سازمان‌ها در اوایل عصر رضاشاه پهلوی- پیش از آن‌که به امر او بسته شوند- بارها به اعتراض و اعتصاب و تظاهرات عمومی پرداختند.<sup>۳</sup> نوآوری‌های تحمیلی دولت مانند برقراری خدمت نظامی اجباری و تبدیل جامه‌های سنتی به لباس متحدالشکل اروپایی و کشف حجاب زنان مجال‌هایی فراهم آوردند تا در برخی از شهرها- مخصوصاً قم و مشهد،

۱. همان، ص ۲۰۸.

۲. ابراهیم خواجه نوری؛ باذیگران عصر طلایی؛ سید حسن مدنی، ص ۳۸.

۳. رضا زاده شفق؛ پیشین، ص ۱۳.

تظاهرات مخالفت آمیز شدیدی برپا شوند. تجمع روحانیان اصفهان و شیراز در شهر قم برای اعتراض به خدمت نظامی اجباری و امورتحمیلی دیگر نه تنها منجر به بسته شدن دکان‌ها و تعطیل شهر قم گردید، بلکه قیافه‌ای چنان تهدید آمیز به خود گرفت که رضا شاه برای تسکین شهر قم، شتابانه رئیس الوزراء و وزیر دربار را به آن شهر فرستاد.<sup>۱</sup> نخستین نقش یا مأموریت رضا پهلوی سرکوبی جنبش‌ها بود. خود در ابلاغیه‌ای که به مناسبت سالروز کودتا در دوم ماه حوت ۱۳۰۰ (۲۳ جمادی الثانی ۱۳۴۰) صادر کرد، با اشاره به طغیان‌های گیلان و کاشان و کنایه به مدرسیان چنین داد سخن داد: «من نمی‌توانستم مشاهده کنم که يك ایالت مهمی مثل گیلان در آتش بیداد جمعی یغماگر مشغول سوختن است و زمامداران مرکز تمام این خانه خرابی‌ها را اسباب تفریح خود در هیئت وسایر مجالس قرارداده و به جای قلع و قمع و سرکوبی آن‌ها، با مشارکت در اعمال یغماگران نیز بر وجاهت ملی خود می‌افزایند. برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از بیوه زن‌های کرمان و بلوچستان دریافت و تأدیه نموده، و آن وقت يك نفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان تادروازه تهران مشغول شرارت و راهزنی شود، و سپس بعضی از مرکزبان‌ها هم در تمام دزدی‌ها شریک و انباز ببینم.»<sup>۲</sup>

پس از آن که سردار سپه یار شاه سازمان‌های صنفی و سیاسی و دینی را همانند جنبش‌ها بر انداخت، هر گونه آزادیخواهی در شمار جرائم درآمد. روشنفکران مبارزی همچون عشقی و فرخی و واعظ قزوینی و ارانی به هلاکت رسیدند، و روحانیان سرکش مورد تهدید قرار گرفتند. در قم حاج آقا نورالله که اجتماع روحانیان شیراز و اصفهان و قم را علی‌رغم رضاشاه رهبری کرد، در حین مذاکره با رئیس الوزراء و وزیر دربار به مرگی ناگهانی درگذشت، و احتمالاً مسموم شد.<sup>۳</sup> حتی مدرس بزرگ از تعدی دست نشانده‌گان ایرانی دولت

۱. بامداد: پیشین، جلد ۴، ص ۳۹۴.

۲. ابلاغیه و زادت جنگ، دوم حوت ۱۳۰۰ ش.

۳. بامداد: پیشین، جلد ۴، ص ۳۹۴.

انگلیس برکنار نماند. در آغاز کودتا با آن که نماینده مردم در مجلس شورای ملی بود و نفوذ بسیار داشت، به کاشان تبعید شد. سپس سردار سپه در دوره رئیس-الوزرائی خود، افسری را مأمور مضروب کردن او گردانید، و چون به سلطنت رسید، دستور داد که او را در معبر عام به تیر بزنند. سرانجام به فرمان رضا شاه، روحانی سالخورده را تبعید کردند و به زجر کشتند. بسیاری از یاران او هم به طرد و حبس و تبعید دچار آمدند.

در عصر سلطنت محمدرضا پهلوی دیکتاتوری همچنان برقرار بود. محمدرضا که در آغاز سلطنت خود به سبب نااستواری، دم از مردم خواهی می زد، به زودی بیداد رضاخانی را تجدید کرد. جنبش های مردم را مخصوصاً در بختیاری و آذربایجان و کردستان با خشونت کوبید، اتحادیه های کارگری و حزب های سیاسی و انجمن های دانشجویی و حتی جبهه ملی را که سازمانی نسبتاً اعتدالی و لیبرال مسلك بود، از فعالیت باز داشت، و سازمان های تندرو دینی مانند سازمان فدائیان اسلام را درهم شکست. به فرمان او، دستگاه های پلیسی به سود طبقات حاکم و امپریالیسم بین المللی، دامنه های گسترده تر یافتند، و موارد شکنجه و قتل سیاسی فراوان تر شدند. در بسیاری از نواحی مخصوصاً تهران و آذربایجان و کردستان و قم کشتارهای گروهی صورت گرفتند. حکومت ترور برقرار شد. محمد مصدق السلطنه، نخست وزیر اصلاح طلب را آزار و نفی بلد کردند. وزیر امور خارجه او را کشتند. روزنامه نگارانی مانند کریمپور شیرازی را به هلاکت رسانیدند. مبارزانی چون روزبه و پویان و جزینی را به دست مرگ سپردند. روحانیان برجسته ای مانند طالقانی و منتظری را به زندان فرستادند، و رهبر آنان، آیه الله خمینی را تبعید کردند.

در دوره پهلوی خاصه زمان رضا شاه، نایبیان باز مانده سخت در تنگنا بودند. گروهی از مردان نایبی دیرزمانی در زندان ها ماندند و گروه بزرگ تری سال ها زیر نظر پلیس قرار داشتند و از حقوق ساده انسانی مانند حق مسافرت و اشتغال به مشاغل دولتی و فعالیت های اجتماعی محروم بودند. دولت به افراد نایبی فقط این اجازه را

داد که برای تأمین معاش به برخی از سازمان‌های دولتی چون ژاندارمری و پلیس بپیوندند و در ناحیه‌های معینی به کار پردازند. نایبیان عمده مخصوصاً امیر مهدی، فرزند ارشد یارم‌شاءالله که پس از او، سرپرست نایبیان به‌شمار می‌رفت، بعد از رهایی از زندان، بارها بدون دلیل یا به‌گناه ملاقات با آزادیخواهان یا به‌جرم شکایت از بیداد دولت بازداشت شدند و از آن گذشته، به وسیله دولتمردانی که هنوز مسحور شایعه گنجینه‌های نایبیان بودند، آزار دیدند. بر همین منوال، مستمری ماهانه‌ای که دولت در مقابل ضبط اموال نایبیان به بازماندگان طایفه نایبی می‌پرداخت، پس از چند ماه قطع شد. علاوه بر این‌ها، اشراف کاشان و برخی دیگر از شهرهای اطراف تاجایی که توانستند نایبیان بی‌پناه را آزار کردند و مانع کار کردن و نان در آوردن آنان شدند. رنج‌های مادی و معنوی که اینان بر نایبیان روا داشتند، چندان شدید و مداوم بودند که برخی از نایبیان از سراسر استیصال، به تریاک و الکل پناه بردند و حتی معدودی از آنان برای نجات خود، راهی جز خودکشی نیافتند. با این‌همه اکثر نایبیان بازمانده مردانه در برابر فشارها ایستادگی نمودند و برای زنده ماندن به کارهای گوناگون مانند کارگری و صنعتگری و برزگری و صیادی پرداختند. معدودی از آنان که قبلاً کلاس عکاسی موسیو پاپازیان را در کاشان گذرانده بودند، با عکاسی گذران کردند. امیر مهدی که معمولاً گذشته از نزدیکان خود، گروهی از نایبیان فراری یا نیازمند را هم نگهداری می‌کرد، برای تأمین هزینه سنگین خود، عکاسی و نقاشی و کارهای فنی و تدریس زبان فرانسه را پیش گرفت<sup>۱</sup>

دولت معمولاً در برابر اعتراضات و شکایات پیاپی نایبیان، به جای رسیدگی، آنان را مورد اهانت و تهدید قرار می‌داد و برای بازداشتن مردم از همدردی نسبت به آنان، کراراً دست به تخطئه آنان می‌زد. با این وصف برخی از کابینه‌های متظاهر به ملت‌خواهی، در آغاز کار برای کسب وجهه اجتماعی، خود را موافق با احقاق حقوق نایبیان و انمود می‌کردند. در سال ۱۳۳۹ قمری (۱۲۹۹ شمسی) کابینه‌ای که بر اثر کودتا تشکیل شد و ظاهراً با اشراف ضدیت داشت، به‌عنوان دلجویی از

۱. امیر مهدی آریان‌پور: پیشین، ص ۲-۲۰۱.

نایبیان، دونن از برادران ملك المورخین را در سمت حاکم و معاون حکومت بیه کاشان فرستاد و مقرر کرد که سریعاً دعاوی مالی نایبیان را مورد رسیدگی قرار دهند. آن دونیز حقانیت دعاوی مالی نایبیان را تأیید کردند و دولتیان و اشراف را در امر تخلیه املاک نایبی مکلف شمردند. اما قوام السلطنه، برادر و ثوق الدوله که به زودی به عنوان رئیس الوزراء به روی کار آمد، با استرداد اموال نایبیان مخالفت ورزید، حال آن که مصدق السلطنه، وزیر مالیه و عمید السلطنه، وزیر عدلیه کابینه او نسبت به نایبیان نظر موافق داشتند.<sup>۱</sup> دشمنی قوام السلطنه با نایبیان بعداً نیز تظاهر کرد. عمال او به ویژه عبدالحسین تیمورتاش و سید محمد تدین که به سبب کشتار در گیلان، نزد مردم به لقب «قصاب گیلان» مفتخر شده بودند، در آغاز چهارمین دوره مجلس شورای ملی در ۱۳۳۹، به هنگام رسیدگی به اعتبارنامه‌های برگزیدگان مردم کاشان یعنی سید حسن مجتهد کاشانی و جلیل الملك شیبانی، فرصتی به دست آوردند تا نایبیان و مدرسیان را به اتهام مداخله در انتخابات کاشان، مورد اهانت قرار دهند و بار دیگر مدرس و سلیمان اسکندری و دیگر رهبران قیام‌رهایی ملی (مهاجرت) را تخطئه کنند.<sup>۲</sup> به ادعای آنان، انتخابات کاشان که به فرمان احمد شاه، به دست یار ماشاء الله متوقف و سپس تجدید شده بود، اعتبار قانونی نداشت. عمال قوام السلطنه برای اثبات مدعای خود، سفسطه‌بازی می‌کردند و می‌گفتند که چون جلیل الملك شیبانی، خواهرزاده سید حسن زعیم بود و زعیم به حلقه مدرس تعلق داشت و نیز چون سید حسن مجتهد کاشانی با سران نایبی رفاقت داشت، پس باید گفت که یار ماشاء الله به اقتضای رفاقت با مجتهد کاشانی و مخصوصاً تعلق جلیل الملك شیبانی به یاران مدرس، در انتخابات کاشان اعمال نفوذ کرده است!<sup>۳</sup>

۱. فتحعلی امیر حضور سپهر: نامه، ۱۵ محرم ۱۳۴۰ ق.

۲. مجلس شورای ملی: مذاکرات دوره چهارم (از جلسه ۱، مورخ ۱۵ شوال ۱۳۳۹)

تا جلسه ۶۸، مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۴۰، ص ۵۶ و ۶۲.

۳. همان، ص ۷-۶۳.

کین توزی قوام السلطنه علیه نایب‌بیان ، دیگر بار در سال ۱۳۴۱ قمری (۱۳۰۱ شمسی) که مجدداً به‌مقام رئیس‌الوزرائی رسید، تکرار شد. این بار قوام السلطنه به جای استرداد اموال نایب‌بیان و گماردن آنان به مشاغل مناسب ، به‌قصد تحقیر آنان ، به مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد که دولت حقوق ماهانه‌ای برابر با سی تومن به هر یک از نزدیکان نایب‌حسین و یار‌ماشاء‌الله بپردازد. اما امیر مهدی و منصور لشکر نزد مدرس رفتند و خواستار جلوگیری از تصویب آن پیشنهاد اهانت آمیز شدند. چنین نیز شد. با این وصف در طی بحثی که بدان سبب در مجلس در گرفت، برخی از عمال قوام السلطنه مخصوصاً تدین بار دیگر نایب‌بیان را مورد اهانت قرار دادند و «راهنان» خواندند.<sup>۱</sup> متعاقب این اهانت‌ها، امیر مهدی به‌هدایت ملک‌المورخین، بانام «دادخواه» رساله‌ای تحت عنوان لایحه دفاعیه ، در دفاع از نایب‌بیان و افشاء توطئه انگلیس و حکومت‌های انگلیسی‌مآب ایران بر ضد نایب‌بیان فراهم آورد و مخفیانه به چاپ رسانید و پخش کرد. با آن که حکومت جداً در صدد یافتن و گرفتار کردن نویسنده بر آمد، امیر مهدی به‌دام نیفتاد.

در سال ۱۳۴۲ قمری (۱۳۰۲ شمسی) چون سردار سپه به مرتبه رئیس‌الوزراء ارتقاء یافت و برای کسب محبوبیت، به آزاد کردن گروهی از زندانیان پرداخت ، اکثر نایب‌بیان زندانی منجمله نزدیکان نایب‌حسین آزاد شدند،<sup>۲</sup> و کابینه در صدد تأدیه حقوق غصب شده نایب‌بیان بر آمد. اما دشمنان نایب‌بیان در کاشان با تلگراف و نامه به سردار سپه خبر دادند که نایب‌بیان طرفدار مدرس اند و به‌هنگام تبعید او به کاشان، مخلصانه از او استقبال کرده‌اند. پس رئیس‌الوزراء به‌خشم افتاد و نایب‌بیان بازمانده را به نوبه خود، مورد تهدید قرار داد. در پی تهدید رئیس‌الوزراء ، مجلس شورای ملی علناً از رسیدگی به شکایات نایب‌بیان روی گردانید.

۱. همان، مذاکرات دوده چهارم (از جلسه ۱۲۷، مورخ ۲۳ ذی‌الحجه ۱۳۴۰ تا

جلسه ۲۹۴، مورخ ۷ ذی‌القعدة ۱۳۴۱ ق)، ص ۵-۱۱۲۴.

۲. بقائی : پیشین، ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین ۱۳۵۳ ش، ص ۸۲.

پس از رسیدن سردار سپه به سلطنت، حسن مستوفی الممالک رئیس الوزراء گردید و در رجب ۱۳۴۵ قمری (دی ۱۳۰۵ شمسی) شجاعانه برای استرداد اموال بلامعارض نایبیان - چاه وقفی و چاه غیروقفی - و نفی تصویبنامه‌ای که به وسیله وثوق الدوله صادر شده بود، تصویبنامه دیگری صادر کرد. اما وابسته‌گان ایرانی دولت انگلیس و از آن جمله، نصرت الدوله، وزیر مالیه و همچنین وثوق الدوله که در اوایل آن سال از اروپا بازگشته و وزیر عدلیه گردیده بود، آغاز کارشکنی کردند، و تصویبنامه معلق ماند. سپس عده‌ای از اعضای مجلس شورای ملی منجمله برخی از دشمنان قسم خورده نایبیان که به ناحق به عنوان نماینده کاشان، به مجلس راه یافته بودند، برای ساقط کردن کابینه مستوفی الممالک، او را بر سر پنج موضوع که یکی از آنها تصویبنامه استرداد اموال نایبیان بود، مورد استیضاح قرار دادند. اما مستوفی الممالک در ضمن پاسخ‌هایی که به استیضاح کنندگان داد، از تصویبنامه خود در مورد نایبیان دفاع کرد و استعفا داد.<sup>۱</sup> متن سخن مستوفی الممالک در دفاع از نایبیان چنین است: «راجع به تصویبنامه: در باب رد املاک نایب حسین و پسرانش، عدم علاقه دولت را به حفظ مالیه مملکت تعبیر نموده بودند. دولت تصور می کرد: آقایان نمایندگان رعایت اصول ۵ و ۶ و ۷ قانون اساسی را به دولت تذکر خواهند داد، نه آن که اقدامی را که دولت بر وفق قانون شرع و قانون اساسی کرده و حفظ یک عده زن و بچه ایرانی را منظور داشته است، مورد استیضاح قرار دهند. توضیح مطلب این است که بعد از قلع و قمع نایب حسین و پسرانش، دولت برای عبرت دیگران و به عقیده این که بسیاری از املاک متصرفی آنها متعلق به مردم دیگر است و قهراً به دست آنها افتاده است، آن املاک را توقیف کرد، و در این مدت اشخاصی که مدعی مالکیت ملکی از متصرفات آنها بودند، برای استیفای حق خود، به دولت رجوع کرده، با اسناد و مدارک، حقانیت خود را ثابت کردند و املاک به صاحبانشان رد شد، و مقداری از آنها باقی ماند. در این ضمن دولت برای ورثه نایب حسین که

غالب، زن و طفل خردسال هستند، از اموال غیر منقول آنها معاشی می‌پرداخت . آن اموال نیز تمام شده . از يك طرف دولت نمی‌توانسته درحالی که به جانی و قاتل مسکن و غذا داده می‌شود، شرعاً و قانوناً جمعی بی‌گناه را که در جنایت‌های اسلاف خود شریک نبوده‌اند، بی‌معاش بگذارد، و از طرف دیگر مناسب نمی‌دانست برای شهریه پیشنهاد به مجلس بنماید، و وقتی به‌حاصل این املاک مراجعه شد، معلوم شد در سه سال که آن املاک به اجاره داده شده‌اند، روی هم زیاده از سالی هشتصد تومان عایدی خالصه نداشته است، وعده ورثه هم به قدری است که در سه سال سه مقابل این مبلغ اگر به آنها کمک بشود، شاید وفا به معاش آنها نکند. لهذا مصلحت چنان دیده شد که املاک بلامعارض آنها به خودشان رد شود که هم چندین اصل قانون اساسی محترم شده و هم معاش جماعتی از عایدات املاک خودشان تأمین شده باشد که دولت از مسئولیت نگاه‌داری آنها مستخلص شود، و ضمناً از نگاه‌داری املاک مزبوره و تأمین معاش آن اشخاص، ضرری متوجه خزانه دولت نگردد.»<sup>۱</sup>

بعد از استعفای مستوفی الممالک، چون برخی از سران مجلس شورای ملی مانند مدرس و حائری زاده، خواستار صدارت مجدد او بودند؛ مجلس او را برای تشکیل کابینه‌ای جدید دعوت کرد، و او پس از انتخاب وزیران، در تأیید تصویب‌نامه مربوط به استرداد املاک نایبیان، نامه‌ای به وزارت مالیه نوشت و اجرای تام و تمام تصویب‌نامه را خواستار شد. اما رضاشاه که رفته رفته خود را منجی ایران و یکه‌تاز کشور می‌شناسانید، ظاهراً به القاء دشمنان داخلی و خارجی نایبیان، امر به تعلیق تصویب‌نامه کرد .

با آن که تصویب‌نامه مستوفی الممالک هیچ‌گاه قانوناً لغو نشد، رضاشاه که همچون شاهان پیش از خود، دست تعدی به اموال مردم دراز کرده و خود آغاز مملکت‌داری کرده بود، بیشتر املاک وقفی و غیروقفی نایبیان را از چنگک دولتیان و اشراف

کاشان در آورد و در مقابل املاک ملاکانی که در منطقه خزر ضبط کرده بود، به آن ملاکان وا گذاشت؛ چنان که مزرعه دوک را در اختیار خانواده مازندرانی درویش، و مزرعه فرح آباد را در اختیار خانواده مازندرانی خلع‌تبری نهاد.<sup>۱</sup> بدین ترتیب از آن زمان به بعد کسی را جرئت آن نبود که از حقوق صاحبان قانونی املاک نایبیان سخن گوید یا از وقف شرعی بخش مهم آن‌ها دم زند. در جریان سال‌های بعد، آنچه از اموال غیر منقول نایبیان به آنان رسید، از محدودی خانه و مزرعه کوچک که به همسران غیر نایبی مردان نایبی تعلق داشتند، تجاوز نکرد، و موضوع وقف بودن بخش عمده آن اموال نیز به دست فراموشی سپرده شد. تنها پس از سقوط حکومت پهلوی و برقراری جمهوری اسلامی بود که برخی از روحانیان و تاریخ‌شناسان مردمی به میانجی رسانه‌های جمعی، در ضمن برشمردن جنایات نظام سلطنتی، با دلسوزی از نایبیان یاد کردند و مجالی فراهم آوردند تا نایبیان ستم‌دیده، نه به امید سود خصوصی، بلکه به امید استیفای مصالح عمومی، موضوع وقف بودن اموال نایبیان را به میان گذارند. پس روحانیان حق طلب کاشان و ققنامه‌های فراموش شده را به سازمان اوقاف جمهوری اسلامی اعلام و عرضه داشتند.

رضاشاه در سراسر دوره اقتدار خود، نایبیان را با بدخواهی می‌نگریست، و این بدخواهی زاده سه عامل بود: اول بدین سبب که رضاشاه در حمله خود به کاشان در سال ۱۳۲۹ قمری، چون قول خود را دایر بر خودداری از اشغال کاشان نقض کرد، مورد طعن و لعن نایبیان و سایر مردم کاشان قرار گرفت. دوم از این جهت که یکی از همسران رضاشاه، عصمت‌الملوک دولت‌شاهی، دختر مجمل‌الدوله (و مادر احمدرضا و حمیدرضا و محمودرضا و فاطمه پهلوی) قبلاً نامزد امیرمهدی، فرزند یارم‌شاه‌الله بود، و یادآوری این رابطه برای شاه خوشایند نبود. سوم به این علت که نایبیان به مدرس ارادت می‌ورزیدند، حال آن‌که مدرس دشمن شماره یک رضاشاه به‌شمار می‌رفت.

۱. امیرمهدی آریان‌پور: پیشین، ص ۲۱۶.

در دوره رضا پهلوی نه تنها طرح موضوع اموال نایبیان، بلکه حتی به‌میان آمدن نام نایبیان در رسانه‌های جمعی جایز نبود. چون حکومت پهلوی مردم را که تا آن زمان به نام‌های خود و نام‌های پدرانشان شناخته و نامیده می‌شدند، به انتخاب نام خانوادگی مجبور کرد، عموم نایبیان واژه «نایبی» را به عنوان نام خانوادگی برگزیدند. ولی به زودی پلیس آنان را به ترك این نام واداشت. از این رو هر يك از خانواده‌های آن طایفه به نامی در آمدند، چنان که فرزندان یارم‌شاه‌الله و برخی از برادران او به پیشنهاد ملك‌المورخین، خانواده خود را «آریان پور» نامیدند.<sup>۱</sup>

بی‌گمان در وضعی این‌گونه تجسس در تاریخچه نایبیان و ذکر احوال ایشان اگر به قصد تخطئه و برای تقبیح آنان و مداهنه شاه صورت نمی‌گرفت، اکیداً ممنوع بود. در نتیجه، نایبیان که برای آگاهی از جریان دستگیری و بازپرسی و کشتن سران خود، بارها به وزارت داخله و ژاندارمری و نظمی رجوع کردند و مطالعه پرونده‌های کسان خود را خواستار شدند، با بی‌اعتنائی و حتی تهدید آن مقامات مواجه گردیدند. در سال ۱۳۵۰ قمری (۱۳۱۰ شمسی) امیرعباس، فرزند سوم یارم‌شاه‌الله با همکاری معزالدیوان فکری و حسین خیرخواه به تهیه نمایشنامه‌ای سریال درباره نایبیان پرداخت. ولی پلیس نمایشنامه را توقیف، و اجرای آن را قذغن کرد. در سایه این‌گونه عوامل بود که سرگذشت راستین نایبیان در پس پرده غفلت و غرض، پنهان ماند، و آنچه راجع به نایبیان در طی دوره پهلوی در رسانه‌های جمعی انتشار یافت، به ندرت چیزی جز قصه سازی و افترا و فحاشی بود.<sup>۲</sup>

در زمان رضا پهلوی همانند زمان وثوق‌الدوله، وابستگان نایبیان هم مثل خود آنان در معرض آزار قرار گرفتند. ایل بیران وند همانند سایر ایل‌های لرستان سخت آسیب دید. دولت برای درهم‌شکستن ایل‌ها، خواهان تخته قاپو یعنی یکجا نشینی ایل‌ها شد، و بدین جهت ارتش بارها بر سر ایل‌ها منجمله ایل‌های لر ریخت. امیر-

۱. ملك‌المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۷، ص ۵۱.

۲. امیر مهدی آریان پور: پیشین، ص ۲۶۱.

لشکر عبدالله طهماسبی که در سایه کشتار ایل‌های آذربایجان، غنائم پرمایه نزد رضا پهلوی فرستاده بود، از طرف او به لرستان تساخت و ظلم بسیار کرد. چون طهماسبی به قتل رسید، امیر لشکر احمد امیر احمدی جای او را گرفت و با خدعه کهنه دولتمردان یعنی استشهداد به قرآن، سران ایل بیران‌وند و همچنین سران برخی دیگر از ایل‌های لر را فریفت و تیرباران کرد.<sup>۱</sup> در همین عصر بسا از دوستان و حامیان و طرفداران نایبیان هم مانند خود آنان به قهر دولتیان و اشراف دچار آمدند. از آن زمره‌اند ملک‌المورخین سپهر و برخی از افراد خانواده او مخصوصاً فرزند مبارز او، محب علی دبیر سپهری.<sup>۲</sup>

در دوره محمدرضا پهلوی با وجود هرج و مرج و فراز و نشیب‌های سیاسی، دیکتاتوری همچنان برقرار بود، و هنوز دولتیان و اشراف، نایبیان را با دیده بدخواهی و کوچک‌شماری می‌نگریستند. کتاب نویس‌ها و مقاله پردازها و رسانه‌های گروهی مخصوصاً رادیو و تله‌ویزیون دولتی به ندرت بدون تخطئه از نایبیان و نیز گردنکشان دیگر نام می‌بردند. مصاحبه رادیویی علمی‌اکبر بینا، رئیس دانشگاه تربیت معلم نمونه‌ای از این گونه تخطئه‌ها بود. وی که به سبب کوشش مداوم برای بسط نفوذ دربار و به ویژه تشدید مداخلات مأموران آمریکایی در دانشگاه تربیت معلم، مورد انزجار هزاران دانشجو قرار داشت و سرانجام با اعتراض علنی امیر حسین-آریان‌پور، فرزند امیر مهدی مواجه شد، و قیحانه در مصاحبه‌ای، موضوع فراموش شده نایبیان را به میان کشید و «یاغیان و یاغی‌زادگان نایبی» را به باد توهین و اتهام گرفت، چنان که همدستان او (هادی هدایتی، وزیر آموزش و پرورش و جمشید اعلم، سناتور دربارزده) در شورای مرکزی دانشگاه‌ها همان دشنام‌ها را نسبت به آن معلم که صمیمانه زبان حال شاگردان معترض خود شده بود، تکرار کردند و اخراج و مجازات او را خواستار شدند. بدیهی است که در آن جو پراختناق، انتشار

۱. صفائی: پیشین، ذیل ص ۴۳۶.

۲. امیر مهدی آریان‌پور: پیشین، ص ۲۲۰.

حقایق به دشواری امکان می‌یافت، چنان‌که در اوایل دهه ۱۳۵۰ شمسی پلیس، سعید سلطانپور، شاعر و نمایش‌پیشه مرده‌ی را که مانند فکری و خیرخواه، در صدد تهیه نمایشی درباره طغیان نایبیان برآمد، با خشونت بر حذر داشت.<sup>۱</sup>

با این همه نایبیان در سراسر دوره دودمان پهلوی آرام‌نمیشستند. در دوره رضا پهلوی، اکثر سران بازمانده نایبی تازمانی که زنده بودند، علی‌رغم فشارهای اجتماعی و اقتصادی، از مبارزه سیاسی علیه دولت خودداری نورزیدند. امیر مهدی، فرزند ارشد یار ماشاءالله که از دیدگاه نایبیان، بزرگک طایفه نایبی ورهبر همه نایبیان به شمار می‌رفت، با وجودی که زیر نظارت پلیس قرار داشت و بارها بازداشت شد، در دوره رضا همواره در مخفی‌کردن نایبیان فراری و حفظ و هدایت آنان کوشید و در دوره محمدرضا تا توانست علیه حکومت به فعالیت پرداخت و مخصوصاً به میانجی فرزندان دلیر خود، با گروه‌های سیاسی انقلابی همکاری کرد. سایر افراد نایبی هم با وجود محدودیت‌های خود، بارها به اعتراض و تظاهرات ضد دولت دست زدند. بسیاری از آنان حتی در مقابل تهدیدات رضا پهلوی، خود را پیرو مدرس خواندند و هنگامی که مدرس به وسیله کابینه کودتا به کاشان تبعید شد، علناً از او استقبال و حمایت کردند و پاره‌ای از اسناد ضد دولتی خود را در اختیار یاران او گذاشتند. بر همین شیوه در اوایل دوره محمدرضا پهلوی، جوانان نایبی و ثوق الدوله خائن را که با وجود کهولت و بدنامی، هنوز جاه طلب و داوطلب مقامات دولتی مخصوصاً مقام سفیری بود، در مجاورت خانه‌اش مضروب، و از خیانت مجدد منصرف کردند، همچنان که زنان نایبی، عبدالحسین هژیر، نخست‌وزیر پرمدها را که با اهانت از سران مقتول نایبی نام برده بود، در دفترش کتک زدند.<sup>۲</sup>

حامیان و طرفداران و دوستان نایبیان نیز بعضاً در کاشان و حتی دیگر نواحی

۱. اصغر محبوب: مصاحبه، فرانکفورت، مهر ۱۳۵۷ ش.

۲. آریان‌پور: پیشین، ص ۲۷۰.

کویری در جریان سال‌ها، از روح مبارزه خالی نشدند. بر روی هم کاشان از زمان سقوط دومین کابینه و ثوق الدوله بر اثر مظالم وحشیانه دولتیان، جوی کما بیش انقلابی به خود گرفت و بیش از پیش برای فعالیت‌های ضد دولتی نایبیان مستعد شد. از آن پس بسیاری از جوانان کاشان مخصوصاً نایبیان برای مبارزه یا خرابکاری، نه تنها به کمیته سرخ (روکوم) کاشان پیوستند و جای خالی افرادی را که زندانی یا تبعید یا اعدام شده بودند، گرفتند، بلکه سازمان‌های مخفی جدیدی هم به وجود آوردند، کمیته سرخ کاشان که مدت‌ها بعد از سقوط دستگاه نایبی دوام آورد، حضور خود را به وسیله اعلامیه‌های مخفی متعدد، به متنفدان کاشان اعلام می‌کرد و با تقاضاهای تندی مانند برابری اجتماعی و اقتصادی و اختار به دولتیان و اشراف برای خوشرفتاری با مردم، بزرگان شهر را به‌هراس می‌انداخت. از این رو در پی خروج اردوی سیار ژاندارمری از کاشان و فعال شدن مردم و سازمان‌های مردمی، دولتیان و اشراف بیمناک شدند و به فکر کشف و دستگیری اعضای کمیته سرخ و سایر سازمان‌ها افتادند. اداره نظمییه کاشان برای جلوگیری از فعالیت‌های مخفی، ساعات عبور و مرور شبانه را محدود کرد، و برخی از اشراف برای ایمن ماندن از مزاحمت کمیته، دسته سردار صولت بختیاری، دشمن دیرینه نایبیان را به کاشان فراخواندند. بعداً یکی از اعضای فعال کمیته که رابط کمیته و انقلابیان گیلان بود و او را به نام مستعار «کلاغی» می‌شناختند، دستگیر شد. کلاغی را در تهران به اتهام قتل محاکمه و به بیست سال زندان محکوم کردند.<sup>۱</sup>

در اوایل سال ۱۳۳۹ قمری (۱۳۰۹ شمسی) دسته‌ای صد نفری از نایبیان خود را به خوار رساندند و مدتی بر راه‌ها مسلط گردیدند و با ژاندارم‌ها زدو خورد کردند.<sup>۲</sup> اما در ماه ربیع‌الاول به خطر محاصره افتادند، و شماری از آنان به افراد روانه تهران شدند و به یاری امیرمهدی، مخفی‌گاه‌هایی یافتند و از دستگیری مصون

۱. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۴، ص ۱۰۷.

۲. ۴، ۵۶، ربیع‌الاول ۱۳۳۹ ق، ص ۱.

ماندند. با این وصف دیری نگذشت که یکی از رهبران آنان، اسدالله مظفری به جنگ دولت افتاد. در رمضان ۱۳۳۹ عده‌ای از روستاییان ناحیه کاشان به تحریک نایبیان، از پرداخت مالیات خود داری کردند و چون با فشار ژاندارم‌ها مواجه شدند، جمعاً به هدایت شماری از نایبیان، به شهر کاشان ریختند و پس از اشغال دارالحکومه، از ترك آن خودداری نمودند. پس دولتیان که آن حوادث را به منزله احیاء دوره نایب حسین می‌شمردند، سریعاً از تهران کمک خواستند.

بالاخر از این‌ها طغیان منصور حاجی آبادی قمی بود. چنان که می‌دانیم، منصور یکی از سرکرده‌های نایبیان بود و پس از کشتار کاشان، با برادران خود و گروهی از نایبیان در اطراف قم، در محلی دور افتاده، یک اجتماع یا کولونی تشکیل داد و مقرر داشت که افراد کولونی برای اعاشه به قالیبافی و دامداری و کشاورزی مختصری پردازند و هر چه به دست می‌آورند، مطابق رسم همکاسگی یا اشتراك مالی که نایب حسین قریب بیست سال پیش از آن در کولونی خود در مزرعه دوك به کار بسته بود، در اختیار همگان بگذارند. در اواسط سال ۱۳۳۸ کولونی منصور مایه هراس دولت شد، و ژاندارم‌ها به کولونی ریختند و برخی از افراد منجمه خود او را گرفتند. امداستگیرشدگان با کمک دیگران، ژاندارم‌ها را خلع سلاح کردند، و آن گاه زنان و کودکان و سالخوردهگان کولونی در شهر و روستاهای قم پراکنده گردیدند و بقیه به صورت یک دسته هفتاد - هشتاد نفری در آمدند و سوگند خوردند که به نام قصاص خون سران نایبی و تلاشی کولونی، تا می‌توانند از کشتن افسران و افراد ژاندارم‌ری کوتاهی نکنند. از آن پس دسته منصور با کشتن تعدادی از افسران و افراد ژاندارم، رعبی در دل دولتیان انداخت، چندان که ژاندارم‌های اطراف قم و کاشان فقط به طور گروهی حرکت می‌کردند و شب هنگام در پاسگاه‌های خود مخفی می‌شدند و حتی چراغ نمی‌افروختند. در ماه ربیع - الاول ۱۳۳۹ واحدهای ژاندارم کراراً به مقابله دسته منصور شتافتند. در یکی از آن برخوردها که در مرنجاب روی داد، به هر دو طرف تلفات سنگین وارد آمد.

سرانجام در پی گرفتار شدن برخی از افراد و منجمله برادران منصور در سال ۱۳۴۰، دسته رو به زوال رفت.<sup>۱</sup>

سرکشی نایبیان و طرفداران آنان در نطنز و مخصوصاً طغیان سید فرهاد صفوی مدتی مدید دولت رضا پهلوی را به زحمت انداخت و مایه ریشخند مردم گردانید. سید فرهاد صفوی معروف به «مغلوب نشدنی» در پی کشتار کاشان، به نیت خونخواهی، مصمم به صید افسران ژاندارم شد و به خدمت ژاندارمری درآمد. وی بعد از کشتن چند افسر، علناً بر دولت قیام کرد و به کشتن اشراف پرداخت. سپس با خدعه امیر لشکر امیر احمدی که قرآن مهر کرده نزد او فرستاد، دستگیر، و در زندان نو بنیاد قصر قاجار تهران زندانی شد. اما در سال ۱۳۴۹ قمری (۱۳۰۹ شمسی) با همکاری چند تن از زندانیان نایبی منجمله اسدالله مظفری (یکی از سران دسته صدنفری خوار) و حسن قمی (برادر منصور قمی و یکی از اعضای دسته او) و کلاغی (عضو کمیته سرخ کاشان) و سه کمک عده‌ای از زندانیان لر و کرد، شورشی مسلحانه در زندان برپا کرد و با کثیری از زندانیان گریخت و تا سال بعد که بر اثر خیانت یک دوست گرفتار و هلاک شد، به جان دولتیان و اشراف حوالی نطنز و کاشان افتاد.<sup>۲</sup>

در دوره سلطنت محمدرضا، مردم ایران با وجود غرب زدگی و خود باختگی، به شیوه‌های گوناگون با دستگاه دیکتاتوری مخالفت نمودند - انتقاد، اعتراض، اعتصاب، بلوا، ترور، یاغیگری، شورش و حتی قتل نخست‌وزیرانی چون عبدالحسین هژیر و علی رزم‌آرا و حسن علی منصور. در این دوره کاشانیان غیور فعالیت‌های چشمگیری داشتند. در جریان مبارزات دامنه‌دار ایرانیان علیه شاه و امپریالیسم که به ملی شدن نفت ایران انجامید، مردم کاشان سخت به شور آمدند و در جریان

۱. ملك المورخین سپهر: پیشین، جلد ۲۵، ص ۷۷.

۲. نصرالله شیفته: سه مرد عجیب: لونس، سیتقو، سید فرهاد، ص ۱۰۵ - ۷۱.

انتخابات پارلمانی، برای دفاع از نامزد خود، الهیار صالح، یک تنه در برابر دولت ایستادند. تیراندازی به محمدرضا در کاخ مرمر محصول «نقشه‌ای کاشانی» بود. زیرا نه تنها عامل آن (رضا شمس آبادی)، بلکه محرکان و طراحان آن هم کاشانی بودند. در اوایل سلطنت محمدرضا که ایران در اشغال نیروهای متفقین بود، کسانی از بازماندگان نایب‌ان در راه‌ها استقرار یافتند و چند صباحی به کامیون‌های سازمان حمل و نقل انگلیسی به نام یو که‌سی‌سی (UKCC) شبیخون زدند.<sup>۱</sup>

در جریان مبارزه گروه‌های اسلامی علیه سلطنت محمدرضا پهلوی، محمد - بخارایی، خواهرزاده علی آلویی، سرکرده دلیر نایبی که در جریان کشتار کاشان، به دست دژخیمان وثوق‌الدوله به دار آویخته شد، به حکم معتقدات اسلامی خود، مردانه دست به مبارزه زد و سرانجام با همکاری چندتن از خود گذشته، حسن علی منصور، نخست وزیر بیگانه پرست ایران را به قتل رسانید. سپس جوانان کاشان که از دیرباز به سنت مذهب تشیع، مبارزه اجتماعی را بر خود فرض می‌دانستند، چه برای استواری انقلاب و چه در طی جنگ تحمیلی ایران و عراق فداکاری فراوان کردند و شهیدان بسیار دادند. جوان آگاه و غیور، علی معمار کاشانی نمونه‌ای است از آنان: وی که در دوره محمد رضا بارها سرکشی کرده و گرفتار پلیس شده بود، سخت در راه انقلاب اسلامی کوشید و پس از آن، در رأس تیم المهدی معروف که در فتح خرمشهر نقشی بزرگ داشت، به جبهه ایران و عراق شتافت و در ۱۳۶۱ شمسی به شهادت رسید، چنان که همشهری نایبی او، ماشاءالله آریان پور به جبهه جنگ عراق رفت و ناپدید شد.

۱. امیر مهدی آریان پور: پیشین، ص ۲۷۹.

استنتاج



## استنتاج

از دیرباز جامعه‌ها منجمله جامعه ایرانی در پس پرده وحدت خود، جولانگاه اختلافات اجتماعی گوناگون مخصوصاً اختلافات طبقاتی بوده‌اند. بر روی هم در هر جامعه دو طبقه اصلی ناسازگار دیده می‌شود: طبقه مرفه بالا و طبقه رنجبر پایین. طبقات مرفه همواره برای جلوگیری از مزاحمت طبقات رنجبر، نظمی موافق مصالح خود، بر جامعه تحمیل کرده و برای پاسداری آن نظم، حکومتی بر پا داشته‌اند. چنان که می‌دانیم، حکومت‌ها هر چند که دم از برقراری نظمی به سود همگان می‌زنند، پیش از انقلابات مردمی در سده بیستم، عملاً در خدمت طبقات بالا - اعم از طبقه برده‌دار، طبقه زمین‌دار و طبقه سوداگر - کوشیده و نظم مطلوب آن‌ها را بر جامعه تحمیل کرده‌اند - نظمی که دست طبقات بالا را برای تحقق منافع خود بازگذارد و طبقات پایین را از تأمین مصالح خود بازداشته است. از این رو تقریباً در همه مراحل تاریخ، آنچه طبقات پایین از جامعه خواسته‌اند با خواسته‌های طبقات بالا در تضاد بوده است، و بر اثر این تضاد، حکومت‌ها برای تمکین طبقات پایین به اراده طبقات بالا، تا حدی که توانسته‌اند، طبقات پایین را زیر فشارهای مادی

و معنوی قرار داده‌اند. با این وصف در هر جامعه دو گونه اخلاق اجتماعی یا بلکه دو فرهنگ به وجود آمده‌اند: اخلاق طبقات ممتاز و اخلاق طبقات محروم. اقتضای اخلاق طبقات ممتاز، رعایت نظم دور از عدالت جامعه یعنی اطاعت از قوانین پر تبعیضی است که برای حفظ امتیازات آن طبقات مخصوصاً دارایی‌های آنها وضع شده‌اند. اما اقتضای اخلاق طبقات محروم همانا شکستن نظم پر تبعیض جامعه یعنی نافرمانی در برابر قوانین جامعه است. بنابراین آنچه برای طبقات محروم خیر است، عمدتاً نزد طبقات ممتاز، شر به شمار می‌رود و برعکس. ولی چون طبقات محروم عوامل فعال جامعه و زمینه تکامل اجتماعی و زیرساز مراحل بعدی جامعه‌اند، باید گفت که آنچه برای آنها خیر است، برای کل جامعه نیز خیر است، و در این صورت، نافرمانی یا شکستن نظم اجتماعی در هر جامعه نامتجانس تبعیض‌کار، شیوه‌ای است نیک و حتی مقدس.

دیده‌ایم که نافرمانی اگر به وسیله گروهی از مردم مخصوصاً طبقات محروم برای نیل به هدفی اجتماعی روی دهد، جنبش یا مبارزه اجتماعی است، و جنبش اجتماعی اگر با قهر یا خشونت همراه باشد، یا طغیان است یا قیام. طغیان اجتماعی مبارزه قهرآمیز نسبتاً محدود است علیه حکومت یا طبقات بالا، مشتمل بر بلوا و آشوب و تروریسم و تَمرد و یاغی‌گری یا عصیان. بلوا طغیانی است به صورت زد و خورد و تخریب خفیف برای شکایت از حکومت یا طبقات بالا. آشوب طغیانی است به صورت زد و خورد و تخریب شدید برای اعتراض به حکومت یا طبقات بالا. تروریسم طغیانی است به صورت کشتن و خرابکاری نهانی و گروگان‌گیری برای هراساندن حکومت یا طبقات بالا. تَمرد طغیان گروهی از دولتیان مخصوصاً نظامیان است به صورت سرکوب کردن، راندن، گرفتار کردن، کشتن یا گروگان گرفتن منابع قدرت و ضبط اموال آنها برای رهایی از فشار حکومت یا کسب امتیاز از آن. یاغی‌گری یا عصیان طغیانی است به صورت سرکوب کردن، راندن، گرفتار کردن، کشتن یا گروگان گرفتن منابع قدرت و ضبط اموال آنها برای رهایی

از فشار حکومت یا کسب امتیاز از آن . اما قیام اجتماعی مبارزه قهرآمیز دامنه‌دار است علیه حکومت یا طبقات بالا، مشتمل بر شورش و کودتا و جنگ داخلی و قیام رهایی و انقلاب. شورش قیامی است شدید برای برانداختن حکومت یا نیل به خودمختاری. کودتا قیامی است سریع از طرف گروهی از دولتیان مخصوصاً نظامیان برای برقراری حکومتی جدید. جنگ داخلی قیامی است دیر گذر علیه حکومت مستقر، از طرف نیروی قیام‌گر مخصوصاً پس از تبدیل آن به یک حکومت. قیام رهایی قیامی است دیر گذر برای برانداختن حکومت یا نفوذ خارجیان و وابستگان داخلی آنان. انقلاب، قیام همه جانبه یک طبقه نوحاسته است با همکاری طبقات پایین برای برقراری یک نظام اجتماعی مردمی‌تر یا حداقل، یک سازمان سیاسی مردمی‌تر.

در جامعه‌های پیشین به سبب کندی سیر اقتصادی جامعه و ثبات نسبی نظام اجتماعی، قیام یعنی جنبش بنیادی کمتر از طغیان یعنی جنبش نسبتاً سطحی روی داده، و باغی‌گری یا عصیان که مهم‌ترین جلوه طغیان است، به فراوانی پدید آمده است. عصیان‌های بردگان و رعایا و پیشه‌وران و زمین‌داران و خان‌های ایلی از آن جمله‌اند. در جامعه‌های جدید هم عصیان مخصوصاً عصیان سوداگران و عصیان کارگران نادر نیست. ولی عصیان‌های کنونی در نتیجه پویایی اجتماعی شدید جامعه‌ها، معمولاً عمق و وسعت می‌یابند و به صورت نوعی قیام مانند شورش و قیام رهایی و حتی انقلاب درمی‌آیند. بنابراین باید گفت که مرزهایی قاطع انواع جنبش اجتماعی را از یک دیگر جدا نمی‌کنند. معمولاً جنبش‌ها در یک دیگر تأثیر متقابل می‌گذارند و حتی به یک دیگر تبدیل می‌شوند.

چون هدف اکثر جنبش‌ها شکستن نظام مطلوب طبقات بالاست، طبقات بالا با حکومت‌های خود به مقابله با جنبش‌ها برمی‌خیزند و از یک طرف، طبقات پایین را به شیوه‌های گوناگون مورد مغزشویی قرار می‌دهند، و از طرف دیگر، دست به انواع خدعه و خشونت و تخطئه می‌زنند: خدعه - از رخنه کردن در صفوف

نافرمانان و به وعده فریفتن آنان تا برپا داشتن توطئه؛ خشونت-ازاردو کشی و گروگان-گیری و اسیرگردانی و شکنجه‌گری تا دار زدن و مثله کردن؛ تخطئه-از مخالفت با نشر حقایق نافرمانی‌ها تا معرفی نافرمانان به عنوان راهزن و آدم‌کش. این نامردمی‌ها نه تنها در مورد نافرمانان ایرانی چون نایبیان، بلکه در مورد تقریباً همه گروه‌های نافرمان در سراسر زمین به کار بسته شده‌اند. معمولاً طبقات بالا در همان حال که با خدعه و خشونت، نافرمانان را سر می‌کوبند، برای توجیه خدعه‌ها و خشونت‌های خود و به امید دور داشتن مردم از نافرمانی و نافرمانان، با استفاده از تخطئه، آنان را باقیافه‌هایی زشت و زبون عرضه می‌دارند، چندان که امر حتی بر مردم ساده و تاریخ‌نویسان نسبتاً منصف نیز مشتبه می‌شود. تخطئه برخطا نشان دادن فرد یا گروه است با وسایل تبلیغی مخصوصاً از طریق تحریف حقایق و جعل اکاذیب. تخطئه مستلزم دروغ‌پردازی است و مانند دروغ‌پردازی، یا غیر عمدی است و زاده عواملی مانند ضعف حافظه و نقص دقت و کج فهمی و تلقین‌پذیری و خیال‌بافی، و یا عمدی است و زاده عواملی مانند بدخواهی و خودنمایی و سودجویی. تخطئه-گران خاصه روزنامه‌نگاران و تاریخ‌نویسان دولت‌مآب در وهله اول از انتشار حقایقی که از اوجوه مثبت جنبش‌های نافرمانی خبر می‌دهند، یا مطلقاً خودداری می‌کنند و یا آن‌ها را به صورت‌هایی مخدوش به جامعه عرضه می‌دارند، و در وهله دوم با استفاده از کاستی‌ها و لغزش‌های واقعی نافرمانان، برای زشت‌نمایی و زبون‌نمایی آنان، به جعل اکاذیب می‌پردازند و جنبش‌ها را نازل‌تر از آنچه هستند، نشان می‌دهند. مثلاً انقلاب را شورش می‌خوانند و شورش را یاغی‌گری می‌نامند و همه را بی‌محابا، فتنه یا حتی راهزنی قلمداد می‌کنند.

در جامعه پراختناق ایران علی‌رغم خدعه‌ها و خشونت‌ها و تخطئه‌های حکومت‌ها و طبقات حاکم، جنبش‌های مردمی به فراوانی روی داده‌اند. این جنبش‌ها بیشتر از نوع طغیان و مشتمل بر بلوا و آشوب و تروریسم و تمرد و مخصوصاً یاغی‌گری بوده‌اند، و قیام یعنی شورش، کودتا، قیام رهایی و انقلاب کمتر دست داده است. علت نیز معلوم است. عوامل منفی و از آن جمله، عدم رشد منظم اقتصاد و

ثبات نسبی نظام اجتماعی و خشونت شدید حکومت‌ها و تفرقه شدید مردم، از ظهور دیگر گونی‌های عمیق انقلابی جلوگیری کرده‌اند، و در نتیجه نافرمانی‌های اجتماعی در موارد بسیار صرفاً در قالب عصیان ریخته شده‌اند. در ایران فتووال عصیان‌ها سخت تنوع داشته‌اند. ولی بر روی هم عصیان‌هایی که در شهرها در گرفته‌اند، فراوان‌تر بوده‌اند. زیرا درهم آمیختگی اقتصادی ایران و عدم رشد منظم طبقات و گرایش زمین‌داران به بازرگانی و زندگی شهری در همان حال که مانع رشد طبقه پیشه‌ور شهری و ظهور انقلاب سوداگری شده‌اند، شهرها را رونق بخشیده و به صورت کانون‌های طغیان در آورده‌اند. در مورد اکثر طغیان‌های شهری که معمولاً با شرکت پیشه‌وران و بازرگانان کوچک و با همکاری رعایا در گرفته‌اند، باید فرقه عیاران را به‌منزله محور، و مذهب تشیع و طریقه تصوف را به‌مثابه زمینه عقیدتی طاغیان دانست. در عصر قاجار علی‌رغم زبونی و نومیدی مبرم مردم، بر اثر انحطاط فتووالیسم در ایران و مداخلات امپریالیسم و نفوذ فرهنگ‌های غربی، نافرمانی شدت و وسعت گرفت و به صورت جنبش‌های ملایم و نیز قهرآمیز گوناگون که انقلاب مشروطیت ایران اوج آن‌ها بود، تظاهر کرد. انقلاب مشروطیت ایران چون موجی عظیم ایرانیان را به حرکت در آورد و بسیاری از آنان را از مصالح محلی و طایفه‌ای و فرقه‌ای فراتر برد و مشغول مصالح عمومی مملکت گردانید. پس کثیری از جنبش‌ها که اساساً در حد تروریسم یا تمرد یا یاغی‌گری بودند، به مرحله شورش ارتقاء یافتند و حتی به قیام‌رهایی و انقلاب‌گرایی رسیدند.

در اواخر دوره انقلاب مشروطیت، در پی مداخله نظامی انگلیس و روسیه در ایران، مردم با مساعدت آلمان و عثمانی، علیه انگلیس و روسیه قیام کردند. در شروع این قیام دو روحانی برجسته - نورالله ثقه الاسلام و سیدحسن مدرس - در رأس مبارزان ملی، دسته‌های نافرمان منجمله یاغیان را به شرکت در قیام خواندند و با این عمل بی‌سابقه، گامی بلند در جهت ارتقاء اجتماعی و مخصوصاً انقلابی کردن آن دسته‌ها و بهره‌وری کشور از وجود آن‌ها برداشتند. اما با شکست

آلمان و متحدان آن در جنگ جهانی اول، قیام‌رهای ملیت ایران متلاشی شد. با این وصف مردم ساده‌کس در محیط پراختناق خود، مبارزات ملایم را ناممکن و ضمناً بی‌نتیجه می‌دیدند، به‌زودی بر اثر تکانه انقلاب روسیه به‌شور آمدند و موجود یا مشوق جنبش‌های پراکنده در نواحی گوناگون گردیدند. «در آذربایجان شیخ محمد خیابانی و در گیلان کوچک خان جنگلی و در نواحی دیگر کسانی چون ماشاءالله‌خان و نایب‌حسین کاشی قیام کرده و یا سر به‌طغیان برداشته بودند. نیروهای چریک دشتستانیان دلیر و مبارز پیوسته بر نیروهای پلیس جنوب هجوم می‌بردند و دقیقه‌ای انگلیس‌ها را آسوده نمی‌گذاشتند. قشقایی‌ها به رهبری صولت‌الدوله که شاید از طرف بعضی از وزیران تقویت می‌شد، عناصر قشقایی و دشتی، تنگستانی و کازرونی را برای فتح شیراز و راندن انگلیس‌ها و انحلال پلیس جنوب بسیج کرده بودند.»<sup>۱</sup> این جنبش‌ها همانند تروریسم کمیته مجازات و نیز تهرود پسیان و فولادی و لاهوتی و عصیان سمیته‌قو و خزعل با آن که از جهات گوناگون از یک‌دیگر متفاوت بودند، همه در یک امر اشتراک داشتند، و آن مبارزه علیه حکومت ایران و حامیان خارجی آن بود. بدین سبب رهبران مبارز جامعه خواستار هماهنگی جنبش‌ها شدند و باران مدرس نقشه‌ای محرمانه برای حمله همزمان طغیان‌گران گیلان و کاشان و لرستان به تهران طرح کردند.

دولت ایران و امپریالیسم حامی آن البته از جنبش‌ها هراس داشتند. پس نخست سیاست خدعه پیش گرفتند و به اقتضای آن، در حینی که دم از مردم دوستی می‌زدند و با رهبران جنبش‌ها پیمان دوستی می‌بستند، کوشا بودند که با فرستادن جاسوس و خرابکار، جنبش‌ها را از درون درهم شکنند و در بیرون به جان یک‌دیگر اندازند. سپس با اتخاذ سیاست خشونت و تخطئه، هم بانبروهای خود و اشراف، جنبش‌ها را مورد حمله نظامی قرار دادند و هم در زشت‌نمایی و زبون‌نمایی آن‌ها به تبلیغ پرداختند و سران همه جنبش‌ها را - از کوچک‌خان و خیابانی

۱ - علی‌اصغر شمیم همدانی: ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۴۷۱.

تا نایب‌حسین و خزعل - بی تفاوت «یاغی» و «شور» خواندند و با راهزن و باج‌گیر و آدم‌کش برابر گرفتند. ولی بیهوده! حکومت ایران و امپریالیسم انگلیس جنبش‌ها را به نیروی خدعه و خشونت درهم شکستند و با تخطئه، بدنام کردند، اما آن جنبش‌ها به‌عنوان واکنش‌هایی مردمی در برابر مظالم اجتماعی، در اندیشه مردم زنده ماندند و مایه امید و انگیزه جنبش‌های بعدی جامعه شدند. جنبش نایبی از این اصل مستثنی نبود و به اقتضای پنجاه سال ستیزه، یکسره از تأثیرگذاری باز نماند.

چنان‌که گذشت، جنبش نایبیان با طغیان طایفه بیران و ندی کاشان در سال ۱۲۸۸ هجری قمری آغاز شد. محرك نهائی این طغیان اجحاف مسعود ظل‌السلطان، پسر ناصرالدین شاه نسبت به مردم کاشان بود. ولی سلسله‌ای از علل نزدیک و دور در این طغیان دخالت داشت، و اجحاف ظل‌السلطان صرفاً جرقه انفجار آن شمرده می‌شد. طایفه بیران و ندی که در عصر نادرشاه افشار از لرستان به کاشان تبعید شده بود، از فشارهای سیاسی و اقتصادی حکومت و گروه‌های متنفذ محلی رنج می‌برد. بی‌گمان این فشارها زمینه طغیان آن طایفه را فراهم آوردند. اما عواملی دیگر مانند استیلای جو نافرمانی و وفور یاغیان در ناحیه کاشان و تهور ایلی طایفه بیران و ندی و خصومت دیرینه طایفه عرب کاشان با آن و همچنین غرور سران طایفه بیران و ندی که به‌عنوان پهلوان و عیار و کلو، خود را در برابر مردم مسئول می‌دانستند، در آن طغیان مؤثر افتادند. طغیان طایفه بیران و ندی کاشان در مدتی نسبتاً کوتاه قدرت یافت و از آن پس مورد توجه عموم مردم ساده قرار گرفت و به‌صورت جنبش حلقه‌نایبی درآمد. در نتیجه آن طغیان که اساساً علیه حکومت و اشراف زمین‌دار بود، از یاری پیشه‌وران و کارگران و رعایا و همچنین بازرگانان کوچک برخوردار شد. از این گذشته سران نایبی در پرتو پهلوانی و عیاری و نفوذ در سازمان‌های صنفی و نیز سادگی و گرایش‌های مردمی و ایستادگی در برابر منابع بیداد و پشتمبانی از مردم و جنبش‌های مردمی - مانند جنبش اتحاد اسلامی و جناح تندرو انقلاب مشروطیت و شرکت در قیام‌های ملی و مبارزات مدرسه و بالاخره طرفداری از

آلمان و عثمانی در جنگ با انگلیس و روسیه، توانستند همدردی مردم ساده را نسبت به خود جلب کنند و مایه امید و تکیه گاه آنان گردند.

حلقه نایبی از آغاز سازمان نظامی و اداری کارآمدی برپا کرد. عواملی مانند جاذبه معنوی سران نایبی و «همکاسگی» یا برابری همه اعضای سازمان و تصمیم گیری سران بر اساس انجمن کردن یا مشاوره، سازمان را از وحدت و قدرت فراوان بهره ور گردانیدند. سران سازمان با استفاده از آشنایی خود با کویر، به شیوه جنگ و گریز با حملات دولت و اشراف و خارجیان مقابله می کردند و ضمناً برای حفظ و تقویت خود، ماهرانه تا مرز امکان از هرج و مرج جامعه فتودال ایران و تعارضات گروه های اجتماعی و اختلافات خاندان های اشرافی کاشان و دولت مردان تهران بهره می جستند و در جلب همکاری سایر دسته های نافرمان - چه طغیان گر و چه قیام گر - می کوشیدند.

بعد از انقلاب شوروی، در پی زدوده شدن امپریالیسم روسیه، انگلیس فرصت را غنیمت شمرد و درصدد برآمد که با تحمیل پیمانی بسیار غیرمنصفانه، ایران را مستعمره خود گرداند. پس به قصد درهم شکستن جنبش های مزاحم خود و خنثی کردن نقشه یاران مدرس برای اشغال تهران، با پول و نیروی نظامی، به یاری حکومت دست نشانده خود در ایران شتافت و حکومت ایران را بر آن داشت که جنبش هارا یکی پس از دیگری با زور و خدعه درهم شکند و با تخطئه مداوم بدنام کنند. رئیس الوزراء و ثوق الدوله درحین که به کمک انگلیس، نیروهای ایرانی را افزایش داد و به سلاح های جدید مانند توپ های نیرومند و اتوموبیل زره پوش مجهز کرد، دست به کار برانداختن جنبش ها شد. پس از نابودی کمیته مجازات و اتخاذ سیاست «کج دار و مریز» در برابر جنبش گیلان، برای اغفال نایبیان، به اظهار دوستی و ارسال هدایا متوسل شد. سپس جاسوسان و خرابکاران خود را برای نفاق افکنی و ترور سران نایبیان به میان آنان فرستاد. ولی چون نتیجه ای کافی نگرفت، نقشه ای وسیع برای منهدم کردن نایبیان کشید. مطابق این نقشه، و ثوق الدوله دسته های راهزن را بر آن داشت که در حوالی کویر با نایمن کردن راه ها و روستاها، واحدهای

قره‌سوران نایبی را که در کویر پراکنده بودند، به خود مشغول دارند. آن‌گاه یارم‌شاء‌الله را فریفت و به تهران کشانید و با نگاه داشتن واحدهای علازم او در قم و شهرری، برپراکنندگی نایب‌ان افزود و در همان حین با حیل‌های گوناگون، واحدهای ژاندارمری را که از پشتیبانی نیروهای انگلیسی و مزدوران بختیاری برخوردار می‌شدند، در کاشان و قم و سایر نواحی کویری، در پیرامون واحدهای نایبی مستقر کرد. سرانجام غافلگیرانه یارم‌شاء‌الله را کشت و پس از شبیخون زدن به نیروهای نایبی، دست به کشتار و تاراج و ویرانی کاشان زد.

از زمانی که طغیان نایبی نضج گرفت تا سال‌ها پس از درهم شکستن آن، دشمنان نایب‌ان - چه دولت‌مردان و چه اشراف و چه حامیان خارجی آن‌ها - برای خنثی کردن آوازه مردم‌پسند نایب‌ان و دور داشتن مردم از آنان به دسایس تبلیغی گوناگون متشبث شدند و البته برای تخطئه نایب‌ان، از معایبی که در دستگاه نایبی وجود داشتند، استفاده کردند. چنان‌که می‌دانیم، در زمان نایب‌ان، جامعه ایرانی بر اثر استثمار و ظلم و جهل، درمغاک فساد دست و پا می‌زد. مسلماً مردم کاشان و از آن جمله نایب‌ان یادست کم برخی از آنان، از فساد عمومی جامعه مبرا نبودند. رهبر بزرگ نایب‌ان - نایب‌حسین - مردی بود خشن و تیززبان، به‌هنگام مقابله با مظالم دولتیان و اشراف، بی‌رحم و قبل از دوره قیام‌رهای ملی، آنارشویست یعنی مخالف هرگونه نظام اجتماعی رسمی مردم‌ساده‌شخصیت او را گرم و جذاب می‌یافتند، اما دولتیان و اشراف رفتار او را به شدت سرد و تلخ و حتی دافع می‌دانستند. رهبران دیگر چون یارم‌شاء‌الله و برادران او و سرکرده‌های نایبی اکثراً نرمخوتر از نایب‌حسین بودند. ولی اینان هم در صحنه عمل، خشونت می‌ورزیدند و به‌ویژه در مقام مجازات دشمنان قهار و دوستان منافق به سختگیری می‌گراییدند. افراد نایبی نیز به اقتضای سادگی مردمی خود، تقریباً در همه کارها و حتی در دستگیری و مکافات دشمنان، از پرده‌پوشی یا حفظ ظواهر برکنار بودند. از این رو به آسانی بهانه به دست مخالفان می‌دادند. همین سادگی عمومی نایب‌ان سبب می‌شد که آنان علناً خود

را یاغی بر دولت و همورد شاه بشمارند ، به عنوان حکومت خودمختار نایبی، با دشمنان خود برخورد کنند، و بی پرده به سرکوبی آنان و ضبط اسلحه و اسب‌های آنان پردازند، و مانند یک حکومت، عمل خود را مجازات و مصادره قانونی بدانند و حتی بدان تفاخر کنند. در این باره نایب‌حسین خود ابیات متعدد سروده است. از آن جمله است:

اگر چه من به چاهم، شاه در ماه، من یاغی شرف دارم به صدشاه:

بگیرد بهر خود اموال مردم ، بگیرم بهر مردم باج از شاه.<sup>۱</sup>

بر روی هم اردویی که معمولاً نزدیک دوهزار مرد مسلح داشت و در بیشتر مواقع درگیر و دار بود، نمی‌توانست عملاً برای مردم بی‌گزند باشد. با وجود نزدیکی و علاقه سران نایبی به مردم ساده، واحدهای نایبی در حین جنگ و گریز یا تهیه سیورسات، خواه ناخواه عده‌ای از مردم را به زحمت می‌انداختند. از این گذشته مسلماً در میان نایبیان افرادی وجود داشتند که در مجال‌های مناسب، مزاحم مردم و اموال آنان می‌شدند. همچنین برخی از دسته‌های نافرمانی که به عنوان پناهنده یا متحد، نزد نایبیان به سر می‌بردند، کلاً یا بعضاً مردم را مورد تعرض قرار می‌دادند. این گونه تعرض‌ها گاهی به اراده خود آنها و برای سودجویی، و گاهی به تحریک دولتیان و اشراف و برای بدنام کردن نایبیان صورت می‌گرفتند و در هر حال به اعتبار نایبیان لطمه می‌زدند. سازمان نایبی - چه نظامی و چه اداری - با آن که بسیار منظم و زیر نظارت دایم سران نایبی بود، از عهده مجازات همه متخلفان و جبران همه تخلفات بر نمی‌آمد. از این رو دشمنان نایبیان که بهانه‌های فریبنده‌ای برای تخطئه نایبیان به دست می‌آوردند، شادمانه معایب دستگاه نایبی را - البته به صورت‌هایی مبالغه‌آمیز و همراه با انبوهی از معایب جعلی - در میان مردم جار می‌زدند.

۱. یار حسن منصور لشکر: تقریرات پهلوان حسین سالار اسلام، ص ۵۱.

گفتنی است که نایب‌بان بیش از سایر نافرمانان دوره انقلاب مشروطیت مورد تخطئه قرار گرفته‌اند، و این تخطئه مبرم را باید واکنش ترسی دانست که دولت و اشراف از نایب‌بان داشته‌اند. علل این ترس را چنین می‌توان برشمرد: قدرت روز-افزون نایب‌بان، نزدیکی نایب‌بان به پایتخت، دوام فرقه نایبی در طی ده‌ها سال، سرمشق گردیدن نایب‌بان برای دسته‌های نافرمان، کوشش نایب‌بان برای برقراری ارتباط و حتی اتحاد میان دسته‌های نافرمان، محبوبیت نایب‌بان در میان مردم ساده، بدرفتاری نایب‌بان با اشراف و دولت مردان، جمع‌آوری اسناد به وسیله نایب‌بان برای اعلام مفاسد طبقات بالا در «صندوق خیانت»، تلقین نایب‌بان به مردم برای ضبط اموال اشراف و تقسیم آن‌ها بین خود، آشتی‌ناپذیری لجوجانه نایب‌بان در برابر حکومت و اشراف و حامیان خارجی آن‌ها، رشد سیاسی نایب‌بان و انتقال آنان از باغی‌گری به شورش و قیام‌رهایی ملی و گرایش به انقلاب، نزدیک شدن نایب‌بان به آلمان و پس از آن، به شوروی، دشمنی علنی نایب‌بان با انگلیس و پیمان‌تحمیلی آن، همکاری نایب‌بان با یاران مدرس مخصوصاً برای اشغال تهران.

بی‌گمان این عوامل دشمنان نایب‌بان را به هراس می‌انداختند و به تخطئه نایب‌بان برمی‌انگیختند. ولی انگیزه تخطئه منحصر به ترس نبود. گاهی دولت فقط برای برحذر داشتن مردمی که به نایب‌بان نزدیک می‌شدند، به نایب‌بان افترا می‌بست. گاهی دولتیان برای توجیه تعدی خود به نایب‌بان و تجاوز به اموال آنان، در زشت‌نمایی و زبون‌نمایی آنان می‌کوشیدند، چنان‌که اشراف و مقامات محلی در هر مجالی برای خودنمایی یا سودجویی یا گشودن عقده‌های خود، قصه‌ها می‌بافتند و خود را به عنوان قهرمانان مبارزه با شیطنت‌هایی که به نایب‌بان نسبت می‌دادند، معرفی می‌کردند. نایب‌بان از آغاز تا پایان طغیان پنجاه ساله خود و حتی سال‌ها پس از آن آماج تخطئه بوده‌اند. علاوه بر مبلغان طبقات بالا، کسان دیگری هم گاهی از سر اشتباه (ضعف حافظه و نقص دقت و کج فهمی و تلقین‌پذیری و خیال‌بافی) و گاهی از روی غرض (خودنمایی و سودجویی) دست به تحریف حقایق و جعل اکاذیب

زده‌اند. در نتیجه فراوانند گناهانی که به نایبیان بسته شده‌اند: گناه غارت‌گری، گناه جنگ و خون‌ریزی، گناه تخریب شهرها و روستاها، گناه تباهی اخلاق اجتماعی، گناه مخالفت با انقلاب مشروطیت، گناه سوءاستفاده از قیام‌رهایی، گناه وابستگی به دربار و رجال قاجار و خارجیان....

از زمانی که طغیان نایبیان، مردم را به سوی آنان کشید، حکومت و اشراف برای رمانیدن مردم از آنان و نیز برای کشانیدن نیروهای چپاول‌گر نظامی به کاشان، در ضمن تبلیغات خود، شهرت دادند که طغیان نایبیان از آغاز برای تملک غیرقانونی اموال غیر بوده و منجر به راه‌زنی و باج‌گیری شده است. اما چنان‌که دیده‌ایم، چنین نبود. نایب‌حسین به اقتضای التفات مردم به خانواده او و برسر دفاع از ناموس مردم، با مأموران ظل‌السلطان در افتاد و سپس بر اثر مظالم دولتیان که به آوارگی و دستگیری او و قتل برادر و زن برادر و پسر برادر و نیز همسر خود او انجامید، به ناگریز سر به طغیان برداشت و به پایمردی طایفه و یاران خود که عموماً پیشه‌ور یا کشاورز بودند، حلقه نایبی را پدید آورد. به مرور زمان حلقه نایبی بر بخشی از نواحی شهری و روستایی و راه‌های کویر تسلط یافت و عملاً حکومتی خودمختار برپا کرد. دولت در مواردی که خود را آماده مقابله با نایبیان نمی‌دید، اجباراً تسلط نایبیان را مورد تأیید قرار می‌داد و با پرداخت حقوق منظم، آنان را از عمال خود محسوب می‌داشت. ولی در مواردی دیگر با کمک اشراف محلی و احیاناً نیروهای خارجی، علیه آنها لشکر کشی می‌کرد. در موارد اخیر دستگاه نایبی علناً با دشمنان خود - چه دولت و چه اشراف محلی و چه نیروهای خارجی - می‌جنگید و اموال آنها مخصوصاً ساز و برگ جنگی و اسب‌ها را غنیمت جنگی به‌شمار می‌آورد و از آن حکومت خودمختار خود می‌دانست. همچنین دارای‌های مؤسسات و کاروان‌های متعلق به دولت و مقامات خارجی و اشراف مخالف را ضبط، یا به قول خود، مصادره می‌کرد و در ازاء برقراری نظم، از متمکنان مالیات و حق راه می‌گرفت. معمولاً از تاراج و ویران‌گری روگردان بود و فقط در چند مورد برای انتقام از سببیت دشمنان، به

آن گونه کارها دست زد. مثلاً چون اشراف کاشان در پایان سال ۱۳۲۵ خانه‌ها و دکان‌ها و مزارع و نیز باغ عمومی نایبیان را چپاول و ویران کردند، سازمان نایبی پس از مدتی، اموال آنان را برای جبران غرامت، در اختیار خود گرفت. چون حاکم طبس در سال ۱۳۲۹ به هنگام ورود نایبیان به آن شهر، برخلاف وعده خود، به جای مهمان نوازی، نامردانه مهمان‌کشی کرد، اردوی نایبی پس از تسخیر شهر، در غارت و ویرانی مؤسسات دولتی و سراهای اشراف کوشید. بر همین شیوه در سال ۱۳۳۳ نایبیان به کیفر یورش‌ها و یغماگری‌های سهام‌السلطنه عامری و سردار صولت بختیاری در خطه نایبی، به اردستان حمله بردند پایگاه آنان را به آتش کشیدند. بر روی هم بر خلاف اتهامات اشراف مغرض و تبلیغات دولتیان طمع‌کار، نایبیان نه صاحب تمول یا به قول دولتیان، «صاحب گنج» بودند و نه اصلاً به مال و مال اندوزی می‌اندیشیدند. هرچه از راه پیشه‌وری و کشاورزی و قره‌سورانی و مالیات‌گیری و غنیمت‌بری و مصادره به دست می‌آوردند، بنا بر رسم «همکاسگی»، مشترکاً و البته با مشارکت سایر مردم، به مصرف می‌رسانیدند. از این رو کل دارایی غیر منقول آنان منحصر بود به وسایل ابتدائی معاش (خانه‌ها و دکان‌ها و مزارع کوچک) و تأسیسات لازم برای راه‌بانی و دفاع (قراول‌خانه‌ها و برج‌ها و قلعه‌ها) و مراکز اداری و آموزش نظامی (باغ سرداریه و مزرعه‌دوک و مزرعه فرح‌آباد)، و به شرحی که دیده‌ایم، بیشتر این‌ها را هم رسماً وقف عام کردند.

دشمنان نایبیان آنان را مسئول هلاکت کسان بسیار دانسته و با تأسف از زبان یارما شاء الله نقل کرده‌اند که «تا امروز قریب چند هزار نفر - چه از طرف اتباع دولتی و چه از طرف ما کشته شده‌اند.»<sup>۱</sup> اگر این رقم را صحیح بشماریم، باید بپذیریم که دست‌کم صدها تن در دوره پنجاه‌ساله طغیان نایبیان و در طی اردو‌کشی‌ها و جنگ‌

۱. احمد رستگار یغمائی: «خاطره‌ای از یاغی شدن تائب حسین کاشی و پسرانش»،

و گریزها جان داده‌اند. مسلماً نابودی صدها تن (اگر نه هزارها) رویدادی است تأسف‌آور. ولی گفتنی است که تأسف دشمنان نایبیان نه برای نابودی صدها و هزارهاتن بلکه برای هلاکت معدودی از افراد طبقات ممتاز است. از این زمره‌اند حامد - الملك، فرمانده گارد فاتح که غافلگیرانه به قصد کشتن سران نایبیان به زیارتگاه حبیب‌ابن موسی در کاشان شبیخون زد، و شش تن از سرشناسان کاشان که در قتل کسان نایب‌حسین و ایذاء و هتك حرمت زنان و کودکان و سالخوردهگان نایبی و تاراج و ویرانی محل‌های سکونت و کسار نایبیان دست داشتند و سرانجام کولیان آواره را برای دزدیدن و کشتن اطفال نایبی اجیر کردند. یکی دیگر از مقتولین مورد علاقه دشمنان نایبیان، علی نراقی است. نایبیان از دیرباز به روحانیان خانواده نراقی حرمت می‌نهادند. ولی اختلافات آن خانواده و خانواده مجتهد بزرگ شهر، ملاحبیب‌الله شریف که با نایبیان روابط نزدیک داشت، برخی از افراد خانواده نراقی را از نایبیان رمانید. با این وصف دوستی علی نراقی و یارعلی شجاع لشکر، فرزند نایب‌حسین دوام آورد. چنان که نایبیان گفته‌اند، علی نراقی با آن که به یارعلی دست دوستی داده و به‌قید سوگند، ملزم به خودداری از هر عمل دشمنانه شده بود، برای نابودی سران نایبی، محرمانه با دولتیان تماس گرفت و سرانجام با عین‌الدوله رئیس الوزراء مستبد، به مکاتبه پرداخت و او را برای حمله به کاشان هدایت کرد. جاسوسان نایبی در تهران ماجرا را به سران نایبی اطلاع دادند، و شورای نایبی آن خیانت را مستوجب اعدام دانست. اما از این ماجرا علاوه بر روایت نایبیان، روایت دیگری هم در دست هست، و آن روایت یکی از برادران مقتول است. این شخص که همواره از سرکینه‌توزی، نایبیان را به باد اتهام و افترا گرفته است، باور دارد که مقتول نامه‌ای در شکایت از نایبیان به مدرس نوشته، و مدرس نامه را به عین‌الدوله داده است. مباشر املاک عین‌الدوله (یا به قول کسروی، شخص عین‌الدوله) نامه را نزد سران نایبی

فرستاده و باعث مرگ نویسنده آن شده است. ضمناً برادر شخص مقتول برای مبرا دانستن مقتول از گناه خیانت، ادعا کرده است که سید ابراهیم فلاح که یکی از رهبران حزب دموکرات کاشان و نیز از دوستان یار ما شاء الله بوده است، چون از مقتول «هراس» داشته است، نایب‌بان را به قتل او برانگیخته است! بی‌گمان در این حادثه و نیز در حوادث دیگری که در طی نیم قرن منجر به هلاکت انبوهی از نایب‌بان و دوستان و دشمنان آنان شدند، دولت تباهاکار و اشراف بی‌دادگر بیش از یاغیان مسئولیت داشتند.

دشمنان نایب‌بان گفته‌اند که نایب‌بان در جریان ستیز و گریزها، به آبادانی شهرها و احیاناً روستاهای کویری لطمه زده و مخصوصاً کاشان را به راه انحطاط انداخته‌اند. نوشته‌اند که به سبب نایب‌بانی ناحیه کاشان، دولت اجباراً راه تهران به جنوب را که از کاشان می‌گذشت، تغییر داد و مایه انزوای کاشان شد. بر همین سیاق مهاجرت گروهی از مردم کاشان را که مانند بسیاری دیگر از شهرنشینان ایران آن زمان به ناگزیر موطن خود را ترک گفتند، به نایب‌بانی ناشی از طغیان نایب‌بان نسبت داده‌اند. حقیقت این است که در اواخر عصر قاجار کاشان به سرعت در راه انحطاط سیر می‌کرد. ولی نکته این است که آن انحطاط به ناحیه کاشان اختصاص نداشت، بلکه حلقه‌ای بود از حلقه‌های زنجیره انحطاط عمومی کشور که بر اثر فساد دولت قاجار و گرتازی امپریالیسم پدید آمده بود. در آن زمان عدم حمایت دولت از پیشه‌وران و سرازیر شدن سیل کالاهای ماشین-ساخت اروپایی به ایران موجب رکود صنعتی و تجاری ایران شده بود. این عامل صنایع کاشان را به توقف کشانید و اهمیت تجاری آن ناحیه را از میان برد. بدین ترتیب کاشان منزوی شد، بیکاری و بی‌نوایی گسترش یافتند، و گروه‌هایی از پیشه‌وران و کارگران و کشاورزان در جست و جوی کار، وعده‌ای از اشراف به طمع رفاه بیشتر از خطه کاشان مهاجرت کردند.

دشمنان نایب‌بان مسئولیت ویرانی برخی از بناهای معروف شهر کاشان را بر-

دوش نایبیان انداخته‌اند. مثلاً گفته‌اند که نایبیان بر اثر سکونت در باغ شاه فین و از آن گذشته، با کندن و بردن سنگ‌های مرمر بناهای تاریخی آن، بناها را به ویرانی سوق داده‌اند. در پاسخ باید گفت که سران نایبی در مواردی و منجمله پس از آن که اشراف شهر غافلگیرانه در ۱۳۲۵ خانه‌های آنان را تاراج و ویران و طعمه آتش کردند، موقتاً در باغ شاه سکونت گرفتند. اما به هیچ روی نمی‌توان انگیزه‌ای برای تخریب بناهای باغ شاه در نایبیان سراغ کرد. زیرا سران نایبی که به آبادانی شهر خود شوق وافر داشتند و به شهادت سالخورده‌گان کاشان<sup>۱</sup> خود چندبار به نوسازی بناهای باغ شاه پرداختند، به کسی اجازه نمی‌دادند که از سر بی‌مبالاتی به عمارت‌ها آسیب رساند یا قطعات مرمر را که تصادفاً نفاستی هم ندارند و نظایر آنها در کاشان به آسانی به دست می‌آیند، از جا در آورند. به راستی خرابی باغ شاه مدت‌ها پیش از طغیان نایبیان شروع شد. از یک طرف زلزله و از طرف دیگر سکونت برخی از حکام کاشان مانند شاهزاده حسین قلی که به تحریک نیای نایب-حسین، علیه فتح‌علی شاه شورید و نیز شاهزاده محمد رضا رکن السلطنه، برادر مظفر-الدین شاه در خرابی آن مؤثر افتادند. می‌توان گفت که بر اثر و انگاری مأموران حکام، عده‌ای از سنگ‌های مرمر دیوارهای باغ شاه فروریختند و به وسیله روستاییان پیرامون مورد استفاده قرار گرفتند، چنان که هنوز هم در خانه‌های روستایی نزدیک باغ شاه به قطعات مرمر بر می‌خوریم. علاوه بر این، حمله‌های دولتیان به کاشان خاصه آتشباری توپخانه به هنگام ایلغار بزرگ بختیاران در ۱۳۲۸ و هجوم اردوی قزاق رضا سوادکوهی (پهلوی) در ۱۳۲۹ و یورش مشترک ژاندارمری و سردار صولت بختیاری در ۱۳۳۳، به عمارات باغ شاه آسیب رساندند. هم‌اکنون با کمی دقت می‌توان فرورفتگی‌های ناشی از گلوله‌های توپ را بر برخی از دیوارها و برج‌های باغ شاه مشاهده کرد.

۱. حسین معروفی: مصاحبه، دی ۱۳۵۹ ش.

دشمنان نایبمان مسئولیت خرابی جاهای دیگری را هم بر دمه نایبمان نهاده‌اند و مثلاً<sup>۱</sup> گفته‌اند که در جنگ طبس، نایبمان با غارتگری و ویران‌گری خود، باعث نابودی بسیاری از ساختمان‌ها منجمله مخزن کتابخانه غلامحسین متولسی در مسجد جامع طبس شدند. نایبمانی که در جنگ شرکت داشته‌اند،<sup>۱</sup> این اتهام را دروغ محض خوانده و توضیح داده‌اند که اولاً نایبمان اصولاً به‌اماکن دینی احترام می‌گذاشتند و هرگز آن‌ها را مورد تاخت و تاز قرار نمی‌دادند. ثانیاً در جنگ طبس فقط عمارات دولتی و سراهای مجلل اشراف درجه اول شهر ویران شدند. از این‌ها گذشته، بسیاری از کتاب‌های نابود شده مخزن مسجد بعداً در دستگاه امیر شوکت‌الملک علم در بیرجند به دست آمد،<sup>۲</sup> و معلوم شد که پس از حمله نایبمان به شهر، حاکم و اشراف طبس برای تصاحب کتاب‌ها، آن‌ها را به نهانگاه‌های خود انتقال داده و احتمالاً<sup>۳</sup> برای ردگم کردن، مخزن آن‌ها را آتش زده‌اند.

اشراف کاشان گفته‌اند که نایبمان مردم کاشان را گستاخ و سرکش و از اخلاق و آداب دیرینه بیگانه کردند و شهر را به صورت «مرکز اشرار» درآوردند. اگر این سخن راست باشد، باید از نایبمان سپاس گزار بود که مردم را از یوغ کهن فرمان برداری رهانیدند و شهر کاشان را به قول طرفدارانشان «مرکز احرار» و «مدینه‌الخیار» گردانیدند.<sup>۳</sup> به راستی به برکت همین شور نافرمانی بود که بعداً در عصر رضاشاه پهلوی، گردنکشان چون سید فرهاد صفوی از آن خطه برخاستند، و در عصر محمد رضا، مردم کاشان به هنگام انتخابات مجلس شورای ملی، برای انتخاب نامزد مطلوب خود - الهیار صالح - به طور یک‌پارچه در مقابل حکومت قیام کردند. و نیز بر اثر همین زنجیر شکنی بود که سربازی از مردم کاشان در کاخ سلطنتی، به محمد رضا - شاه تیراندازی کرد، و سرانجام جوانی از تبار نایبمان به نام محمد بخارایی، منصور،

۱. اسدالله خرازی: پاسخ به پرسش نامه، مهر ۱۳۵۵ ش.

۲. سید محمد فرزاد: مصاحبه، تهران، آبان ۱۳۴۱ ش.

۳. زین‌العابدین نراقی: مصاحبه، مرداد ۱۳۵۲ ش.

نخست‌وزیر بیگانه‌پرست را به هلاکت رسانید.

گفته‌اند که در جریان مبارزه مشروطه‌خواهان و استبداد طلبان، نایب‌بان به اغوای سران استبداد از قبیل محمدعلی شاه و عین‌الدوله، جانب استبداد را گرفتند و از این رو پس از استقرار نظام مشروطیت، کراراً با حکومت مشروطه جنگیدند. این ادعا منصفانه نیست. در آغاز انقلاب مشروطیت، نایب‌بان نه به تحریک محمدعلی شاه و عین‌الدوله، بلکه همانند بسیاری از مردم ستم‌دیده که به جنبش اتحاد اسلامی امید بسته بودند، خود به خود با بدگمانی یا بی‌اعتنائی به مشروطه‌خواهان می‌نگریستند. ولی رفته رفته آن را در جهت جنبش اتحاد اسلامی یافتند و بدان متمایل شدند. در نتیجه، از دوستان استبداد‌گرای خود چون رشیدالسلطان اصمانلو و امیرمکرم لاریجانی فاصله گرفتند. با این وصف در عین مشروطه‌خواهی، از مخالفت با حکومت مشروطه‌خواهان محافظه‌کار ناگزیر شدند. بی‌دادگری‌های جناح محافظه‌کار انگلیسی مآب بهره‌بری سران ایل بختیاری و پیرم و سپهدار تنکابنی و دشمنی خونین آن با جناح مردمی بهره‌بری ستار سردار ملی و باقر سالار ملی و همچنین عدم اعتنای حکومت مدعی مشروطه‌خواهی به مشکلات مردم و منجمله مسئله نایب‌بان و بالاخره لشکرکشی‌های مکرر دولت به کاشان - این‌ها عواملی بودند که نایب‌بان را مانند بسیاری دیگر از مردم، در جبهه مخالف دولت به اصطلاح مشروطه‌خواه قرار دادند. ولی این جبهه‌گیری به گسیختن پیوند آنان و مشروطه‌خواهان مردمی نینجامید. عموم نایب‌بان همچنان با مشروطه‌خواهان راستین با صمیمیت همکاری کردند و بدزودی در قلمرو خود مخصوصاً کاشان، در سازمان‌های سیاسی مشروطه‌خواهان راه یافتند و س‌دراه جناح انگلیس‌گرای شدند.

گروهی از وقایع‌نگاران پرمدعای ایران از سر تنگ‌نظری، نوشته‌اند که قیام‌رهای ایران یا «مهاجرت» که در سال ۱۳۳۴ در گرفت و نشانه یگانگی و از خود-گذشتگی و نخستین قیام همگانی ملت و مقدمه همه جنبش‌های سال‌های آخر عصر قاجار به شمار می‌رود، رویدادی ابلهانه و بی‌نتیجه بوده و صرفاً به تحریک آلمان‌بان

یا به امید بهره‌وری از پول دولت آلمان صورت گرفته است. بر همین سیاق شرکت نایب‌بان در قیام رهایی ملی که به دعوت کمیته دفاع ملی و به توصیه نورالله نقه‌الاسلام و سید حسن مدرس تحقق یافت، مورد حمله این گونه وقایع نگاران واقع شده است. یکی از آنان - احمد کسروی - نوشته است که نایب‌بان چون در جنگ با نیروهای دولت، خود را در آستانه شکست دیدند، به زعمای کمیته دفاع ملی رشوه دادند تا با دعوت خود، آنان را از ادامه جنگ و تحمل شکست برهانند! <sup>۱</sup> همین وقایع - نویسنده مدعی شده است که نایب‌بان به امید بهره‌وری از پول آلمانیان، به قیام رهایی ملی پیوستند، <sup>۲</sup> و سپس همانند سایر دسته‌های یاغی، در برابر سپاه روسیه، کاری از پیش نبردند و به بهانه زیارت اماکن مقدس بین‌النهرین، میدان جنگ را ترک گفتند. <sup>۳</sup> اما به اعتبار اسناد فراوان، دیده‌ایم که مطلقاً چنین نیست. با اطمینان می‌توان گفت که در پی مداخلات نظامی انگلیس و روسیه در ایران، وطن‌دوستان ایران برای مبارزه با مهاجمان، از تهران و سایر شهرها به قم مهاجرت کردند و از آنجا جنگ‌کنان به سوی مرزهای غربی رفتند و پس از دلیری‌های بسیار، نخستین «حکومت بی‌شاه» ایران را تشکیل دادند. آن‌گاه در خاک عثمانی استقرار یافتند و با وجود مشکلات فراوان، حکومت ملی را تا پایان جنگ جهانی اول حفظ کردند. در جریان این تکاپوی عظیم، نایب‌بان نقش جنگی مؤثری داشتند. ولی مانند بسیاری دیگر از مبارزان و از آن جمله، یاران مدرس، از باند رضاقلی نظام‌السلطنه مافی که دستگاه رهبری قیام را قبضه کرده و با محافظه‌کاری و سستی خود، به مقاومت قیام‌گران در برابر هجوم سپاهیان روس و مزدوران اشراف محلی و حکومت تهران، لطمه می‌زد، خوشنود نبودند. پس به دسته‌های تندروی که می‌خواستند انقلابی معروف، حیدر عمو اوغلی را به جای نظام‌السلطنه بنشانند، پیوستند و به صلاح‌دید آنها، برای آوردن

۱. کسروی: پیشین: جلد ۲، ص ۸۰۲.

۲. همان، جلد ۲، ص ۶۴۰.

۳. همان، جلد ۲، ص ۶۰۰.

عمو او غلی از بغداد به قصر شیرین، روانه بین النهرین شدند. اما به شرحی که می‌دانیم، در غیاب آنان، جاسوسان ماجرا را به نظام السلطنه اطلاع دادند، و بر اثر آن، نقشه انقلابیان یا به قول مخالفان، «توطئه کودتا» عقیم ماند و گروهی از عاملان آن دستگیر یا فراری شدند.

از دیرباز دولت و حامیان داخلی و خارجی آن، نایبیان را به گناه ارتباط یا اتحاد با دسته‌های نافرمان دیگر، مسئول همه اعمال آن دسته‌ها دانسته‌اند. از این بالاتر، دسته‌هایی را که از نایبیان جدا شده‌اند و حتی دسته‌هایی را که با آنان دشمنی کرده یا نسبت به آنان بیگانه بودند، وابسته نایبیان شمرده‌اند. در این مورد باید پذیرفت که بسیاری از دسته‌های نافرمان ایران با نایبیان ارتباط داشتند و برخی از آنها عملاً به عنوان پناهنده یا متحد، به نایبیان پیوستند چندان که مردم، دستگاه نایبی را قبله نافرمانان می‌انگاشتند و مانند منتخب‌السادات یغمائی می‌گفتند:

همه خلق ایران یل نایبی است، همه جای ایران دژ نایبی است.<sup>۱</sup>  
 بی‌گمان نایبیان به منظور بسط قدرت خود در برابر دولت ایران، از پذیرفتن دسته‌های نافرمان، ناخرسند نبودند. ولی آن‌ها را فقط به شرط رعایت نظام مطلوب نایبیان می‌پذیرفتند. با این وصف برخی از دسته‌ها یا حداقل، برخی از افراد آن دسته‌ها گاهی مقررات نایبیان را نادیده می‌گرفتند و مزاحم مردم می‌شدند. سران نایبی در برابر این گونه تخلفات، پس از تذکر، فرد یادسته خطاکار را از خود می‌رانند، یا بی‌دریغ به کیفرهایی که شامل اعدام نیز می‌شد، محکوم می‌کردند. از این گذشته، برای مجازات دسته‌هایی که به‌خطه آنان می‌تاختند و به مردم آسیب می‌رساندند، به‌جان می‌زدند.

دشمنان نایبیان به قصد تخطئه آنان، اعلام داشته‌اند که نایبیان وابسته برخی از رجال مقتدر بوده‌اند، همچون محمدعلی شاه، احمدشاه، صدراعظم یوسف

۱. اسدالله منتخب‌السادات یغمائی: حماسه فتحنامه نایبی، ص ۱۷۴.

مستوفی الممالک، رئیس الوزراء عبدالمجید عین الدوله، وزیر اکبر صارم الدوله، برخی از سران ایل بختیاری، بزرگان خاندانهای سپهر و غفاری و ضرابی، و نیز روحانی مبارز، سیدحسن مدرس، مبارزانقلابی، حیدرعمواوغلی... این افتسابها از جهتی درست، و از جهت دیگر نادرست اند. نایببیاں به شهادت کردار خود، برخی از این رجال را با علاقه یا ارادت می نگریدستند. مثلاً برخی از رجال خاندانهای سپهر و غفاری و ضرابی را حرمت می نهادند، از مدرس و یارانش راهنمایی می جستند، و در سازماندهی از عمواوغلی و اطرافینش درس می گرفتند. اما برخی دیگر را نه دوست، بلکه دشمن می داشتند. علی رغم دوستی دیرینه با برخی از خانهای ایل بختیاری، اکثر سران آن ایل را حریف جنگی و دشمن خود به شمار می آوردند. همچنین با آن که به عنوان قره سوران یا حاکم، با امثال عین الدوله و نیز صارم الدوله، از لحاظ اداری در ارتباط بودند، از آن دو و نظایرشان بیزار می نمودند. دشمنان نایببیاں عین الدوله را محرك بزرگ نایببیاں برای مخالفت با حکومت مشروطه خواهان اشرافی شمرده و حتی سخته گیری های او نسبت به نایببیاں را نعل و وارونه تلقی کرده اند. مثلاً گفته اند که عین الدوله به سبب اعتماد خود به نایببیاں، يك صدين از آنان را به فرماندهی یار حسن منصور لشکر، فرزند نایب حسین برای نگهداری خود به تهران برد، حال آن که عین الدوله این عده را به رسم آن روزگار، به عنوان گروگان و برای جلوگیری از زیادروی دستگاه نایبی، در تهران نگاه داشت. چنان که می دانیم، نایببیاں نه تنها با عین الدوله کنار نیامدند، بلکه سرانجام در حوزه قره سورانی و حکومت خود، علناً از تمکین به اوامر او سرپیچیدند، و گروگانهای آنان نیز در سال ۱۳۳۳، مقارن حمله بزرگ دولت به کاشان، از تهران گریختند و با دادن عده ای قربانی، از بیراهه های کویری به کاشان بازگشتند. در باره علاقه محمدعلی شاه و احمدشاه به نایببیاں هم به فراوانی افسانه سازی کرده اند. گفته اند که نایببیاں چون از حمایت محمدعلی شاه برخوردار بودند، به سود او با جنبش مشروطیت مخالفت نمودند. اما می دانیم که نایببیاں اولاً چه پیش و چه پس از درگیری جنبش مشروطیت، با

سلطنت خصوصت می‌ورزیدند، و ثانیاً پس از گرایش به انقلاب مشروطیت، نه تنها حاضر به طرفداری از محمدعلی شاه نشدند، بلکه با دوستان خود - رشیدالسلطان و امیر مکرّم - هم که با محمدعلی شاه همکاری کردند، بیگانه گردیدند. گفته‌اند که احمدشاه از کودکی حوادث نایبیان را شنیده و به آنان علاقمند شده بود. از این رو در ذی‌القعدة ۱۳۳۷ به محض اطلاع از دستگیری یارماشاءالله، بی‌درنگ از اروپا به وثوق‌الدوله تلگراف زد و او را از رساندن هرگونه آسیب به یارماشاءالله برحذر داشت. همچنین گفته‌اند که در دومین دوره صدارت وثوق‌الدوله، نایبیان به‌خواست احمدشاه و ولیعهد او، محمدحسن میرزا و به تحریک دولت نوخاسته شوروی که به میانجی کمیته سرخ‌کاشان با آنان مربوط بود، آماده شدند تا با همکاری دسته‌های نافرمان دیگر، تهران را بگیرند و به نفوذ انگلیس در ایران خاتمه دهند. ظاهر آنکه این دو شایعه مخصوصاً دومی نمی‌تواند درست باشد. زیرا بر فرض که علاقه احمدشاه به نایبیان را باور داریم، چنان تهوری که احمدشاه را به کودتا علیه رئیس‌الوزراء مبعوث انگلیس برانگیزد و به فکر قطع نفوذ انگلیس بیندازد، در او سراغ نداریم - آن کس که چنین تهوری داشت، مدرس بود، و متأسفانه به مقصود نرسید. بر روی هم می‌توان نتیجه گرفت که نایبیان وابسته دربار و دولت‌مردان نبودند. ولی از طریق بهره‌برداری مدبرانه از رقابت‌ها و خصوصت‌های رجال و گروه‌های سیاسی، همواره از حمایت عده‌ای از رجال و گروه‌های سیاسی برخوردار می‌شدند.

وابسته‌گان ایرانی امپریالیسم همچنان که ملت ایران را با تحقیر نگریسته و جنبش‌هایی مانند جنبش تحریم تنباکو و جنبش اتحاد اسلامی و انقلاب مشروطیت و مبارزات حلقه مدرس را معلول اراده خارجیان دانسته‌اند، برای دور داشتن مردم از نایبیان، به تواتر شهرت داده‌اند که سران نایبی وابسته انگلیس یا روسیه‌اند، در سایه پرچم عثمانی به سر می‌برند، تابعیت آلمانی دارند یا بالآخره تحت‌الحمایه دولت شوروی‌اند. به زعم اینان، انگلیس و روسیه برای استفاده از نیروی نایبی در برابر دولت ایران، با نایبیان در ارتباط بودند و نمایندگان خود را با هدایای مکرر

نزد آنان می‌فرستادند، و نایب‌ان هم برای هر اسانیدن دولت ایران، به آن دو دولت روی خوش نشان می‌دادند و از آن‌ها حمایت‌نامه و تأمین‌نامه می‌گرفتند. در این زمینه باید به یاد آورد که در عصر قاجار تشویق یا تقویت یک دسته نافرمان از طرف امپریالیسم انگلیس و روسیه بی‌سابقه نبود. اما معمولاً این کارها هنگامی صورت می‌گرفتند که اولاً دولت ایران درست به ساز امپریالیسم نمی‌رقصید، و ثانیاً دسته نافرمان مایل یا محتاج به حمایت امپریالیسم بود. در دوره طغیان نایب‌ان یادست کم از زمان شکست جناح مردمی انقلاب مشروطیت از جناح اشرافی آن، از طرفی دو دولت انگلیس و روسیه به اتکاء کابینه‌های ایرانی وابسته به خود و ایل‌های فرمان‌بردار مانند ایل بختیاری و ایل شاه‌سون، به قدرت تشویق یا تقویت دسته‌های نافرمان را برای خود ضرور یافتند. از طرف دیگر بسیاری از دسته‌های نافرمان منجمله نایب‌ان که به اقتضای تکانه‌های انقلابی جامعه، بیدار شده و نقش امپریالیسم را در تباهی وطن خود تشخیص داده بودند، نه تنها حاضر به قبول حمایت انگلیس و روسیه نبودند، بلکه با تصاحب کاروان‌های تجاری آن‌ها و همکاری با آلمان و عثمانی، منافع امپریالیسم انگلیسی و روسی را به خطر می‌انداختند. با این همه، افتراهای دشمنان نایب‌ان گاهی در نویسندگان مردمی نیز مؤثر افتاده است. یکی از مردم‌گرایان اشاره کرده است که پس از سقوط کابینه دوم و ثوق‌الدوله و تشکیل کابینه مشیرالدوله، انگلیس که از تصویب پیمان تحمیلی خود نومید شده بود، برای حفظ سلطه خود در ایران، به فکر «حمایت پنهانی از گردن‌کشان و یاغیان مشهوری نظیر اسمعیل سمیتقو و نایب‌حسین کاشی و ماشاء‌الله‌خان و رضاجوزانی و غیره» افتاد. در پاسخ باید یادآوری کرد که به عقیده خود نویسنده، کابینه مشیرالدوله هم مانند کابینه و ثوق‌الدوله، به انگلیس تکیه داشت، و از این رو حمایت پنهانی انگلیس از مخالفان دولت ایران به هیچ روی ضرور نبوده است. از این گذشته، نایب‌حسین و ماشاء‌الله‌خان و

همچنین رضا جوزانی قبل از تشکیل کابینه مشیرالدوله، در دوره صدارت وثوق-الدوله به قتل رسیده بودند، و بدیهی است که حمایت از مردگان درد امپریالیسم را دوا نمی‌کند! درباره رابطه نایبیان با روسیه نیز سخنان ناروای بسیار رانده شده‌اند. یکی از دشمنان نایبیان کوشیده است که سفر نمایندگان روسیه به کاشان و پذیرایی یارمشاءالله از آنان را حادثه‌ای مهم و دال بر همبستگی نایبیان و روسیان جلوه دهد،<sup>۱</sup> در صورتی که مقامات روسی و همچنین انگلیسی و آلمانی و عثمانی بارها برای تأمین مصالح تجارتنی خود، از سران نایبی دیدن می‌کرده‌اند. بر همین سیاق در برابر شایعات مربوط به روابط نایبیان با آلمان و عثمانی، به سادگی می‌توان قبول کرد که نایبیان از آغاز جنگ جهانی اول و مخصوصاً در طی دوره قیام رهایی ملی، علی‌رغم انگلیس و روسیه و حکومت‌های ایرانی دست‌نشانده آنها، با آلمان و عثمانی دوستی و همکاری کردند و به اقتضای این دوستی و همکاری، از آنها کمک‌های نظامی و مالی دریافت داشتند. اما برخلاف شایعات، نه در سایه پرچم عثمانی غنودند و نه تابعیت آلمان را پذیرفتند. بالاخره درباره روابط نایبیان با دولت فوخواسته شوروی باید گفت که نایبیان اندک زمانی پس از ظهور دولت شوروی سقوط کردند و مجالی نیافتند تا عملاً به دولت شوروی نزدیک شوند.

برای مخالفان نایبیان همه کارهای نایبیان منجمله وصلت آنان با زنان غیر نایبی ناروا و گزنده بودند. چنان که گذشت در عصر طغیان نایبیان در نتیجه کساد بازار فرآورده‌های داخلی در برابر بازار مصنوعات خارجی، انبوهی از مردان حاشیه کویر بیکار و بی‌نوا شدند و به دیگر نواحی ایران و حتی کشورهای اطراف آن کوچیدند. در نتیجه کثیری از دختران و زنان بی‌شوهر ماندند. پس زن‌گرفتاری بر اثر فزونی عرضه نسبت به تقاضا، برای مردان تشیع مذهب که مطابق قوانین شرعی می‌توانستند بیش از یک زن اختیار کنند، کاری آسان گردید. در آن میانه سران نایبی برای بسط نفوذ خود، مردان نایبی را برانگیختند تا چه در حین جنگ و چه در حین صلح،

۱. حسن نراقی: پیشین، (چاپ دوم)، ص ۲۹۹.

هرچه بیشتر زنان غیرنایبی را به حباله نکاح خود در آورند. برای برگزاری مراسم دینی زناشویی، يك تن روحانی به نام ملاعلی قمی همواره ملازم اردوی نایبی بود. وصلت‌های نایب‌یان با آن‌که از لحاظ شرع و عرف، هیچ اشکالی نداشتند، مورد اعتراض دشمنان نایب‌یان قرار گرفته‌اند. اینان بدخو و اهان‌ه شایع کرده‌اند که نایب‌یان زنان را می‌ربایند یا به عنف به عقد خود درمی‌آورند. حتی به یارم‌شاءالله تهمت بستند که از سر هوس‌بازی، برای خود حرم‌سرایی شامل هفتاد زن به وجود آورده است. ولی به‌راستی سران نایبی به‌سابقه عیاری و برخلاف رسم فرماندهان اردوهای دولتی، به زنان احترام بسیار می‌نهادند و حتی در حین جنگ و گریز، تعرض به زنان را گناهی نابخشودنی و مستوجب اعدام می‌شمردند. یارم‌شاءالله چندان از تعدی نسبت به زنان مشمئز بود که زمانی يك مرد متجاوز به نام حسن علی نراقی را با آن‌که از جنگجویان برجسته نایبی بود، به‌دست خود اعدام کرد.<sup>۱</sup> «چون مردان نظر‌پاکی بودند، عموم زن‌های پشت مشهدکاشان به نایب حسین «برادر» خطاب می‌کردند.» و «به شهادت کلمیه اهالی کاشان که سنین عمرشان از پنجاه سال متجاوز است، نایب حسین و م‌شاءالله‌خان در حقیقت مردمان متعصب و ناموس‌پرستی بودند.» و «شنیده نشد که کوچک‌ترین بی‌ناموسی از طرف او یا اتباعش سر بزنند.»<sup>۲</sup> در مورد تعدد زوجات یارم‌شاءالله باید یادآوری کرد که در ایران فئودال، قرابت و سیله تحکیم و بسط قدرت اجتماعی بود. از این‌رو سران هر فرقه یا گروه می‌کوشیدند که با وصلت‌های متعدد، از وجود اقربای سببی متنفذ بهره‌ور شوند. یارم‌شاءالله هم به‌چنین هدفی ناظر بود، و گفته‌نی است که همسران او همانند سایر زنان نایبی، هر يك در دستگاہ نایبی، شغلی و گاهی، شغلی جنگی داشتند و

۱. زین‌العابدین نراقی: پیشین.

۲. مرتضی شجاعی: «نایب حسین کاشی و م‌شاءالله‌خان سردار»، مجله تهران‌شهر،

۲۵ آبان ۱۳۲۹ ش، ص ۱۴.

در مواردی خود وظیفه حفاظت از یارمشاءالله را برعهده می گرفتند.<sup>۱</sup>  
 دشمنان نایبیان برخلاف انصاف، به نایبیان نسبت می گساری داده اند، در صورتی که باده نوشی در میان نایبیان ممنوع و بسیار نادر بود. نایبیان به هنگام ضبط محمولات کاروان شرکت انگلیسی لینچ در سال ۱۳۲۸، پس از آن که کالاهای جنگی را خود در اختیار گرفتند، سایر کالاها را بین نیازمندان شهر تسلیم کردند و فقط بطری‌های نوشابه الکلی را شکستند و برخاک ریختند.<sup>۲</sup>

جریان تخطئه نایبیان در حد اتهام بی دلیل متوقف نشده، بلکه به صورت عیب‌جویی و فحاشی صریح نیز درآمده است. در عصر طغیان نایبیان هرگاه و هر جا نایبی به نام حسین مرتکب بزه‌ای شده است، دولتیان و اشراف او را نایب حسین کاشانی یا پهلوان حسین بیرانوندی قلمداد کرده‌اند. از آن زمره‌اند نایب حسین نراقی، خان ظالم نراق و نایب حسین معروف به «جلاد» که در میان نظامیان تهران به خشونت معروف بود.

دشمنان نایبیان برای تخطئه آنان فقط به زشت‌نمایی بسنده نکرده‌اند، بلکه از شیوه زبون‌نمایی نیز بهره جسته‌اند. از این رو نایبیان نه تنها به صورت مردمی ستمگر و بزه‌کار، بلکه به عنوان افرادی نادان و بزدل و بی‌لیاقت نیز معرفی شده‌اند. از دیدگاه طبقات مردم‌ستیز بالا، همه یاغیان و از آن جمله، نایبیان می‌بایست نادان و کوتاه‌بین و موهوم‌پرست باشند. پس برای توصیف آنان، کلمه مبهم «بی‌سواد» را هم در معنی اصلی آن یعنی ناساتوان از خواندن و نوشتن، و هم در معنی فرعی به معنی «نامه‌نبد» یا «نافرهمخته» به کار برده‌اند. اما به راستی اولاً بی‌سوادی به معنی محرومیت از خواندن و نوشتن، دست کم در اعصار گذشته، مستلزم بی‌فرهنگی نبوده

۱. سرهنگک [ابراهیم] فولادوند: «داستان خودسری نایب حسین کاشی و فرزندش، ماشاءالله‌خان و تصادمات ژاندارمری با آنان»، مهنامه ژاندارمری، ۳۰ دی ۱۳۴۶ ش، ص ۷.

۲. ایرج افشار: «واقعه نایب حسین کاشی»، سواد و بیاض، جلد ۱، ص ۲۰۶.

است، و ثانیاً نمی‌توان کلمه «بی‌سواد» را در هیچ‌یک از دو معنی آن در مورد سران نایبی و بسیاری دیگر از نافرمانان برجسته پیشین استعمال کرد. نایب‌حسین مانند بسیاری از مردم ساده زمان خود، فارسی‌خوانی و عربی‌خوانی (قرائت قرآن) می‌دانست و به برکت سلوک عارفانه و آزمایش‌های زندگی پرحادثه خود، دانا و روشن‌بین بود. محفوظاتی وسیع داشت و نه تنها ترانه‌سازی و ترانه‌خوانی می‌کرد، بلکه با تخلص «درویش‌حسین» یا «نایب‌حسین» رباعی و مثنوی و غزل می‌ساخت. فرزندان او هم عموماً در طفولیت خواندن آموختند، و برخی از آنان مانند یارم‌شاء‌الله، در بزرگی به حکم ضرورت، نوشتن را نیز فراگرفتند. علاوه بر آن، هر یک به رسم عیاران، در فن یا هنری مهارت داشتند.

دشمنان نایب‌ان جنگاوری‌ها و پیروزی‌های جنگی و فرمانروایی مردمی نایب‌ان را نادیده گرفته‌اند، شیوه معروف نایب‌ان یعنی جنگ‌رگریز را فرار از میدان جنگ شمرده‌اند، و از راهی قهرمانی یارم‌شاء‌الله از زندان تهران و جنگ و گریز نهائی نایب‌حسین در کوهستان‌ها و مرگ‌های دلاورانه سران نایبی به تحقیر یاد کرده‌اند. کوشیده‌اند که سراسر حوادث پنجاه سال طغیان را به زشتی و زبونی بیالایند و برای آن و نیز سایر طغیان‌های مردمی عصر انقلاب مشروطیت و حتی جنبش‌های عصرهای پیشین، هیچ نتیجه مثبتی متصور ندانند، غافل از آن که این گونه جنبش‌ها که در عرف طبقات بالا به سادگی «راه زنی» خوانده شده‌اند، در موارد بسیار به نفی اشغال بیگانه و تأمین استقلال ایرانیان انجامیده‌اند، چنان‌که قرن‌ها پیش طغیان‌های مکرر عیاران دیرین باعث استقرار حکومت‌های مردمی در سیستان و خراسان و کرمان و فارس شد، و طغیان‌های فرقه‌های شیعه کهن راه حکومت‌های ایرانی علویان و آل‌بویه را در منطقه خزرگشود. بالاتر از این‌ها، جنبش‌های گوناگون ایرانیان در عصر قاجار زمینه را برای انقلاب مشروطیت فراهم آورد. این انقلاب با آن‌که در آغاز هدفی نسبتاً کوچک داشت، به زودی به صورت قیامی علیه استبداد و استثمار دربار و اشراف زمین‌دار و خان‌های ایلی و

امپریالیسم اروپایی درآمد. اما با وجود پایمردی عمیق مردم، به وسیله گروه‌هایی که از عنصر مردمی و مآلاً از تندروی آن انقلاب وحشت داشتند، از نیرو و افتاد و به ظهور رژیم محافظه‌کار و اشرافی منتهی شد. این رژیم که در ظاهر به نظام سوداگری و پارلمانتریسم متمایل بود و باطناً مانند دولت‌های گذشته، بر محور منافع دربار و اشراف و امپریالیسم می‌گشت، سرانجام با درهم‌شکستن جنبش‌های مردمی، به صورت دیکتاتور سلطنتی دودمان پهلوی تظاهر کرد. بنابراین به حق باید انقلاب مشروطیت ایران را که به رشد صنعتی و طبقه سوداگر توجه کافی مبذول نداشت و از ظواهر پارلمانتریسم و اصلاحات اجتماعی صوری فراتر نرفت، یک انقلاب سیاسی ناتمام خواند. با این همه، آن انقلاب سیاسی ناتمام از عوامل مثبت خالی نبود. در دوره اوج‌گیری مشروطیت، جامعه ایرانی در جهت تکامل اجتماعی، مختصر تکوانی خورد و بر بیداری و بسیجیدگی مردم افزود. در دوره فروافتادن انقلاب، قیام‌رهایی ملی در گرفت و سپس جنبش‌های محلی نوی در کنار جنبش‌های دیرینه پدید آمدند. این جنبش‌ها با مقاومت در برابر دولت ضد انقلابی، به نوبه خود بر آتش شور و امید مردم دامن زدند و دولت را تا اندازه‌ای از رعایت مصالح مردم ناگزیر گردانیدند و از این‌ها گذشته، خود مصدر اصلاحاتی محلی شدند و عموماً در جریان مبارزه، راه تکامل سپردند و کمابیش از مراتب پایین نافرمانی به مراتب بالا ارتقاء یافتند: مثلاً جنبش کوچک‌خان از عصیان به شورش و قیام‌رهایی ملی و انقلاب، جنبش خیابانی از شورش به انقلاب، جنبش پسیان از تمرد به شورش، جنبش بوشهریان از عصیان به قیام‌رهایی ملی، جنبش نایبیان از عصیان به شورش و قیام‌رهایی ملی.... تکامل جنبش‌های اواخر دوره انقلاب مشروطیت سبب شد که اکثر آن‌ها هدف‌هایی مترقی‌تر از هدف‌های صدر انقلاب مشروطیت اختیار کنند و حتی نفی سلطنت را خواستار شوند. به راستی به برکت این جنبش‌ها بود که از یک سو پیمان تحمیلی انگلیس و ایران اعتبار قانونی نیافت و وثوق الدوله، رئیس‌الوزرای بیگانه‌پرست مورد لعن و طعن عمومی قرار گرفت و ناگزیر از

کناره‌گیری شد، و از سوی دیگر کابینه‌های بعدی خواه ناخواه دوستی دولت شوروی را که به پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی انجامید، پذیرا گردیدند و با صراحت کمتری به امپریالیسم تمکین کردند. در نتیجه انگلیس مصلحت خود را در آن دید که در عرصه سیاسی ایران، با تبدیل شیوه استعمار کهن به شیوه استعمار نو، از مداخله مستقیم دست کشد و برای تأمین منافع خود در ایران، بیش از پیش برقراری یک حکومت ایرانی مقتدر را ضرور بداند. علاوه بر این‌ها، جنبش‌ها با آن که یکایک در هم شکستند، راه را برای جنبش‌های جدیدی که در دوره سلطنت رضا شاه و محمد رضا شاه در گرفتند و انقلاب اسلامی ایران محصول غائی آنها بود، هموار کردند.

در مقابل حکومت و اشراف و امپریالیسم که نافرمانان را خوار داشته و به تحقیر «یاغی» خوانده و با راهزن و دزد و آدم‌کش برابر گرفته‌اند، انبوه مردم ساده و قلیلی از افراد مردم‌گرای طبقات دیگر، جنبش‌ها و کردارهای سران آنها را ستایش‌انگیز یافته‌اند. از دیدگاه مردمی، نافرمانان جامعه حتی اگر راهزن باشند، بردبارهای خائن و دولت‌های استثمارگر و اشراف دزد شرف دارند. به علاوه، از این دیدگاه، نافرمانان به هیچ‌روی راهزن نیستند، و ادعای حکومت‌ها و اشراف مبنی بر تعرض دسته‌های نافرمان به مردم ساده و اموال آنان افترای محض است. دسته‌های نافرمان به ندرت مزاحم مردم ساده می‌شوند، زیرا خود از مردم ساده یا با مردم ساده‌اند و هیچ‌انگیزه‌ای برای تعرض به مردمی که از قدرت و ثروت عاری هستند و از آنها حمایت می‌کنند، ندارند. کسانی که خود و اموالشان مورد تعرض نافرمانان قرار می‌گیرند، دولتیان و اشراف‌اند، و این تعرض از دیدگاه مردمی، بی‌دادگری و غارت‌گری به شمار نمی‌رود و قابل دفاع است. مردم مظلوم اکثراً بر آن‌اند که هر دسته نافرمان به حکم طغیان علیه حکومت به اصطلاح «قانونی»، به منزله حکومتی مردمی است و از این رو حق دارد که از صاحبان امتیازات اجتماعی مالیات بگیرد، مخالفان خود را که همانا دولت مردان و اشراف مقتدرند،

به کیفر برسانند، و اموال آنان را مصادره کنند. کارهایی که حکومت‌های به اصطلاح «قانونی» حق خود می‌دانند و در مورد مردم ساده روا می‌دارند. همچنان که طبقات بالا به نام دولت، از مردم فرمان برداری می‌خواهند، نافرمانان به نام مردم ساده، ختم فرمان‌فرمایی طبقات بالا را خواهان‌اند و با آنچه از چنگ حکومت یا اشراف بیرون می‌آورند، خود را می‌سازند و توده‌ها را تقویت می‌کنند. از این‌جاست که مورد محبت و حمایت عمیق توده‌ها قرار می‌گیرند و در دل عوام و در فرهنگ عوام ( فولک لور ) راه می‌یابند - از اسپارتا کوس تا رابین‌هود و پانچو ویلا (Pancho Villa)، از ابومسلم و یعقوب لیث و حسن صباح تا طغیان‌گران دوره انقلاب مشروطیت ایران.

از دیرباز میان نایب‌یان و مردم ساده پیوند رفاقت برقرار بوده است. مردم ساده برخلاف طبقات بالا، چشم دیدن نایب‌یان را داشته و بدون رشک و نفرت، درباره شخصیت‌ها و جنگاوری و فرمان‌روایی آنان داوری کرده‌اند. در نظر مردم ساده، نایب حسین با قامت رسا و عمر دراز و پهلوانی و ترانه‌سازی و شعرگویی و آوازخوانی و نی‌نوازی خود، انسانی استثنائی بود. مردم می‌دانستند که زندگی او به زندگی مرتاضان می‌مانست. در یک حجره کوچک که هم محل استراحت و هم محل پذیرایی او بود، می‌زیست. در فنون عیاری و جنگی سرآمد همگان بود و گذشته از حرفه اصلی خود یعنی رنگرزی و نقاشی قالی، با کارهای گوناگون مانند طبابت و فلاحت آشنا بود. داروهای گیاهی و جغرافیای کویر را به خوبی می‌شناخت. حافظه‌ای نیرومند و سرشار از اطلاعات تاریخی و داستانی و امثال و حکم داشت و از خواندن یا شنیدن مثنوی مولوی و شاهنامه - فردوسی و منظومه‌های نظامی سخت لذت می‌برد. مرد کسردار بود، و کردار خود را بردوراندیشی و دیرباوری استوار می‌کرد. پرخاش‌گری را خوش نداشت و تا مجبور نمی‌شد، به زد و خورد دست نمی‌زد. فقط نسبت به دشمنانی که از طریق جوان‌مردی انحراف می‌جستند یا دوستانی که تن به خیانت می‌دادند، نفرت و کینه می‌ورزید. در گرامی داشت

ورزش کاران و عیاران و درویشان و شاعران و خونیاگران و نقالان می‌کوشید. به مردم ساده مخصوصاً زندانیان و تبعیدیان مهر می‌ورزید و نسبت به حیوانات، حساس و دلسوز بود. چنان‌که مردم گفته‌اند، همه پسران نه‌گانه نایب‌حسین مانند پدر، دلیر و خشن و سخت‌سر و خستگی‌ناپذیر و بی‌تشریفات بودند. مطابق آیین عیاری پرورش یافتند، و هر یک با یک یا چند فن یا حرفه آشنایی داشتند. به اقتضای اخلاق عیاری، مردم‌دار و یک‌رنگ و پرگذشت بودند و ستم‌گری و دورویی و دروغ و مخصوصاً پیمان‌شکنی را بر کسی نمی‌بخشودند. یارماشاء‌الله که از دیگران برجسته‌تر بود و پس از دوره قیام رهایی ملی عهده‌دار اداره دستگاه نایبی شد، عیاری پرشور و نیرو ولی خوددار و خردمند بود. به نقاشی و گل‌پروری و گچ‌بری و کاشی‌سازی رغبت بسیار می‌نمود و خود نیز به نقاشی و گل‌پروری می‌پرداخت. به اهل علم و هنر ارج بسیار می‌نهاد و از این رو وصیت کرد که فرزندان او را برای تحصیل علم به آلمان یا روسیه بفرستند. عمیقاً به آیین عیاری وفادار بود، و درباره فتوت او داستان‌ها پرداخته‌اند. به گواهی مردم، سران نایبی اکثراً شعر دوست و شاعر پیشه بودند و مجالس شعرخوانی و مشاعره و شعرسازی تشکیل می‌دادند. به تصوف تمایل داشتند و به اقتضای مذهب خود - تشیع - به امامان مخصوصاً علی بن ابی‌طالب و حسین بن علی ارادت می‌ورزیدند و با روحانیان برجسته کاشان مخصوصاً ملا حبیب‌الله شریف و فخرالدین نراقی دوستی می‌کردند. دین را برای تحقق اتفاق و مبارزه اجتماعی، حربه‌ای مؤثر می‌دانستند و در برپایی مراسم دینی جمعی همت می‌گماردند. ولی برخلاف نیاکان او، متعصب نبودند و به پیروی از سیدجمال‌الدین اسدآبادی، دینداری را نقیض علم و ترقی اجتماعی نمی‌انگاشتند و مذاهب غیر تشیع و ادیان غیر اسلام را خوار نمی‌دانستند.

سلوك اجتماعى نایبیان برای مردم ساده جاذبه بسیار داشت. مطابق رسوم کهن ایللی و آیین عیاری، اموال غیر منقول طایفه بيران و نندی کاشان در اختیار و به نام سه تن از سران یعنی نایب‌حسین و یارماشاء‌الله و یارعلی شجاع لشکر بود.

اما همه افراد طایفه و بالاتر از آن، همه اعضای حلقه نایبی حتی محکومان و غلامان و کنیزانی که به نایبیان پناهنده می شدند، برابر یا به اصطلاح نایبیان، «همکاسه» به شمار می رفتند و هر جا بودند، بر اساس مشورت، عمل می کردند و بر سفره مشترك غذا می خوردند. علی رغم رسم کهن لران، به تبار اهمیت نمی دادند و از وصلت با بیگانه روگردان نبودند. برخی از آنان بیش از يك زن می گرفتند. عموماً به پیروی از نایب حسین، به مسکرات لب نمی زدند و اسیر مخدرات نمی شدند. فقط معدودی از آنان بنا بر عادت مردم آن زمان، به کشیدن تنباکو و احیاناً تریاک خو گرفتند.

دستگاه نایبی هنگامی که نایب حسین گروه عیاری و واحد قره سورانی خود را به صورت يك دسته یاغی در آورد، سازمانی ساده داشت. اما به شرحی که دیده ایم، این دستگاه رفته رفته پیچیده شد و به سازمان حکومتی خودمختار که واحدهای نظامی و اداری متعدد را دربر می گرفت و مرتبه ها از سازمان های دولتی کارآمدتر بود، تبدیل یافت. افراد نایبی که به اقتضای آیین عیاری، هر يك حرفه ای می دانستند، در آغاز از راه دکانداری و کشاورزی و قالی بافی امرار معاش می کردند. ولی به مرور زمان کثیری از آنان به سبب اشتغالات خود در سازمان نایبی، حرفه های خود را ترك گفتند. با این وصف در مواردی که جنگی عمده در پیش نبود، بسیاری از نایبیان به حرفه های اصلی خود بازمی گشتند. سازمان نایبی در هر زمان که بادولت بر سر صلح بود، برای تأمین هزینه های خود، به حقوق قره سورانی و مشاغل دولتی دیگر و مختصر عواید دکان ها و مزارع مردان نایبی و درآمد زنان از راه قالی بافی بسنده می کرد. ولی در مواردی که دولت به جنگ نایبیان بر می خاست و حقوق مشاغل دولتی آنان قطع می شد، سازمان نایبی مبالغی را که به عنوان حق راه از کاروان ها و مسافران توانگر می گرفت و قاعدتاً می بایست به خزانه دولت تحویل دهند، به خود اختصاص می داد و نیز به وصول مالیات از توانگران و ضبط اموال دولتی و محمولات کاروان های متعلق به دولت یا حامیان داخلی و خارجی آن

و تصاحب اسبها و اسلحه اشراف مخالف خود می پرداخت و به قول دولتیان، «باج گیری» و «راهزنی» می کرد.

نایببیاں شیفته‌وار از رهبران خود فرمان می بردند. اما نایب حسین و نزدیکانش با وجود قدرت عظیم خود و برخلاف عرف ایران فئودال، به انجمن کردن یا مشاوره اعتقاد راسخ داشت و برای گرداندن سازمان، دو گونه شورا به وجود آورد: شورای خاص مرکب از سر کسرده‌های نظامی و گردانندگان اداری، و شورای عام مرکب از همگان حتی غلامان و کنیزان پناهنده. دستگاه جنگی نایببیاں بسیار منظم و تقریباً دارای جدیدترین تجهیزات جنگی بود. افراد نایبی حتی زنان از لحاظ ورزشی در نظامی در سطحی بالا قرار داشتند و در دوره رهبری یارما شاء الله از دوهزار تن سر می زدند. این شماره به هنگام اضطرار تا چهار هزار افزون می شد. سازمان نایبی ده‌ها سال در حاشیه غربی و بخشی از حاشیه شمالی و حاشیه جنوبی دشت کویر که در مواردی از حوالی دامغان و سمنان و خوار تا قم و کاشان و اردستان و طبس و اصفهان و نایین و اردکان و یزد و حتی مرز فارس و کرمان امتداد می یافت، حکومتی خودمختار برقرار گردانید و توانست بسیاری از افراد و دسته‌های نافرمان ایران و حتی مأموران متمرّد دولت را به عنوان پناهنده یا متحد، جذب کند.

دولت «قانونی» تهران گاهی برای پایان دادن به حکومت خودمختار نایببیاں، علیه آن به لشکر کشی می پرداخت. ولی معمولاً چون خود را قادر به جنگ بسا نایببیاں نمی دید، از روی مصلحت بینی، بر سلطه آنان صحه می نهاد. در نتیجه نایببیاں سال‌های سال در خطه گسترده خود، کسوس لمن الملکی زدند، چندان که دولتیان در آن جا جرئت جولان نداشتند، و به شرحی که دیده‌ایم، حتی احمدشاه برای مسافرت به قم از مزاحمت نایببیاں بیمناک بود. کویر نشینان آن زمان قدرت نایببیاں را منحصر به حاشیه کویر نمی انگاشتند، بلکه شامل سراسر ایران می دانستند. بدین سبب است که جنبش نایبی را یکی از طغیان‌های بزرگ عیاری ایران خوانده و کراراً نایب حسین

را در شمار یعقوب لیث که از عیاری به سلطنت رسید، نهاده‌اند.<sup>۱</sup> بر روی هم در پرتو طغیان دیرنده نایبیان، حاشیه کویر آکنانی خورد و شهر یاغی پرور کاشان که به خطا شهر جبین قلمداد شده بود، شهر طغیان گردید و مردم آن بیش از پیش به خود اعتماد یافتند. در دوره طغیان نایبیان، از تحکیم دولتیان و اشراف کویر نسبت به رعایا و پیشه‌وران به شدت کاست و حتی اقلیت‌های یهودی و زردشتی که بنا بر سنت، انسان‌های درجه دوم محسوب می‌شدند، از شرّ پاره‌ای از تبعیض‌های دیرینه رستند. نایب حسین باصراحتی قاطع، و یار ماشاءالله با ظرافتی مدبرانه حکومت می‌کرد، و رهنمود اجتماعی آنان تقریباً همواره همان طرحی بود که در دوره محمدعلی شاه به وسیله نایب حسین تنظیم شده بود. نایبیان بر اساس آن طرح، در هر زمانی که بر ناحیه کاشان نفوذ بلامعارض داشتند، در جهت مصالح تنگ‌دستان جامعه، در برقراری نظم و برگزاری عدالت و وصول مالیات و مجازات متخلفان اهتمام می‌ورزیدند. نایب حسین و اطرافیان خود را نماینده و مدافع مردم می‌دانستند. یکی از دولتیان از زبان نایب حسین چنین نوشته است: «چندین سال حکام دزد و دغل به این جا فرستاده [شده]، ده خانه را محتاج به یک دیگ مسی کرده‌اند، تا عاقبت من مجبور شدم که بیایم مردم را از دست آن‌ها خلاص کنم.»<sup>۲</sup> سران نایبیان با وجود گرفتاری‌های گوناگون، تاحدی که در توان داشتند، بر اعمال همه واحدهای پراکنده نایبی مخصوصاً دسته‌های غیر محلی که به آنان پناهنده یا وابسته شده بودند، نظارت می‌کردند و گناه مردم آزاری به ویژه آزار زنان را بر هیچ کس نمی‌بخشودند.

سران نایبی صمیمانه در بهبود زندگی مردم ساده کوشا بودند و در بحران‌ها مثلاً جنگ و خشک‌سالی و شیوع بیماری‌های مسری به یاری آنان می‌شتافتند. معمولاً به هنگام جنگ، مردم نیازمند را در آنچه به عنوان غنیمت جنگی یا اموال غارتی، از جنگ دولت و حامیان داخلی و خارجی آن بیرون می‌آوردند، سهم

۱. دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی: خاتون هفت قلعه، ص ۱۵۱.

۲. عبدالله بهرامی: خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۵-۳۵۴.

می کردند. عموماً مردم دار و مردم آمیز بودند و به آسانی به مردم جوش می خوردند. هر روز با کثیری از مردم که برای ملاقات یا حل مشکلی نزد آنان می رفتند و همچنین با مسافرانی که از کاشان عبور می کردند، نهار می خوردند. به بهانه جشن‌ها و مراسم سوگواری، مجالس بزرگ ترتیب می دادند و گروه‌های گوناگون را گرد می آوردند. یارم‌شاء الله با موافقت نزدیکان خود، تقریباً همه دارایی غیرمنقول طایفه نایبی را با آن که به راستی برای معاش آنان ضرورت داشت، رسماً وقف مردم کرد و به قصد تأسیس یک مریضخانه مجهز و یک کارخانه برق و یک کارخانه ریسمان‌بافی با آلمانیان وارد مذاکره شد. او و سایر سران نایبی در ساختن و باز-ساختن قلعه و باغ و مزرعه و قنات و آسیاب و راه و سد و ترعه و آب‌انبار و حمام و کاروان‌سرا و زورخانه و مسجد و زیارتگاه سعی بلیغ نمودند و در آب‌بندی مجاری و تنظیم حق آب‌به مردم و کشف معدن تلاش کردند. با وجود گذشت سال‌ها و خرابکاری‌های عمدی حکومت‌ها و اشراف ناحیه کویر، برخی از آثار آنان هنوز باقی هستند، مانند قسمتی از بناهای باغ سرداریه و بازارچه سردار و آب‌انبار سردار در شهرکاشان و صحن سردار در زیارتگاه اردهال و برج‌های بسیار و از آن جمله برج کمرشکسته مزرعه دوک و حمام و برخی از بناهای مزرعه فرح‌آباد و حصارها و حجره‌ها در قلعه‌هایی مانند قلعه‌های دوگانه نزدیک روستای بیدگل و قلعه نوش‌آباد و قلعه انارک و قلعه کهرشاهی. نایب‌ان به حکم ضرورت در کاشان اسلحه‌سازی و مهمات‌سازی را رواج دادند و در ترویج و تعلیم ورزش و عیاری و جنگاوری از هیچ کوششی فروگزاری نکردند. برای اولین بار برای فرزندانش زحمت‌کشان کاشان مدرسه شبانروزی مجانی برپا داشتند و درمانگاه مخصوص خود را که نایب حسین نیزگاهی در آن خدمت می کرد، به روی مردم باز گذاشتند. همچنین برای بهبود زندگی کارگران مخصوصاً قبالی‌باغان کوشیدند، برای آنان شرکت‌های تعاونی و اتحادیه‌های کارگری به وجود آوردند، و تا زمانی که قدرت داشتند، از تقویت این مؤسسات و سازمان‌های صنفی و حمایت از پیشه‌وران و

صنایع محلی خاصه قالی بافی و پارچه بافی باز نایبستانند.

جنبش نایبیان جنبشی شهری و مبتنی بر زمین‌های صنفی و عیاری بود و از حمایت پیشه‌وران و بازرگانان کوچک برخوردار می‌شد. با این وصف ریشه ایلی و طرفداران روستایی داشت و علناً با دولت و اشراف و امپریالیسم خصومت می‌ورزید. این جنبش در تحکیم نهضت اتحاد اسلامی در ناحیه کاشان مؤثر افتاد و از زمانی که حقانیت انقلاب مشروطیت را دریافت، با آن همگام شد و پس از آن که سران ایل بختیاری و سپهدار تنکابنی، دولت را از راه انقلاب منحرف کردند، بی‌محابا علیه دولت ضد انقلابی جنگید و در عین حال به انقلاب وفادار ماند و از مشروطه‌خواهان راستین، امثال ستار سردار ملی و باقر سالار ملی و حیدر عمو اوغلی و سید حسن مدرس و احسان‌الله دوستدار الهام یا راه‌نمایی گرفت. مبارزه ممتد نایبیان تاری است از کلاف مبارزاتی که ملت ایران به قصد رهایی از استثمار سبعمانه داخلی و استعمار غدارانه خارجی، علیه دربار فاسد و حکومت وابسته و اشراف خائن و امپریالیسم حریص بر عهده گرفت.

نایب حسین از ابتدای عصیان خود، دولت مردانی چون ناصرالدین شاه و محمد علی شاه و ظل‌السلطان و اتابک امین‌السلطان و عین‌الدوله و وثوق‌الدوله را خائن و واجب‌القتل می‌شمرد و امثال میرزا رضا کرمانی و عمو اوغلی را به نام آن که در امحاء خائنان کوشیده‌اند، گرامی می‌داشت. از این رو در طی قیام‌رهایی ملی، طرح قتل خائنان را که با تشکیل کمیته مجازات عملی شد، به دوستدار و یارانش عرضه کرد و در مراجعت به کاشان، خود برای رسوا کردن خائنان، با بذل پول و نفوذ، موفق به گرد آوردن اسناد خیانت‌های عده‌ای از دولت مردان و اشراف و ایجاد «صندوق خیانت» شد. همچنین در بحبوحه اقتدار شاهان قاجار، بر سلطنت شورید. در دوره قیام‌رهایی ملی علناً فکر حکومت بی‌شاه را که شاید نخستین پایه حکومت جمهوری در ایران باشد، در میان مهاجران رواج داد، همچنان که عملاً با طغیان طولانی خود، به تزلزل سلطنت قاجار کمک کرد. عناد نایب حسین با

سلطنت در بسیاری از سروده‌های او منعکس است. یکی از آن‌ها قطعه‌ای است که نایب حسین در دوره قیام رهایی ملی سروده است. در آن زمان با آن که احمد شاه با مهاجران همکاری و همسفری نکرده و حتی به عنوان رئیس دولت ایران، علیه مهاجران سخن گفته بود، بسیاری از رجال مهاجر دست از او برنمی‌داشتند، بلکه کمیته نجات ملی و پس از آن، حکومت موقت ملی را تابع او می‌خواستند و در برابر مخالفان تندرو خود، متعرض می‌شدند که سلطنت در ایران حرمت دارد و هیچ حکومتی بدون تأیید شاه، قانونی نیست. بدیهی است که این سخن برای تندروان پذیرفتنی نبود. از این رو نایب حسین سرود:

گویند که شاه می‌خواهیم،	گوییم که ما نمی‌خواهیم.
گویند رژیم ما شاهی است،	گوییم همان نمی‌خواهیم.
گویند که شه نگهبان است،	گوییم که سگ نمی‌خواهیم.
گویند که خلاق، تن، شه، سر،	گوییم که سر نمی‌خواهیم؛
داریم سر، خویش سرداریم،	تاج بر سر نمی‌خواهیم؛
شه را شرّ ته سر دانیم،	خیریم و شرّ نمی‌خواهیم.
ما حکم شهان نمی‌خوانیم،	قانون شهان نمی‌خواهیم.
وقت است که رسم نو آریم،	آیین کهن نمی‌خواهیم.
درویش حسین را راهبر	جز شیر خدا نمی‌خواهیم. <sup>۱</sup>

عصیان نایبی برخلاف اکثر عصیان‌ها مخصوصاً عصیان‌های اشرافی، در نتیجه نیل به قدرت، جامد یا فاسد نگردید، بلکه در سیر پنجاه ساله خود، همواره از یک ایدئولوژی به ایدئولوژی ژرف‌تر کشانیده و از لحاظ سیاسی، مرفقی‌تر شد. سیر زندگی نایب حسین این تحول را به‌خوبی نمایش می‌دهد. نایب در طی عمر تقریباً صد ساله خود از لحاظ فکری و عملی، از مراحل چند مشتمل بر مرحله آیین

۱. منصور لشکر: پیشین، ص ۱۲۴.

عیاری و پهلوانی، مرحله طریقت تصوف، مرحله جنبش اتحاد اسلامی، مرحله استقرار انقلاب مشروطیت و مرحله قیام رهایی ملی گذر کرد و در هر مرحله به طور مستقیم یا غیرمستقیم از راهبر یا راهبرانی بهره جست: در مرحله عیاری و پهلوانی از پهلوان محمدعلی و پهلوان محمد هاشم، پدر و برادر خود، در مرحله تصوف از درویش مهدی قلبی قوچانی و عبدالرحیم کلانتر ضرابی، در مرحله جنبش اتحاد اسلامی از سید جمال الدین اسدآبادی و خاندانهای سپهر و غفاری، در مرحله صدر انقلاب مشروطیت از عمو اوغلی و سردار ملی و سالارهای و مدرس، در مرحله قیام رهایی ملی از مدرس و ثقة الاسلام. با توجه به این مراحل، جنبش نایبی را چنین می توان باز نمود: پیشه‌وری و ورزشکار و عیار که به طایفه‌ای تبعیدی و ناراضی تعلق دارد، بر اثر حادثه‌ای عشقی به درویشی کشانیده می شود و سپس، برای دفاع از ناموس مردم، به کام خطر می افتد و بر اثر آن چندتن از نزدیکترین کسان خود را از دست می دهد. چون فریادرسی نمی یابد، سر به طغیان بر می دارد و سازمانی بر پا می کند، و یاران او به جنبش اتحاد اسلامی می گرایند. در آغاز دوره انقلاب مشروطیت از مشاهدده مشروطه خواهان دروغین محیط خود، آن جنبش را فریبی جدید برای درهم شکستن جنبش اتحاد اسلامی می پندارند. ولی به زودی به اهمیت انقلاب مشروطیت پی می برند و به الهام جناح مردمی آن، با جناح اشرافی که قدرت را قبضه کرده است و نیز با حامیان خارجی آن جناح درمی افتند و پس از آن به قیام رهایی ملی می پیوندند. بعد از شکست قیام، بیش از پیش، خود را بسیج می کنند و برای حفظ استقلال کشور و تحقق هدف‌های انقلاب مشروطیت، با نیروهایی که دگرگونی عمیق نظام سیاسی را می خواهند، به همکاری می پردازند و سرانجام با خدعه و زور دولت و حامیان انگلیسی آن، سقوط می کنند. ولی مرام دولت ستیزی آنان در ناحیه کویر محفوظ می ماند و ملهم دسته‌های متعددی که بعداً به عنوان خلف یا خونخواه آنان می شورند، می شود. در جریان این رویدادها، جنگ‌ها درمی گیرند و کشتارها و غارت‌گری‌ها و ویران‌گری‌ها پیش می آیند. ولی

نه بیهوده. جنبش نایب‌بان هم به بیداری و سرکشی مردم کمک می‌کند و هم خود راه تکامل می‌سپارد و از صورت یاغی‌گری یا عصیان ساده به صورت شورش و قیام‌رهایی درمی‌آید و به انقلاب نزدیک می‌شود.

جو انقلابی ایران در عصر مشروطیت زمینه تحول اجتماعی نایب‌بان و نیز تحول اجتماعی بسیاری دیگر از نافرمانان است، و جناح مردمی انقلاب مشروطیت و مخصوصاً مدرس و ثقة الاسلام محرکان اصلی آن تحول‌اند. مدرس مانند ثقة الاسلام و برخلاف دولت‌مردان و اشراف ایران، دسته‌های نافرمان را نه تنها منفور و مطرود نمی‌داشت، بلکه مظلوم و درخور همدردی و راهنمایی و مستعد خدمت‌گزاری می‌دانست. از این رو در آغاز قیام‌رهایی ملی، بسیاری از دسته‌های نافرمان را برای مبارزه با امپریالیسم فراخواند و سپس به قصد حمله به تهران و برچیدن دولت انگلیس مآب، در صدد بسیجیدن آنها برآمد. بی آن‌که مدرس را مسئول همه اعمال دسته‌های نافرمان بدانیم، باید بپذیریم که مدرس با تهور خود، هم دسته‌های نافرمان را از تعقیب مصالح خصوصی و مبارزه سطحی به مسائل عمومی و مبارزه عمیق اجتماعی ارتقاء داد، و هم علیه حکومت و وابستگان داخلی و خارجی آن، بر نیروهای مردمی کارآمدی دست یافت. «مدرس شهید با این اقدام اسلامی و انسانی که مع التأسف کمتر مطمع نظر مورخین و مؤلفین احوال او قرار گرفته، حق بزرگی بر گردن امت مسلمان ایران داشته، و اقدام شهادت‌آمیز او تأییدی بر گفته معروف امام خمینی است که «مدرس زنده است تا تاریخ زنده است.» از حق نباید گذشت که جمعیت‌های عاصی و سرکش که به دعوت مدرس لبیک گفتند، فی سبیل الله به صراط مستقیم افتاده رهین منت شخص مدرس گردیدند. یکی از معاریف آنها، مدرس را این‌طور مدح کرده:

گر قلب زنده این مُلک، مجلس است،

قلب تمامی مجلس، مدرس است.

قلب است سکه ملت، بدون او،  
 ایران بی مدرس حقا که مفلس است.  
 بر قلب لشکر بیگانگان زند،  
 قومی که بادم گرمش، مجانس است.  
 قلباً شود متمایل به انقلاب،  
 هر کس مدرس، او را مدرس است.  
 نایب حسین پیر کند قلب ماهیت  
 ز اکسیر او که طلا مایه مس است»<sup>۱</sup>

نایبیان همچنان که به شدت مورد بیزاری طبقات بالا قرار گرفته اند، همواره از دلبستگی وافر مردم برخوردار بوده اند. علت اصلی آن بیزاری و این دلبستگی، بی گمان همبستگی دیرینه آنان و مردم است. نایبیان مدت نیم قرن در منطقه کویر مخصوصاً کاشان به عنوان عیار و پهلوان و کلو و یاغی و مجاهد، در میان مردم و با مشارکت مردم، در برابر اجحاف و استثمار داخلی و خارجی، جبهه واحدی داشتند. همچنین «همکاسگی» یا برابری همه نایبیان و رفاقت آنان با سایر مردم، همانند پیروزی های فراوان آنان در برابر حکومت و اشراف و خارجیان، برای اکثریت رنجور جامعه شورانگیز و خوشایند بود. علاوه بر این ها، کمک های گوناگون نایبیان به مردم و مخصوصاً تخصیص همه دارایی طایفه نایبی برای استفاده عموم، بر محبوبیت آنان نزد مردم افزود. نایبیان همانند سایر مردم ساده، حکومت و اشراف و امپریالیسم را دشمن می داشتند و چند صباحی به آلمان و عثمانی و بعداً به شوروی نوحاسته با دیده امید می نگریستند. بر همین شیوه، موافق انتظار بسیاری از مردم، در تقویت جنبش اتحاد اسلامی و سپس در همکاری با جناح مردمی انقلاب مشروطیت می کوشیدند. در نتیجه مردم ساده

۱. سید مرتضی موسوی زاده: سیدحسین مدرس، شهید بزرگ امت اسلام، ص ۲۳.

کاشان که از مظالم طبقات بالا به تنگ آمده بودند، آنان را دست انتقام الهی تلقی می کردند. «خداوند . . . نایب حسین را بر آنها [اشراف] مسلط کرده تا انتقام رعیت را از آنها بگیرد. حالا همه آنها از نایب حسین تملق می گویند و به او باج می دهند»<sup>۱</sup> از این جا بود که مردم ساده سران نایبی مخصوصاً نایب حسین را صاحب کرامت و منجی خود می شمردند و از سر محبت «بابا» و «سلطان کویر» می نامیدند، همان گونه که یارمشاء الله را «برادر» یا «شیر کاشان» می خواندند. در طی دوره طغیان نایبیان، مردم ساده برای یاریگری آنان، تن به گذشت های بزرگ دادند. حتی سقوط نایبیان باعث قطع آن گذشت ها نشد. پس از اعدام سران نایبی و کشتار و غارت مردم کاشان به وسیله نیروهای دولتی، با آن که طرفداری از نایبیان کاری پرخطر و مستوجب آزار و حتی اعدام بود، صدها خانواده زحمت کش شهر و روستا، نایبیان بی خانمان و آواره و فراری را پناه دادند، به مناسبت مرگ سران نایبی به سوگواری نشستند، با همدردی عمیق از قهرمانی های نایبیان یاد کردند و مجدوبانه در باره آنان دست به افسانه سازی و ترانه پردازی زدند. هنوز برخی از این گونه افسانه ها و ترانه ها، همانند برخی از سروده های نایب حسین، زبانزد مردم کویر است. هنوز ترانه ای که ظاهراً ساخته یکی از وابستگان «کمپته سرخ» کاشان بوده است، از صفحه دل ها زدوده نشده است:<sup>۲</sup>

توی کویرها، در قلب ایران،	میان دیوها، در شهر کاشان،
گلکار پیری نه تا نهال کاشت،	دیده به راه باد شمال داشت،
تا نه نهالش، گل های سرخش	سرخس بگیرند از خون سرخش،
در هر کناری ریشه پدوانند	از جور خارها باغ را رهانند.
اما زمانه نقش دگر زد،	عفریت جادو بر باغ ره زد.

۱. بهرامی: پیشین، ص ۳۶۱.

۲. محمد تقی ملك الشعراء بهار: ادبیات عامیانه در عصر مشروطه، آذر ۱۳۲۲ ش،

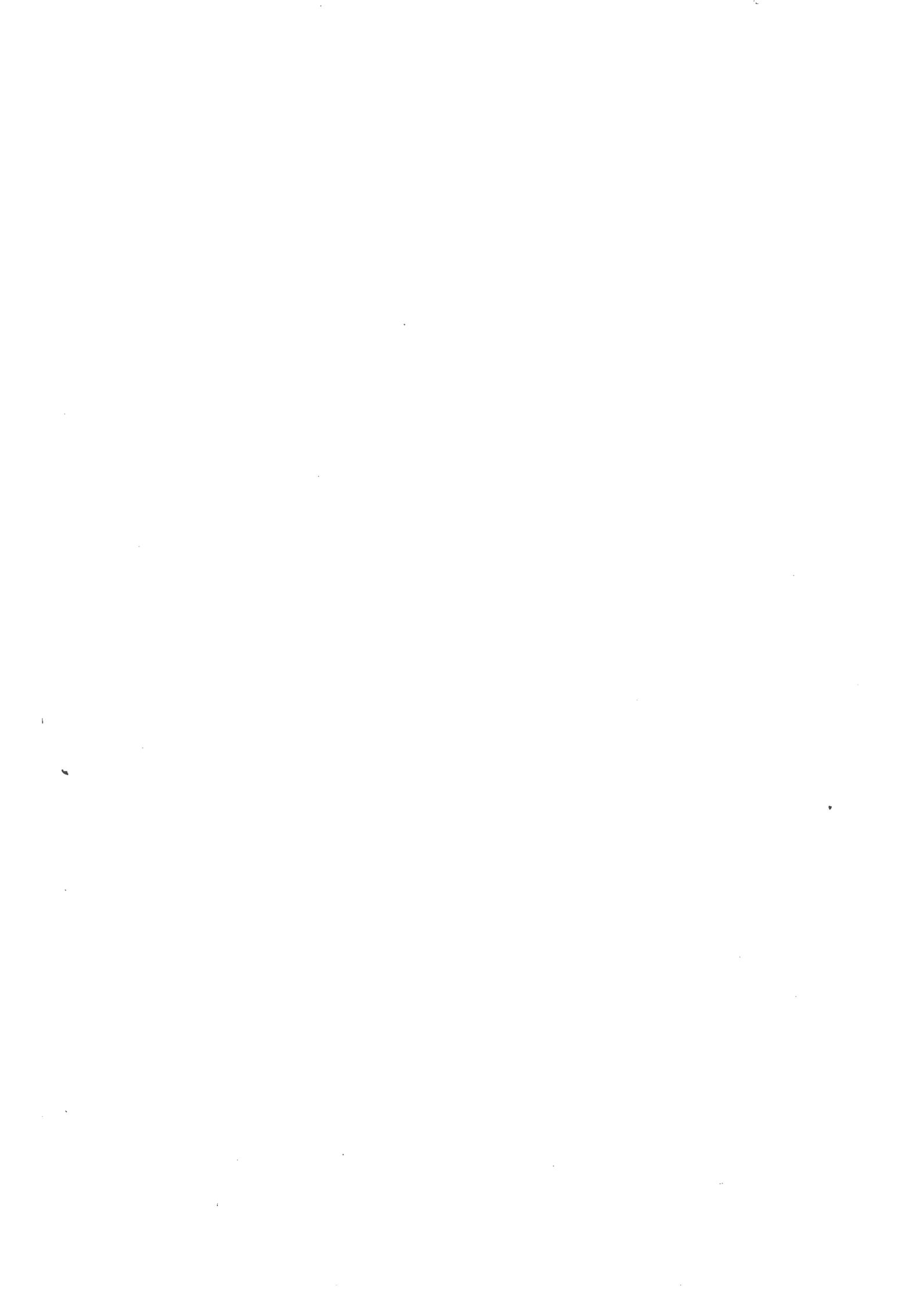
با جادوی خود، ایران خزان کرد،  
 باغ گل سرخ زیر و زبر شد،  
 گل‌ها و گلکار برباد رفتند،  
 شام زمستان دیری نپایید،  
 گلکار ماهر بر خاست هرسو،  
 باد شمالی در کوه پیچید  
 تبریز و مشهد، تهران و کاشان،  
 گلبوته سرخ،<sup>۲</sup> ایران فراگیر!  
 باد جنوبی ناگه وزان کرد،  
 دُورگل سرخ یکسر به سر شد.  
 لیکن نه هرگز از یاد رفتند،  
 بهام بهاران آورد امید،  
 لرزید بر خود عفریت جادو،  
 گلبوته سرخ<sup>۱</sup> هر گوشه رویید-  
 بوشه و شیراز، رشت و صفاهان،  
 دادِ دلِ ما از خارها گیر!

۱ و ۲ در روایت دیگر به جای کلمه «گلبوته سرخ»، کلمه «کمیته سرخ» ذکر شده

است:

دکتر [علی محمد] صفدری: ترانه‌های عامیانه کاشان (به فارسی و فرانسه)،

کتابنامه



## الف. کتابنامه فارسی

- آدمیت، دکتر فریدون : ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ، تهران ، ۱۳۵۵ ش.
- آذری ، سیدعلی : مصاحبه، به میانجی روح الله رفعتی، تهران، ۱۲ خرداد ۱۳۴۱ ش.
- آریان پور، دکتر امیرحسین : نگاهی به جامعه شناسی نافرمانی (زیراکس)، تبریز، مهر ۱۳۵۰ ش.
- آریان پور، دکتر امیرعباس: خاطرات (دستنوشته)، ۶۲ - ۱۳۶۰ ش، نزد دکتر جهانگیر آریان پور، سان دیه گو، ایالات متحده آمریکا.
- آریان پور، امیر مهدی باهمکاری فخر ایران سپهری: یادداشت ها (دستنوشته)، ۲ جلد، ۵۵-۱۳۰۵ ش، نزد دکتر امیرحسین آریان پور.
- آصف، محمد هاشم رستم الحکما : رستم التواریخ، به اهتمام محمدمشیری، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- آموزگار، حبیب الله: «مدارس ایران در ۴۵ سال قبل»، سائنامه دنیا، تهران، ۱۳۴۲ ش.

- آمیر، پل : خداوند الموت، حسن صباح ، اقتباس ذبیح الله منصورى، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- آنت، کلود: «سیاحت در ایران و خاطراتی از آن در سال ۱۹۱۰-۱۹۰۹م»، در خاطرات سیاسی و تاریخی، به اهتمام سیف الله وحیدنیا، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ابلاغیه وزارت جنگ، از طرف وزیر جنگ، رضا، دوم حوت ۱۳۰۰ ش.
- احرار، احمد: توفان در ایران، ۲ جلد، تهران، [۱۳۵۲ ش].
- ===== «توفان در ایران»، اطلاعات، شماره‌های سال‌های ۵۲-۱۳۵۰ ش.
- اخبار یومیه روتر، شماره‌های سال ۱۳۳۲ ق.
- اردلان، امان الله : «خاطره‌های من در ایام مهاجرت جنگ بین المللی اول»، در اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین المللی اول، نوشته حسین سمیعی (ادیب السلطنه) و امان الله اردلان (حاج عز الممالک)، تهران، ۱۳۳۲ ش.
- ارشاد، شماره‌های سال‌های ۴-۱۳۳۲ ق.
- اعظام قدسی (اعظام الوزاره)، حسن: کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- اعلان کمیته دفاع ملی، قم، ۱۰ صفر ۱۳۳۲ ق.
- اعلامیه: اغوث اغوث خلاصنا ...، ۳ محرم ۱۳۳۸ ق.
- اعلامیه جمعیت اصلاح و ترقی، محرم الحرام ۱۳۳۸ ق.
- اعلامیه کمیته محلی فرقه دموکرات کاشان، شماره ۷۵، ۶ ثور ۱۲۹۹ ش.
- افشار، ایرج: «واقعه نایب حسین کاشی»، در سواد و بیاض، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- ===== «نایب حسین کاشی»، مجله جهان نو، شماره‌های نیمه اول اردیبهشت ۱۳۲۷ ش تا نیمه دوم خرداد ۱۳۲۷ ش.
- اقصی، رضا (ویراستار): دائرة المعارف فارسی، جلد ۲، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- الگار، حامد: نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- امیر جنگ یار امیر: مصاحبه، به میانجی روح الله رفعتی، تهران، آذر ۱۳۳۹ ش.



مشهد، دی ۱۳۲۰ ش.

بهار، محمد تقی ملک الشعراء: ادبیات عامیانه در عصر مشروطه (استنسیل)، تهران،

آذر ۱۳۲۲ ش.

تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ۲ جلد، ۱۳۵۷

۱۳۶۳ ش.

دیوان اشعار شادروان محمد تقی بهار (ملک الشعراء)

جلد ۱، ۱۳۴۴ ش.

بهرامی، عبدالله: خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول

کودتا، تهران، [بی تاریخ].

بیانیه رئیس الوزراء، ۱۳ ذی الحجه ۱۳۳۷ ق.

بیانیه رئیس الوزراء، ۳۰ ذی القعدة ۱۳۳۷ ق.

بیتاب، حیدر و کمال جاوید: نفوذ سید جمال الدین در افغانستان و ایران (پایانه

نامه دانشگاهی)، کابل، ۱۳۲۸ ش.

بیدهندی، صادق و محمود بیدهندی: مصاحبه، به میانجی رضا شجاعی، کاشان،

تابستان ۱۳۱۳ ش.

پرتو بیضائی، حسین: تاریخ ورزش باستانی (زورخانه)، تهران، ۱۳۳۷ ش.

ثریا، شماره‌های سال‌های ۱۷-۱۳۱۶ ق.

جلال زاده، سید احمد: مصاحبه، به میانجی میرزاده اعتمادی، کاشان، شهریور

۱۳۶۵ ش.

حبل‌المتین، شماره‌های سال ۱۳۲۶ ق.

حجازی، حسین (جهان‌نو)، در مقدمه «نایب حسین کاشی» نوشته ایرج افشار،

مجله جهان‌نو، شماره‌های نیمه اول و نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۲۷ ش.

حلاج، حسن: تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرون معاصر، تهران، [بی تاریخ].

خرازی، اسدالله: پاسخ به پرسش‌نامه، به میانجی سهراب سپهری، کاشان،

مهر ۱۳۵۵ ش.

خسروی، نقال سروناز: مصاحبه، به میانجی محمدرضا خسروی، کاشان، شهریور

۱۳۵۵ ش.

خلیلی شاه زندی، روح الله: مصاحبه به میانجی عبداللهد صدر شهیدی، تهران، ۱۴

مهر ۱۳۶۰ ش.

خندان، درویش حسن: مصاحبه، به میانجی دکتر جواد یوسفیان، پرزوک، کاشان،

مرداد ۱۳۵۳ ش.

خواججه نوری، ابراهیم: بازیگران عصر طلایی: سیدحسن مدرس، تهران، ۱۳۵۸ ش.

خونساری رحیم: پهلوی نامه، تهران، ۱۳۱۷ ش.

دادخواه [امیر مهدی آریان پور]: لایحه دفاعیه، تهران، ربیع الثانی ۱۳۴۱ ق.

دانشور علوی (مجاهد السلطان)، دکتر نورالله: تاریخ مشروطه ایران و جنبش

وطن پرستان اصفهان و بختیاری، تهران، ۱۳۳۵ ش.

دبیر نظام، محمد: نامه، راپورت سوانح کاشان به حضور آقای مهدی خان، تهران،

از اصفهان، ۱۸ محرم ۱۳۴۱ ق.

دوسیه نایب حسین و ماشاءالله خان کاشی و اتباع، اداره نظمیه، تهران.

دولت آبادی، سید علی محمد: خاطرات سید علی محمد دولت آبادی، تهران،

۱۳۶۲ ش.

دولت آبادی، یحیی: تاریخ معاصر یا حیات یحیی، ۴ جلد، تهران، ۱۳۶۱ ش.

رئیس زاده، نادعلی: مصاحبه، به میانجی میرزاده اعتمادی، نیاسر، کاشان، ۴

فروردین ۱۳۶۰ ش.

رایت، دنیس: انگلیسیان در ایران، ترجمه غلام حسین صدری افشار، تهران،

۱۳۵۷ ش.

رایین، اسماعیل: مصاحبه، به میانجی اصغر محبوب، لندن، ۱۰ مرداد ۱۳۵۷ ش.

رستگاریغمائی، احمد: «خاطره‌ای از باغی شدن نایب حسین کاشی و پسرانش»،

مجله وحید، شماره ۴، تیر ۱۳۵۷ ش.

رشدیه، سرتیپ شمس الدین: «قرارداد وثوق الدوله و حوادث مربوط به آن»  
در خاطرات سیاسی و تاریخی، به اهتمام سیف الله وحیدنیا، تهران، ۱۳۶۲ ش.

رضازاده شفق، دکتر صادق: روح طغیان در ایران، سخنرانی در دانشکده حقوق  
دانشگاه تهران، تهران، بهمن ۱۳۲۳ ش.

رعد، شماره‌های سال‌های ۹-۱۳۳۲ ق.

زاوش، ح. م. : نقش فراماسون‌ها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی ایران،

۲. بخش، تهران، ۱۳۶۱ ش.

ساعت‌ساز، علی اکبر: مصاحبه، به میانجی امیرمهدی آریان‌پور، تهران، ۵

فروردین ۱۳۰۵ ش.

سایکس، ژنرال سرپرستی: تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی

گیلانی، جلد ۲، تهران، ۱۳۶۳ ش.

سایکس، کریستوفر: فعالیت‌های جاسوسی واسموس یالارنس آلمانی در ایران،

ترجمه حسین سعادت نوری، [بی‌جا و بی‌تاریخ]

سپهر، فتح‌الملی امیر حضور: نامه، به عبدالحسین ملک‌المورخین سپهر، تهران، از

کاشان، ۱۵ محرم ۱۳۴۰ ق.

سپهر، احمد علی مورخ الدوله: ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ م، تهران،

۱۳۵۶ ش.

سپهر، کلتوپاترا شرافت السلطنه: مصاحبه، به میانجی عبدالله صدر شهیدی،

تهران، اردیبهشت ۱۳۳۸ ش.

[سپهر]، عبدالحسین ملک‌المورخین: سیرت جمال‌الدین، مصلح‌دنیوا و دین، کاشان،

۱۳۲۵ ق.

وقایع یومیه (دست‌نوشته)، ۳۷ جلد،

۵۲-۱۳۲۱ ق، نزد محب‌علی دبیر سپهری، تهران.

- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک: ناسخ‌التواریخ: سلاطین قاجار، به تصحیح محمدباقر بهبودی، جزو سوم و چهارم، تهران، ۱۳۵۳ ش.
- سپهری، فخر ایران: مصاحبه، به میانجی غلام‌علی لاجوردیان، تهران، خرداد ۱۳۵۶ ش.
- ستادارتش: فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد ۳، تهران، ۱۳۲۹ ش.
- ستاره ایران: شماره‌های سال‌های ۵-۱۳۳۴ ق.
- سرخوش، حسین: مصاحبه، به میانجی محمدرضا خسروی، تهران، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ ش.
- سلطانی، محمود عین‌الوزاره: مصاحبه، به میانجی فخر ایران سپهری، تهران، تیر ۱۳۱۰ ش.
- سیاح، محمدعلی: خاطرات حاج سیاح یادوره خوف و وحشت، به تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- سیفی فمی تفرشی، مرتضی: نظم و نظمیّه در دوره قاجاریه، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- شاردن، ژان: سیاحت‌نامه شاردن، ۱۰ جلد، ترجمه محمد عباسی، تهران، ۴۵-۱۳۳۵ ش.
- شجاعی، مرتضی: «نایب‌حسین کاشی و ماشاءالله‌خان سردار»، مجله تهران‌شهر، شماره‌های ۱۱ آبان ۱۳۲۹- اول فروردین ۱۳۳۰ ش.
- شریف، علی: راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان کاشان، کاشان، [بی‌تاریخ].
- شریف کاشانی، شیخ محمد مهدی: واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام‌مافی) و سیروس سعدوندیان، ۳ جلد، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- شمیم همدانی، علی‌اصغر: ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- شوستر، مورگان: اختناق ایران: ترجمه سید ابوالحسن موسوی شوشتری،

- با تصحیح فرامرز برزگر و اسماعیل رائین، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- شهاب ثاقب، شماره‌های سال ۱۳۳۳ ق.
- شیبانی، عبدالحسین وحیدالملک: یادداشت‌ها (دست‌نوشته)، ۷-۱۳۳۵ ق، نزد دارا شیبانی، تهران.
- شیبانی، میر معصوم: مصاحبه، به میانجی رضا شجاعی، تهران: پاییز ۱۳۵۴ ش.
- شیفته، نصرالله: سه‌مرد عجیب: لورنس، سمیتقو، سیدفرهاد، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- صالح، الهیار: مصاحبه، به میانجی محمد رضا خسروی، تهران، ۱۲ مهر ۱۳۵۹ ش.
- صدر، ابوالحسن: مصاحبه، به میانجی دکتر امیرحسین آریان‌پور، تهران، بهمن ۱۳۳۸ ش.
- صفائی، ابراهیم: رهبران مشروطه، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- صفدری، دکتر [علی محمد]: تراژدهای عامیانه کاشان (به فارسی و فرانسه) (استنسیل)، تهران ۱۳۲۶ ش.
- طبری، ا. : ایران در دوران رضاخان، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- عابدی، باقر: نامه، به امیرمهدی آریان‌پور، تهران، از کاشان، ۱۰ محرم ۱۳۴۲ ق.
- عباس‌قلی‌زاده قهرودی، اکبر: مصاحبه، به میانجی رضا شجاعی، کاشان، مرداد ۱۳۶۳ ش.
- عجمی، علی‌اکبر: مصاحبه، به میانجی فخر ایران سپهری، تهران، شهریور ۱۳۰۹ ش.
- عجمی، گوهر آغاییگم: مصاحبه، به میانجی فخر ایران سپهری، مشهد، آبان ۱۳۲۰ ش.
- عصر جدید، شماره‌های سال‌های ۷-۱۳۳۳ ق.
- غفار، حسن: تاریخچه و سنن تاریخی کاشان (پایان‌نامه دانشگاهی)، تهران، ۱۳۳۴ ش.

- فائق، دکتر محمدعلی: «یادبود شصتمین سال شهادت میرزا کوچک، رهبر نهضت جنگل»، نشریه گیلان ما، ۱۸ آذر ۱۳۵۹ ش.
- فخرائی، ابراهیم: سردار جنگل، میرزا کوچک خان، تهران، ۱۳۴۳ ش.
- ===== : مصاحبه، به میانجی محمدرضا خسروی، تهران، ۱۱ آذر ۱۳۵۹ ش.
- فرخ، سیدمهدی معتصم السلطنه: خاطرات سیاسی فرخ، ۲ جلد، به اهتمام پرویز لوشانی، تهران، ۱۳۴۷ ش.
- فرزان، سید محمد: مصاحبه، به میانجی غلامعلی لاجوردیان، تهران، آبان ۱۳۴۱ ش.
- فلاح، سید ابراهیم: خاطرات ماشاءالله خان سردار جنگل، (دستنوشته)، ۱۳۳۰-۱۳۳۲ ق، نزد دکتر جهانگیر آریان پور، سان دیه گو، ایالات متحده آمریکا.
- فلاندن، اوژن: سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نورصادقی، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه عباس اول، جلد دوم، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- فن نیدرمایر، اسکار: زیر آفتاب سوزان ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- فولادوند، سرهنگ [ابراهیم]: «داستان خود سری نایب حسین کاشی و فرزندش، ماشاءالله خان و مصادمات ژاندارمری با آنان»، مهنامه ژاندارمری، شماره های ۳۰ دی ۱۳۴۶ تا ۳۰ مرداد ۱۳۴۷ ش.
- قوانلو، جهانگیر: مصاحبه، به میانجی دکتر امیرحسین آریان پور، تهران، ۷ آبان ۱۳۶۳ ش.
- کمالزاده، ابوالقاسم: دیده‌ها و شنیده‌ها: خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کمالزاده، به کوشش مرتضی کامران، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- کرزن، جرج ن.: ایران و قضیه ایران، ۲ جلد، ترجمه غ. وحیدمازندرانی،

تهران، ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ ش.

کسروی، احمد: تاریخ مشروطه ایران، تهران، ۱۳۴۶ ش.

===== : تاریخ هیجده ساله آذربایجان ، ۲ جلد، تهران، ۱۳۴۰ ش.

کلانتر ضرابی، حمیده بانو : مصاحبه، به میانجی عبدالله صدر شهیدی،

تهران، تیر ۱۳۲۳ ش.

کلانتر ضرابی، عبدالرحیم : تاریخ کاشان، به کوشش ایرج افشار، تهران،

۱۳۵۶ ش.

کوکب ایران، شماره‌های سال‌های ۶-۱۳۳۵ ق.

لسان، دکتر حسین : مصاحبه، به میانجی دکتر امیرحسین آریان‌پور، تهران،

۱۱ مهر ۱۳۵۸ ش.

لورین، سرپرسی : شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمدرفیع‌ی مهر -

آبادی، تهران، ۱۳۶۳ ش.

لوی، حبیب: تاریخ یهود ایران، تهران، ۱۳۳۹ ش.

مافی، حسین قلی نظام السلطنه: خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی،

۲ جلد، به کوشش معصومه نظام مافی و دیگران، تهران، ۱۳۶۱ ش.

مجلس، شماره‌های سال‌های ۹-۱۳۲۷ ق.

مجلس شورای ملی: مذاکرات دوره چهارم (از جلسه ۱۲۷ مورخ ۲۳ ذی‌الحجه

۱۳۴۰ تا جلسه ۲۹۴ مورخ ۷ ذی‌القعدة ۱۳۴۱ ق)، تهران، ۱۳۳۳ ش.

===== : مذاکرات دوره چهارم، (از جلسه ۱ مورخ ۱۵ شوال ۱۳۳۹

تا جلسه ۶۸ مورخ ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ ق)، تهران، ۱۳۳۰ ش.

===== : مذاکرات دوره سوم تقنینیه، (از ۱۷ محرم ۱۳۳۳ تا

۲۵ ذی‌الحجه ۱۳۳۳ ق)، تهران، مرداد ۱۳۲۸ ش.

محبوب، اصغر: مصاحبه، به میانجی غلام‌علی لاجوردی، فرانکفورت، مهر ۱۳۵۷ ش.

محتشم‌نوری، عباس: وقایع صد سال قبل در ایران، تهران، ۱۳۲۸ ش.

- محمود، محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- محیط طباطبائی، سید محمد: نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- مدرسی، علی: مدرس شهید؛ نایقه ملی ایران، اصفهان، ۱۳۵۸ ش.
- مدنی، ملا عبدالرسول: یادداشت‌ها، (دست‌نوشته)، ۸-۱۳۳۷ ق، نزد حجة الاسلام والمسلمین رضا مدنی، کاشان.
- مرکز آمار ایران: گزارش خلاصه سرشماری عمومی کشور ایران، آبان ۱۳۳۵، تهران، ۱۳۳۵ ش.
- مساوات، سید محمد رضا: مصاحبه، به میانجی امیر مهدی آریان‌پور، تهران، شهریور ۱۳۳۹ ق.
- مستوفی، عبدالله: ابطال الباطل، اصفهان، ۱۳۱۱ ش.
- ==== شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، ۳ جلد، تهران، ۶-۱۳۲۴ ش.
- معروفی، حسین: مصاحبه، به میانجی محمد رضا خسروی، تهران، دی ۱۳۵۹ ش.
- مغیث السلطنه، یوسف: نامه‌های یوسف مغیث السلطنه، به کوشش معصومه نظام مافی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- مفیدی، پهلوان علی: مصاحبه، به میانجی محمد رضا خسروی، کاشان، ۳ اسفند ۱۳۵۸ ش.
- مقدسی، شمس الدین ابو عبدالله: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- مقدم، مهندس [محمد برنا]: «حیدر عمواوغلی»، نامه فرهنگ‌ما، فروردین ۱۳۳۰ ش.
- ==== «کوچک‌خان جنگلی»، نامه فرهنگ‌ما، اردیبهشت

۱۳۳۰ ش.

مقدم، مهندس [محمد برنا]: «نگاهی به یاغیان و یاغی‌گری در عصر مشروطه»  
نامه فرهنگ‌ما، خرداد ۱۳۳۰ ش.

مکی، حسین: تاریخ بیست‌ساله ایران و آغاز سلطنت دیکتاتور پهلوی، تهران،

۱۳۶۱ ش.

===== : زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، تهران، ۱۳۵۷ ش.

===== : مدرس قهرمان آزادی، تهران، ۱۳۵۸ ش.

منصور لشکر، یار حسن: تقریرات پهلوان حسین سالار اسلام، (دست‌نوشته)،  
۱۳۲۶ ق، در کتابخانه موزه فین، کاشان.

منصور لشکر یار حسن: یادداشت‌های منصور لشکر (دست‌نوشته)، ۲-۱۳۴۱ ق،  
در کتابخانه موزه فین، کاشان.

موسوی زاده، سیدمرتضی: سیدحسن مدرس، شهید بزرگ امت اسلام، تهران

۱۳۶۱ ش.

مهران، منوچهر: مصاحبه، به میانجی روح‌الله رفعتی، تهران، اردیبهشت

۱۳۲۳ ش.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد: تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش سعیدی

سیرجانی، تهران، ۹-۱۳۴۶ ش.

«نامه‌ای درباره نایب‌حسین کاشی» [به حسن تقی‌زاده]، مجله راهنمای کتاب،

خرداد - تیر ۱۳۵۷ ش، بین صفحات ۳۴۹ - ۳۴۸.

«نامه‌ها و تلگرافات در باره نایب‌حسین کاشی و ماشاءالله‌خان»، مجله وحید،

شماره‌های نیمه اول مرداد تا نیمه دوم آبان ۱۳۵۷ ش.

نخجوان، سرلشکر محمد: تاریخ نظامی جنگ بین‌المللی ۱۹۱۸-۱۹۱۴، شیراز،

۱۳۱۷ ش.

نراقی، حسن: تاریخ اجتماعی کاشان، تهران ۱۳۳۵ ش. (چاپ دوم، تهران،

۱۳۶۵ ش.)

===== : کاشان در جنبش مشروطیت، تهران، ۱۳۴۵ ش (چاپ دوم، تهران،

۱۳۶۴ ش).

نراقی، زین العابدین: مصاحبه، به میانجی غلام‌علی لاجوردی، کامو، کاشان، مرداد ۱۳۵۲ ش.

نفیسی، سعید: «حکومت موقتی ایران»، سائنامه دنیا، تهران، ۱۳۴۴ ش.  
 =====  
 حیدر بیتاب و کمال جاوید، کابل، ۱۳۲۸ ش.

نواب التولیه یزدی [نام شخصی ذکر نشده است]، در کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، (از صفحه ۳۰۹ تا صفحه ۳۶۷)، نوشته حسن اعظام قدسی، تهران، ۱۳۴۲ ش.

نوابی، بهلوان مهدی: مصاحبه، به میانجی عبدالله صدر شهیدی، تهران، خرداد ۱۳۵۴ ش.

نوبهار، شماره‌های سال ۱۳۳۳ ق.

نهبانندی، عبدالباقی: مآثر رحیمیه، کلکته، ۱۹۲۴ م.

نیک‌پی، عزالله اعزاز: تقدیر یا تقدیر، تهران، ۱۳۴۷ ش.

واتسون، رابرت گرانت: تاریخ قاجار، ترجمه عباس قاسمی آذری، تهران، ۱۳۴۰ ش.

والی‌زاده معجزی: سفرهای رضاشاه کبیر در لرستان، خرم‌آباد، ۱۳۵۶ ش.

وزارت امور خارجه انگلیس: کتاب آبی، ۷ جلد، ترجمه محمود نصیرالدوله

و سید ابوالقاسم مهندس و حسن اصفهانی و علی مدبرالملک و اسدالله شهاب‌الدوله

و دیگران، تهران، ۱۳۳۱-۳۲ ق.

همایون‌فر، م. عزت‌الله: «نایب‌حسین کاشی»، مجله تهران‌شهر مصور، شماره‌های

۱۲ اردی‌بهشت تا ۲ خرداد ۱۳۳۰ ش.

یغمائی، اسدالله منتخب‌السادات: حماسه فتح‌نامه نایبی، تهران، ۱۳۶۸ ش.



## ب. کتابنامہ غیر فارسی

- Bastani R. : *The Travels of Bastani*, Bombay, 1920.
- Bharier, J. : *Economic Development in Iran 1900-70*, Oxford, 1971.
- Gehrke, Ulrich : *Persien in der Deutscher Orient-Politik Während des Ersten Weltkrieges*, 2Bde, Stuttgart, 1961.
- Ghirshman, R. : *L'Iran- Des Origines a l'Islam*, Paris, 1951.
- H. M. Stationery Office : *Documents on British Policy 1919-1939*, Vol. III, London, 1950.
- Miroshnikov L. I. : *Iran in World War I*, Moscow, 1964.
- Von Mikusch, D. : *Wassmuss, der Deutsche Lawrence*, Leipzig, 1937.
- Public Records Office : *Fo 371*, London.
- Von Niedermayer Oskar Ritter : *Im Weltkrieg Vor Indiens Toren*, Hamburg, 1936.
- Unter der Glutsonne Irans*, Dachau, 1925.



فہرست اعلام



۱. کسان و گروه‌ها

آریان پور، فرح دخت توران ۲۴۱  
 آریان پور، ماشاء الله ۴۲۰  
 آسیابان، رضا ۳۶۹  
 آشتیانی، حسن ۱۲۲، ۱۳۱  
 آق اولی، کلنل فضل الله ۳۹۴  
 آقا بالاخان سردار ← سردار افخم، آقا بالا  
 آقامیر کاشی، پهلووان ۹۵  
 آقانجفی ← مسجد شاهی، محمد نفی  
 آقاپف، احمد ۱۲۰  
 آل بویه، دودمان ۴۴۹  
 آل داود، سید علاءالدین ۲۵  
 آل داود، خانواده ۳۲  
 آلویبی، علی ۳۶۹، ۴۲۰  
 آموزگار، حبیب الله ۴۸۷

الف

ابرار، منوچهر ۳۲

ت

آتیس ۵۹  
 آخوندزاده، فتح علی ۱۱۵  
 آدمیت، دکتر فریدون ۱۲۳  
 آدوئیس ۵۹  
 آذری، سید علی ۲۸۲  
 آریایی ۸۱  
 آریان پور، امیر احمد ۳۰۲، ۳۱۸  
 آریان پور، دکتر امیر حسین ۴۱۵  
 آریان پور، دکتر امیر عباس ۱۵۹، ۲۵۰  
 ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۴۱۲  
 آریان پور، امیر مهدی ۲۰، ۲۱، ۲۷، ۲۸  
 ۲۹، ۱۰۲، ۱۵۹، ۱ - ۲۴۰، ۲۵۰  
 ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۱۳  
 ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۶۱، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۳  
 ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷  
 آریان پور، خاندان ۴۱۴

اصانلو، جعفر رشید السلطان ۱۳۹، ۱۶۱،	ابن راوندی ۶۱
۷-۱۶۶، ۱۶۹، ۲۶۱، ۴۴۰، ۴۴۴	ابوالفتح زاده، سرتیب اسدالله ۲۱۲، ۲۱۸،
اعتصام السلطان ۲۴۴	۲۳۸، ۲۶۱
اعتلاء الملك ۳۱۹	ابوسعید ابی الخیر ۳۵۰
اعتضاد السلطنه ۲۹۰	ابولولو فیروز ۶۰
اعرابی پاشا ۱۱۸	ابومسلم خراسانی ۴۷، ۴۵۲
اعظام قدسی، حسن ۲۲، ۲۹، ۴۲، ۲۲۱،	اهوموسی اشعری ۶۸
۲۲۹، ۲۸۳، ۷-۲۸۶، ۳۸۲، ۳۸۵،	ایبازنی، سید شجاع ۳۱۹
۳۹۰، ۳۸۸	اتابک امین السلطان، علی اصغر ۱۰۸، ۱۰۹،
اعلم، پروفیسور جمشید ۲۱۵	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸، ۴۵۸
افشار، ایرج ۲۰، ۲۱	احرار، احمد ۱۹
افشار، دودمان ۳۹	احمد رضا ۱۲۰
افشار، نادر ۱۴، ۱۳، ۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۸۴،	ارانی، دکتر تقی ۴۰۶
۸۵، ۸۶، ۳۵۷، ۴۲۹	اردلان، امان الله عزالممالک ۱۹
افضل الدین کاشانی ۶۱	اسپارناکوس ۴۵۰
افغان، اشرف ۶۳	استاد پنجه علی بنا ۱۳۶
افغان، قوم ۶۲، ۶۸، ۷۳	استاد غلام رضا یخندان ساز ۱۳۶
اقبال، محمد ۱۲۰	اسدآبادی، سید جمال الدین ۴۸، ۵۴، ۱۰۱،
اکبرشاه، یارا کبر ← شاه لشکر، یارا کبر	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۲۰-۱۱۷، ۳-۱۲۱،
الموتیان ۲۷۷	۱۲۹، ۲-۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
الناصر الدین الله ۴۷	۱۳۹، ۱۴۱، ۲۲۱، ۲۳۰، ۳۹۸، ۴۵۳،
امام خمینی، روح الله ۴۰۷، ۴۶۱	۴۶۰
امیراجلال، اردشیر ۳۸۵	اسدالله بیگ، پهلوان ۱۰۱، ۱۴۴، ۱۴۷،
امیراحمد ← آریان پور، امیراحمد	۱۵۹
امیراحمدی، امیر لشکر احمد ۴۱۵، ۴۱۹	اسفندیاری، حسن محتشم السلطنه ۳۱۸، ۳۹۳
امیراعظم، نصرت الله ۱۶۲، ۷-۱۶۶	اسکندری، سلیمان ۱۲۷، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۲۵،
امیر جنگ، یارامیر ← امیر لشکر، یارامیر	۴۰۹
امیر سپاهی، ماژور فضل الله ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۳۳،	اسماعیل کاشی ۹۰
	اسمیت، کنل اوان ۷۳

با بامرشد ← سالار اسلام، پهلوان محمد حسین  
 بابک خرم دین ۴۷  
 بار اتوف، ژنرال ۱-۱۹۰، ۴-۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶  
 بار کزایی، ایل ۳۸  
 باصری، رمضان ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۲  
 باقر خان سالار ملی ← سالار ملی، باقر  
 بامداد، محمد علی ۳۹۳  
 بانو، تیره ۸۳، ۸۴  
 بخارایی، محمد ۴۲۰، ۴۳۹  
 بختیاری، ابراهیم ضرغام السلطنہ ۲۱۶  
 بختیاری، احمد ۸۴  
 بختیاری، اسفندیار ۱۷۸  
 بختیاری، اسفندیار سردار اسعد اول ۴-۱۳۲  
 بختیاری، امام قلی ایلیخان ۱۳۳  
 بختیاری، ایل ۳۸، ۸۳، ۸۴، ۱۲-۱۱۱  
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۴-۱۳۳، ۱۳۵  
 ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵  
 ۶۰-۱۵۹، ۱۶۱، ۶-۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۲  
 ۱۷۵، ۸۰-۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰  
 ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۶  
 ۲۱۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۷۸  
 ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۶۷  
 ۴۰۴، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۵  
 ۴۵۸  
 بختیاری، چراغ علی سردار صوانت ۱۶۹  
 ۱۷۹، ۱۸۰-۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۶  
 ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۳۸  
 ۲۴۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۸  
 ۴۱۷، ۴۳۵، ۴۳۸

۳۳۷-۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴-۳۴۳  
 ۳۴۵، ۳۴۷-۸، ۳۴۸-۹، ۳۵۱، ۳۵۲  
 ۴-۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۹  
 ۳۷۲، ۳۷۴-۵، ۳۷۶-۷، ۳۷۸، ۳۸۲  
 ۳۸۵  
 امیر عباس ← آریان پور، امیر عباس  
 امیر علائی، سلطان عبداللہ مغیث الدولہ ۳۰۳  
 ۳۰۶، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۵۵، ۳۷۷، ۳۸۳  
 امیر کبیر، تقی ۵۴، ۶۸، ۷۳، ۷۷، ۹۴، ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 امیر لشکر، یار امیر ۱۰۳، ۳۳۳، ۳۴۴، ۳۴۶  
 ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۱  
 امیر مکرم لاریجانی ← لاریجانی، امیر مکرم  
 امیر مہدی ← آریان پور، امیر مہدی  
 امین، سلطان تورج ۳۰۳  
 امین الدولہ، علی ۴۸، ۱۱۵  
 امین لشکر، یار مہدی ۹۸، ۱۰۲  
 انتظام الملک، حسن ← عامری، حسن  
 انتظام الملک  
 اورتون، کلنل ۲۹۴  
 انیس الدولہ امامہ ای، فاطمہ سلطان ۱۰۸  
 ایلامی، قوم ۸۱  
 ایلیخانی، دودمان ۳۹  
 اینانلو، ایل ۳۸، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۴  
 اینانلو، محمد حسن ظفر نظام ۱۹۳، ۶-۱۹۵  
 ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۵-۲۰۴، ۲۶۰  
 ب  
 بابا ← سالار اسلام، پهلوان محمد حسین

بلوچ، قوم ۳۸	بختیاری، حاجی ایلخانی ← بختیاری،
بلومست نوف، کلنل ۲۰۶	امام قلی ایلخان
بمبیسٹ ← عمو اوغلی، حیدر	بختیاری، حسین قلی ایلخان ۳-۱۳۲
بنی آدم، خانواده ۳۲	بختیاری، خسرو سردار ظفر ۱۳۴، ۱۵۲،
بنی طرف، ایل ۳۸	۱۶۳
بنی کعب، ایل ۳۸	بختیاری، رجب علی چارلنگی ۸ - ۲۸۶،
بو انانی، محمد باقر ۱۲۰	۲۹۰، ۲۹۶
بوشهری؛ حاج معین ۳۱۸	بختیاری، سردار اشجع ۱۵۲
بهادرخان شهبندر ۲۲۰	بختیاری، سردار غارت ← بختیاری، چراغ
بهادر نظام ۳۰۷، ۳۲۳	علی سردار صوت
بهار، محمد تقی ملک الشعراء ۱۹، ۱۹۸، ۲۶۱،	بختیاری، سردار معتضد ۱۵۲
۲۷۹، ۳۸۶، ۸ - ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰،	بختیاری، فتح الله ضیفم السلطنه ۱۶۹
۴۰۲	بختیاری، علی قلی سردار اسعد دوم ۴-۱۳۲،
به بهانی، سید عبدالله ۲۴، ۲۹، ۱۲۵، ۱۲۶،	۱۵۱، ۱۵۹
۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۶۱،	بختیاری، علی مراد چارلنگی ۸۴
۱۶۷، ۱۶۲	بختیاری، کیومرث استنکی ۲۹۲
بهرامی، عبدالله ۲۳	بختیاری، لطف علی امیرمفخم ۱۵۲، ۳۹۳
بهمنیار کرمانی، خانواده ۳۲	بختیاری، نجف قلی صمصام السلطنه ۱۳۴،
بیناب، حیدر ۱۹	۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۵۶، ۲۵۷،
بیدهندی، صادق ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۷۴	۲۷۵، ۲۸۵، ۳۹۳
بیدهندی، محمود ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۷۲	بختیاری، نصیر سردار جنگ ۲۹۱
بیران وند، ایل ۱۳، ۱۴، ۳۸، ۸۲، ۸۳،	بختیاری، هژبر السلطنه ۶۰-۱۵۹
۸۴، ۸۸-۹، ۹۴، ۱۱۰، ۱۳۳، ۱۳۲،	برادر ← سردار جنگ، یارم اشاء الله
۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۱،	برادرم اشاء الله ← سردار جنگ، یارم اشاء الله
۳-۲۶۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۸،	برزی، غلام ۳۰۶، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۷۰،
۳۱۹، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۸۴، ۳۹۲، ۳۹۳،	برنامقدم، مهندس محمد ۲۱
۴۱۴، ۴۱۵	بروجردی، حاجی محمد ۱۷۹
بیران وندی کاشان، طایفه در صفحات بیان	بزرگ امید، ابوالحسن ۳۹۵
بیضائی، علی محمد ادیب ۲۶۸	بقائی، باقر ۲۰، ۲۷۷

پهلوی، دودمان ۱۸، ۳۹، ۳۹، ۲۳۳، ۲۰۷،  
 ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۵۰  
 پهلوی، رضا ۱۸، ۴۹، ۲-۱۷۱-۲۶۳، ۲۸۱،  
 ۳۸۷، ۳۸۹، ۷-۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۱،  
 ۱۵-۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۳۸، ۴۳۹،  
 پهلوی، فاطمه ۴۱۳  
 پهلوی، محمد رضا ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۴۹، ۳۰۲،  
 ۴۰۷، ۱۶-۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۹، ۴۵۱،  
 پهلوی، محمود رضا ۴۱۳  
 پیل بند، پهلوان محمد ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱،  
 ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۹

## ت

تاج ۹۶  
 تاج دخت ۱۰۲  
 تبریزی، جواد ۱۲۱  
 تبریزی، خانواده ۲۷۲  
 تبریزی، کلنل کاظم ۲۹۲  
 تدین، سید محمد ۸-۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۰  
 ترک، قوم ۳۸، ۵۸  
 ترکمان، قوم ۳۸، ۶۲، ۶۸، ۱۶۶  
 ترکمن، قوم ← ترکمان، قوم  
 تفضلی، خانواده ۳۲، ۲۷۲  
 تقی زاده، حسن ۱۴۰، ۱۷۶  
 تمری، سید عبدالرحیم ← کاشانی، سید  
 عبدالرحیم  
 تورزنی، ابراهیم خلیل ۲۴۳، ۲۹۲، ۳۱۵،  
 ۳۴۱، ۳۴۷  
 تیمور تاش، عبدالحسین سردار معظم ۲۴

بنا، دکتر علی اکبر ۲۱۵

## پ

پاپازیان، موسیو ۲۷۰، ۴۰۸  
 پاپی، ایل ۸۲  
 پارت، دودمان ۳۹  
 پانچوویلا ۲۵۰  
 پوژن، دکتر ۱۷۵  
 پویان، امیر پرویز ۴۰۷  
 پهلوان آقامیر کاشی ← آقامیر کاشی، پهلوان  
 پهلوان اسدالله بیگک ← اسدالله بیگک، پهلوان  
 پهلوان پنبه ← نراقی، حسن |  
 پهلوان حسین سالار اسلام ← سالار اسلام،  
 پهلوان حسین  
 پهلوان رضاعصار ← عصار، پهلوان رضا  
 پهلوان سید حسین فلاح ← فلاح، پهلوان  
 سید حسین  
 پهلوان شیراوژن ← شیراوژن، پهلوان  
 پهلوان قاسم عصار ← عصار، پهلوان قاسم  
 پهلوان محمد ابراهیم ← محمد ابراهیم، پهلوان  
 پهلوان محمد پیل بند ← پیل بند، پهلوان محمد  
 پهلوان محمد حسین سالار اسلام ← سالار  
 اسلام، پهلوان محمد حسین  
 پهلوان محمد علی ← محمد علی، پهلوان  
 پهلوان محمد هاشم ← محمد هاشم، پهلوان  
 پهلوان هاشم ← هاشم، پهلوان  
 پهلوی، احمد رضا ۴۱۳  
 پهلوی، حمید رضا ۴۱۳

حاج آقامحسن اراکی ۱۱-۲۱۰	۲۹۳، ۳۹۲، ۴۰۹
حاج آقا نورالله ← ثقة الاسلام، نورالله	تیموری، دودمان ۳۹
حاج علی اکبر پلوپز ۱۳۶	
حاجی آبادی قمی، حسن ۴۱۹	ث
حاجی آبادی قمی، منصور ۳۸۴، ۴۱۹	ثقة الاسلام، نورالله ۱۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶،
حاجی سالار شجاع ۲۰۳، ۲۰۴	۱۳۶، ۱۵۲، ۱۹۳، ۶ - ۱۹۵، ۴۶۰،
حاجی میرزا آقاسی ۹۳	۲۶۱
حافظ لشکر، یار مصطفی ۹۸، ۱۰۲	ج
حامد الملک ۱۵۵، ۴۳۶	جاوید، کمال ۱۹
حجازی، حسین ۲۰	جنگلی، کوچک خان ← کوچک خان جنگلی
حسام لشکر، عبدالکریم ۱۰۹	جزئی، بیژن ۴۰۷
حسن وند، ایل ۸۲	جوزانی، رضا ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۷-۱۹۶،
حسین بن علی (ع) ۴۵، ۹۶، ۲۶۸، ۴۵۳	۲۰۱، ۲۰۶، ۲۵۶، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹،
حسین زاده، محمد ۱۳۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۸	۲۹۶، ۴۰۳، ۴۴۵-۶
۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۹	چ
حسین علی ایلیخان ۹۴	چاپشلو، باباخان ۸۴
حسین قلبی میرزا ۹۱-۸۷، ۳۵۶، ۴۳۸	چاوشلو، باباخان ← چاپشلو، باباخان
حسن صباح ۲۵۰	چرمینی، جعفر قلبی ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۷،
حشمت الاطباء، دکتر ابراهیم ۲۹۳، ۲۹۹	۲۰۱، ۲۰۶، ۲۵۶، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۶،
۳۰۰	۴۰۳
حکیم ← اسدآبادی، سید جمال الدین	چیلاندر، ماژور ۱۸۰
حلاج، حسن ۳۸۸	ح
حلقه نایبی ← نایبیان	حائری زاده، ابوالحسن ۴۱۲
خ	حائری شیرازی، محمد تقی ۲۱۶
خالوقربان ۲۸۱	
خانار میرزا احتشام الدوله، محمد علی ۹۴	

دواتگر، کریم ۲۳۸  
 دوام دیوان، قہرمان ۱۴۷، ۱۵۹  
 دوستدار، احسان اللہ ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۱۲،  
 ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۶۱، ۲۶۳،  
 ۲۷۵، ۷-۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۵۸  
 دوکت، جفری ۶۵  
 دوات آبادی، یحییٰ ۲۲۰، ۲۶۴  
 دولتشاہی، عصمت الملوك ۲۶۵، ۴۱۳  
 دون کیشوت وطنی ← اعظام قدسی، حسن  
 دہخدا، علی اکبر ۳۸۷  
 دہکردی، کرم ۱۷۸  
 دیکسون، ژنرال ۳۹۴

ر

رئیس، ماشاء اللہ ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۱  
 رئیس الخائنین ← وثوق الدولہ، حسن  
 رابین ہود ۴۵۲  
 ربی بنیامین دوم ۷۲  
 رحیم بیگ ۱۴۷، ۱۵۹  
 رزم آرا، حاجی علی ۴۱۹  
 رشتی، کریم ۲۴، ۲۲۹  
 رشادیہ، سرتیب شمس الدین ۳۹۴  
 رشید السلطان اصانلو ← اصانلو، جعفر  
 رشید السلطان  
 رشید السلطان خواری ← اصانلو، جعفر  
 رشید السلطان  
 رشید السلطان سیوری ← سیوری، محمد

خاوری، سید احمد فخر الواعظین ۲۶۸  
 خراط، محمد علی ۲۶۰  
 خزعل سردار اقدس ۲۳۶، ۴۰۴، ۴۰۵  
 ۴۲۸، ۴۲۹  
 خلیج، ایل ۲۰۱  
 خلعت بری، خانوادہ ۴۱۳  
 خلیل پاشا ۲۲۲  
 خیا بانی، محمد ۱۷۵، ۲۶۰، ۳۹۲، ۴۲۸  
 خیرخواہ، حسین ۴۱۴، ۴۱۶

د

دادخواہ ← آریان پور، امیرمہدی  
 داری، ویلیام ۱۲۳  
 دالاندار، مرشد حسن ۳۱۲، ۳۲۲  
 دانشور علوی، دکتر نور اللہ ۱۹  
 داوید یا نتس، پیرم ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۵۵  
 دبیر الملک ۳۱۳  
 دبیر سپہری، محب علی ۲۰، ۲۷۷، ۴۱۵  
 دبیر نظام، محمد ۳۰۶  
 درویش، خانوادہ ۴۱۳  
 درویش، سعد اللہ ۲۶۳  
 درویش حسین ← سالار اسلام، پھلسوان  
 محمد حسین  
 دشتی، علی ۸-۳۸۷  
 دمولیہ، ژرژ ۲۶  
 دنبلی، خاندان ← ضرابی، خاندان

سالار اسلام، بهلوان محمد حسین در بیشتر

صفحات

سالار مظفر، علی مردان ۲۱۳، ۲۴۰، ۲۴۱،

سالار ملی، باقر ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۹۰،

۲۱۲، ۲۶۸، ۳۷۵، ۴۴۰، ۴۵۸، ۴۶۰

سایکس، سرپرستی ۲۶۱، ۳۸۸، ۴۰۰

سایکس، کریستوفر ۲۰

سپهدار اعظم تنکا بنی، محمد ولی — سپهدار

تنگا بنی، محمد ولی

سپهدار تنکا بنی ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۸،

۱۵۳، ۶ — ۱۵۲، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۵،

۲۴۶، ۴۴۰، ۴۵۸

سپهر، احمد علی مورخ الدوازه ۱۹

سپهر، ابوالقاسم پخته خان ۱۰۷

سپهر، خاندان ۳۲، ۷۳، ۶ — ۷۵، ۹۰، ۹۲،

۹۳، ۱۰۷، ۱۲۹، ۳۷۸، ۴۲۳، ۴۶۰

سپهر، عبدالحسین ملك المورخین ۱۹، ۲۶،

۱۲۹، ۱۳۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷،

۳۲۹، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۹،

۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵

سپهر، محمد تقی لسان الملك ۶۱، ۱ — ۹۰،

۱۰۱، ۱۰۷

سپهر، محمد علی ۷۳، ۹۰

سپهر، ملا علی — سپهر، محمد علی

سپهری، فخر ایران ۲۷، ۲۹، ۲۲، ۳۲۹

سپهسالار اعظم، حسین مشیرالدوله ۱۱۵، ۴۸

ستارخان سردار ملی — سردار ملی، ستار

رشید السلطان

رضا خان شصت تیر — رضا بهلوی

رضوی، خانواده ۲۷۳

رضوی، سهد جلال الدین ۲۷۴

رضوی، علی ۳۲

رکن الدوله ۲۴۰، ۳۱۱

رکن السلطنه، محمد رضا ۱۱۱، ۴۳۸

رمضان شاه ۴۷

روحی، شیخ احمد ۱۲۰

روزبه، خسرو ۴۰۷

رهنما، زین العابدین ۳۸۷

ریگی، ایل ۳۸

ز

زاکاروف، کانل ۲۷۶

زعیم، حسن ۲۸۵

زغلول، سهد ۱۲۰

زند، دودمان ۳۹، ۴۹

زینی، تهره ۸۳

س

سادات منزوی، خاندان ۶۶

ساسانی، انوشیروان ۳۶۹

ساسانی، دودمان ۳۹، ۸۳، ۳۸۹

سامانی، دودمان ۳۹

سالار، محمد حسین ۴۷

سوادکوهی، رضا ← پهلوی، رضا  
 پیوری، محمد رشید السلطان ۲۹۲، ۱۶-۳۱۵،  
 ۳۳۳-۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲،  
 ۳۴۴-۵، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۷۴  
 سیاح، سلطان کاظم ۳۰۳  
 سیاوش ۵۹  
 سیاهکوهی، علی ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۶  
 سید احمد ۱۲۰  
 سید ببر ۷۷  
 سیف الله میرزا ۹۱  
 سیف لشکر، یار محمد ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۵۲،  
 ۳۶۸  
 سیمکو ← سمیتقو  
 سهام السلطنه، حسین ← عسامری، حسین  
 سهام السلطنه  
 سهام السلطنه، مصطفی قلبی ← عامری،  
 مصطفی قلبی سهام السلطنه  
 ش  
 شاردن، ژان ۶۱  
 شاهرخ، گیبخسرو ۲۱۰  
 شاه سون، ایل ۳۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۴۴۵  
 شاه لشکر، یار اکبر ۱۰۲، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۹۸  
 شاه میرزا ۷۷، ۹۹  
 شجاع لشکر، یار علی ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۹،  
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۷۲، ۳۳۶، ۴۵۳

سرخوش، حسین ۳۶۹  
 سردار ← سردار جنگ، یار شاه الله  
 سردار افخم، آقا بالا ۱۴۳  
 سردار افخمی، حسین لله ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۸  
 سردار جنگ، یار شاه الله در بیشتر صفحات  
 سردار سپه ← رضا پهلوی  
 سردار ظفر گونا بادی، محمد علی ۲۶، ۱۶۷،  
 ۱۷۸  
 سردار عشایر، شیخ علی ۲۲۰  
 سردار محیی رشتی، عبدالحسین ۲۲، ۲۰۰،  
 ۲۰۶، ۲۰۷  
 سردار ملی، ستار ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷،  
 ۱۳۸، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۹۸، ۳۷۵،  
 ۴۲۰، ۴۵۸، ۴۶۰  
 سردار منصور، فتح الله سپه دار اعظم ۲۰۳  
 سگک وند، ایل ۸۲  
 سلجوقی، دودمان ۳۹، ۲۷۷  
 سلجوقی، قوم ۶۲، ۶۸  
 سلطان الخائون ← وثوق الدوله، حسن  
 سلطان پور، سعید ۲۱۶  
 سلطان علی ۵۹  
 سلطان کویر ← سالار اسلام، پهلوان محمد حسین  
 سلمان فارسی ۲۵  
 سمیتقو ۲۲۸، ۲۲۵  
 سنجابی، ایل ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۰

شیراوژن، پهلوان ۹۵

ص

صادق خان، سلطان ۳۲۱  
 صارم الدوله، اکبر ۲۵۷، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵،  
 ۲۸۶، ۳۲۲، ۳۸۷، ۴۴۳  
 صالح، الهیار ۲۹، ۲۲۰، ۴۳۹  
 صالح، خانواده ۳۲، ۳۷۸  
 صالح، حسن مبصر الممالک ۳۷۸  
 صالحی سیرجانی، خانواده ۳۲  
 صبا، فتح علی ۶۱  
 صفاری، دودمان ۳۹  
 صفاری، یعقوب لیث ۴۷، ۹۸، ۴۵۲، ۴۵۶  
 صفدری، دکتر علی محمد ۲۰  
 صفوی، دودمان ۳۹، ۴۷، ۶۲، ۶۹، ۷۲، ۸۴  
 صفوی، سید فرهاد ۴۱۹، ۴۳۹  
 صفوی، عباس اول ۹-۶۸  
 صنیع الدوله، مرتضی قلی ۴۸  
 صوراسرافیل، جهانگیر ۱۲۶  
 صوراسرافیل، قاسم ۲۱۰  
 صولت ورزنه‌ای، علی ۳۱۶، ۳۳۳

ض

ضرابی، خاندان ۳۲، ۶۶، ۷۶، ۹۰، ۹۲، ۹۳،  
 ۹۸، ۳۷۸، ۴۴۳  
 ضرابی، سر لشکر عبدالرحیم ۳۲۸

شجاع نظام ۵-۳۷۴

شریعت مدار، سید نصرالله ۲۷۱  
 شریف، خانواده ۳۲، ۲۷۱، ۲۷۳  
 شریف، علی ۱۹  
 شریف، ملاحیب الله ۱۶۲، ۵-۱۶۳، ۱۷۸،  
 ۳۷۷، ۴۳۶، ۴۵۳  
 شعاع السلطنه، فتح الله ۹۲، ۹۳  
 شفقی، سید محمد باقر ۹۱  
 شقاقی، ایل ۲۸  
 شلومو بن اسحاق ۶۳  
 شمس آبادی، رضا ۴۲۰  
 شنگلی، محمد ۲۴۳  
 شوستر، مورگان ۱۷۲  
 شویمان، ماکس اوتو ۱۹۲  
 شیبانی، خاندان ۳۲، ۶۶  
 شیبانی، عبدالحسین وحید الملک ۱۹  
 شیبانی، عماد الملک ۱۶۸  
 شیبانی، ابوالنصر فتح الله ۶۱  
 شیبانی، نصرالله جلیل الملک ۲۸۵، ۲۰۹  
 شیخ الاسلام، ابوالقاسم ۶۳  
 شیخ الاسلام، خانواده ۳۸۱  
 شیخ الاسلام اسلامبول ۱۱۸  
 شیخ الاسلام ملایری ۲۶۱  
 شهخه ← سردار عشایر، شیخ علی  
 شیرکاشان ← سردار جنگک، یار ماشاء الله  
 شیرهاشم ← محمد هاشم، پهلوان  
 شیرازی، حسن ۱۲۱، ۱۳۱

عامری، حسین سهام السلطنه ۱۲-۱۱۱، ۱۴۹،

۴۳۵، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۶۰

عامری، خازواده ۳۲

عامری، مصطفی قلی سهام السلطنه ۱۰۱، ۱۱۱،

۱۳۱، ۱۱۸

عباسقلی زاده قهرودی، اکبر ۳۸۳

عباسی، دودمان ۴۷

عباسی، رضا ۶۱

عبدالقادرمغربی ۱۲۰

عبده، محمد ۱۲۰

عدل الملك، حسین ۲۱۰

عرب، قوم ۳۸، ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۸۶، ۲۳۹

عرب اردستان، طایفه ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۴۶

عرب کاشان، طایفه (۹۱، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۰،

۱۴۶، ۱۵۹، ۴۲۹

عز السلطان، صادق ۲۹۶

عزیزی، تیره ۸۳

عصار، پهلوان رضا ۱۰۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۷،

۲۴۲، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲،

۳۲۸، ۳۲۹، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۸۹، ۳۹۰

عصار، پهلوان قاسم ۲۰۵، ۲۰۶

عطیه ۲۲۲

علامه السلطنه، محمد علی ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱

علم، امیرشوکت الملک ۱۶۷، ۱۶۸، ۳۸۵،

۴۳۷

علویان، دودمان ۴۴۹

علی میرزا ← عادل شاه

ط

طالبوف، عبدالرحیم ۱۱۵

طالقانی، سید محمود ۴۰۷

طباطبائی، سید ضیاءالدین ۳۸۶، ۳۸۷-۸،

۴۰۴

طباطبائی، سید محمد ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۵۵،

۲۱۹، ۲۲۰-۱

طباطبائی، سید محمد صادق ۱۹۲

طرقی، فرج ۲۷۵

طهماسبی، امیر لشکر عبدالله ۱۵-۲۱۴

ظ

ظفر نظام اینانلو ← اینانلو، محمد حسن ظفر نظام

ظل السلطان، مسعود ۴۸، ۵۴، ۱۰۰-۹۸،

۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۱، ۲-۱۳۲، ۲۴۶-۸،

۲۵۷، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۵۶، ۳۸۵، ۴۲۹،

۴۵۸

ع

عادل شاه ۱-۹۰، ۹۲، ۱۰۷، ۳۵۸

عارف، ابوتراب ۲۲۱

عارف قزوینی، ابوالقاسم ۴۰۲، ۴۰۵،

عامری، حسن انتظام الملک ۱۱۲، ۱۶۰،

۲-۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱،

۱۷۸، ۲۶۰

غفاری، ضرغام نظام ۲۰  
 غفاری، محمد کمال الملک ۲۶۸، ۶۱  
 غفاری، نایب اول مجید ۳۵۳، ۳۴۸، ۳۰۳  
 غلام رضا بیگ ۱۵۹، ۱۴۷، ۱۰۱-۲، ۹۹  
 غیاث الدین جمشید کاشانی ۶۱

ف

فال اسیری ۱۲۱-۲  
 فخرائی، ابراهیم ۲۰۰  
 فرخی یزدی، محمد ۲۰۶، ۴۰۵، ۴۰۲، ۳۹۳  
 فردوسی طوسی ۴۵۲، ۲۴۳  
 فرمان فرما، عبدالحسین ۲۳۲، ۱۹۲  
 فقیه، نایب اول عبدالصمد ۳۳۷، ۳۰۶، ۳۰۳  
 ۳۸۳، ۳۷۷، ۳۵۶، ۳۵۳، ۳۴۸  
 فکری، معزالدیوان ۴۱۶، ۴۱۴  
 فلاح، پهلوان سید حسین ۲۰۸  
 فلاح، خاندان ۳۷۸، ۲۰۸، ۳۲  
 فلاح، سید ابراهیم ۲۳۷، ۱۳۷، ۲۱  
 فلاخوصی، حسین ۳۷۴، ۳۳۳، ۳۱۶  
 فلاندن، اوژن ۷۱، ۶۹، ۶۷  
 فولادوناد، سرهنگ ابراهیم ۲۰  
 فون در گولتس، مارشال ۲۱۵  
 فون رویس، پرنس هاینریش ۱۹۴۰، ۱۷۵  
 ۲۰۱  
 فون میکوش، داگوبرت ۲۰۱، ۱۹  
 فون نیدرمایر، اوسکار رینر ۱۹۴۰، ۱۷۵، ۱۹  
 ۴۰۱

علی احسان ۲۲۳، ۲۲۴  
 علی بن ابی طالب (ع) ۴۵۳، ۲۶۸، ۹۶، ۴۵  
 علی قهوه چی ۳۵۲  
 علی محمدی، تیره ۸۳  
 علی مردان سالار مظفر ← سالار مظفر، علی مردان  
 عماد خلوت ۳۷۷  
 عمر بن خطاب ۶۰  
 عمید السلطنه ۴۰۹  
 عمید الملک ۲۴۲  
 عین الدوله، عبدالمجید ۲۳، ۵-۱۲۴، ۱۲۸  
 ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۴۳  
 ۳۹۲، ۲۷۵، ۲۵۷، ۲۳۲، ۱۸۹، ۱۷۹  
 ۴۳۶، ۴۴۳، ۴۴۰، ۴۵۸  
 عمو اوغلی، حیدر ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۲۷، ۱۲۶  
 ۱۹۰، ۱۹ - ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۶۰، ۲۷۵  
 ۲۷۶، ۳۷۵، ۹ - ۳۸۸، ۴۴۱، ۴۴۲  
 ۴۴۳، ۴۵۸، ۴۶۰  
 عشقی همدانی، میرزاده ۴۰۵، ۴۰۲، ۳۹۳  
 ۴۰۶  
 غ  
 غزنوی، دودمان ۳۹  
 غفار، حسن ۲۰، ۶-۲۵  
 غفاری، اباذر ۱۰۵، ۱۰۱  
 غفاری، ابوالحسن صنیع الملک ۲۶۸  
 غفاری، ابوتراب ۲۶۸  
 غفاری، اقبال الدوله ۱۴۳  
 غفاری، خاندان ۳۲، ۷۶، ۹۴، ۱۱۲، ۱۰۱  
 ۴۶۰، ۴۴۳، ۳۸۱، ۳۷۸، ۲۶۸، ۱۲۹

۹-۱۶۸، ۱۹۳، ۳۰۰، ۳۹۰، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳

۴۴۳، ۴۵۶، ۴۵۸

قاجار، مظفر الدین ۴۹، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۴

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴، ۴۳۸

قاجار، ناصر الدین ۱۳، ۱۴، ۹، ۴۷، ۵۴، ۶۸

۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۹۴، ۹۵، ۹۸

۹۸، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶

۱۱۶-۲۳، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴

۱۳۴، ۳۰۰، ۴۰۲، ۴۲۹، ۴۵۸

قشقائی، ایل ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۴۶

۲۴۶، ۲۹۳، ۳۸۸، ۴۲۸

قشقائی، اسماعیل صولت الدولہ ۱۵۵، ۲۹۳، ۳۸۸

۳۸۸، ۴۲۸

قصاب گیلان ← تدین، سید محمد و تیمورتاش، عبدالحسین سردار معظم

قنبر، حاجی اسماعیل ۱۳-۳۱۲، ۳۲۲، ۳۶۴، ۳۹۲

۳۹۲

قوام السلطنہ، احمد ۲۳، ۵۴، ۴۰۹، ۹۱

قوام الملک، رضا ۱۲۱، ۲۳۳

ک

کارت رایت، جان ۶۵، ۲۳۶

کاسی، قوم ۸۱، ۲۳۶

کاشانی، سید ابوالقاسم ۲۸۵، ۲۳۶

کاشانی، سید حسن ۳۰۹، ۲۳۶

کاشانی، سید عبدالرحیم ۲۷۵، ۲۳۶

فون ہنتیک، ورنراوتو ۱۹، ۱۷۵، ۱۱۶

فیض، ملا محسن ۶۱، ۱۱۶

ق

قائم مقام، ابوالقاسم ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۱۱۵، ۱۱۶

۱۱۶

قاجار، آغامحمد ۴۹، ۶۹، ۸۷، ۳۰۰، ۲۵۶

قاجار، احمد ۱۳، ۴۹، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۵۶، ۲۵۸

۲۵۸، ۲۵۹، ۴۵۹، ۵-۲۶۴، ۲۹۰، ۳۲۸

۳۲۸، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۲۲

۴۲۲-۴، ۴۲۳، ۴۵۵

قاجار، دودمان ۱۸، ۲۵، ۳۰، ۳۹، ۴۸، ۴۹

۴۹، ۵۲، ۵۴، ۶۹، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۸، ۹۱

۹۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۶۲، ۲۱۹، ۲۳۳

۲۳۳، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۶۳، ۳۵۸، ۴۲۷، ۴۳۷

۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۵

قاجار، شیخ رئیس ۳۹۳، ۳۹۳

قاجار، فتح علی ۲۷، ۴۹، ۷۲، ۷۳، ۹۰، ۹۱، ۹۷

۹۷-۹، ۳۳۸، ۳۵۶

قاجار، محمد ۴۷، ۴۹، ۷۱، ۹۰-۹۲، ۳۵۶

۳۵۶، ۹۴

قاجار، محمد حسن ۶۹، ۳۹۴

قاجار، محمد حسن میرزا ۳۹۰، ۴۴۴، ۴۴۴

قاجار، محمد علی ۴۹، ۵۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲

۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۱، ۳-۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۰، ۲۷۵

کوه شاه ← گر شاه	کاف، کلنل ۲۴۴
گی	کاکاوند، ایل ۸۲
گرشا ۹۸	کاکس، سرپرسی ۳۸۸، ۳۳۰، ۲۹۵، ۲۹۴
گرشاسب ۹۸	کانیتس، کنت ۲۰۱، ۱۹۴، ۱۷۵
گرکه، اولریش ۱۹، ۴۰۱	کحال زاده، ابوالقاسم ۲۹، ۲۳
گلروپ، کلنل ۳۲۰، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۱	کرد، قوم ۳۸، ۸۱، ۱۹۰، ۳۱۹
ل	کرزن، ارل جورج ← کرزن، لرد جورج
لاجوردی، خانواده ۳۸۱	کرزن، لرد جورج ۷۱، ۲۵۵، ۲۵۸، ۳۳۰
لاجوردیان، غلام علی ۳۲	۳۸۸
لاریجانی، امیرمکرم ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷	کرمانی، آقاخان ۱۲۰
۱۶۹، ۲۶۱، ۴۴۰، ۴۴۴	کرمانی، افضل الملك ۱۲۰
لاهوئی، ماژور ابوالقاسم ۳۰۶، ۳۸۳، ۴۰۲	کرمانی، میرزا رضا ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۹
لر، قوم ۱۴، ۳۸، ۶۵، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵	۴۵۸، ۱۳۱
۱۳۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۱۲، ۳۴۶، ۴۱۴	کریم پور شیرازی ۴۰۷
۴۱۵، ۴۵۳، ۴۵۴	کسروی، احمد ۲۳، ۲۲، ۲۵، ۲۹، ۲۰۳
الله، حسین ← سردار افخمی، حسین الله	۲۶۴، ۲۷۷، ۳۲۵، ۳۷۱، ۳۸۸، ۴۳۶
لوطنی گری ← عیاری	۴۴۱
م	کشور دخت ۱۰۲
ماد، دودمان ۳۹	کلاغی ۴۱۷، ۴۱۹
ماد، قوم ۸۱	کلاتر ضرابی، عبدالرحیم ۲۵، ۹۶، ۱۰۰
مافی، ایل ۸۴	۴۶۰
مافی، حسین قلی نظام السلطنه اول ۱۳۲	کلهر، ایل ۱۹۳، ۲۲۵
۱۳۴، ۱۴۵-۶، ۱۴۸، ۱۹۳، ۳۰۰	کلیم کاشانی ۶۱
مافی، رضا قلی نظام السلطنه دوم ۱۹۳، ۱۹۴	کواکبی، سید عبدالرحمن ۱۲۰
۲۰۹، ۱۳-۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶	کوچک خان ۲۱۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۸۱
۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۰	۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۲۵، ۳۹۷، ۴۰۰
۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۳، ۴۴۱، ۴۴۲	۴۲۸، ۴۰۲
	کوکلان، ایل ۳۸
	کولی، قوم ۶۵

۶۲-۶۱	ماکیاولی ۲۸۲
مدنی، خانواده ۳۲	مالك بن انس ۳۹۹
مدنی، ملا عبدالرسول ۳۰-۲۹، ۲۶۶، ۳۷۷	مبشر، سرهنگک پاشا ۳۸۳
مرادی، تیره ۸۳	محقق الدوله بادی، علی محمد ۲۴۶، ۲۵۰،
مراغه‌ای، زین العابدین ۱۱۵	۳۱۹، ۳۰۲، ۲۷۵
مرزبان، امین‌الملک ۳۹۲	محقق ثانی ۶۱
مرشد کاشانی ۲۶۸	محلوجی، خانواده ۳۲
مساوات، محمد رضا ۱۲۷، ۱۹۲، ۲۱۲،	محمد ابراهیم، پهلوان ۷-۸۶، ۸۹، ۹۱
۲۶۳، ۲۶۱، ۲۲۵، ۲۱۸، ۲۱۵	محمد باقر (ع) ۵۹
مستشار الدوله، یوسف ۱۱۵، ۱۲۲، ۳۹۳	محمد جعفر کاشی ۹۰
مستوفی الممالک، حسن ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۹۰،	محمد حسن حاکم ۱۰۸
۴۱۱-۱۲، ۴۰۵، ۳۹۳، ۲۵۷، ۲۳۲، ۱۹۲	محمد حمزه ۹۶، ۲-۱۰۱، ۱۵۹
مستوفی الممالک، یوسف ۴۳-۴۴۲	محمد علی، پهلوان ۹۴-۸۹، ۹۵، ۱۰۷،
مسجد شاهی، محمد تقی ۱۲۱، ۱۲۶	۳۵۶، ۴۶۰
مسنن الدوله ۳۱۸	محمد قاسم ۹-۸۶، ۳۵۶
مشار الممالک، حسن ۳۱۹، ۳۸۰	محمد هاشم، پهلوان ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹،
مشهدی باقر بقال ۱۳۶	۱۰۱، ۱۱۰، ۱۵۹، ۲۲۲، ۳۵۶، ۴۶۰
مشهدی صادق مجاهد ۱۳۷	مختار الممالک ۳۹۳
مشیر الدوله، حسن ۵۴، ۱۸۹، ۳۸۷، ۴۰۳	مدرس، سید حسن ۱۴، ۲۲، ۳۰، ۱۱۱، ۱۱۲،
۴۴۵	۱۲۶، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۸،
مشیر الدوله سپهسالار اعظم، حسین-سپهسالار	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۴،
اعظم، حسین مشیر الدوله	۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۰،
مشیر الدوله، نصرالله ۱۲۵، ۱۴۲	۲۳۶، ۲۵۹، ۴-۲۶۳، ۲۸۱، ۲۸۲،
مصدق، دکتر محمد-مصدق السلطنه، محمد	۲۸۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۷، ۱۴-۳۱۳،
مصدق السلطنه، محمد ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۹	۱۸-۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷،
مظفری، اسدالله ۴۱۸، ۴۱۹	۳۵۳، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۳،
معمد الدوله، منوچهر ۹۲	۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۴،
معروفی، حسین ۷۵	۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳،
معظم السلطان گلپایگانی ۱۶۰	۴۱۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳،
	۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۸، ۴۶۰،

مهدی قلی قوچانی، درویش ۹۶، ۹۸، ۴۶۰،	معمار کاشانی، علی ۴۲۰
مهدی موعود ۸۸، ۹۸	معین التجار، محمد ۳۹۳
مهری ۱۰۲	معین الدین کاشانی ۶۱
میرسید احمد کاشی ۹-۶۸	معین السلطنه نظزی ۳۷۸
میرمحمد مهدی ۹۱	معین لشکر، یاررضا ۱۰۳، ۲۸۴، ۳۳۳، ۳۴۲،
میرزا حسین قلی سیگار فروش ۱۳۶	۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵،
میرزا شریف ۱۳۱	۳۶۱، ۳۶۲
مورزا کوچک خان ← کوچک خان	مغلوب نشدنی ← صفوی، سید فرهاد
میرزا لطف الله ۱۳۱	مغول، قوم ۶۲
میرزا ملکم ناظم الدوله ۴۸، ۱۱۵	مکری، ایل ۳۸
میروش نیکوف ۲۰، ۵۵، ۲۰۰، ۲۳۴	ملك المتكلمین، نصرالله ۲۴، ۱۲۶
میکنده، سلیمان ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،	ملك المورخین سپهر ← سپهر، عبدالحسین
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۵	ملك المورخین
ن	ملك زاده، دکتر مهدی ۲۴
نارکیسوس ۵۹	ملكم ناظم الدوله ← میرزا ملکم ناظم الدوله
ناصری، مصدق الدوله ۲۶۸	ممتاز الدوله، اسماعیل ۳۱۸، ۳۹۳
نایب حسین جلاد ۴۴۶	منتظری، حسین علی ۴۰۷
نایب حسین سالار اسلام ← سالار اسلام،	منصور، حسن علی ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۹
پهلوان محمد حسین	منصور لشکر، یار حسن ۲۱، ۱۰۲، ۱۷۸،
نایب حسین نراقی ← نراقی، نایب حسین	۲۲۸، ۲۶۳، ۲۷۸، ۳۰۲، ۳۲۰، ۳۶۱،
نایب حسینیان ← نایبیان	۴۴۲، ۴۴۳
نایبیان در بیشتر صفحات	موسی بن میمون ۶۳
نایبی در بیشتر صفحات	موله، موسیو ۲۶۸
نایبیان در بیشتر صفحات	مولوی بلخی ۱۵، ۴۵۲
نجم آبادی، هادی	مهد علیا، ملك جهان ۱-۱۰۰
نخجوان، سر لشکر محمد	مهدی سودانی ۱۱۸

۲۳، ۳۰، ۵۴، ۱۷۴، ۴ - ۱۸۳، ۲۳۲،  
 ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸،  
 ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۷۸،  
 ۲۸۱، ۲۸۲، ۶ - ۲۸۵، ۹۳ - ۲۸۶،  
 ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰،  
 ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۶،  
 ۳۱۹، ۳ - ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷،  
 ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۲ - ۳۵۱، ۳۵۳،  
 ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳،  
 ۳۶۹، ۲ - ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵،  
 ۳۷۶، ۳۷۷، ۹ - ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲،  
 ۳۸۳، ۳۸۵، ۷ - ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹،  
 ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵،  
 ۷ - ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱،  
 ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱،  
 ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۴۴، ۶ - ۴۴۵،

۴۵۰، ۴۵۸

وستاهل ۳۸۵

وفا، نظام ۲۹

وولف، دراموند ۱۲۰

ه

هاشم بیگک ۷-۸۵

هاوارد ۲۹۷، ۳۱۳

هخامنشی، دودمان ۳۹

هدایت، حسین قلی مخبرالدوله ۲۷۷، ۳۱۹،

۳۹۳

هدایت، مهدی قلی مخبرالسلطنه ۲۷۷

هدایتی، دکترهادی ۴۱۵

هربرت، سرتامس ۶۵

نراقی، احمدآقازاده ۳۸۵  
 نراقی، حسن ۲۲، ۲۹، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۵،  
 نراقی، حسن علی ۴۴۵  
 نراقی، خانواده ۲۷۱، ۳۰۵، ۴۳۶،  
 نراقی، علی ۴۳۶  
 نراقی، فخرالدین ۱۴۲، ۴۵۳  
 نراقی، ملا احمد ۶۱، ۸۷  
 نراقی، نایب حسین ۱۱۲، ۱۵۳، ۴۴۸،  
 نصرالله بیگک ۱۰۱، ۱۴۷، ۱۵۹  
 نصرالله حاجی بابا ۲-۲۹۱  
 نصرت الدوله، فیروز ۲۵۷، ۲۹۸، ۳۸۷،

۴۱۱

نظام السلطان، غلام علی ۱۹۲، ۲۰۱

نظامی گنجوی ۴۵۲

نوری، مدیرالسلطنه ۵-۱۴۳

نوری، نظام الملک ۱۴۳

نیرالدوله، سلطان حسین ۱۴۴

نیساری، امیرحشمت ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶،

۲۰۹

نیستروم، ماژور ۱۹، ۱۸۰

نیکولای، گراندوک ۱۹۰

و

واس موس، ویلهم ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۶۸، ۲۷۵،

۲۰۱

واعظ، سیدجمال ۱۲۶، ۲۰۶

وٹوق الدوله، حسن ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲،

یارمردم ← سالار اسلام، پهلوان محمد حسین  
 یار مصطفی حافظ لشکر ← حافظ لشکر، یار  
 مصطفی  
 یار مهدی امین لشکر - امین لشکر، یار مهدی  
 پیرم داوید یانتس ← داوید یانتس، پیرم  
 یثربی، خانواده ۳۲  
 یحیی قفقازی ۲۹۱  
 یزدی، سید کاظم ۲۱۶  
 یغمائی، خانواده ۲۷، ۳۲  
 یغمائی، سید اسدالله منتخب السادات ۲۰،  
 ۲۶۹، ۳۲۲، ۴۴۲  
 یموت، ایل ۳۸  
 یمین السلطنه ۳۸۵  
 یوده نیچ، ژنرال ۱۹۰  
 ین کیاؤ ۵۹

هزیر، عبدالحسین ۴۱۶، ۴۱۹  
 هگل ۱۲۲  
 هنجنی، حسن ۳۷۸  
 هیگک، ولزلی ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷  
 ی  
 یار احمد، ایل ۸۲  
 یار اکبر شاه لشکر ← شاه لشکر، یار اکبر  
 یار امیر (امیر لشکر) ← امیر لشکر، یار امیر  
 یار حسن منصور لشکر ← منصور لشکر، یار حسن  
 یار رضا معین لشکر ← معین لشکر، یار رضا  
 یار علی شجاع لشکر ← شجاع لشکر، یار علی  
 یار شاه الله سردار جنگک ← سردار جنگک،  
 یار شاه الله  
 یار محمد سیف لشکر ← سیف لشکر، یار محمد

## ۲. جای‌ها

۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۸۲، ۳۲۴، ۳۹۵،	ت
۴۰۲، ۴۳۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۶۲،	آب انبار سردار ۴۵۵
اتریش-هنگری ۸-۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴،	آذربایجان ۲۳، ۲۹، ۵۴، ۶۶، ۱۲۷، ۱۳۶،
۲۳۷	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۹،
اراک ← سلطان آباد	۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۵۴، ۲۵۹،
اردبیل ۹۳	۲۶۰، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۰۷،
اردستان ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۱۶۵، ۱۷۹، ۱۸۲،	۴۲۸
۲۰۷، ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۵،	آران ۱۸۰
۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۴،	آسیای مرکزی ۱۱۵
۳۳۶	آفریقا ۲۳۵
اردکان ۴۵۵	آلمان در صفحات بسیار
ارزنه الروم ۹۴	آمل ۱۶۶
ارگک سلطانی ۱۰۰	الف
اروپا ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۶۹، ۷۳، ۱۱۶،	ابوزید آباد ۶۱، ۹۷، ۱۶۴،
۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۸۷، ۱۸۸،	ایبانه ۳۳۳، ۵۹،
۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۳۶ - ۷،	اتحاد جماهیر شوروی ۲۴، ۳۷، ۲۳۴، ۲۵۳،
۳۲۸، ۳۸۳، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۳۷،	

بازارچه میانچال ۶۰	۴۵۰، ۴۴۴
باغ سراج الملك ۳۱۲	ازنا ۸۲
باغ سردار ۱۰۷، ۲۱۰، ۲۴۷، ۲۶۸، ۲۶۸	استراباد ۱۶۶
۳۰۴، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۹۲	استرك ۳۳۳
۴۳۵، ۴۵۷، ۳۹۳	اسلامبول ۲۲۴، ۲۲۱
باغ سرداریه ← باغ سردار	اصفهان درصفحات بسیار
باغ شاه تهران ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴	افغانستان ۳۷، ۹۷، ۱۱۵، ۱۸۸، ۱۸۹
۳۶۱، ۳۶۲	۳۸۴، ۲۳۷
باغ شاه فین ۶۰، ۷۳، ۱۵۱، ۱۷۲، ۲۹۱	اقیانوس هند ۳۷
۴۳۸	البرز ۱۹۸
باغ طوطی ۳۲۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۹۰	الشر ۸۲
بختیارى ۸۱، ۸۴، ۱۳۴، ۲۸۷، ۴۰۷	الیگودرز ۸۲
برزوك ۲۴۳، ۵-۲۸۴	انارك ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۲۶۶، ۴۵۷
بروجرد ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۱	انزلی ۱۹۰
۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۰، ۲۴۱	انگلیس درصفحات بسیار
بریتانیای کبیر ← انگلیس	اورشلیم کوچک ← کاشان
بصره ۱۲۱	اهواز ۴۹
بغداد ۱۹۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴	ایالات متحد آمریکا ۲۴، ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۸۷
۴۴۲	۲۳۷، ۲۵۴، ۲۵۷، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۱۵
بلژیک ۱۸۷	ایتالیا ۱۸۷
بلغارستان ۱۸۸، ۲۳۷	ایران درصفحات بسیار
بلوچستان ۲۱۷، ۲۰۶	ایلام ۸۱
بند قمصر ۵۸	
بند قهرود ۵۸	
بوشهر ۱۳۱، ۲۵۵، ۴۶۴	
بیا بانك ۲۶۴	
بیدگل ۱۵۷، ۱۸۰، ۲۶۶، ۲۸۲، ۴۵۷	
بیرجند ۲۸، ۴۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۳۹	
بین النهرین ۳۷، ۸۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۸	
	<b>ب</b>
	بابل ۳۸۵
	باجگیران ۹۶
	بارفروش ← بابل
	بازارچه سردار ۲۵۷

حلب ۲۲۴	۱۱۹، ۱۲۱، ۱۸۹، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۹
خ	۲۶۴، ۳۴۱، ۴۲۰، ۴۴۲
خارج حصار ۶۶	پ
خانقین ۲۲۴، ۲۱۳، ۱۱۹	پاریس ۱۱۸
خاوه ۸۲	پاکستان ۳۷
خراسان ۱۷۷، ۱۶۷، ۸۴، ۶۶، ۵۴، ۴۹، ۴۷	یرتغال ۱۸۷
۳۸۴، ۳۱۶، ۲۶۰، ۲۵۴، ۲۱۷، ۱۹۰	ت
خرم‌آباد ۸۳، ۸۲، ۴۹	تبریز ۴۶۴، ۱۲۶، ۱۲۵، ۹۰، ۴۹
خرم دشت ۶۰	تپه سنگ سیاه ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵
خرم شهر ۴۲۰	تربت جام ۸۴
خفر ۱۸۲	ترکیه ← عثمانی
خلیج فارس ۳۷	تنگستان ۴۲۸، ۲۱۷، ۱۹۰، ۱۸۸
خم ← خنب	توره ۲۴۲
خمین ۵۷	تهران درصفحات بسیار
خنب ۲۴۵، ۲۴۳، ۱۸۰، ۲۶۶، ۱۵۸، ۵۷	ج
خوار ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۳۹	جندق ۲۶۴، ۱۶۵
۴۵۵، ۴۱۹، ۴۱۷، ۴۰۵، ۲۶۱	جوزان ۲۹۰
خوانسار ۲۵۵، ۲۴۶	جوشقان ۳۰۶
خور ۱۶۱	جوشقان قالی ۱۸۲، ۵۷
خوزستان ۲۱۲، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۳۴، ۸۲، ۸۱	چ
۴۰۴	چغل وزدی ۸۳
خیابان پاستور ۳۱۳	چین ۵۹
خیابان شاه‌آباد ۳۱۳	ح
د	حجیب ۲۰۲
داخل حصار ۶-۶۵	
دارالخلافة ← تهران	

رود گاماساب ← رود سیمره	دارالعباده ← قم
روسیه در صفحات بسیار	دارالمومنین ← کاشان
روسیه آسیایی ۲۵۵، ۹۶	دره <sup>س</sup> ۲۶۶، ۲۴۵، ۲۲۳، ۱۸۰، ۱۵۸
رومانی ۱۸۷	دریاچه نمک ۳۳۷، ۳۳۶، ۲۴۳، ۱۹۵
رقی ۳۰۷	دریای خزر ۴۹، ۳۷
ز	دریای عمان ۳۷
زرگنده ۳۵۹، ۳۱۴	دژ شاپورخواست ← قلعه فلك الافلاك
ژ	دژ کهرشاهی ← دژ کهرشاهی
ژاپون ۱۸۷، ۴۸، ۴۵	دژ کوه شاهی ← دژ کهرشاهی
س	دژ کهرشاهی ۱۸۱، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۵۷، ۹۷
ساری ۳۰۷	۱۸۲، ۱۸۳، ۸ - ۱۹۵، ۲۶۶، ۲۸۸
ساری قمیش ۱۸۹	۳۳۱، ۳۳۲، ۳۷۳، ۲۵۷
سامره ۲۲۲، ۱۲۱	دشت کویر ۲۵۵، ۱۶۵، ۵۷، ۳۷
ساج ← ساوه	دشت موغان ۸۲
ساوه ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۱	دشتستان ۲۲۸، ۲۱۷، ۱۹۰، ۱۸۸
۲۱۳، ۲۰۶	دشتی ۲۲۸
سبزوار ۹۶	دلیجان ۲۲۱، ۵۷
سرخه حصار ۱۶۱	دولک ۱۵۷، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۰۷
سلخک ۳۲۲	۲۳۵، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۲
سلک ۳۰۶	ر
سلطان آباد ۲۱۱، ۲۱۰، ۱۹۱، ۱۰۰، ۵۷	راوند ۶۱
۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۶	رباط کریم ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵
۳۳۶، ۳۳۱، ۳۲۳، ۳۱۵، ۳۰۲، ۲۹۵	رشت ۴۶۲، ۲۹۹، ۱۲۵
	رود سیمره ۲۳۹، ۸۲
	رود کرخه ← رود سیمره

شیراز ۴۹، ۱۲۰، ۲ - ۱۲۱، ۱۲۵، ۴۰۶،	۳۸۴، ۳۴۱
۴۶۴، ۴۲۸	سمنان ۳۸، ۹۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۵۰
ص	۴۵۵، ۳۷۰
صالح کوه ۵۷	سن پترزبورگ ۱۷۶
صربستان ۱۸۷	سن سن ۱۵۰
صحن سردار ۲۵۷، ۲۷۰	سوئد ۵۱، ۱۷۸، ۱۸۹، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۸۵
ط	سوئیس ۱۴۰
طیس ۳۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۶۴	سوریه ۱۲۰، ۲۱۵، ۲۲۴
ع	سهل آباد ۳۷۵
عبدالله آباد ۲۰۴، ۲۰۵	سیاه کوه ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۶۶
عتبات عالیات ۸۷، ۹۹، ۱۱۹، ۲۱۹، ۲۲۲	سیمستان ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۷
عثمانی در صفحات بسیار	سیلانخور ۸۳، ۸۷
عراق ← بین‌النهرین	سپیلک ۵۷، ۶۰
«عربستان» ← خوزستان	سیملا ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸
عشق آباد ۹۶	ش
علی آباد ۲۰۶	شاهرود ۹۶، ۲۵۰
غ	شوراب ۲۱۰
غرب ← اروپا و آمریکا	شوروی ← اتحاد جماهیر شوروی
ف	شوش ۸۱
فارس ۴۹، ۵۴، ۸۷، ۱۹۰، ۲۵۵، ۳۱۶	شولستان ← ممسنی
	«شهر» ← داخل حصار
	شهری ۱۱۹، ۱۳۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵
	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳
	۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۶۲، ۳۹۰-۱
	۴۳۱

قلمه‌های سرداریه ۲۶۶	۲۵۵،۲۴۹
قم ۳۰، ۳۸، ۵۷، ۶۱، ۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۲۵،	فرانسه ۱۱۶، ۱۸۷، ۲۳۵، ۲۳۷
۱۲۸، ۱۴۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵،	فرح‌آباد ۱۰۷، ۱۵۷، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸،
۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲،	۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲،
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۹،	۳۸۱، ۴۱۳، ۴۳۵، ۴۵۷
۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۸۷،	فردو ۳۲۰، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷
۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷،	فروگیا ۵۹
۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳،	فلسطین ۲۲۴
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۶۷، ۳۸۲،	قمی ۲۴۷
۳۸۵، ۳۹۱، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۳۱،	فنیقیه ۵۹
۲۵۵، ۲۴۱	فین ۵۹، ۶۱، ۱۵۳، ۳۸۱
قمصر ۵۷، ۶۱، ۷۰، ۲۲۳	ق
قوچان ۹۶	قاسان ← کاشان
قهرود ۲۲۳، ۲۲۳	قاهره ۱۱۸
قهوه‌خانه قنبر ۳۱۲	قاینات ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۳۵، ۳۸۵
ك	قزوین ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۱-
کاخ مرمر ۴۲۰	۲۰۵، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۵، ۲۶۰،
کاروان سرای دوقلو ۳۱۲	۳۹۳
کاروان سرای وزیرهمايون ۲۶۶، ۳۰۶،	قشقائی ۱۶۲
۳۴۸، ۳۵۰	قصر شیرین ۱۴، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱،
کازرون ۱۹۰، ۲۱۷، ۲۲۸	۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸
کاسان ← کاشان	قصر قاجار ۴۱۹
کاشان درصفتحات بسیار	قفقاز ۱۱۵، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۹۱
کاظمین ۲۲۲	قلعه سید ← قلعه فلک الافلاک
کامو ۳۳۳	قلعه فلک الافلاک ۸۳

۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۰  
 ۲۴۹، ۲۴۲، ۲۰۹، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷  
 ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۶۲، ۲۶۲، ۲۵۹، ۲۵۰  
 ۳۱۸، ۳۱۵، ۳۰۳، ۲۹۵، ۲۹۰، ۲۸۶  
 ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۰  
 ۳۸۵، ۳۷۱، ۳۶۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۳۶  
 ۴۳۷، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰، ۴۱۷، ۳۹۸  
 ۴۶۰، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۲، ۴۴۶، ۴۴۳

۴۶۳، ۴۶۲

کویرخوار ۱۶۵

کویردق سرخ ۱۶۵

کویرنمک ۵۸

فی

گبرآباد ۷۲

گدوک بیدسرخ ۲۱۵، ۲۱۴

گرجستان ۱۱۵

گروس ۲۱۴

گل آرا ۶۱

گلیایگان ۵۷، ۸۲، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۶

۲۵۵، ۲۶۰، ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۳۳، ۳۷۴

گورستان چهارده معصوم ۳۶۴، ۳۶۵

گیلان ۳۰، ۵۴، ۱۲۶، ۱۴۳، ۲۰۰، ۲۰۶

۲۱۷، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۱

۲۸۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴

۳۱۵، ۳۲۳، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۲

کبیر کوه ۸۱

کربلا ۹۳، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۹۹

کرجار ۵۹

کردستان ۲۱۶، ۲۲۲، ۳۹۳، ۴۰۷

کرکوک ۲۲۴

کرمان ۴۹، ۸۷، ۱۹۰، ۲۱۷، ۳۰۰، ۴۰۶

۴۴۹، ۴۵۵

کرمانشاه ۴۹، ۱۱۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲

۱۹۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷

۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲

کرمانشاهان ۱۶۲

کرند ۲۱۶

کمره ۸۸، ۲۴۶

کنگاور ۲۱۴

کوت‌العماره ۲۲۳، ۲۲۴

کوفه ۲۲۲

کوه زردی ۱۵۰

کوه گیلویه ۸۱

کوه هفت کتل ۵۷

کوهستان اردل ۳۳۳

کوهستان سخت حصار ۳۴۱

کوهستان کرکس ۵۷، ۳۳۳

کوهستان کرگز ۳۳۳

کوهستان کیلان ← کوهستان کیالو

کوهستان کیالو ۸۱

کویر ۳۰، ۳۲، ۳۷-۸، ۵۷، ۵۸، ۱۵۷

محلہ محتشم ۶۰	۴۳۰،۴۲۸،۴۰۹،۴۰۶،۴۰۵،۴۰۲
مرق ۱۸۳،۶۰	
مرنجاب ۴۱۸	ل
مزدآباد ۶۱، ۲۹۰	لالکان ۲۰۸،۲۰۷،۲۰۳-۲۰۵،۲۰۲
مسکو ۷۰	لتحر ۶۱
مسیح آباد ۳۸۱	لرستان ۱۴، ۳۰، ۴-۸۱، ۸۵، ۸۹، ۹۴
مسیله ۲۴۳	۱۱۰، ۱۳۴، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۱۲
مشهد ۴۹، ۸۷، ۲۹۹، ۴۰۵، ۴۶۴	۲۱۶، ۲۲۲، ۲۴۰، ۲۵۵، ۲۶۶، ۳۱۵
مشهد اردہار ← مشهد اردہال	۳۱۸، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۸۳، ۳۹۲، ۳۹۳
مشهد اردہال ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۳۳۳	۴۰۴، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۸، ۴۲۹
مصر ۷۱، ۱۱۸، ۱۲۰	لرستان بزرگ ۸۱
مغرب زمین ← اروپا و آمریکا	لرستان خاص ← لرستان کوچک
ملاوی ۸۳	لرستان کوچک ۸۱، ۸۲، ۸۳
ملایر ۸۲، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۴۱، ۲۴۲	لندن ۱۴۱، ۱۷۶، ۲۹۴
ممسنی ۸۱	لوشاب ۵۷
منطقہ خزر ۲۷۷، ۴۱۳، ۴۴۹	م
منظریہ ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸	مازندران ۶۸، ۶۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۲۵۴
موغار ۱۸۰، ۲۸۹	۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۳۶
مونت نگرو ۱۸۷	۴۱۳
میہ ۵۷، ۶۱	مانچستر ۷۰
ن	محلات ۵۷، ۲۴۱، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۱
نابین ۳۸، ۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۲۵۰، ۲۶۴	محلہ پشت مشهد ۶۶، ۷۶، ۸۵، ۸۷، ۱۰۳
۲۸۹، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۳۱	۱۰۹، ۱۱۱، ۲-۲۴۷، ۲۷۱
۲۵۵	محلہ عربہا ۶۶، ۸۶
نجد ایران ۳۸	محلہ فخرخانہ ۳۸۴
نجف ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۹۹	محلہ لنبان ۱۳۳

۳۷۲	نجف آباد ۲۷۸، ۲۶۲، ۲۴۸
ه	نراق ۲۴۱، ۱۵۳، ۱۱۲، ۶۱، ۵۹، ۵۷
	نشلج ۳۳۸، ۳۳۳، ۱، ۶۱
همدان ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۳،	نشاگک ← نشلج
۲۴۰، ۲۳۵	نصر آباد ۳۸۱، ۶۸
هنجن ۳۳۳	نطنز ۱۷۳، ۱۶۴، ۱۳۲، ۶۸، ۶۱، ۵۹
هندوستان ۶۵، ۷۱، ۹۷، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰،	۶ - ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۷۰، ۲۲۷، ۲۲۵
۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۲۳،	۴۱۹، ۳۳۴، ۳۳۳، ۲۸۶
۲۲۵، ۲۵۵، ۲۹۴، ۳۸۲	نورویج ۶۵
ی	نوش آباد ۸-۱۵۷، ۲۶۶، ۲۵۷
یزد ۳۸، ۲۹، ۶۸، ۹۰، ۱۴۰، ۱۷۳، ۱۷۶،	نھاوند ۲۳۹
۱۷۷، ۱۷۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۵۰، ۲۶۲،	نیاسر ۳۳۳، ۶۱، ۶۰
۲۸۹، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۳،	و
۳۳۱، ۲۵۵	ورامین ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۹۷،
یئنگی امام ۱۹۱	۱۹۹
یورک ۶۵	ورزنه ۳۷۲
یونان ۱۸۷، ۵۹	روش نوه ۱-۳۳۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۲، ۳۲۷،

### ۳. شئون اجتماعی

انقلاب شوروی ۲۵۳، ۲۳۰	آ
انقلاب کبیرفرانسه ۱۲۷	آتشکده خرم دشت ۶۰
انقلاب مشروطیت ایران ۱۵، ۲۳، ۲۵، ۲۶	آتشکده نیاسر ۶۰
۳۰، ۴۸، ۸۰، ۴۹ - ۹، ۱۲۲ - ۱۳۴	آنارشیزم ۱۲۳، ۴۳۱
۲ - ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۱	آیین فتوت ← عیاری
۱۶۹، ۱۹۰، ۲۳۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰	الف
۳۵۶، ۳۹۰، ۴۰۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۳	ارمنی ۱۸۹، ۲۴۲، ۳۲۰
۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰	اسماعیلیه ۱۶۸
۲۵۲، ۲۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲	انجمن توفیق ۱۳۷
انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ۱۲۴	انجمن شریعت ۱۴۳
اورتودوکس ۲۳۷	انجمن ولایتی کاشان ۱۴۰، ۱۵۳
اینتلجنس سرویس ۲۲۹	انقلاب اسلامی ایران ۲۳۴، ۴۰۴، ۴۵۱
ب	انقلاب روسیه ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۷۶، ۴۲۸
بابی گری ۱۲۲	انقلاب سوسیالیستی روسیه ← انقلاب شوروی

حزب اعتدالی ۱۹۲، ۲۵۷	بوشیدو ۴۵
حزب داشناک سوتیون ۱۲۷	
حزب دموکرات ایران ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۸۸،	پ
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۵،	پان تورکیسم ۲۳۰
۳۹۴	پروتستان ۲۳۷
حزب دموکرات کاشان ۲۷۲، ۳۷۷-۸، ۳۷۰،	ت
۳۸۷	تشیع ۴۵، ۶۲، ۹۳، ۱۷۲، ۴۲۰، ۴۴۶،
حزب سوسیالیست ۲۵۷	۴۵۳، ۴۴۹
حروفیه ۹۶، ۱۰۵	تصوف ۴۵، ۱۰۵، ۴۶۰
حکومت موقت ملی ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۱۵،	ج
۱۹-۲۱۸، ۲۲۰، ۴-۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۶،	جبهه ملی ۴۰۷
۲۶۰، ۳۲۶، ۴۴۱، ۴۵۹	جمهوری اسلامی ایران ۱۸، ۱۹، ۴۱۳
د	جنبش اتحاد اسلامی ۱۴، ۱۵، ۴۸، ۱۰۱،
دارالشورای ملی ← مجلس شورای ملی	۱۰۶، ۲۰-۱۱۷، ۱۲۹، ۱-۱۳۰، ۱۳۴،
دانشگاه آکسفورد ۳۲	۱۳۶، ۱۶۲، ۵-۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۸،
دانشگاه بروکسل ۳۲	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۳۰،
دانشگاه پراگ ۳۲	۲۳۴، ۲۳۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۳۹۸، ۴۲۹،
دانشگاه تربیت معلم ایران ۳۱۵	۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲،
دانشگاه مون پلای یه ۲۶	جنبش تحریم تنباکو و توتون ۲-۱۲۰، ۴۰۲،
ر	۴۴۴
روکوم کاشان ← کمیته سرخ کاشان	جنبش رهایی ملی ← قیام رهایی ملی
ز	ح
زردشتی ۶۵، ۲-۷۱، ۱۰۹، ۲۹۰، ۳۷۷،	حزب اتفاق و ترقی ۲۵۷

شرکت زیگار ۱۴۰  
شرکت لینچ ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۴۹، ۲۷۶، ۲۴۸  
شرکت هندواروپا ۱۴۰  
شووالری ۴۵

## ط

طغیان باوند ۲۵۴  
طغیان جو جو ۲۵۴  
طغیان چمنی ۴۰۵  
طغیان حاجی آبادی قمی ۱۹، ۴۰۵-۴۱۸  
طغیان خدوسردار ۲۵۴، ۴۰۳  
طغیان خراط ۲۵۵  
طغیان رئیس علی داواری ۲۵۵  
طغیان زلفو ۴۰۵  
طغیان سالاراسلام چاه کوتاهی ۲۵۵  
طغیان سالار مظفر سردار عشایر ۲۵۵  
طغیان سرخی ۴۰۵  
طغیان سردار اسلام اهرمی ۲۵۵  
طغیان سردار صوت ۲۵۵  
طغیان سردار ظفر گونا بادی ۲۵۴  
طغیان سید رشید ۲۵۴  
طغیان سمیتقو ۲۵۴، ۴۰۵  
طغیان شجاع لشکر اصائلو ۴۰۵  
طغیان صفوی ۴۰۵  
طغیان صوت الدوله ۲۵۵  
طغیان ظفر نظام اینانلو ۲۵۵  
طغیان کر بلایی ابراهوم ۴۰۵

۴۵۲

زورخانه پشت مشهد ۸۶  
زورخانه درب ورده ۸۶  
زورخانه سر پره ۸۶  
زورخانه سرکوچه ۸۶  
زورخانه سلطان احمد ۸۶  
زورخانه میدان کهنه ۸۶  
زیارتگاه افضل الدین ۶۰، ۱۸۳  
زیارتگاه امیر احمد ۶۰  
زیارتگاه حبیب بن موسی ۶۰، ۶۶، ۸۵، ۹۹  
۱۵۴، ۱۵۵، ۴۳۶  
زیارتگاه حضرت عبدالعظیم ۱۱۹، ۳۲۹  
زیارتگاه حضرت معصومه ۸۸، ۳۹۱  
زیارتگاه سلطان علی ۶۰، ۱۷۴، ۲۷۰، ۴۵۷  
زیارتگاه شاه اسماعیل ۳۴۲، ۳۴۵  
زیارتگاه محتشم ۶۰  
زیارتگاه مشهد اردال ← زیارتگاه سلطان علی

## س

سازمان جامعه ملل ۳۹۵  
سازمان فدائیان اسلام ۴۰۷  
سازمان یوکه سی سی ۴۲۰  
سامورایی ۴۵  
سوسیال دموکراسی ۱۲۴، ۱۲۷  
سوسیالیسم ۴۸، ۱۲۲، ۲۳۷

## ش

شرکت رژی ۲-۱۲۰

قیام خراسان ← قیام پسیان  
 قیام خیابانی ۲۵، ۲۳۶، ۲۵۴، ۳۹۲، ۴۰۳،  
 ۴۵۰، ۴۰۵

قیام رهایی ملی ۱۵، ۲۲۶، ۱۸۷، ۵۴، ۲۲۷،  
 ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۶،  
 ۳۵۶، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۹، ۴۲۸، ۴۲۹،  
 ۴۳۱، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۸،  
 ۴۶۰

قیام فولادی ۲۵۴، ۴۰۵، ۴۲۶  
 قیام کاشان ← قیام نایبیان

قیام کوچک خان ۲۵، ۳۰، ۲۳۶، ۲۵۴،  
 ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۲۴،  
 ۳۳۶، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۳،  
 ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۵۰

قیام گیلان ← قیام کوچک خان

قیام لاهوتی ← ۴۰۵، ۲۵۴، ۴۲۸  
 قیام نایبیان در بیشتر صفحات

ک

کاتولیک ۲۳۷

کتابخانه غلام حسین متولی

کمپانی لینچ ← شرکت لینچ

کمون دوک ← کولونی دوک

کمون قم ← کولونی قم

کمون نایبی ← کولونی نایبی

کمونیسم ۱۳۱

طغیان‌های محلی ۵-۲۵۴، ۶۰-۲۵۹، ۲۶۱،  
 ۶- ۳۸۵، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۲۸، ۴۴۰،  
 ۴۵۰، ۴۶۰، ۴۶۲

ع

عیاری ۷-۴۵، ۶۷، ۳-۹۱، ۶-۹۵، ۱۰-۳،  
 ۶- ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۸،  
 ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۱۴،  
 ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹،  
 ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۶۴، ۳۹۲،  
 ۴۰۵، ۴۲۷، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶،  
 ۴۵۸، ۴۵۷

ف

فراماسون ری ۵۲، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۸۸، ۲۲۰،  
 ۲۵۶، ۲۲۹  
 فرقه دموکرات ایران ← حزب دموکرات  
 ایران  
 فرقه دموکرات کاشان ← حزب دموکرات  
 کاشان

ق

قیام آذربایجان ← قیام خیابانی

قیام بوشهر ۲۵، ۴۰۳، ۴۵۰

قیام پسیان ۲۵، ۲۳۶، ۲۵۴، ۴۰۵، ۴۲۸،  
 ۴۵۰

قیام جنگل ← قیام کوچک خان

مجلس شورای ملی ۲۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۶،  
 ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵،  
 ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۱۰،  
 ۲۵۷، ۲۵۸، ۹-۲۷۸، ۳۲۸، ۳۵۸،  
 ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰،  
 ۴۱۱، ۴۳۹، ۴۶۱

محفل قدس ۱۴۳

مدرسه خیریه سرداریه ← مدرسه سرداریه

مدرسه سرداریه ۲۷۰، ۳۷۱

مدرسه سلطانی کاشان ← مسجد شاه کاشان

مسجد امام خمینی کاشان ۷-۱۴۶، ۲۴۵

مسجد جامع طبس ۴۳۹

مسجد سوریجان کاشان ۲۷۲

مسجد شاه کاشان ← مسجد امام خمینی کاشان

مسجد شیخ عبدالاحسین تهران ۳۹۳

مسجد عتیق کاشان ۶۰

مسجد وکیل شیراز ۱۲۱

مهاجرت ملی ← قیام رهایی ملی

ن

ناسیونالیسم ۱۲۴

نقطویه ۶۸

ه

هیئت اتحاد اسلامی کاشان ۱۲۹، ۱۳۴، ۲۷۱،

۳۷۱، ۳۷۷

هیئت اتحاد اسلامی گیلان ۲۷۱

هیئت مدیره موقت ۱۵۲

ی

یهود ۶۳، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۰۹، ۳۷۷، ۴۵۶

کمیته اتحادیه ثلاثه - قفقاز و عثمانی و ایران

۱۳۷

کمیته دفاع ملی ۱۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،

۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰-۱۹۹،

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳،

۱۵-۲۱۴، ۲۲۹، ۶-۲۳۵، ۹-۲۸۸،

۳۲۶، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۴

کمیته سرخ کاشان ۲۷۷، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۴۴،

۴۶۳، ۴۶۴

کمیته مجازات ۳۰، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۴،

۲۵۵، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۸۶، ۳۸۷،

۹-۳۸۸، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۳۰،

کولونی دوک ۵۰-۱۴۹، ۴۱۸

کولونی قم ۴۱۸

کولونی نایبی ← کولونی دوک

ک

کبر ← زردشتی

ل

لیبرالیسم ۴۸، ۱۱۵، ۴۰۷

م

مارسی یز، سرود ۲۶۸

متحدین جنگ اول ۸-۱۸۷، ۱۸۹

متفقین جنگ اول ۹-۱۸۷، ۲۲۰، ۲۳۲

متفقین جنگ دوم ۴۲۰

تصاویر، نقشه‌ها و اسناد





محمد تقی لسان‌الملک سپهر، مورخ و ادیب برجسته  
حسامی طایفه بیرانوندی در مقابل محمد شاه قاجار



عبدالرحيم كلانتر ضرابي، شاعر عارف  
نجات دهنده سالار اسلام از چنگك ظل السلطان



سید جمال الدین اسدآبادی  
چراغ راه نابینان

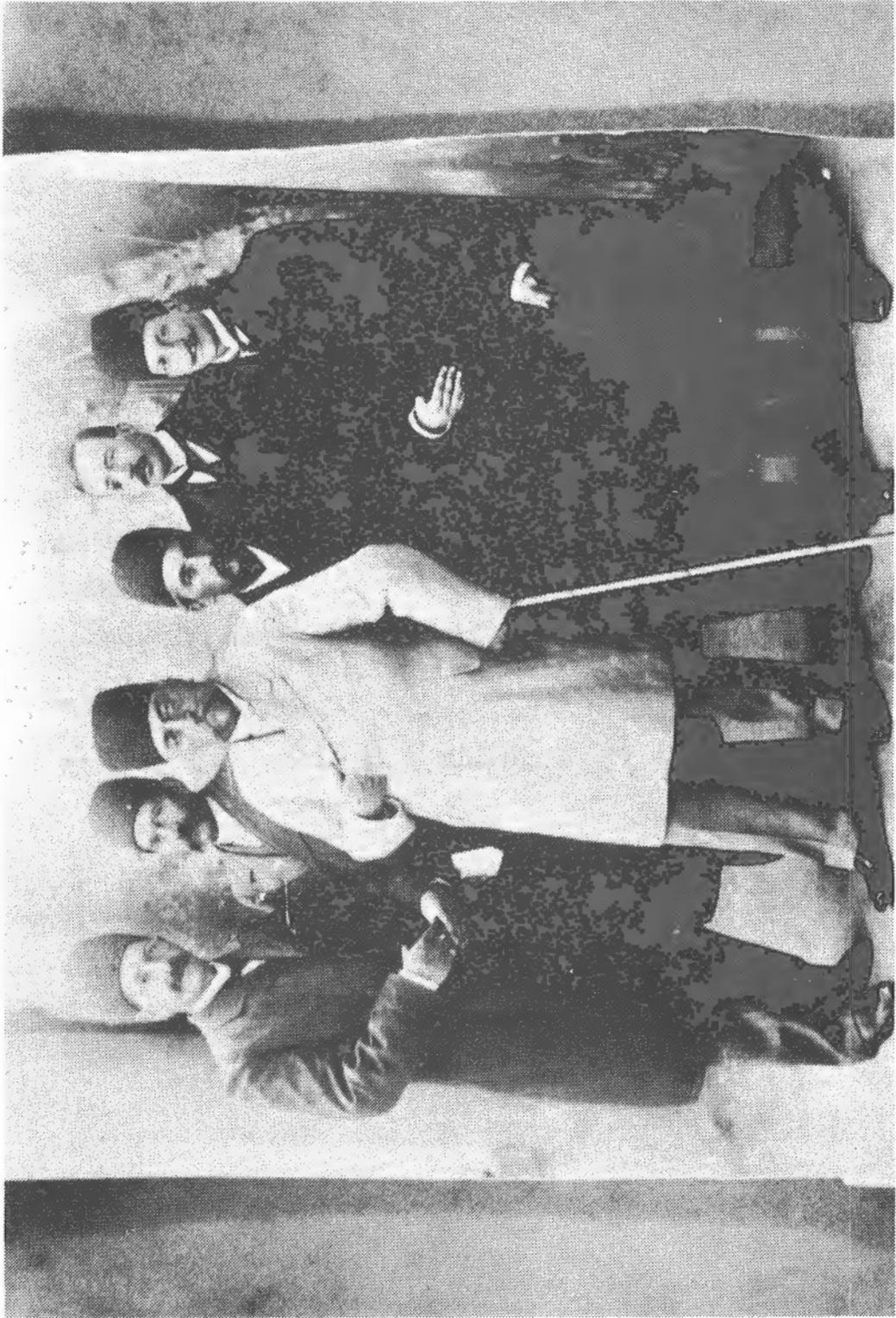
عبدالحسين ملك المورخين سيهر

مشوق زايبيان در راه سيدجمال الدين

از راست به چپ:

نقر اول: ملك المورخين

نقر چهارم: مظفر الدين شاه قاجار



سالار اسلام در میان نزدیکان

از راست به چپ ، ردیف اول :

پهلوان حسین، بعداً ملقب به سالار اسلام وعهده دار مقام قطب نایبیان  
یارمشاءالله، بعداً ملقب به سردار جنگ وعهده دار مقام رهبر نایبیان  
ردیف دوم:

پشت سر سالار اسلام: یارا کبر، بعداً ملقب به شاه لشکر وعهده دار مقام  
سرهنگ عیاران نایبی

پشت سر سردار جنگ: پهلوان شاطرا کبر، سر کرده





یارماشاءالله نوجوان، یکه تاز دستگاه حکومتی  
امیر تومان حسام لشکر، حاکم روی صندلی نشسته و یارماشاءالله پشت  
سر او ایستاده است.



یارماشاءالله در کسوت کلانترکاشان



مدرس

رهاننده یارم‌شاه‌الله از زندان ظل‌السلطان

۵۲۸



سید عبداللہ بہبھانی  
حامی مظلومان نایبی

سید عبداللہ بہبھانی  
حامی مظلومان نایبی



ستار سردار ملی و باقر سالار ملی  
سر مشق مشروطه خواهی برای نایبیان



حیدر عمو اوغلی  
معلم مبارز نایبیان  
۵۳۱

## گروهی از نایبیان

از راست به چپ ، ردیف اول ، نفر دوم:

یار رضا معین لشکر، فرزند نوجوان سالار اسلام

پهلوان شاطرا کبر، سر کرده

یارا کبر شاه لشکر، سرهنگ عیاران نایی

یارعلی شجاع لشکر، فرمانده کل

یارمشاءالله سردار جنگ، رهبر نایبیان

حسن انتظام الملک عامری، خان سرکش اردستان

مرزنی شیخ الاسلام، سر کرده

یحیی غفاری، سر کرده

ردیف دوم:

بین شاه لشکر و شجاع لشکر: پهلوان رضا، آجودان سردار جنگ

بین شجاع لشکر و سردار جنگ: پهلوان قاسم عصار، سر کرده - بین

سردار جنگ و انتظام الملک: یار مصطفی حافظ لشکر، خادم فریاد

عامه



৫২২



اسیر شدن توپچیان دولتی به وسیله گروهی از نایبیان



امیر مهدی و امیرعباس با معلم  
گروگان در دستگاہ عین الدولہ

### دومیر پنج اسیر در میان نایبیان

از راست به چپ، ردیف اول:

نقر سوم: یک میر پنج اسیر

یار مهدی امین لشکر، خادم امور مالی

علی مزوشی، سر کرده

یار ماشاء الله سردار جنگ، رهبر نایبیان

میر پنج اسیر دیگر

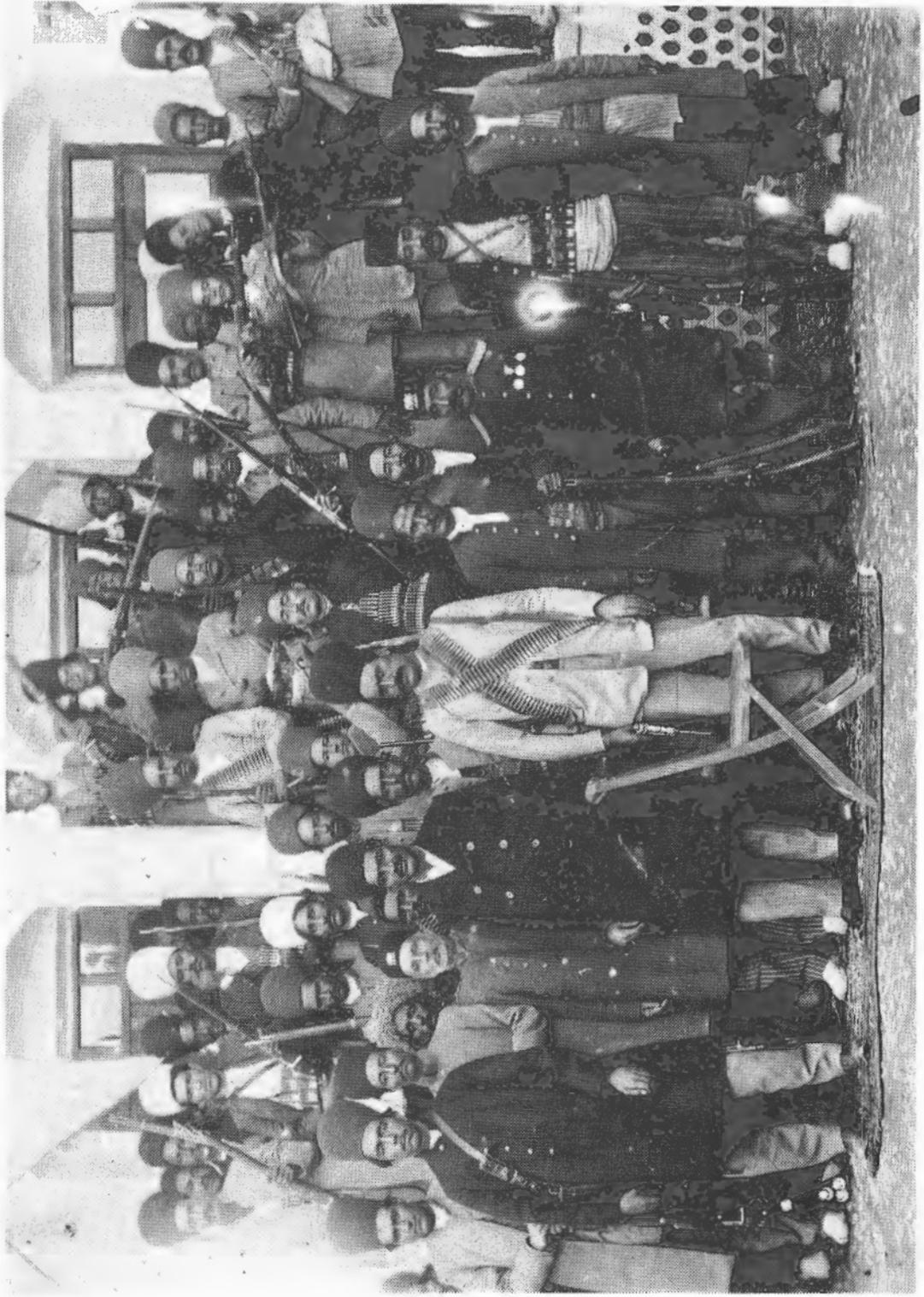
یحیی غفاری، سر کرده

یار حسن منصور لشکر، خادم روابط داخله و خارجه

نصر علی شیبانی، سر کرده

ردیف دوم:

بین امین لشکر و مزوشی: حسین انتخاب، سر کرده



### جمعی از نایبیان در حضور سالار اسلام و سردار جنگی

از راست به چپ، ردیف اول:

نفر سوم: سید اسدالله منتخب السادات، شاعر خوری

یار ماشاء الله سردار جنگی، رهبر نایبیان

پهلوان حسین سالار اسلام، قطب نایبیان

یار علمی شجاع لشکر، فرمانده کل

یار حسن منصور لشکر، خادم روابط داخله و خارجه

علی محمد محقق الدوله بادی، یکی از نمایندگان نایبیان در تهران

یار امیر (امیر لشکر)، فرزند نوجوان، سالار اسلام

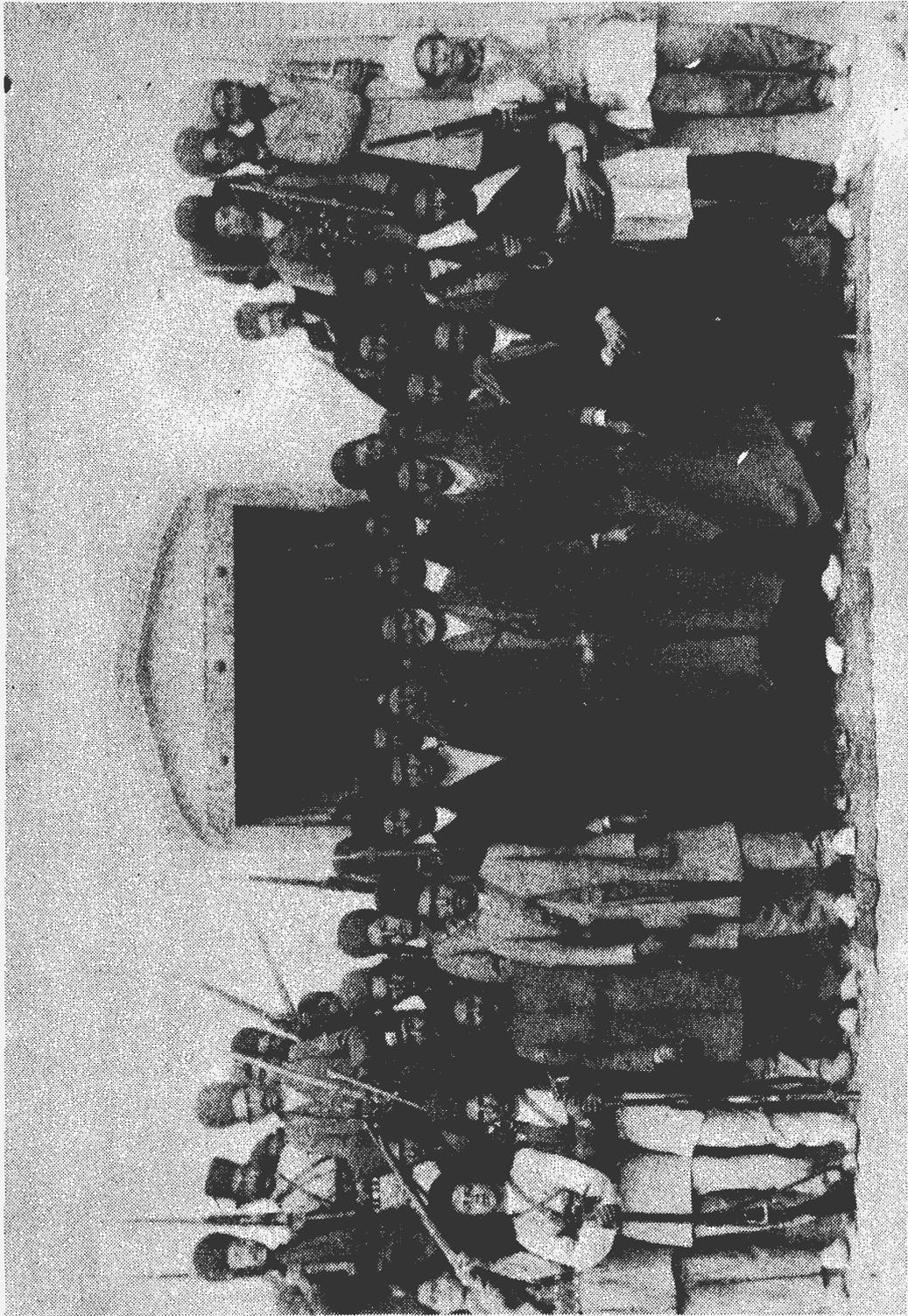
یار رضا معین لشکر، کوچکترین فرزند سالار اسلام

ردیف دوم:

بین سردار جنگی و سالار اسلام: سید کوهکن، روحانی اردستانی

بین سالار اسلام و شجاع لشکر: میر پنج اسیر

پشت سر محقق الدوله: میر پنج اسیر دیگر



### سران نایبی در ضیافت شهاب الدوله در یزد

از راست به چپ، ردیف اول:

سید کوهکن، روحانی اردستانی

مهدی غفاری، مترجم سران نایبی

یارعلی شجاع لشکر، فرمانده کل

یارماشاه الله سردار جنگک، رهبر نایبیان

شاهزاده شهاب الدوله، رجل معروف دوره انقلاب مشروطیت

محتشم السطان غفاری، سرکرده

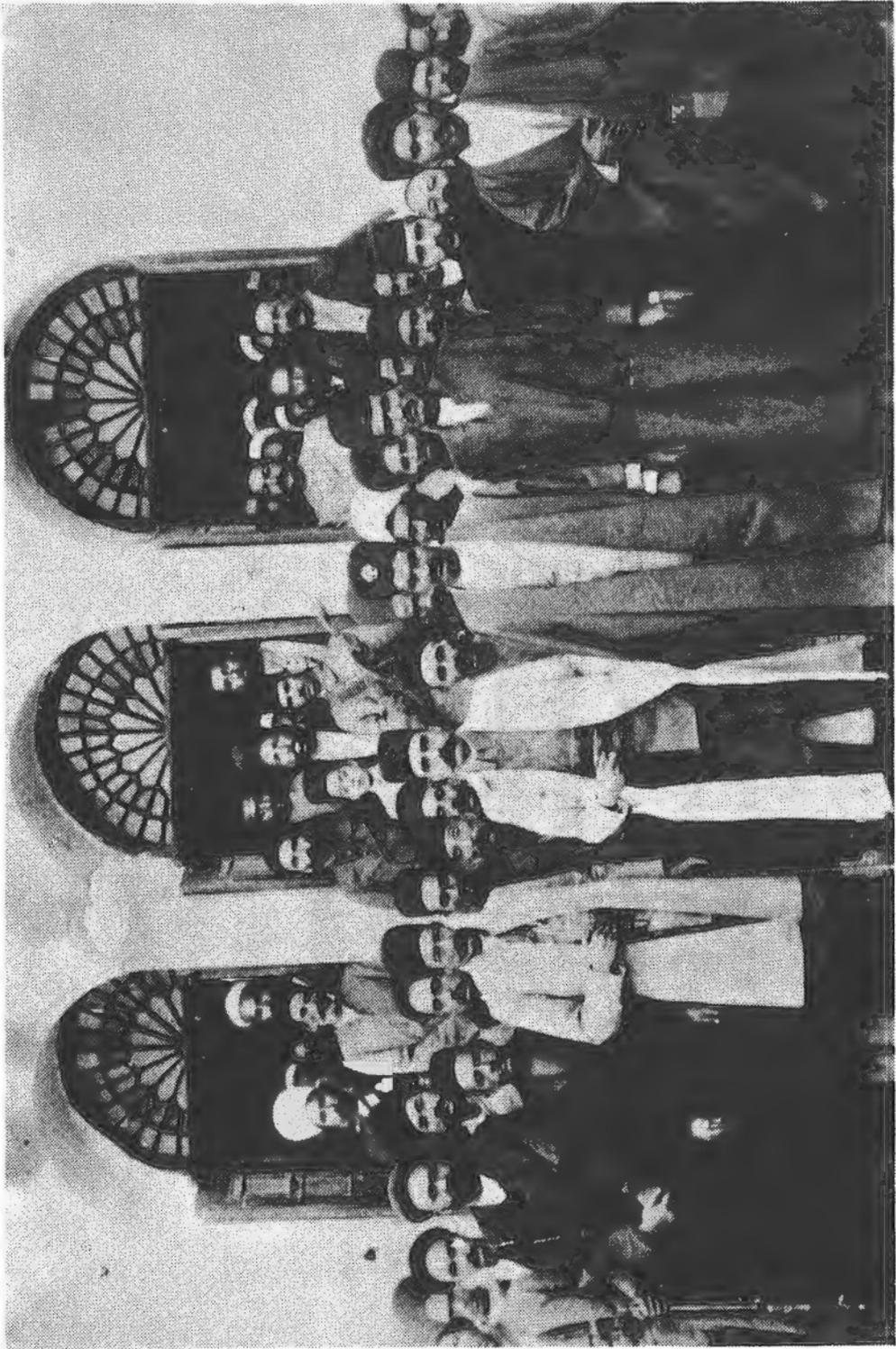
سیف الله نراقی، منشی شجاع لشکر

سیداسد الله منتخب السادات یغمائی، شاعر خوری

ردیف دوم:

جلو پنجره میانی: امیر مهدی، فرزند سردار جنگک

بین نراقی و منتخب السادات: ضرغام نظام غفاری، سرکرده



Small vertical text, likely a caption or credit line, oriented vertically along the left side of the photograph.

### سردار جنگ با جمعی از نایبیان

از راست به چپ: رفیق اول:

شاهزاده دکترونوایی، سرپرست شفاخانه نایبی

مهدی غفاری، مترجم سران نایبی

یحیی غفاری، سرکرده

ضرغام نظام غفاری، سرکرده

سید محمد تقی پشت مشهدی، روحانی کاشانی

محتشم السلطان غفاری، سرکرده

یار علی شجاع لشکر، فرمانده کل

یار ماشاءالله سردار جنگ، رهبر نایبیان

معززالدوله صالح، مشاور نایبیان

یار محمد سیف لشکر، خادم معارف

یار حسن منصور لشکر، خادم روابط داخله و خارجه

رحیم غفاری، دوست نایبیان





سردار جنگ با لباس افسران عثمانی در طی مهاجرت ملی  
( نقش روی آجرکاشی )



علی مردان سالار مظفر، ایلیخان ایل بیران وند  
میزبان نایببان لرتباردرلرستان

### سرودار جنگ و دوستان درباغ سردار به

از راست به چپ، ردیف اول:

یار مهدی امین لشکر، خادم امورمالی

سیدابراهیم فلاح، یکی از رهبران حزب دموکرات کاشان

یارماشاءالله سردار جنگ، رهبر نایبیان

سید محمد تقی کیوان، روحانی شهیر کاشانی

شاهزاده پهلوان از ناوهای، سرکرده

ردیف دوم:

بین کیوان واز ناوهای : غلام برزی که بعداً به علت بیماری روانی،

از شرکت در فعالیتها ممنوع شد.



## در محضر سردار جنگ

از راست به چپ ، ردیف نشسته:

سید ابراهیم فلاح، یکی از رهبران حزب دموکرات کاشان

یار ماشاءالله سردار جنگ، رهبر نمایان

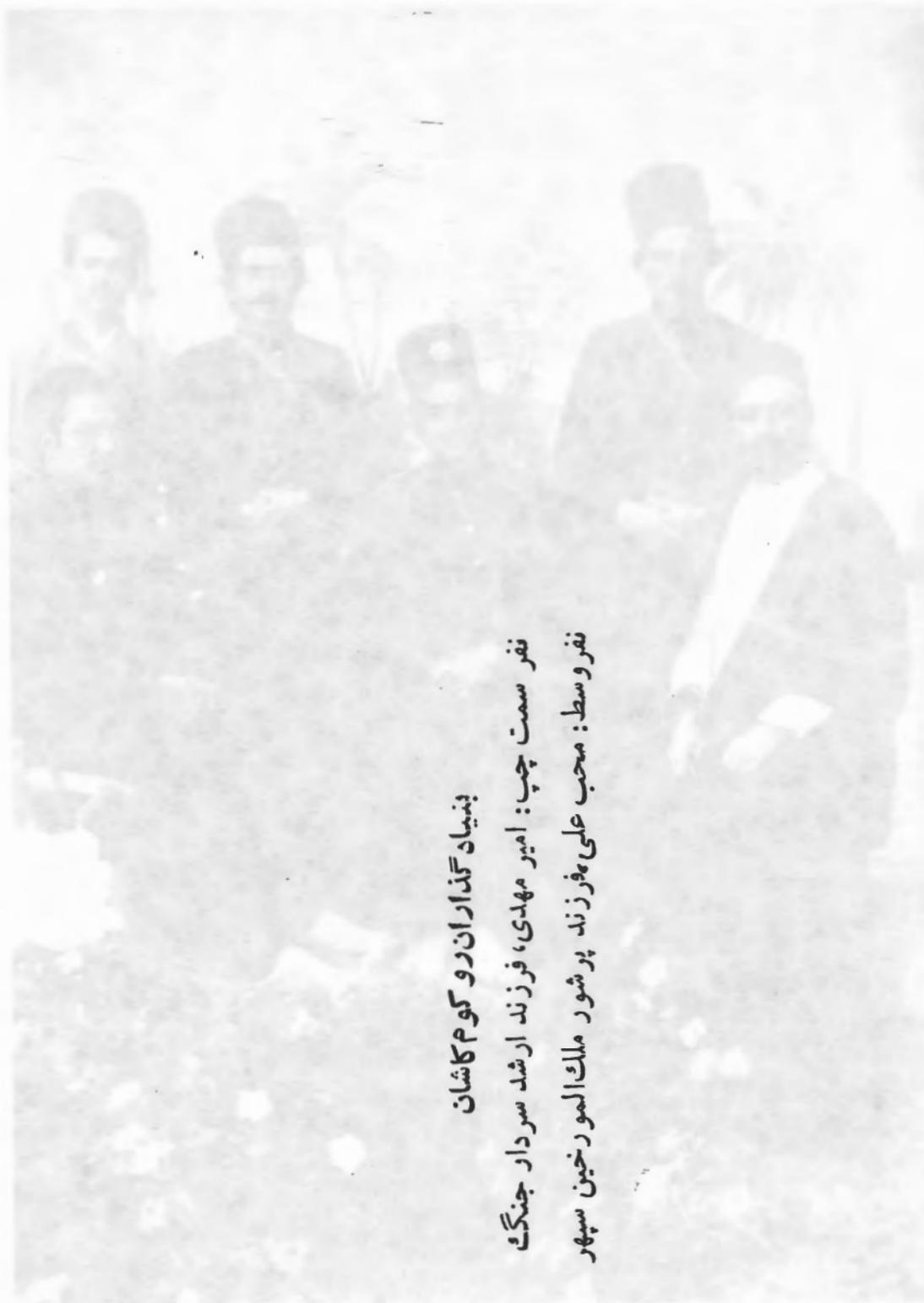
ارباب محمدرضا، تاجر بزرگ کاشان

ردیف ایستاده:

فدائی سردار جنگ

شاهزادگان علوی





بنیاد گذاران و کومکاشان

نفر سمت چپ: امیر مهدی، فرزند ارشد سردار جنگ

نفر وسط: محب علی و فرزند پرشور ملک المورخین سپهر



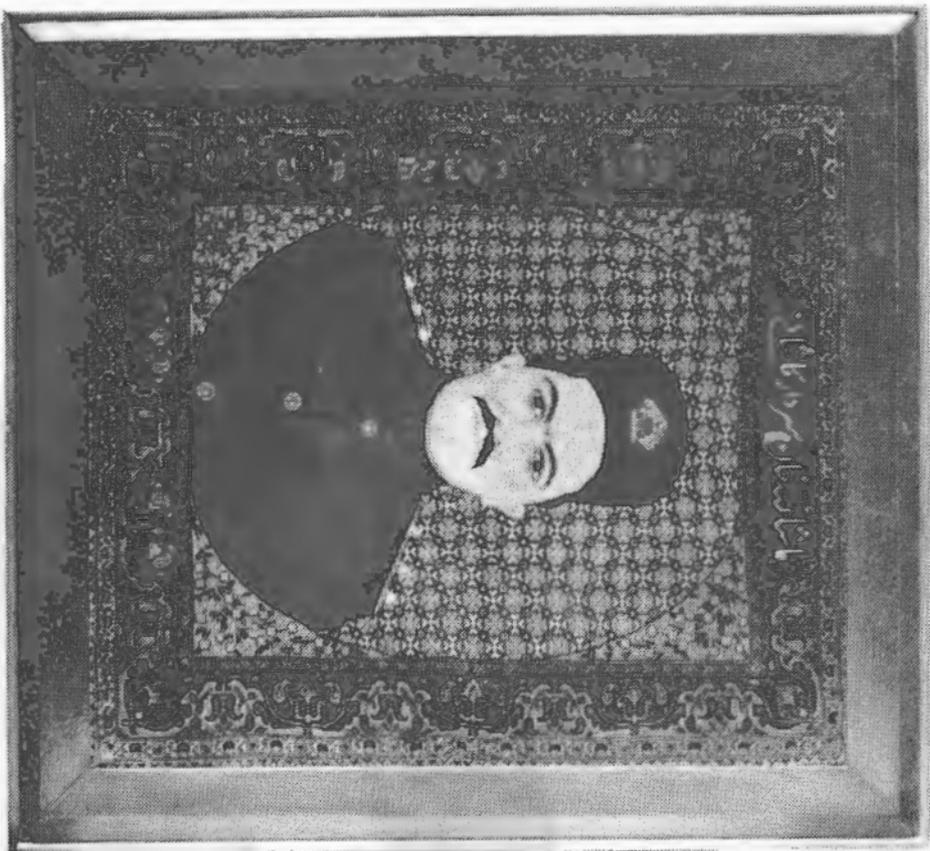


سردار جنگ، مهمان وثوق الدوله مهمانکوش در تهران



پهلوان حسین سالار اسلام، مجروح و اسیر در باغشاه تهران

یادبودهائی از نایبیان



تصویر سردار جنگی روی قالیچه



کتیبه يك آب انبار



صحن سردار در پشت زیارتگاه مشهد اردهان



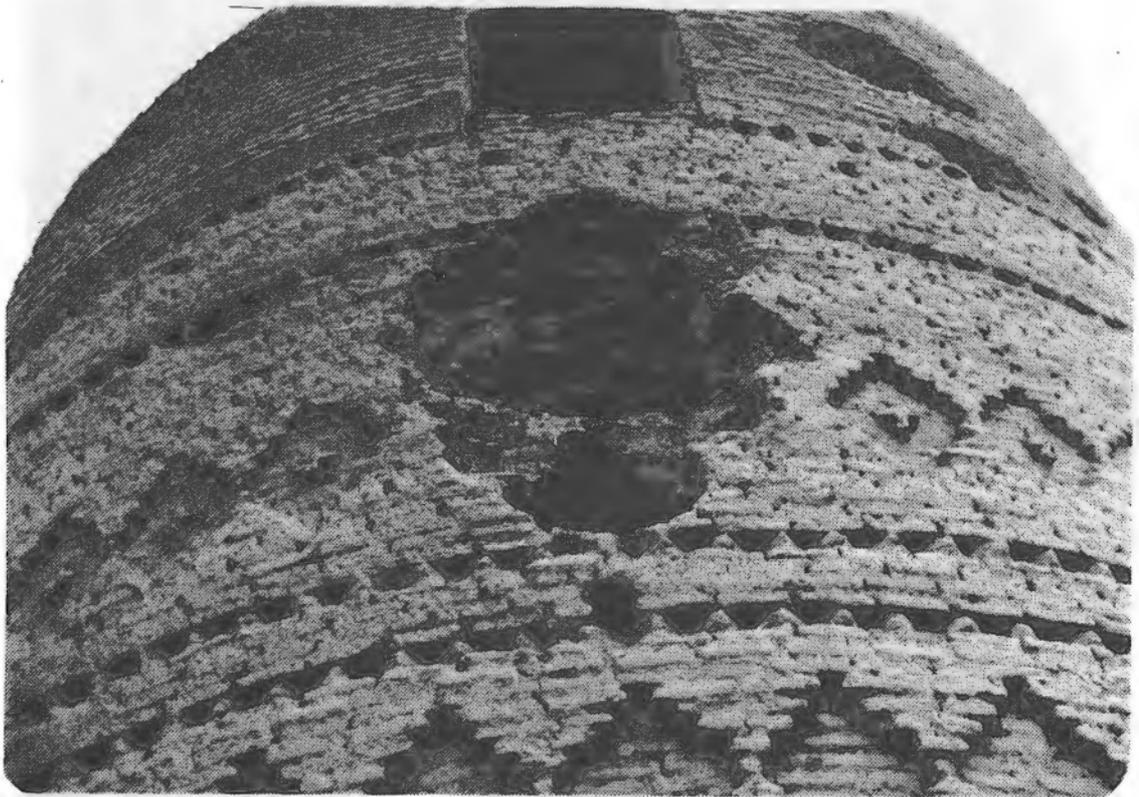
تصویر سردار جنگ روی آجرکاشی



منظره هایی از دژ نایبی کهرشاهی



منظره‌هایی از دژ نایبی کهرشاهی



اثر گلوله‌های توپ بر بناهای نایبی

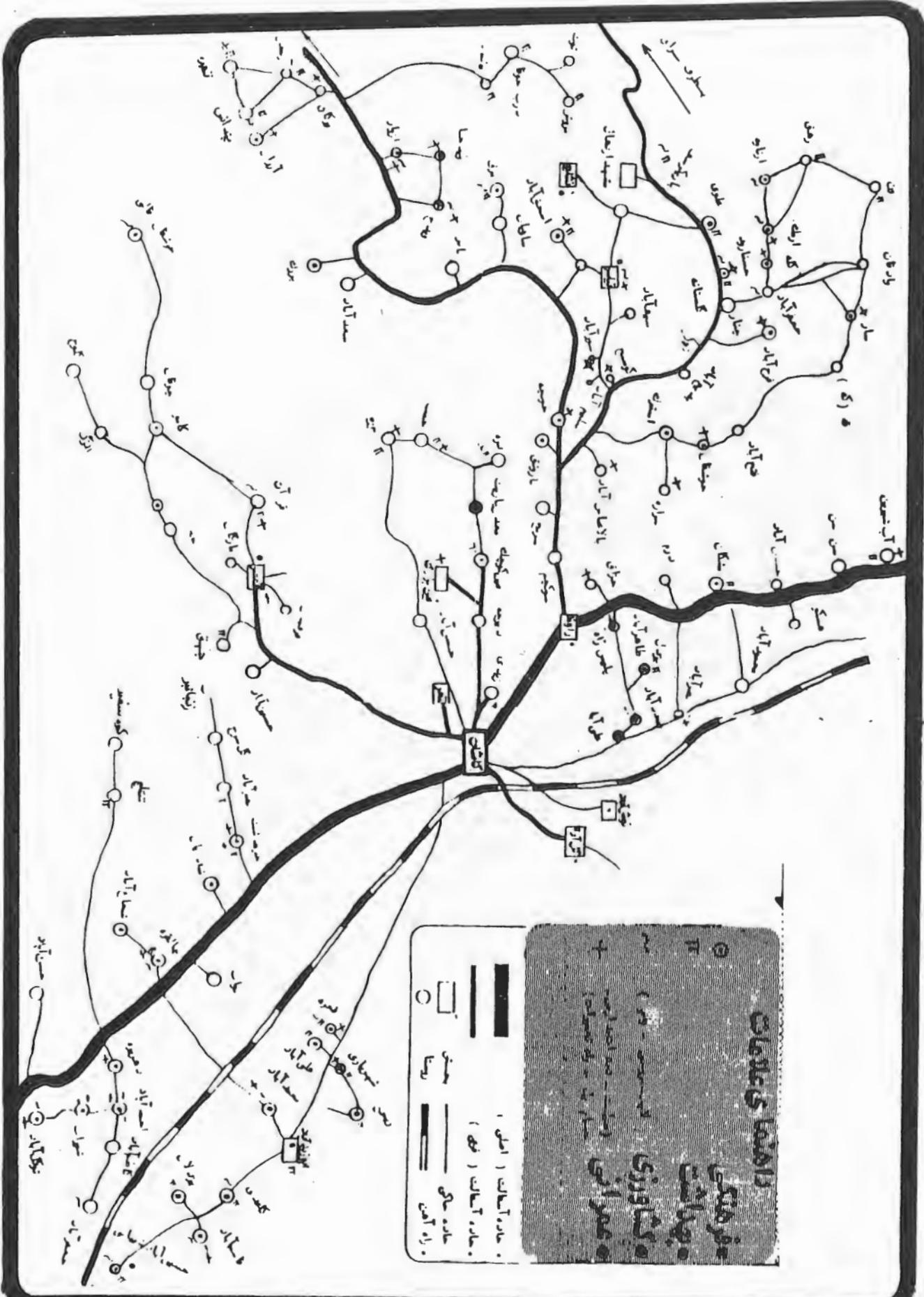


صورت سردار جنگ به قلم خودش  
(از روی عکس یا تصویر در آینه)

زقشدها و اسناد



دریای عمان



**دائرة شمالی علاقہ**  
**مورہٹنگ**  
**پنجاب**  
**گورنمنٹ**  
**پبلک ورکس**

• جدارہ آسٹات (اصل) ۱  
 • جدارہ آسٹات (نقطہ) ۱  
 • جدارہ جلی  
 • راہ آسٹات



اداره امنیه قم کاشان پور

تاریخ: ۱۳۳۴

حکومت موقت  
چون از جهت کمالات و شجاعت و شایستگی و درجه

بسیار و درجه است و چون در وقت بروز داد و در زمین جنگی در وقت

بسیار خوب و شایسته است و در وقت جنگ و نا امنی و در وقت

شاید در وقت جنگ و نا امنی و در وقت جنگ و نا امنی

بسیار خوب و شایسته است و در وقت جنگ و نا امنی و در وقت

بسیار خوب و شایسته است و در وقت جنگ و نا امنی و در وقت

مستند است

نمونه احکام حکومت نایبی

سردار از مرکز قره سوران (امنیه). حکومت خودمختار نایبی را اداره می کرد.

# فایده (۲۴) جزاء حقیر ۱۳۳۷

چندی قریباً جمعی از معارف شهر بدست مبارکه سردار به برادران <sup>حصص</sup>  
 بهم رسانیده در سه فریاد از حیث دست و موقیت هر از بهترین مراکز <sup>شاه</sup>  
 است و در ای شکر خدا همیشه دستورشانی هائی پروگرام وزارت  
 چیده معارف است مدیر و معلمین از دانش هر عالم و لدائی کاش <sup>نشانی</sup>  
 احوراً دارای گنجینه دست فروش گرد است و عا.ه از انباشت کرد  
 شبانه روز میباشند الحقی و لاد انصاف مؤسس در ق. بر همه نوع  
 تمیز و تمیز میباشند دار کینه شورت خود با هر گنجینه و پناه تا فی خارج <sup>مصاب</sup>  
 در سه میبایند و امثال و در قرانی ایش <sup>نور</sup> در این شهر بر ای تریک و  
 تویوت معارف ارز و نیزم <sup>مخصوصاً</sup> الیسم که (۱۵) شهر صام  
 است با جمعی از دقایق حتم و در عین ادوار معارف بر ای <sup>خبر</sup>  
 بر در نقیشت و تمیزات که در عا غوثیم الحقی و لاد انصاف تمام <sup>است</sup>  
 و شیطیات لدی صبح و هیچ لغضائی در این تصور <sup>میگردد</sup>



نظر آیه الله شریعتمدار و مسئول معارف در باره مدرسه شبانه روزی سردار به  
 یکی از خدمات نایبیان

در روز بیست و نهمین رسیدن ایشانت خداوند هر چه بخواهد بداند  
چه جهت باعث امیدوارانمان گردید و اینها کنعان مدرس لفظی  
آنرا این معارف و ادقاف است که هر قوم و آنرا در گمان ما  
شده اولین مرتبه است در گمان مراثی پرگرام وزارت جلیل  
امیدواریم حضرت آن سرکار دام آن به لفظ و حکم حدیث و آنچه  
دست بر این سوره مضی را به نیده و شد ام یاد کند که  
خیر را با جلد و یک دنیا و آخرت است اللهم















# **THE NĀYEBIS**

**During**

**The Constitutional Revolution of Iran**

**By**

**M.R. Khosravi**

**Tehran, 1989**



موضوع این کتاب طغیان نایبیان یا حلقه نایبی است که در اواسط عصر ناصرالدین شاه قاجار به وسیله پهلوان محمد حسین، کلانتر طایفه بیران وندی کاشان که بعداً به نایب حسین سالار اسلام شهرت یافت، آغاز شد و به دست فرزندان متعدد او مخصوصاً یارماشاءالله سردار جنگ در بخش پهنآوری از حاشیه شمالی و غربی و جنوبی منطقه کویری گسترش یافت و در اواخر عصر احمد شاه قاجار در هم شکست.

آنچه مسلم است این است که نایبیان عیارانی عاصی بودند و مدت نیم قرن پرخاشگرانه زیستند و آنگاه همانند نظایر خود در همه جامعه‌ها، با خدعه طبقه حاکم نابود شدند.

نویسنده در طی ده سال، به اعتبار منابع گوناگون و با دقت و متانت در مورد نایبیان تحقیق کاملی را به همراه اسناد و مدارک زیادی ارائه داده است.



قیمت ۳۰۰ تومان